ترجمۂ منہاج البیان

MEDICINE
Persian
MS. No. 231.

Tarjamah-i-Minhaj-ul-Bayan.

Foll. 1 - 173. A Persian translation of the well-known Materia Medica, by Yahya bin Isa bin Jazlah, a Christian Physician of Baghdad, who embraced Islam in A.H. 466= A.D. 1074 and died, A.H. 493= A.D. 1100.

The name of the translator does not appear anywhere.

The names of the drugs in the work are arranged in alphabetical order.

Foll. 175 - 281 contains Tarjamah Taqvim-ul-Abdan. A Persian translation of the same Ibn-i-Jazlah's medical work on the regimen of the body. In this work the name of the translator is mentioned as Ali bin Badr Burhan.

The colophon of the first work is dated Shahjahan Abad (Delhi), A.H. 1109= A.D. 1697-

Scribe :- Nur Muhammad.

منهاج الادویه
و تقویم الابدان

[redacted]

داده شد

[redacted]

تعداد ۲۸۱ ورق

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس مر خدای را که بیافرید عالم را و بپرورد ... دم را و بزرگ گردانید آدم را بر همه آفریدها
و معلق گردانید آسمان را و در گردانید زمین را همچون گوی و صد هزار اشیا از هر گونه بیافرید و صد
هزار نعمت بیافرید و صد هزار ادویه بیافرید از جهت بنده خود تا بوقت حاجت هر یک یک چیز را فایده
کند و آدمیان پیوسته در صحت و سلامت باشند و هر رنجی و علتی و آفتی که برسد از چهار طبایع
چون آب و باد و خاک و آتش تدارک آن کنند بادویها تا رنجوری متطاول نگردد و مجموع ادویه
و حشایش و بیخها و تخمها و ورقها که در روی زمین بود درین کتاب منهاج البیان آورده ما بر دارنده
و خواننده و کار فرماینده آسان گردد و فایده این بر همه خلایق جاری و روان گردد ان شاء الله تعالی
بحق محمد و آله اجمعین مدرس و مقدس شد و آشوبی در خاطر ظاهر شد که آیا این چه موسمست این خوشی
و این چه راحتست بدین طربناکی گویا که افلاک و انجم در رقص آمده باشد و سیارات و کواکب و ثوابت
در گردانیده دولت ده طبیعت در آن نظاره و تماشا و متفکر و متحیر بسته بود ناگاهی آوازی بگوش
آمد بلال حبشی بنداز دو ازان زون ذوق و لذت حاصل شد گفت آیا این صوت در بار از حضرت
بارفعت کدام ملک ملک صفت تواند بود و این آواز خوش از قصبه ریه کدام شخص است و قصب شکر
گذر کرده باشد در سمع بیکبارگی گشاده مفتوح شد و این فتوح دست داد و راحت در بیت الاحزان
باز گشود و گشادنامها طلب کرد خود خواجه بلال حبشی طشتی بود که در حضرت جنت صفت و از بارگاه
بارفعت خداوند شهنشاه معظم اتابک اعظم ملک مکرم شهریار مظفر رکن الدنیا والدین قطب الاسلام
والمسلمین اعدل الولاة والسلاطین سکندر زمان جمشید دوران تاج بخش افق امن و امان ملک
ملوک العالم شاه آل سلاطین سلجوق الغ اعظم اتابک ابو الفتح نصر الدوله ملک السعید الاتابک الشهید

قطب الدنیا

قطب الدنیا والدین ملک ملوک العجم الغ عادل اتابک محمود بن الملک السعید قطب الدین ملک الامرا
ابی منصور سیف لاربن الملک السعید الشهید عز الدین ابی مقاتل بیک خلد الله ملکه وابد دولته
ونصر رایته آمده وطبق مرصع حکم پادشاه عالمیان و نور آدمیان بر دست شقیق رنگ نهاده بجان
وروان دو اسپه استقبال کرد و گفت خیر مقدم از کجا می رسی وجه خدمت فرمائی بلال حبشی
آواز حی علی الفلاح در داد و گفت [illegible]سکین برکین بجه نشسته برخیز و امر اولی الامر که از واجبات
بجای آور همه اندام گوش گشت چشم فراز شد دانست که بلال جبریل وش از حضرت سایه الهی
نزول کرده آمد و زبان بر بیان رادر دهان جای بحرکت آورد و گفت پادشاه اسلام که ظل
پروردگارست چه می فرماید که داعی منتظر و منقاد امرست دست فرو کرد و کتاب منهاج البیان
که معروفست در معرفت و شناخت ادویه مشرف کرده بودند بر آورد و گفت این را ترجمه می باید
ساخت گفتم بچشم گوش دارم اما چون من بنده را کجا رسد که دلیری نماید و این تجاسر کند که
دریای فضل و افضال این شاه باکمال در موج آید هنرمندان در قعر زمین گریزند و بحر گز
اصلی باز گردند بیت شوخی نگر که قطره بدریا همی برم حضرت علیا شاه جهانبان معدن فضلت صدقت
وعلم او را چه احتیاج افتد بترجمه کردن این کتاب خواجه بلال حبشی بزبان عربی آواز داد که
امانی اینست که جمعی از عبید و خدم که ملازمان درگاه و معتکفان بارگاه اند در لغت عربی شروع
کمتر دارند ایشان را احتیاج می افتد و نیز شاه جوانبخت میخواهد که فیض او در همه انواع بر تمامت
اجناس خلق جاری و روان باشد بنده از سر دست برپای شد و گفت فرمان بردارم و این
کتاب نفیس را که از برای کتب خانه نبوت امامیه المقتدی باحکمه رحمة الله تالیف کرده بود
برداشت و در آغاز ترجمه بیفراشت و بارگاه جبار عطارد از رشک این خدمت در فلک چهارم گریخت
و وطن قدیم را خالی گذاشت و بعد از آن در شروع ملازمت می نمود و صنعت و حکمت آن مطالعه
نمود از ادویه و معاجین و مفرد و مرکب و مطبوخ و فواکه و طبیخ و شراب و حشائش و وردها و اصول
و درختها و کمیت و کیفیت و دلایل بدرجه رسانیده دو اسپه دوانیده دعاگوی چون درین اندیشه بود

وبکری کوش سود دارد و شربتی دو درم باشد و فرزند از شکم مادر بیندازد و اما در جگر زیان دارد
خولنجان اصلاح آن باشد و عوض آن دارچینی شاید آبنوس بهترین آبنوس آن بود که نرم و سیاه
بود مانند سرو و چون بر آتش نهند بوی خوش کند گرم و خشک است بدرجه دوم و قابض و جلا دهنده
و چون بآب بمالند و در چشم کشند بیاض را ببرد و سنگ مثانه را پاره کند و باد شکم بشکند و در اندام
جایی که سوخته باشد طلا کنند نافع آید آبار ارزیز سوخته [illegible] و چنان سوزند که ارزیز را پهن باز کنند
و در بوته نهند یا کف گیری و اندک گوگرد دران پاشند و در کورهٔ آهنگران نهند و بادی دمند
تا سوخته شود سرد است بدرجه سوم و خشک کننده است پس بشویند و در ریش چشم بکار دارند
و در ریش بندگاه و ذکر و خایه در پراکنند سود دارد و همچنین در علت بواسیر ابن ماسویه تازی
را سو گویند چون اندرون او پاک کنند و کشنیز در وی پراکنند و خشک کنند و در زخم حیوانهای گزنده
فایده کند و اگر دو مثقال بخورند در خانه زیان کارست و تخم خربزه دفع آن تواند کرد و روغن
بنفشه در عقب وی بکار داشتن نافع بود اشترغاز بیخ انگدان خراسانی است صواب آنست
که او را در سرکه نهند تا مخمّر شود و بهترین بیخ انگدان آن باشد که سپید بود و مصمت گرم و خشک است
در آخر درجه سوم و در تب ربع که از ماده بلغم بود و محترق گشته نافع و سرکه این بیخ در ان کرده
باشند در معده نیک باشد و شهوة و آرزوی طعام پدید کند و قوت هاضمه دهد با غذاهای
غلیظ که خورده شود هضم کند مانند گردها و جگرها و جرم این بیخ در معده دیر بماند و غثیان آرد و بدماغ
و بی زیانکار بود سرکه اصلاح آن کند شیاف ابیض شیاف سپید است که در چشم کشند گرمی و حرارت
و سوزش و دمهار را نافع بود صفته صمغ عربی و نشاسته و کثیرا از هر یکی دو درم افیون یک درم اسفیداب
ارزیز شش درم بکوبند و بحریر ببیزند و در هم آمیزند و در سپیدی تخم مرغ بسرشند و شیافها سازند
و در چشم کشند با گلاب شیاف احمر الّیّن شیاف سرخ نرمست سودمندست در بقایای درد چشم و ستبری
پلک چشم و جرب و تیرگی صفته شادنه مغسول پنج درم مس سوخته ب درم بسد و مروارید و کهربا
و سرنج از هر یکی دو درم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی پنج درم بکوبند و بحریر ببیزند و بآب بسرشند

و شیافها سازند

وشیاف سازند **شیاف احمر حاد** سودمند باشد در جرب و سلاق و استرخاء و سستی پلک چشم و علت
سبل صفت شادنه عدسی شسته ده درم زنگار هفت درم قلقطار سوخته نوعی از زاجست پنج
درم مس سوخته دو درم بکوبند و بحریر ببیزند و در هم آمیزند و بشراب بسرشند و شیاف کنند
شیاف احمر حاطیقان هم شیاف سرخست تیزتر از احمر حاد و معروفست بشیاف رزد سودمند باشد
در سطبری پلک چشم و گوشتها که [illegible] باشد و سبل صفت قلقطار سوخته و مس سوخته و زنگار
از هر یکی یکدرم شادنه و نشاسته از هر یکی یکدرم افیون مصری نیم درم زعفران دانکی و نیم صمغ
عربی و جبر از هر یکی نیم درم بکوبند و ببیزند و بسرشند و شیاف سازند **شیاف اخضر** شیاف سبزست
سودمند اندر جرب کهنه و در پوششها و اثر سپیدی ببرد صفت زنگار سه درم اسفیداب ارزیز
و اشترک و صمغ عربی و نشاسته از هر یکی یکدرم بکوبند و بحریر ببیزند و اشترک را بآب سداب
آغارند و داروها بدان بسرشند و شیاف سازند **شیاف اسود** شیاف سیاه حرارت غریب را باز نشاند
و ماده چشم را که از گرمی بود طلا سازند ساکن شود و سبل را سود دارد و آب ریختن باز دارد صفت
اقلیمیاء زر و اسفیداج ارزیز و صمغ عربی و افیون از هر یکی نیم درم مرصاف و مس سوخته و سنبل الطیب
و نشاسته از هر یکی یکدرم شیاف کنند و بکار دارند **شیاف اصطفطیقان** سودمندست با سبل و خار
پلک چشم و ابتداء آب فرود آمدن بچشم صفت اقلیمیاء زر و فلفل سیاه و افیون از هر یکی چهار درم
صمغ عربی شیاف مامیثا هر یکی هفت درم کنجده و نمک هندی و زرنیخ زرد هر یکی یکدرم بوره ارمنی
دوازده درم بکوبند و بحریر ببیزند و بآب رازیانه بسرشند و شیاف سازند **شیاف الدینج** شیاف
دیزه یعنی سیاهی که بغایت براق باشد در ظفره یعنی ناخنه و در سبل دیرینه که با حرارت باشد
سود دارد و سپیده غلیظ که در چشم بدید آمده سود دارد صفت سرمه و زنگار روی سوده هندی هر یکی
نیم درم اقلیمیاء زر دو درم سکبینه و اشترک و دار فلفل هر یکی نیم درم بکوبند داروها خشک را و بحریر
ببیزند و آنچه جزوهاست در شراب کهنه آغارند و حل کنند و داروهای کوفته و بیخته در آن کنند و شیاف
سازند **شیاف آبار** آبار شرح داده شد که قلعی سوخته است گزگ که در اندرون چشم نباشد نیکو بود

صفته ارزیز سوخته و مس سوخته و سرمه اصفهانی و توتیای هندی و صمغ عربی و کثیرا هر یک چهار درم افیون
دانگی و نیم بکوبند و بحریر بیبیزند و شیاف سازند شیاف المرارات یعنی شیاف زهرها در ضعف چشم و آب
که نزول خواهد کرد فایده دهد صفته زهره کلنگ و زهره باز و روغن بلسان هر یک یکدرم کنجده و جزو
تازی و زعفران هر یک دو درم بکوبند و بحریر بیبیزند و آب سداب بسرشند و شیاف سازند و نوعی
دیگر زهره آدمی باشد و زهره اُلّه و زهره روباه و زهره [illegible] و زهرهٔ شبوط هر یکیک درم بآب رازیانه
شیاف سازند شیاف لیّنه این شیاف را چون استعمال کنند طبیعت نرم گرداند صفته گل خطمی بوره
هر یک یکدرم بکوبند و بیبیزند و شکر سرخ تازه در آتش گرم کنند و دارو بدان بسرشند و شیاف
کنند دراز و در بیمار نهاد گرم و تنها نافع بود و اگر خواهند که قویتر باشد قدری شحم حنظل بدان
زیادت کنند و هم که بآب خطمی و نمک فایده دهد شیاف حابسه یعنی شیافی که شکم ببندد و آنکس را که
شکم راند و زحیر و پیچش زحمت دهد صفته اقاقیا صمغ عربی افیون مصری و مازو و کندر و نشک و طین
قبرسی و برنج فارسی بریان کرده از هر یک یک درم بکوبند و درهم آمیزند بآب مورد تر یا کشنیز
تر و یا بآب سماق و شیاف کنند اصل اللوز المر بیخ بادام تلخ است چون ببیزند و نرم بکوبند و بروغن
گل و سرکه در پیشانی طلا کنند درد سر که از سردی بود نافع بود اسطرک جزو درخت رومی است
و گویند نوعی از میعه است و بعضی گویند جزو حیوانی خشک کرده و نمک خورده است در زخمها
و تیرهای زهرآلوده نافع آید و اگر دماغ و گوشت او بپزند و با سرکه بخورند در دفع زهرها فایده کند
در بند کاهها ضماد کنند نافع آید ابراهیمیه طبیخی است مانند زیرباج الا آنکه برنگ سپید است و بجای
سرکه آب غوره کرده باشند و با سرکه و آرد بهم حل کرده و پاره عود هندی و مغز بادام و شکر و گلاب
در آن بخته موافق معدها و جگرها ضعیف باشد مفرحست و قوت تمام دهد ابوجلبا و الخوشا
و حس الحمار گویند و بیخ آن ستبرتر از انگشت و سرخ رنگ چنانکه چون بدست گیرند دست را سرخ
کند و دو سه رنگ است و بعضی برگهار سیاه دارد و نوعی زرد و سیاه بهترست گرم و خشکست
و ملطف با اندک قبض چون در بهق طلا کنند زایل گرداند و خنازیر را اگر از وی چون با به در آن موضع

بزنند

ببندد و برگ آن چون با شراب خورند شکم ببندد و چون بخایند و آب در دهان حشرات اندازند بمیرند
و چون بیخ او زن بخود بر دارد و فرزند بیندازد ابرق داروی فارسی است و گویند حفظ را نیک
اترج یعنی ترنج او را قوتها مختلف است بهترین آن بزرگ باشد و شوی خوانند پوست آن گرم
و خشک است بدرجه دوم و گوشت آن گرم و تر است بدرجه اول و دانه آن گرم است و اندک رطوبت
دارد و حماض یعنی ترشی آن سرد [و خ]شک است بدرجه سوم و بوی آن فساد هوای وبائی را سود دارد
اما در دماغ گرم زیانکار است بنفشه اصلاح آن کند و ترشی آن کلف را جلا دهد و قمع صفرا کند
یعنی از بیخ بر دارد و اشتهاء طعام آرد و خفقان را که از گرمی بود نافع آید و بوی دهان خوش کند
و با سهال صفراوی نافع بود و کسی را که تب مبتلا بود مفید باشد اما در سینه و عصبها مضر و
زیانکار بود و اصلاح آن بشراب خشخاش کنند و گوشت او دیر هضم شود اترج مربی پرورده ترنج
گرم و خشک است مقوی معده است خاصه چون پوست باز کرده باشند ساختن آن بگیرند
ترنج بزرگ را و پوست باز کنند و بچهار پاره کنند و در دیگ سنگین کنند و چندان نمک آب
در آن دیگ کنند که بسر آن افتد هفت شبانروز و سه روز دیگر در خوش آب کنند و بر طبق
نهند تا آب بیندازد و بعد از آن چون انگشت پاره پاره کنند و در دیگ سنگین کنند و آب در آن
کنند تا بسر آید و عسل در آن ریزند و می پزند بآتش نرم تا چون نرم و پخته شود از دیگ بر آرند
و چندان عسل در آن کنند که ترنج ناپیدا شود و پاره کتان نیک بتابانند و زنجبیل و دارچینی و مشک
و جوز بوا و بسیل بوا و قرنفل و دار فلفل نیم کوفته چنانکه بغایت نرم نباشد و در آن کتان بندند
و در میان آن اندازند تا قوام گیرد و بکار دارند اثمد سرمه باشد و سرمه اصفهانی بهتر است
و معدنی است و نیکوتر آن باشد که از سنگ پاک باشد و زود خرد شود و سرد است بدرجه اول
و خشک بدرجه دوم قابض است خونرا بسته کرداند و اشک چشم باز بندد و درستی چشم را نگاه دارد
و گوشت زیاده را ببرد و چون با پیه در اندامی که سوخته باشد طلا کنند نافع آید و خون بینی باز
بندد مجرب است اثاناسیا کبری یعنی این داروی آنست که هر کس که خورد هرگز رنجور نشود و سودمند است

در بیماریهای جگر و درد چشم و ریش زرو دها و بدرد سپرز و عصبها و سستی آن چون طلا کنند نفع آید
و هم در درد کرده و تنگی سینه و سرفه که خون آید منقطع کرداند و نا صور طلا کردن نافع آید و شربتی
دانگی و نیم باشد تا نیم مثقال صفته زعفران و مر و قردمانا و خشخاش سیاه و سنبل طیب و بیخ
غافث و عصاره غافث و جگر گرگ و سروی بز کوهی از جانب راست سوخته از هر یک دو درم
بکوبند و ببیزند و در هم آمیزند و در مثلث آغارند و ... ران عسل گرم کرده و کف گرفته
بسرشند و در سبوی قاشی یا چینی کنند بعد از شش ماه بکار دارند نافع آید اثاناسیا قوی
درد جگر را و سرفه را و درد معده و بادها و ریش سینه و زهرها و هوام نافع آید صفته مر و میعه خشک
و زعفران و قسط تلخ و سنبل طیب و عود بلسان و افیون مصری و سلیخه از هر یکی یک جزو عصاره
غافث دو جزو اصل السوس تراشیده و کوفته سه جزو بکوبند و ببیزند و به چندان عسل گرم کرده
و کف گرفته معجون سازند و بعد از شش ماه بکار دارند اجاص آلو سیاه باشد ترش و حلوایی
وار منی باشد و شیرین و بزرگ بود طبع را نرم کند و اندک سرد باشد آلوی سیاه ترش سردی
بیشتر دارد و نرمی کمتر با ول درجه سرد است و با آخر بعضی گفته اند معتدل است طبع را نرم کرداند
خاصه خون صافی کرداند و شکر و ترانگبین دران حل کنند و بعد از ان باز خورند صفرا رانند و تشنگی
بنشاند و گرمی دل را ساکن کند اما معده را نرم کند دفع مضرت آن بگل شکر باشد و بعضی گفته اند
بدماغ زیان دارد اصلاح او بعناب است اخثا البقر سرگین گاو باشد چون بسرکه بیامیزند و بر جراحتها
گرم نهند درد ساکن شود و در عرق النسا و آماسهای سخت و درد پس گوش ضماد سازند نیک شود
و چون بر آتش نهند بوی آن بخداوند درد شقیقه رسد فایده کند و سرگین گاو نر چون
بر آتش نهند بشه بگریزد و در موضع زنبور گزیده طلا کنند نیک شود و بسوزانند و در بینی دمند خون
از بینی آمدن باز بندد اذاراقی دارویی تیز است بخورند حدت و تیزی یا زایل کند استعمال او بطلا
باشد بعد از ان که سوزش و تیزی آنرا بچیزی شکسته باشند بغایت گرم و تیز است کلف را
و جرب را بغایت نیک باشد و هر که نادانسته بخورد مداوات بقی کردن و شیر و روغن بادام

خوردن

خورند و غذا مرق سفید با چرب خوردن و لعابها بروغن گل خوردن اذان گوشها باشد و آن
نوعی از عضو عصبانی است و به اگندک دارد و میل بسردی و خشکی دارد و زود هضم شود و خون صالح
انگیزد اندا اما قولنجی را زیان دارد اصلاح آن سبز که و زعفران بختن است اذان الفار چوبی است که نامش
گوشهاء موش کرده اند نام این بر همه گیاه می افتد طبعش گرم است و برگ کوچک دارد و بر زمین گسترده
شده و شاخهاء باریک و شکوفه آن [illegible] ست و بعضی کبود و بهترین آنست که گلهای لاجوردی دارد
جوشش سرد و تر است چون خار یا پیکان که در اعضای ماند در آن نهند زود به شود و بیرون آرد
و جراحت بهم دوساند و خداوند صرع چون بخورد سود دارد و در شراب حل کنند و بخورند مارگزیده را
به کند و نگذارد که آماه ریش شود و رحم را نگذارد تا فراخ شود و چون غرغره کنند بدان گیاه آن بلغم
از دماغ فرو کشد خوردن آن صواب نیست حدت را اذخر بعضی اعرابی است و بوی خوش دارد
و اجامی است نوعی سخت باریک و خوش بوی و نوعی غلیظ است و نوعی دیگر ثمره سیاه دارد و نوعی
هیچ ثمره ندارد و بهترین اعرابی است و بوی خوش ندارد گرم است باول درجه خارش اندام را و آماس
ها گرم را که در اندرون باشد ضماد کردن و دانگی و نیم بخوردن نیم مثقال تشنج بلغمی را نافع بود و امتلای
معده قوی گرداند و کمیز و حیض بسته بگشاید و سنگ مثانه پاره کند و درد دندان که از سردی بود ببرد
و گویند در گرده زیان دارد و دفع مضرت پیش از خوردن گلاب توان کرد اذریون شکوفه است و بهترین
آنست که میل بسیاهی دارد و آماسهاء سخت را نرم کند چون بروغن بیامیزند و ضماد کنند و درد دل در سینه
را سود دارد اما در سپرز زیان کار است عسل دفع مضرت آن کند اذربویه بیخ عرطنیثا است گرم و خشک
و سودمند بود و علتی را که موی از اندام مردم می ریزد و چون سر که طلا کنند نیک بود و دفع زهرها کند
و بعضی از علماء چنین گفته اند زن آبستن در اندام مالد بار دارد فرزند بیندازد و اگر زنی که هرگز حامله
نشده باشد شیاف سازند و بر دارد فرزند در رحم پیدا شود ارز برنج باشد و بهترین برنج سپید
بود سرد و خشک است بدرجه دوم گفته اند معتدل است و گفته اند گرم است بدرجه اول شکم را بسته گرداند
و اگر برنج سرخ را نشویند بستگی بیشتر کند و چون برنج بسیار خورند رنگ روی پاکیزه گرداند و تن را فربه کند

وخوابهای خوش بینند و بپزند و آب آن در میان داروی حقنه کنند در سحج و امعا سود دارد و قولنج
زیان دارد و نوبت او نشاید خوردن که زیان دارد ارز طبی برنج با شیر بهترین آن بود که شیر
بز ینه بپزند و صنعت آن چنان باشد که یکمن برنج را بسیار بشویند و در دو من آب ریزند و بسیار
بجوشانند و پنج من شیر در کنند و بپزند چون بغایت پخته شود معتدل باشد میان گرمی و تری
وخشکی میل بسردی دارد و غذا بسیار دهد و منی را [illegible] ند در نود هضم شود اما راه گذرهای
اندرون بسته گرداند و در مثانه زیان دارد دعسل دفع آن کند ارنبان بحری نام حیوان آبی است ولی طعم
باشد و بهترین زرد و تازه باشد گرم و تر است قوت شهوت بیفزاید و طبع را نرم گرداند و غذای
صالح است و بعضی گفته اند غذای بد انگیزد و آنچه شور بود سودا انگیزد و بروغن بادام دفع آن کنند
ارمال گیاهی یمانی است خوش بوی مانند قرنفل بوی دهن را خوش کند و گوشت بن دندان را سخت
کند و درد دهن را فایده کند و آماسهای گرم را ضماد کردن نافع باشد و در ریشها و دملها نیک
باشد و چون بخورند بد بر و چشم نافع آید شکم را بسته دارد و قوت دل دهد ارنب بحری حیوان صدفی
شکل است و در میان آب بماند قیاس توان کرد بجهت آنکه صدفی است رنگش بسرخی زند و در میان
آن حیوان چیزها باشد مانند برگ اشنان خشک کننده است بغایت قوی و خون او گرم است
چون در کلف و بهق مالند زایل گرداند و سر این حیوان چون بسوزانند و خاکستر آن در علت
داء الثعلب طلا سازند موی بر آرد خاصه با پیه خرس آمیخته و چشم را جلا دهد و چون در دندان بمالند
سپید و پاک گرداند و هر که بخورد تنگی نفس پیدا کند و سرفه خشک آورد و گمیز بسختی آید و بجای گمیز
خون باشد و قی آورد و بس علتها پدید کند غرض آنست استعمال بخوردن نشاید و اگر نادانسته
بخورند علاج بروغن بادام و بلعابها کنند ارنب بری خرگوش بیابانی نیکوتر آن باشد که میل بسیاهی
دارد گرم و خشک است خون او در کلف و بهق طلا کنند زایل کند و در تیرهای زهرآلوده نیک بود و بریان
کرده در ریشهای رودگانی نافع باشد و دماغ او بلرزیدن اندام که در عقب بیماری پیدا شود نیک بود
ارد قیاق مانند گبرست تیزبوی و میوه دارد و در غلاف آماه گرم را طلا کردن و زنبور گزیده را نیک بود

چنانکه

٧

چنانکه در حال اثر آن ظاهر گردد و اما ببوی نشاید داشتن از غایت تیزی ارند رند داروی است مانند
بیاز شکافته و از سیستان آرند بواسیر را سود دارد و مقعد را نیز ارسطون معنی آنست که داروی
بزرگست علت سل و درد شکم و تبهای مختلف و تب سه روزه و قولنج و درد چشم را نافع بود
صفته فرفیون و زعفران و سلیخه و افـ[illegible]ـن و حماما و اقاقیا و مرصافی و قسط تلخ و سنبل طیب و صمغ
عربی و تخم خندقوقی و تخم الجزر و مثقا[illegible]رق و دانه خروع پوست کنده و لبان ذکر و سماق پاک کرده
و کوکر درزد و میوه خشک و بلبل سپید هر یک شش مثقال نانخواه و دانه ترنج و تخم طرخشقوق
و گل سرخ و عاقرقرحا و تخم عرطنیثا و تخم سداب و تخم کرفس هر یک چهار مثقال تخم بادروج یک
مثقال تخم بنگ قرطم و زنجبیل از هر یکی دو مثقال یعنی طبیبان دو درم بلبل سیاه اضافت کرده اند
بکوبند و ببیزند و در مثلث آغازند و اندک روغن لبان دران ریزند و بجنبانند تا آمیخته گردد
داروها بدان سرشند و در جای ابگینه کنند بعد از شش ماه بکار دارند شربتی سه مثقال ازاد
درخت درختی است معروف بآن نام درخت بزرگست و در طبرستان بسیار باشد و برگ آن
بهایم را بکشد و بهتر آن بود که بسیاهی زند گرمست بدرجه سوم و بعضی گفته اند خشک است
موی را دراز گرداند چون سر بدان بشویند و عصاره آن بگیرند و با عسل بهم بازخورند در بیمارها
سودمند باشد و بقولنج نافع و راه گذر اندرون بگشاید بقدر سه مثقال و میوه آن تلخ باشد
و کشنده است قی و ناخوشی آورد و در شش مضرت کند مداوات آنکس که خورده باشد بقی
باید کرد و برگ شه دانه در دراز کردن موی نیکست اسفاناخ سرد و ترست بدرجه اول و گویند
معتدلست بگرمی و سردی نرم کننده است سرفه و درد سینه را نیک بود و زود در قعر معده افتد
و طبع را نرم گرداند و بد روش است که از ماده خون بود فایده دهد و دیر هضم شود و در مزاجهای
سرد زیانکارست در عقب دارچینی و بلبل سیاه باید خورد و آبکامه اسفاناخیه ساختن آنچنان
باشد که گوشت پاره کنند و بشویند و در دیگ نهند و می جنبانند تا آبی که دارد خشک شود و بعد ازان
زیره و کشنیز کوفته و مغز بادام نیم کوفته و پاره دارچینی و روغن کنجد دران ریزند و می زنند تا آب

کم شود و بعد ازان آب بقدر اندازه در دیک کنند و می زنند با آتش نرم تا پخته شود غذای معتدلست
در حرارت باید خوردن آس مورد باشد سردست بدرجه اول و خشکست بدرجه دوم قبض و تسکی
کند و قبض او بیشتر از سردیست طبع را ببندد و عرق را ببندد و خون و هرچه در اندام آید باز بندد
و شکستگی اندام را نیک بود چون بسوزانند و بجای که عرق بسیار کرده باشد باز نهند بوی عرق
ناخوش زایل کند و در آماه گرم و درد ناخن نیکو [illegible] ن سرفه را سود دارد و شکم را ببندد
و بزخم رتیلا نیک بود و هم قوت چشم دهد و آب ریختن را باز دارد و چون بپزند و در میان آن
نشینند مقعد که بیرون آمده باشد باز جای برد و بعلت زهدان فایده کند و سبوس سر را نیک بود
و موی بر ویاند اما بی خوابی آرد دفع آن ببنفشه تر باید کرد اسود سلیم در مفلوج و بیماری سوداوی
که از سردی بود نیک بود صفته سغند صد و بیست درم جاوشیر هشتاد درم شونیز و قنابری و بارزد
هر یک شش درم وج و سکبینه و اشق و زراوند دراز و خردل و مقل ازرق و خربق و جندبیدستر
و بیخ حنظل و کوکر در زرد و تخم کلج و بنجنکشت و سداب کوهی هر یک چهل درم افیون و فرفیون و زنک
و پلپل سپید و کندش و نمک هندی یا سرخ و نمک نفطی و بیخ سیسنبر و مر و بیخ نبک و عاقرقرحا و صبر
و لبان و شیطره از هر یکی بیست درم سنبل طیب و مصطکی و زرنباد و درونه از هر یکی هشت درم
زعفران سه درم آنچه داروها کوفتنی باشد بکوبند و جمله دارو را در قطران آغارند و بعد ازان داروها
دران کنند و در هم آمیزند و در خنبره کنند و تا مدت دو ماه در زیر خاکستر پنهان دارند بعد ازان
شربتی یکدرم نافع بود اسطوخودوس نباتی است برگهای دراز و شاخهای دراز دارد و هیچ
شکوفه ندارد و تیز است و اندک تلخ مرکب از دو جوهر یکی زمینی و یکی آتشی و بهترین آن بود که کرد
رنگ بود و برگش پهن باشد گرمست بدرجه اول و خشک بدرجه دوم و بعضی مرکبست از گرمی
و سردی و تحلیل کننده و جلا دهنده و گشاینده و پخته کننده بادها و در خلط سودا نافع بود و
دماغ را پاک کند و بصرع سودمند بود و بیماریها که سرد و در عصب نیکو بود شربتی سه درم باشد
اما غثیان و اندوه آرد و در شش زیان دارد حماما و بیرزد دفع آن کند اسقولوقندریون

نباتی است

نباتی است که در بیابانها باشد وگویند نوعی از پیاز دشتی است و بهترین رسیده و سرخ باشد
گرمست بدرجه اول وخشک بدرجه دوم قومی گفته اند معتدلست میان گرمی وخشکی ولطیف کننده
وتحلیل کننده سپرز را نافع بود و دراشکننده که بتازی خوانی گویند نیک بود و در یرقان و سنگ
مثانه فایده کند شربتی ده درم باشد چون زن با خود دارد آبستن نشود و در دل زیان دارد
اصلاح او بمصطکی باید کرد اسارون گیاهی است که تخم بسیار دارد و بیخ او برهم پیچیده و گره باشد
و خوش بوی و زبان گزیدن دارد از تیزی و شکوفه او در میان برگها باشد و بهترین باریک بود
گرم و خشک است بدرجه اول درد شکم و درد پای و درد حقه زانو و نشستگاه و بستگی گذرهای جگر را
نافع بود و مسهل بلغم است شربتی سه مثقال بآب عسل حل کرده و بریه یعنی شش زیان دارد
مویزج اصلاح آن باشد اسفیداج الرصاص اسفیداب ارزیز خاکستر قلعی است و اسفیداج سرب
چون افراط کنند بگرم کردن و سوزانیدن سرخ شود و اسفیداب بعضی لبرکه کنند و بعضی بنمک و بهترین
بلخی و رازی لغایت سپید و نرم باشد چون بشویند بداوات چشم کنند تا از تری پاک شود سرد و خشک
است و بعضی گفته اند خشک کننده است و دوسنده و طلا کنند با داروها می چشم و ریشها که در چشم افتند
نافع باشد و طلا کردن اماه گرم را فایده کند و سپیداب که لبرکه پرورش کرده باشند تلطیف
بیشتر دارد و در میان مرهمها استعمال زیادت رود و شقاق مقعد را نافع باشد و در زخم مار
دریایی مانند فایده کند و در خوردن بهیچ نوع اجازت نیست که راه گذرها بسته کند و اعضا را سست
کند و عقل را زیان دارد و دماغ و اندام را سرد کند و پیچش شکم آرد و درد دل و تنگی سینه و باشد که
بخناق رسد و اگر کسی بخورد قی باید کرد و تخم کرفس و انیسون و رازیانه و افسنتین با عسل باید خورد
تا مضرت آن مندفع گردد اسفیداج الجصاصین جصین و او سنگی سپید است و شفاف چون
بسوزانند لطیفتر گردد و منفعت زیادت تر شود اما دوسندگی کمتر شود سرد و خشک است باول درجه
خون آمدن بینی را سود دارد و چون در پشم خرگوش و سپیده تخم مرغ آمیزند شریانی که دریده باشد
نیک کند و محکم اسقوردیون سیر صحرائی است گرم و قابض باشد خون لبسته بکشاید اسرنج از اسفیداب

شرب سازند اما سهار تیز را طلا کنند مفید باشد اسفنج جسمی دریائی است همچو پشم و بعضی گویند
مانند حیوانی است که حرکت دارد گرم و خشک و تیز است جلا دهنده و خشک کننده خاصه چون
تازه باشد خاکستر او خون باز بندد سوخته خلط سینه باز دارد اسفیدباج گوشت بره و نمک و نخود
نیم کوفته و پیاز و روغن کنجد بهم بپزند گرم و تر باشد و تولید رانیک بود خاصه چون اسفاناج بار اندران
اندازند اما غثیان آورد اسقیل عنصل خوانند و بیخ ... دش خوانند برای آنکه چون موش بخورد
بمیرد و برگش مانند برگ سوسن است و شکوفه او بسیاهی گراید و طعمش شیرین باشد و تیزی
اندک و بیابانی تیزتر باشد گرم و خشک گفته اند بلغم را دفع کند و چون را لظاهر اندام آورد
و چون بر سر زد علت استسقا و لرزه تب را سود دارد اما در عصب و مقعد را زیان کار است
و آنچه بیابانی باشد و نمکین رودها و رکها که حبداول جگر خوانند ریش کرداند و مغص و سحیدن
شکم پدید کند مداوات آن بشیر است آهن تاب کرده و هم زرده تخم مرغ نیم برشت در سرکه
بجنبد با سفوف و تخمها مقلیا نافع است و سرکه آفت آن اسیوش سنگی است که به نمک ازیشان حاصل
می شود و آن از نم دریا باشد و قوتی دارد که زود بوسیده می گرداند و گوشت عفن را بکدازد
و با اندام و ریش نشیش با عسل بخورند سود دارد و سبز را با سرکه اشنه پوستی است تنک و لطیف
که در درخت بلوط و درخت جوز و صنوبر ملتف و پیچیده می شود و سپید و خوش بوی و قوی
و معتدل است و اندکی قبض دارد و تحلیل کند و دود آن بصرع و اختناق رحم سود دارد و بوی
بغل ببرد و چون طلا کنند و در رود ها زیان دارد انیسون اصلاح آن کند اشق او را اشترک
خوانند و جزو طرتوث است لذاق الذهب نیز خوانند یعنی زر آب دوسانده مانند کندرست
بوی تیز دارد و هر چه سپید با زرق گراید نیکوتر گرم و خشک و بعضی گفته اند بوست او سختی
سپرز را تحلیل کند چون طلا کنند و چون نیم درم بسکنجبین بخورند بدرد بندگاه و علت خوک نافع
آمد و گوشت بد را بخورد و کرم اندرون بکشد و نیم مثقال بعسل بخورد در صرع فایده کند چون
در پلک چشم مالند ستبری ببرد و کوک رانیک باشد و مسهل بلغم است در استسقا نافع بود

دخون

وخون از دهن براند و فرزند از شکم مادر بیندازد و درد گرده را زیان دارد اصلاح او بزوفا
خشک کند **اشقاقل** نیکوتر آن باشد که بزردی گراید و بزرگ بود گرم و ترست در قوت شهوت
بیفزاید و ذکر را بقوت گرداند شربتی از وی سه درم باشد و در شش زیان دارد و اصلاح آن
عسل بود **اشقاقل مربی** یعنی شقاقل پرورده بستانند شقاقل نیکو و یک شب و یک روز در آب آغارند
و بعد از آن بیرون کنند و پوست [illegible] کنند و بجوشانند تا نرم شود و بنهند تا آب بیندازد و در
طبق کنند و پاره عسل بر سر آن کنند و سه روز بگذارند و روز چهارم پاره عسل بر سر آن کنند
و بنهند تا مخمر شود و می خورند و قوت شهوت بیفزاید و طبع را بافراط گرم نگرداند **اشراش** سریشم است
و بیخ گیاهی است که آن را خنثی گویند گرم و خشک است سودمند بود در علت داء الثعلب چون بسوزانند
و بکوبند و بخورند کمتر براند و ادرار بول کند و حیض براند و بر فتق ضماد کنند نیک بود **اشنان**
انواعست و لطیفتر آن بود که سپید باشد و آنچه سبز بود تیزتر و بهترین بارقی است و بارق
موضعی است نزدیک کوفه آن را بسایند و خشک گردانند و بکوبند و بگلاب بسرشند و بعود و کافور
خوش بوی گردانند و بخور کنند گرم است بدرجه دوم و جلا دهنده و نرم کننده بگرفتگی آواز
و سرفه دیرینه که از سردی بود و بصلابت و سختی رحم فایده کند شربتی یک درم خون حیض براند
و فرزند را از شکم بیاورد اما درد سر آورد و دفع آن بر آزیانه کنند **اصل الاذخر** بیخ اذخر گرم
و خشکست تحلیل کننده و با ماه جگر و بر رحم نافع آید و چون در آب آن نشینند و آبزن سازند
و چون یک مثقال از این با آب بلیل سیاه بخورند استسقا را شاید و ناخوشی معده را که از بلغم بود
نیک باشد **اصل السوس** بیخ مشک خوانند بزبان یزدی معتدلست و ترست اول خشونت سینه را
و قصبه شش را و گلو را نافع باشد و تشنگی بنشاند و چون آب آن در چشم کشند ناخنه را بنشاند
اصل القصب بیخ نی قوت جاذبه دارد بخود کشد چنانکه مثلا بکوبند و در عضوی که پیکانی دارد و در آنجا
ضماد کنند بقوت جذب آهن بیرون آورد و چون خوزند باید و بر که بسرشند و در بندگاه طلا کنند
نیک بود و چون بترمس طلا کنند کلف را ببرد **اصل اللوف** گرم و خشکست چون بفشارند و آب آن

در روغن و پیه مار افعی بهم حل کنند و بر بینی و گوش زن حامله اندازند خلطهای بد را قطع کند و راه کند
بکشاید اصل الکراث اث می بیخ کندنا شامی گرم و خشکست و اندک رطوبتی دارد و منی را بیفزاید
و حیض بسته بکشاید و چون با عسل برشتند و دو مثقال بخورند خلطهای غلیظ را دفع کند و در سینه
و شش و در موضع زخم گزدم ضماد کنند درد ساکن شود و در بندگاهها با نمک نفطی طلا کنند نافع
باشد اصل لسان الحمل سرد و خشکست و قبض قوی کند و [illegible] از بن دندانها آید باز بندد و چون
بخایند و مضمضه کنند با آب آن بجوشانیده و چون بکوبند و بخورند گرده و سده جگر و مثانه گشاده
گرداند و سود کند اصل العلیق سرد و خشک و قابض و لطیف کننده و در جوشش دهان و اسهال
خون نافع بود و گرده را پاک کند اصل الفاوانیا گرم است و خشک کننده قویست و لطیف چون با عسل
آمیخته خورند حیض بسته بکشاید و بصرع نافع و هم بر مصروع بیاویزند فایده عجب کند و بشراب قابض
بیزند ماده که در معده و روده ها می ریزد دفع کند اصل الکبر بیخ کبر باشد تیز و گرم و خشک قطع و
تلطیف کننده است چون ضماد کنند در خنازیر تحلیل کند و با سرکه در آماس سخت طلا کنند بگداند
و پوست او در دندان نهند که درد کند در حال درد ساکن شود اگر از سردی بود اصابع هرمس شکوفه
سورنجانست خشکست بدرجه سوم مانند انگور سیاهست اما دراز تر بشکل بلوط مانند انگشت با بت
که خضاب کرده باشند از بهر این نام یافته است اصابع العذاری بیخ نباتی است بشکل مانند
کف رنگین از زردی و سفیدی و سخت جسم است و اندک شیرینی دارد و گرم و خشکست و بازهر
و فضلها و خلطها غلیظ بگدازد و دیوانگی را بغایت فایده کند اصفر سلیم سلیم نام مردی است نافع است
خوردن آن در ماده سوداوی و بدرد زهدان و بدرد کودکان صفته بلبل سپید زنجبیل نمک هندی
قسط تلخ هر یک شش درم افیون و فربیون و جند بید ستر و زعفران و قرنفل و مصطکی و عاقرقرحا
از هر یکی پنج درم سعد و فاشرستین و زرنبا دو درونه و زراوند گرد از هر یکی دو درم روغن بلسان
و ماء الکافور هر یک چهار درم داروها بکوبند و بپزند و بکافور و روغن بلسان طلا کنند و بعد از آن
بعسل گرم کرده و کف برگرفته معجون کنند بعد از شش ماه مانند عدسی با آب مرزنگوش باز خورند

۱۰

اطریه خمیر فطیر بغایت سرشته در میان آب و در گوشت بپزند گرم و تر باشد و چون هضم شود
غذای بسیار دهد و چون شکر و روغن بادام با سکه در آن اندازند در و سینه و سرفه را سود دارد
اما دیر رود و باد انگیزد و دیر هضم شود فلفل سیاه و پودینه و سعتر بعد از آن بخورند یا فانید یا زنجبیل
مربی دفع آن بکند اطماط داروی هندی است مانند بوزیدان گرم و تر است در قوت شهوت بیفزاید
اطموط داروی هندی است منفعت همان دارد اطریقوس نباتیست معروف بحالبی از بهر آن
حالبی گویند که شفای اورام حالب دهد و بضماد کردن مرکبست و قوت آن چون قوت کل قوت
دافعه سرد کننده دارد و هیچ قبض ندارد با سرد کنندگی قوت تحلیل دارد و منفعت شفاء اورام
حالب دارد چون بر آنجا او نهند اطریفل اکبر یعنی داروی بزرگ سود مند بود بواسیر را و آن علتیست
که در مقعد باشد و رنگ روی صافی گرداند و معده را گرم کند و قوت شهوت زیادت کند صفته
هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله شیر املج پاک کرده بلبل سیاه و دار بلبل هر یک درم
زنجبیل و بوزیدان و بسباسه و شیطره هندی و اشقاقل و تودریین و لسان العصافیر و حب فلفل
مروفت نار دانک بیابانی و کنجد پوست کنده و نبات خشخاش سفید از هر یک یک درم بهمن
سرخ و سفید هر یک یک درم بکوبند و در هم آمیزند و روغن گاو اندکی غبار بنشانند و سه وزن
دارو عسل گرم کرده و کف گرفته معجون کنند و بعد از دو ماه بکار دارند تا سه سال قوت دهد
اطریفل اصغر یعنی کوچک در استرخاء معده و رطوبت و ترای و بواسیر و مقعد و خاطر را نیز سود
دارد و آواز صافی گرداند صفته پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی و پوست هلیله سیاه
و پوست بلیله و آمله از هر یکی پنج درم بکوبند و ببیزند و در هم آمیزند و روغن بادام قدری غبار
بنشانند و هفتاد و پنج درم عسل گرم کرده و کف گرفته معجون سازند و شربتی یک درم باشد
داروی است که دو سال و دو ماه قوت دهد اظفار الطیب داروی است سفید بشکل ناخنها و آنچه
بابلی باشد سیاه و کوچک باشد و آنچه سفید بود از یمن آورند گرم و خشک است و لطیف کننده و زنی
که حیض بسته بود چون بخورد گشاده گردد و از بهر صرع و اختناق رحم چون بوی دارند بیدار گردد

وچون بخورند شکم حرارت کند اغالوجی چوب هندی است وعود خوش بوی باشد وقبض وتلخی
اندک دارد وچون بآب مضمضه کنند بوی دهن خوش کند وبدرد پهلو وجگر نافع بود وچون یکمثقال
بخورند ضعف معده ودوسنتاری رانیکو بود وچون بآب حل کنند وباز خورند بپیچش ودرد شکم وریش
روده رانیک بود اغبر داروی چشم است وبعضی کردوک خوانند ودر تبریزی ملک چشم وسبل
وریش چشم سود دارد وصفت توتیای کرمانی مرماشیح سوخته وشیح راکوش ماهی خوانند مربی کرده
از هر یکی ده درم نبات پنج درم بکوبند نرم وبحریر ببیزند ودر چشم کشند سود دارد والله اعلم
افرنجمشک داروی است نزدیک بمرزنکوش گرم وخشکست وچون ببوی دارند راه گذرهای دماغ
بگشاید وطپیدن دل که از سردی بود نافع آید وچون بخورند راه گذرهای اندام بگشاید وبدبلغ
گرم زیان دارد اصلاح آن بنفشه کنند افسنتین گیاهی است مانند برگ سعتر وتلخی دارد وقبض
ودو سه صنف است خراسانی وردمی وطرسوسی ونبطی وسیومی طرسوسی زرد وخوش بوی بود
گرم وخشکست معده سرد را وآماه سرد را وسخت را ضماد کردن نیک بود ومسهل صفرا است ورنگ
روی پاکیزه گرداند وکمیز بسته بگشاید واگر با عسل بکار دارند حیض بگشاید شربتی یک درم
تا چهار درم ومعده گرم را زیان دارد وشیر را خشک گرداند ودرد سر آرد وانیسون اصلاح آن
کند وبدلش جعده یا شیح ارمنی است ودر قوت معده اسارون با یک وزن آن هلیله زرد باشد
افتیمون تخم وشکوفه وشاخ کوچک همه بهم باشد تیزنست ورنگ تخمش سرخ باشد وقوی تر
از داروی که حاشا خوانند وبعضی گویند نوعی از انست ونیکوتر هم اقریطی یا مقدسی باشد بغایت
سرخ وتیز بود گرم وخشک بدرجه سوم مسهل سودا کند وصفرا وبلغم ودر صرع وتشنج امتلائی نافع است
شربتی یک درم تا دو درم روغن بادام چرب کرده وچون در میان مطبوخها خورند باید که بسیار
نجوشانند تا قوتش نرود وقی آورد ودر شش زیان دارد وکتیرا اصلاح او بود افیون عصاره
خشخاش سیاه مصری است بستانند ودر تغار رها کنند ودر آفتاب بنهند تا خشک شود وآنرا افیون
مصری خوانند بهترین آنست که نرم ورسیده وتلخ وبویا قوی دارد وزود خرد شود واگر

بمحل آن دارند

بچراغ دارند افروخته شود وچراغ تاریک کند اما آنچه نیک باشد بوی اندک دارد وآب را زود
رنگ بگرداند چون دران حل کند ومغشوش می باشد وغش او از مامیثا وشیرخس بیابانی باجدوها
کنند سرد است بدرجه چهارم وخشک بدرجه سوم مخدرست یعنی اعضای را که افیون طلا کنند باز خسبند
وبدروها سخت چون طلا کنند ساکن کرداند واگر بقدر عدسی بخورند تریماریشها را سود دارد
وخشک کرداند ودر آماه کرم ونقرس طلا کنند خواب آورد واحتلام نیز افتد وچون بروغن گل وزعفران
حل کنند ودرد گوش کهنه ودرد سخت زایل کند وشکم کو بسیار راند وسحج روده ها باز بندد ودو درم
قاتلست از جهة سرد کنندگی ویک درم قوت هاضمه را بکلی باطل کند ودر ششش زیان کارست
واز خوردن او سردی اطراف وخدر وسستی وخارش آورد وبوی داشتن دوار وسر گردیدن آورد
وتاریکی چشم وتنگی گلو واندک نفس زدن عارض شود وکندی زبان وچشم درکو افتد اصلاح مضرت
او بفلفل سیاهست ودارچینی وسکنجبین واگر بسیار خورده شود مضرت عظیم دهد چند بید ستر
دفرفیون مداوات آنست بعد ازقی کردن وشراب کهنه خوردن وقایم مقام افیون چندان تخم بنگست
افعاعی نوعی از مارست وجالینوس میگوید چند تار ریسمان سرخ که برنگ از زعفران کرده باشند
درگردن مار افعی بندند سخت چنانکه بمیرد وبعد از ان یک ریسمان از ان در گردن کسی بندند که
اماه سخت درگلوی او باوید آمده باشد فایده دهد وچون مار را بشکافند وبدان موضع زخم
نهند درد ساکن شود وگوشت افعی جذام را سود دارد وسر او تعلیقا خنازیر را ببرد وگوشت
مار در علت خوره وحاشا سود دارد افلونیا رومی معجونیست معروف بفلیون رومی وطرسوسی
فیلن نام مردی است که این معجون کرده است ومیگویند سود مندست در قولنج وبستگی کمیز وسنگ
مثانه ودرد بروسپرز وعلت سل وتشنج وخلط که اندازه وخون باشد سود دارد ودرد واخشا اندرونی
وسرفه وخناق ونزلها وماده که از دماغ ریزد باز دارد ودرد دندان وخوره ودرد جگر واسهال
شکم مختلف را سود دارد صفت زعفران پنج درم تخم بنگ بلبل سفید هریک بیست درم افیون ده درم
فنطراسالیون چهار درم تخم کرفس سه درم سنبل طیب چهار درم ساذج هندی وسلیخه وعاقرقرحا

وفرفیون هریک یکدرم بکوبند و بیزند و بروغن بلسان چرب کنند و سه چندان عسل کف گرفته معجون کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی مانند یک نخود قولنج را و درد کرده آب کرفس حل کرده

خورد قوت این معجون سه سال بماند اقلونیا فارسی قولنج را و سیلان رحم را و بادهای زهدان را و فرزند انداختن و سختی رحم را سود دارد و شکم راندن و قی کردن و بلغم را نیک بود اما در دماغ

و قوت ذهن را زیان دارد باید که باصلاح آورند صفته بلبل سپید تخم بنگ هریک بیست درم افیون

ده درم گل مختوم ده درم زعفران پنج درم سنبل طیب عاقرقرحا مردجاوشیر و فرفیون هریک دو درم زرنباد و درونج از هر یکی پنج درم جندبیدستر مروارید ناسفته و مشک از هر یکی نیم درم کافور دانگی

و نیم بکوبند و بیزند و در هم آمیزند و در سه چندان عسل مصفی سرشند بعد از شش ماه استعمال کنند و چون تخمه بسیار افتد یک درم با آب سرد حل کرده باز خورند نیک بود و اسهال را با آب سماق

دهند و هرچه دیرینه تر بهتر و منفعت بیشتر و مدت سه سال قوت این معجون بماند افلنجه جبی است

و گوشت او جذام را سود دارد و او گرم و خشک است بهترین آن بود که دانه او مانند دانه خردل باشد

بلکه سرخترو بهترین آنست که چون بدست بمالند زود هبا شود و بوی سیب دهد و معده سرد و جگر

سرد را سود دارد افیوش گویند مانند حدقه چشم است سرد و خشک کننده و میوه آن گرم و قابض

و موی زهار نگذارد که برآید و در ابتدا کوکان را در مالند منع موی برآمدن کند زهار و بیرقان

نافع بود انجوان بعضی سپید و زرد باشد سپید قویتر باشد شاخهای باریک دارد شکوفه سپید

مانند مرو است بوی تیز دارد و طعم تیز گرم و خشک است بدرجه دوم نواصیر را و خون بسته و سنگ

گرده را سود دارد شربتی سه درم باشد در معده و سپرز زیان دارد و انیسون اصلاح آن

کند و بوی داشتن بی خوابی آرد اقلیمیا الفضه پلیدی نقره که بر سبیکه آید یا دود است که بر بوته

گرد شود و چون درد ارد با چشم بکار دارند بسوزانند در کوزه نو سفالین سرا الکل حکمت بحکم گرفته

و بهترین اقلیمیا آنست که مرداسنگ باشد معتدلست در گرمی و خشکی و خشکست سرد تر از اقلیمیا

زر باشد اگرچه خشک است جلا دهنده با عتدالست در گرو ریشها ترکه در اندام باشد سود دارد

ودرمیان

ودر میان مرهمها فایده دهد جراحت برویاند و بذرور درچشم کشند اقلیمیا الذهب پلیدی زر است
در سبیکه گرد آید یا دود بر سر بوته بهم گرد و لطیفتر از اقلیمیای نقره است باید سوزانید چنانکه
احراق اقلیمیای نقره کنند و بهترین لاژوردی رنگ باشد معتدل در گرمی و سردی و جراحتها که
در گو افتاده باشد پر کند و پاک کند و گوشت برویاند و ریشها دیرینه مندمل گرداند و در ابتدای
نزول آب درچشم کشند بود و سپیده را جلا دهد و چون بشویند و خشک کم دانند ریشها را
خشک کند و درست گرداند اقط پنیو باشد و شیر چون ترش شود پنیو میکنند سرد و خشک است
بستگی شکم آورد خاصه چون بریان کنند اما دیرهضم شود و در معده بد باشد و کلکلیس از قطای آن
خورند اصلاح او باشد اقاقیا عصاره قرظ است و قرظ گیاهی است که عرب بدان پوست
پیرایند لذاعت چون بشویند گزندگی کمتر کند از دو جوهر زمینی قابض و لطیف و لذاع و نیکوتر
خوش بوی باشد و شسته سرد است بدرجه اول و سودمند در علتی که خون اندام روان شود و آتش
بن دندان را سود دارد و حبس [illegible] امعا و ریش روده را و شکم بند دو جایی که اندام بیرون
آمده باشد باز جای خود نهند و بدرد ناخن نیک نیک بود و ریشها که بچشم پدید آید و اعصا که سست
و مسترخی شده باشد بجوشانند و آن آب در ان اعضا مالند نافع آید و سوختگی اندام و آماه
نافع بود اقسون داروی کرمانی و لطیف است و فارسی گرم و لطیف اکلیل الملک نباتی است
که رنگ گیاهی دارد و شکل هلالی و درستی و تخلخل که همت سخت کننده است بعضی سپید و زرد
باشد و تخم او زرد باشد گرم و خشک بدرجه اول معتدل است و اندک قبض دارد و اماه سخت
را تحلیل کند و نرم گرداند خاصه در مفاصل و بندگاه خلطها بدرا بگدازاند چون بمیبختج باز خورند
نوسترنگ یک درم باشد انیسون را زیان دارد و عسل اصلاح آن کند الکارع پاچها بود و بهترین پاچه
بزغاله بود و نیکوترین دست بود و پختن او چنان بود که در گشنیز سوده و نمک و دارچینی و نخود
پوست کنده و روغن کنجد بپزند و کف برگیرند چون پخته باشد مشک پاره در ان اندازند چون
جوش بر آورد دیگر باره کف بگیرند و چون تمام پخته گردد برنج فرو کنند و می زنند تا پخته گردد و غذای

معتدل باشد خون صالح انگیزد و غذای ستوده باشد و سودمند بود سرفهٔ گرم را و طبیعت را نرم دارد
بسبب لزوجت و اصحاب قولنج را زیان دارد سرکه و زعفران اصلاح آن کند اکشوث داروی است
که در خارها و درخت پیچیده باشد و بیخ و برگ ندارد و شکوفه کوچک و سپید دارد و تخم و [illegible]
بهم برآرد و بهم کشد که عفص است و بهترین بیابانی است و آنچه در خار پیچیده باشد گرم است باول درجه
و خشک و باخر درجه معتدل و بعضی گویند سرد و خشک است خلطهای زیادت و لطیف از تن بیرون کند
و معده را قوت دهد و چون [?] باز خورند فواق را ساکن کند و راه گذر جگر بگشاید و آب او
بر یرقان قوت عظیم دهد و چون زن آب تخم بخورد مشیمه و فرزند بیرون آورد و پاک گرداند و نیز
و حیض براند و در تبهای دیرینه و پیچش شکم نیک بود و در ششش زیان کار است آب کاسنی
اصلاح آن کند اکسیرین از جمله داروی ذرورات چشم است و سودمند در دملها و ریشهای چشم
صفت نشاسته و اقلیمیا و سیم و افیون و سرمه هر یک دو درم شادنهٔ شسته و جزو تازی هر یک
دو درم صمغ عربی دو درم اسفیداب ارزیز هشت درم مروارید ناسفته سبد و مرقشیثا هر یک
یک درم بکوبند و ببیزند بحریر و در چشم کشند الیه بپارسی دنبه بود و آن از روغن است گرم
و تر است و سودمند بیماریها که سخت شده باشد ضماد کردن و غذا او بد است و دیر هضم شود
اصلاح او بچیزهای گرم باشد مانند زنجبیل و فلفل و دارچینی و آنکه ما خوردن گوارش نیک بود
البنج جوالی است گرم و خشک بدرجه دوم سودمند باشد در علت شری السنه عصافیر بار درخت است
نیکو و خوش بوی تیز می و تلخی دارد گرم و تر است قوت شهوت بیفزاید املج آمله گویند و بهترین
سیاه باشد و مربی با هلیله قوی تر از آمله باشد سرد است بدرجه دوم و گویند گرم است و خشک در
طبع او خلاف نیست قابض است و مقوی موی را سیاه گرداند و قوت معده و عصب و دل دهد
و اشتهای طعام آورد و بعلت بواسیر سود دارد گرمی ساکن کند و یک شربت مفرد از ین سه درم
باشد در سپرز زیان کار است لعاب و عسل اصلاح او کند ام غیلان درختی است در بادیه
و خار مصری نیز خوانند سرد و خشک و قابض است خون باز بندد و سیلان رحم فایده دهد امرسیا

درد معده

در دمعده سرد را سود دارد و بقوت هضم و بادها و درد جگر و سپرز و ضعف دل نافع آید صفت تخم
گزر بیابانی و زیره کرمانی و سلیخه و عود بلسان و فودنانا و نفاح اذخر و کرفس از هر یکی یکدرم دار بلبل
قسط تلخ بلبل سپید هر یکی سه درم مرصاف سه درم حب الغار ده عدد وج و زعفران هر یکی دو درم
بکوبند و بپیزند و بعسل گرم کرده و کف گرفته معجون کنند یکدرم دارو را سه درم عسل شربتی یکمثقال
باشد باب گرم حل کرده و از جمله معاجینی است که بعد از دو ماه استعمال کنند قوتش سه سال بماند
انبرباریس زرشک است و آن دو نوعست یکی گرد و سرخ و یکی سیاه و دراز و کوهی و این بهتر است
سرد و خشکست بدرجه دوم و قامع صفراست یعنی صفرا را زایل کند و چون در اماه گرم ضماد کنند نافع
آید و دل و معده و جگر را قوت دهد و تشنگی بنشاند و قی کردن باز دارد و شکم ببندد و در ریش
رودها نافع بود انبرباریسیه زرشکباست چنان پزند که سماق با بجنه باشند و نیکوتر زرشک تر بود
سرد و خشکست در مزاجها گرم و سوزنده و جگرها گرم مرغ خانگی بجته مفید باشد و در خشکی طبیعت
زیان دارد و حلوای شکر اصلاح آن کند انجره رنگ تخم انجره مانند کنجد ناست کوچکتر و باریکتر کننده است
و نیکوتر آن بود که بسیاهی گراید گرمست بدرجه اول و خشک بدرجه سوم تخمش خشکی دارد و لطیف
آماه سخت را نرم کند خاصه آماه قفا و بناگوش و در علت سرطان ضماد کنند نافع بود و خاکستر آن با عسل
در ریشها فایده کند و برگ او بکوبند و ضماد کنند خون بینی را ببندد و تخم انجره بقوت شهوت انگیختن نیک
باشد و بلغم دوسنده براند شربتی دو دانگ تا یک درم و در گرده و امعا زیان کار است صمغ عربی
اصلاح آن کند انیسون رازیانه رومی است شیرین و تیز است گرم و خشکست بدرجه سوم و اندک قبض
دارد و تحلیل بادها کند مدر کمیز و حیض است و عرق شکم ببندد و درد سر گرم را بر آتش بریزند بوی
آن بدماغ رسد درد ساکن کند و در بستگی راه گذرهای جگر فایده کند دفع مضرت هوالم کند و می گویند
در رودها زیان دارد و رازیانه دفع آن کند انجدان برگیست بعضی سپید و بعضی سیاه قویتر بود
نشاید خورد طعم بیخ آن با شترغار ماند گرم و خشکست بدرجه دوم و سودمندتر از داروهای گشنده و
برخنازیر ضماد کنند روغن زیت نافع آید مدد قوت هاضمه کند اگرچه در نفس خود دیر هضم شود و آرزوی

طعام بر انگیزاند و بعلت عرق النسا مفید باشد چون با روغن سوسن آمیخته در مثانه زیان دارد
انطونیا کاسنی شامیست سرد و تر بدرجه دوم جگرهای گرم را سود دارد انزروت کنجده خوانند جدوی است
بعضی سرخ و سپید و اندکی تلخی دارد و از کوه فارس آورند و نیکوتر سپید بود که بزودی کرایند و بسر
انگشت زود حوزد و شود گرم است بدرجه اول و خشک هم بدین درجه و قومی گفته‌اند تراست بدرجه
دوم ریشها را سود دارد و گوشت رویاند و تحلیل با دما کند و ضماد کردن بر آماسها نافع آید و بعلت
چشم فایده کند و بگوشهای ریش شده و مسهل صفرا است و بلغم شربتی یک درم و در روده‌گانی زیان
کار است صمغ عربی اصلاح الکه سرخت سردترست انفحه بنیرمایه است انواع آن و نیکوتر آن باشد
که خشک بود و رطوبت شیر زایل کند گرم و خشک است و لطیف و تحلیل و شیرکه در معده سخت شود
تحلیل کند و چون زنان بعد از پاکی استعمال کنند بار گیرند و در علت اختناق رحم نیک بود و در دفع
زهرها و داروهای مضر و زیان کار چون شوکران نافع است و معده را زیان دارد اصلاح او بعسل بود
انوش دارو معجون هندی است قوت دل و معده و تمامی اندامها بدهد و رنگ روی صافی کند
و بوی دهن و بوی عرق خوش کند و در جگر منفعت بسیار دهد پیش از طعام و بعد از طعام شاید خورد
هیچ مضرت ندارد صفت گل سرخ شش درم سعد کی پنج درم قرنفل و مصطکی و سنبل طیب و اسارون
از هر یکی سه درم قرفه و زرنب و زعفران و کبابه و قاقله و هیل و جوزبوا از هر یکی دو درم بکوبند
و بپزند و در هم آمیزند و نیم من آمله پاک و تازه در پنج من آب بجوشانند تا ثلثی بماند و بعد از آن
صافی کند و در دیگ کنند و یکمن فانید دران کنند و بکفچه بجنبانند تا جوب شود و در آنا کنند شربتی
یک مثقال تا دو مثقال انیس الملک سود دارد در ناخوشی بوی دهن و آماه گلو و فرو آمدن ملازه و درد
دهن و بثرها صفت نشاسته پنج درم طباشیر و مازو و سماق از هر یکی دو درم تخم گل سه درم زعفران
و قاقله از هر یکی یک درم نبات و تخم برهمن و عدس پوست کنده از هر یکی چهار درم کافور دو دانگ
بکوبند و بپزند و در هم آمیزند و بروغن چرب گردانند و بعسل مصفی سرشند نافع بود الانسان یعنی
مردم منفعت بسیار دارد اول هر که که روزه باشد آب دهن در گوش چکانند کرمهای گوش

برد

بر بود و اگر نماز شام کرا افطار خواهد کرد آب دهن در دهن مار اندازند مار بمیرد و گویند اگر استخوان
آدمی بسوزانند بصرع نافع آید و اگر سرگین آدمی در برص مالند نافع آید و موی او سوخته بروغن گل
بگدازند و در درد دندان مالند ساکن شود و کنیزکی که در کودکی در جامی مسین کرده باشند در کلف مالند
زایل شود اوز مرغ آبی باشد و گوشت جمله مرغان آبی غلیظ باشد و بهترین گوشت مخالیف باشد
چون خواهند بجهت بختن بروغن زیت چرب کنند تا شعفند نکند گرم و تر ست لاغری را فربه کند و اندرون
برکند اما در روی فضلهای غلیظ باشد اگر پیش از آنکه مرغ را بکشند بوره خورد سوده در دهن او و مند
بعد از آن بکشند بهتر باشد اوزنالی روغنیست تخین و غلیظ چون عسل و از ساق درختی بیرون می آید
گرم و تر ست و سودمند و در رگها و ریش و درد و بندگاهها و تاریکی چشم و چون بیست درم از این روغن
در نیم من آب حل کنند و بخورند خلطهای خام و بد از اندرون بیرون کند و شاید خفت تا آن وقت
که فعل تمام بکند اما خواب بافراط آید اهلیلج اصفر هلیله ثمره درختی است و چهار نوعست آنچه خام
بود هلیله زرد باشد و آنچه سیاه بود رسیده بود و آنچه بزرگ و فربه باشد هلیله کابلی باشد و هلیله
چینی سبک و تنک باشد و بهتر هلیله زرد رسیده بغایت فربه سرد ست بدرجه اول و خشک بدرجه
دوم سودمند بچشمهای ضعیف و اشک ریختن مانند سرمه در چشم کشند نافع بود و خفقان را سود دارد
و مسهل صفراست و بلغم اندک براند شربتی پنج درم باشد در میان مطبوخها و چون مفرد خورند دو درم
و در روده ها زیان کار آب عناب اصلاح آن کند اهلیلج مربی هلیله پرورده قوت معده دهد و طعام هضم
کند و سستی معده را نیک بود و علت بواسیر و بستگی راه که از جهت بلغم بود نافع بود صفت هلیله کابلی
صد عدد در خنبره کنند که زنگین باشد و چندان آب بر سر آن کنند که بسر باز افتد و قدر پنجاه درم خاکستر
چوب انگور در آن ریزند و ده روز بگذارند و هر روز آن آب و خاکستر بیرون کنند و دیگر باره نو می کنند
تا ده روز تمام بگذرد و بعد از آن از خنبره بر آورند و پاک بشویند و در پاتیله سنگین کنند و آب چندان
بر سر آن کنند که هلیلها ناپدید شود و می جوشانند و یک کف جو پوست کنده پاره کنند و در آن ریزند
و می پزند تا آن وقت که جو پخته شود از پاتیله بیرون آورند و پوست تنک دارد پاک کنند و در هر هلیله

ده سوراخ بجوال دوز دران کنند و در برنیه کنند و چندان عسل کف گرفته بر سر آن کنند که هلیله نا پدید
شود و بیست روز بگذارند و هلیله بمیان عسل بکفچه می جنبانند و عسل تازه زیادت می کنند تا چنانکه
هیچ نماند و عسل بخود کشد و اگر شیره نبات و شکر بر سر آن کنند اولیتر و اگر خواهند که دارو ها ی
گرم دران اندازند مانند زنجبیل و قرنفل و هیل و جوز بوا و دارچینی از هر یک بیست درم شاید
ایرسا یخ سوسن آسمانگون است و سوسن سه نوع است سفید و آسمانگون و زرد و معنی ایرسا قوس
قزح است یعنی ادویه که از دو سه رنگ باشد و بهترین سوسن هندی خوش بوی و عطسه آورنده
گرم و خشک است بدرجه اول و در سیم درجه لطیف کننده و پخته کننده و راه گشاینده و گوشت بر استخوان
برویاند و کلف و نمش را نیکو بود طلا کردن و خلطهای غلیظ از سینه و شش پاک گرداند و حیض
و کمیز براند و بزخم مار نافع بود و در موضع زخم طلا کردن شربت یکدرم باشد و آنزا در خنازیر طلا
کردن سود دارد و حقنه کردن بدان درد های رانیکو بود و درد سر زایل کند و بچیدن شکم و بوی بینی
نیک کند در شش زیان دارد اصلاح او بعسل است ایارج روفس ایاره نام مسهل است که اسهال
بفایده و صلاح کند معنی آنست که داروی الهی و ایاره سلیم تر از جمهاست و اول ایاره مسهل او بود
اخلاط غلیظ و سودائی و بلغم براند و بعلت داء الثعلب نیکو بود صفته شحم حنظل بیست درم اسقوطریا
پنج درم سکبینه و جاوشیر هر یک شش درم خولنجان ده درم کمازریوس بیست درم فطراسالیون
و زراوند گرد و فلفل سپید و سلیخه و دارچینی و زعفران و زنجبیل و جعده و مرصاف هر یک دو درم
انچه داروها باشد بکوبند و بپزند و آنچه چربها است در مثلث آغارند و حل کنند و سه چندان
عسل کف گرفته معجون سازند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال و در آبی که افیتمون و شاهتره
و نوبت هلیله و غاریقون و اسطوخودوس و بسفایج و کما فیطوس و گاوزبان دران جوشانیده و ازان
آب می باید که پنجاه درم باشد و ایاره را بدان بمالند و نمک نفطی سوده دران اندازند و باز خورند
و این داروی است که بعد از شش ماه بکار دارند و تا چهار سال قوت دارد ایارج بموقراطیس
یعنی ایاره بقراط سود مند در رطوبت معده و درد سر که از بخار معده باشد و از غم صفته حنظیانا

سنبل الطیب

سنبل طیب زراوند گرد و دارچینی و سلیخه هر یک یک درم فطراسالیون کاذریوس اسطوخودوس
وفقنه و فلفلمون از هر یکی یک درم و نیم صبر هجده درم و نیم شحم حنظل شش درم بکوبند و بپزند و در هم
آمیزند و در سه چندان عسل گرم کرده و کف گرفته معجون سازند بعد از شش ماه بکار برند شربتی
دو مثقال ایارج جالینوس لطیف تر و عمل بهتر کند از ایارج لوغاذیا است سودمند در درشتی اندام
که افلاج گویند و لقوه و استرخا و تشنج و خلطهای غلیظ و دوسنده و مختلف را پاک کند و استرخا و سستی
مثانه و آنکه بی اختیار گمیز روان بود نافع بود صفته شحم حنظل غاریقون پیاز بریان کرده عنصل
و اشترک و محموده و خربق سیاه و هوفاریقون و فربیون از هر یکی شانزده درم بسفایج فستقی و افتیمون
و مقل ازرق و سلیخه و کاذریوس و فراسیون از هر یکی نه درم مرصاف و سکبینج و زراوند دراز
و فلفل سیاه و دارفلفل و دارچینی و جاوشیر و فطراسالیون از هر یکی چهار درم و در بعضی نسخه‌ها صبر
و زعفران از هر یکی چهار درم باضافت کرده اند و داروها بکوبند و بپزند و حبوبها در ثلث آغازند
و در سه چندان عسل گرم کرده و کف گرفته معجون سازند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال باشد و
در آبی حل کرده که پوست هلیله کابلی و افتیمون و مویز و نیم درم نمک نفطی جوشانیده باشند باز خورد
و این داروها تا چهار سال قوت دهد ایارج ارکاغانیس در علتهای دیرینه و تنگی سینه و نفس و گردیدن
و خلطهای سودایی که اندرون هیجان کند و گرفتگی آورد که از رطوبت باشد و بدرد و کلو و تشنج که از امتلا
بود و قولنج و درد بندگاه و ریشهای بد که از خلطهای فاسد خیزد و گر و خارش و زخم سگ گزیده
و بدرد شکم و رحم و درد گرده نافع باشد صفته شحم حنظل دو وقیه فراسیون و اسطوخودوس و خربق
سیاه و محموده و بلبل سیاه و داربلبل از هر یکی چهار وقیه عنصل مشوی و فربیون و صبر و حطیانا و جاوشیر
از هر یکی یک وقیه دارچینی و جعده و سکبینه و مرصاف و سنبل طیب و اذخر و بودینه کوهی و زراوند گرد
از هر یکی دو درم بکوبند آنچه توان کوفت و بپزند و در هم آمیزند و حبوبها در شراب آغازند و به چندان
عسل گرم کرده و کف گرفته معجون سازند و بعد از شش ماه بکار دارند و شربتی چهار مثقال باشد
و تا چهار سال قوت دهد و هلیله کابلی و افتیمون و مویز و غاریقون و نمک نفطی بپزند و پاره بدان

حل کنند و باز خورند ایارج بوغاذیا ایاره مبارکست و بسیار منفعت تن را پاک کرداند و اسهال
کند بی دشواری و خلطهای بد و مختلف که در عمق بدن باشد و آنچه دوسنده و پوسیده باشد
و سکته و فالج و لقوه و تشنج و صرع و جذام و داء الفیل و برص و بهق و خشک ریشه که در سر باشد و درد
نیم سر و درد کری و سر گردیدن و وسواس و علت شهوت کلبی و تغیر عقل و تنگی سینه و درد گرده و مثانه
و بدرد نقرس و بند گاهها و لرزه و درد گوش و داء الثعلب و داء الحیة و ریش دیرینه بد و راندن
حیض همه را نافع بود صفته شحم حنظل پنج درم عنصل بریان کرده و غاریقون و محموده و خربق سیاه
و اشترک و اسقوردیون و آن سیر بیابانی است از هر یکی دو درم افتیمون و کا ذریوس و مقل ازرق
و صبر از هر یکی سه درم حاشا و ساده هندی و هوفاریقون و فراسیون و جعده و سلیخه و بلبل سپید
و بلبل سیاه و دار بلبل و زعفران و دارچینی و جاوشیر و بسفایج و سکبینج و جند بیدستر و مرصاف و
فطراسالیون و زراوند طویل و عصاره افسنتین و فربیون و سنبل طیب و حاما و زنجبیل و خطیانا
و اسطوخودوس از هر یکی دو درم بکوبند و بیزند و آنچه حدوباست در شلث آغارند و در چندان
عسل گرم کرده و کف گرفته معجون سازند شربتی چهار مثقال باشد افتیمون و بسفایج و زوفا و بو
بلیله کابلی و گاوزبان و اسطوخودوس بقدر حاجت و نمک نفطی اندک بجوشانند و فرو پالایند
و چهار مثقال ازین ایاره در مطبوخ حل کنند و باز خورند و بعد از شش ماه بکار می دارند قوتش چهار
سال بماند ایارج فیقرا یعنی ایاره تلخ سودمند بود بیماریهای سر و رطوبت و تری معده و درد بندگاه
و قولنج و فالج و لقوه و استرخا و سستی و گرانی زبان صفته مصطکی و سنبل طیب و سلیخه و زعفران
و اسارون و حب بلسان و عود بلسان و دارچینی از هر یکی پنج درم صبر جبلی درم بکوبند و بیزند
و در هم آمیزند شربتی دو درم در عسل خام سرشته و این ایاره بهتر از جمله داروهاست بعد از شش ماه
بکار دارند تا چهار سال قوت دارد بغایت باب الباء باقلی بعضی بقول خوانند و بعضی جرجیر
نبطی است و مصری نبطی قبض بسیار دارد و مصری تر باشد و غذا بسیار دهد و خلط فضلا انگیزاند
و اگر نه دیر هضم شدی و باد انگیختی هیچ طعامی ازین بیشتر غذا نداذی و خون قوی و غلیظ انگیزد
بعد از ششماه بکار برند
تا سال بسر شد و اگر ماده جو کنند بدون عسل استعمال نمایند قدر شربتی از نیم مثقال تا دو مثقال است
و الغرض

وبهترین باقلی آن بود که بزرگ و فربه وخشک بود و بدترین باقلی تر باشد و نزد یک باعتدال وگویند
سرد است و رطوبت بد دارد و اگر بر کلف اندایند پاک کند و تن درستی را نگاه دارد و چون پوست بازکنند
و بدو نیم کرده و در بینی نهند خون بینی ببندد و از خواص او یکی آنست که چون بمرغ خانگی بیاویزند
تخم ننهند و چون در زهار کودکان طلا کنند موی بر نیاید و بهق را جلا دهد و در سینه و سرفه و خلطی
که از گلو آید نافع بود و خون بستن در پستان و آماس گرم طلا کنند سود دارد و چون بر پشت چشم طلا
کنند اتساع یعنی فراخ شدن حدقه را سود دارد و چون بکوبند نرم و بروغن بادام و شکر بپزند
و نیم گرم باز خورند سرفه و خشکی سینه و راه گلو را نافع بود و چون بخورند خوابهای پراکنده بینند
و چون با پوست بپزند بادش زیاده شود و گرانی سر آورد و چون با نمک و اویشن و زیره و دارچینی
و بلبل و زنجبیل خورند از قفار آن دفع مضرت آن بکند بارزد جدوی است و قنه نیز خوانند
سه نوع است بیابانی و کوهی و دریایی و بهترین همه عسلی قوام باشد و صافی رنگ و قوی بوی گرم است
بدرجه سوم و خشک بدرجه دوم نافع بود بعلت نقرس و قولنج و عرق النسا و جرب ملک چشم را شربتی
دو درم و در سر زیان دارد و اشترک اصلاح او کند بادرنج روغنش مانند روغن مرزنگوش باشد
و قوت منقضا دارد و چنانکه جرمش لشکی کند و آبش مسهلست و نیکوتر آن باشد که پاک و خوش
بوی بود گرم است بدرجه دوم و خشک است باول درجه و گفته اند سرد و ترست خلط درون را براند
و قبض کند و عصاره آن با کافور و سرکه بیامیزند و فتیله را بدان تر کنند و در بینی نهند خون را
ببندد و هم عصاره آن در چشم کشند روشنایی دهد و مقوی دلست و شیر بیفزاید و بر زخم کژدم نیک باشد
و صاحب کامل گوید در خوردن هیچ منفعت ندارد الا بضماد کردن و زود ماده بجنبه کرداند و رود بوسیده
کرداند و خلط سودایی بر انگیزاند و تاریکی چشم آورد و بر بهن اصلاح آن کند بادرنجبویه یعنی بادرنجبویه
خوانند و نیکوتر تازه باشد گرم و خشکست بدرجه دوم و گویند بدرجه اول و معتدل در گرمی و خشکی
و در جمله علتها بلغمی و سودایی سود دارد و بوی دهن خوش کند و گرده و سده دماغ را و قوت دل را
و نکر را سود دارد و نشاط آورد و خفقان ببرد و هضم بد بهد و در فواق یعنی اشکنه فایده کند

و ذهن و خاطر صافی کرداند شربتی بیست درم باشد و در مقعد زیان دارد و جد و تازی اصلاح
آن کند بادنجان انب خورانند و نیکوتر خوش طعم و تازه باشد تا زیان ندارد و غذای با قوت
گرم و خشک است بدرجه دوم و تلخ بی خلاف و تازه حرارت کمتر دارد و نه اطلاق و نه بستگی کند بلی چون
بروغن بپزند اطلاق آورد و چون بسماق بپزند احتباس و بستگی آورد و درد تهی گاه و معده باد کند
و بدهن زیان دارد و قلاع آورد و سودا انگیزاند و بواسیر آورد و رنگ روی تباه کند و راه گذرها
بسته دارد باید که پیش از پختن در آب و نمک آغارند و بعد از آن بچربیش و سرکه و کرویا بپزند
تا اصلاح او باشد بادرنگ دو نوع است یکی کلی زرد و بزرگ دارد و یکی سپید و نیکوتر زرد و رسیده
و تازه و خوش بوی گرم است و خشک بدرجه اول و گویند قوت آن نزدیک قوت گل است و گشاینده
و لطیف کننده و محلل است بی آنکه چیزی بجوشد و بدرد سر که از سردی بود نیک بود و چون
بپزند انگس که سنگ گرده دارد در آن نشیند سنگ پاره شود و کمیز براند و حیض بگشاید و فرزند
از شکم مادر اخراج کند و با ماء جگر ضمادی کردن نافع بود و بگلو زیان دارد عسل اصلاح آن کند
قیصوم بدان باشد بادآورد خاریست مانند حسک الا آنکه سپیدتر و خار او درازتر و برگش مانند
حماماست باریک و ساقش دو دراع است و دانه او بغایت گرمست و نیکوتر آنست که برگ سپید
و تازه دارد گرم و خشک بدرجه اول و گویند سرد است بیخ او سرد کننده و خشک کننده و مسهل بلغم بود
دوسنده است و قوت بلغم را تحلیل کند و گشایندگی دارد و در آماس سرد و تشنج و تب که از ماده بلغم
و ضعف معده و درد دندان و زخم هوام فایده کند شربتی یک درم و در شش زیان دارد انیسون
اصلاح آن کند و شاهتره قایم مقام اوست در تب بلغمی بان دانه ایست بزرگ چون نخود مغزش
چرب است اندکی تلخی دارد و قوت قبض دارد آمیخته و نیکوتر آنست که بزرگ و رسیده باشد و بوی
خوش کند گرم و خشک است بدرجه دوم و گویند گرم و تر است و پوستش قابض و جلا دهنده و کوک را
از بیخ برآورد و کلف و بهق را ببرد و با ماء سخت در میان مرهم بکار دارند نرم گرداند گزاز و عصب را
سود دارد و خون بینی بسته کند و راه گذرهای جگر بگشاید و بسپرز نیک باشد و یک مثقال از او بلغم را

بگدازند

۱۷

بکدازد و معده را زحمت دهد و ناخوشی آورد و رازیانه اصلاح آن کند و نامس برابر آن سلیخه
نیمه آن بسباسه ده یک بدل آن باشد باسلیقون سودمند است در خارش چشم و تاریکی و سبل
و جرب کهنه بی کرمی صفت کف دریا و اقلیمیا و رسیم از هر یکی ده درم مس سوخته پانزده درم نمک اندرانی
ساده هندی اسفیداب قلعی دار بلبل سنبل سرمه از هر یک دو درم نمک هندی و قرنفل و اشنه
هر یک یک درم و عصاره مامیثا از هر یک پنج درم مرصافی و مامیران و نوشادر و زرده چوبه از هر یک
سه درم هلیله زرد چهار درم بکوبند و بحریر بپیزند و در هم آمیزند مانند سرمه و در چشم کشند بخور مریم
درخت مریم گویند گیاهی است و بیخ او عرطنیثا ست گرم است بدرجه دوم خشک بدرجه سوم
تحلیل کننده است چون استعمال کنند و طلا سازند در زیر ناف و چون بخور کنند کرمها که در روده بود
بیرون کند و فرزند که در شکم مرده باشد بیرون آرد و حیض براند و یرقان را سود دارد و کلف از
بخ ببرد و در سپرز ضماد کنند سود دارد برنگ کابلی دانه ایست و دو نوعست بزرگ و کوچک نیکوتر
کوچک و سرخ بود بزرگ قی آورد گرم و خشکست بدرجه اول و دو درم از و مسهل بلغم بود و کرمی که
در روده‌ها باشد بکشد و در درد بندگاه فایده کند و در روده‌ها زیان دارد کثیرا اصلاح آن کند
برنجاسف قیصوم گویند نباتی است که درمیان باشد مانند افسنتین دو نوع بود یکی شاخ کوتاه
دارد و برگ بزرگ و نوعی شاخ ندارد و نیکوتر آن باشد که زرد بود گرمست بدرجه دوم و خشک بدرجه
اول و گویند سردوتر است و لطیف کننده ماوتها و گشاینده راهها و در درد سر که از سردی بود
طلا کنند به شود و در سر گردیدن و دوار نیک و سنگ گرده و مثانه پاره کند و چون زنی در آبی نشینند
که قیصوم در و پخته باشند حیض بگشاید شربتی دو درم باشد و اگر بسوزانند و خاکستر آن ریش قرحه را
خشک کند و چون ضماد کنند در موضعی که خلطی بد باشد بگدازد و دفع کند و خوردن قیصوم گرده
را زیان دارد و انیسون اصلاح آن کند برسیاوشان کشنیز چاه نیز خوانند گیاهی است باریک و بر
کنارهای آب بروید ساقهای آن سیاه باشد و برگش سبز و هیچ تخم و شکوفه ندارد و فوتش زود
باطل شود و برگش مانند برگ کرفس باشد معتدل بود میان گرمی و سردی سه درم از و مسهل بلغم بود

و هم سودا و بعضی گویند طبع را بسته گرداند و خاکستر آن با روغن مورد در سر مالند موی را دراز
کند و نگذارد که ریزیده شود و آب که از گوشه چشم آید ببندد و سینه و شش را از خلطهای غلیظ
پاک گرداند و سبز و پرتازه نیک بود و کمیز براند و رس نیک بود و سنگ مثانه را پاره کند و شبیه
بوستی باشد که با فرزند بهم باشند بیرون آرد و در زخم سگ گزیده و مار گزیده نیک باشد
و بر زخم حیوانهای دیگر بشراب حل کنند و بخورند مفید باشد و در سپرز زیان دارد و مصطکی
اصلاح آن کند برسیان دارو و این داروی ابطباط و عصی الراعی نیز گویند و گیاهی است نیکوتر آن بود
که خاک رنگ بود و بسبزی گراید سرد و خشک بدرجه دوم شربتی یک درم باشد و چون بکوبند
و در چشم ضماد کنند درد ساکن کند و آب آن را حقنه کنند پیچ و ریش روده را فایده دهد و آب
آن را با کافور در بینی اندازند خون ببندد و اگر در آماه گرم و معده ضماد کنند نیک باشد و اسحق
گوید معده و روده کانی را پاک کند و حیض بسته بگشاید و در شش مضرت دهد لبد اصلاح آن کند
بردی چیزی است که مصریان بکاغذ کنند قوت کاغذ دارد و چون بسوزانند و خشک کند سرد بود
بدرجه دوم و خشک در جراحتها و ریشها پراکنند که تر بود نیک شود و در سرکه اغارند و حل کنند و در
علت ناصور بکار دارند نافع آید و خاکستر آن در حوزه دهن ریزند فایده کند و غذا دهنده است
و پیوسته مصریان چون نیشکر می خورند برطانیقی گویند بستان افروزست و برگ آن مانند
ترشه تیج بیابانی است لیکن بسیاهی گراید چون جوان بود برگش قابض بود و بحرارت فایده
و عصاره آن نیک باشد در ریش پوسیده که در دهان باشد برود کافوری داروی چشم است
و بحرارت و گرمی چشم را سود دارد صفته توتیا مربی پنج درم کافور دانگی بکوبند و درهم آمیزند
و مانند سرمه در چشم میکشند و این را داروی نجاح خوانند برود حصرم سردینی داروی که با آب
غوره برورده باشند سرد کننده است بحرارت و گرمی چشم را سود دارد و آب باز دارد صفته
توتیا بکوبند و با آب غوره درهم آمیزند و چند روز در آفتاب بنهند و بعد از آن صافی گردانند
و بگذارند تا خشک شوند و بکوبند و بحریر ببیزند و در چشم کشند برود حصرم حار در رطوبت و سردی

چشم را

چشم وجرب وسبل وآب ریزیدن وسلاق باز دارد صفة توتیاء زرده جوبه پوست بلیله زرد
از هر یکی بیست درم زنجبیل دوار فلفل وماميران از هر یکی ده درم نمک اندرانی دو درم بکوبند
وبحریر ببیزند وبآب غوره تازه بسرشند وچند روز سر استوار کرده بآفتاب بنهند وبعد از آن
دیگر باره بکوبند ودر آنها را ابگینه کنند برود ممندی نافعست درعلت سبل وآب ریزیدن از چشم
وبخار وبوشش را وبادکه ورنگ چشم افتد صفة توبال مس سوخته زنگار پاک از هر یک هشت درم
بوره ارمنی صبر نمک اندرانی هر یک چهار درم بلبل سیاه وزنجبیل وزاج مصری سوخته از هر یکی
دو درم بکوبند وببیزند ودرهم آمیزند وبسایند تا مانند سرمه شود ودر چشم کشند برود الغم سود کند
بود آماه کلور او درد دهان او فرود آمدن ملازه وبثرها که در دهن باشد صفة نشاسته
پنج درم طباشیر یک درم تخم بر بهمن وعدس مقشر از هر یکی چهار درم کافور دو دانگ تخم گل
سه درم بکوبند وببیزند ودر دهان می دمند ودر بن دندان می مالند واحیانا جلنار وسماق
وگزمازو وپودنه هر یکی یک مثقال زعفران نیم مثقال اضافت کنند بزر الکرفس تخم کرفس بستانی
گرم وخشکست بدرجه دوم حیض وکمیز براند وسده ها بکشاید ودرد گرده وجگر واشکنده که از
امتلای معده بود سود دارد وشربتی سه درم باشد ودرشش زیان دارد وحاما اصلاح آن کند
بزر الکرفس الجبلی تخم کرفس کوهی را فطراسالیون گویند نیکوتر رسیده وزرد بود گرم وخشکست
بدرجه دوم وداروی نیکست زهرها را فایده کند واندرون اعضا را پاک کند وسه درم یک
شربت باشد ودرشش زیان دارد وانیسون اصلاح کند بزر الرازیانه رازیانه مانند انیسون است
الااضعیف تر از انست گرمی بیشتر وخشکی کمتر دارد وبهترین سبز ورسیده باشد وشیر انگیزاند
وکمیز راند وبادکه در شکم باشد دفع کند بزر قطونا دو صنفست زمستانی وتابستانی ونیکوتر
از هر اسفیوش سیاه رنگست وآنچه در بن آب نشیند وآنچه سپید باشد سردتر از سیاه باشد
سرد وترست بدرجه دوم وگفته اند معتدل در خشکی وتری باشد وحرارت غریب باز نشاند
وخشونت را نرم دارد ودهان جوشیده را واندر گرمی رودها نافع آید وچون بریان کرده باشند

شکم را نافع آید ولعاب او در آماه گرم ضماد کنند فایده کند و بر که بپزند و در علت نقرس طلا
کنند نیکو بود و با گلاب بهم بپزند و در پیشانی طلا سازند درد سر گرم را فایده کند و چون موی مدام
بشویند نرم دارد و اسفیوش کوفته چون نا بخورند خطر بود سرد و تر بود و بخشکی اماه را سود دارد
و بسیار خوردن آن خطر باشد و دفع آن با سفیداج و فلفل و حلتیت و مثلث بجنتها باشد
بزر الخطمی نیکوتر سیاه و سپید بود تمام رسیده سرد و خشک و گویند معتدل است در گرمی وتری
و بهق را فایده کند و چون طلا کنند بسرکه و در آفتاب بنشینند سرفه گرم را و بلید می سینه را پاک کند
و در ضمادها که برای درد پهلو سازند نیکو بود و صلابت و سختی رحم و بستگی شکم را نیک بود و سنگ
مثانه را پاک کند بزر الخبازی مانند تخم خطمی است الا که حلتر اما قوی‌تر از تخم خطمی باشد و درشتی
و خشونت سینه را زایل کند و سحج و ریش روده را فایده کند و چون بخورند دفع زهرها جانوران
کند و قی آرد بزر الانجره گرم و خشک بدرجه دوم لطیف کننده است و میگویند تر است آماسها
نرم کند خاصه در گوش و در قوت مجامعت بیفزاید چون بمثلث حل کرده خورند و در علت خوره
نیک بود چون با زخورند و بقولنج نیک بود و با ستسقا سودمند باشد شربتی نیم مثقال با آب گرم
و عسل گرم کرده خورند اما سرفه قوی بادید آید دفع آن بنفشه و کشکاب کند بزر الرطبه تخم اسبست
گرم و گویند تر است بهترین او رسیده و زرد باشد و بقوت مجامعت بیفزاید و شیر بیفزاید بزر
الحماض تخم ترشه بیابانی است نیکوترین آن سیاه و بستانی باشد سرد و خشک و دفع تیزی
صفرا کند شربتی دو درم باشد و در سپرز زیان دارد و راز یانه دفع آن کند بزر الکراث تخم گندنا
بهتر و نیکوتر شامی است گرم و خشک است و درد دندان که بافراط درد کند چون بخایند درد شود
و کرم بکشد و در پیچش شکم نافع آید و خون که بسرفه برآید یک درم چون بخورند قوت جماع منقطع گرداند
و در سنگ گرده نافع است و پیچش و زحیر مقعد که از بلغم بود و سردی نافع بود و در شش زیان
دارد عسل اصلاح آن کند بزر المرو تخم مرو نیکو آن بود که تازه بود و بسرخی گراید گرم و تر است
باعتدال چون بریان کنند در سحج و ذوسنطاریا را نافع بود شربتی دو درم باشد ریم در اعضا
کرد کرداند

گرد گرداند و پخته گرداند و سر دملها شکافته گرداند و در شش زیان دارد و گلنار اصلاح آن کند
بزر البنج تخم بنگ است قوتش مانند افیون است و نیکوتر سپید است سردی کمتر دارد و سودمند بجون سرفه
و دردها ساکن کند و بخواباند و خواب آورد و عقل فاسد گرداند و خناق پدید کند مداوات او
بقی باید کرد و بعد از آن بشیره و مرق مرغ خانگی و اسفیداج بزر الخس تخم کاهو است بهترین سیاه
و سپید بود سرد و خشک است شهوت جماع باز نشاند و احتلام نیفتد و تیزی صفرا بنشاند و مخدر است
شربتی یک درم و چون بر پیشانی طلا کنند درد سر بنشاند و ریختن آب چشم باز دارد و منی را خشک
کند و خواب آورد مصطکی اصلاح آن کند بزر البنجنکشت نیکوتر تیز و خوش بوی بود گرم و خشک است
از یبست درم با سکنگبین بخورند آماس سپرز بنشاند و چون برگ بجوشانند و در سپرز ضماد
کنند نافع بود و قوت شهوت کلی ببرد بزر لسان الحمل تخم وی رنگ او مانند تخم ترشه است نیکوترین
سیاه و رسیده بود سرد و خشک و قابض و در بستگی راههای جگر و گرده و علت عرق النسا
شربتی سه درم باشد و در شش زیان دارد عسل اصلاح آن کند بزر الشلجم تخم شلغم نیکوتر
سرخ بود گرم و تر است قوت شهوت بیفزاید دو درم شربتی تا سه درم و در سپرز زیان دارد
تخم خربزه اصلاح آن کند بزر الخندقوقی نیکوتر بیابانی و رسیده بود گرم و خشک است معده را
پاک گرداند شربتی نیم درم سودمند است در زخم گزندگان با سکنگبین خوردن نافع بود اما
جرب آورد کثیرا اصلاح آن کند بزر البصل تخم پیاز گرم و خشک رطوبتی دارد زیادتی
محرک قوت شهوت جماعت و مزاجهای سرد بزر الخیری نیکوتر زرد بود گرم و خشک است بادها
بشکند که در معده و روده باشد و گرم گرداند باعتدال و طعام هضم کند و اشکنده که از امتلای
معده بود ساکن گرداند و کمیز و حیض براند و مشیمه و فرزند بیرون آورد و چون بکوبند و با عسل بخورند
بزر الکتان تخم شیلا نزدیک بقوت شنبلیده است تازه و نو باشد گرم است بدرجه اول
معتدل است میان تری و خشکی جراحت را پخته کند و با نطرون در کلف طلا کنند و در آماس گرم اندرونی
و بیرونی نافع بود و با موم آمیخته در ناخنها مالند نرم گرداند و سپیده ناخن را ببرد و بر آتش

ریزند و سر بخار آن بدارند زکام را بگشاید و چون بریان کرده بخورند شکم ببندد و شربتی سه درم
باشد و کمیز براند و اگر بپزند و زن در آن نشیند که در رحم آماس دارد زایل شود و در معده باشد
دیر هضم شود و غذای اندک دهد و در خایه زیان دارد و عسل اصلاح آن کند بزر الجزر البستانی
تخم گزر مانند تخم کرفس رومی است تیز و سوزاننده و خوش بوی و تخم گزر بیابانی بقوت‌تر باشد
و برگش مانند برگ رازیانه است و ریشها که خورده باشد چون بکوبند و ضماد کنند فایده دهد
و هم بقوت شهوت مجامعت مفید باشد بزر بقلة الحمقا تخم برهنت بدرجه سوم و تر بدوم درد
جگر که از حرارت بود و تبها و ریش سینه و سرفه که از حرارت بود و در سوزش معده مفید باشد شربتی
پنج درم بکوبند و شیره بگیرند و صافی کنند و شکر در آن حل کنند و بیاشامند در شهوت جماع بیفزاید
و سپرز و معده که سردی و بلغم دارد زیان دارد شکر اصلاح بزر السداب تخم سداب نیکوتر سیاه
و رسیده بود گرم و خشک است بدرجه سوم نافعست در اشکنندهٔ بلغمی و چون یک درم تا دو درم بخورند
مقاومت با زهرها بکند خاصه چون با انجیر و مغز خورند و علت عرق النسا را سود دارد و امّا منی را منقطع
گرداند و کثیرا و عسل اصلاح آن کند بزر النمام تخم سیسنبر نیکوتر بستانی و سیاه باشد گرم و خشک است
خون بسته بگشاید و بازگشندهٔ امتلائی نافع و در شش زیان دارد و کثیرا اصلاح آن کند بزر الفجل
تخم ترب قوی‌تر از جرم ترب باشد تخم سرخ بسیاهی گراید گرم است بدرجه سوم و سودمند بر کَلَفها
برش و نمش و کلف و اثر زخم و بهق سپید با کندش طلا کنند و در گرمابه درد بندگاه و بادی که در شکم
بود تحلیل کند و بر زخم حشرات نافع شربتی دو درم بود و در تحلیل کردن و گدازانیدن بغایت قوت
دارد چنانکه ریم در اندرون تحلیل کند و در جگر زیان دارد و سپستان اصلاح آن کند بزر الورد
تخم گل نیکوتر سرخ باشد سرد و خشک است و قابض بن دندانها سخت کند و در قلاع چون بکوبند و در
دهان گیرند نیک بود و بدرد چشم نافع و معده و روده را پاک گرداند و در اسهال که از خلطهای تیز
باشد سود دارد و نگهدارد که باد در حدقه ریزد و در شش زیان دارد و کثیرا اصلاح آن کند بزر
الریحان تخم شاهسپرغم نیکوتر سیاه و رسیده و کوچک باشد و خوش بوی گرم و خشک بکوبند

معدلت

معتدل است سرگردیدن و خون آمدن از بینی و اسهال که از ماده صفرا بود و سحج و ریش امعا را
سود دارد و در گرده زیان دارد و مرزنگوش اصلاح آن کند بزر الهندبا تخم کاسنی است طعمش تلخ
است و هرچه سیاه‌تر بهتر معتدل است میان سردی و گرمی در تب صفرائی و تشنگی و راه جگر که آن را
سده خوانند و یرقان که از سده باشد نافع آید شربتی دو درم و در سپرز زیان دارد سکنجبین
اصلاح آن کند بزر الاکشوث تخم کشوث تلخی زیادت از تخم کاسنی دارد و در بیشتر حالها مانند تخم
کاسنی باشد و معتدل است و گشاینده راههاء جگر و سپرز باشد شربتی دو درم در شش زیان
دارد عسل اصلاح آن کند بزر الجرجیر تخم گلگج در طبیخ بدل خردل است گرم و خشک است و گویند بستگی
کمیز را و درد ساق را و قوت مجامعت را فایده کند و در نمش طلا کنند نیک بود شربتی یک درم
باشد با سکنکبین و آب گرم خورند و در مثانه زیان دارد و کثیرا دفع آن کند بزر القثا تخم خیار
بادرنگ بهتر از تخم خیار شنگ باشد نیکوتر زرد بود سرد و تر است کمیز براند و جلا دهد شربتی ده درم
و چون بکوبند و در اندام طلا کنند رنگ پاکیزه گردد و براق و اسحاق گوید در سپرز زیان دارد
سکنکبین اصلاح آن کند بزر البطیخ تخم خربزه نیکوتر شیرین بود گرم و تر است روده‌ها را پاکیزه
کند و در قوت مجامعت بیفزاید شربتی دو درم و در سپرز زیان دارد عسل اصلاح آن کند بزر الشبت
تخم شبت گرم و خشک است باعتدال شیر افزاید و بواسیر را قطع کند و در ماده سودا نافع بود شربتی
دو درم و در مثانه زیان دارد عسل اصلاح آن کند بزر الهلیون گرم و تر است بدرجه دوم و در
منی بیفزاید و قوت مجامعت زیادت کند و شیر آورد و سده بگشاید شربتی دو درم و در سپرز
زیان دارد عسل اصلاح آن کند بزر الشلغم گرم است باعتدال معده را پاک کند و در شش زیان
دارد و کثیرا اصلاح آن کند بزر الکرنب تخم کرنب نوعی از قنبیط است گرم و خشک چون در میان
شراب خورند دیر مست شوند و در منی بیفزاید و سبوسه سر را نیک بود شربتی یک درم باشد
و در شش زیان دارد عسل اصلاح آن کند بزر الاسفاناخ تخم اسفاناخ نیکوتر سرخ بود سرد و است
درد دل را و تب را سود دارد شربتی یک درم و در سپرز زیان دارد گل مختوم اصلاح آن کند

بزر البقلة اليمانية نیکوتر بستانی است و رسیده سرد و خشک سودمند بود در تبهای صفراوی شربتی
سه درم و در گرده زیان کار بود شکر اصلاح آن کند بزر السلق تخم چغندر نیکوتر بستانی و رسیده بود و
معتدل است و گویند گرم است و جلا دهند و قوت نرمی دارد و در ماده سودا نیک بود و معده را پاک گرداند
و سده بگشاید و یرقان نافع آید شربتی سه درم باشد و در مقعد مضرت شکر و گلاب اصلاح آن کند
بزر الطرخون تخم طرخون سرد و تر است سودمند بود در ریش شش شربتی دو درم باشد و در مثانه
زیان دارد تخم کرفس و گل ارمنی اصلاح آن کند بزر اللوف شفا دهنده بواسیر بینی است و بعلت سرطان
و بشم پاره بدان باز گردانند و در سوراخ بینی نهند زرگ دارو از جمله داروهای پارسیان است گزیده
و بسیار منفعت و این مانند شلیثا است و تریاق و در قولنج منفعت قوی دارد صفت زعفران و تخم بنگ
از هر یکی چهار درم افیون و فرفیون از هر یکی بیست درم سنبل الطیب و لبنی از هر یکی هشت درم ساده
هندی و قرنفل از هر یکی چهار درم فلفل سپید و مروارید ناسفته نوشادر و تخم سداب بیابانی
و مشک و کافور و قاقله و دارچینی و سلیخه از هر یکی چهار درم سکبینه و جاوشیر از هر یکی دو درم زرباد
و درونج و روغن بلسان هر یک هشت درم داروها بکوبند و بپزند و آنچه جدا است در مثلث آغارند
و بعد از آن به چندان عسل کف گرفته معجون کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی مانند
جوزی و بقدر علت و مزاج زیرباورد غذائی است چنان سازند که گوشت بریانی نرم بکوبند و بروغن
بالوده کنند و بگلاب و آب لیمو در هم بپزند و پاره نعنع در سر آن کنند گرم و غلیظت و خداوند ریاضت
را سخت نافع بود و چون هضم شود غذا بسیار دهد و اگر معده ضعیف بود مثلث از قفای آن خورند
و اگر نخود بپزند بهتر و نیکوتر باشد و فایده کند بسر خرما نارسیده است و نیکوتر آن باشد که اندک
قبض دارد سرد و خشک بدرجه دوم و شیرین تر گرمی بیشتر دارد و در آن قبض و بستگی است
چون بپزند طبع را بسته گرداند و سوزش و حرارت بنشاند و حرارت غریزی را نگاه دارد و هر چه
سبز باشد قبض و بستگی بیشتر دارد اما دیر هضم شود و در دندان زیانکار باشد و سده آورد
سکنگبین دفع آن کند بسباسه مانند لون مختلف است سرخی و زردی همچون کبابه زبان گزد

وخوش طعم

وخوش طعم وخوش بوی باشد وگویند پوست جوز بوا است وقوت آن مانند قوت نار شکست
اما لطیف وگرم وخشکست وگویند معتدلست بادهای سخت را بشکند ودر میان موم روغن بکار
داشتن بوی دهن خوش کند وشکم ببندد وقوت معده دهد ودر رحم نیکست بسفایج چوبی گرد در
سیاهی وسرخی اندک دارد ومانند کرمی است که پای بسیار دارد واندک تلخی وعفصی دارد و
طعمش مانند قرنفلست چون بشکنند میان سبز باشد مانند رنگ فستق از بهر آن بسفایج خوانند
گرمست ومسهل سودا شربتی سه درم واگر گوشت خروس بپزند وبسفایج سوده در مرق آن حل کنند
وبخورند مسهل بلغم باشد واسهال وپیچش خون بنشانند شربتی یک درم وشیر ببندد وبخاصیت
گرده را زیان دارد واصلاح آن افیتمون باشد با نمک هندی لبد بعضی سیاه وبعضی سرخ
وبعضی سپید باشد سرخ وباریک را استعمال بعد حرق کنند صفت سوختن آن کوزه سفالین
نو در گل گیرند گل پاک ولبد در کوزه نهند وسرش استوار کنند ودر تنور نهند یک شب بامداد
بیرون آرند سوخته باشد سردست بدرجه اول وخشک کننده وقابض وخشکی زیادت از قبض
کند وخون باز بندد وقوت چشم دهد وتری ببرد وجلا دهد وقوت دل دهد ودر بستگی کمیز وریش
روده ها سود دارد وشربتی یک درم باشد ودر گرده زیان دارد وکثیرا اصلاح آن کند بصل
پیاز تیزست هرچه درازتر تیزتر از سفیدست گرم وخشک است بدرجه چهارم ورطوبت فضله دارد
وآب او در گوش چکانند آواز گوش را نافع آید وبروشنائی چشم جلا دهد وابتدا از نزول آب در
چشم باز دارد وآب او در چشم کشند سپیده را ببرد ودود او موی را بیرون آورد وچون بکوبند
وبعسل بسرشند ودر ناخنها نهند که غلیظ باشد نیکو بود وبهق را وقوبا را وزخم گزندگان را وداء الثعلب
را نافع آید ودرد سر آورد واگر بسیار خورند بعقل زیان دارد وآب دهن آرد ودوا سکنجبین باید
شیر ترش وسرکه وکاسنی ودفع آن بکند بصلیه پیاز باشد وچنان سازند که گوشت را پاره کنند
وبپزند ودر میان روغن اندازند با پاره دارچینی وچندانکه گوشت باشد دو چند پیاز وسداب
وگشنیز ونمک وزیره در کنند ومی پزند تا مهرا شود گرم وتر باشد ودر منی بیفزاید ودر معدها گرم زیان

لطیف کننده وتلطیف کننده است [illegible]
[illegible]

دارد و زرشک و سماق دفع مضرت آن کند بصل النرجس پیاز نرگس گرمست جراحات بشکافد
چون بدو ضماد کنند و آما سهار الجنة کرداند و چون بجوشانند و بازه خورند قی آورد بصل الزیر
بلبوس نیز خوانند و مانند عنصل است در قوت و طعم و بدل آن بکار آید ضعیف تر ازانست گرمست
و بدر و زحیر که از سردی بود نافع باشد و باد زهرها بود ازان گزندگان چون ضماد کنند نافع آید
بصاق الانسان خیو آدمی قوی باشد و بگرسنگی و ناشتا قوی تر خاصه ازان گرم مزاجان سودمند
بود با کافور در قوبا طلا کردن و ظفره و سپیده که در چشم باشد نافع آید و چون در دهان دیگر حشرات
اندازند بمیرند و در گوش اندازند کرم گوش بکشد و جراحت بخته کرداند خاصه چون گندم بخایند
و بدان موضع نهند بطیخ حلو خربزهٔ شیرین سمرقندی نیکوتر بود سرد در درجهٔ سوم و تر و بعضی گفته
اند گرم و ترست کلف و بهق و وضح را ببرد و تخمش قوی تر از جرمش بود و چون پوست خربزه در
پیشانی بندد منع ماده که در چشم خواهد ریخت باز دارد و چون بخورند سنگ گرده و مثانه پاک کند
و چون دو درم از بیخ آن بخورند قی آورد و بآسانی و مستحیل گردد بهر خلطی که در معده بود یا رآن شود
و هیضه آورد و چون فاسد پذیرفت زهر شود و سکنکبین اصلاح آن کند بطیخ هزو تعه یعنی خربزه
بی طعم و شیرین و ترش سرد است بدرجهٔ دوم کمیز براند و گرده را پاک کند بطیخ زرقی خربزهٔ هندوی
است نیکوتر شیرین و پاک بود سرد و ترست بدرجهٔ دوم و در بیماریهای گرم و سوزان و مزاجهای
صفرای تیز غالب باشد نیک بود تشنگی بنشاند و چون با سکنکبین باز خورند کمیز براند و مثانه را
بشوید و آب خربزهٔ هندی با شکر خوردن سردی بیشتر کند و دیر هضم شود و مزاجهای سرد و پیرانرا
زیان دارد و خلطها را خام کرداند دفع مضرت او بعسل و شکر باشد بط نیکوتر بط آن باشد
که مخالیف بود و هنوز نپریده باشد و بالها بهترست و رطوبت انگیزاند و تر تر از مرغهای دیگر
باشد و پیه آن بهتر و دردی که در عمق بدن باشد ساکن کرداند و گوشت بط آواز را صافی کرداند
و رنگ روی پاک کند و در شهوت بیفزاید و چون هضم شود غذا ء تمام دهد اما دیر هضم شود و خلط
بد انگیزاند بزیرباید خورد بطم نوعی از گسود انست گرم و خشکست بدرجهٔ اول و سپرز را زیان

دارد جیفی

دارد وحیض بگشاید و کمیز براند و در قوت شهوت جماع بیفزاید و در ماده بلغم نیک بود و روغن
آن فالج و لقوه را نیک باشد بعر الماعز سرگین بز بغایت گرم و خشکست خنازیر را تحلیل کند و آماه
سبز و آماسهای سخت را بگدازاند و چون با خمیر بسرشند و در زخم مار طلا کنند نافع آید و چون بسوزانند
و در سرکه بسرشند و در زخم سگ گزیده طلا کنند نافع آید و سرگین بز کوهی در علت داء الثعلب
سختی بندگاه نیک بود و با ستسقا و زخم حشرات مفید بعر الضان سرگین میشینه در کوک نهند با برگه
نیک شود و جای که سوخته باشد با روغن طلا کنند نافع باشد بعر الضب سرگین سوسمار نیکو سپید
بود گرم و تر است برش و کلف و سپیده که در چشم باشد و خارش چشم را نافع بود و روشنائی
دهد و سپوسه سر پاک کند بعر الجمال سرگین اشتر کوک را طلا کنند فایده دهد و خون بینی باز بندد
و چون در میان داروهای صرع کنند نافع آید و اندر بثرها و خنازیر و آماسها را تحلیل کند بقلة
الیمانیة تره یمانیست اشکونه گویند داروست و طعم ندارد و تر کننده تر از کدو و کاهوست و غذای
اندک دهد سرد و تر است و سودمند در تشنگی و سرفه و چون با روغن بادام بخته کرده اند و در آماسهای
گرم ضماد کنند نیک باشد و عصاره آن با روغن گل طلا کنند بدرد سر نیک بود بقلة الحمقا پر پهن
و فرفخ نیز خوانند سرد و تر است بدرجه دوم قابضست خون آمدن از زخم باز دارد و صفرا را
از بیخ ببرد و آب آن باز خورند کوک را ببرد و کندی دندان را ببرد و در آماه گرم و حمره
ضماد کنند نیک بود و در تبهای تیز و سوزنده نافع بود و در نقصان شهوت مفید بود و در بوده
زیان دارد مصطکی اصلاح آن کند بقلة الملک شاهتره است بقلة المبارک او بقلة الحمقا است
بقلة الزهرا او نیز بقلة الحمقا است بقلة الحامضه مانند کاسنی دشتی است سرد است در دوم
درجه و خشکست در درجه اول بقلة الیهودیه گرم است در درجه اول و خشکست در درجه سوم بقلة
العدس او فوتنج بیابانی است بقلة الخراسانی تره خراسانی خشک باشد و طعم ترش و برگش
مانند برگ کرنب خشکی بدرجه دوم بود نیک بود بدفع ماده صفرا و شکم بندد و اشتهای طعام
آورد بقم چوب سرخست از هندوستان آورند و رنگرزان بکار دارند گرم و خشکست بلوط

قبض زیادت تر از شاه بلوط دارد و نیکوتر بزرگ و تازه و رسیده بود سرد و خشکست بدرجه دوم
خون زخم و خونی که از سینه آید ببندد و چون بخورند دیر هضم شود و چون هضم شود غذای بسیار دهد
و اسهال شکم ببندد و بدفع زهرها و بسیج نیک بود و یک نوبت که خورند بیست درم باشد و درد
سر آورد و در مثانه زیان دارد و چون بریان کنند نیک بود بل دارویی هندیست مانند خیار کبر
که در بیابانها می باشد تلخست و گرم و خشک بدرجه دوم و قابض و مقوی اعضا و سودمند بختی
لی را و رطوبت را و بیماریهای سرد خاصه مفلوج و لقوه و استرخا و بستن شکم بلیلج نزدیک بطبع
اهلیلج باشد الا آنکه ضعیف تر از آنست و مغزش شیرینست و نزدیک بفندق بهترینش زرد بود
سردست بدرجه دوم و گویند گرمست و قوت لطیف دارد و در وی قبضی هست قوت معده دهد
و با استرخا و رطوبت نافع آید یک شربت سه درم بود و قوت چشم بدهد اشک ریزیدن باز
دارد و با معای مستقیم زیان دارد و عسل اصلاح آن کند بلادر معروفست بخرما بلادر و گویند
انقردیاست مانند استخوان خرما هندی و مغزش مانند جوز و عسل وی دوسنده بود و بعضی
مردمان جوز و بلادر با هم خورند زیان ندارد و نیکوتر بلادر سیاه باشد چون بشکنند عسل بسیار
دارد گرم و خشکست بدرجه چهارم و کسی را که بلغم غالب بود فایده عظیم کند و در استرخا و فراموشی
کاری و فالج و لقوه و تیزی ذهن فایده دهد شربت بقدر استعداد و مزاج نظر باید کرد و اگر احتمال
کند نیم درم باشد بهزار اندیشه و خطر باشد و چون بر خون بواسیر دود کنند به شود و خشک گرداند
و عسل آن سوزنده اخلاط است سرسام و دیوانگی آورد و سوزش دهان و معده و رودها و اگر
بمغز جوز خورند هیچ زیان ندارد و مداواة آنکس که خورده بود دوغ تازه گاوی و لعاب بهدانه
و در آب سرد نشستن بلمون همان فرفخ بریست و او از جمله بقولاتست اسهال او همان اسهال
فرفخ است و تخم او ناری باشد بلسان درختیست در مصر در موضعی رسته است که او را عین الشمس
خوانند و روغن بلسان از آن درخت حاصل میشود و برگ و پوستش نیکست الا آنکه سپید
تر است بهتر است و روغن بلسان بهتر از دانه بلسانست و دانه او بهتر از چوبست باید که گرمی

چوب بلسان

وجوب بلسان نیکوتر آن باشد که نرم وخوش بوی بود گرم وخشک است بدرجهٔ دوم وجوب بلسان
معروفست بعود بلسان راه گذرها گشاید و درصرع و سر گردیدن و پوشش چشم و دمه و تنگی
نفس و برحم و تری معده و جگر را سود دارد و دماغ را از رطوبت پاک گرداند شربتی نیم مثقال
باشد و در روده‌ها زیان دارد کثیرا اصلاح آن کند و مقاومت زهرها کند بلح او جزئیست میان
شکوفه خرما و اورا ولیع نیز گویند و حدال نیز گویند بهترین او آنست که در وقبض کمتر باشد و او
سرد و خشک است در درجه دوم ادرار بول کند و شراب او طبع را در بند آرد و با شراب قابض منع
آمدن خون کند از مقعد و سیلان خون بواسیر را سود دارد و بسیار خوردن او در تب لرزه
اندازد و در فراش و سینه و شش را زیان دارد اصلاح او به بنفشه پرورده کنند بندق نیکوتر
بزرگ و تر بود و زمینی و جوهری بیشتر از گردوک دارد و غذا بیشتر دهد و جرای کمتر دارد و دیر هضم
شود گرم است باعتدال و خشکی اندک دارد و گویند گرمست و پوستش قابض است و در قوت
مجامعت مجامعت بیفزاید و در گزیدن حشرات و کزدم نافعست و گویند بخاصیت کزدم از فندق
بگریزد و گویند فندق در پیشانی طفلی که چشمش ازرق بود طلا کنند نیک سود دارد و پوستش شکم
ببندد و مغزش باد انگیز اند و درد سر آورد با نید اصلاح آن کند بندق هندی بعضی رته گویند
و میوه درختی است مانند فندق گرم و خشک است بدرجه اول خنازیر را تحلیل کند و چون بینی در حکانند
فالج و لقوه را فایده دهد و بسیار رطوبت از بینی بیاورد و در صرع و سر گردیدن و مالیخولیا و سیل
خون با آب مرزنگوش در بینی اندازند فایده کند و چون با پیه و سرمه در کشند احولی را ببرد و در بعضی
ودمها گرم نافع بود و درکشیدن حیض نیک بود و فرزند از شکم بیاورد و عصاره او سودا و بلغم
و صفرا براند بی رنج و در برص و بهق و یرقان و کلف و تب و زخم کزدم و رتیلا و جمله زهرهای جانوران
و بفالج و لقوه نیک بود و قولنج بگشاید بنفشه لاجوردی و لونی بهتر و نیکوتر آنکه از رستاق ارجان
آورند سرد است بدرجه دوم و تر است بدرجه سیوم چون در آماه گرم ضماد کنند نافع بود و به درد سر که
از گرمی بود فایده کند و بوی او داشتن نافع آید و ضماد کردن همچنین و سرفه را و سینه را گرم کرده اند

شربتی دو درم تا چهار درم و مسهل صفراست بقوت جذب و بعضی میگویند از لزوجتست که استعمال
میکنند و خون صالح انگیزاند و در آماه خوره و جگر گرم ضماد کنند نافع آید و چون بجوشانند و آب
او بر سر ریزند درد سر گرم را نافع بود و بعضی گویند درد دل زیان دارد و اگر بوی دارند زکام
سرد را زیان دارد و اصلاح آن بابنوس و مرزنگوش کنند بنفشه مربی بنفشه پرورده سینه را نرم گرداند
و سرفه که از حرارت بود و خشکی گلو را سود دارد صفت پروردن آن بنفشه تازه پاک کرده از چوب
او نیم من شکر کوفته یکمن شکر را خورد کنند و بهم بسرشند و در قدحی کنند و سرش بپوشند و در آفتاب
نهند و در هم می آمیزند و اگر خشک شود شکر تازه گرم کنند و بر سر آن می ریزند و چون خمیر شود
از آفتاب بر گیرند و بکار دارند بنک چیزی است که از یمن آرند و از بیخ ام غیلان گیرند و نوعی
از ان سپید است و بعضی زرد و خوش بوی گرم و خشکست و مقوی اعضا و بوی اندام را
پاک کند و رطوبت را بشکند و بوی عرق از اندام خوش کند و در معده و دماغ نیک بود بنفسجی
داروییست از ان چشم در تاریکی و خارش و آب رفتن از چشم و بخار را فایده دهد صفت شادنه
دو درم خون سیاوشان و اقلیمیا سوخته و دار فلفل و سنبل طیب هر یکی نیم درم ساده هندی
دو دانگ قاقله و مشک هر یکی دانگی کافور نیم دانگ بکوبند و ببیزند و در چشم می کشند [illegible]
مانند عدس است و دیر هضم شود معتدلست و در خشکی قابض ضماد کردن در باد فتق نیک بود
و شکم بندد و سودا انگیزاند روغن کنجد اصلاح آن کند بنج مانند آبکامه است و چنان سازند
و با آفتاب می سرشند تا مخمر شود و بعد از ان در قرابه کنند و در سر آن می ریزند بامداد و شبانگاه
تا تمام خمیر شود گرم و خشکست سرد مزاجان را و بلغم و استسقا را نیک بود و بمزاج گرم زیان
دارد لیمو و روغن کنجد اصلاح آن کند بنداذیقون معجونیست برای سردی معده و بادها خورند
صفت زعفران کاشم تخم کرفس زنجبیل حاشا مغز دانه صنوبر هر یک شش درم بکوبند و ببیزند
و به چندان عسل کف گرفته معجون سازند بنج بنگ خوانند سه نوعست سیاه و سرخ و سپید
و رسیده استعمال کردن سرخ و سیاه نشاید خوردن نیکوتر سپید ترست و سیاه سرد و خشکست

در دهان

دردهای سخت که مزبان کنند نافع بود و خون باز بندد و عصاره آن با روغن گل و سرکه در درد
گوش نافع آید و طلا کردن آماه گرم پستانرا فایده کند امافد و عقل کند و خواب بسیار آورد
و ذهن را زیان دارد و دیوانگی و خناق آورد و زبان آماه کند و کف برآرد و چشم را سرخ گرداند
و چشم را تاریک کند و کری آورد و مداوات با آب گرم قی کردن و روغن و عسل خوردن و معده را
پاک کردن و بعد از آن شیر و مرق مرغ خانگی خوردن و در سعید باج پنجنگشت داروی بود که پنج برگ
نیز خوانند و ثمره آن نیز استعمال کنند و در موضعی روید که نزدیک آب باشد و برگش مانند برگ
زیتون گرم و خشک است و قبض دارد و گشایندگی میکند و تحلیل و لطیف کننده است درد سر که از
سردی بود ضماد کنند فایده دهد و یک درم بخورند شیر زیادت کند و بستگی راه گذرها بگشاید
و جگر و سپرز نیک فایده کند و چون سکنگبین خورند و زیر با احتلام نیفتد و نقصان شهوت کند
و در زیر زنان دود کنند قطع شهوت کند و بوی آن چون بر آتش نهند حشرات بگریزند و بزخم مار و کژدم
نافع آید قدر شربت یک مثقال چون بریان کنند درد سر کمتر آورد و در جماع سخت زیان دارد صمغ
عربی اصلاح آن کند نبات دوان سودمند در درد چشم و گرده بعد از آن که بروغن زیت و موم ورزده
تخم مرغ آمیخته باشند حیض و کمیز بگشاید و چون با قروطا بهم باشند بواسیر را فایده کند و زهر
حشرات نیک بود و فرزند از شکم مادر بیندازد لوزیدان مستعجل نیز خوانند چوبی هندی است سپید
و قوتش مانند قوت بهمن است بعضی باریک و بعضی غلیظ و خطر بسیار دارد گرم و خشک در دوم
رطوبت زیادتی دارد لطیف کننده است در مفاصل و در بندگاه و علت نقرس و خلطهای سرد و بلغم
سود دارد در قوت شهوت بیفزاید و در خایه زیان دارد خردل اصلاح آن کند بورق ارمنی بوره
و نطرون نیز خوانند و مانند نمک است و الا آنکه قویتر از نمک است و در کوزه سفالین نو کنند
و بر انگشت سوزانند و بهترین ارمنی است سبک و سپید باشد یا گل رنگ گرمست بآخر درجه جلا دهنده
است بقوه خلط غلیظ را منقطع گرداند و در پیچش شکم نافع باشد خاصه چون بزیره بکوبند و بپخته
باز خورند طبع را نرم گرداند و بادها بشکند و بر خارش اندام طلا کردن و دملها را سخت نرم گرداند

و در استسقا ضماد کردن نیک بود و سپیده چشم نیک بود و در تب مواظبه خاصه پیش از نوبت
در اندام طلا کنند زایل شود و اگر بسیار خورند رنگ روی را تباه کند و معده را زیان دارد چرو
تازی اصلاح آن کند بول الخفاش ٭ کمیز شب پره و گویند شیر اوست گرم و خشکست بول الابل
کمیز اشتر اعرابی خشک و قابض است در سبوسه سر چون بدان بشویند و در گرفتگی بینی و سده ها
و استسقا و سپرز و ریش گوش نافع بود و چون در چکانند بول الکلاب کمیز سگ چون در گوک مالند
از بیخ بر آرد بخاصیت بول الناس کمیز مردمان چون بچگستر چوب انگور در زهار طلا کنند خون که
از رحم آید باز بندد و در خارش اندام و سبوسه سر و خشکریشه که در سر باشد مفید باشد و برص
با بوره حل کرده در مالند در زمان فایده کند و آماه سپرز و بزخم گزیدگان افعی و حشرات سود دارد
و خوردن و طلا کردن بول الصبیان کمیز کودکان در حره سود دارد و چون در جای مسین کنند
و در گشند سپیده را ببرد و در جرب و گزیدن مار و کژدم و گزیده سگ با بورق طلا کنند مفید باشد
و خارش و برص را سود دارد و چون بپوست انار در هم آمیزند و بزخم جمله حیوانات نافع بود
بول البقر بهترین از آن گاو نر باشد بهق را فایده کند و سبوسه سر را و درد سر را که از سردی
بود و در بواسیر و معدها سود دارد بول الخنزیر کمیز خوک در سپیده چشم و سبل نیک بود بوقیصا
چیزیست که غلاف و میوه آن تری دارد و سر دست و اندک قبض دارد و در وی جلا دهندگی نیست
چون بکوبند و در ریش طلا کنند نیک بود و جراحت بهم باز دوسانند و چون بپزند و آب آن بر استخوان
شکسته فرو ریزند نیک شود و یک مثقال در آب سرد بخورند بلغم براند بوتیقس و بهندی شافوا
که از زمین آورند در بثرهای گرم طلا کردن نیک بود بهرامج بید بلخی باشد و از جمله ریاحین بود و چون
بوی دارند لذت دهد و معتدلست با دشکنند و چون بوی دارند باد غلیظ که در سر باشد تحلیل
کند شکم نرم دارد بهمن مانند بارهای چوبست اگر چه بیخ گیاهی است دو نوع است سرخ و سپید
و بعضی گویند بهمن سپید بیخ سزربیا بانی است گرم و خشک است بدرجه دوم فربهی آورد و قوت دل
دهد و در خفقان نیک بود و در منی بیفزاید و سنگ مثانه پاک کند شربتی یک درم اسحق گوید

در معقده زبان

در مقعد زیان دارد انیسون اصلاح آن کند **بهار** داروی است که اورا گاوچشم نیز میخوانند
گل زرد دارد و برگ سرخ همچون گل بابونه گرمست بدرجه اول تحلیل کننده است و چون بوی دارند
باد غلیظ که در سر بود دفع کند و چون در روغن آمیزند و در اماه سخت ضماد کنند مفید باشد **بیش**
دانه است بغایت خشک بسبب تیزی بر برص طلا کنند برص را ببرد و هم جذام را سود دارد
و اسحق دانکی فرموده است و این نیز خطرست و بیش زهری قاتلست مضرت آن بیشتر در دماغ
بود و چون خورده شود آماه لبها و زبان و سرگردیدن و غشی این همه عارض شود قی باید کرد و روغن گاو
و تخم شلغم و بعد از ان بادزهر و شکر و دواء المسک باید خورد **بیض** تخم مرغ خانگی بهتر و نیکوتر
نیم برشت باشد و بعد از ان برگه و آبکامه پخته و بروغن زیت نیکوتر و سپیده سرد و زرده گرم
بود معتدل میان تری و خشکی نیم برشت زودتر هضم شود و غذای نیکو دهد و مدبد گلو و سروسل
و علت سرفه سود دارد و بقوت شهوت بیفزاید و زرده پخته دنبای گزیده را نافع بود و در کلف
طلا کردن با عسل نیک بود و در سوختن اندام بآتش یا آب گرم در مقعد و رنمار فایده کند
و نیمبرگه پخته بستگی طبع آرد و در فوسنطاریا نافع بود دیر هضم شود و چون بغایت پخته باشد
زود هضم شود خوردن او کلف باد بدید کند و اقتصار بر زرده باید کرد و پلپل و دارچینی و زرده چوبه
دران آمیخته خورند و بعد از ان زنجبیل پرورده خورند **بیض العصافیر** خایه گنجشک در قوت شهوت
مجامعت بیفزاید و بیشتر از همه خایها قوت دهد **بیض الحجل** خایه کبوتر از خایه مرغ خانگی باشد کسی را
که از بیماری برخاسته باشد و کسانی را که ریاضت کشند نشاید خوردن **باب التاء**
تانبول و تنبول نیز گویند سردی و قبض دارد و مقوی معده است و برگش مانند نبات لوبیاست
در نواحی عرب و عمان باشد و طعمش چون طعم قرنفلست و هندوان هوسته اورا خایند دهان را
سود دارد و طعام بگوارد **تدرج** تذرو نیز گویند مانند دراجست و گوشت او بهتر از گوشت مرغان
دیگر باشد گرم بود و در قوت دماغ و فهم زیادت کند **ترمس** باقلی مصریست اما سپید و پهن
و گرد باشد و شکل باقلی دارد و بدارو نزدیکست گرمست و گویند خشک بدرجه دوم و جلا دهنده

و تحلیل کننده و زایل کنندهٔ بهق و کلف و برص و نمش و بثرها که در روی پیدا شود و در ضماد زیر وا ما سپهای
گرم و جرب و ریش و خوره نیکو بود و آرد ترمس با زرده چوبه در جراحتها فایده کند و در علت نار
فارسی که بر سر پدید آید و به بستگی سپرز و جگر فایده دهد چون برگ و بعض پخته باشند شربتی
سه درم و آنچه تلخ باشد کرم شکم بکشد و بیرون آرد و حیض براند و فرزند از شکم مادر بیندازد
و کمیز براند و شکم ببندد و **ترنجبین** ترانکبین با خارست و از خراسان آورند و از ما وراء النهر
و نیکوتر تازه و سپید باشد معتدلست در سردی و گرمی و لطیف تر از شکرست و رطوبتی دارد
و نیکست در سرفه و نرمی سینه و در بستگی بول سود دارد و صفرا براند بر فق شربتی ده درم باشد
تا ده مثقال تا بیست مثقال **تربد** تربد چوبیست از چین آورند سفید باشد و چون بشکنند
مجوف باشد مانند نی و اندک تیزی دارد گرم و خشکست بدرجه سوم در بیماریهای عصب
فایده کند و مسهل بلغم و خلطهای سوخته بود و شربتی نیم درم تا یک درم باشد و گویند خلط
غلیظ که در بیرون باشد براند و خشکی آورد و در رودگانی زیان دارد و باید که پوست او
بتراشند و بروغن بادام اندک چرب کنند و کثیرا با ضافت آن کنند تا از مضرت آن ایمن
باشند و هرچه زرد و سیاه باشد بمضرت چون خربق است **تریاق البقی** یعنی کنگر زد و جدو خرشف
نیز خوانند و چون بپزند بآب گرم و باز خورند قی آورد **ترس** گیاهی است مانند سیر گرم و خشک
کننده باعتدال کلف را جلا دهد جالینوس میگوید در سگ گزیده بخاصیت نیکوست **تریاق
الفاروق** یعنی تریاق بزرگ گرم و خشکست در علتهای بسیار و زخم تمامت حشرات و هوام و بادها
گرم و دارو های کشنده نافع بود شربتی بقدر قوت علت و گفته اند شربتی دانگی و بسیار مثقالی
و در موضع زخم مار طلا کنند نافع آید و قوت دل دهد و منع زهر کند و در جمله بیماریهای سرد که در تن
باشد و بعضی که سرد نباشد و خلطهای بد را باصلاح آورد و در ریش روده نیک بود و چون اسهال
بسیار بود شکم ببندد و قولنج و بستگی شکم را بگشاید بیک طرفة العین و خونی که از گلو و مقعد
آید باز بندد و برای ضعف قوت هاضمه نیکو بود و براه گذرها که خلطی بد در آن باشد و سرفه و تنگی

تریاق الفاروق

نفس و تنگی سینه

نفس و تنگی سینه و بدرد پهلو و شش بغایت فایده کند و باد رودها و معده و بجیدن شکم
نیک بود و بگمیز بسته و خون حیض روان کند و در استسقا و آماه احشا و تهیگاه نافع آید و کرمها
کدو دانه را بکشد و بیرون کند و درد سر و شقیقه و گرانی گوش و تاریکی چشم و جذام و برص
و بهق و درد بندگاه و هر علت که از بلغم بود و سودا و صفرا و در مزاجهای گرم خشک زیان دارد
ما بیّنه کشکاب و کدوی تازه یا مانند آن خورد تا دفع گرمی کند صفت ساختن تریاق قرص عنصل
بیست و هشت مثقال قرص افعی و قرص اندروخورون و بلبل سیاه و افیون مصری از هر یکی
بیست و چهار مثقال گل سرخ و ایرسا و تخم شلغم بیابانی و سیر بیابانی و غاریقون و رب السوس
و روغن بلسان از هر یکی دوازده مثقال مر و زعفران و زنجبیل و زراوند و نجنکشت و بودنیه
و فراسیون و فطراسالیون و اسطوخودوس و قسط و بلبل سپید و دار بلبل و کندر و مشک طرا
مشیع و فقاح اذخر و صمغ البطم و سلیخه سیاه و سنبل الطیب و جعده از هر یکی شش مثقال لبنی
و تخم کرب و سیسالیوس و سپنداں بابلی و کمادریوس و نانخواه و کمافیطوس و عصاره لحیة التیس
و ناردین و شیح جبلی و ساده هندی و موحبطیا نا و زراوند و گل مختوم و زاج سوخته و حماما
و وج و حب بلسان و مروحبد و تازی و قردمانا و انیسون و اقاقیا از هر یکی چهار مثقال دوقو
و قنه و مقل ازرق و جاوشیر و قنطوریون باریک و زراوند گرد از هر یکی دو مثقال و عسلی
که منج حاشا خورده باشد پنج من داروها جمله بکوبند و بهم آمیزند و آنچه جدوها باشد در شراب
کهنه بخته جوش دو من در اغارند تا حل شود و عسل در میان آن ریزند و شبا روزی بگذارند
و بعد از آن داروی کوفته را در طبق کنند و بروغن بلسان چرب کنند و در شراب و عسل آمیزند و نیک بیامیزند
محکم و در جایگاهی از نقره یا چینی کنند و نگذارند که جایگاه پر شود و بعد از شش ماه بکار دارند
و قومی گفته اند بعد از پنج سال استعمال کنند چهل و هفت سال بغایت قوت دارد و باقی قوتش
تا شصت سال بعد از آن ضعیف می شود و در زهرها مقاومت نتوان کرد و مانند معجون بزرگ باشد
که بیماریها دفع کند و سم دفع نتوان کرد امتحان تریاق چنین کنند که خروسی را داروی کشنده دهند

امتحان تریاق

یا ماری بر وی مسلط کنند تا زخم بر وی زنند و تریاق بوی دهند چون بمیرد تریاق قوت واگر
بمیرد ضعیف باشد واگر داروی مسهل مانند محموده یا شحم حنظل بکسی دهند تا بخورد وچون
دارو درکار آید تریاق بدهند اگر فعل دارو باطل کند بدانند که تریاق آزموده ومجرب است
واگر نه نه تریاق الاربعه چهار دارو است ودفع زهرها کند وبادهای غلیظ بشکند خاصه بادی که در معده
ورودها باشد ودرد جگر ومعده وسپرز وخفقان را نافع وبصرع مفید شربتی یک مثقال با آب
سرد حل کرده صفته جنطیانا وحب الغار وزراوند دراز از هر یکی یک درم وعسل کف گرفته
سه چند جمله دارو بکوبند ودرهم آمیزند واستعمال میکنند واین تریاق دو سال قوت دارد
چنانکه نظیر این نباشد ودرهمه علتها فایده کند تریاق عرعره سودمند در زهرها وبادها که در احشا بود
وبلغم غلیظ ودرد جگر وصرع وخفقان نافع بود صفته حماما ومر وسنبل طیب وساده هندی وکل ماميثا
ودار فلفل وریوند چینی وقیصوم وقسط تلخ وجنطیانا رومی از هر یکی دوازده مثقال تفاح اذخر
وعصاره لحیة التیس ومقل ازرق از هر یکی هشت مثقال عاقرقرحا ودارچینی ورازیانه وکوکرد
وتخم فلنجمشک واسارون وقردمانا وفربیون وافیون ونارودین وشکوفه انگور وگل باقلی وکرب
کوهی ودوقو وافتیمون وسنبل رومی از هر یکی سه مثقال کثیرا وخشخاش سپید وبلبل سیاه
هر یکی سی مثقال تخم تنک بیست وهشت مثقال تخم سداب یک مثقال سلیخه وگل سرخ وقرص
اندرحورون نه مثقال مغز دانه ترنج وسماق هر یکی دو مثقال روغن بلبان بیست وچهار مثقال
تفاح اذخر ومر چهار مثقال ونیم برگ ترنج سیزده مثقال داروها بکوبند وببیزند وحبوبها در شراب
مثلث آغارند ودر سه چندان عسل گرم کرده وکف گرفته معجون کنند ودر جایگاه چینی کنند و
بعد از شش ماه بکار دارند شربت یکمثقال باشد وتا مدت هفت سال قوت این تریاق باقی
ماند تشمیزج گرم وخشک است بدرد چشم نیک بود تفاح سیب باشد نیکوتر شامی بود وبعد از آن
اصفهانی وآنچه طعم ندارد وهیچ کاری نیاید بد باشد وخام وآنچه بی طعم باشد سردتر بود وترش
قابض بود وغلیظ وآنچه شیرین بود وآبی میل بگرمی دارد وترش سرد وخشک بود وشیرین ولخته

معتدل باشد

تریاق الاربعه

مرضا یم

تریاق عرعره

معتدل باشد در گرمی و سردی منع خلطها بکند خاصه برگش در آماه گرم فایده کند و هم بجراحت
نیک بود و قوت دل دهد بضعف معده نافع بود و چون در حیره کنند و بریان کنند و بخورند از روی طعام
باد ید آید و در ذوسنطاریا گرم و روده‌ها نافع آید و بت سیب قوت معده دهد و قی باز دارد و اگر
در معده که خلط باشد چون سیب ترش خورند همه خلطا بد گردد و اگر معده خالی باشد شکم بندد و
در زهرها سود دارد و چون آب برگ سیب بگیرند و باز خورند در گزیدن کژدم و حشرات و زهرهای
گرم نافع آید و سیب خام تب آورد و خلط را عفن گرداند چون بسیار خورند درد عصب آورد
گلنگبین و گوارش نعنع دفع آن کند تفاح مربی یعنی سیب برورده قوت دل دهد و معده را
قوی گرداند صفته سیب درشت و پاک کرده پنجاه عدد پوست و دانه از وی بیرون کنند و در دیگ
سنگین کنند و شیره شکر چندان بر سر آن کنند که ناپدید شود و آتش نرم در زیر آن کنند بغایت
نرم و سه روز بگذارند و بعد از آن بجوشانند تا هیچ آب نماند اندک زعفران در آن حل کنند و
بخورند وقت حاجت تمر خرما گرم و تر است در درجه اول و گرمی بیشتر دارد از تری و در منی بیفزاید
اما درد سر آورد و بادام اصلاح آن کند تمر هندی خرما هندی لطیف‌تر از آلوی سیاه می باشد
هرچه تازه‌تر نیکوتر و خوش طعم و ترش باشد سرد و خشک است و مسهلست در تشنگی و حرارت تب
دقی کردن فایده کند در سرفه و سینه زیان کارست شراب بنفشه و خشخاش اصلاح آن کند
تنوب درختی باشد بغایت قوی در کوهستان روم و قطران از آن درخت باشد تنوب
نیز گویند و قابض است چون برگش در آماه گرم ضماد کنند نیک بود چون با پیه مرغ آبی و مرداسنگ
و کندر در جراحت کرفا دبذیرد نافع بود و جدوار این درخت منفعت عظیم دارد و نوعی از زفت
است یکمثقال ازین در جگرها آفت رسیده با آب عسل باز خورند نافع آید و خوردن آن بگیرند
ببندد تنکار معدنی و عملی هر دو هست و عملی چنان کنند که نمک و شخار از هریکی یک درم نطرون سه درم
بشیر گاو می بزند تا منقطع گردد و در اناء می کنند و در آفتاب نهند و بیاویزند تا رسیده شود و بر
دارند و بکار می برند و بدندان که خورده باشد بخاصیت فایده کند طوریه بگوشت بره یا گوساله

سازند گوشت را پاره کنند پارها میانه و در دیگ نهند و زیره و کشنیز در آن ریزند و بر آتش نهند
تا عرق برآرد دارچینی و نخود پوست کنده در سر دیگ اندازند و چندان آب در دیگ کنند که تا بسر
گوشت بایستد و بجوشانند و کف بردارند و قدری شبت در اندازند و بجوشانند و دیگر باره
کف بردارند و شبت بیرون کنند و مغز جوز کوفته و تازه بر آن ریزند گرم و تر باشد تن را فربه
کند و در قوت مجامعت بیفزاید و در پیچیدن شکم که از سردی بود نیک بود در معده ضعیف زیان
دارد پس از آن ترشی خورند تا اصلاح آن کند توت مانند انجیر است در پخته گردانیدن اما
غذای بد دهد و در معده بد بود و نیکوتر از توت آنست که بزرگ و شیرین بود گرم است بدرجه اول
بعضی گفته اند سرد است چون برگ توت و برگ انگور و برگ انجیر سیاه بکوبند بهم بزنند موی را
سیاه گرداند و زود از معده برود اما در روده‌گانی دیر بماند کمیز براند و در معده بد باشد و فاسد
شود پیش از طعام باید خورد و بعد از آن سکنگبین خوردن توت الحار توت سیاه معروفست
بتوت شامی سیاه و بزرگ نیکوتر باشد و آنچه خام باشد قایم مقام سماق است سرد و خشک است و قبض
اندک دارد آماس گلو را و دهان را نیک باشد و برگش در خناق و ذبحه سود مند و توت خشک شکم
بندد و پوست درخت توت تریاق شوکران است یک وقیه و نیم عصاره آن تریاق زخم رتیلاست
و چون بخورند پیچیدن شکم پدید آورد و اطریفل کوچک اصلاح آن کند تودری دو نوعست یکی تخمی
سیاه دارد مانند سپندان تیز است نوعی دیگر گرد و زرد و گرم است و گویند تر است در علت سرطان
بعسل طلا کردن با ماه سخت و نقرس را و ریش رحم را نیک بود و چون بریزند بشراب قوت مجامعت
بیفزاید توتیا اصل توتیا دودیست که مرتفع می شود از پاک کردن مس از سنگ و ریگ هرگاه که
آن بخار متصاعد گردد اقلیمیا خوانند و چون تمام شود توتیا خوانند سفید و هندی نیک باشد بعد از آن
زرد و بعد از آن کرمانی و دمشقی و هر چه تازه تر بهتر و آنچه رنگ طباشیر دارد چندان منفعت ندارد
سرد است و خشک با آنکه خیره دیده و شسته بهتر بود و در بوی بغل و ریشها و درد چشم نیک بود
منع خلطها که در عروق چشم بود بکند و درستی چشم را نگاه دارد ناشسته در آماه ریش مقعد

نیکی

و ریش عورت نافع بود توبال النحاس بلیدی که از مس بخیزد و بیفتد لطیفتر از مس سوخته باشد
و نیکوتر توبال سیاه و قبرسی که میل بسرخی دارد و بباید شستن بارها پیش از آنکه بکوبند گرم و خشک
و قبض کننده و در گوشت زیادتی و در شیتی پلک چشم نیک بود و جلا دهد و تاریکی چشم دفع کند
و اگر اندک نشاسته در آن باشد تا تیزی او را بشکند به بود و مسهل بلغم و زرد آب است بخاصیت
شربتی نیم مثقال باشد با مصطکی توبال الحدید بلیدی آهن قویتر از همه توبالهاست و خشک کننده و قابض
و در ریشها توذریون در خوردن خطر است و عقل زایل کند و اندام بهم کشد و لبها فراخ گرداند چنانکه
مردم بندارد که می جنبد دفع آن با آب و عسل و شیر خوردن کنند و در آب گرم نشستن تین رطب
انجیر تر در نفس خود طبعی دارد و برگ و شیر طبعی دیگر و انجیرها بهتر زیری خوانند سپید ست که بهتر
از سرخست و سرخ بهتر از سیاه و اندک گرمی دارد و مائی بسیار و گویند گرمست بدرجه دوم
و آنچه خام باشد سرد و ترست در کوک و بهق ضماد کردن سود دارد و رسیده غذا بیشتر دهد
و از میوه ها دیگر زودتر در قعر معده افتد و فربهی آورد و در صرع و در شیتی گلو موافق بود و حرارت
سینه و شش و تشنگی بنشاند و اگر ماده بلغم شور باشد در گرده و مثانه و ریگ پاک کند و اگر زنی
را حیض بسته باشد شیر انجیر بخود برگیرد بگشاید و چون چوب انجیر بسوزانند و بخورند در آماسهای
ذوسنطاریا نیک بود و شیر انجیر در زخم کژدم و رتیلا نیک بود و خام در زخم سگ گزیده مفید بود
و چون انجیر خورده باشد از سم زهرهای جانوران ایمن باشد و گوشت چون بچوب انجیر بزنند
زود مهرا شود و اگر پیش از آنکه برگ بیرون آورد بفشارند و عصاره آن در دندان نهند که خورده
بود نیک باشد و اگر با عسل بیامیزند و با بتدای آب فرود آمدن بچشم اندر کشند نافع آید انجیر
باد انگیزد و خلط در معده سکنگبین ساده دفع مضرت آن کند و غذای از پس آن باید خورد
که ابکامه در آن باشد تین یابس انجیر خشک گرمست باول درجه معتدلست در تری و خشکی
لطیف و جلا دهنده و اخلاط را پخته گرداند و تحلیل کند و در آماس سخت ضماد کردن و دملها
را پخته گرداند و در صرع و در شیتی جگر را نیک باشد و موافق سینه و شش است و چون

بشراب بپزند و بخورند در سرفه دیرینه نافع است و سده و راه گذرهای جگر بگشاید و در گرده و مثانه
نیک باشد و در زهرها فایده کند و چون بپزند و دران آب غرغره کنند خناق بگشاید و خون
نیک انگیزد و در جگر و سپرز زیان دارد و فایده عظیم دهد **باب الثاء** ثافسیا حدو سداب
بیابانی است و طعم او مانند با درویج باشد نیکوتر تازه بود و دیرینه گرم و سوزنده و خشک کننده
باشد و رطوبتی زیادتی دارد و برای آن لذع و گزیدن نمی کند و گویند گرمی دارد و مسهلت
و بخیه کننده و بخود کشنده و موی را برویاند و در داء الثعلب استرخا و نقرس و درد و بندگاه
که از سردی بود شربتی نیم درم بمار العسل و استسقا را فایده کند و چون بسیار بخورند قی آورد
و زبان آماه بکند و باد معده خیزد و گلو و معده را بسوزاند و رنگ روی سرخ گرداند و غشی افتد
قی باید کرد و چون خورده شود بعد از ان شیر و مسکه و گشکاب باید خورد و غرغره بشیر کردن
با روغن گل و ما شرا آورد و چون بوی آن بسر رسد خون بینی روان کردن و باز ناستد تا مرد
ضعیف شود و روی آماه گیرد **ثدی** پستان باشد و گوشتش سست باشد ماننده و شبد و طعم خورش
و پستانها نیکوتر از ان حیوان معتدل باشد گرم و ترست و بعضی گویند سردست غذای صالح
دهد و شیر و بلغم انگیزد و دیر هضم شود نمک و اویشن اصلاح او کند **ثرمون** نباتی است و تخمش
بغایت گرم حیض براند و فرزند مرده که در شکم باشد بیندازد و خلطهای تیز دفع کند شربتی
نیم درم باشد زیادتی اسهال خون کند کثیرا اصلاح آن کند **ثعلب** روباه است چون بپزند
و آب او در بندگاه طلا کنند درد زایل شود و منفعت عجب دهد و اندرون از خلط فاسد پاک کند
و در میان آن آب نشینند همین فایده کند و پیه روباه درد بندگاه را نیکست و بگوش در چکانند
درد گوش بنشاند و ذنب او بدبا و با فایده کند **ثفل** نیکوترین ثفلها ثفل روغن زعفران باشد
و زیتون و عصیر او گرم و خشکست و ثفل زعفران زنانرا و دندان از رنگ کند و دیر آن رنگ
بماند و ثفل عصیر زیت ریشها که در اندام باشد خشک و مندمل گرداند **ثلج** یخ باشد و مختلفست
بحسب آبها که بسته شود هیچ کاری نیاید و مضر باشد سرد و خشکست و خشکی او در آدمی هیچ اثر

نتوان کرد

و نیکوتر آن باشد که در آب جوشیده بود بهر کلیه با ... و زنی ... ما
... بود و در معده دیر گوارد ... شود ...

نتواند کرد که اصل طبع وی ترست و خشکی عارضی است و آب سرد بدرد دندان که از گرمی بود
نیک باشد و قوت ناهضه دهد و چون یخ در آبها مدخل کنند نیک شود و در بوستکی آورد و از بهر آنکه
حرارت جمع کند و تواترا و سرفه اجابرا و کسانی را که در اندام ایشان خلط باشد زیان دارد
و در معده سرد و صاحب سرفه را زیان دارد ثمرة الکبر خیار کبر بدارد و مانده ترست که بغذا
و چون در سرکه و نمک نهند لطیف شود و سده بگشاید و جگر و معده و سپرز را پاک گرداند و طبع
را نرم کند ثوم سیر بستانی باشد و آنچه بیابانی باشد اسقوردیون گویند تلخست و قبض دارد
گرم و خشکست و سیر قویتر از پیاز باشد و باد بشکند و با اختلاف آبها فایده کند و چون سیر کوهی
بپزند و آب آن بخورند قمل را بکشد و چون بسوزانند و خاکستر او را در بهق طلا کنند با عسل فایده
نیکو دهد و داء الثعلب و کر نافع آید و آواز صافی گرداند و چون ساق و برگ او بپزند و در ان
نشینند حیض و کمیز براند و مشیمه بیرون برد و طبع را نرم گرداند و گزیدن مار و گزدم و سگ دیوانه
نیک بود و چون با شراب بخورند سرفه بلغمی را نافع آید اما درد سر و ضعف چشم آورد و چون پخته
شود تیزی او و گرمی کمتر شود ترشیها و گوشت فربه اصلاح آن کند ثیاذریطوس معجونیست
بسیار منفعت و نام آن پادشاهست که این معجون برای او ترتیب کرده اند در فساد مزاج
و درد جگر و معده و سپرز و گرده و رحم و حیض و قولنج و بیماریهای دیرینه و امتلا که از خلط باشد
و فراموش کاری و تاریکی چشم و تنگی نفس را نیک بود و مسهلات خلط را براند بی مشقت و مزاج
را گرم کند باعتدال و بادها بشکند و سده جگر و سپرز بگشاید و بدرد سینه و پهلو نافع و رنگ روی
سرخ گرداند و از روغ ترش که از معده آید مفید بود و استسقا ودمادما و جذام و برص و مادهٔ
سودا سوخته و بلغم و لقوه و رعشه و فالج همه را نافع بود و بتن درستی خوردن همه اندرون
احشا را قوت دهد و پاک گرداند و با اندرون رگها فرو رود و خلط بگدازد و بخار و کمیز بیرون
آورد و سنگ مثانه و گرده پاک گرداند و خناق را و صرع را مفید بود و حرارت غریزی را قوی
گرداند برای آنکه خوش بویست بقدر عدسی در بینی دمند صرع و لقوه را مفید بود و آب شبهانج

حل کرده شربتی چهار مثقال بمطبوخ افتیمون وغاریقون خورند صفت حب اسقوطری بازده
درم غاریقون بیست درم دارچینی وزعفران ووج ومصطکی وروغن بلبان وحب بلسان
وافربیون وبلیلج سیاه وسپید ودارفلفل ومروجنطیانا وفقاح اذخر وحماما از هر یکی یک درم افتیمون
وقسط تلخ وکمافیطوس از هر یکی چهار درم اسارون وسلیخه ومحموده از هر یکی شش درم سنبل الطیب
س درم جمله بکوبند وبیزند ودرهم آمیزند وبروغن بلسان چرب کنند ودر چندان عسل
کف گرفته معجون سازند بوقت حاجت چهار مثقال شربتی استعمال میکنند بآب گرم وچهار
سال قوت این معجون بماند حبل معروفست بتخم سرد وخشکست سودمند در جراحات درینه وبخ
وتحمش قی باز بندد وتخم او را العوق سازند ولعوق مانند آرد مال بود بخورند سنگ مثانه پاره
کند ودرمیان ادویه ریش مثانه را نیک بود وخاصیت عظیم دهد باب الجیم جاورس سه
نوعست نیکوترین کاورس زردست وبقوت مانند برنجست سردست بدرجه اول وخشک بدرجه
دوم ولطیف وقابض ودر پیچیدن شکم ودرد رودها چون گرم کرده کماد کنند نافع آید وکمیز بسته
بگشاید وشکم ببندد وخون بد باد دید کند ودیر هضم شود وغذا را اندک دهد روغن بادام وکنجد
اصلاح آن کند جاوشیر حبه درختی است که برگش بود وسبوه باشد مانند زیتون نهایت سبز
وساق درخت مانند خیار بادرنگ وبرگش نهایت کوچک وشکوفه زرد دارد وخوش بوی وجیدو
او از اصل درخت آید ونیکوتر آن باشد که از شهر پارس آورند وظاهر زرد وباطن سپید ونهایت
وبوی قوی دارد وزود در آب حل نشود وانکه سیاه ونرم باشد با شترک مغشوش کرده باشند
گرم وخشکست درعرق النسا ودرد روبند گاه که از سردی بود طلا کنند نیک شود وبدندان کرم خاکل
شده باشد دران بنهند فایده کند ودر صرع واستسقا وسردی رحم وادرار حیض نافع وبقولنج
وبزخم گزیدن جمله حشرات نافع وسرفه درینه که از بلغم بود وباد وتار غلیظ را نیکو بود وبر روشنایی
چشم فایده کند ودرپی وخایه زیان دارد وفرزند از شکم بیندازد ومرماحوز اصلاح آن کند جار
النهر نباتی است مانند نیلوفر قابض وسرد جاورد گیاهی است وخشک کننده جاسوس درقوت

دیع

وطبع مانند جبلهنگ است شربتی یک درم باشد جبن رطب پنیر تر از شیر می سازند و پنیر مایه
در کنند میل بشیرینی دارد و بهترین پنیر تازه باشد سرد و ترست بدرجه دوم فربهی آورد و غذا دهد
وطبع را نرم گرداند و منع آماه و جراحت کند و در سنگ مثانه و سدها زیان دارد و مغز جوز و زیت
و عسل اصلاح او کند جبن عتیق پنیر کهنه گرم و خشک است بدرجه سوم و جلا دهنده ریشها و چون
بریان کنند و بخورند خلط بد و تیز انگیزاند و لاغری آورد و در معده زیان دارد و دیر هضم شود
و تشنگی آورد و سنگ گرده آورد و چون در میان طعام خورند جبلهنج جبلهنج گویند تخم وند است
و در هندوستان باشد و فعلش مانند خربق است و بهترین هندی باشد و سرخ قی بلغم آرد و
خلط غلیظ خوردن آن خطرست چون بسیار خورند ناخوشی معده آرد تا بحدی که بخناق کشد
و غشی آرد و عرق سرد کند و قوت ساقط گرداند دوا ابق باشد با آب گرم و حقنه کنند در آن آب
که شحم حنظل جوشانیده باشند تشنج بدید آورد و بموم روغن چرب باید داشت و در میان
آب نیم گرم نشستن جدوار چوبی است مانند زراوند و باریکتر از آن و در پهلوی بیش روید
و اورا ضعیف گرداند گرم و خشک است و لطیف کننده و پادزهرست و زهر با وچندان بدش
باشد جرجیر کرکیج باشد دو نوعست بیابانی و بوستانی و بیابانی را اهتقان خوانند و نیکوتر
بوستانی است تیزی کمتر دارد و گرمست و خشک آب او اثر ریشها زایل کند و شرا انگیزاند و طعام
هضم کند و در منی بیفزاید و در مجامعت قوت دهد و طبع نرم کند و زخم را فایده کند و درد سر
آرد و کاهو و کاسنی و بر بهن اصلاح آن کند جردان چون بشکافند و بر زخم کژدم نهند فایده
کند جرجانیه غذای معتدلست و موافق معده و جگر اما در سینهای ضعیف زیان کارست
و مسهلینه اصلاح آن کند صفت مویز و ناردانگ ترش پاک کنند و بهم بکوبند نرم و فرو مالایند
و اندک سرکه دران ریزند و مغز بادام سپید کرده و کوفته و شکر دران ریزند و خوش کنند
و بعد از ان گوشت گوسفند یا گوشت مرغ خانگی در روغن کنجد و گشنیز در دیگ کنند تا عرق برآرد
و این آب در سر آن کنند و می پزند تا بغایت پخته گردد و گلاب دران فشارند و بپزند و بخورند

جراد ملخ بود نیکوتر آن بود که فربه و بال ندارد گرم و خشکست پایهای ملخ کوک را از پنج از دو اگر دوازده
ملخ را سر و پا بیندازند و اندک مورد در آن کنند با ستسقا نیک بود و کمیز که قطره قطره می چکد نافع آید
و چون در بواسیر دود کنند نافع آید و اگر بریان کنند و بخورند زخم کزدم فایده کند و اگر ملخ دراز بر کسی
بندند که تب سه روزه دارد زایل کند جزر گزر نیکوتر سرخ و شیرین بود و زمستانی به باشد غذا
کمتر از شلغم دهد گرمست و تر با دل درجه شهوت مجامعت بجنباند و اسهال آورد و کمیز براند
و دیر هضم شود و باد انگیزد و خون بد از وی بدید آید تا بغایت پخته نباشد نباید خورد و با کامه
و خردل و سرکه باید خورد جزر مربا که زر برورده در استسقا و قوت مجامعت نیک بود و بدرد سینه
و پشت صفة گزر تر را شیده و پوست باز کرده را میانش بشکافند و چیزی که در میانش باشد
بیندازند و او را خورد کنند مقدار نیم انگشت بوزن پنج من و در دیک کنند و یک من و نیم عسل نیکو
با چندان آب که بر سر آن بایستد می جوشانند با آتش نرم تا پخته شود و بعد از آن بیرون آرند
و از آن پاک کنند و دیگر باره در دیک کنند و همچندان عسل در سر آن ریزند که گزر ناپدید شود
و با آتش نرم می جوشانند تا وقتی که پخته شود فرو گیرند و در جامی کنند و بکار دارند جز مازج
گزمازو نیز خوانند بار درخت گز است گرمست و خشک خون بینی باز بندد با آب بپزند و بر سبز ضماد
کنند مفید باشد و در ششش و ریش زبان دارد دوا اصلاح آن کند جرجودار ود او را خولنجان
خوانند گرم و خشکست و تحلیل کننده گرده را گرم گرداند و شهوت جماع بر انگیزاند و در قولنج نیکو بود
جص همچون اسفیداج جصاصین است سرد و خشکست در سرکه بر شند و بر شانی طلا کنند
خون بینی ببندد و در استخوان شکسته نافع آید جعده نوعی از درمنه ترکیبست گرمی و تیزی دارد
و شکوفه آن سپیدست که بزردی گراید نیکوتر شامی باشد گرم کننده و گشاینده و لطیف
کننده و در حد احتهار تر خشک کننده است و بهم آورنده و بر ریش بلید نیک بود و در سبز ضماد
کردن خاصه با سرکه و در خفقان و یرقان سیاه و بستگی حیض و کرم شکم نافع و چون بر آتش
نهند از دود آن حشرات بگریزند بکدرم اگر بخورند فراموشکاری و نسیان کم شود و عصاره

آن

آن با عسل در چشم کشند روشنائی بیفزاید و در معده زیان کار است و درد سر آورد و حماما اصلاح آن
باشد و بدل آن در اوراحیض پوست و بیخ انار است با سلیخه جفت بلوط پوست اندرون
بلوط است سرد و خشک و قابض بسیلان رحم و فتق ضماد کردن فایده عجب دهد جفت افرید
نباتی است صنوبری شکل در سر آن دو خار است گویند مانند بادام است در قوت مجامعت بیفزاید
جلبان دانه ایست مانند کرسنه و گویند آبیست جلاب معتدل است میل بسردی و تری دارد تن
درستان را نیک باشد و حرارت معده بنشاند و دل را قوت دهد و بتری تشنگی تب بنشاند
و در خمار و ذرب و زلق الامعا و سحج زیان کار باشد شراب سیب اصلاح آن کند ساختن جلاب
جزو شکر یا نبات و سه جزو گلاب در آتش نرم می پزند و کف میگیرند و چون پاک شود بگیر جلاب
در آن ریزند و در جای آبگینه کنند و بکار دارند جلنجبین گرم و خشک است چون بوی دارند
دماغ سودائی را فایده کند در معده و جگر ضماد کردن نافع آید جلنار دو سه نوع است نیکوترین
سرخ است سرد و خشک در جراحات کهنه و سیلان و فتق و سستی بن دندانها و ریش رودها
فایده کند و سده آورد و در سر زیانکار بود کثیرا اصلاح آن کند جلد پوست نزدیک بایجه است
و نیکوترین پوستها پوست شیرخواره است از برای رطوبت و معتدل است غذای اندک دهد
و پوست اندرون غلاف و آن مرغ را خورند و بکوبند و باز خورند در معده را نیک بود و پوستهای
دیگر در معده دیر هضم شود و پوست گوسفند چون کسی را چوب زده باشند در پوشد نافع آید
و پوست بهره گرمست و در تب سه روزه نیک بود و چون بکوبند و با عسل و در داء الثعلب طلا کنند
فایده دهد و در سر زیان دارد و کثیرا اصلاح آن کند جلوز دانه صنوبر کبار است و غذا بیشتر از جوز
دهد اما دیر هضم شود و مرکبست چون در آب اغارند تیزی کمتر شود و معتدل است مدر بول و بشت
و عرق النسا را و استسقا را و پاک کردن شش و خلطهای غلیظ و سنگ شکند و قوت شهوت و زخم
گزدم با انجیر خشک طلا کنند نافع آید جلنجبین شکری گلنگبین قوت معده دهد و در بلغم و ضعف
هاضمه فایده کند صفت گل خوری تازه و پاک کرده یک جزو شکر یک جزو خورد بکوبند و در هم آمیزند

و در آفتاب نهند سر پوشیده و هر بامداد و شبانگاه بهم می سرشند مدت یکماه انگه بردارند و استعمال
نمایند جلنجبین عسلی گلنگبین نیک بود در سردی معده و استسقا و سردی جگر و بضعف هاضمه که از سردی
بود و صنعت آن همچون ساختن گلشکر باشد جمار دل خرما نیکوتر شیرین و تازه باشد سرد
و خشک و قابض و در درشتی گلو و بزخم زنبور ضماد کردن و با حشا اندرون قوت کند و در معده
دیر بماند و مضر است عسل و خرما اصلاح آن کند جار النهر نباتی است که شکوفه آن مانند نیلوفر
و در میان آب غوص میکند و بر می آید سرد و قابضست در ریشهای بلید و خارش نیکو بود جمهوری
نبید کهنه سه ساله را گویند و بعضی گویند شرابیست از مثلث گرفته آب دران کنند و بجوشانند
و بنهند تا رسیده شود جمیر تیزست و قوت دارد که جذب بادها کند که در عمق بدن باشد
و در آماه سخت نیک بود و تحلیل کند و خنازیر را بگدازد و با آب بجوشانند در جراحات نافع
بود و در معده بغایت بد بود سکنجبین و گلنگبین دفع آن کند جنطیانا برگش مانند برگ جوز است
و بعضی مانند برگ لسان الحمل رنگش سرخ باشد ثمره در غلاف دارد و بیخش دراز مانند
زراوند دراز و در کوه و جای نمناک و سایه روید و از برای اجنطیانا خوانند که اول دارو
بود که ملک جنطیانا بدانست و بیخ شبا روز در آب آغارند و بپخت و مروق کرده می جوشانند
تا همچون عسل شود و بکار می برند و نیکوتر رومی باشد که بغایت سرخت و ستبری مانند
انگشت باشد گرمست و خشک و بیخ و عصاره آن بهق را نیک بود و اگر کسی از جای بلندی درافتد
بکار دارند مفید بود و در سردی بود و سده جگر نیک بود و سپرزرا فایده دهد و کمین و حیض
براند و چون در شراب حل کنند و باز خورند دفع زهرها تمامت جانوران زیان بکند شربتی
نیم مثقال بعسل برشند و با آب نیم گرم بخورند و اگر از بیخ آن شیاف سازند و بردارند فرزند
از شکم بیفگند و سینه را زیان دارد و اسقولوقندریون اصلاح کند و اسارون یک وزن
و نیم بدل آن باشد و پوست بیخ کبر نیم وزن آن جند بیدستر خایه قندس بود حیوانی است
بحری آنرا قندس گویند و درم دوسنده باشد و اگر جاوشیر و حبدوی دیگر بخون ببرشند

و انزکی

و اندکی جند با آن بیامیزند و خشک کنند و در میان نهند مغشوش باشد و اگر دو بهم باشند
نیکو بود گرم و خشک و لطیف داروی است که گرم کننده است در عصب سرد و فالج و فراموشکاری
و درد سر مفید و باد تحلیل کند و حیض براند و فرزند که در شکم مرده باشد بیندازد و هم مشیمه
بیرون آرد و در زهر حشرات و طبقه قرنیه چشم نیکو بود و کسی را که کمیز دشوار آید مفید بود و جند
که گرد رنگ باشد زهر قاتلست و اگر بخورند برسام پدید آید و سیاه رنگ نیز بد بود و مداوات
آنکس که خورده بود قی کردنست بمشک و سپید با دو بونه و عسل و حماض ترنج باد زهر آنست
و وج برابر جندست و فلفل نیز وزن آن جناح نیکوتر بالهار مرغ خانگی فربه باشد و جوان باشد
و معتدلست از آنکه بیماری روی بصحت نهاده است مفید بود و صاحب تب را زیان دارد
بال مرغ پیر و لاغر در همه رنجی زیان دارد و گویند پر ورشان یعنی کبوتر خون او در بنگ آمیزند
برابر و بسوزانند و بسرشند و بنان بزنند و بخورد آنکس دهند که در گردن خنازیر دارد و مفید باشد
بی آنکه دستکاری کنند و گویند این بال اسهال کند جوز نیکوترین گردکان آن باشد که زود
بتوان شکست تیزست و رطوبت غلیظ دارد و چون کهنه شود آن رطوبت زایل شود و چون
بریان کنند قبض زیادت پذیرد و پوست و برکش قابض است و مغز تر در آماه ضماد کردن
فایده کند و بریشهای گرم نافع و پیچیدن شکم و اسهال بلغمی را نافع و چون با آبکامه خورند
مسهل باشد و چون بشراب و انجیر خورند دفع زهرها کند و بزخم سگ گزیده ضماد کردن نافع
بود و چون بسوزانند و در سر طلا کنند موی را سیاه کند و گرم مزاجان را زیان دارد و درد سر آورد
و گرانی زبان سکنجبین با خشخاش با مغز بادام اصلاح آن کند جوز مربی گردکان پرورده در معدهای
سرد و کرده سودمند باشد و بقوت شهوت بیفزاید صفته بستانند جوز تازه چندانکه خواهند
و پوست باز کنند و در دیگ سنگین کنند و شیره قند چندان بر سر آن ریزند که ناپدید شود
وی جوشانند بآتش نرم و آهسته تا پخته شود و آنگه بر دارند و در ظرف آبگینه کنند و تعهد می کنند
تا هیچ آب در وی نماند و دیگر باره بجوشانند و استعمال کنند جوز جندم سرد و خشک است بدرجه

اول فربهی آورد و در قوت باه و شهوت مجامعت بیفزاید جوز السرو سرد و خشکست و قابض
چون با سرکه بیش در فتق ضماد کنند نیک بود و خون باز بندد و بی را قوت دهد چون بکوبند و با
انجیر بیامیزند و بلیته کنند و در بینی نهند که گوشت زیادت باشد نافع آید و در سرفه کهنه و عفنی
و تنگی نفس و دشواری قدر نیم درم از ان بخورند نافع آید و اگر زنی از مزاج رحم ایمن نباشد
بپزد و در ان نشینند نافع آید و در بیرون آمدن مقعد نیکو بود و پوست انار یا گنجده سرخ بدل
آن باشد جوز القی مانند خربق سپیدست در قوت گرمی و خشکی و در فالج و لقوه نافع بود
جوز ماثل نیکوتر مخدرات مانند جوز القی لکن خیارهای سطبر و کوته دارد و دانه این چون مانند
دانه ترنج باشد سردست بدرجه چهارم و در جراحت بافراط و چون قدری دانگی بخورند در
دماغ بد باشد و در دل زیان دارد و یک درم ازین زهر قاتلست و از سر جهل بخورند ناخوشی
معده و قی آورد و قی باید کرد با آبی که نطرون در ان جوشیده باشد و پس از ان سیر و سرکه
و بودنه و انجدان و سعتر بهم خورند جوز بوا جوز خوش بوی گویند مقدار مازویست زرد بتوان
شکستن و زود پوست باز رود نیک تر و سرختر و سیاه پوست گرم و خشکست بدرجه سوم و قبض
دارد و بخش را سود دارد و بوی دهن خوش کند و سبل را نافع آید و قوت جگر و معده و فم معده
دهد و بستگی کمیز و درد سپرز دیرینه و منع قی کند شربتی دو درم باشد سنبل طیب بدل آن
باشد یک وزن و نیم و اسحق زنگی گوید در ششش زیان دارد و عسل آن مضرت را اصلاح کند
جوارش الفنداد یقون سودمند بود بجگر سرد و ضعف و بادهای غلیظ و این گوارش رومیست
صفته زنجبیل و بلبل و سنبل طیب از هر یکی شش درم مصطکی و نانخواه و انیسون از هر یکی چهار درم
تخم کرفس و نعنع خشک از هر یکی پنج درم زیره کرمانی و سلیخه و حب بلسان و عاقرقرحا از هر یکی
دو درم ساذه هندی یک درم بکوبند و بیبیزند و در هم آمیزند و به چندان عسل کف گرفته
معجون سازند جوارش الفلافلی سودمندست بسردی معده و رطوبت غالب و ضعف هاضمه
و باد غلیظ و تب سه روزه و تبهای بلغمی و کمیز براند صفته بلبل سپید و بلبل سیاه و دار بلبل

از هر یکی

٣٣

از هریکی پانزده درم عود بلسان هفت درم سنبل طیب و حماما از هریکی چهار درم زنجبیل
وتخم کرفس و سیالیوس و سلیخه و اسارون و زرشک از هریکی یک درم بکوبند و بیزند و در هم
آمیزند و به چندان عسل گرم کرده و کف گرفته معجون کنند جوارش المتوکل گوارش آزموده است
قوت معده را و ضعف هاضمه را صفته قرنفل و سنبل و دارچینی و جوز بوا و قاقله و سک از هریکی
یک مثقال بلبل سپید و زنجبیل و چند بیدستر از هریکی دو مثقال کندر سپید ذکر چهار مثقال
نبات برابر همه داروها بکوبند و بیزند و در هم آمیزند و در عسل کف گرفته معجون سازند
شربتی سه مثقال جوارش التمر گوارش تمری در بستگی بکمیز و در قولنج و درد معده نافع باشد
صفته بوره ارمنی و زیره کرمانی و فطراسالیون و زنجبیل و بلبل سپید از هریکی یک جزو محموده
دو جزو و مامیرون از دانه پاک کرده مغز بادام و برگ سداب از هریک چهار جزو بکوبند
و بیزند و خرما را یک شبانروز در سرکه آغارند و بعد از آن نرم بکوبند و داروها کوفته در آن
سرشند و بعسل کف گرفته معجون کنند جوارش کمونی گوارش زیره سودمند آید بسردی معده
و جشاء ترش که از معده بر آید و شهوت کلبی و تبهاء بلغمی و سودائی و سردی خایه و شکننده
که از بسیاری بلغم باشد که از معده است و از جمله معجونهای رومی است صفته زیره کرمانی
در سرکه آغارند یک شبانروز و در سایه خشک کرده یکمن بلبل سیاه یک وقیه زنجبیل چهار وقیه
بوره ارمنی ده درم برگ سداب خشک بکوبند و بیزند و به چندان عسل مصفی کف گرفته
معجون سازند و بعضی از اطبا سلیخه و دارچینی و قرفه و قرنفل و حب بلسان و مصطکی از هریکی
چهار مثقال اضافت کرده اند جوارش خوزی گوارش فارسی است بشکم راندن و ضعف
هاضمه و سردی معده صفته قسط تلخ و سلیخه و قرفه و سنبل طیب و حب بلسان و اسارون
از هریکی ده درم جوز بوا پنج عدد قاقله کبار و قرنفل و انیسون و اکلیل الملک و نارمشک
و شیطره هندی از هریکی چهار درم بسباسه و برنگ هریک سه درم اشنه ریوند چینی
زراوند هریک دو درم زنجبیل و سعد هریک چهار مثقال قصب الذریره بلبل سیاه و دارفلفل

رایسی

از هر یکی پنج درم بلیله سیاه ده مثقال بلبله ده دانه مویز دو دانه دو وزن همه بکوبند و ببیزند
و بشیره طبرزد معجون سازند و بعضی بعسل نیز سازند و بعد از دو ماه بکار دارند جوارش
السوسن گوارش رومی است و نیکست بضعف معده و جگر و امتلا و استسقا صفت الجذان
رومی سیاه نیم من پنج سوسن آسمانگون چهار یکی رازیانه نانخواه تخم کرفس هر یکی چهار وقیه
بلبل سیاه دو وقیه بکوبند و ببیزند و به چندان عسل کف گرفته بسرشند و معجون سازند جوارش
الطالیسفر گوارش هندیست در سرد شدن معده و جگر و بادهاء غلیظ نافع آید صفت طالیسفر
پنج درم زنجبیل بیست درم دار بلبل دوازده درم هیل و قرفه از هر یکی شش درم بکوبند و معجون
سازند جوارش البسباسه گوارش بسباسه فارسی است در بادهاء غلیظ و ضعف هاضمه و سردی معده
صفت بسباسه و قرفه و قاقله کوچک و زنجبیل و دارچینی و دار بلبل و اسارون هر یک یکدرم
قاقله کبار پنج درم بلبل سیاه دو درم قرنفل دو درم نبات بیست درم بکوبند و در هم آمیزند
و به چندان عسل گرم کرده و کف گرفته معجون سازند جوارش حبة الخضرا گوارش کسودان
در بواسیر و سردی معده و ضعف هاضمه سود دارد صفت کسودان عسل ملا در کنجد پوست کنده
هر یک بیست درم نبات نیم من پوست هلیله کابلی و بلیله و شیر آمله و زنجبیل و دار بلبل و برنگ
کابلی و ساده هندی و شیطره از هر یکی چهار درم قرنفل و مرزنگوش و بسباسه از هر یکی یکدرم
بکوبند و ببیزند و در هم آمیزند و باید که روغن گاو چرب کنند و بعد از شش ماه بکار دارند
شربت دو درم باشد بدوغ گاو جوارش الخبث گوارش بلیدی آهن در استرخاء معده و بواسیر
و مزاج سرد و خشک و در پاکی رنگ و قوت شهوت نیک بود صفت هلیله سیاه پوست بلیله شیر آمله
بلبل و دار بلبل زنجبیل و سعد و شیطره هندی و سنبل هر یک ده درم بلیدی آهن کوفته و بیخته
و چهار شبانروز در سرکه آغشته و بعد از ان با آب پاک شسته و خشک کرده و بریان کرده صد درم
داروها جمله بکوبند و در هم آمیزند و روغن بادام چرب کنند و به چندان عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از شش ماه بکار دارند شربتی دو درم جوارش الاترج گوارش ترنج بادها بشکند و هضم
طعام کند

طعام کند و بوی دهن خوش کند صفته پوست ترنج خشک سی درم قرنفل و جوزبوا و دار بلبل
و بلبل و خیربوا و دارچینی و خولنجان هر یک یکدرم مشک دانگی بکوبند و بیزند و در هم آمیزند
و در عسل کف گرفته سرشته و بکار دارند جوارش الملوکی گوارش پادشاهان معروفست
مدار وی سال گفته اند هر که یک سال بدوام بخورد باقی عمرش بصحت و سلامت بگذراند
و هیچ علت در اندرون وی نباشد ناصور را و درد بندگاه و روشنائی چشم و سیلان اشک را
مفید بود و قوت شهوت بیفزاید و مجربست و برای این علتها بکار داشته اند و فایده دیده
هر آنکس این را بکار دارد مزاجش دایم گرم باشد و پیری دیر اثر کند و گویند سرورداروها ست
صفته هلیله سیاه و پوست هلیله هر یکی شش مثقال شونیز مییت و چهار مثقال بلبل سیاه و اشترک
و دار بلبل و زنجبیل و فلفمویه هر یک دو مثقال کبابه بلادر هر یک شش مثقال بکوبند جدا
جدا و بیزند و در هم آمیزند و شصت مثقال فانید نیم کوفته در دیک سنگین کنند و در زیر
آن آتش نرم می سوزانند و اندک آب در ان ریزند تا گداخته شود و در هم آمیزند و بردارند
و دست را چرب کنند بروغن گاو و با روغن حبها سازند هر یک دو مثقال و هر بامداد با آب
سرد حل کرده می خورند جوارش المفرح این گوارش بمعجون کندی معروفست اندوه دل ببرد
و تن و معده و دل را قوی گرداند و رنگ روی صافی کند و بوی عرق و دهن خوش کند
صفته گل سرخ شش درم سعد بیخ درم قرنفل و مصطکی و سنبل و اسارون هر یک سه درم
قرفه و زرنب هر یک دو درم بسباسه و قاقله و هیل و جوزبوا هر یک یکدرم بکوبند جدا جدا
و بیزند و در هم آمیزند و نیم من آمله و پنج من آب بهم بپزند تا بنیمه باز آید مدتی بمانند و فرو
پالایند و دیگر باره در دیک کنند و نیم من فانید بر نهند و می پزند تا مهرا شود و از آتش بردارند
و داروها کوفته در ان کنند و می جنبانند تا خمیر شود شربتی دو مثقال و نیم در همه مزاج موافق باشد
و نافع بود جوارش المصطکی گوارش علک رومی در سردی معده و جگر و بادها و بلغم و آب که از دهن
آید نیک باشد صفته مصطکی هفت درم بکوبند و بیزند و نیم من سکر در دیکی کنند و اندکی آب

سی

بر و انش نهند تا گداخته شود و مصطکی سوده دران ریزند و در هم آمیزند و بسنگ پاک بروغن گنجد
چرب کرده باشند و بهن باز کنند و بگذارند تا خشک شود و بکار دارند جوارش العود گوارش
شکر نیز خوانند معده را گرم کند و قوت هاضمه را مدد دهد و بلغم و رطوبت معده را پاک کند و نا
گواریدن طعام را سود دارد صفت سنبل و مصطکی و جوزبوا و بسباسه و قرنفل هر یک یک درم
انیسون و تخم کرفس هر یک نیم درم عود هندی سه درم بوست بلیله کابلی بوست بلیله سیاه
قاقله بزرگ و کبابه و زنجبیل و دارچینی و زعفران و دار فلفل و فلفل هر یک نیم درم بکوبند و
بپزند و در هم آمیزند و نیمن شکر در باتیله سنگین کنند و بآتش نرم گداخته کنند و دارو ها
دران ریزند و در هم آمیزند و بر پشت طبقی یا بر سنگی که بروغن بادام چرب کرده باشند بهن باز
کنند تا خشک شود و بکار دارند جوارش الصغیر گوارش اویشن است در بادهای که بمعده
و رودها باشد فایده کند و بر ضعف هضم یاری دهد صفت اویشن کوهی و زوفا و نانخواه و نعنع
و مرزنگوش و سیسنبر و زیره هر یک پنج درم زنجبیل و وج و بسباسه هر یک سه درم تخم کرفس
و رازیانه هر یک چهار درم حاشا دو درم شکر پنجاه درم بکوبند و بپزند و به چندان عسل
کف گرفته معجون سازند و بکار دارند نافع آید جوارش البلادر در فراموش کاری فایده عظیم
کند و در ذهن و فکر و اندیشه بغایت نیکو باشد صفت بلبل و بوست بلیله و دار فلفل و بوست
بلیله و شیر آمله پاک کرده هر یک چهار درم و برنگ کابلی و عسل بلادر و قسط و شکر و حب النار
و سعد از هر یکی هشت مثقال بکوبند و بپزند و عسل بلادر و اندک روغن گاو چرب کنند و در سه
چندان عسل کف گرفته معجون کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی دو درم با آب گرم
جوارش السماق شکم راندن را و قوت احشا را نیک بود صفت سماق دو درم دانه مورد
یکدرم نار دانگ ترش و شیرین هر یک یک جزو خرنوب نبطی سه درم حب و تازی و جلنار
هر یک نیم درم بکوبند و بپزند و در هم آمیزند و بسفوف کدازند و دانه غوره یا بت کنار اضافت
کنند جوارش السفرجل المسهل گوارش به که مسهل باشد بوی معده خوش گرداند و اشتهاء

طعام آرد

طعام آرد و قوت معده دهد و در قولنج نافع باشد صفته به اصفهانی از دانه پاک کرده
نیم من بکارد خورد کنند و در ثلث اغارند و بپزند تا مهرا شود و بعد ازان از دیگ بیرون
آرند و بکوبند نرم و بغربال موینه فرو بالایند و یک من عسل دران آمیزند و دیگر باتش نرم
می‌پزند تا منعقد و بسته شود پس ازان این داروها دران آمیزند زنجبیل دارچینی دارفلفل
از هر یکی دو درم هیل و قاقله کبار و زعفران هر یک سه درم مصطکی پنج درم محموده ده درم
تربد سپید مجوف تراشیده سی درم جمله را بکوبند و بپزند و در هم آمیزند و دران عسل و به آب
بسرشند و در پشت طبق پهن کنند تا خشک شود پاره پاره کنند هر یک چهار مثقال و در میان برگ
ترنج نهند و بوقت حاجت بکار دارند جوارش سفرجل ممسک یعنی بستگی کند و اسهال شکم را
و ضعف معده را و قی کردن را و ناگواریدن طعام را و رنگ روی را و اشتهاء طعام را نیک بود
صفته به از دانه پاک کرده یک من بکارد خورد کنند و سرکه نیک چندان بر سر آن کنند که پوشیده
شود پس بپزند تا پخته شود و با آتش نرم و بسته شود بعد ازان کوفته کنند داروها را و پخته و دران
ریزند و بهم برنند بلیل و زنجبیل و دارفلفل هر یک چهار درم تخم کرفس نانخواه هر یک یک درم
زعفران یک درم در پشت طبق پهن باز کنند و در میان برگ ترنج نهند و بکار دارند جوارش
المسک ضعف معده و خفقان و بواسیر را نیک بود صفته مشک نیم مثقال خیربوا و قاقله و زنجبیل
و دارفلفل هر یک ده درم دارچینی سه درم عود هندی یک وقیه زعفران دو درم شکر نوزن
داروها بکوبند و بپزند و در هم آمیزند و بعسل گرم کرده و کف گرفته معجون سازند شربتی
یک مثقال جوارش الاسقنقور در قوت مجامعت بیفزاید و بدرد گرده سرد سود دارد صفته تخم بلبون
تخم پیاز تخم شلغم تخم اسبست تخم گندنا تخم جرجیر تخم الجزر گشودان لسان العصافیر کنجد پوست کنده
تخم ترب مغز دانه صنوبر و تخم سپندان هر یک سه درم شقاقل و خولنجان و دارفلفل هر یک پنج درم
دارچینی و جوزبوا و بهمن هر یک دو درم سره سقنقور پنج درم اسقیل بریان کرده سه درم فانید
برابر همه داروها بکوبند و بهم درآمیزند و به چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو درم باشد

جوارش سقنقور

باما العسل نباشتا بخورند جوارش المقلیا تا در زحیر و پیچیدن شکم و بواسیر نیک بود صفت
سپندان خوش یک درم زیره کرمانی بسرکه پرورده و خشک کرده نیم درم مصطکی سه درم بوت
هلیله کابلی بروغن گاو بریان کرده نیم درم بکوبند و بیزند و در گلاب بسرشند جوارش التفاح
گوارش سیب در ضعف معده که از سردی بود و قوت هاضمه نیک بود صفت سیب شامی اصفهانی
پاک کرده از دانه نیم من در آب مثلث آغارند یک شبانه روز و بعد از آن بجوشانند تا پخته
کرده بکوبند نرم و بعسل بیامیزند و دیگر باره بجوشانند تا بسته شود و عود و زنجبیل و قرنفل
و جوزبوا و زعفران هریک نیم درم مشک دانگی بکوبند و بیزند و در هم آمیزند شربتی یک
مثقال جوارش العنبر گوارش کسروی نیز خوانند در سردی معده و خفقان و بد گواریدن
طعام و درد رحم و بهر از انیک بود صفت کبابه و قاقله کبار و صغار و دارچینی هریک چهار درم
زنجبیل و دار فلفل هریک بیست مثقال اشنه دو درم قرفه یکدرم قرنفل و زعفران هریک
ده درم جوزبوا پنج درم سنبل الطیب مصطکی عنبر هریک دو درم مشک و تخم بنگ و افیون
هریک یکدرم در شراب فشارند و بروغن بلسان بگدازند و دارو ها بدان چرب کنند و آب
چندان عسل کف گرفته معجون کنند و نوعی دیگر ترکیب کرده اند به از گوارش اولست
صفت زنجبیل بلبل دار بلبل دارچینی سنبل جوزبوا اسندل حب بلسان قاقله کبابه قرنفل
نارمشک طالیسفر سعد طباشیر عود هندی از هریکی پنج درم کافور و مشک از هریکی دو درم
شکر ده وقیه و نیم بکوبند و بیزند و به چندان عسل کف گرفته معجون کنند جوارش الانجدان
سودمند نفخ و باد معده را و آواز که از شکم آید که آنرا قراقر گویند صفت بلبل تخم کرب هریک
دوازده درم فطراسالیون نعنع خشک و سیب لیوس از هریک هشت درم کاشم سیزده درم
بکوبند و بیزند و در هم آمیزند و به چندان عسل کف گرفته معجون سازند و استعمال نمایند
جوارش السمسم گوارش کنجد و او را سفوف زنان آبستن خوانند و شهوتهای بد که با دید آید
نافع آید و در قوت معده و اشتهای طعام و در رنگ روی پاکیزه کردن صفت زرنباد تخم کرب

نانخواه

نانخواه هر یک دو درم کندر سه درم زیره کرمانی دو درم کنجد پوست کنده ده درم
زنجبیل بلبل دار بلبل هلیل قاقله دارچینی از هر یکی سه درم شکر نیمن بکوبند و بیزند و درهم
سه دارا
آمیزند و در جای کنند و بوقت حاجت استعمال کنند جوارش الشهریاران سردی معده و جگر را
و زرداب و سودا را نیک باشد و قولنج بکشاید و مسهل بود صفت زنجبیل و قرفه و دارچینی
و سلیخه و سنبل و جوزبوا و هلیل و مصطکی و قاقله و حب بلبان و زعفران هر یک چهار درم
و نیم محموده سه درم تربد سپید مجوف هشت درم حب النیل هشت درم شکر سلیمانی بوزن
همه داروها بکوبند و بیزند و درهم آمیزند و بچندان عسل کف گرفته معجون سازند شربتی
چهار درم جوارش مسمن گوارش فربهی در هضم طعام و قوت شهوت و علت بواسیر سود دارد
و تن را فربه کند صفت زنجبیل ده درم دار بلبل دو درم شیطرج هندی دو درم شقاقل
پنج درم فانید شصت درم و پنج درم مغز جوز و کنجد از هر یکی بیست درم بلادر پنج عدد بلادر
را در کرباس تنک بندند و در روقیه روغن کنجد بمالد و صافی کنند و داروها کوفته و بیخته
و دران روغن چرب کنند و فانید در آب بگدازند و چون چند جوش برآرد داروها بدان
برشند و معجون سازند جوارش التمر والرطب جوارش خرما نیکوتر آن باشد که از خرما کنند و عسل و شکر
و زعفران دران باشند گرم و خشک است در قوت مجامعت بیفزاید از برای آنکه غذای بسیار
دهد و طبع را نرم دارد و تن را فربه کند و در قولنج و بیماریهای سرد نیک بود اما سده آورد
و بجگر و سپرز زیان دارد و انار ترش اصلاح آن کند صفت چهار من خرما در ده من آب در پاتیله
کنند و می زنند تا بغایت پخته شود و بدست بمالند با آرد بیزی فرو پالایند و در پاتیله کنند و نیمن
شکر کوفته و نیمن عسل و نیم درم زعفران و نیمن مغز بادام و نیمن مغز نان جوز کرده دران
پاتیله کنند و می جنبانند و نیمن روغن کنجد و شصت درم و پنج درم مغز جوز در میان ریزند
و بکفچه می زنند تا پخته شود و بعد از ان با نان می خورند جیل دارو کیل دارو نیز خوانند و صعتر نیز
هم نام سرخس است گیاهی است سخت چوب و خشکست بقوت شهوت نیک بود بگرم کرده دانه

گرم و خشک است بدرجه سوم در شهوت بیفزاید والله اعلم باب الحا حاشا مامون نیز
گویند گیاهی است شکوفه سپید دارد و بسرخی گراید و شاخهای باریک مانند قصب اذخر
و شکوفه آن گرد است و برگش کوچک گرم و خشک و محلل خون بسته بگشاید و گرم کننده است
چون بشراب بیزند لرزیدن سرمای زمستان باز دارد و کوک را تحلیل کند و در عرق النسا
بست چو ضماد کردن مفید باشد و چون در طعام آمیزند و بخورند قوت چشم نگاه دارد و اگر
ضعیفی باشد زایل کند و سینه و شُشش را پاک گرداند و خون که بسرفه آید باز دارد و در هضم
طعام بیفزاید و کمیز و حیض بگشاید و بدر و شت طلا کنند و نیز بخورند نیک باشد بلغم و کرم
که در شکم باشد براند و شُشش را زیان دارد و نعنع اصلاح آن کند حافر البردون سنب استر است
که تازی بود و چون بسوزانند در صرع سود دارد و چون زیت آمیزند داء الثعلب و خنازیر را نافع باشد
حافر الحمار الوحشی سنب خر وحشی چون بسوزانند و بپاشند در صرع و داء الثعلب نافع آید
و بر خنازیر طلا کنند مفید باشد حاشیش دارویی ارمنی است و گویند پارسی است و قوی‌تر
از افسون است گرم و خشک بدرجه چهارم و سوزنده و زیادت از یک درم نشاید خورد
که کشنده است معده را بسوزاند و قی آورد و مداوات بشیر و بت جو و یخ و گلاب و دوغ
گاو و قرص کافور کنند حب الاترج دانه ترنج نیکوتر از ترنجهار بزرگ بود گرم و خشک بدرجه
دوم یک درم ازین بخورند حیض بگشاید و یک مثقال دفع زهرها کند و روغن این دانه در نواسیر
نافع آید و طبع را نرم دارد و فرزند که در شکم باشد بکشد و ماء العسل اصلاح آن کند حبق
بود نه دریایی را گویند و بعضی گویند برگ بید است و سه نوع باشد کوهی و بستانی و بیابانی
و آنچه بکنار جوی باشد فلغمون گویند نباتی است خوش بوی گرم و خشک و بستانی نیز آنچه
در کنار جوی باشد قوی‌تر از همه باشد و بادی که از خوردن عدس و باقلی باشد فایده کند
و بلغم منقطع گرداند و قوت معده را نیک بود و باستسقا با انجیر خوردن مفید باشد
حبة الخضرا اکسوان درخت مانند درخت بطم باشد و جذو مانند مصطکی باشد گرم و خشک

دوادات

وحرارت زیادت از خشکی باشد نرم کننده سینه است و تحلیل دارد و روی را از کلف پاک
کرداند و در جراحتها نضج دهد و در فالج ولقوه و سپرز نافع و شهوت مباشرت انگیزاند و کمیز براند
و شکم نرم کرداند و بشراب بخورند بزخم رتیلا نافع آید و بسوزانند و بداء الثعلب طلا کنند موی برآید
و در سپرز زیان دارد و کثیرا اصلاح آن کند حب الرشاد حرف نیز خوانند سپید آن خوش است و از
بابل آورند نیک بود و در زحیر و پیچیدن شکم که از بلغم بود گرم و خشک است چون آب گرم و روغن
گل خورند در عرق النسا و سردن ضماد سازند نافع آید حب البطیخ دانه خربزه سپید باشد
وگشاینده راه کبد و جگرست و جلا دهنده و سنگ مثانه را پاک کرداند و کمیز راند و در
بهق و کلف نافع اید حب القرع دانه کدو سرد و ترست و در تب صفرائی و سرفه که از گرمی و خشکی
باشد نافع آید و تشنگی بنشاند و بستگی کمیز را نیک بود و چون تخم کرسب اضافت کنند حب
المحلب گرم و خشکست و گویند معتدلست تیز و جلا دهنده است کمیز براند و کلف زایل کند
بکوبند و بخورند کرمها از شکم رابکشد و بستگی راه سپرز و جگر بگشاید و رطوبت که در سینه
و شش باشد بیرون آرد حب البان تلخی قوی دارد و قبض دارد و نیکوتر خوش بوی تر باشد
گرم است و گویند ترست و در سودا و بلغم نیک بود شربتی دو درم و جرب و خارش و بستگی
راه کبد و جگر را و سپرز را نیک بود و ضماد کردن با آب گرسنه بهمه آماه سخت نافع آید و نرم کند
و در جگر زیان دارد و رازیانه اصلاح آن کند حب الرمان انار دانگ نیکوتر ترش تر باشد سرد
و خشکست و قابض و گویند گرمست طبع ببندد و امساک کند و قوت معده دهد و منع بادهای
صفرائی کند و قی باز دارد و غثیان ساکن کند و فم معده گرم را قوی کرداند حب الآس
دانه مورد اندک شیرینی دارد و سرد و خشکست و قابض است و قوت معده دهد و در سرفه و جلاط
صفرائی که از شکم راند نیک بود شربتی سه درم و در ریش اعضاء اندرونی نافع بود و قوت
دهد و چون بشراب حل کرده بخورند بزخم رتیلا مفید بود و بر ریش مثانه منفعت کند و چون
بشراب بپزند و ضماد کنند در ریش دست و پای نافع بود و مورد تر بکوبند و در شیر بسرشند

در آماه چشم نیک بود در عرب و بوا سیر د آماه مقعد فایده کند و چون در روی طلا کنند بهق
و کلف را ببرد و در مثانه زیان دارد حذو تازی اصلاح آن کند حب السفرجل هر چه از به ترش
حاصل آید نیکوتر بود سرد و تر است و ملین بی آنکه قبض کند و خشونت گلو و قصبه شش را نیک بود
و به دانه حرارت بنشاند و لعاب او با سکر در سینه فایده کند در گرده زیان دارد سکر اصلاح
آن کند حب السمنه دانه ایست فربه کننده و این دانه از درختی است بقدر یک گز و برگ سپید
جرو یخ
دارد و بغایت سپید باشد و ثمره او مانند فلفل بود چرب گرم و تر و فربه کننده زود خون
می شود و غذای بسیار دهد و در منی و قوت مجامعت بیفزاید آن قدر که جوز خد بکوبند و در آب
بجالند تا صافی شود اندک آرد و شکر و روغن کنجد در آن آمیزند و بپزند و بخورند در اندام های
لاغر نیک بود و در معده دیر بماند شکر اصلاح آن کند حب الزلم دانه جویست در شهرور روید گرم
و خشک است و رطوبت عارضی دارد و در منی و شهوت جماع بیفزاید حب البلسان دانه بلبان و هو
فاریقون خوانند گرم و خشک است در بلغم و سودا فایده کند شربتی دو درم و در گرده و مثانه زیان
دارد حب القطن پنبه دانه است بهترین بزرگ و چرب و نازک باشد گرم و تر کننده است در دمادما
و سینه و سرفه نافع و شکم را نرم گرداند و در گرده زیان دارد شکر اصلاح آن کند حب العروس
دانه نیلوفر نیز خوانند گرم و خشک و مسهل صفرا و در مثانه زیان کار بود کثیرا اصلاح آن کند
حب الکاکنج تخم کاکنه سرد است باعتدال در پیچیدن شکم دو درم بخورند نافع آید و کمیز براند
و در گرده و مثانه زیان کار است چون بسیار خورند از بهر ادرار بول حب العرعر دانه اورس
نیکوتر آن بود که کوچک بود گرم و خشک نیم مثقال از او استعمال کنند و در مقعده زیان دارد
گل ارمنی اصلاح آن کند حب الزبیب دانه مویز سرد و خشک در شکم راندن نیک بود و قدر پنج درم
و در درد دهان زیان دارد کثیرا اصلاح آن کند حب المقیم دانه ایست مانند بلبل اما دیر خورد شود
و مغزش بغایت سپید و خوش بوی است گرم و خشک در معده قوت دهد حب النیل قرطم
هندیست گرم و خشک بدرجه دوم چون بکوبند و در برص و بهق سپید مالند نافع بود و چون

الجوز

بخورند خلط غلیظ براند وسودا و بلغم وکدو دانه وکرمهای دیگر که در شکم باشد بکشد وبیفکند
شربتی دانکی ونیم واندوه معده آورد وناخوشی روغن بادام جرب کنند وبا بلیله سیاه بباید
امیخت ودر اسهال سودا نیم وزن آن شحم حنظل ودانکی حجر ارمنی اضافت باید کرد حب
القلقل دانه ایست مانند ناردانک بیابانی ومانند بلبل سپید است وهمچون دانه لوبیاست
بشکنند مغزش روغن خوش بوی کنند وخوش طعم دارد وگویند مغاث است گرم وتر است
وتن را فربه کند وگرم کند وقوی کند وچون کنجد وشکر اضافت آن کنند بقوت شهوت بیفزاید
وبدرد سرد معده زیان دارد وباعسل باید خورد حب الغار مانند فندق کوچک باشد
وپوستش سیاه بود وبوی خوش دارد گرم وخشک است چون دو مثقال بیمیخته بخورند در
عسر الولادة وقطره چکیدن کمیز نافع آید وحیض براند وبزخم گزیدن حشرات نافع باشد
حب الصنوبر دانه صنوبر بزرگ وباریک چون فستق پوستش نرم ونیکوتر بود ومغزش سپید
وچرب ولذیذ واین دانه هم بزرگست وهم کوچک دانه سه دارد یعنی مثلث وپوستش سخت
تر از صنوبر بزرگ خلط را تحلیل کرداند وفربهی آورد وباسترخای رحم نافع ورطوبت بدکه
در ششها باشد پاک کند وتقویت معده کند نشستن وضماد کردن چون باکنجد وشکر خورند
مثانه وگرده را قوی گرداند ودر سپرز زیانکارست وبسیار خوردن پیچش شکم آرد تریاق
او ناردانست ودر آب آغارند وخورند سوزش معده را نیک بود حب الراس چیزیست
که از شهرها کروان آورند یا کوه فارس مانند شنبلیده است وزرد ترست موی را قوت دهد
ومنع آفتها کند خاصه چون بکوبند وبر سر طلا کنند حب الماء الاصفر داروی مرکبست صنعت
آن صبر مغسول وبیخ سوسن آسمانگون ومازریون در سرکه آغشته یکشبانروز وخشک کرده از
هر یکی پنج درم لک پاک کرده وریوند چینی وغافث وعصاره افسنتین وسنبل وافیمون
از هر یکی دو درم بکوبند وببیزند ودرهم آمیزند ودر آب رازیانه جوشانیده بسرشند وحبها
سازند ومی خورند وزرد آب براند وفایده کند حب السلامه مسهلست صنعت آن تربد

تراشیده ده درم حب النیل سه درم شبرم و مازریون وکثیرا هر یک دو درم تخم کرفس یکدرم
و نیم بکوبند و بیزند و باب مقل سرشند شربتی نیم درم و در قولنج بلغمی نافع بود مدت دو ماه
قوت دارد و بعد ازان ضعیف گردد و چون جبها مسهل حب الاصطمخیقون در بیماریهای
سوداوی و بلغم غلیظ نافع و تن را از اخلاط مختلف پاک گرداند صفت حب بلسان عود بلسان
سلیخه اسارون سنبل دارچینی زعفران مصطکی پنج اذخر وج و عصاره افسنتین و زراوند گرد
و نمک هندی هر یک یک درم صبر پانزده درم محموده و غاریقون و شحم حنظل هر یک سه درم
افتیمون و بسفایج فستقی هر یک شش درم بکوبند و بیزند و در هم آمیزند و باب سرشند و حبها
سازند مانند فلفل و در سایه خشک کنند و در شیشه ابگینه کنند و سر استوار کنند شربت دو درم
و نیم باشد حب الایارج در بیماریهای سرد و معده سرد نیک بود صفت ایاره فیقرا شش درم
تربد و پوست هلیله زرد از هر یکی چهار درم نمک هندی و انیسون هر یک دو درم و نیم بکوبند
و بیزند و باب کرفس سرشند و حبها سازند شربتی دو درم و هر که خواهد که صفرا براند نیم درم
محموده اضافت کند و اخلاط مختلفه خواهد که براند شحم حنظل یکدرم اضافت کند حب الشبیار
حب الصبر بهت سودمند بد بر و معده صفت صبر سه درم پوست هلیله زرد و گل سرخ و مصطکی
و تربد از هر یکی یکدرم بکوبند و بیزند و باب سرشند و حبها سازند و در سایه خشک کنند
شربت یک مثقال تا دو درم بوقت خواب خورند بدرد سر و جلا بصر نیکو بود و دماغ را پاک گرداند
نوعی دیگر صفت صبر بیست درم پوست هلیله زرد ده درم مصطکی و کثیرا و محموده و زعفران هر یک
سه درم گل پاک کرده پنج درم بکوبند و بیزند و در آب سرشند و حبها سازند شربتی دو درم
و نیم حب الذهب حب جالینوس نیز خوانند درد سر را و روشنائی چشم را که از بلغم و خلط باشد
نافع بود و اندرون را پاک کند صفت صبر و افسنتین و عصاره افسنتین و مصطکی از هر یکی ده درم
محموده شحم حنظل هر یک نیم درم بکوبند و باب کرفس حبها سازند شربتی یک مثقال حب
القوقایا نیک بود در راندن صفرا و سودا و بلغم معده و غثی و ناخوشی صفت دارچینی قصب الذریره

حب بلسان

حب لبان قفاح اذخر سلیخه قرفه هر یک دو وقیه بکوبند و در شش من آب بپزند تا بنیمه باز
آید و بعد از آن صبر ثمین در آن ریزند و می جوشانند و صافی میکنند دو سه بار تا آب هیچ نماند
و با آفتاب نهند تا خشک شود و پس زعفران و مصطکی و مر از هر یک یک وقیه در هم آمیزند و
حبها سازند با آب نیم گرم حب المنتن در فالج و لقوه و قولنج و درد بندگاه که از سردی بود
و درد پشت و ادرار بول و حیض را نیک بود صفت سکبینه و اشترک و جاوشیر و مقل سپید و شحم
حنظل و صبر و تربد و پوست هلیله زرد و کنجده از هر یک سه درم آنچه صمغها است در آب حل کنند
تا اغشته شود و دیگر بمالند و داروها بکوبند و در هم آمیزند و در آب بسرشند و حبها سازند شربتی دو درم
باشد حب السکبینج در قولنج و درد روده کانی و مدر و مقعد و بواسیر و بادهای غلیظ و حیض راندن
نیک بود صفت صبر و سکبینه و تخم کرفس و کنجده و پوست هلیله زرد و از هر یک پنج درم تربد بیست درم
شحم حنظل سه درم بکوبند و بپزند و حبها سازند شربتی سه درم حب الشیطرج مدر و بندگاه و بلی
و مفاصل و فالج و لقوه و بستگی حیض نیک بود صفت تربد ده درم صبر بیست درم زنجبیل و خردل
سپید و نمک هندی و وج و شیطرج از هر یکی دو درم بلبل و عاقرقرحا هر یک یکدرم فانید چهار درم
بکوبند و بپزند و در آب گرم بسرشند شربتی دو درم و نیم باشد حب السورنجان سودمند بدرد
بندگاه و نقرس صفت قنطوریون باریک پنج درم تربد سپید هفت درم سورنجان هشت درم سکبینه
چهار درم عاقرقرحا دو درم صبر شش درم شحم حنظل و غاریقون و روناس هر یک سه درم بکوبند
و در آب کرفس معجون کنند و حبها سازند شربتی دو درم تا سه درم حب العشره ده داروست
نافع بدرد بندگاه و نقرس و فالج و لقوه و بیماریهای که از سردی بود صفت زنجبیل بلبل شابلج
شیطرج هلیله سیاه و پوست بلیله و نانخواه و سعد هر یک دو درم صبر ده درم بکوبند و بپزند
و در هم آمیزند و عنب الثعلب بجوشانند و صافی کنند و داروها بدان بسرشند و حبها سازند
شربتی دو درم با آب گرم حل کرده حب النفط نافع در فالج و لقوه و درد مفاصل که از سردی
باشد و نقرس و قولنج و بادهای غلیظ و بیماریهای سرد و بلغم و عرق النسا صفت پوست هلیله

ندو صبر و شحم حنظل و ماهی زهره و سپند و جند بیدستر و کنجده و اشترک و مقل ازرق و سکبینه
و جاوشیر و جدوسداب و نفط سپید از هر یکی پنج درم داروها بکوبند و ببیزند و جدوها در نفط
اغارند و بآب گرم حل کنند و بهم برشنند و حبها سازند کوچک مانند بلبل شربتی دو درم تا یکدرم
حب النار مشک نیک بود در قولنج و درد بندگاه و در نقرس و لبیری و گرسنگی خورند صفت
فلفلمویه و ساده هندی و سعتر فارسی و بلیله و دار بلبل و نمک هندی و زنجبیل و حب بلسان
و دارچینی و نار مشک هر یک یکدرم و نیم و بلیله سیاه سه درم صبر بیست درم بکوبند و ببیزند
و در آب عنب الثعلب برشنند و حبها سازند شربتی دو درم با آب نیم گرم حب المطرانی نافع
باشد در تب سه روزه و تب بلغمی و قولنج و درد معده و جگر و نقرس صفت عصاره افسنتین
و عصاره غافث و مصطکی و پوست بلیله زرد و بلیله سیاه و حب النیل و غاریقون و شحم
حنظل و شاهتره از هر یکی دو درم محموده نیم مثقال صبر بیست درم بکوبند و بیزند و بآب
عنب الثعلب برشنند و حبها سازند مانند نخودی شربتی دو حب باشد حب الکلهه بوی دهن
خوش کند و بخر ببرد صفت جوزبوا قاقله و قرنفل و کافور و دارچینی و خولنجان از هر یک یکدرم
مشک دو دانگ پوست ترنج و کبابه و بسباسه هر یک یکمثقال سعد دو درم بکوبند و ببیزند
جدا جدا و در هم آمیزند و در گلاب برشنند یا آب به و حبها سازند و در دهن می دارند
حب الرخس زر و آب براند شیر ستوعات و مثلث هر یک دو درم با شیر ببزند تا منعقد شود
و حبها سازند مانند نخودی شربتی دو حب تا سه حب حب الممسک طبع را بسته گرداند و اسهال
خون بسته کند صفت سماق دو درم مازو یک درم پوست انار نیم درم دانه مورد ده درم
دانه جوز سه درم بکوبند و در هم آمیزند و صمغ بآب گلاب حل کنند و دارو بدان برشنند و حبها
سازند شربتی دو درم برب مورد و زرده تخم مرغ نیمبرشت بخورد حب السعال در سرفه نافع
و جوی بدهن مانرزبان دارند صفت صمغ عربی و نشاسته و کثیرا از هر یکی سه درم مغز قر دانه مغز
کدو مغز تخم خیار مغز بادام و مغز خشخاش از هر یکی چهار درم شکر فانید هفت درم بکوبند

و ببیزند

و بپزند و در هم آمیزند و بلعاب اسغبوش بسرشند و حبها سازند مانند نخود خشک بهن و بدهان
می دارند و اگر سرفه از بلغم باشد برب السوس و مویز دانه بیرون کرده هر یک چهار درم زعفران
یک درم اضافت آن کنند حب السعوط حبی است که چون ببینی بر دارند خشکریشه سرو آتشی
فارسی و حنا زیر که بر کردن بود و باد سرد را نافع بود صفته کنجده و مرو زعفران و کندش هر یک
پنج درم بکوبند جدا جدا و بپزند و با آب مرزنکوش بسرشند و حبها زند مانند عدس و بقدر
حبه بروغن بنفشه بیو دارند نافع آید حب بهرامی صبر دوازده درم افتیمون شش درم
سقمونیا چهار درم سنبل دو درم سلیخه دو درم تربد دو درم مصطکی دو درم غاریقون سه درم
حماما نیم درم زعفران یکدرم حب کنند چنانکه رسمست شربتی سه درم حجر المسن در آماس پستان
گرم و در آماس خصیه نافع بود حجر الرحا سنگ آسیا را بسایند و در آماس گرم مالند بازنشانند
حجر اللبنی چون بمالند از میان آن چیزی بیرون آید مانند شیر و این سنگ خاکستر رنگ باشد
خوش طعم بسایند در آب و در حقنه رصاص بکار می دارند و قوتش مانند نوشادر می باشد
در ابتدای آماس گرم نافع و منع سیلان و فضلها که در گوشه چشم باشد بکند حجر الحیه سنگ
مار است باد زهره نیز خوانند سیاه و خاکستر رنگ باشد و باشد که سه خط دارد و باشد که
خطهای بسیار دارد و بنیان و نشانه و نکرده نیکو باشد جالینوس میگوید آن کس را که مار
گزنده باشد در گردن وی بیاویزند نیک شود و اگر بسایند و آب وی باز خورند نافع آید
حجر الیهود سنگ جهود باشد مانند جوز کوچک طولانی است و خطهای بسیار دارد و بعضی
بهن و بعضی زیتونی نافع در سنگ گرده و مثانه و بستن کمیز را نافع آید اما موافق معده نباشد
معده را ضعیف گرداند و شهوت ساقط کند و در سپرز زیان دارد و عسل اصلاح آن کند
حجر القیسور سنگیست که چون در کاغذ نوشته مالند کتابت را باطل کند بخاصیت نقره برگیرد
گرم و خشکست و جلا دهنده و لطیف کننده است دندان را سپید گرداند و گوشت برویاند و چون
در موضعی که خواهند در مالند موی برویاند حجر ارمنی بعضی لاژوردی باشد و بعضی رنگی

گرم و خشک است و مسهل سودا و اسهال او قوی باشد و اگر بخورند قی آورد و برای معده بد باشد
چون بشویند قی نیارد حجر ارمنی هم سنگی است آهن ربای آهن را بجذب کشد و چون بسوزند
شاد نه باشد سنگیست سیاه و به سرخی گراید و هیچ اجزای دیگر با آن آمیخته نیست جالینوس
میگوید گرم و خشکست و جلا دهنده و خلط براند شربتی یکدرم خورند و چون بدست دارند درد
دست و پای را زایل کند حجر مقناطیس مانند سبدست و گفته اند اگر دانگی بخورند بمیرند و چنین
گویند که این سنگ را از دریا بار آورند و چون نزدیک آن رسند کشتی را لنگر کنند فرو آورند
و در زورقهای کوچک نشسته بدانجا روند هم بقدر حاجت بر آورند [illegible] نقره هم زهر
و هم باد زهر و هر کس یکدرم مقناطیس بجدادات خورده در آب باید و با انگبین صافی کرده مقدار
نیمن و چون سه روز بر آید یکدرم مروارید ناسفته را ب ینده با انگبین صافی مقدار نیمن با او
اضافت کنند و چون سه روز دیگر بر آید یکدرم عود خام و یکدرم جوز بوا و یک درم قرنفل هم را
خورد ب بینده و اندر آن خنبره کنند و در آفتاب نهند و نه ماه پیوسته سر او پوشیده دارند
و بعد از آن سر خنبره باز کنند از این معجون سه درسنگ هر روز بخورند بناشتا تا مادام که این
معجون میخورند هرگز جرب و دمل بر آنکس بر نیاید و در باطن او هیچ باد و قولنج و سپرز و فتح
نخیزد و فایده عظیم کند حجر احمر سنگیست از شهرهای حبشه آورند و اندکی بزردی گراید زبان
گزنست چون بسایند مانند شیر از وی بیرون آید بوشش چشم و شبکوری را فایده کند
و ریش طفره نشاند حجر الیشب درد معده سود دارد جالینوس میگوید اگر قلاده سازند
و بر ابر معده بیاویزند درد معده و باد و در راه گذر طعام را فایده کند و هضم را سود دارد
حدید آهن باشد سه نوعست شابورقان و نرم آهن و پولاد و او هم دو نوعست یا معدنی
یا عملی و زنگار آهن خورده و قابض است خفقیث آهن ضعیف تر از زنگار باشد و بدرد ناخن
نیک بود بشراب و در نقرس سبر که بخنته و آن سرکه در گوش چکانند که قیح و ریم در آن باشد مفید
بود و آب آهن تاب صافی در آماس سپرز و استرخای معده نافع بود و توبال آهن مسهل زرد ابست

دلزنی

ونیز آبی که آهن نرم دران نهاده باشند اسهال کهنه و دیرینه را مفید بود و در متعده نیک
باشد و قوت مجامعت بیفزاید و بقطره چکیدن کمیز را مفید باشد و سونش آهن چون بخورند
درد معده سخت پدید آید باسکه و روغن خوردن دفع آن بکنند و روغن بنفشه و سرکه در سر طلا
می کنند و اندک مغناطیس بدهند تا بخورد و سونش را جمع کند و بعد از ان مرقها بروغن گاو
بدهند مفید باشد حرشف بعضی از اصناف کنگرست و بسیار مختلف طبع است و سبز مانند حرشا
الا آنکه چو انتر از نست و شکوفه سرخ دارد و معتدلست بگرمی و سردی چون بداء الثعلب طلا
کنند فایده دهد و آب او چون بر سر ریزند و بدان بشویند سبش را بکشد و بوی بغل بجا بست
ببرد و چون بخورند آماسها را تحلیل کند و کمیز براند و قوت شهوت بیفزاید و طبع را نرم کند و دفع
بلغم کند و چون با شراب خورند غثیان آورد و گویند سودا انگیزاند و در دماغ زیان دارد اصلاح
او بروغن کنند حرمل سپند باشد گرم و خشکست و مقطع و لطیف کننده و زهره کبک و ماکیان را
بآب حرمل در چشم کشند مفید باشد و حیض و کمیز براند و در قولنج خوردن و طلا کردن نافع آید
و سست کننده و قی آورنده است ربوب فواکه ترش اصلاح آن کند حرف حب الرشاد است
و سپند الگوش خورد خوانند و سپند سپند نیز خوانند و حرف بابلی و تخم بلاسغلس گویند قوتش مانند
قوت ترب باشد و خردل و گرگز هر دو خشکست و گویند بخته گردانند و تحلیل کننده ریم است
و چون بخورند موی افتادن را زایل کند و بطلا کردن همین فعل کند و برای آماس بلغم و دمل
با نمک طلا کنند و سوختگی آتش و عرق الف را مفید بود و در قوت مجامعت بیفزاید و کرم
شکم بکشد و حیض بگشاید و بریان کرده شکم به بندد و چون سه درهم بکوبند و بآب گرم
حل کنند و بخورند اسهال آورد و بادها را تحلیل کند و بگزیدن حشرات نافع شربا و ضمادا و چون
بر خانه بر آتش نهند از دود آن حشرات بگریزد و فرزند از شکم بیندازد و در معده زیان دارد
و سینه را بد بود و چون با شکر خورند اصلاح آن باشد حربه تخمی است از بهر آن از اجربه گویند
که مثلث است و برگش مانند اسقولوقندریون باشد و بیابانی گرمست و بوستش در سرکه

بهم ضماد کنند نافع آید در سپرز و چون خشک کنند و بخورند درد سپرز را زایل کند حربا کرباسو نیز
خوانند منع موی چشم کند طلا کردن گوشتش زهر قاتلست چون بخورند قی آورد و درد دل پیدا
کند مداوات همچنانست که مداوات ذراریح و بعضی گفته اند چون اورا بپزند و آب آن در گرمابه
ریزند همه یکدیگر را سبز نمایند تا دیر برآید و خایه او سم مطلق است در حال اثر کند و بعد از سه
ساعت قاتل باشد و مداوات او نپذیرد معده را پاک باید کردن و همه اندام روغن گاو
چرب کردن و نمک نیم گرم بر سر نهادن و انجیر خشک و سکه و حنظیا ناخوردن نافع آید حرا
ز و فراست نیکوتر سبز برگ باشد گرم و خشکست در بواسیر نیک بود و در ... زیان دارد
باورنگبویه اصلاح آن کند حسک گیاهی است که بر زوی گراید و خارش گرد است چو بهر زمینی
بیشتر دارد و نیکوتر سبز و بستانی باشد سرد و خشکست و بعضی گفته اند معتدلست و نفخ ماده
دهد و منع خلطها کند و در ریش کهنه پایها و بن دندان نافع و قوت شهوت بیفزاید و سنگ
مثانه را پاره کند و در بستگی قولنج و کمیز نیک بود و دو درم حسک بیابانی در زخم افعی
بخورند نیک بود و در آب بپزند در زهر قاتل نافع آید و چون بکوبند و آب اورا در خانه
ریزند شپش بمیرد و در سپرز زیان دارد روغن بادام و کنجد اصلاح آن کند حسو آرده کاله
کوبند یک من آب در دیگی کنند و بیست درم آرد در ان ریزند و بجوشانند و ده درم شکر
و یک وقیه روغن بادام در میان کنند و بپزند و اگر بعوض آب شیر گوسپند باشد بهتر بود
در سرفه و بیماریهای شش نافع اما بستگی راه جگر آورد و زنجبیل پرورده خورند در عقب وی
حصرم غوره باشد سرد و خشکست در صفرا و حرارت سود دارد و در دها و ماو بجش روده
آورد و گلشکر اصلاح آن کند حصرمیه غوربا باشد و چنان پزند که گوشت فربه پاره کنند و در دیگ
نهند و زیره و گشنیز کوفته در ان ریزند و بجوشانند با آتش نرم تا گوشت عرق برآرد و بعد از ان
آب غوره صافی در ان ریزند و پاره نمک و قدری نعنع و صعتر در ان ریزند و کف بردارند
و جوز و چغندر در ان کنند و سداب بر سر آن ریزند و مغز بادام مقشر در ان کنند و طبع این

خنک بود

خشک بود و قامع صفرا باشد و شکم بندد و در سینه ضعیف زیان دارد و جاشنی عسل بزنند
خشیشة الزجاج گیاهی که جلای آبگینه دهد و قابضست و رطوبت ناک و نرم کننده اماس بلغمی را
و بواسیر را سود دارد و در سرفه کهنه نیک بود و عصاره آن با اسفاناخ در حمره و نمله طلا کنند
نافع آید و با موم روغن بنقرس نیک بود حضض مکی و هندی هست و عصاره فیلزهرج است
و بعصاره زرشک بخته مغشوش کنند و معتدلست و هندی تحلیل و قبض اندک دارد و موی را
قوت دهد و نمله و قلاع سیاه و مدر و سبرز و بثر با ضماد کردن نافع آید و در شقوق مقعد و اسهال
دیرینه نافع [illegible] و فوفل برابر او باشد حقنة لینة چون شکم بسته باشد در تبهای گرم مفید باشد
حقنة عناب و سبستان و بنفشه و جو پوست کنده و حزو کرده و خطمی و نخاله یعنی سبوس و اکلیل الملک
از هر یک یک کف انجیر پنج عدد بیک من و نیم آب بجوشانند تا بنیم من باز آید فرو بالایند
و پنج درم شکر و هفت درم روغن بنفشه و هفت درم روغن کنجد و دو درم آبکامه و در ان
کنند و بهم بیامیزند و نیم گرم بکار دارند حقنة للباه از بهر ضعف کرده و منی و قوت مجامعت
نیک باشد حقنة حسک و بیخ و شاخ قذری جلکند پنج و شاخ شنبلیده یک کف به کشن بز
و مغز مهره پشت و خایه ریزه ریزه کرده در دیگ کنند و یک من آب و نیم در ریزند و بآتش
نرم بپزند و صافی کنند و هر روز نیم حقنة کنند ناشتا و چند انکه نگاه می تواند داشت
نگاه دارند و سه روز متواتر همین حقنة کنند مفید باشد حقنة لوجع المفاصل حقنة که از برای
درد بندگاه کنند شنبلیده و بادام تلخ و بزرکتان هر یک یک کف بابونه و شبت و حب الغار
هر یک یک وقیه سورنجان و مقل یهود هر یک یک وقیه قنطوریون یک وقیه و نیم سکبینه
و اشترک و جاوشیر و شحم حنظل هر یک دو درم تخم کرنب و تخم حسک و تخم سداب
هر یک یک وقیه انجیر ده دانه عناب و سبستان هر یک چهل دانه در دیگ سفالین کنند
و بپزند در تنور یک شب و انکه حقنة کنند و روغن کاد یا خیری یک وقیه در ان کنند و بهم بزنند
و بپزند و نیم گرم بکار دارند حقنة الزرنیخ حقنة زرنیخ در زحیر شکم بسیار راند نیک بود

حقنه کمک سوده سه درم زرنیخ زرد و سرخ و مس سوخته و زاج یمانی و مازو و آهک سوخته از
هر یک ده درم اقاقیا و بلوط و جدوار تازی و خون سیاوشان از هر یک چهار درم بکوبند
و بیبیزند و در هم آمیزند و به آب مورد بسرشند و قرصها سازند و به سایه خشک کنند و برنج
بجوشانند و بپالایند و چهار وقیه آب از وی و یک وقیه روغن گل در هم آمیزند و یک مثقال
ازین قرص در آن حل کنند و حقنه کنند حقنه ممسک سودمند در ریش رودها و شکم راندن
و سحج و گرانی حقنه برنج فارسی بیست درم عدس پوست کنده ده درم جو پانزده درم جلنار
پنج درم در یک من آب بجوشانند تا مهرا شود و صافی کرده و چهار وقیه بردارند و جدوار
تازی و گل قبرسی و اسفیداج ارزیز و اقاقیا و خون سیاوشان و عصاره لحیة التیس و کاغذ
سوخته از هر یک یک درم زرده خایه مرغ بریان کرده دو عدد در رودها بکوبند و بیبیزند و بروغن
گل یک وقیه و زرده خایه مرغ حل کنند سیاوشان تا چون مرهم شود و در آن حل کنند و بکار دارند
نیم گرم کرده حلبه را شنبلیده خوانند گرم است تا آخر درجه اول و رطوبتی دارد و آماسهای صلب
را نرم کند و آرد آن آماس بلغمی صلب را تحلیل کند و سبوسه سر پاک کند و او از صافی کند و بپزند
سینه و سرفه شش را و گلو را نرم گرداند و بوی اندام و تن را ناخوش گرداند و حیض و نفاس
براند چون بعسل پخته باشند و درد سر آورد حلتیت انگژد و حلتیت دو صنف یکی خوش
و یکی ناخوش بوی و آنچه ناخوش بوی است گرم و تر است بادها بشکند و خون بسته تحلیل کند
و بداء الثعلب طلا کردن نیک باشد و در کوک و آماس غلیظ و فالج و دندان خورده چون
در آب حل کنند و باز خورند در حال او را صافی گرداند و در یرقان با انجیر با هم بخورند مفید باشد.
و در قوت مجامعت بیفزاید و چون غرغره کنند زرو از گلو بیرون آورد و با ابتدای فرود آمدن
آب بچشم نیک بود و در تب سه روزه و زخم کژدم گزیده و حشرات نیک بود و بچه از شکم
بیندازد و بدفع زهر نیک بود حلیب و آن دوی هندیست مانند سورنجان سپید گرم و خشک است
در نقرس و درد بندگاه نیک بود و مسهل بلغم و کرمهای رودگانی و حب القرع نافع بود حلوا

بابونه

بانواع باشد شکر یک من و یک من آب در آتش نرم می جوشانند تا منعقد شود و نوعی دیگر
شکر را همچنان منعقد کنند و مغز بادام جوز و کنند و درهم آمیزند و در طبق پهن باز کنند
حلویه چنان سازند که گوشت تازه پاره پاره کنند پارهای میانه و در دیگ کنند و آتش نرم میکنند
تا عرق بر آرد و بعد از ان روغن کنجد و کشنیز و اندک نمک و دارچینی دران اندازند
و بعد از ان سرکه خالص و نخود و جوز مغز دران ریزند چون پخته شود پاره شکر تازه با عسل
دران ریزند و بزعفران رنگ کنند و مویز خراسانی دران ریزند و بر دارند غذای معتدلیست
در حرارت و تیزی اخلاط را ساکن کند حمص نخود باشد سه نوعست سرخ و سیاه و سپید
آنچه بیابانی باشد تیزتر و تلخ‌تر باشد گرم است غذای نیک دهد و نخود سیاه قویتر است
و بقراط گوید نخود دو چیز دارد که در پختن باز نمی‌گدازد و قوت شهوت برانگیزاند و هر چه بزرگتر
بهتر باشد رنگ روی پاکیزه گرداند و نمله و نمش ببرد و با ماء گرم نیک بود و روغنش در قوبا
نافع بود و آرد نخود در سرطان و ریشهای پلید و خارش نیک بود و نقوع آن در آماه بن دندان
و کندی بن دندان نیک بود و آواز صافی گرداند و غذا دهد شستش را چون از آرد او آرده
ماله سازند و نخود سیاه پخته سنگ مثانه پاره کند و قوت جماع دهد و طبع نرم دارد و سده
گرده بگشاید و چون در سرکه آغار زنند و بخورند کرمهای روده کانی را بکشد و در ریش مثانه
و گرده بد باشد و فرزند از شکم بیندازد حماض بعضی بیابانی و بعضی بستانی باشد مانند کاسنی
و رطوبت زیادتی دارد و ترش بود و بزر الحماض تخم ترشه را گویند قبض اندک دارد و چون بپزند
و در برص ضماد کنند مفید باشد و در قوبا و در خنازیر نافع آید و اگر بر صاحب خنازیر بیاویزند منفعت
دهد و بسرکه حل کرده جرب را نافع باشد و غثیان ساکن کند و ارزدی گل خوردن ببرد و در
یرقان سیاه نیک بود و تخمش شکم ببندد و در سحج امعا سود دارد و در زخم کژدم نافع بود
اگر خواهند که قبض نکند بروغن بادام خورند حماضیه ترنج نیکوتر آن باشد که سوسی بود سرد
و خشک است ماکیان فربه تازه کرده در دیگ کنند و بآتش نرم می‌جوشانند تا عرق کند و سه درم کشنیز

ونیم درم زنجبیل ونیم درم زیره بکوبند ودران ریزند وپاره دارچینی دران اندازند ودو وقیه
روغن بادام واندک نمک دران اندازند تا پخته شود وبعد ازان حماض ومخ یعنی ترشی ترنج
از گوشت ودانه پاک کرده وپاره گلاب دران افشانند ونعنع وادویشن دران کنند وشکر
وگلاب بهم حل کنند ودروی ریزند طعام خوش باشد وطبعش سرد وخشک باشد وصفراوی باشند
وآنکس راکه ماشری زحمت دهد فایده کند درسینه وخشش زیان دارد حماما درختی است
چوبی مشبک دارد وگلی حوزه دارد مانند ساده در رنگ وبرگش مانند ماش است وچوبش
رنگ یاقوت دارد خوش بوی است ونوعی دیگر سبزست ودر موضعها تر روید وبویش مانند
بوی بسد البت ونوعی دیگر دراز نیست زود شکسته شود نیکوتر ذهبی وارمنی باشد خوش
بوی گرمست وخشکست ورقیق کننده وپخته کننده وکمیز راننده وراه جگر گشاینده وچون
با دروج آمیزند در طلاء نقرس نیک بود وبقدر دو درم درد سر آرد وخواب بسیار وقوی
گفته اند که درپیشانی طلا کردن درد سر ساکن کند ودر معده زیان دارد تخم کرب اصلاح آن کند
حماحم بستان افروز نیز خوانند واز جمله شکوفهاست سرد وخشکست وگرمتر از شاهسفرغم است
وسدهای دماغ بگشاید وتخمش چون بریان کرده باشند دراسهال مزمن نیک بود و
بروغن گل با گلاب یا آب سرد خورند در معده نافع بود حمار حز سرد وخشکست گوشت وجگر او
بریان کنند چنانکه سوخته شود وبهم بیامیزند ودر شقاقها که از سردی باشد بمالند نیک باشد
ودر خیارک وجذام وعلت گزاز که از خشکی بود سود دارد وچون گوشت وجگرش را ببزند
ودر میان آن آب نشانند صرع را سود دارد وسنب او سوخته وکمیز او در درد گرده نافع آید
حمام کبوتر آنچه بپریدن نامده باشد بهتر بود وبیضه او گرم باشد وچون با آب غوره وگشنیز
بپزند حرارت نشاند حمام بجهت آب وهوا گرمابه متغیر می شود وهر خانه طبیعتی دارد وفعل آنها
از گرم وسرد وروغنها در حمام مالیدن فایده دهد ومنفعتی دیگر دارد وسدها بگشاید وتحلیل
بخارها کند وطبعت ببندد وتمریخ روغنها بعد از گرمابه زدن حفظ حرارت غریزی ورطوبت

اصلی کند

اصلی کند و فضلها براند و بادها تحلیل کند و عرق بیاورد و خارش را سود دارد و طعام هضم کند
و ماده پخته گرداند و نزله و زکام و تب سه روزه را فایده دهد و اگر در حمام دیر نشینند حرارت
عزیزی را ضعیف کند و قوت شهوت طعام و مباشرت نقصان کند و اندام را سست گرداند
و در امتلای معده بحمام نشاید رفت بلکه بعد از هضم طعام باید رفت و بعد از ریاضت و اگر خواهند
که اندام را تری پیدا شود آب بسیار نیم گرم بر خود ریزند و در خانه معتدل نشینند و اگر خواهند
که خشکی غالب شود بخانه گرم نشینند و آب گرم گرم بکار دارند و بسیار مقام کنند و آسایش
کرمابه مانند چهار فصلست زیراکه هر خانه طبیعتی دارد و هوای هر خانه فعلی کند حنطه گندم نیکوتر
متوسط بود میان سختی و سستی و فربه بود و کهنه نباشد و رنگش میان سرخی و سپیدی و سیاهی
میانه بود گرمست و خشک و معتدل در تری و خشکی و ردی را پاک گرداند و آرد گندم بکوبند
و بر زخم سگ گزیده نهند سود دارد و آماه منفجر گرداند و چون بخایند بر دملها نهند زود پخته
گرداند و نیکوتر داننها در غذا دادن گندم است و چون بر تاوه آهن گرم نهند و بفشارند
آنچه از و سیلان کند بر قوبا طلا کنند نیک شود و گندم ناپخته چون بخورند باد و کرم در شکم
اندازد و سده آورد و بستگی راههای جگر آورد حنا اورقان نیز خوانند نیکوتر سبز باشد
گرمست باعتدال چون بپزند و در آماس گرم ضماد کنند و بر سوختگی و شکستگی اندامها استخوان
و ریش دهن مفید باشد و نیم مثقال چون بخورند در قولنج نافع بود و خواص او خضابست
که دست و پای را رنگ کند و بامداد در کمیز آن رنگ پیدا شود مانند کمیز صاحب تب گرم
و در گلو زیان دارد کثیرا اصلاح او باشد حنظل و علقم نیز خوانند نر و ماده هست آنچه
نر باشد لیفی بود و آنچه ماده باشد سست بود سیاه بغایت بد باشد و در هر درخت
که یک حنظل باشد زهر قاتل باشد و نیکوتر حنظل زرد هندی باشد که در بهار رسیده باشد.
گرم و خشکست و محلل و مقطع چون در جذام و داء الفیل مالند نافع آید و در مفاصل و نقرس
سرد و درد عصب و ابتدای آب بچشم فرود آمدن و دماغ را پاک گرداند و مسهل بلغم غلیظ باشد

که از بندگاه و عصب براند و صفرا و سودا و قولنج بادی نافع آید شربتی نیم درم باشد و بزخم افعی
فایده دهد و حکایت کرده اند که وقتی عربی را بیمار جایگاه کژدم زخم بزد او یکدرم بخورد
در حال درد ساکن شد و در میان حقنه قولنج نافع آید و در بواسیر که دود کنند فایده دهد و در
معده زیان دارد کثیرا اصلاح آن باشد و چون زنی بکار دارد فرزند از شکم بمیرد و چند قوتی
دو نوع است بستانی و مصری نیکوتر بستانی باشد گرم و خشک است در کلف و صرع و استسقا نافع و
روغنش بدرد بندگاه که از باد باشد نیک بود و عصاره او با عسل سپیده چشم را نافع بود
و آب آن بر زخم کژدم فشانند درد ساکن شود و چون آب آن با عضای سلیم بریزند در حال
درمند گردد و بوی دارند در دسر آورد مداوات بکلنگبین و کاهو باید کرد حوز درخت
عرق الن
رومی است گویند که با جدوار است و معتدلست یک مثقال از ثمره این درخت در علت
نافع باشد و چون با عسل در کشند در چشم قوت چشم دهد و در قطره قطره آمدن کمیز نافع بود
چون یکدرم ازین زنی بخورد بوقت پاکی یا بکار دارد آبستن نگردد حیه مار است او را در شبت
و نمک و زیت بپزند استعمال کردن شاید و گزیده تر مارها که استعمال کنند مار ماده باشد و مار
قتال مار معطشه است استعمال نشاید کرد و نشان مار ماده آنست که دندان پیشین چهار دارد
و مار نر دو دندان دارد و این مار را بگیرند و سر و دنب بیک ضرب بیفکنند و پوست باز کنند
و بشویند پاک و درون را از احشا پاک کنند و بشویند نیک و در حال بپزند و توقف نکنند
و گوشتش خشک کنند بغایت و گرمی او بغایت نیست و گوشتش نفوذ کند بخلط و خاصه کسی را که
اندرون او پاک نباشد و گفته اند هر آنکس که گوشت مار استعمال کند عمرش دراز باشد
و قوت بتمام دهد و حواسها جوانی نگاه دارد و در جذام بغایت سودمند باشد و در
داء الثعلب طلا کنند نفعی عجایب کند و مرق و گوشت او خوردن در روشنائی چشم قوت
دهد و چون مار بشکافند و در آن موضع نهند که زخم کرده باشد درد ساکن کرد حی العالم
ستان افروز باشد سرد و خشک است التهاب و تیزی صفرا و درد سر را نیک بود و چون از آن

سخ ربع درم

پنج پنج درم بپزند و باز خورند بزخم رتیلا و آماه گرم طلا کردن نافع بود و بجگر گرم و سینه گرم
نافع بود و با روغن و سرکه بهم بپزند درد سر زایل کند و سپرز را زیان دارد گل ارمنی اصلاح آن
کند و الله اعلم باب الخاء خانق النمر و الذیب گیاهی است کشنده پلنگ و گرگ و یوز و خوک
و سگ و پوسنده کننده استعمال نشاید کرد و در زمین هرقله روید و بعضی جایگاه دیگر آنچه
معروفست بواسیر و کوک را ضماد کنند عفن و پوسیده کند و تلخ و ناخوش بویست و اگر کسی نداند
و بخورد تاریکی چشم و سرگردیدن آرد و دهن و گلو باهم کشد و خشکی و آماه ظاهر کرده و بخار
دودناک از دهن او بیرون آید و بعد از آن زبان بسته و تشنج و لرزیدن اندام بدید آرد
و باد و قراقر در شکم بدید کند مداوات قی کردن و اویشن و غراب خوردن خالید و میون
داروی برستوا است و مامیران پنج آنست و چون بشراب استعمال کنند نمله و جرب را ببرد و بخشش
ب یند و در دندان مالند درد دندان زایل کند خامالیون نوعی از مازریون است سیاه
و نشاید خورد هیچ نوع الا ضمادها و نیکوتر ارمنیه بود و زرد رنگ باشد و در بهق و جرب و ریشها
نافع و پنج آن که سپید باشد کرم شکم بکشد و آنچه سیاه بود قتال و کشنده باشد خبز نان
بود باید که خوش نمک و پاک بود و خمیر را بسیار بسرشند و پخته کنند و نان از هر گندم که سازند
طبع آن دارد و نان که مغز گندم ساخته باشند دیر هضم شود و فربهی را بها آورد و بهره معتدل
باشد غذای نیک دهد و نان دیرینه چون تهی خورند شکم بندد و نان تنک هم شکم بندد خبز
الحواری نان سپید یعنی خاص از مغز گندم شسته دیر هضم شود و شکم بندد خبز الفطیر نان فطیر چون
در آب اندازند در زیر آب افتد و نان دیگر بر سر آب آید غذای غلیظ دهد و کسی که ریاضت
کشد و معده قوی دارد شاید خورد و دیر هضم شود و باد انگیزاند و سنگ مثانه آرد و بسیار
خوردن آن در بیماریهای خطرناک افتد زنجبیل و اطریفل و عسل از قفای آن خورد خبز
الطابق نان که بر تابه اندازند موافق کسی باشد که ریاضت کشد شکم بندد و معده را بدرد
آرد و سده آرد و چون بروغن پخته باشند دفع او بگوشت لطیف یا بازیرباهای گرم باید کرد

و نان که در زیر دیگ پخته باشند دیر هضم شود بد باشد خبز القطایف نان قطایف جوز مغز و دوشاب
در میان نهند شکم بندد و خلط غلیظ انگیزد خبز الارز سرد و خشک است غذای رودها دهد و شکم بندد
و دیر هضم شود ریاضت بسیار باید و شکر با به شدن خبز الشعیر نان جو که از جوی نیک پزند سرد و خشک است
شکم بندد و غذای اندک دهد چیزهای چرب اصلاح آن کند خبازی مانند خطمی است الا که کوچکتر و نوعی
از ملوخیاست بوستانی است و بیابانی بیابانی لطیفتر است معتدلست در نمله و حمره و قلاع
و نرمی سینه و سرفه که از حرارت بود و سده بگشاید خاصه سده جگر و با برگ زیتون در سوختگی
آتش نیک باشد و چون بخایند با نمک در نواصیر نهند نافع بود و در ریش کرده و ضماد و شکم
نرم گرداند و بر زخم رتیلا نیک بود خبث الحدید پلیدی آهن قویتر از همه پلیدیهاست در خشک
گردانیدن و چون آهن در آتش می تابند بیرون می آید نیکوتر آن بود که از پولاد خیزد
روان و صافی گرم و خشک است رطوبتها خشک کند و آماه گرم را تحلیل کند معده را قوت دهد
و چون با نبید خورند خون نواصیر منقطع کند و زنان بر پشم پاره استعمال کنند سیلان رحم باز
دارد و در سلس البول سود دارد و شیر در پستان بگشاید و مقعد سست را سخت گرداند اگر
زیادت نخورند خبث الفضه پلیدی نقره ثفلی باشد که از نقره بیرون آید وقت گداختن و
نیکوتر سبز بود و قبض کند و ادرار بول کند جرب را و ریشها را خشک گرداند و بد ملها و نواصیر
مفید باشد خبث الرصاص پلیدی ارزیز و ثفل بود که بوقت گداختن بیرون آید سرد و خشک بود
و چشم را فایده کند خبیص نیکوتر آن بود که از مغزها سازند گرم است همچون پالوده در دماغ
سودمندست و در جگر زیان دارد و در معده نفخ پدید کند و کاهو و حار اصلاح آن کند صفته
مغز بادام پاک کرده نیمن ریزه کرده بروغن کنجد شصت و پنج درم روغن در دیگ کنند و بجوشانند
و جوز ده بادام در آن ریزند و بکفچه بزنند تا منعقد گردد همچنان بگدازند و بکار دارند خبیص
اللوز بادام گرمست باعتدال صنعت آن مغز بادام کوفته نیم من در دیگ کنند با نیم من شکر
و سه وقیه گلاب در وی ریزند و بپزند تا منعقد گردد فرو گیرند غذای نیک بود و فربهی آرد

جبغرم

خبیص القرع خبیص کدو سرد و تر کننده و بدبو سرو بسرفه که خون از گلو بر آورد و در شش و سینه
نافع بود صفت کدو را از پوست و دانه پاک کنند و بعد ازان در طبقی نهند که گرم باشد تا تری
وی کم شود و بعد ازان در سنگی بسایند و بفشارند و پاره آرد و روغن با آن جمع کنند و بهم
بپزند و چون منعقد شود فرو گیرند طعامی نیک بود و خواب آورد خبیص الجزر خبیص گزر گرم و تر است
در قوت شهوت و مجامعت بیفزاید صفت آن گزر را پوست باز کنند و چوب میان آن
بگیرند و بکوبند و همچنان سازند که خبیص کدو ساخته اند خرنوب نبطی سرد است و قبض قوی
دارد و درکوک مانند زایل گرداند و مضمضه کنند بآن دندان را سپید گرداند و فایده کند و در
طبیخ آن نشستن مقعد را قوت دهد و خون حیض ببندد و در مغص و اسهال فایده دهد
خرنوب شامی آنچه خشکتر بهتر از تر بود قبض دارد سرد و خشک است شکم ببندد و با درار بول
فایده دهد و جالینوس میگوید خرنوب نرشکم راند و آنچه خام باشد در کوک مانند نیک بود
و با فایند ضرر کمتر بود خردل سپندان گرد نیکوتر آن باشد که بستانی باشد تازه و خورد گرم
و خشک خواص او آنست که در شیره انگور اندازند نتوانند جوشید و بلغم را قطع کند و زنگ روی را
پاک گرداند و از دود آن حشرات بگریزند و در داء الثعلب نافع بود و با آب ماه دیرینه و خنازیر
و قوبا و عرق النسا طلا کردن مفید بود و نسیان و علت لیثرغس طلا کنند مفید باشد و سده
بگشاید و در دارو های چشم نافع و سپرز بزرگ را فایده کند و باختناق رحم و تبهای دیرینه
نافع خوردن آن دو درم باشد و در دماغ زیان دارد و مغز بادام اصلاح آن کند و نمک هندی
خردل ابیض یعنی سپید که بزردی گراید حیض براند و در چشم زیان دارد عسل اصلاح آن کند
خربق ابیض پوست بار درختی است و تلخست و مانند لسان الحمل روید و درازی ساق وی
چهار انگشت باشد و یک بیخ بود و شاخ بسیار دارد و نیکوتر آنکه سپید بود و زود بشکند
و در حال گزیدن سگ نیک بود گرم و خشک است شیر او در قوبا و جرب و فالج و درد دندان گاه
و صرع نافع خواص خربق آنست که چون مار بخورد بمیرد و چون موش بخورد بمیرد و بلغم را پاک گرداند

واکر سه شبانروز در آب باران اغارند و صافی کنند و بیاشامند بناشتا نیک باشد
و خطرناکست گلو بهم کشد و نفس منقطع گرداند زهر سک و خوکست و آنکس که خربق خورده
باشد برازی که از وی جدا شود و مرغ خانگی بخورد بمیرد مصطکی اصلاح آن کند و شوربای مرغ فربه
خربق اسود تیزتر از خربق سپید است و برکش مانند برگ خیار است و ساقی کوتاه دارد
و یک بیخ و شاخهای باریک و کوتاه دارد و آنچه استعمال کنند شاخهای سیاهست و نیکوتر
میانه بود میان فربهی و لاغری گرم و خشکست و تحلیل کننده و ملطف گوشت مرده که در جراحت
باشد بخورد و چون بنزدیک درخت انگور بروید هر کس که از آن انگور و شراب بخورد اسهال
کند و مزاج را مبدل گرداند و مردمان قوی را نافع بود و در بهق و برص ببرکه بسایند و طلا کنند
و شیر آن بقوبا نافع بود و در قولنج و درد شقیقه دیرینه و مالیخولیا مفید باشد و بصر را قوت دهد
و بلغم براند و بوقت خوردن کثیرا و قطراسالیون و اویشن بخورد مازریون نیم وزن آن بدل
آن باشد و غاریقون خرو الدیک سرکین خروس بکوبند و حل کنند در قولنج نافع بود و یک مثقال
بسکنجبین بخورند قی آورد خرو الفار سرکین موش گرمست و سودمند در داء الثعلب با کندر
و شراب چون بخورند سنگ گرده پاک کند و بستن شکم کودک نافع و در میان آب آن نشستن
منفعت رطوبت قرنیه چشم دهد و موی مژگان برویاند و جلاء چشم دهد خروع بید انجیر است
نیکوتر خروعی باشد که از دریا خیزد گرم و خشکست و گویند حیض بگشاید و در عصب و صلابت
آماه و قولنج و استرخاء و لقوه نافع بود و بخاصیت اسهال بلغم کند شربتی ده دانه پوست
باز کرده و در سینه زیان کارست کثیرا اصلاح آن کند خراطین گرم سرخ است در میان گل باشد
گرم و خشکست و در جراحات عصب ضماد کنند و یک شبانروز نکشایند منفعت تمام رسد و در به
مرغ آبی بدزد گوشتش نافع آید و چون بر زهار طلا کنند کمیز براند و سنگ مثانه نیز براند و بر
یرقان نافع آید و در ذکر طلا کنند عظیم بزرگ گردد خرامعان نباتیست مانند سنبل سبز باشد
و همچون بیخ سنبل بهم پیوسته باشد و قوتش مانند سنبل و فعلش همچنان گرمست

مرغ

خرم در ریش چشم سوده دارد و کوک را ببرد و سپیده چشم را ببرد حفقة شیخ سوخته و سیه
وشاد و نه از هر یک یکدرم بکوبند و بحریر بیبیزند و در چشم افشانند خز جامه مغزلی است و موی
گرم و خشک حرارت دارد و تن را گرم گرداند و در ثبت و کرده نافع و اگر از حرارت ترسند
کتان در زیر آن کنند خزف سفال باشد لطیف تر سفال سرطان بحری باشد سرد و خشک
و جلا دهنده و مرهم که از و سازند در جراحات قوی باشد و در نقرس و خارش اندام و جرب
و قوبا و خشک ریش سر نیک بود و سفال کاسه چینی دندان را جلا دهد و کوها که در دندان باشد
نیک بود خس کاهو باشد آنچه بیابانی باشد در قوت خشخاش سیاه باشد و بستانی سرد و تر
بود و نه قبض کند و نه اطلاق و خونی که از و زاینده شود ستوده ترین خونها باشد که از ترها
دیگر و در اختلاف آبها نافع بود و چون بشویند باد و نفخ زیادت کند و زود هضم شود و چون
در میان شراب خورند بسیار بهاکه از جهت مستی باشد منع کند و با آب ماء گرم و حمره اطلا کردن نافع
آید و خواب آورد و در هذیان گفتن مفید باشد و منی بیفزاید و تابش آفتاب که در دسر
آرد مفید باشد و هر که دایم خورد ضعف چشم آورد و قوت مجامعت را زیان دارد
و کرب و نعنع اصلاح آن کند خس الحمار شنحار نیز خوانند و برگش مانند برگ کاهو است
و باریکتر و برگش در بیخ دوسنده تر و بسرخی گراید و زمین و دست رنگین گرداند و قویتر
زرد و سپید بود گرم و خشک و جلا دهنده و خار که در گوشت باشد بخود کشد و بیرون آرد
و با آب ماء سخت نافع آید و در نقرس و عرق النسا ضماد کنند غلیظی طبقات چشم را جلا دهد و پاک کند
و جگر را مفید باشد و حیض براند و بچه مرده بیندازد یک مثقال خوردن و بکار داشتن
خشخاش ابیض خشخاش سپید بستانی سرد و تر است و در سرفه گرم و نزلها و خونی که از گلو و سینه
آید و ماد تهای تیز که از سرفه ریزد و چون با عسل خورند مفید باشد و در آب منی بیفزاید
بقدر دو درم و آبش اطلاق کند و خواب آورد و غذا اندک دهد شکر اصلاح آن کند
و پوستش خواب بیشتر آورد و چون بخته باشند و آب آن در سر ریزند خشخاش اسود خشخاش

سیاه بیابانی و مصری سرد و خشک خاصه شکوفه آن و اخرشی که در چشم چهارپایان
باشد ببرد و در جراحت جگر دو دانک بخورند مفید باشد مخدرست در سرو شش زبان
کارست اصلاح او برازیانه باشد خشخاش بحری ثمره خشخاش بحری مانند سروی کاوست و جلا
دهنده بغایت در نقرس با شیر طلا کنند نافع باشد و بیخ او را بآب بپزند و در علت جگر
بدهند مفید باشد خلط غلیظ براند خشکنبین عسلی باشد خشک که از کوه فارس آورند طعم
دارو کند گرم و خشک است بغایت از عسل تیزتر است خشکنانج نیکوتر آن باشد از آرد
پاک کنند و بروغن بسرشند و شکر کوفته و نیم چند شکر مغز بادام بهم بکوبند و در میان آن
خمیر کنند و بپزند غذای قوی دهد خصیه خایه گوشتیست سست و سفید و عصبانی نیکی و بدی
او متعلق بدان حیوان دارد و در منی بیفزاید و دیر هضم شود خصیة الثعلب ثمره نباتی است
که خایه روباه خوانند و شکل آن دارد و نکوتر بزرگتر باشد در تشنج و فالج نافع بود و در قوت
مجامعت قایم مقام سقنقور است خاصه بشراب حرم خصیة الکلب بخیست دو نوعست
یکی کوچک و یکی بزرگ یکی بر زیر و یکی بر بالا آنچه بر بالاست سست است و آنچه بر زیر ممتلی
و آن بزرگ رطوبت فضله دارد و اما آنکه از ماده بلغم باشد تحلیل کند و ریشها را پاک کند
و نواصیر بکشاید و درد دندان را نیک بود و در قوت مجامعت بیفزاید و آنچه خشک باشد
منقطع گرداند خصیة العجل خایه گوساله چون خشک کنند و بکوبند و بخورند انعاظ کند یعنی
ذکر را برانگیزاند خطمی نیکوتر آن بود که سبز و نرم بود سرد است و تر نرمی و پختگی کند و محللات
و چون با سر بپزند و در بهق طلا کنند مفید باشد وقتی که در آفتاب نشینند و اماه گرم صلب را
نرم گرداند و ببرد و سنگاه با پیه مرغ آبی ضماد کنند نافع بود و در عرق النسا و ارتعاش و نفخ
پلک چشم بیخ خطمی بجوشانند و بازخورند مفید بود و در درد رودگانی را نیک بود و سنگ مثانه
همچنین و چون با سرکه و روغن زیت طلا کنند در زخم حشرات فایده دهد و چون موی را بآب
خطمی بشویند نرم گرداند و اگر یک مثقال بخورند در قولنج نافع بود و اگر موی جعد مسترسل گرداند

خطمی را لبد روصندل و قرنفل آمیخته کنند اسحاق می کویند که شش را زیان دارد عسل اصلاح
او کند و بدل او بیخ او باشد خطر وسمه است و او ورق نیلست و کویند برک نیلست معتدلست
اندکی میل بکرمی دارد و تحلیل کننده است و موی را سیاه کند خطاطیف پرستو باشد
دیسقوریدوس کفت پرستو را بشکافند و در درون وی دو سنک یابند یکی یک رنک و دیکری
رنکهای کوناکون دارد اکر آن سنکها را در پوست کوساله کیرند و بر مصروع بندند بشود
و می باید که آن سنک بر زمین نیفتاده باشد که در پوست کیرند و در بازوی مصروع یا در
کردن او آویزند و مجربست چنین کرده اند و صرع دفع شد و خوردن پرستوک بینائی را
فایده دهد و چون او را بسوزانند در ابکینه با بچه او و خاکستر او را در چشم کشند با عسل ابتدا
آمدن در چشم باز دارد و چون آن خاک او را با آب حل کنند و صاحب خناق غرغره کند
مفید باشد و اکر نیم مثقال ازو بخورند همین فایده کند خفاش شب پره باشد روغن
او منع بر آمدن موی کند و نکدارد که موی براید دماغ خفاش روشنائی چشم را سود دارد
خلاف بید است و صفصاف نیز خوانند و بید بلخی بهتر بود و او را ابهراج خوانند و بهترین
آن باشد که در چشمها روید و او سرد و خشکست میوه او و برک او قابض اند و در وی هیچ
لذعی و کزندکی نباشد و خاکستر او خشکی تمام دارد و خون ببندد چون او را در جراحات استخوانها
مفید بود و آب در دسر را مفید بود و برک او را بکوبند و بفشارند و آب او بستانند و در کوش
کرریم و چرک ازو آید اندازند مفید بود و آب او را بر کوی کتان بر کیرند و بر حدقه نهند
که آسیب رسیده باشد فایده کند و خون از مقعد آمدن باز دارد و صمغ او را در چشم کشند
ضعف بینائی را قوت دهد و آب او سده جکر بکشاید و مقدار استعمال او و شربتی ازو
بست درم باشد اسحق کفت که او شراسیف را زیان دارد و اصلاح او کلاب باشد
خلال المامون هو الاذخر و قد ذکر خلوق در صلابت رحم چون بر دارند مفید بود و قوت دل
دهد و عصب را نرم کند و صفت او چنانست که بکیرند زعفران سه درم قصب الذریره پنج درم

تر بکوبند و بران موضع ضماد کنند و صمغ برک او جلا نیک دهد و خاکستر او
با سرکه کوک را از بن بر کند و ثمار را نیز همچنین و میوه او را ...

اشنه دو درم قرنفل و قرفه از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته بگلاب و بروغن گل بسرشند هر یکی
یکدرم تا وقتی که معجون شود و بکار دارند خل سرکه است مرکبست در گرمی و سردی غالب
و چون پخته باشند نیکوتر آن بود که از انگور نیک بود سرد و خشکست و خشک کننده و بغایت
خشک کننده است مادها را منع کند در اندرون ریختن و لطیف و قطع کننده و منع آماه
کند و معده‌ها را هاضمه دهد و صفرا را نیک بود و اگر پاره ابریشم بسرکه ترکنند و در جراحت نهند
نافع آید و در گر و قوبا و سوختن آتش و بدرد سر گرم نافع بود و مضمضه کردن در جنبش دندان
و بخارها و گرانی گوش فایده دهد و استسقا را تحلیل کند و در موضعی که مار گزیده باشد ریزند
نافع آید و بخوردن افیون و شوکران نیک بود چون گرم کنند و باز خورند دفع داروهای کشنده
کند و با نمک در زخم سگ گزیده نهند نافع آید و در مزاج سوداوی زیان دارد و اگر بسیار
خورند ضعف چشم آرد و رنگ روی زرد کرداند و در عصب زیان دارد و چون بشام خورند
باستسقا انجامد شکر اصلاح آن کند خل العنصل سرکه عنصل در عرق النسا و تنگی سینه و چون
مضمضه کنند بسرکه عنصل بیخ دندانها سخت کند و بوی دهن ببرد و گرانی گوش ساکن کند
چون در گوش اندازند خمر آب انگور است صافی کرده چون در خنبها کرده باشند و کف
بر داشته و اگر خواهند که بجوشد خردل پاره بر سر خنب اندازند و مختلف است از رنگ
و بوی و طعم و آنچه سپید باشد حرارت کمتر دارد و غذا را زود بقعر رساند و آنک سیاه باشد
بر ضد آن و آنچه خوش بوی بود خون نیک از وی پدید آید و خمر شیرین زود هضم شود و طبع
نرم دارد و کمیز براند و خمر غلیظ غذای بسیار دهد و نیکوتر آن باشد که قوامش باعتدال
باشد و رز و رنگ و خوش میان تازه و کهنه در شهوت کلبی و درد چشم و بدفع سموم نیک بود
و قوت شهوت باطل کند و عقل را زیان دارد و فراموشکاری و لرزه اندام پدید آرد
و بوی دهن ناخوش کرداند و ضعف چشم و صرع و سکته و مرگ ناگهان پدید کند و اگر بر ریق
خورند خناق و التهاب و دردها پدید آید مداوا ابقی توان کرد اگر خواهند که دیر هضم شود تخم کرنب

درباره

ورب غوره یا آلبوده که از شکر ساخته باشند یا انار شیرین و سیب ترش و بیخ کاهو
پیش از خوردن شراب غوره یا انار باید خورد **خمیر** تری و خشکی خمیر از نمک باشد و اگر نمک زیادت
باشد خشک تر باشد و اگر اندک تر بود گرم و خشک و قوت متضاده دارد و دملها را پخته
گرداند و بدردهای زیر پای نافع آید **خندروس** گندم رومی است گرم و تر است و دوسنده غذای
این گندم سردتر از گندمهاست **خشخاش** خردوک است چون بر روغن بجوشانند و بکار دارند
درد گوش و کرمها زایل کند **خنثی** برگش مانند برگ گندناست و ساق املس دارد و بعضی هیچ
برگ و خار ندارد ساق نباشد و بر سر ساق شکوفه دارد و سرد است و بیخش سریش است
که چیزها بدان دوسانند گرم و خشکست و بعضی تحلیل کننده و در علت داء الثعلب مفید باشد
و خاکستر او در سبق طلا کردن و در یرقان و سستی عصب نافع آید **خندیقون** معجونیست که اصلاح
معده کند و نگذارد که در هضم طعام تقصیری رود و بضعف جگر که از سردی بود و تب سه روزه نافع
صفت شراب کهنه دو من و نیم عسل نیم من زنجبیل پنج درم قاقله و هیل از هر یکی نیم درم قرنفل
و دارچینی از هر یکی دانگی و نیم زعفران و بلبل سیاه هر یکی دانگی و نیم مشک دانگی نکو بکوبند و
بپیزند و داروها کوفته در پاره کتان بندند و در میان شراب اندازند و می زنند تا غلیظ شود
و بعد از آن بیرون کنند و مشک در میان اندازند **خوخ** شفتالو آن نوع بهتر بود که در معده
زود تر هضم شود سرد و تر است و اندکی قبض دارد و اشتهای طعام آورد و در قوت معده و شهوت
و در تبهای سوزان نافع آید و اگر کسی را مزاج سرد باشد زنجبیل مربا خورد در قفای آن
خولنجان و خسرو دارو نیز خوانند گرم و خشکست و تحلیل کننده و گدازنده بد رد قولنج و درد
گرده نافع و در قوت شهوت بیفزاید و بوی دهان خوش گرداند و در معده و عرق النسا نافع
و در دل زیان دارد و کتیرا اصلاح آن کند و قرفه بدل آن بود **خیار** خیار با درنگ لطیفتر از
خیار است و اندک قبض دارد و سرد و تر است و در تبهای گرم و بیماریهای سوزان نافع و چون
آب او بگیرند پنجاه درم و شکر سلیمانی پنجاه درم بهم بزنند و باز خورند اسهال صفرا کند

خسرو دارو

عسل و مویز و زیت اصلاح آن کند خیار چنبر بعضی بصری و بعضی کابلی و بعضی هندی و نیکوتر
خیار چنبر هندی و بهترین قصب براق نرم پوست بود معتدلست در گرمی و تری و تحلیل کننده
و ملین در آماه گرم و احشا و درد گلو را نیک باشد خاصه چون غرغره کنند بلعاب اسبغوش
سودمند بود و جگر را پاک گرداند و در یرقان سودمند و خلطهای سوخته و بلغم بیرون اندازد
و اسهال بی رنج کند تا بحدی که زنان آبستن را توان داد و شربتی پنج درم باشد تا پانزده
درم و در قولنج نافع آید بقوت جاذبه و بعضی گویند اسهال مدد بسندی کند و در مقعد زیان
دارد عناب اصلاح او کننده است بدل خیار شنبر نیم وزن آن ترانگبین است خیربوا امیل بوا
نیز گویند دانه کوچک باشد مانند بلبل قاقله از سقاله آورند در حد هندوستان مانند قوت
قرنفل دارد و لطیف تر از قاقله است گرم و خشک است و جلا دهنده و لطیف کننده و در معده
و جگر نافع قی را لبسته کند خیری آنچه سیاه باشد معتدل و آنچه زرد بود گرم و خشک است و بعضی
گویند گرم و تر است باب الدال دادی دانه ایست مانند جو و دراز تر و باریکتر و تلخ و اندکی
قبض دارد گرم و خشک و نیکوترین او کوهی باشد سرخ رنگ و خوش بوی و چون در میان
خرما کنند نگذارد که ترش شود و آماه سخت را نرم گرداند و شکم ببندد و بدبوی مقعد نیکو بود و بزبید
و در آب آن نشینند استرخا زایل کند و اگر دو درم بکوبند و بیزند و روغن جرب کنند بواسیر
را سود دارد و در زهرها نافع بود با عسل کرم شکم بکشد و بسیار خوردن او بکشد اصلاح او
بقی باشد و باسهال و بشیر تازه و بچیزهای چرب و بدل او در تحلیل صلابت دو وزن او
بادام و نیم وزن او اهیل الا در زنان آبستن اهیل نتوان داد دادی رومی داد مینو فاریقون
است و عقربی گفته شود دانج افودیل هو حب مثلث الشکل این جی است سه سو دارد
او را از کوه فارس آورند گرم و خشک در حرارت و برودت معتدلست در رطوبت و یبوست
و در منی بیفزاید و شهوت را قوت دهد دارکیسه پوست هندی قابض بغایت است نفث
خون را مفید باشد و در ذات الجنب و ریش روده بود و آواز صافی کند دانج دیر او دانه

دانه

را سنت و یاد کرده آمدست دارشیشعان درختیست بزرگ و سبز و خار بسیار دارد مرکبت
در قوت تیزی و قبض و بعضی گویند بیخ سنبل رومی است و نیکوتر آن باشد که از زیر پوست
بیرون آید سرخ باشد و خوش بوی و خوش طعم گرمست بادها را تحلیل کند و اصلاح عفونت
بجای آرد و بوی ناخوش بینی و درد دندان نافع بود جگر را زیان دارد و قو اصلاح آن کند
دار فلفل چیزهای کوچکست مانند انگشت و شکل شکوفه بید دارد و اول بار درخت بلبل است
از بهر آنکه برگ خشکست و گزنده نیست و در آب حل نشود و اگر سه شبانروز در آب آغارند
همان طعم فلفل دهد گرم و خشکست در سه درجه و گفته اند خشکست در دوم درجه و بعضی گفته اند
ترست در اول درجه و او محللست و زایل گرداننده بیماریهای سرد و او را در جگر زیان کرده
افشانند و بمیل در چشم کشند شب کوری نافع آید و بهضم طعام کند و معده را قوی گرداند و در قوت
شهوت بیفزاید و در زخم حشرات نافع خوردن و طلا کردن بروغن نیم درم و مدبر و سر زیان
دارد کثیرا اصلاح آن کند دارچینی دو سه نوعست بعضی سیاه و غلیظ و کوهی و بعضی سپید
و رزو و از هم جدا شود و صفحی دیگر سیاه و خوش بوی مانند سلیخه بسبزی گراید زیان دارد
بقوت چون بکوبند و بر شسند و قرصها سازند پانزده سال قوتش بماند گرمست و خشک
در غایت لطافت و روغن او گرم است بغایت مصلح عفونت است زکام را نافع است
و تاریکی چشم را سود دارد هم بخوردن و هم در چشم کشیدن و او مفرحست دل را قوت دهد
و سینه را پاک گرداند و سده جگر بگشاید و معده را قوت دهد و در استسقا سود دارد
و در اوجاع رحم مفید بود با محیض کاد و سودمندست در جمیع زهرها شربتی از دو یک درم باشد
و گفته اند که در مثانه مضرست و اسارون اصلاح او کند و بدل او سلیخه است مثل او و کبابه
دو چند او اهیل و رزب و روغن او پر فایده است برای رعشه و نافض دارکیان هو البقم
این بقم است و در باب با یاد کرده آمد دار دوس او جنسیت از فاشرستین و بعضی گفته اند
او فاشرستین است بعینه و یاد کرده آید دیودار و گویند دبیدارو و او بیخ اهیل است

و بعضی گویند او صنوبر هندیست و شاخهای او مانند شاخهای زرنباد است و در وی اندک تیزی هست
و شیر دیودار و شیر او است و هو یابس فی الثالثة گرم و خشک است بسیم درجه و در استرخای عصب
مفید بود و فالج را و لقوه را نافع و بیماریهای دماغ را مفید مثل صرع و سکته و سنگ از گرده بریزاند
و از مثانه و طبع را ببندد و در استرخای سفلی مفید بود و در طبیخ او نشستن و مغز او تشنگی آرد
دبا کدوست و عنقریب یاد کنیم دبق ثمره ایست مثل نخود نیک گرد نیست و قوت آبی و هوائی
دارد و چون خواهند که استعمال کنند یک روز در آب آغارند و پوستش باز کنند و بعضی گویند
چون دانه سپید الخیر است و او را بهم بیامیزند و بعض برشند و در میان داروها بکار دارند
و اگر خواهند استعمال بخشک کنند روغن کنجد و دبق در هاون کنند و چون جرب شود بکار دارند
و نیکوتر آن باشد که تازه و نرم باشد ناخنها که بزیان رفته باشد پاک کند چون بر زنج در آنجا
نهند خلط غلیظ از عمق بدن بیرون کند و نواصیر که در گوشه چشم باشد نیک کند و چون خورده
شود قی باید کرد دیودار دبیدار نیز خوانند و مسهلست و گویند صنوبر هندی است و چوبش
مانند چوب زرنباد است و اندک تیزی دارد و خشک است و در استرخای عصب و فالج و لقوه
منفعت بسیار دارد و در بیماریها که در دماغ بود مانند صرع و سکته مفید باشد و مثانه را پاک
کند از سنگ ریزها و طبع را بسته گرداند و چون بپزند و در آب وی نشینند استرخا زایل
گرداند دبس دوشابست نیکوتر مصری باشد که از سیلان رطب گرفته باشد گرم و تر است
و جلا دهنده و کلف را زایل گرداند و طبع را نرم گرداند و غذا دهد و خلط انگیزاند و مغز بادام
و خشخاش اصلاح آن کند صفته دوشاب پارسی از خرماهای نیک دو من آب یک من و نیم
بجوشانند و خرما در آن اندازند و بآفتاب نهند تا غلیظ شود و منعقد گردد دجاج ماکیان
نیکوتر آن باشد که خایه نکرده باشند معتدلست در گرمی و سردی و قوت دل و دماغ و عقل
بیفزاید و دماغ ماکیان منع خون بینی کند و آواز صافی گرداند و چون سینه ماکیان بشکافند
و در موضع که زخم مار باشد بنهند زهر اندام بیرون کشد و دو سه نوبت برین مثال بباید کرد

تازه تازه

تازه تازه و اگر مرغ زنده باشد چنین کنند شاید و بخورا از بعد از ابتدا اغذای بهتر این
باشد دحمرتا نافع است در سده جگر و سپرز و حیض براند و بادهای غلیظ تحلیل کند و تنها
که ماده آن از رطوبت سودا باشد و سرفه که از رطوبت باشد و استرخای عصب و انقطاع
نفس صفته زرنباد و درونج از هر یکی چهار درم و افیون سه درم و جندبیدستر و بلبل دوار بلبل
و سلیخه و مهوالمجوس و تخم تبک و قسط و سنبل و جاوشیر و میعه و زعفران هر یک شش درم شنبلید
سه مثقال و مروارید دو مثقال و بارزد و مرصافی هر یک دوازده مثقال بکوبند و ببیزند
و در هم آمیزند و به چندان عسل کف گرفته معجون کنند و در جای نیکو کنند و بعد از شش ماه
بکار دارند دخن گاورس است سرد و خشک است و بعضی گویند شکم ببندد و کمیز براند و غذای
اندک دهد و چون بشیر بپزند خشکی کمتر کند و درشتش زیان دارد و مصطکی اصلاح آن کند
دخان دود باشد و قویترین دودها دود قطران است و بعد از آن دود نفط و زیت تر و میعه
و کندر و مر و جوهر زمینی لطیف دارد و مختلف است این دودها باختلاف جوهرهای او و خشک
کننده است و اندکی آتشی دارد و دود بطم در چشم را نیک بود و دود آبگینه گرمت سبل را
ببرد و دود کندر منع موی چشم کند و جوزه که از رطوبت باشد زایل کند دج روفس گوید
که این بهترین مرغ بیابانی است و بعد مرغیست که آنرا سحورر گویند و بعد از آن سمانی بعد از آن
الحجل و الدراج و الطیهوج و السفیر و فرخ الحمام و الورشان و الفواخت و او گرم و خشک است
دجر اورا لوبیا خوانند و زود باشد که یاد کرده آید دخن طبن بهترین آن بود که بشیر زین
درست کنند و صنعت همچون صنعت برنج بشیر است و او میل بسردی دارد و معتدل است
در رطوبت روده را بگزد و لکن غذای بسیار دهد و سودا انگیزاند و سنگ در مثانه اندازد
و سده آورد و اصلاح او بشکر طبرزد بود دراج گوشت او معتدل است از گوشت کبک بهتر است
از گوشت تذرو و درمنی بیفزاید و طبع را در بند آرد و برای بیمار خیزان سخت موافق است
و گوشت او خشک تر از جمله مرغ بیابانی است و خشک تر از گوشت جمله چهارپایان ما ما

دردی الخل اورا بسوزند بعد از ان که خشک کرده باشند در خزف مطین او قدر تا وقتی
که سپید شود و اورا بشویند همچنانکه توتیا را شویند او سوزاننده است و معفن است
و آنچه ناسوخته باشد جلا دهنده است و هم درو قبض است و سوخته او با راتینج سپیده
چشم را مفید باشد و غیر محرق او تنها و هم با آب مورد سوزش همه تن را مفید بود و منع
نزف دم و طمث کند و وقتی که ضماد کنند از خارج رحم و آماه گرم را بنشاند دردی الخمر دردی
شراب کهنه بهتر باشد گرم و خشک و تحلیل کننده آماه است درونج بارهای چوبست
و بیخت و گرد رنگ است و اندرون سپید و نیکو رنگ و خوش بوی و او گرم و خشک است
به درجه باد را بشکند دل را قوت دهد و خفقان از سودا ارد و جمله زهرها را مفید بود و هم
خوردن و هم ضماد کردن و مقدار شربت او یکدرم است اسحق گوید که او سر ازیان
دارد و اصلاح او آنست که اورا با رازیانه بکار دارند و بدل او زرنباد ست و بعضی گفته اند
بدل او عاقرقرحاست دراقس او شفتالوست بلغت اهل شام و ذکر او کرده آمد درونیون
او داروی است مخدر همچو بنج از خوردن او غشیان قوی و فواق و مغص و حالتی همچو حالتی
صاحب ایلاوس حاصل شود و باشد که قی کند بخون و اسهال خون آورد و او ابغضی کند
و سبات آورد و هلاکت انجامد از روز چهارم تا هفتم بعد از انکه همه جذر وست شده
باشد و مداواة بقی کنند و پاک کردن معده و تدبیر دادن و مداوات همچنان کنند که بنگ
خورده باشد دراطاریس چیزیست که خود را بر درخت بلوط پیچد مانند سرخس و کوچکتر ازو
و درو شیرینی هست با حرارت و تیزی و تلخی و قبض دارد و حرارت قوی دارد چون موی را
بدو بشویند باریک گرداند و موی را بسترد و برای حدتی و تعفنی که درو ست و فالج و لقوه
را مفید بود درداد این را درخت پشه خوانند که او غنچه دارد آماسیده همچون انار کوچک
چون بشکافند پشه ازو بیرون آید و اورا بتازگی که میخورند همچو تره درو قبض و جلا هست
و پوست او خشک و آب او روی را روشن کند چون بدو بشویند و پوست او را خشک کرده

راجاث

بر جراحات ریزند برویاند و در فالج و لقوه مفید بود و بیخ او را بپزند و بر استخوان شکسته
افشانند ببندد و یک مثقال او با آب سرد بخورند بلغم براند دستنبویه مانند ترنجست چون
بر درده باشند قوت معده و هضم کند و در شهوت بیفزاید صفته بگیرند دستنبویه را و ترشه
او را بیرون کنند و در نمک آب آغارند و هر روز آن آب را تغییر و بعد از آن لبا زند چنانچه
ترنج مربی سازند دفلی خرزهره بیابانی و جوئی هر دو نوع هست و آنچه بیابانی است برگش
مانند برگ برهمن است و جویباری برگش مانند برگ بید بود و طعم و شکوفه چون گل سرخ
باشد چیزی مانند موی گردوی در آمده باشد و میوه او درشت باشد اندرون او مملو باشد
بچیزی مانند پشم و بهترینش سبز باشد که برگهای بزرگ دارد و او گرم و خشک در درجه
سوم و گفته اند که خشکی او در درجه اولست و بعضی گفته اند در درجه دوم است و او محللست
بغایت چون او را بپزند و آب او را در خانه افشانند کیک را بکشد و جمله حشرات زمینی را
و او آماه درشت را تحلیل کند و خارش را سود دارد و جرب را و درد پشت را و درد زانو را
بضماد و گفته اند چون او را در اسداب بپزند فایده و بد گزیدن حشرات و گزدم دارد او را خوردن
برحذر باید بودن که او سم قاتلست انسان را و دواب را و سگ را و جمله حیوانات را
و اندکی از خوردن او کرب و اضطراب بحاصل آرد و حرارت انگیزد و آماس شکم آورد و آن
آبی که دفلی در او روید بد باشد و اگر ضرورت باشد تقطیر کنند آنکه جلاب سازند و بخورند
و هر کسی که دفلی خورده باشد گوشت آبه جرب باید خوردن و لعاب اسبغول و مرق چرب
و روغن گل و کثیرا و انجیر و شکر و عسل و گلاب و چیزهای چرب حلوا و غیره دقطامانوم
او مشکطرامشیع است و زود باشد که یاد کنیم دلب بوستش و جوزش بغایت خشکست
سرد است بدرجه اول و چوب او سرد و ترست خاصیت او آنست که خفقان از برگ او بگیرند
و آماه بلغمی را تحلیل کند و جراحات چرکناک را پاک کند و پوست او را اگر بجوشانند و بپزند
سوختن آتش را سود دارد و درد دندان را ساکن کند و میوه او که تازه باشد گزیدن

حشرات را سود دارد و چوز او را بر گزیدگی حشرات ضماد کنند سود دارد و با پیه تازه گرد
که بر ورق او نشسته باشد خشک کننده است شش را زیان دارد آواز را هم زیان دارد
و چون بشیر تازه خورند اصلاح او باشد دلق نیکوتر از آن بره است و او همچو سمور است در جمیع
حالات دماغ بهترین دماغ مرغهاست که در کوه باشند و بهترین دماغ چهارپای است و بهترین
از آن حمل است و می باید که از حیوان باشد رسیده و او سرد است بغایت سردی و دماغ
اشتر را چون خشک کنند و بسرکه خمری بیاشامند صرع را سود دارد و هر کس که خواهد که رق
کند دماغ او را بر سر طعام بخورد او شکم را نرم کند و هر کس را که زهر داده باشند فایده کند
و در گزیدن حشرات نافع بود وقتی که بخورند و در دماغ بیفزاید و فربه کند تن را چون هضم شده باشد
و او بلغم افزاید و خلطهای غلیظ و شهوت کم کند و غثیان آورد نزدیک هضم و معده را آلوده
گرداند وقتی بر انگیزد و او را با کرمه دارو و زیره و نمک و سپندان خورند و دماغهای مرغان
خون از بینی آمدن را مفید بود و دماغ بط از داروهای آماس زیرین تن باشد دم الاخوین
او را اشیان گویند و او خون سیاوشان است عصاره درخت از جزیره سقوطرا آورند
از آنجا که صبر آورند نیکوتر سرخ و صافی بود و سرد و خشک و قابضست و منع نزف کند و ریشها
بهم دوساند و در معده و پیچ شکم چون نیم درم در زرده تخم مرغ بخورند نافع آید و در شیاف
وقوه چشم نیک بود و کاهو بدل او باشد دم الانسان اذا احتیج به چون بدو احتیاج باشد
فراگیرند و با آرد حلبه بیامیزند و آب سداب بدو ریزند و چیزها از عسل و طلا کنند جلد ریشها
را مفید بود خاصه ریش ساقی را و ریش تر را که از و خوناب می تراید بغایت سودمند باشد
دم الارنب خون خرگوش در بهق و کلف طلا کنند وقتی که گرم باشد و ورمهای گرم را نضج
دهد و پخته گرداند بزودی و چون او را بر آتش بریان کنند و بخورند در ریش روده نافع
آید دم الایل خون شتر چون بریان کنند نافع آید از زهرها که در تیر تعبیه کنند و از دوسنطاریا
و از اسهال کهن و از خون دادن داروهای کشنده و از زهرها دم ابن عرس خون او را چون

افزاید

برخنازیر طلا کنند و بر مفاصل تحلیل کند و بگدازد و فایده عجب دهد دم السلحفاة خون او صرع را
مفید بود وقتی که بشراب ممزوج کرده خورند دم الحمام والورشان خون کبوتران فایده جراحت
سر را که هاشمه و ماموم[illegible] باشد و نگذارد که آماس کند کسی را که از بالا در افتاده باشد با روغن
گل آمیخته نیم گرم و طرفه چشم را سود دارد و جراحات چشم چون قطره قطره در چشم اندازند
خاصه خون برها و بالهاء ایشان و همچنین خون فاخته و خون کبوتر خون از بینی آمدن باز دارد
خاصه که از حجاب دماغ آید دم البقر چون خون گاو ماده بر جراحت نهند بسته شود دم الثور
خون گاو نر چون تازه باشد از جمله زهرهاست تنگی نفس و درد گلو آورد و گذر طعام و شراب را
مضرت رساند و زبان را سرخ گرداند و خون مرده که در بن دندان باشد حل کند و غشیان
قوی و تاسه و اس آورد و باشد که حوزه در دندان پدید آورد و باشد که ادا اختناق کند
و کزاز آورد مداواة او بحقنه و اسهال کنند که قی در اینجا خطر باشد و ممکن که احتیاج بدان
آورد که آنچه خون را بفسراند باید داد چون بیخ الجذان و بورق و حلتیت و خاکستر چوب انجیر
در سرکه آغشته و فلفل و انفحه یعنی پنیر مایه در سرکه حل کرده بدهند دماغ ابن عرس چون خون ابن
عرس را خشک کنند و با سرکه بخورند صرع را فایده کند دم الضفدع خون بزغ زند و سبز منع
بر آمدن موی کند و چون بسوزانند و خاکسترش در بینی کنند خون باز استد و خون او چون
در دندان مالند دندان بیفتد دم الحلم خون قراد منع بر آمدن موی کند دم الحربا منع بر آمدن
موی کند بعد از انک کنده باشند دم القراد چون خون قراد در [illegible] شراب خورند زود مست گرداند
و خواص او آنست که خواب گران آورد دم الخفاش خون شب پره با عسل در چشم کشند آب
در آمدن بچشم باز دارد و خاکسترش چشم را روشنائی افزاید دم الحمار خون دراز گوش
خون بینی ببندد و خون زن حایض گویند نقرس زایل کند و در حمره نیک بود و چون زن دیگر
بر گیرد آبستن نشود و در موضع سگ گزیده نیک بود و تیرهای زهرآلوده بیرون آورد
دم المعز خون بز چون با عسل خورند فایده دهد ذوسنطاریا را و چون طلا کنند فایده دهد

تیرهای ارمنیه را وقتی که با شراب خورند خون شتر گفته اند صرع را سود دارد و اگر راست
باشد از جمله خاصیت باشد دم الدجاج والدیوک چون خون ایشان بخورند از گزیدن مارها
و سباع فایده دهد و اگر خون اینها را معجون کنند بغبار آسیاه و بخورند همچنین باقلی از نفث
خون مفید بود دم الورک والحرذون روشنائی چشم را قوت دهد دم البوم ربو و دمه و مار را مفید بود
و همچنین باشد گوشت او و گوشتابه او دنقر قوت او مانند قوت نمک است و قویتر و او بغایت
گرمست و جلا دهنده برحکت طلا کنند بسرکه ساییده فایده دهد چون او را بسایند و بر موی طلا
کنند نرم گرداند دند او میوه ایست بعضی چینی است و بعضی سجزی و بعضی هندی و چینی همچو
فستق است و سجزی همچو خروع است سرخ منقط بسیاهی و هندی کوچکتر از چینی است و بزرگتر
از سجزی و مغز او بزردی گراید نیکوتر چینی است و می باید که پوست آهن کنند نه بلب بعد از آن
سجزی بعد از آن هندی و او گرمست بدرجه چهارم و او اسهال کند اسهال مفرط و شربتی از وی
یک حب و نصف حب است و او مسهل رطوبات و سودا و بلغمی که در مفاصل باشد و او را
ندهند الا در شهری سرد و در مزاج سرد و او را تنها ندهند بلکه با دیگر داروها و او را با مغز وانه
مورد دهند یا بروغن تازه و سجزی کرب آورد و بجوش شکم آورد و می باید که او را با نشاسته
و کتیرا دهند و از زیانها تا سلامت یابند دوغ از شیر باشد که مسکه از وی برگرفته باشند و ترش
شده باشد غذا صالح دهد و در معده سرد زیان دارد و در معده گرم نافع و دیر هضم شود شکر
یا عسل اصلاح آن کند دواء الحیة او جنطیانا است و ذکر او کرده آمد دوم درخت مقلت
اول میوه او را اهش میگویند و او را چون بخورند فربه کند و بعضی از عرب میگویند نبق ادم
دوادوم مقل یهود است دوبا زوج بعضی گفته اند کاکنج است دوقو تخم گزر بیابانیست
و بعضی گفته اند تخم کرفس کوهی است بهترین او آنست که نو باشد و زرد رنگ و او گرمست
در درجه سوم خشک است در درجه دوم بجوش شکم را بنشاند و او را ربول و حیض کند شربتی
از وی دو درم و او سده جگر بگشاید و فضله بلغم را بگدازد و سینه و سرفه را سود دارد و در گزیدن

کژدم

کزدم مفید بود چون اورا بسزند و آب اورا بخورند یا آب اورا بر موضع گزیدن عقرب باشند
و مثانه زیان دارد و شهوت جماع ببرد و اصلاح مصطکی کند دوسر واورا ازر نیز گویند گیاهی
است که برگش مانند برگ گندمست لیکن نرمتر از ان بود و ثمره دارد و غلاف باشد
و شاخهای رسته مانند موی نیکوتر سیاه بود گرم و خشکست در دو درجه و آماه را نرم گرداند
و بداء الثعلب و بغرب سودمند بود و دو درم ازو اسهال گرم شکم و در خصیه زیان کار است
کثیرا اصلاح آن کند دود القرمز واورا کرم رنگرزان خوانند کرم [illegible]غت و بر درختی باشد
و قوتش مانند قوت اسفیداج است لطیفتر و سرد کننده و خشک کننده در ریش عصب با شراب
بکوبند و بعسل و بسرکه نافع آید و بستگی کمیز را منفعت دهد و گرمی که اورا اکثیر الارجل گویند
و در زیر خنب آب یابند چون اورا بعسل بیامیزند از خناق و یرقان نافع آید و اگر کرمی را
که درمیان رخها باشد در زخم حشرات مانند نافع آید دواء الکبریت نافع بود در تبها که از ماده
سردی باشد و سودائی و بلغمی و سرفه دیرینه که از رطوبت باشد و دردهای کهنه و گزیدن
ماران و گزدم و کمیز براند و سنگ مثانه بریزاند و علاج مانند تریاقست صفت بلبل سپید
سه درم بزرالبنج و قردمانا لبان ذکر و مرصاف از هر یک دوازده مثقال افیون زعفران
هریک ده مثقال و در بعضی نسخه سلیخه و برگ سداب هریکی ده مثقال آورده اند کوکرد خام
زرد و دار بلبل و قسط تلخ و زراوند دراز و افربیون و پوست بیخ لفاح و سیسنبر هریک سه درم
داروها را بکوبند و ببیزند و درهم آمیزند و صمغها را در شراب کهن آغارند و در سه چندان
عسل کف گرفته معجون سازند شربتی یکدرم با آب نیم گرم و تب ربع و بلغمی با آب رازیانه و تخم
کرفس خورند شش ماه قوت دارد تا سه سال دواء المسک الاکبر نافع در ضعف جگر و ابتداء
استسقا و سردی معده و گشادن سده و کمیز راندن و سنگ مثانه و از جمله داروها جگرات
صفت لک پاک کرده هشت وقیه مغز بادام و قرنفل و دارچینی هریک پنج وقیه کافیطوس
وفو و مو و مرصاف و زوفا خشک از هریک چهار وقیه دوقو و فطراسالیون و زیره و زنجبیل

هر یک هشت وقیه ریوناس بازده وقیه حب بلسان وسلیخه ومصطکی ومقل ازرق وقصب الذریره
هر یک هفت وقیه رب السوس وبهمن وریوند چینی وجعده واذخر هر یک یک وقیه بلیل سپید
وقسط هر یک دو وقیه سبالیوس سه وقیه روغن بلسان سه وقیه سنبل طیب یک رطل حنطیانا
رومی هر یک یک وقیه زراوند کرد یک وقیه صبر اسقوطری چهار وقیه زعفران سه وقیه اسارون
هفت وقیه بلیل سیاه ده وقیه داروها بکوبند و بپیزند و در هم آمیزند و در روغن بلسان چرب
کنند و به چندان عسل کف گرفته معجون کنند و بعد از شش ماه بکار دارند و شش سال
قوت دارد والله اعلم دوا اللک الاصغر منفعت این معجون همچون منفعت آنست صفته ریوند
چینی وزراوند هر یک یک وقیه و نیم لک پاک کرده و قسط تلخ و فقاح الاذخر و حب الغار
و ترمس و حلبه و فلفل سیاه از هر یکی یک وقیه حلبه بکوبند و بحریر بپیزند و به چند جمله داروها
عسل کف گرفته بسرشند شربت یکدرم قوت او تا یک سال و نیم بماند دوا الکرکم کرکم زعفران
باشد درد جگر و سپرز و ضعف معده و بیماریها که دیر بکشد و زرد آب را نافع بود و رنگ
روی صافی دارد صفته بگیرند سنبل طیب و زعفران هر یکی دو درم دارچینی و مرصاف
و قسط تلخ و فقاح اذخر از هر یکی یک درم کوفته و بیخته به چندان عسل کف گرفته بسرشند
شربت یکدرم با آب نیم گرم قوت او تا یک سال و نیم بماند دوا الخطاطیف سود مند ست
درد حلق و آماس او و درخناق و آماس سینه و شش که از رطوبت باشد صفته بگیرند
انیسون و تخم کرفس و نانخواه و اذخر و اصل السوس تراشیده و بیخ سوسن آسمانگون و شب
یمانی و اسپند و زراوند دراز و دارچینی و مرصاف از هر یکی یک وقیه گل سرخ پاک کرده
دو وقیه خاکستر خطاطیف و قسط هر یک سه وقیه زعفران یک وقیه لسان و سنبل هر یک دو وقیه
نشاسته یک وقیه مازو ده عدد اقر و قوصا و گل سرخ خشک منزوع الاقماع از هر یکی دو وقیه
بکوبند و بپیزند و به چند عسل مصفی بسرشند شربتی بقدر یک مازو بما ء العسل خورند یا با آب
جو بخته یا با آبی که در و عدس و گل سرخ بخته باشند و اصل السوس نیز در وی بخته باشند

مرطاه کر

هرگاه که از وسه کرت یا چهار کرت غرغره کنند یکی ازین آبها ء مذکور او جامع حلق را سود دارد
دوا المسک الحلو سودمند آید خفقان و بیماری سودای را و ضعیف معده را و دل را و باد پای
که زنان حامله را حادث شود و رنگ روی را خوب گرداند صفته فرا گیرند زرنباد و درونج
از هر یکی یک درم مروارید ناسفته کهربا و بسد و ابریشم خام مقرض غیر محرق یا محرق از هر یکی یکدرم
و نیم بهمن سرخ و سپید و بسفایج هندی و سنبل طیب و قاقله و قرنفل و جند بیدستر و اشنه
از هر یکی چهار دانگ زنجبیل و دار بلبل از هر یکی دو دانگ مشک یک دانگ و نیم کوفته و بحریر
بیخته و بعسل شهد بسرشند شربتی بقدر یک نخود تا بیک درم و قوت او تا سه سال بماند
دوا المسک المر سودمند بود خفقان و آماس حلق را و رطوبت معده را و صنعته فرا گیرند سنبل
طیب و مشک و مرصاف و ساذج هندی از هر یکی دو درم زعفران و نانخواه و تخم کرفس
از هر یکی چهار درم صبر اسقوطری و افسنتین رومی از هر یکی هشت درم ریوند چینی شش درم
جند بیدستر یکدرم و نیم کوفته و بحریر بیخته و مر را حل کنند و صافی کنند و بهم بیامیزند و بسرشند
همه ادویه عسل مصفی شربتی تمام از و یک مثقال قوت او تا سه سال بماند دواء الازریون
سودمند آید سودا و بلغم را و هر دو را براند و صنعته فرا گیرند مازریون خیسانیده در سرکه خمر
یکشبانروز پس خشک کنند و افتیمون اقریطی و تربد سپید از هر یکی یکدرم کمون کرمانی
و نمک هندی و هلیله زرد از هر یکی نیم درم کوفته و بیخته به جند عسل مصفی بسرشند شربتی
از وی دو درم دهنج هو حجر اخضر کرمانی و غیر کرمانی و اجوده الفرنجی از و نگین انگشتری
سازند و او سرد و خشک است سپیده چشم را سود دارد چون او را با مروارید ناسفته و توتیا
استعمال کنند و اصحاب کیمیا او را استعمال میکنند در دار و ها ء طلا کردن دهمست او را
درخت غار نیز گویند و حب او و ورق استعمال کنند در تریاقها و او گرم است به درجه و خشک است
بدو درجه استرخاء عصب را سود دارد و فالج و لقوه و آماس جگر و سپرز را و قولنج را مفید بود
دهن الحل و عنقریب یاد کنیم دهن الحلوقی او روغن زعفرانست عصب را نرم کند و تشنج زایل کند

وصلابت رحم را نافع و رنگ روی صافی کند صفته زعفران شش درم مر نیم درم قصب الذریره
پنج درم قردمانا دو درم شش روز در سرکه آغارند و روز هفتم بیست مثقال روغن کنجد در
وی ریزند و باتش نرم می جوشانند تا وقتی که هیچ آب و سرکه نماند و فرو گیرند و استعمال کنند
دهن البنفسج بهترینش آنست که بروغن بادام بگیرند و او سرد و ترست جرب را مفید باشد
بطلا کردن و صلابت مفاصل را نرم کرداند و عصب را هم نرم کرداند و ناخنها را که وارد
از خشکی طلا کردن و از درد سر مفید باشد و اصحاب بی خوابی را سود دارد خاصه انکه اورا
بروغن تخم کدو کرده باشند و بسیاری ازو استعمال کردن تن را سست کرداند و اصلاح
او بروغن زنبق کنند و بعوض روغن بنفشه روغن نیلوفر بکار دارند صفته بستانند کنجد
سبز شیرین که عفونت ندارد و تمام رسیده باشد و در آب شیرین تر کنند و نوبت اوباز
کنند و بشویند و پاک کنند و ازو روغن بکشند و در وی اندکی نمک در اندازند و از وی
روغن بنفشه بپزند و طریق دیگر آنست که بگیرند کنجد سبز نیک رسیده و پاک کرده و در آب
خوش بشویند و بگذارند تا آب بپالاید و دیگر باره بشویند و در دیگ ارزیز کنند و اگر نه مسین
و اندک نمک در ان کنند بقدر حاجت و بعد از ان در جامی کنند و آب سرد بر ان ریزند
و بگذارند تا آب آن بالایش و تری هیچ نماند و آن کنجد را در کیسه کنند و نیک بفشارند
تا پوست دست بدارد و پس از ان در موضعی که باد شمال آید بنهند و بر سر ازار بهن باز کنند
و سر آن بپوریا بپوشانند تا خاک آلوده نشود پس کیسه کتان نو و هندی مبخر کنند و در ان
کیسه نهند و بنفشه تازه نیک پاک در ان کیسه کنجد نهند و بهم آمیزند و سرش استوار کردانند
و دو شبانروز بگذارند و از کیسه بیرون کنند و دیگر باره کیسه را دو دمان کنند و چون خشک شد
دیگر باره کنجد و بنفشه در ان کنند و برین موجب ترتیب بجای آرند تا کنجد قوت و بوی بنفشه
برگیرد و بعد از ان روغن بگیرند چنانکه عصاران گیرند و بوقت حاجت استعمال کنند
دهن الورد روغن گل معتدلست در سردی و بعضی گویند در حرارت و گرمی دماغ سود دارد

دهن بیدانجیر

وبدید آمدن آماسها در دماغ وفهم بیفزاید وباسهال خلطها تیز نافع بود وبدرد سر گرم
چون با آب بیزند وطلا کنند نافع باشد وخارش اندام را سود دارد وبثرها را خشک گرداند
وروغن بنفشه بدل اوست صفة بگیرند کنجد پوست کنده همچنانکه در روغن بنفشه شرح داده
شد سیاقت بجای آورند وبعد از آن گل سرخ خوش تازه بستانند وبنهند تا از تری پاک
شود ودر کنجد آمیزند وبگذارند در میان کنجد وبهر یک قفیز کنجد ده من گل بکار دارند
دفعه اول ودفعه دوم هفت من ودفعه سوم پنج من ترتیب نگاه دارند دهن القرع روغن
کدو سرد وتر است درحرارت دماغ وخشکی وسرسام ومالیخولیا چون ببوی دارند وچون
برکه اندک بیزند ودر سر بنهند نافع آید صفة بستانند کدوی بزرگ وپوست باز کنند
وبکوبند وآب آن بگیرند ودر دیگ کنند وروغن کنجد دران کنند ومی پزند تا آب برود وروغن
بماند وصافی کنند وببینند تا روغن کدو رسیده است یا نه وچنان بتوان دانست که چوبی
بر سر دیگ نهند درحالتی که می جوشد اگر آواز دهد هنوز آب در میان روغنست دیگر باره
بباید جوشانید واگر آواز ندهد رسیده واگر دانه کدو را خواهند که روغن بگیرند بستانند
دانه کدو وبشکنند ومغزش بیرون کنند ونرم بکوبند وباره آب گرم دران ریزند ودرهم
آمیزند وبفشارند تا روغن باز دهد نیک بود دهن النیلوفر سرد وتر است ومنافعش چون
بنفشه باشد الا قویتر باشد بدرد سر گرم منفعت تمام دارد ودرجایگاه دیگر قایم مقام
آنست صفة بستانند کنجد چنانکه درباب روغن بنفشه شرح داده شد استعمال کنند وبرگ
نیلوفر تازه در میان کنجد نهند وهمچنان عمل میکنند که در روغن بنفشه کرده اند واگر پنج
نوبت بجای آورند نکوتر بود دهن اللوز الحلو روغن بادام شیرین معتدلست درسردی
وبسیاری رطوبت ودرد گوش ودرد گرده وبستگی کمیز وسنگ مثانه ورحم واختناق
رحم وسرفه دیرینه ودماه ما ودرد پهلو وقولنج وزخم سگ گزیده ودرد سینه ومعده وسرسام
وخشکی گلو بهمه نافع آید ودراحشا زیان دارد ومصطکی اصلاح آن کند صفة مغز بادام

صفة دهن حب القرع

را در آسیاه کنند و پاره کنند و آب گرم دران ریزند و برشسند تا روغن باز و بد دهن اللوز
المر روغن بادام تلخ گرم است و بعضی گویند خشک و گشاینده با عسل و موم در برص مالند
و بر روی کلف طلا کنند و بگرم گوش نافع آید و بدرد و سرکه از سردی باشد و سپرز و سنگ شانه
نافع خاصه چون با آب بیخ سوسن آسمانگون خورند و بکار دارند و چون زنی را حیض بسته باشد
روغن بادام تلخ بر دارد و حیض گشاده گردد و در قولنج بلغمی نافع بود و روغن چنان گیرند
که روغن بادام شیرین گرفته باشند دهن الجوز روغن گردوک گرمست و تر محلل بواصیر
و خوره و در سرد مزاجان و فالج و لقوه و اندام را بدان بمالند نافع آید دهن الخروع روغن
بید انجیر گرم و خشکست در برص و کلف و جرب نافع و اسهال بلغم کند و کرم شکم بیرون کند
و در آماه مقعد و باز کردیدن نافع بود و عصبها را پاک کند و بدل آن روغن ترب باشد
یا روغن بزرکتان صفت بید انجیر را با آب همی جوشانند تا آب هیچ نماند و بمالند و صافی کنند
و در دیگ کنند و چون آب نماند بگیرند نانخواه و اویشن و بابونه گوهی و مرماحوز و تخم
کرفس و رازیانه و انیسون و بزر چند قوقی و مصطکی و اسارون و شنبلیده از هر یک هفت
درم شل و ملح و فل و وج و شیطرج و مقل از هر یکی هفت درم سکبینج و اشترک و جاوشیر
از هر یکی سه درم بیخ کرفس و بیخ رازیانه و اذخر و راسن خشک و حسک و سوسن از هر یکی
ده درم زنجبیل و دار فلفل و دارچینی و قرنفل و قاقله و کبابه و بلبل و جوز بوا و بسباسه
و شونیز و قسط و کرویا از هر یکی چهار درم زرنباد و درونج از هر یکی پنج درم بکوبند و بیزند
و در هم آمیزند و با آب مختلط گردانند چند انکه آب بر سر او باستد و بپزند تا مهرا شود
و صافی کنند و روغن بید انجیر هفت رطل با او بیامیزند و بآتش نرم می پزند تا آن وقت
که آب برود و روغن بماند شربتی دو مثقال با آب تخمها خورند و بدل او روغن بادام تلخ است
دهن اللادن روغن عنبر موی را سیاه گرداند و قوت دهد صفت روغن مورد نیمی و للادن
یک وقیه و یکشبانروز صبر کنند و بعد ازان بجوشانند و در دیگ مضاعف کنند و دیگ مضاعف

آن بار

آن باشد که دیگ را پر آب کنند و روغن در دیگ دیگر کنند و در میان آن دیگ پر آب
نهند و آتش می افروزند تا آب می جوشد و روغن گرم گردد چون گرم شد لادن حل گشت
بردارند و بکار برند دهن الآمله موی را سیاه گرداند و قوت دهد صفته آمله پاک کرده و مورد
و پوست بیخ صنوبر همه برابر بپزند و صافی کنند و مثل نصف وی روغن کنجد بر نهند و بپزند با آتش
نرم در دیگ مضاعف چنانکه شرح داده شد تا وقتی که آب برود و روغن بماند دهن الشقایق
موی را سیاه گرداند صفته بگیرند برگ شقایق سرخ منقی و در سایه خشک کنند و بسایند
و ببیزند بحریره و دو اوقیه از وی در یک رطل روغن مورد حل کنند و در آفتاب بیست روز نهند
و بردارند دهن الزعفران روغن زعفران عصب را نرم کند و تشنج را زایل کند و صلابت رحم
نافع آید و رنگ روی پاکیزه گرداند صفته زعفران شش درم مر نیم درم قصب الذریره
پنج درم قردمانا شش درم جمله ادویه را علی حده در سرکه آغارند و مر را جداگانه در سرکه
آغارند بغیر از قردمانا را که روز ششم در سرکه آغارند و یک شبانه روز بگذارند و روز هفتم بیست
مثقال روغن در آن اندازند و می جوشانند بآتش نرم تا آب برود و روغن بماند و بکار
دارند دهن الافسنتین همه اعضا را قوت دهد که سرد باشد صفته فرا گیرند روغن زیت شسته
یا روغن کنجد یک دورق و فقاح افسنتین رومی یک اوقیه و در ظرف آبگینه کنند یا در
قدح چینی و در آفتاب بنهند چهل روز و صافی کنند و بکار دارند دهن الآس اعضا را سخت گرداند
و قوت دهد و نگذارد که ماده بد بدو ریزد و در رستنگاه موی را سخت گرداند و قوت دهد و سیاه
گرداند و ریش تر را مفید بود که در سر و اعضای دیگر باشد و استرخاء مفاصل را نیک بود
و عرق آمدن بسیار باز دارد و بول بسیار را هم مفید بود و جمله خشکی و شقاق را و سحج که در زیر
تنه باشد مفید بود و بواسیر را نیز سود دارد صفته مورد را بفشارند و هر یک رطل آب او را
سه رطل شیر بخت بر نهند یا دو رطل و بجوشانند در دیگ مضاعف و در آفتاب بنهند چهل روز
تا وقتی که آب برود و روغن بماند و هم بوجهی دیگر چنان باشد که دو من روغن کنجد و دو من

سورو خشک کوفته در شراب آغارند یک شبانروز و بعد از آن صافی کردانند و دران بیامیزند
و بپزند تا وقتی که آب برود و روغن بماند و بدل او روغن غارست دهن السوسن والیاسمین کرم
و خشک است بدرجه سوم لطیف و نرم است و قوت دهنده اعضا و در خشکی اعضا پیران و بیماریها
عصب که از سردی بود و آوازی که از کوش آید نافع باشد و ریش سر را هم مفید بود روغن
یاسمین را چون کرم مزاج ببینی دارد خون از بینی روان شود و روغن یاسمین سپید را دهن زنبق
خوانند و روغن سوسن در معده زیان دارد و بدل آن روغن غار باشد صفت سوسن سپید
دو درم روغن کنجد دویست درم در آبگینه کنند تا قوت سوسن بر کیرد روغن و صافی کنند و اکر
خواهند که قوی تر باشد سلیخه و قسط و حب البلسان و مصطکی و زعفران از هر یکی یک وقیه و قرنفل
و قرفه از هر یک نیم وقیه دران کنند و در هر سی عدد سوسن این قدر دارو در انا می زجاج کنند
و روغن کنجد دو چندان دران ریزند و زیر روی آتش نرم بر کنند تا وقتی که روغن قوت دارد
بستانند فرو کیرند و بعضی مردمان روغن را و سوسن را در هم آمیخته کنند و در شیشه آبگینه کنند
و در سایه بیاویزند تا روغن قوت سوسن بستاند فرو کیرند و استعمال کنند دهن الغار روغن
حب الغار کرم و خشک است و کرم و تر از روغن جوز است در داء الثعلب و در سر دیرینه و خشکی
اندام و درد کوش سرو نافع آید و بدرد جگر و سپرز و بدرد سر که از سردی باشد و جله دردها
را نافع آید صفت حب الغار بستانند و در روغن بجوشانند یا در آفتاب بنهند و صافی کردانند
لرزیدن اندام را نافع آید دهن النرجس روغن نرگس نزدیکست بروغن یاسمین در افعال
و او حرارت کمتر از آن دارد و او کرمست و تر در درجه اول و بعضی کفته اند معتدلست عصب را سود دارد
و درد سر سوداوی را و آماه صلب را و سرد را تحلیل کند و فم رحم بکشاید و هم در رو نشاند
صفت بستانند کنجد و بدان صفت که در باب روغن بنفشه کفت آمد و نرگس تازه بستانند
و در ابزاری بهن کنند تا اندک تری که دارد بستانند و همچنانکه در مغز بادام و بنفشه کفته شد
بدان قاعده استعمال کنند دهن الفجل روغن ترب مانند روغن زیت کهنه است کرم و خشک است

دلطین

و لطیف در باد گوش و گرانی گوش و سردی زایل کند صفته بگیرند آب ترب سه من و روغن
کنجد یکمن می بزنند در آتش میانه در دیگ مضاعف تا وقتی که آب بر بود و روغن بماند دهن البان
گرم و ترست در درجه دوم صلابت عصب را نرم کند و آواز گوش را زایل کند با یه بط و از
شقاقی که سرما حاصل شود صفته بگیرند بان را او پوست از وباز کنند و مغز او بیرون کنند و نیم
کوفته کنند و در آب کنند و بجوشانند و روغن از و بکشند و صافی کنند تا وقتی که آب بر بود و روغن
بماند چون مفرد باشد اما وقتی که مرکب باشد چنان باشد که بگیرند ازین روغن ده من و اگر
او را نیابند بعوض او روغن زیت بگیرند تازه صافی و در دیگ سنگین کنند و بگیرند گل باب
ده رطل و اقماع او بیرون کنند و دانه از و بیرون کنند و نیم کوفته کنند بعد ازان بدین روغن
بجوشانند پس از آتش فرو گیرند و سر او بپوشند و سه روز بگذارند و بخرقه کتان صافی کنند
و دیگر باره در دیگ کنند و چهار رطل لسان در وی ریزند و همان کنند با وی که با روغن گل
کرده اند پس صافی کنند و چهار رطل قرفه نیم کوفته در وی ریزند و همان کنند که پیشتر کرده اند
بعد ازان صافی کنند و چهار رطل جوز بوا نیم کوفته کنند و با وی یار کنند و همان کنند که بار اول
کرده اند پس صافی کنند و سه رطل سنبل با وی یار کنند و همان کنند که پیشتر کرده اند پس صافی
کنند و سه رطل قرنفل نیم کوفته با وی بیامیزند و همان کنند که بار اول کرده اند پس صافی کنند
و نیم رطل کبابه با وی بیامیزند نیم کوفته کرده و همان کنند که بار اول کرده اند پس صافی کنند
و نیم رطل خیربوا نیم کوفته با وی بیامیزند و همان کنند که بار اول کرده اند بعد ازان بگیرند
یکمن صندل مقاصری و نیم کوفته با او بیامیزند پس بجوشانند تا قوت صندل باز دهد آنگه صافی
کنند و پنج رطل گل خوب با وی بیامیزند و بعد ازان جوشی بدهند و صافی کنند و بعد ازان
بگیرند نیم من عود هندی خوب و نیم کوفته کنند و جوشی بدهند و یک هفته رها کنند تا قوت عود
بگیرد آنگه صافی کنند و در وقت غلیان اندک آب بر آنجا ریزند تا روغن نسوزد و چون او را
از عود صافی کنند بیست مثقال عنبر اشهب با او بیامیزند و جوشی سبک بدهند و صافی کنند

ودر شیشه آبگینه کنند ونگاه دارند وبعضی مردمان بمشک خالص بیست مثقال یا سی مثقال
برو بیفزایند ونگاه دارند دهن النارجیل روغن جوز هندی گرمست در نقصان شهوت ومجامعت
مالیدن نافع آید بغایت صفته بستانند نارجیل وبکوبند وبآب بجوشانند وصافی کنند وشیره او
بگیرند بی آنکه بآب جوشانند دهن الحسک حصر بول را ودرد خاصره را یعنی تهیگاه را سود دارد ودرد کرده
هم سود دارد صفته فراگیرند یک اوقیه روغن شیره در صد وپنجاه درم آب وچهار درم زنجبیل
وده درم حسک بکوبند درشت ودر دیگ کنند ودر روغن وآب درآنجا کنند ومی پزند تا نیک پخته
شود وصافی گردانند وبکار دارند قطره قطره در سوراخ قضیب چکانند فایده عظیم دهد
دهن الزنبق روغن یاسمین سپیدست که زنبق خوانند گرم وخشکست درد کرده که از سردی
باشد وباندام مفلوج مالیدن نافعست همچنان سازند که روغن نرگس را گفته شد دهن
الخیری گرم وترست لطیف ومحللست وبعضی گویند معتدل در جراحت مفید باشد خاصه
چون بروغن بادام شیرین کنند وهمچنان سازند که روغن بنفشه دهن الاذخر همچنان سازند
که روغن بنفشه در همه خارشها سود دارد وماندگی ببرد وچون در برص طلا کنند نافع بود
دهن الصوانی روغن سندروس است ونجار نیز خوانند گرم وخشک است موی زیادتی
که در مژگان باشد نافع آید طلا کردن وبوی این روغن درد سر آورد وروغن بنفشه
اصلاح آن کند وباید که بوقت عمل کردن این روغن خود را نگاه دارند که بوی آن وخوردن
خطرست برسام آورد وتبهای گرم قی کردن دواء آنست گشکاب وروغن بادام وجلاب
واگر بوی آن بحامله رسد در حال بچه بیندازد وشرح کردن عمل آن اینجا درازی کرد دهن
الاقحوان گرم کننده است وموافق جراحت که در عضله باشد ودرهم پیچیده چون پاره صوف
باین روغن چرب کنند ودران موضع نهند نافع آید وادرار عرق وبول کند وحیض بسته
بگشاید چون استعمال کنند در آماه گرم که در مقعد باشد نافعست وصلابت رحم را نرم
گرداند همچون روغن بنفشه سازند دهن اللبان روغن لبان از درختی می خیزد در

کبلخ

که بچشمه آب رسته است آنرا عین الشمس گویند و آن درخت بوقت طلوع شعری یمانیش
بزنند و آنچه ترشح کند بکوباره بردارند و در ظرفی کنند و نگاه دارند و بالی از نیم من در
نگذرد و نیکوتر آن روغن باشد که تازه بود و آزمایش چنان کنند که قطره شیر در آنجا اندازند
اگر شیر بسته شود روغن نیکو بود و طعمش ترش نباشد و اگر شاخ کند تا بان روغن چرب
کنند و با آتش دارند اگر بگیرد و بسوزد روغن نیکو بود و اگر سوزنی یا جوال دوزی با آن روغن
چرب کنند و بر آتش نهند بگیرد و اگر پشم پاره بدان روغن چرب کنند و در اندرون کوزه سفالین
نهند و سر کوزه استوار کنند و آتش در زیر کوزه برافروزند آن پشم را آتش بگیرد و روغن
نیکو بود و نشان دیگر که این روغن بر سر آب نیفتد و هرچه مغشوش باشد بر سر آب افتد
و او را بروغن مصطکی مغشوش کنند و بروغن حنا و صنوبر و چون براتینج مغشوش باشد گندنا
نسوزد و در علامتهای دیگر هیچ ظاهر نشود و نتوان دانست و او گرم و خشک است و لطیف
کننده و محلل و آبی که بچشم فرود خواهد آمدن منع کند و بیماریهای بلغمی دیرینه و سنگ مثانه
و گرده بریزاند و چون زنی خواهد که آبستن شود بخورد بر دارد آبستن شود و در شراب خوردن
و افیون و خانق النمر و فطر نافع بود و چون دو دانگ ازین روغن بخورند با آبی که در وی نانخواه
جوشانیده باشند و بدل او بوزن وی روغن داود میباشد یا هم وزن او روغن نارجیل
و ربع وزن وی روغن زیت کهن و بعضی گفته اند بدل او روغن رازقی باشد مثل وزن
او و نیم وزن او آب کافور **دهن الاترج** روغن ترنج گرم و خشک و حرارت قوی دارد و در جمله
بیماریهای سرد و بلغمی و سردی عصب و استرخا کرده و مثانه که از سردی بود و بدرد دندان
و درد سر نافع بود و موی برویاند جایی که موی بدبری برآید چون طلا کنند و گفته اند که روغن
ترنج وقتی گیرند که ترنج تمام و کمال رسیده باشد و او تازه باشد **دهن نوی المشمش** گرم
و خشک در درجه دوم بواسیر را و درد سر را که از سردی باشد نافع بود و روغن او چنان
گیرند که او را بپزند و بیفشارند و روغن بیرون آورند **دهن بزر الکتان** گرمست در بواسیر و خارش

مقعد نافع بود و با سیاه جوز و باید کرد و عصیر گرفتن تا روغن حاصل شود دهن الحنا گرم است باعتدال
و قابض خشکی را سود دارد و موی را سیاه گرداند و چون در عرق النسا مالند نافع بود صفته
همچنانکه صفت روغن بنفشه کردم ترتیب کنند برگ حنا را بروغن کنجد بجوشانند و صافی کنند
و روغن مرزنگوش بدل او باشد دهن المرزنگوش روغن مرزنگوش گرم و لطیفست مفلوج را
طلا کردن و در گرمی گوش ضماد کردن و سده دماغ بگشاید و بدرد نیم سر و سودا نافع آید و
برای بادهای غلیظ پنبه پاره بر وی زنند و در گوش نهند سده‌ها بگشاید و صنعت آن چون گلست
دهن البابونج روغن بابونه گرم است باعتدال و خشک کننده دردها ساکن کند و بخشکی اندام
نافع و موضعی که بهم کشد مرخی گرداند و بادرودها براند صفته روغن کنجد بیست وقیه شنبلیده
و گل بابونه شسته و خشک کرده دو وقیه در اناء آبگینه کنند و چهل شبانروز در آفتاب نهند
دهن الغار در درد معده و جگر و قولنج و سردی اندرون و اعضاها چون باب چرب دارند
و بدرد رحم چون زن استعمال کند و چون در گوش اندازند گری گوش ببرد و سستی مثانه را
چند قطره در سوراخ قضیب نهند فایده عجب دهد صفته قصب الذریره و سعد و برگ غار و
عود بلسان و ساذج هندی و راسن و ابهل و اذخر و برگ مورد و قردمانا و اذان الفار و
مرزنگوش از هر یکی دو وقیه بکوبند و در دیگ آهنین کنند و شراب مویز چندانکه بر سر دارو
باز افتد و آب تازه باضافت آن و هفت رطل و نیم روغن کنجد در دیگ مضاعف می‌پزند
و هر لحظه می‌جنبانند تا شش ساعت بگذرد پس بر دارند و صافی کنند و بگیرند گل سرخ و آب
مورد و از هر یک سه وقیه حماما دو وقیه نیم کوفته کنند و در دیگ کنند و شراب صافی بر سر آن
ریزند تا ناپدید شود و در دیگ مضاعف بپزند بآتش نرم تا سه ساعت بگذرد و سرد کنند و
روغن را از آب و دارو صاف گردانند پس بستانند سنبل الطیب و قرنفل و میعه سایله
از هر یک سه وقیه جوز بوا پنج وقیه روغن بلسان شش وقیه داروها بکوبند و آن خوش
چندان بر سر آن کنند که بر تر نشود و بآتش نرم می‌جوشانند پس روغن بلسان و بنفشه

در آن اندازند

در ان اندازند و دیگر باره بجوشانند و روغن که صافی کرده باشند دران اندازند
و دیگر باره بپزند تا آب بسوزد و روغن بماند دهن القسط روغن قسط مدر و معده و جگر که از
سردی باشد نافع آید و چون در موی مالند جوان و سیاه گرداند و عصب را قوت دهد
صفته قسط تلخ دو وقیه قرنفل و قصب الذریره و سنبل و ساذج و میعه سایله و اصل السوس
و اشنه و قرفه از هر یکی دو وقیه و راسن یابس و سلیخه و عیدان البلسان از هر یکی یک اوقیه
مر نصف اوقیه مجموع را نیم کوفته کنند و در آب شیرین حل کنند و یکشبانروز بگذارند و بعد از ان
روغن زیت یا روغن شیرجت دو من و آب شیرین پنج من بران ریزند و بآتش نرم می پزند
تا آب برود و روغن بماند دهن المصطکی در ضعف معده و جگر و آماه صاحب را نافع بود صفته
روغن کنجد سه رطل مصطکی شش وقیه بدیگ بآتش نرم می پزند تا مصطکی گداخته شود
و استعمال نمایند دهن السداب در سردی گرده و مثانه و پشت و رحم و استسقا و استرخاء عصب
و بدردهای دیرینه نافع بود و تحلیل بادها و کسی که از رنجوری برخاسته باشد مفید بود
صفته روغن کنجد چهار رطل و نیم برگ سداب تازه چهار وقیه و آب خوش یک رطل و نیم
می پزند در دیگ پاک تا روغن بماند و آب بسوزد صافی کرده و بکار دارند دهن الحیات
روغن مارها در قوبا و استرخاء مقعد طلا کنند و در حزون زبان دارد که سم است و دست نیز
بدان نشاید کرد صفته روغن کنجد چهار رطل و نیم در دیگ مسین کنند و از مارهای سیاه
ماده تازه پنج عدد در ان دیگ اندازند و سر دیگ استوار کنند و بآتش نرم می پزند
تا مارها بجنبد و مهرا گردد از آتش بردارند و سرد کنند و سر دیگ باز کنند و از بخار آن حذر را
نگاه دارند و بنهند تا سرد شود و بخارها هیچ نماند و صافی کنند و بکار دارند دهن دار شیشعان
در اسهال و ضعف معده نافع بود صفته دارشیشعان دو وقیه سلیخه نه وقیه عود و قسط
از هر یکی چهار وقیه قرنفل پنج وقیه قصب الذریره دو وقیه بکوبند درشت و در هفت رطل و نیم
روغن کنجد بپزند و بغایت صافی کرداند دهن السفرجل والتفاح روغن به و سیب هر دو

قایم مقام یکدیگر اند و قابض و سرد کننده و عرق بند د و شکافتن اندام که از گرمی بود و نمله
و سوزش قضیب را و ریشهای گرده و مثانه را پاک کند صفته آب سیب یا به سه رطل روغن
کنجد یک رطل در جامی ابکینه کنند یا چینی و مدت چهل روز در آفتاب نهند و پس بر دارند
و اگر خواهند که قوی تر باشد از سبتح عرق گل به لستانند و به هر یکی نیم رطل و گل خشک
سه رطل بپنج رطل آب حل کنند و بپزند تا آب برود و روغن بماند دهن المیعه وجع مفاصل را
مفید بود و اعضای سرد را گرم گرداند و گرده و مثانه و آماس سخت را تحلیل کند صفته بستانند
روغن شیر بخت تازه و قسط و میعه سایله هر یکی سه وقیه بپزند در دیگ پاک با آتش نرم تا روغن
قوت میعه بستاند پس فرو گیرند از آتش و صافی کرده انند دهن العاقرقرحا استرخاء عصب را
که از سردی و غلیظی حاصل شده باشد نافع بود و عرق النسا را نیز صفته فرا گیرند عاقرقرحا
پنج درم نیم کوفته کنند و در دیگ پاک اندازند و نیم رطل روغن زیتون بر وی ریزند و در دیگ
مضاعف بپزند تا وقتی که روغن قوت عاقرقرحا بستاند و بدست بمالند و صافی کنند و بمالند
در موضعی که خواهند دهن ورد الجوز استرخاء مفاصل را و بیماریهای بلغمی را نافع بود صفته
بگیرند روغن زیت صافی دو دو رق گل جوز تر سه رطل میعه سایله یک اوقیه مجموع را در
قدح سبز یا ظرف ابگینه که سرش فراخ باشد چهل روز در آفتاب بنهند پر دیز ان بر سر وی
گرده و بعد از آن صافی کنند و بکار دارند دهن قشر الجوز جرب را سود دارد و نغایت خوبی
چون طلا کنند صفته فرا گیرند پوست بالا من جوز و فرا گیرند همچنانک روغن نخود و گندم
ما گیرند دهن الکلکلانج فالج و لقوه و قولنج و وجع مفاصل و نقرس و استرخاء عصب و همه
بیماریهای سرد را سود دارد صفته بگیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله و استخوان
بیرون کنند از هر یکی ده درم فلفل و دار فلفل و زنجبیل از هر یکی شش درم جاوشیر
داشق و سکبینه از هر یکی پنج درم تربد چهار درم حسک تر و کرنب نبطی و سداب تر از هر یکی
یک کف مجموع را نیم کوفته کنند و در دیگ پاک کنند و بیست و چهار رطل آب صافی در سر وی

بپالند

ریزند و با آتش نرم بپزند تا بنیمه باز آید بعد از آن از آتش فرو گیرند و صافی کنند و چهار رطل
شیره بید انجیر بر سر وی ریزند و دیگر باره بر آتش نهند و بپزند تا آب تمام برود و روغن
بماند بر دارند و استعمال کنند و بعضی از طبیبان اصل سوس محکوک ده استار در وی حل کنند
و عاقرقرحا ده درم و شیطره هندی چهار درم و انیسون و کرکر از هر یکی ده درم دهن الفودنج
از استرخا و بادها نافع بود صفته فرا گیرند بودنه و نیم کوفته کنند و در آب بپزند تا بنیمه باز آید
فرو گیرند و بپالایند و همچند آن آب روغن کنجد بر نهند و با آتش نرم بپزند تا آب برود و روغن
بماند دهن الافربیون نافع بود تشنج را که از سردی بود و فالج و جرب را صفته بگیرند فربیون
سه درم نیم کوفته کنند و نیم رطل روغن زیت و در دیگ سنگین مضاعف بپزند با آتش نرم
و نگذارند که دود از و بر آید تا سوخته نگردد و فرو گیرند و استعمال کنند دهن السلیخ در وی او
معروفست بخلخله سلیمانیه سردی معده و جگر و فالج و لقوه و خفقان و همه بیماریها را که سرد بود
سود دارد صفته روغن گل و روغن زنبق و روغن نرجس هر یک یک رطل در ظرف آبگینه
کنند یا چینی و یکماه بنجار عود و کافور دارند بعد از آن بگیرند جوز بوا و بسباسه از هر یکی ربع
وقیه خیربوا و قاقله و افلنجه و فاغره و کبابه و قرنفل و سنبل الطیب و گل سرخ و صندل سرخ
و سپید از هر یکی نیم وقیه سلیخه هشت یکی وقیه عود دو وقیه سک ده مثقال یدق بکوبند یا در
آسیاه زعفران آرد کنند و بحریر ببیزند و در ظرفی زنگین کنند و بعضی روغن مخره معجون کنند
و یکماه بعود و بخور دهند دو اوقیه آرد کرده و بحریر بیخته و از عنبر اشهب دو مثقال و از کافور
دو مثقال و از مشک سه مثقال عنبر را در وی حل کنند و مشک و کافور را بسایند در صلایه
تا نرم شود و بهم بیامیزند و در ظرفی کنند و روغن را بدو بیامیزند دهن الفستق گرم و تر است
درد جگر را که از رطوبت غلیظ باشد مفید بود و روغن او را همچنانکه روغن بادام گیرند دهن
الریحان بادهای غلیظ را که در شکم باشد و درد مفاصل را سود دارد صفته بگیرند آب ریحان
تازه ده ستیر و روغن کنجد ده ستیر و بپزند در دیگ سنگین با آتش نرم تا آب برود و روغن

باند پس صافی کنند و استعمال کنند دهن الاشنند فالج و استرخا را و سنگ مثانه و عرق النسا را
و قولنج و بادهای مفاصل را و درد رحم را و درد پشت و همه دردها را که از سردی باشد و غلیظی
اخلاط را و برخنازیر و سرطان طلا کنند مفید بود یک مثقال یک شربت باشد بیک سکره
آب حسک و تن را نیز بمالند صفت فرا گیرند راسن و زنجبیل از هر یکی ده ستیر شیطره و دار فلفل
از هر یکی بیست درم نمک طبرزد و نمک هند از هر یکی پنج ستیر حلتیت طیب پانزده ستیر مویز
منقی و سکر طبرزد هر یکی بیست ستیر منقی پنجاه کیله شیر گاو تازه شیر تازه بز از هر یکی دوازده
رطل آب صافی سی رطل شیرجه گاو و دروی ریزند و ادویه را کوفته و بیخته بدان معجون کنند
و باز با دیگ عود کنند و با تش نرم بپزند تا آب و شیر برود و روغن بماند پس صافی کنند
و استعمال کنند دهن الهندی او را کبریت احمر نام کرده اند صفت بگیرند او را از روغن بید انجیر
و نفط اسپید سودمند آمدست از جمیع علتها که در تن بنی آدم باشد و از جن و شیاطین مرده
و سحره ساحران و هر رنجی که او مید صحت نباشد در وی مفید بود این روغن و اگر کسی زهر
خورده باشد و مار گزیده هم نافع بود و کسی را که گربه یا سگ گزیده باشد سگ دیوانه
و قمله النسر و هر کسی را که جمیع اعضا درد کند و علت سودا و بادها که بدید آید و خدر اعضا را
از دست و پای و غیر آن که از باد باشد و درد جگر و سپرز و آماه هر دو را و بادهای رحم
را و استسقای و بزرگ شدن شکم از باد و خلط و قولنج و شوصه و جمیع آماه را و رعشه اعضا
و درد سینه و سرفه و نفث خون و بحبوحه و ضعف آواز و از بستگی بول و جرب و خارش
و انواع کرمها را که در تن آدمی باشد و از طرقیدن دست و پای و استرخا مفاصل و ضعف
و سل و زنانی که نفاس رسیده باشد و بسیار شده و ضعیف گردانیده و از تنگ شدن
امعا و حفظ و فهم را تیز گرداند و فهم زیاده کند و خفقان را و تب ربع را و تب غب را
این همه را فایده دهد شربتی از و یک ملعقه باشد با آبی که در وی شبت پخته باشند و او را
سحرگاه بخورند و هفت ساعت صبر کنند انگه طعام خورند و طعامی که خورند می باید که زیرباج باشد

مانند آن

مانند آن بگوشت سبک صفت بگیرند زراوند دراز و شیطره هندی یا دجاد و شیر و فرنجمشک
خشک و بادرنجبویه و بیخ فرودبجان و وج و تربد سپید از هر یکی بیست سیر حلبه و تخم کرفس
و راسن و گاوزبان و سورنجان سپید و پنج دینار دیه و فرعه از هر یکی پنجاه سیر صعتر فارسی
یک قفیز با الاصفهانی پنج کبر و پنج حنظل و سکبینج و اشق از هر یکی هشتاد و پنج سیر کل کرمانی
و گر نیابد صبر بدل او باشد افتیمون و اگر نیابد فرودبجان صبر بدل او باشد عاقرقرحا و سلیخه
و فلفل از هر یکی ده سیر لبنی خشک و میعه مصفی از هر یکی پنج سیر هلیله سیاه و بلیله از هر یکی
صد عدد و هلیله زرد شصت عدد حلبه را کوفته و بیخته در دیک کنند و ده دورق آب پاک صافی
شیرین در وی ریزند و باتش نرم بپزند تا چهار دورق بماند و صافی کنند و دیک را از ثفل
پاک کنند و دیگر باره با دیک عود کنند و آتش نرم برافروزند تا آب برود و روغن بماند
و نفط بماند پس فروگیرند و سرد کنند و در ظرفی سبز کنند و سر او را مهر کنند یا در قاروره
کنند اما ثفل او را خشک کنند و برای بادها و سردی مقدار سه لقمه بدهند و بعضی مردمان
که این روغن می گیرند عقاقیر را که خشک میگیرند و در ها ون می کنند و آب در وی
ریزند چندانکه در نسخه گفته شده است و یک شب بگذارند و بعد از آن بپزند تا چهار دورق
بماند بعد از آن بیندازند در وی صمغ و بپزند تا مختلط شود بعد از آن نفط در وی ریزند
و روغن بید انجیر و بپزند تا آب برود و روغن بماند ثخن و غلیظ و هر چیزی که با بن افتد
می جنبانند باسطام تا همچو خبیص گردد و باتش نرم تا وقتی که قوام گیرد فروگیرند و در ستوی
سبز کنند و نگاه دارند که باد زنان را که در رحم افتد و شوصه و تشنج را مفید بود و شربتها
نیم درم باشد مردان و زنان او کودکان مثل حب دهن الحند قوقی مفید بود با دی را که
در بدن همه جا پراکنده بگیرد و از رفتن باز دارد و هیچ نوع حرکت نتوانند کرد مجربست
از بعضی علما و افاضل تجربه افتاده است صفت بگیرند حند قوقی که تخم کرده باشد
و بکوبند و بیفشارند و آب بگیرند یک رطل و در دیگی کنند و یک رطل روغن زیتون در وی

ریزند و باتش نرم بپزند تا آب برود و روغن بماند پس فروگیرند و سرد کنند و صافی کنند و سپس
و کمل را دو درهم دهند هر روز و روز بروز چیزی زیاده میکنند تا بچهار درم برسانند و یک نخود
آب می خورند و تا نیم روز چیزی نخورند و بعد از آن زیرباج خورند یا ثرید خورند نخود آب و از ترشها
و شور بها پرهیز کنند و از ترشیها نیز پرهیز کنند و زنان را و کودکان را یک درم بیشتر ندهند
دیوک خروس بهترین آن بود که بانگ نکرده باشد و آنچه خصی کرده باشند محمود است
و سریع الهضم است و مرقه او موافق است صاحب رعشه را و وجع مفاصل را چون او را بپزند
با شوربا و اندکی آب تا وقتی که شش یک بماند و مرقه خروس دماء مار را سود دارد و چون
با اسفاناخ و شوربا بپزند قولنج را سود دارد و سودا براند و اگر با تخم کاجیره بپزند بلغم
براند و چون با چیزهای قابض بپزند سحج را سود دارد و چون بشیر بپزند ریش مثانه را
سود دارد و چون او را بکشند و هنوز تمام نمرده بجایی که مار یا کژدم باشد در بندند
فایده عجب دهد باقوتیطن او نیخ لوف است و او یاد کرده آمده است بیشتر دیگر دیگ
او را داجیراجه نیز گویند بهترین او آنست که معتدل باشد در ترشی و شوری و او معتدل است
در گرمی و خشکی و نافع آمده است از بدگواریدن طعام که از سردی باشد و مفید باشد
معده را که درو بلغم بود و او مضر باشد سوداوی و صاحب تخمه را و خبیص کرد اصلاح
آن کند صفة گوشت را پاره پاره کنند و در دیگ اندازند و نخود پوست کنده و گشنیز
خشک و رُطبه و پیاز و کند نا پاره پاره کرده در وی اندازند چندانکه بر سر باستد
آب و چیزی از روغن شیره و بجوشانند و کف از وی بر دارند و بر سر وی اندازند
سرکه که آنرا خل الخمر گویند و بپزند چندانکه طعم او با دید آید و بعد از آن بعضی مردم
او را بشکر شیرین کرده اند و بعد از آن آلکامه در وی ریخته اند و جوشانیده و بعد از آن
گشنیز و فلفل در وی کرده اند و جوشانیده چون پخته شده باشد چیزی که بوی
خوش دارد در وی اندازند تا گداخته شود و دیگر باره بر سر آتش نهند و باره سراب

در وی اندازند

در وی اندازند و سر او بپوشند تا تمام پخته شود و بر دارند دیرجابس وفی نسخة اخری دیفروجاس
و او داروی معدنی است همچون توتیا و او سه نوعست یکی سنگیست معدنی و دیگری همچون
دردی باشد که در بن بوته بماند که در وی مس گدازند و سیم آنست که او را از مرقیشیا سازند
بعد از آن که او را بسوزانند و او خشک کننده است قوی و او مفید بود ریشی را که در دهان
پدید آید دیک بردیک مفید بود جوزه را که عفونت پذیرفته باشد و کند و دهان را سود دارد و گوشت
زیاده را بخورد که فاسد شده باشد صفة زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد از هر یکی شش درم
مرصافی ده درم سنگ آهک غیر مطفاء پانزده درم زنگار یکدرم کوفته و بیخته بسرکه حل کرده
بسرشند و قرص کنند و خشک کنند دیوسیت چند قوتی است و ذکر او یاد کرده آمده است
والله اعلم بالصواب باب الذال ذباب مگس در درد چشم و موی مژگان و گزیدن
زنبور نافع آید و چون مگس را بسوزانند و در عسل آمیزند و بداء الثعلب طلا کنند موی
بر آرد ذراره او کاورس است هندی و دو نوعست سپید و سیاه نیکوتر سپید بود سرد و خشکست
اسهال را نیک بود و چون بضماد استعمال کنند آن موضع را سرد و خشک گرداند
ذراریح حیوانیست که در خیارزار باشد و هم بر گاسنی نشیند و چون خواهند که استعمال
کنند در کوزه اندازند و سر کوزه استوار کنند بپاره کتان پاک و دیگی بر سر آتش نهند که
پر سرکه باشد و می جوشانند و آن کوزه که سرش استوار کرده باشند بر سر دیگ نهند
چنانکه بخار سرکه بکتان می رسد و با اندرون کوزه فرو می شود و آن ذراریح را مختنق می
گردانند بعد از آن شاید استعمال کردن نیکوترین زرد رنگ باشد گرم و خشکست
بغایت و کوک را از بن بر کند و چون موم روغن کنند سپیدی و ظفره و بخار چشم را ببرد
و ناخن فاسد را بر کند و در برص و بهق با سرکه طلا کنند و خردل چون با ذراریح آمیزند
موی برویاند و آماس سرطانی را تحلیل کند و در جرب و قوبا طلا کردن فایده کند و اندک اندک
گمیز و حیض براند و چون با داروی غیر مضر خورند مقدار یک ذراریح خورند و او سوزنده و گشنده است

هر که بخورد آماه تضنیب و نواحی آن پدید آید و کمیز نتواند کردن و اگر کند خون باشد با پارها
گوشت و درد سخت و اسهال و سحج کند و عقل شوریده گرداند و غشیان آورد و چون
برخیزد بیفتد و غشی آرد و طعم دهن مانند قطران باشد و زیان کار و در تابستان فرزند از
شکم بیندازد و سه تسو نشانه را ازیش کند مداوات قی و حقنه کردن و شیر و لعاب بزرقطونا
و روغن بادام و جلاب و مرق جرب و زرده تخم مرغ نیم برشت ذریره داروی است
در سوختگی آتش با روغن گل و سرکه طلا باید کرد و در آماه معده و جگر و شش و استسقا ضماد
کردن نافع باشد ذرور ابیض داروی چشم است بغایت نافع بدرد چشم صفت انزروت
پنج درم شیاف مامیثا پنج درم نشاسته دو درم شکر طبرزد و صمغ عربی هر یکی یک درم
صبر و زعفران هر یکی نیم درم افیون مصری دو دانگ بکوبند و بحریر بیبیزند و درهم آمیزند
و در چشم کشند منفعت عظیم دهد ذرور اصفر اکبر بدرد چشم که از رطوبت بود و نیک بود صفت
کنجده ده درم شیاف مامیثا پنج درم صبر و زعفران از هر یکی نیم درم افیون مصری دو دانگ
بهم بسایند و بکار دارند ذرور اصفر صغیر سودمند بود از بقایای رمد و از درد چشمی که اورا
ریح الصبیان خوانند صفت انزروت شش درم شیاف مامیثا سه درم صبر دو دانگ
و ذرور ابیض شش درم بکوبند نرم و بحریر بیبیزند و بکار دارند ذرور کافوری از گرمی چشم سودمند
باشد و رمد و سپید چشم را نافع بود صفت صدف سوخته مروارید ناسفته از هر یکی دو درم
نشاسته دو درم کافور یک دانگ بکوبند و بپیزند بحریر و در چشم کشند ذرور که اورا ابیض
خوانند سودمند آمد رمد را صفت فرا گیرند توتیا مربی ربع رطل لولو غیر مثقوب پنج درم
نشاسته سه درم کوفته و بحریر بیخته استعمال کنند ذرور للناصور فرا گیرند نمک اندرانی
و مصطکی هر یک یک جزو بسایند و در ناصور ریزند ذرق الخطاطیف سپیده چشم را ببرد
ذنب الخیل گیاهی است که در جایها و خندقها روید و او شاخهاست مجوف و سرخ و درشت
و برگ او همچو برگ اذخر است شاخها باشد باریک و با بنوه مانند و نبال اسب سرد و خشک است

در آماه جگر

در آماس جگر و استسقا سودمند است عصاره او مجفف است بغیر لذع ترف خون را باز دارد
و جراحات را برویاند بغایت عجیب و او را ضماد کنند برای شدخ عضل و قیله الامعاء والاورام
المعده والکبد و الاستسقاء والحمره الاورام و او را اقنطافلون نیز خوانند و او بجنگست است
ذهب بهترینش آنست که آتش در و کار نکرده باشد و بغشی آغشته نباشد و او معتدل است
و لطیف سخالة نرم است در او و یه سودا و خل تمام دارد و برای داغ بهترین زرست تا زود
بروید و زر را دایم در دهن داشتن بخر را یعنی گند دهن را سود دارد و سحاله او بر داء الثعلب
و داء الحیه طلا کنند نافع آید و او را محلل کرده در چشم کشند بینائی چشم را قوی گرداند و از جهه
درد دل و خفقان را سود دارد و مقدار او در ادویه یک قیراط است و گفته اند که در شانم
زبان کار رست و اصلاح او بعسل باشد و گفته اند او شکسته شود و نرم گردد بسوی ارب
چون بوطقه او را بسرب طلا کنند یا بمرداسنج و بکدار نمد و روی زر و اگر از زر میل فراگیرند
و هر بامداد او در چشم کشند ظلمه تنک ببرد والله اعلم بالصواب باب الراء رازیانج مانند
تخم کرفس است در بسیاری افعالش و او بیابانی است و بستانی و نیکوترین بستانی باشد
تازه و بیابانی گرم و خشک است در درجه سوم و برگ او گرم است در درجه اول و تخم و بیخ
او گرم است در درجه سوم و او سده گشاینده است و بینائی را تیز گرداند و خاصه صمغ او و او
سودمند است در ابتدای در آمدن آب بچشم و چون در آمده باشد نیز و حشرات تخم رازیانه
را بچرند سوی چشم با دید آید و ماران چشم خود را برازیانه بمالند نور چشم بیفزاید پس شکر
و سپاس آن خدایرا که این حشرات را الهام کرد بدین چیزها و تر او بر شیر زنند سطبر گرداند
و ادرار بول و حیض کند و بیابانی سنگ گرده و مثانه بریزاند و تبهای کهنه را فایده کند
و چون رازیانه را بشراب بپزند و بدهند گزیدن سگ دیوانه را سود دارد و او بطی الهضم
است و غذای او ردیست رامک خوبترین آن بود که بسرخی گراید صنعت او چنان
بود که بستانند مازو یک من پوست انار نیم من و بکوبند و با بند همچو سرمه و در طنجری

افکنند با اندکی آب و بجوشانند تا همچو خمیر پیچ شود و سه چهار جوش بدهند و باسطام
می زنند سه شبانروز و آتش نرم در زیر او کنند سه روز و بعد از ان بگیرند ربع رطل زاج
سیاه و در آب حل کنند در ابگینه و نیم رطل صمغ پارسی را بکوبند بغایت نرم و بگیرند سه
رطل دوشاب یا عسل در وی اندازند و می جنبانند باسطام بآتش نرم و بعد از ان
صمغ را در وی ریزند و بپزند تا مختلط شود و ممتزج شود بعد از ان برگیرند و بروی چیزی
پهن گردانند تا خشک شود و هر که خواهد که خورش گرداند سیسنبر با او آمیخته کنند و بروغن
بادام ببرشند و او سرد و خشک است و بعضی گفته اند گرم است و او قابض است و لطیف حرارت
بنشاند و معده را قوت دهد و منع ماده کند و نگذارد که بریزد و چون طلا کنند جگر را سود
دارد و چون او را بدهند باب مورد هم جگر را سود دارد و شربتی از و یکدرم باشد و چون
بر معده طلا کنند ذرب را سود دارد و مثانه را زیان دارد و عسل اصلاح او کند و بدل او
کلنار است راتینج او صمغ صنوبر است و گفته اند صمغ عرعر است و خوبترین وی سپید نرم
باشد که بزردی زند و بوی او همچو بوی صنوبر است و او گرم و خشک است جابس و خشک
کننده و تحلیل کننده و ریش را بر و یاند اُوشنه او جو بیست و او را مغشوش گردانند که
او را بپزند و بعد از ان بفروشند و درین وقت قبض او زیادت شود و او دو نوع است چینی
و خراسانی و خراسانی مشهور است بر یوند الدواب او را بیطاران بکار دارند در
داروی چهارپایان و چینی را اطبا بکار دارند برای آدمیان بهترینش چینی است که بوی
خوش دارد و متخلخل باشد و در وی قبض اندکی باشد زرد رنگ باشد رنگش برنگ
زعفران گراید که اندکی بسیاهی زند و او گرم است و گفته اند معتدل است و گفته اند که جوهر درخت
او ممتزج است از مائی و هوائی و در دار چینی است تلخ خام و او را بر کلف و آثار ضربه و سقطه
طلا کنند مفید باشد شربتی تا دو درم است و ربو را و نفث دم را بغایت سودمند است
و اسهال خون را نیز و جگر را سودمند دارد و معده را قوت دهد و بواق را سود دارد

دجغفارن

و خفقان را بغایت سودمندست و سپرز را زیان دارد و ذرب و بیخش کوده را او
درد گرده و درد مثانه و درد رحم و نزف خون و تبهای کهنه را و زهر مار او گزیدن حیوان
زهرناک را سود دارد و گفته اند که بمعده زیان دارد و صمغ عربی اصلاح او باشد راج
او نارجیل است و ذکر کرده آید راس الفار چون او را خشک کنند و بسوزانند و نرم کنند
و بیزند و بعسل بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند مفید بود راس الارنب چون او را بسوزند
و نرم بکوبند و او را بپنبه اخرس بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع آید راسن بعضی
بستانیست و برگها دارد یک وجب مانند کبر زمین بهمن باز شده و بیخش منفعت بیشتر
دارد و بهترینش سبز باشد و تازه گرم و خشک است در درجه دوم و بعضی گفته اند در درجه
سوم و رطوبت زیادتی دارد و آماسهای سرد و عرق النسا و درد بندگاه را سود دارد چون
بروغن بپزند و طلا کنند و بر نفث دم یاری دهد و دل را قوت دهد و شاد گرداند و حیض
براند و کمیز بگشاید و بزخم حشرات نافع آید و خصوصا اگر راسن مصری باشد و در قوت منی
بیفزاید و بدرد شقیقه طلا کردن نافع آید و درد سر آورد و لیکن درد شقیقه بلغمی را نافع بود
و مصطکی و حاما و سرکه اصلاح او کند راسن عربی حرارت کمتر دارد و غذا را هضم کند و سنگ
مثانه و گرده را بریزاند و رفتن بول را سود دارد و سده بگشاید سده جگر و سپرز و معده
را نافع بود و جشاء نیک آورد و بادها را که در معده بود ساکن کند و مزاج سرد را سود دارد
و فالج را و گرده سرد را سود دارد و پشت را گرم گرداند و خون و منی را کم گرداند صفت
راسن را پاره گردانند هر یک چون انگشتی ده رطل و پوست او بکنند و بیست روز در
نمک آب بدارند و هر سه روز تغییر نمک آب کنند و بعد از آن روزی چند در آب شیرین
آغارند و هر روز تغییر آب کنند و بجوشند تا وقتی که طعم شوری بکلی باز گذارد و بعد از آن
در دیگ سنگین کنند و چندان آب بر سر وی ریزند که او ناپدید شود و سه رطل عسل
و اندکی بجوشانند تا نرم شود بعد از آن بردارند و بر سبدی نهند تا آب و عسل بتراود

پس با دیک بزند و عسل تهی بر سر وی ریزند چندانکه عسل بالای وی باستد و باتش
نرم بریان کنند تا برشته شود بر دارند و در سبوی سبز کنند و هر پنج روز عسل تازه کنند
پس بجوشانند و نگاه دارند پس برگیرند زنجبیل و دارچینی و هیل و جوزبوا و قرنفل و
دار فلفل نیم کوفته کنند و در خرقه کتان متخلخل کنند و در برنیه کنند و نگاه دارند اطریفل
داروی هندی است در مزاج سرد و معده ضعیف و وسواس و نگاه داشتن فرزند در شکم
و در سنگ گرده و مثانه نافع صفت وج و قسط تلخ و زراوند گرد و زراوند دراز از هر یکی
دوازده مثقال زنجبیل و دار فلفل از هر یکی بیست مثقال تخم کرفس و نانخواه و کرویا و رازیانه
و تخم اسپست و تخم بر بهمن و تخم جرجیر و تخم کرکز و تودری سرخ و سپید و اذان الفار و زیره
کرمانی و تخم شبت از هر یکی بیست و چهار مثقال قرنفل و اشنه و قصب الذریره و عود البلسان
از هر یکی دوازده مثقال اکلیل الملک و درمنه ترکی و زرنب و حب البلسان و روغن بلسان
و سلیخه و کبابه و قاقله و قرفه از هر یکی شانزده مثقال هلیله زرد و پوست بلیله و آمله از
هر یکی سی و دو مثقال لفاح خشک خربق سپید و مورد و مرماجوز و بزر البنج بیابانی و بستانی
و مسک و شیطره هندی و مغز دانه بریج و زرشک و زدوده جو به و بهمن سرخ و سپید و لسان
العصافیر هر یک بیست و چهار مثقال جوزبوا سی عدد بیخ خیار دشتی و تخم بنجنکشت از هر یکی
دوازده مثقال تخم کزر و حماما از هر یکی شش درم افیون و فرفیون و جندبیدستر از هر یکی
سه درم هلیله سیاه چهار درم ساده هندی و شنبلیده و مرو طرا ساليون و دوقو و راوند
چینی از هر یکی شش درم کوفته و بیخته برابر دارو شکر فانید و برابر شیره کاو و بعد از آن بوزن
دارو فانید و شیره عسل منزوع الرغوه پس بگیرند فانید را و پاره پاره کنند و آب در روی
ریزند و بجوشانند و غلیظ گردانند تا همچنان شود که عسل بعد از آن عسل در وی ریزند
بعد از آن شیره را در وی ریزند و بهم بخواهند تا همه بهم آمیخته و یکی شود انگه بر دارند
و نگاه دارند در ظرفی که در وی عسل بوده باشد و شش ماه صبر کنند آنگاه بکار دارند شربتی

بمقدار

بمقدار یک بازو و در اول ماه سه روز متوالی در آب گرم بخورند یا ببعضی از نبیذها ربیثا
ابن ماسویه گفت که او گرم‌تر است از ربیا و او مهیج شهوت است ولیکن تشنگی آرد و شیره
کامه بود اصلاح او کند رب العنب گرم و خشک است و المز منه اقل حرارت یعنی هرچه میخوش است حرارت
او کمتر بود و خداوندان مزاج سرد را نافع بود ولیکن خون بسوزاند و اصلاح او خیار و کاهو کند
صفت انگور بیفشارند و صافی کنند و بجوشانند تا چهار یک بماند و در خنبره کنند و در افتاب نهند
تا رطوبت نشف کرده شود رب الریباس بهترین او آنست که از شیراز آورند سرد و خشک
و طبع را ببسته کند و معده را قوت دهد و هر کرا اسهال باشد منفعت دهد و هضم را یاری دهد
و قی را مانع شود و تب غب را نافع آید و تشنگی بنشاند و با آلات سینه و حلق زیان دارد و اصلاح
انار ملیسی بود صفت ریباس بکوبند و از آن آب بگیرند و صافی کنند و در دیک سنگین کنند
و می زنند تا بنیمه باز آید بعد از آن بپزند تا غلیظ شود و هر که خواهد که بشکر باشد چون با نیمی آید
شکر بر نهید و بقوام آرد و زعفران جز نهند رب الحصرم آب غوره سرد و خشک است قمع صفرا کند
و تشنگی بنشاند و قی باز دارد و طبیعت در بند آرد و تبهای تیز را نافع بود صفت بستانند غوره
بر آب ترش نه شیرین و بیفشارند و صافی کنند و در دیک پاک بجوشانند تا آن وقت که دانگی
نیم بود [illegible] کنند و بنهند و اگر تنک باشد در خنبره کنند و در افتاب نهند تا غلیظ شود و بر
دارند و هر که خواهد که بشکر کند شکر بر نهند و با آتش نرم بجوشانند تا قوام آید و هر رطلی را
از او رطلی شکر بر نهند رب السوس او فشرده سوس است و رب او باشد که یاد کنیم در باب عین
رب الاجاص از تبهای سوزان و صفرا و تشنگی سودمند آید صفت بگیرند الوی سیاه می
خوش و پاک کنند و در دیک کنند و چندان آب در وی ریزند که آب بر سر وی باستد و بجوشانند
نیکو و بگذارند تا سرد شود و بیفشارند و آب او را صافی کنند و می زنند تا ربع بماند رب الآس
سرد و خشک خون را قطع کرداند و سینه و شش و معده را قوت دهد و شکم در بند آرد
و قی باز دارد و خون بر آمدن بسرفه باز دارد صفت بستانند دانه مورد تازه و رسیده و بکوبند

و بفشارند و آب آن بگیرند و صافی کنند و در دیگ بجوشانند تا دانگی و نیم بماند سرد کنند و بکار
دارند رب التوت سرد و خشک است درد گلو و بثرهای تیز را که در حلق حادث شود و خوانیق و آماه
گرم را سودمند بود و وقتی که بدان غرغره کنند صفته توت شامی بستانند و آب بگیرند و صافی گردانند
و بپزند تا بنیمه باز آید و بر دارند پنج رطل از این و سه رطل مثلث و بآتش نرم می پزند تا بقوام آید
و مرو شب و زعفران از هر یک نیم مثقال بکوبند نرم و در آن دیگ کنند و فرو گیرند و هر کس خواهد
که ساده باشد بپزند تا بقوام باز آید و بر دارند و بکار دارند رب الجوز گرم و خشک است
اورام حلق که سردی باشد و رطوبت چون بدان غرغره کنند از قی بلغمی سود دارد چون بخورند
صفته بگیرند پوست جوز تر که سبز باشد بکوبند و شیره او بگیرند و در دیگ کنند تا ثلث او
برود بگیرند عسل و بدو بیامیزند و می جوشانند تا بقوام آید و فرو گیرند و سرد و صافی کنند
و بر وی ریزند مرصافی او قیه زعفران و شب از هر یکی هفت درم همه در وی ریزند و بکار دارند
رب السفرجل حرارت را و اسهال و قی را نافع بود صفته بستانند به می خوش و پاک کنند
از پوست و دانه و بکوبند و آب او بگیرند و بآتش نرم بپزند تا ربع بماند صافی کنند و دیگر باره
در دیگ کنند و تا وقتی بپزند که تا بنیمه آید و هر کس که خواهد که بشکر سازد آب به را بپزند تا بنیمه
باز آید و هر یک رطل را آب به را یک رطل شکر بر نهند و بپزند تا وقتی که غلیظ شود رب الرمان
نافع بود خمار و حرارت را و بلغم شور را و تشنگی سخت و تبهای گرم را و شهوتی ردیه که زنان آبستن
را ارزو کنند باز دارد صفته آب انار می خوش بگیرند و صافی کنند و بآتش نرم بپزند تا ربعی بماند
و اگر خواهند که قی باز دارد در حالت غلیان یکدسته نعنع تازه در وی اندازند و اگر بشکر خواهند
چون آب انار با نیمی آید یک رطل آب انار را یک رطل شکر بر نهند و بآتش نرم بپزند تا غلیظ
شود رب التفاح صفرا را بنشانند و جوشیدن خون را بنشاند و شکم رفتن و قی باز دارد
صفته بگیرند آب سیب قوهانی یا دامغانی و از پوست و تخم بیرون کنند و بکوبند و آب او بگیرند
و بجوشانند در دیگ سنگین بآتش نرم تا ربعی از و بماند پس صافی کنند و اگر خواهند که بشکر

سازند

سازند چون آب سیب بانیمی آید شکر برنهند و با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود و بردارند
رب البسرق باز دارد و در اسهال نیز و معده را قوت دهد صفت بستانند خرما نیم رسیده و استخوان
از وی بیرون کنند و بکوبند و آبش صافی کنند و در دیگی پاک کنند و با آتش نرم بجوشانند تا ثلثی
بماند و صافی کنند رب الاترج فایده دهد از زهرها و صفرا بشکند و تشنگی بنشاند و طبیعت را ببندد
و او قوی‌تر است از رب حصرم در جمیع افعال و قوبا را سود دارد و وقتی که طلا کنند و سپیده چشم را
ببرد چون بدو در کشند صفت بگیرند ترشه ترنج و بفشارند و آبش بگیرند و صافی کنند و در دیگ
سنگین کنند و با آتش نرم بجوشانند تا ربعی از وی بماند و صافی کنند و اگر خواهند بشکر سازند
چون آب ترنج بانیمی آید مثل او شکر برنهند و با قوام آورند رب اللیمو صفرا و قی و تشنگی را
بنشاند و معده را قوت دهد صفت لیمو را پوست بکنند و بفشارند و آب بگیرند و صافی کنند
و بجوشانند با آتش نرم تا دو بخش از وی برود و اگر بشکر خواهند چون آب لیمو بانیمی آید مثل
آب لیمو برابر شکر برنهند و با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود و بوجهی دیگر سازند تا از تلخی
با سلامت باشد و آنچنان است و شکر باندکی از آب لیمو حل کنند و بجوشانند تا بقوام آید و
استعمال کنند رب الخشخاش از نزلها که از سر آید مفید بود و سینه را نافع صفت فرا گیرند
صد عدد خشخاش فربه سپید نیکو نیم کوفته کنند با دانه او و در شش رطل آب صافی شیرین
حل کنند و سه شبانروز بگذارند آنگه با آتش معتدل بپزند بجدی که لایق آن باشد که بهر دو
دست بفشارند و بمالند و صافی یعنی صافی کنند و سه رطل آب صافی بریزند و یک رطل و نیم
عسل و می پزند تا وقتی که همچو لعوق شود و سرد کنند و نگاه دارند در ظرف آبگینه و هر کس که
خواهد که نزلات را باز دارد از همه اعضا اب را در خشخاش بیک دفعه بریزند و بجوشانند
تا نیمی برود و بدست بمالند و صافی کنند و مثل او شکر برنهند یا مثلث و با آتش نرم بپزند
تا همچو لعوق شود رب الرمان المنعنع و هم رب نعنع نیز خوانند تبها را و قی را و اسهال که
ترا اختلاف گویند سود دارد صفت بگیرند آب انار شیرین و ترش و بهم آمیخته با آتش نرم

بجوشانند تا بانیمی آید ومثل ربع آن آب نعنع ومثل نصف او سکر طبرزد و بجوشانند تا با
قوام آید و بر دارند رته او بندق هندی است وبعضی گفته اند که بندقیست که مشهورست
برته مانند بندق مشهور لیکن پوست او باریکترست گزیدن عقرب را سودمندست و شربتی
از و یکدرم است تا ب سرد و یاد کرده آمد رجیع الانسان فرا گیرند سرگین خشک انسان از و بکوبند
و بلعاب بیامیزند و بر جوزه ننهند سفید بود رجل الجراد مانند بقله یمانیه است سبل را سود دارد
وطبیخ او حمیات مطبقه را سود دارد و ربو را نیز سود دارد و بعضی گفته اند او زنب است
رجله بقلة حمقاست و فرفخ نیز خوانند و ذکر کرده آمد رجل الغراب واورا رجل زاغ نیز گویند
حشیشه ایست چون بپزند و بخورند اسهال کهن را سود دارد و قولنج وغیر او گفته اند که قولنج
را نیز سود دارد و او عمل سورنجان بکند که هیچ مضرتی در و نباشد رجید این گیاهی است
که شاخهای باریک دارد و مانند لیف غلیظ لیکن غلیظتر از لیف است مانند خوشهای انگور
چون خشک کنند و هیچ بوی وطعمی ندارد و میل بتری دارد رخام سنگ رخام گرم است
در دوم درجه خشک است در درجه اول سعفه و دار الثعلب را سود دارد رخامیه او مانند هریسه است
که از برنج سازند هم بطبیعت و هم بمنفعت و هم بعمل لیکن او نرمترست برای آنکه آنچه از برنج
سازند برنج را نیک خورد کنند و نرم گردانند و بعضی گفته اند که بشیر کنند و بسازند همچنانکه
خبیص سازند و بعد از ان گوشت مرغ خانگی که تازه باشد و پیه او بر روغن بادام یا بر روغن
جوز تازه رخبین نوعی از ترف است و او آب شیر بخته است و او گرم و خشک در درجه دوم
چون از و شیاف سازند و بخود بر دارند طبیعت را نرم گرداند رشاد گرم و خشک لطیف کننده
است کرم شکم را بکشد و بادها را تحلیل کند و بلغم را بگدازد و معده را زیان دارد و مثانه را
همچنین و تقطیر بول بحاصل آرد و گرم مزاج اولا با کاسنی باید خورد و یا با کاهو رصاص قلعی لطیفتر
او محرق باشد و واجبست که در وقت سوختن از بوی او پرهیز کنند و او سرد و تر است
وگفته اند خشک است وقطع خون کند و چون او را با یکی از عصارات سرد ممزوج کرده استعمال

کنند اما سپهار اسود دارد بطلا وازقروح خبیثه مفید بود وچون ضماد کنند ببنبه پاره شهوت
جماع را بنشاند و براده او را هر کس که بخورد همان اعراض حاصل آید که آن کس که مرداسنگ
خورده باشد از احتباس غایط وبول وشدت انطلاقها وگرانی معده وروده ونفخها وورم شکم
او چیزی همچو غدّه حاصل آید ورنگ او همچو رنگ رصاص باشد وضیق نفس وقت باشد
بخناق انجامد و بایلاوس انجامد مداوات او بقی باشد بطبیخ تخم کرفس وشبت وانجیر وبورق
وماء العسل وبعد ازان اسفیداج دهند ونشان خوش شدن ازان او درار بول باشد وانطلاق
طبیعت رطب بهترین آن باشد که از هر نوعی واو گرم وترست در درجه اولی وبعضی گفته اند
حرارت او کمتر از رطوبت است ومتفاوت باشد در اصناف هر صنفی که شیرین تر باشد گرمتر
باشد وهرچه شیرینی او کمتر باشد حرارت او نیز کمتر باشد واو سود مند ست معده سرد را
ودر منی بیفزاید وطبیعت را نرم کند وحنجره وآواز را زیان دارد وخونی که ازو تولد کند
ردی باشد سریع العفونت باشد درد سر آورد واصلاح او بمغز بادام وخشخاش وبعد
ازان بکاهو وخیار بسرکه وسکنگبین کنند رطب مربّی حرارت او بیشتر باشد از تازه ورطوبت
او کمتر باشد واو جهت شهوت نیک باشد ومنی زیادت کند ولیکن درد سر آرد وضرر او را
کم کرداند اگر در موضع استخوان او مغز بادام بار کنند وبخورند بگلاب وخشخاش وبعد ازان
بسرکه وکاهو خورند صفت رطب را چون از درخت باز کنند یکچندی در آفتاب نهند تا رطوبت او
کمتر باشد ورطب را بجوال دوز در زیر او سوراخ کنند واستخوان بیرون کنند وبعوض هر
استخوانی یک مغز بادام بنهند نوبت کنده ودر ظرف آبگینه کنند وعسل کف گرفته بر سروی
ریزند چندانکه بالای وی باستد وزعفران اندکی در وی ریزند وهر سه روز عسل او را از
وی جدا کنند وبجوشند وسرد کنند ودیگر باره عود کنند تا چهل روز انکه رسیده باشد بردارند
واستعمال کنند رطبه چون او سبز باشد رطبه خوانند وچون خشک شود او را قت خوانند
وعلف نیز خوانند وبهتر نیش سبز باشد ونرم واو گرم وتر است در دوی بادی هست ودر منی

بیفزاید و هم در شیر رعی الابل و اورا اسعالی نیز گویند و او حشیشی است که دانه او مانند دانه مورد
باشد در وی اندک شیرینیست و او گرمست بدرجه اول و تر بدرجه دوم و گفته اند گرم و خشکست
بدرجه دوم لطیفست شتر را زیان ندارد و زهر جمله هوام است و چون بپزند و بآب او موی
بشویند سیاه گرداند رعی الحمار حشیشی است که رنگ ماش دارد و شکل سخت خاک رنگ است
چون لوبیا او بکنند رنگ او برنگ مرجان ماند لوبیا کنده درشتست طعم او همچو طعم عدس باشد
و در وی اندک شیرینی است و او میل بگرمی و خشکی دارد رعی الحمام بعضی گفته اند که همس رعی
البیت و او خشکست و او نقرس سودمند آمدست رغوة الملح کف نمک قویتر است از نمک لطیف
کننده و تحلیل کننده است و کف نمک گرمتر و تیزتر است میخواهد که بسوزاند بقوت تیزی
رقاب بهترین گردنها از آن مرغ خانگیست که فربه باشد و جوان و او در گداختن معتدلست
بیمار خیزان را سود دارد و آنچیزی که از مرغ پیر باشد در وی هیچ خیر نباشد و دیرگوار باشد
و در وی الغذا باشد و گردنها مردمان قوی را مضر باشد و اصلاح او آنست که او را بروغن
بریان کنند رقون نام حناست و همچنین رقان نیز گویند رفع یالی درخت او را بر ساق برساق است
و برگ او همچو برگ گندوست سبز تر و میوه او همچو میوه الجبیرست که بزرگ باشد گویا که همچو
انار کوچک است و او را ابند بسیار ست و حل بسیار دارد و او خشکست افنار بلغم کند و دفع
رطوبات کند در معده و خلط غلیظ از معده بیرون برد رمان حامض بهترین انار ترش
بزرگترین او باشد انکه آب بسیار دارد و انار همه اندک غذا باشد و قابض و سرد و خشک
و اقماع او قابضترست و گفته اند معتدلست در تری و خشکی صفرا بشکند و سیلان فضول را
از احشا باز دارد و دانه او با عسل قلاع را سود دارد و آب او چون در چشم کشند ظفره را
سود دارد و دانه او را چون در آب باران حل کنند خون برآمدن از گلو باز دارد و او خفقان را
سود دارد و معده را بیفزاید سوزش معده را سود دارد و بثها را و سویق شهوت غیر طبیعی
زنان آبستن را باز دارد و بعضی اطبا گفته اند که صاحب تب بعد از غذا انار ترش بخورد

العرق الحار

بر آمدن بخار از معده باز دارد و او اولیتر است از آنکه بیشتر از طعام خورند که مواد را بنیمه زیرین.
فرستد و او ادرار بول کند بیشتر از شیرین و سویق او اسهال صفراوی باز دارد و معده را قوت
دهد و آب او با سویق جو درد فواد را بنشاند و وقتی که از صفرا باشد که بمعده ریزد و انار سبز بود
از ترش و شیرین چون پوست باز کنند و با پیه او بکوبند در هاون سنگ و بیفشارند با شحم او و فرا گیرند
از او نیم رطل و بیست درم شکر سرخ و بخورند اسهال طبیعت کند بعصر و صفرا براند و دانه او درد و سست
داو درشت کرداند حلق و سینه و روده و معده را زیان دارد و اصلاح او بحلوای شکری و عسل
کنند و جوز بیران دوست دارند خوردن او می باید که بعد از خوردن او برنج مربی استعمال کنند
رمانیه بهترین آن باشد که از حب او آب بگیرند و او سرد و خشک است از ضعف جشا کرم مفید
بود و طبیعت را در بند آرد خاصه وقتی که برگ حماض در وی اندازند و شاخها بقلة الحمقا و خون
از مقعد آمدن را نافع بود و سینه را زیان دارد و مهلبیه اصلاح او کند و صنعت او همچو سماقیه
وعوز با باشد رمان حلو انار شیرین نیکوتر آن بود که بزرگ و املیسی بود سرد و تر است باعتدال
جلا دهنده تا قبض است و ملین و دانه انار چون با عسل درگوش اندازند درد را نافع بود.
سینه و گلو نرم دارد و معده را جلا دهد و در خفقان نافع رماد همه خاکستر ها خشک کننده باشد
و خاکستر ها زریون جلا دهنده و بینائی را تیز کننده است و دنجه را سود دارد خاصه دوالخطاطیف
و خاکستر چوب قابض همچو بلوط و غیره خون را در بند آرد رماد الکرم خاکستر رز بهترین آن بود.
که از رز کهنه باشد و او سرد و خشک و گفته اند گرم است از ریش روده فایده دهد مقدار شربت
او نیم درم باشد و گفته اند که شش را زیان دارد و کثیرا اصلاح او کند رماد القصب بهترینش خاک
ترنی و نبطی باشد و او سرد و خشک و گفته اند گرم و خشک در درجه سوم سده زهره بگشاید
و مقدار شربت او یک دانگ و گفته اند مضر است در شش و اصلاح او شکر و کثیرا است
رماد عش الخطاطیف آشیانه بالوایه در موضعی باشد که باد بسیار و هوا خوش بود آن بهتر بود
وصفته سوزانیدن او چنانست که آشیانه او را در کوزه سفالین کنند و کوزه را در گل حکمت

گیرند و در تنور نیم گرم نهند یک ساعت و بعد از آن بیرون گیرند و بسایند و بکار دارند و او
سرد و خشک باشد عسر ولادت را سود دارد و مقدار شربت او یکدرم بود تا یک مثقال وکفشا
گرشش را زیان دارد و اصلاح سکنجبین باشد رماد السرطانات صفت سوزانیدن او بگیرند
خرچنگ را و در کوزه نو سفالین کنند و کوزه را در گل حکمت گیرند بدین صفت بسایند
یک جزو گل حرّ و یک جزو زکال و یک جزو نمک و یک جزو موی بز موی را بمقراض نرم پاره پاره
کنند و دیگر اجزا را بکوبند و بپیزند و در هم آمیزند تا مخمر شود و بسرشند و کوزه را در آن گیرند
و او در گرم است در اول درجه و خشک است در درجه سوم فایده دهد خون از بینی بر آمدن
را با شراب خشخاش و خون او را با سرکه خمیر کنند و در گزیدن سگ دیوانه اندایند فایده
نیکو دهد رموی او سرمه است که نشف اشک چشم کند و چشم را جلا دهد وصفه بگیرند سرمه
اصفهانی که او را اثمد گویند و توتیای هندی و توبال نحاس و بعد محرق از هر یکی یک جزو
و ماميران چینی ربع جزو بکوبند و بپیزند بحریر و در کشند در چشم مفید باشد رُف او مباح
است و ذکر رفته است رؤس بهترین آن باشد که از حیوان معتدل الرطوبة باشد و او
گرم و تر است و غلیظ و کثیر الغذا در منی بیفزاید و او لایق اصحاب کدّ و تعب باشد رؤس
الضان سریش را چون بپیزند و مرقه او را حقنه کنند رودها را گرم گرداند و گرده و تن را
فربه کند و در شهوت بیفزاید وقتی که کمی شهوت از گرمی و خشکی باشد و سرو پاچه خوردن
بول و غایط گنده گرداند و معده را زیان دارد برای آنکه دیر هضم می شود و برای آنست
که او را با دارچینی و نعنع و مصطکی خورند روث البرذون چون سرگین اسب را در زیر زن
آبستن دود کنند فرزند مرده بیرون آرد و شیمه را نیز روث الحمار سرگین خر سوخته و غیر سوخته
سیلان خون و غیر خون باز دارد و کسی را که خون از بینی آید سرگین خر ببو دارند مفید بود
یا بفشارند و آب او در بینی اندازند رعاف باز دارد و گزیدن گزدم را سود دهد
چون خشک کنند و بسایند و در شراب حل کنند روسختج او روی سوخته است وصفت

لوزنیون?

سوزانیدن او چنان باشد که مس را پاره پاره کنند و در کوزه آبگینه و میان کوزه فضایی
دارد و در زیر آن نی فارسی سوزانند خشک سه شبانروز دایم و بکلبتین بیرون آرند اگر
رسیده باشد فبها و نعم و اگر نه یک هفته آتش برکنند تا تمام رسیده شود و انگه بیرون آرند
کرمست رزد آب بیرون آرد روشنائی سودمند بود از خارش چشم و تاریکی چشم صفت
فراگیرند قلیمای زر و کف دریا از هر یکی ده درم روی سوخته شش درم نمک اندرانی و
اسفیداج رصاص و نوشادر و ساذج هندی و فلفل و دار فلفل و سنبل و کحل اصفهانی
از هر یکی سه درم قرنفل و میل و اشنه از هر یکی یکدرم کافور نیم درم مجموع را کوفته و بحریر بیخته
در چشم کشند روشنائی دیگر بزرگ فایده دهد تاریکی چشم را و چیزی پیش چشم فرا نمودن
همچون پشه و مگس و مانند این را باز دارد و گوشت فزونی که در چشم باشد و خارش را
و بینائی تیز گرداند صفت بگیرند قلیمیا زر چهار درم کحل و شاذنج و لولو و توبال مس
و نحاس محرق و توتیا و بسد و مرقشیثا از هر یکی چهار درم و نیم زهره کبک و زهره سنگ
جشم و زهره شبوط از هر یکی چهار دانگ مامیران و شکر طبرزد و ساذج و نوشادر و زعفران
از هر یکی نیم درم مشک یک دانگ اشنه دو درم مجموع را کوفته بحریر بیبیزند و استعمال کنند
روشنی کنجد بوبت کنده آرد کرده است روغن او بیرون کنند و او گرم و تر است و او را
بدوشاب یا عسل بیامیزند و خورند غلیظ است و تخمه آورد ریباس در وی قوت حامض
ترنجبیت و قوت عوزه و بهترین او آنست که در وقبض کمتر باشد و بکوه پارس روید و او
سرد و خشک است در درجه سوم و بعضی گفته اند در درجه دوم حرارت را بنشاند و مستی را
بغایت سودمندست و از آمدن طاعون مفید بود استعمال او و چون آب او را در چشم
کشند روشنائی بیفزاید و اسهال صفرائی را سود دارد و حصبه و جدری را سود دارد و غشیان
معده را باز دارد و همه احشا را قوت دهد و آب او را با آب جو حل کرده بر حمره و نمله طلا کنند
مفید بود و سده را و قولنج را زیان دارد و اصلاح او ترنج پرورده آید ریباس بهترین او

که چنان سازند که می خوش باشد وخوش طعم وعطر باشد واو سرد وخشک سودمند باشد
که اسهال اختلاف دارد یعنی گوناگون از دی جدا شود زرد وسبز وسپید ومرکب ومزاج گرم را
بغایت مفید بود ومعده ضعیف را هم سود دارد وصاحب سرفه را زیان دارد وعصب ومقام
را زیان دارد واصلاح او بمرغ خانگی جوان فربه باشد وصفت او چنان باشد که آب ریباس
تر بگیرند وهمچنانکه آس غوره می سازند ریة الماعز شش بز گرم وترست سریع الهضم است
طبع را ببندد وبیمار خیزان را سود دارد برای آنکه زود هضم میشود ولطیف است وزود از معده
فرو می رود اما غذای او اندک است میل ببلغم دارد واصحاب کد وتعب را زیان دارد وروغن
کفت او خشک ودیر هضم ریة الثعلب شش روباه را چون در سرکه عنصل حل کنند صاحب ربو
وضیق النفس را بغایت سود دارد ریة الحمل والخنزیر چون پای را که موزه گرفته باشد وریش
کرده شش گوسفند یا شش خوک تازه بر آن موضع نهند برویاند وفایده دهد واگر خشک کنند
وبکوبند وبر آن موضع نهند مفید باشد ریة الحمار الوحشی چون شش گورخر را که خشک کنند وبکوبند ونیست
وبپیزند وبعسل وشیر حل کنند وبخورند ضیق النفس را سود دارد وسرفه را نیز ریهقان زعفران
در بعضی لغات عرب زود باشد که یاد کنیم ریحال بهترین آنست که در تیزی معتدل باشد
واو حکم اباز یر دارد واو جشا رنیک آورد واشتها اورد وتشنگی آورد وطعام را از معده
زود فرود آورد واو لایق آن نیست که او را نان خورش سازند بلکه باوقات با چیزهای
نرم خورند ویا او فرا گیرند شیر حلیب وشونیز وسداب وخردل وسیر ومانند این ریتیانج
او را تیانج است واو گرم است بسوم درجه وخشک باول درجه در جراحتها گوشت برویاند
ولیکن درد را برانگیزاند واو را با کلنار ورزده جو به اضافت کنند زخم را برویاند وپاک
گرداند ریتیانج او سنگیست همچو خرچنگ سرد وترست در درجه دوم نشف رطوبت کند
وجلا دهد وروشنائی را تیز گرداند ریحان سلیمان او را بکوه پارس یابند واو مانند شوید تر باشد
وبرگ او همچو برگ خطمی باشد واو بپیچد بر درخت مانند لبلاب وگویند او جسفرم است

دی کوبند

و می گویند که جم سلیمان است و او خشک کننده و لطیف است اما ه بلغمی را سود دارد و بواسیر
را نیز سود دارد و بر گزیدگی کژدم طلا کردن سود دارد ریحان داود او مرزنگوش است رایحه آن
خبث حدید است و ذکر رفته است ریحان او شاهسفرم است و او سودمند است بواسیر را
ورزو و باشد که یاد کنیم ان شاء الله تعالی وحده باب الزای زاج معدنیست بهترین سبز است
بصری که در وی رنگ ذهبی باشد و سوخته او لطیف است و غیر محرق قویتر باشد و لطیفترین
انواع او قلقدیس است که سبز باشد و معتدل ترین او قلقطار است و غلیظترین او سوری باشد
المصری که اندک بسیاهی زند و قلقطار او زرد باشد و القلقدیس او سپید باشد و اورا
شوعنیا نیز گویند و السوری هو الاحمر والزاج هو الاخضر و حکایت کرد جالینوس که چون قلقطار
کهنه شود زاج گردد و او گرم و خشک است در درجه سوم قابض و سوزاننده است خشکریشه آرد و جرب
را سود دارد و سعفه را نیز هم و ناصور را و رعاف را و ریش گوش را و چرک که از گوش
تراید و خوره دندان را و صلابت پلک چشم را و در وی قوت سمی است برای آنکه خشکی آرد
و از خوردن او سرفه تولد کند و او اسهال کند و دوا او شیر تازه کنند و روغن تازه گاو یا ماستی بشکر و مانند آن
زبیب مویز بهترین خراسانی باشد بزرگ گوشت ناک صادق الحلاوة و گوشت او سرد
و ترست در درجه اول و دانه او سرد و خشک در درجه اول معده را دوست دارد و جگر نیز
و او بغایت نیکست برای درد روده با تخم و برای گرده و مثانه و ادویه را برای اسهال یاری دهد
چون از ده درم بخورند و چون دانه بیرون کنند اطلاق طبیعت کند و آن مویزی که قابض است
و اندک گوشت قلیل الحرارة باشد و معده را قوت دهد و طبیعت در بند آرد و او خونرا بشوراند
و خیار سبز اصلاح او کند و اسحق گفت که او تیزی خون را بنشاند و هم او گوید که او مضرت دهد
گرده را و اصلاح او بعناب است و چیزی ترشی زبیب الجبل او را مویزج خوانند و زود باشد
که یاد کنیم زبد بهترین تازه باشد از شیر میش جوان و او گرم و ترست در درجه اول و رطوبت
او بیشترست و او منضج است و محلل و مرخی و چون او را ببدن طلا کنند فربه کرداند و جراحتهای

عصب را سود دارد و ریشها را بر رویانند و پاک کرده اند و اما سهار را سود دارد که در پس گوش
بحاصل آید و دمیدگی دهن را نیز سود دارد و چون در بن دندان بمالند بر آمدن دندان آسان
کند و سرفه را سود دارد که از سردی و خشکی باشد با شکر و مغز بادام و ذات الجنب و ذات الریه
را سود دارد و خون از گلو بر آمدن آسان کند و از بسیار آمدن منع کند و چون ده درم از او
بخورند صفرای تیز را که بقی بر آید باز دارد و وقتی که با عسل یا شکر خورند و بسیار خوردن روغن
تازه طبیعت را نرم کرده اند و با زهر مقاومت کند و از گزیدن افعی فایده کند و وقتی که بدان
موضع طلا کنند و مرض معده است و اصلاح او بچیزهای قابض باشد و او را از لبن حلیب گیرند
زبل مختلف شود باختلاف حیوان و دیگر مختلف می شود باختلاف اشخاص نوع واحد و خاصه
آدمیان و هیچ سرگین مبرد و مرطب نباشد زبل الجراد کلف و بهق را سود دارد زبل الحرذون رنگ
رنگ روی خوب کرده اند زبل الخطاف یجلو بیاض العین زبل الاطفال بهترین آن باشد که از کودکی
باشد که در غذای او تخلیط نرود و برای خناق بحنک بازدوسند مفید بود و ذبحه را نیز
همچنین و اگر بحلق در دمند همچنین مفید باشد تا حدی که از فصد مستغنی کرده اند و گفته اند
که زبل اطفال از سهام مسمومه مفید کرده اند و نگذارد که زهر کار کند زبل الکلاب بهترین سرگین
سگ آن باشد که استخوان خورده باشد و او با عسل ریش کهنه را مفید باشد و برای خناق
کهنه چون بحنک باز زنند مفید باشد و برای اسهال نافع و وقتی که با شیر خورند و برای قولنج
بآب گرم حقنه کنند مفید باشد زبل الذیب بهترین آن باشد که بر سر خاری انداخته باشد
و سپید باشد و در وی استخوان پارها باشد و موی نیز در آن سرگین باشد و فایده دهد
قولنج که از ورم نباشد شرباً و تعلیقاً عند الحاجة و اگر از پوست گرگ و عای سازند یا از
پوست شتر بهتر باشد و اگر تعلیق او از خیطی باشد که از صوف کرده باشند که گوسفند آن
صوف را گرگ گرفته باشد بهتر باشد زبل الزرازیر بهتر آن باشد که از زرزوری گرفته باشند
که برنج خورده باشد و او قوباء و بهق و کلف را سودمند آمده است زبل الحمام سرگین کبوتر

کرنین

گرمترین همه زبلها است و او از همه بیماری سرد سودمند باشد و با آرد جو تحلیل آماسها کند
و با انگبین و تخم کتان خشکریشه را سود دارد که از سوختن آتش حاصل شده باشد و از نار
فارسی و قوبا مفید آمده است و وجع مفاصل و سعفه را نیز همچنین و او را در حقنه قولنج نیز استعمال
کنند و بدن مستسقی را بدو طلا کنند بسرکه معجون کرده مفید افتاده است زبل العصافیر پاک گرداند
و کلف را از روی ببرد و چون او را بجیوی انسان آمیخته کنند و ثولول را طلا کنند از بیخ برکند
و مفید باشد زبل الرخم چون او را دود کنند در زیر زن آبستن بچه مرده را بیندازد و زبل الفیل
بعضی اطبا گفته اند که او را از زن بپشم پاره بجوی برگیرد و هرگز آبستن نشود و اگر در زیر صاحب تب
کهنه دود کنند تب رها کند زبل الدجاج اگر صاحب درد دندان دود کند درد را ساکن گرداند
و اگر با عسل و سرکه بخورند قولنج را سود دارد و خناق را نیز هم زبل الانسان چون او را خشک کنند
و بعسل معجون کنند و بحلق طلا کنند از درون فایده دهد و همچنین اگر بغیر عسل باشد نیز زبل بنات
القواریر و او را اسحقونیا نیز گویند تیز است آثار قرنیه را ببرد زبد البحر او انواع است اسفنجی
بوی مصطکی دارد کثیف و نوعی دیگر سبک است و از است طحلب دارد و ردی باشد مانند پشم
باشد جرکن سبک و ظاهر او نرم باشد و درون او درشت باشد و هیچ بوی ندارد و بهترین
او وردی است که بزردی گراید و او گرم و خشک است در درجه سوم و گفته اند تر است داء
ثعلب را سود دارد با سرکه و موی برویاند و خنازیر را سود دارد و جرب و قوبا را همچنین
و نقرس را با روغن گل و موم سودمند آمده است و سپرز و استسقا را و عسر بول و ریگ مثانه
و درد گرده را مفید بود و او را حیض کند و مقدار شربت او یکدانگ است و اصلاح او بکثیرا باشد
و نوعی از و هست سپید گرم است تیز است خشک در درجه دوم چشم را روشن کرده اند
و جلا دهد و تحلیل کند و اثری که در طبقه قرنیه باشد برکند زبد جمع شود گرداگرد نی که در دریا باشد
و او گرم است در درجه چهارم زباد او بوی خوش است مانند میعه سایله و او را از حیوانی گیرند
مانند در حبشه و بو سفت او همچو بوی لوز باشد و گفته اند جرکیست که جمع میشود میان هر دو ران

او پس از انجا بر بندند لکارد آهنمن یا مانند آن و در آبگینه کنند و نگاه دارند زمان او را استعمال کنند
همچو غالیه و او گرم و خشکست و او را بوی هست تیز که در وی زهومت هست زرنجبد سرد است
در درجه اول و خشک در درجه دوم قوت بینائی دهد زجاج آبگینه است او را از سنگ ریزه و از
قلیو گیرند هر دو طحن کنند و در بوته کنند و بگذارند و اگر خواهند که سپید باشد در حالتی که گداخته
شود مغنیسیا در وی اندازند و دو ماه بیشتر یا کمتر آتش در زیر وی افروخته دارند تا گداخته
و مختلط و مجتمع شود و آبگینه از و حاصل آید اما چون احتیاج افتد باستعمال آبگینه صفت گداختن
و سوزانیدن او چنین باشد او را در کوره آهنگران نهند و چون خواهند که بگدازد فرو گیرند
و در آب قلیو اندازند و بعد از آن بسایند و استعمال کنند و او گرم است در درجه اول و خشک
در درجه دوم دندان چرکن را روشن کرداند و موی بر دیاند با روغن زنبق و در وی قبض هست
و لطافت هست و سپیده چشم را ببرد و چون او را بسوزانند قویتر باشد سوخته و سائیده
فایده دهد سنگ مثانه و گرده را بریزاند بغایت نیکو چون او را بشراب دهند و غیر محرق نیز
استعمال می کنند لیک او را بغایت نرم بکوبند و بحریر بیزند و بکار دارند زرنب درخت برگ درختست
بهترینش سبز باشد چون او را بکوبند و عصاره او را بجوزند عرق النسا را و عسر البول و بستگی حیض
و خون بسته را در مثانه سود دارد و بکشاید زراوند مدحرج او ماده است از زراوند و برگ او
مانند برگ نوعی از لبلاب است بوی خوش دارد تا تیزی گرد باشد و نرم شعبه بسیار دارد
و بیخ یکی و شکوفه او خوب باشد بهترینش سرخست و او گرم است در درجه سوم و خشک در درجه
دوم جلا دهنده و لطیف کننده و جذب کننده است پیکان بیرون آورد و خار و تیر و بهق را سود
دارد و دندان چرکن را بزداید و پاک کند و ریش پلید را پاک کند و گوشت بر دیاند در ریش
گوش را پاک کند و شنوائی را قوت دهد و صرع را سود دارد و ربو و وسواس را سود دارد و
مقدار شربت او دو درم است و از گزیدن جانوران زهرناک سود دارد و از تناول ادویه
قتاله مفید بود و گفته اند سپرز را زیان دارد و اصلاح او بعسل بود و بدل او مثل او زرنباد است

و ثلث وزن

وثلث وزن او بسباسه و بنصف وزن او قسط تلخ زرزور کوشت او را چون بریان کنند
بخورند در باه بیفزاید زراوند طویل زرزراوند ست برک او درازترست و بهر شاخی
ث خشای او مقدار یک بدست شکوفه دارد سنن بر ظاهر شکوفه او همچو شکوفه کشتری باشد
و بیخ مدور از ی یک شبر باشد و از و غلیظ سخت تلخ باشد و بهترین او سرخترین او باشد
و او کرمست بسوم درجه و خشک در درجه دوم کوشت برویاند و ریش پلید را فایده دهد
و چون او را با بیخ سوسن آسمانکون استعمال کنند زخمها را کوشت برویاند و او را با مرمکی چون
استعمال کنند فضول رحم را پاک کند و حیض را براند و فرزند مرده از شکم بیندازد و کرم شکم
را بکشد و کرم نماز برابر آند و چون بدن را بدو طلا کنند با روغن سبش را بکشد و او نافعست
تب لرزرا و کزیدن کژدم را چون دو درم ازو استعمال کنند بشراب و بر موضع کزیدکی هوام
چون طلا کنند مفید بود و فرزند در شکم بکشد اسحق کفت او جکر را زیان دارد و اصلاح او بعسل بود.
زرنباد حشیشه است مانند سعد لیکن ازو بزرکترست و بوی او کمتر است و بهترین او
آنست که صمغ ناک باشد و او کرم و خشکست در درجه سوم و کفته اند در اولی تحلیل بادها
کند و بوی سیر باز دارد و بوی پیاز نیز و فربه کند و دل را فرح بخشد و قی باز دارد و طبع را
در بند آورد و از کزیدن هوام مفید بود و سودا براند مقدار شربت او یک درم است
و کفته اند بسیار خوردن او دل را زیان دارد و اصلاح او بنفوذج است و بدل او در مداوات
کزیدن هوام مثل او و نصف مثل او درونج و ثلثا وزنه طرخشقوق بری و نصف وزن او حب
الاترج و کفته اند بدل او شیطرج است زرشک و زرنک او آنبرباریس است زرنیخ بعضی
ازو سبز است و بعضی زرد است و بعضی سرخ و بهترین زرد ارمنیست که صفحه صفحه باشد
بوی او مانند کبریت باشد کوییا همچو طلق است و او کرم و خشکست در درجه سوم در وی
سوزانندکی هست و در وی قبض و لذع هست موی را بتراشد و او را با پیه بر جراحات
نهند و بر جرب مفید بود و سعفه تر را نیز سودمندست و با زرنب انار خون مرده را بر کند

که از ضربه یا سقطه حاصل آمده باشد و با روغن گل تو ابسیر را سود دارد و باشد که از طلا کردن
او کلفی در اعضا پیدا کند زیرا که اخلاط را بحرکت آورد و اصلاح او آنست که آن موضع را بیرنج
تر کرده بشویند تا آن کلف را ببرد و مصعد او قاتلست از و آن عرض حاصل شود که کسی را که
او را اسک داده باشند و مداوات او بقی باشد باب گرم و روغن و بعد از آن آب گرم
دهند و جلاب و روغن شیره یا روغن بادام و بعد دهند طبیخ برنج و امراق همچو مرق مرغ خانگی
روغن بادام یا شیر تازه و لعابها ازب او شاخهاست باریک کرد و همچو غلیفلی جوال دوز
یا غلیفلی قلم و او را هیچ بوی نیست و طعم نیز ندارد و بعضی از وی می باشد باریک همچو کاه و او
با سیاهی زردی نیز دارد و او گرم و خشکست در آخر درجه دوم و روی هم قبض هست و هم تحلیل
ریاح و او را با روغن گل در بینی دمند برای صداع سرد مفید می باشد و شکم در بند آرد و معده
سرد را قوت دهد و جگر سرد را ازدوار او جدوارست و ذکر کرده آمده است زعرور جبلی
یسمی تفاح جبلی درخت او مانند درخت سیب است و برگ او مانند برگ سیب الا او از سیب
کوچکترست و در طعم او عفوصت هست که میل بترشی دارد اندکی و در وی خوش بوی است
و شجره او را زعرور الملک گویند و بهترین او سرخ تمام رسیده باشد و آنچه زرد باشد شکم
بند دو او سرد و خشکست و قابض و قبض او از غیر اقوی ترست صفرا را بشکند و سیلانات
را باز دارد از فرو آمدن طبیعت را در بند آرد و لیکن بول را در بند نیارد و معده را قوت دهد
و جگر را چون هر دو گرم باشند و قی باز دارد و مقدار شربت او در مداوات سه درم است
و گفته اند او صداع آورد معده را ردی باشد و گرده را زیان دارد و اصلاح افیون باشد
زعرور بستانی بهترین او سرخ تمام رسیده باشد و او سرد و خشکست و گفته اند ترست
و چون نیم کوفته کنند و در آب اندازند صافی شود و غلیظ گردد و چون او را در طبیخ حل ببرد
و پاره پاره او بلغم انگیزد و او را مضر کرده می گویند و اصلاح او را زیانه است زعفران
او را کرکم نیز گویند و هم جادی نیز گویند بهترینش تازه باشد که رنگ خوب دارد و نیک سرخ

بارتن بوی

باشد بوی تیز دارد بر موی او اندکی سپیدی باشد نه بسیار صحیح عنبر سریع الصبغ بازود
پاره پاره نشود و زعفران را با گشوت مدبر مغشوش کنند بمعصفر و شکر و بوی عصفر از او بستانند
صبر یا بعد سه تلخ و او گرم است در درجه دوم خشک در درجه اول و در وی قبضی هست و او محلل است
و منضج عفونت را با صلاح آورد و بلغم را نیز و همه احشا را قوت دهد و رنگ روی را خوب
کرده اند و چشم را روشنائی بخشد و غشاوتی که در چشم در آید او زایل کند و او را سرمه کرده
در چشم کشند تا زرقتی که کسب کرده باشند در بیماری زایل کند و دل را قوت دهد و فرح بخشد
و خواب خوش آرد صاحب درد شقیقه را و شهوت را برانگیزاند و او ادرار بول کند و زادن را
آسان کرده اند چون او را بزرده تخم مرغ خانگی خورند و هر داروی که بزعفران سرشند قوت
همه دارو را بهمه تن برساند و بیشتر از او که استعمال کنند تا یک درم است اسحق گفت شش را
زیان دارد و اصلاح او با نیسون باشد و او صداع آورد و سر را زیان دارد و خواب خوش آورد
حواس را تاریک کرده اند و چون با شراب خورند زود مست کرده اند و شهوت طعام ببرد
و غثیان آرد و گفته اند که اگر کسی سه مثقال از او بخورد بکشد بشادی بدل او مثل وزن
او قسط و ربع وزن سکنجبین و در کتاب ذکر کرده آمد که هر که ده درم زعفران بگیرد و آب
برشد بعد از آن که معجون کرده باشند و حب سازند و بموی خوک سوراخ کنند و در ریسمان
ابریشم منظوم کرده اند تا بر ریسمان موین و بیاویزند در شکم زنی که دشوار باشد بیرون آمدن
مشیمه همان لحظه که بر وی بندند مشیمه بیرون آید باذن الله تعالی و هرگاه که کمتر از ده درم یا بیشتر
باشد این عمل نکند زعبر او مرسپیدست و زود باشد که یاد کنیم زفت رومی زفت به
قسمت است بیابانی و دریائی و کوهی بهترینش آن باشد که چون بدست بیفشارند زود ریزیده
شود و او گرم و خشک است عرق النسا و نقرس و مفاصل را سود دارد و مقدار شربت او یک درم
باشد اسحق گفت که شش را زیان دارد و اصلاح بکثیرا باشد زفت خشک اول تر باشد
بعد از آن بطبع خود خشک گردد و او گرم است در درجه اول و بعضی گفته اند در دوم خشک است

در سوم درجه وخشکی او بیشتر از تری او بود و قوبا وریش بلید را سود دارد و رطوبات خاصه
ریش سر را سود دارد و در همه ریشها گوشت برویاند و بدل او علک غیر مطبوخ زفت تر
او سیلان میکند و در همه مرهمها می رود و او نوعی از قیرست و او از بنوب است و غیره من
حزوب الصنوبر و زفت نیز دیگیست روغن قطران و فراگرفتن روغن او چنانست که او را در دیگ
سنگین کنند و چون بجوش در اید پاره پشم در بالای او بیاویزند تا بخاری که از وی برخیزد
بروی در اید فراگیرند و نگاه دارند و بعضی اورا در قرع و انبیق میکنند تا چیزی که از و متصاعد
شود بر دارند و او بهتر باشد از ان اول و او گرم کننده است و منضج است مر اخلاط خام غلیظ را
وظفره چشم را قلع و قطع کند و خون را لظا بهر تن کشد و فربه گرداند چون بکرات بدان موضع
چسپانند و شقوق دست و پا را طلا کنند مفید باشد و بر داء الثعلب ضماد کنند نافع بود و
آماس صلب را نرم گرداند و تار و جو بر خنازیر طلا کنند و برقوبا نافع آید و سینه را پاک کند
با شکر خوردن او شکم را نرم کند و خون از گلو بر آمدن را باز دارد و ریم و چرک که از گلو بر آید
مفید بود وقتی که یک وقیه را با عسل بخورند با همه زهرها برابری کند و چون او را بر گزیدگی افعی
طلا کنند نافع بود و دوده او مژه چشم را که ریزیده بود بر ارد و خوب گرداند و ریش چشم را گوشت
برویاند زلابیه او مهترست و سبکترست از لوزینج و قطایف و سریع الهضم است سرفه را
سود دارد و رطوبت سینه و شش را سودمندست و گرمی انگیزد و اصلاح او آنست که
بعد از و سکنجبین و انار میخوش خورند و سده جگر آورد و صنعت او چنانست که خمیر او را
باریک کنند و در روغن شیرهٔ تازه بریان کنند و بعد از ان یا در دوشاب یا در عسل اندازند
و بر طبق نهند و اما زلابیه محشوه چنان باشد که خمیر او را با شیر تازه کنند و اندرون او را مغز
بادام و شکر که بگلاب تر کرده باشند و اندک کافور و مشک بعد از ان در روغن شیر تازه
بریان کنند و بعد از ان او را در جلاب تخمین کنند و از انجا بیرون آرند و خورند با شکر
طبرزد کوفته و نرم کرده و کافور خوش بوی گردانند و مشک زعفران ابن ماسویه گفت

کداو ایده

که او فایده کند خون از گلو برآمدن واستعمال خون را چون برین کس آویزند زرنباد گرم و خشکست
در اول درجه دوم سنگ کرده بریزاند و فتق را سود دارد و کسی را که ارنب بحری یا افیون
خورده باشند یا غیر اینها دو مثقال ازین زرنباد الراعی بدهند مفید باشد زنجبیل مانند
فلفل باشد بطبیعت ولکن لطافت او ندارد و رطوبت زیاده دارد و او از انجمله است که بیخ
او را نگاه دارند و او گیاهی نیست که خود روید و بهترین چینی باشد انکه بزردی گراید و او
گرمست باخر درجه سوم خشکست در درجه دوم بادها را تحلیل کند و خوردن او در حفظه بیفزاید و تری
را از حلق و حنجره بکشد و در تاریکی چشم شربا و کحلا مفید باشد و سردی جگر و معده را مفید بود
و تری معده را بکشد و در قوت شهوت بیفزاید و از زهرهای هوام و حشرات مفید بود و مقدار
شربت او دو درم باشد اسحق گفت که او حلق را زیان دارد و اصلاح بعسل باشد و بدل او
عاقرقرحاست و گفته اند ببلبل زنجبیل عربی گرم و خشکست در گرده و مثانه و معده سرد نافع
بود و او را بول کند و تب لرز را سود دارد و صفته فرا گیرند زنجبیل چینی و پاره پاره کنند
بزرگ و بیست روز در آب شیرین خوابانند بعد از ان آب را ازو نشف کنند و بعد از ان
عسل و آب در و ریزند چندانکه بالای او باستد و در دیک سنگین کنند و نیکو بجوشانند
بعد از ان بیرون آرند و پاره پاره کنند باریک و عسل منزوع الرغوه بروی ریزند و دارچینی
و قرنفل و هیل و جوزبوا کوفته و بیخته بحریره و بهر یک رطل زنجبیل دو درم ازین ادویه بریزند
و یک قیراط و در اناء زجاج کنند و بکار دارند زنجبیل الکلاب او تره ایست که آب بیت درو
کم است برگ او همچو برگ بید است غیر انکه او رزه و درشت شاخهای او سرخست و او طعم
زنجبیل دارد و ازین جهت او را زنجبیل الکلاب می گویند زیراکه او سگ را می کشد و او
گرمست در درجه دوم و خشک در درجه اولی تازه او را چون بکوبند با تخم او و طلا بر کلف الوجه
و بر نمش کنند مفید بود و تحلیل کند اما سهاصلب را ضماد کردن زنجبیل العجم او اشتر
غازست زنجار او چند نوعست بهترین او معدنیست که تولد او از معادن نحاس باشد

و قوی‌ترین او آن باشد که از تو بال مس گیرند و فرا گرفتن زنجار بنگرج نحاس باشد در دردی
سرکه و در دفن کنند در موضعی که تری دارد و او گرم و خشکست در درجه چهارم تیز و خورنده گوشت
درشت است و چون در میان موم روغن امیزند در و بلها نافع آید و جرب و بهق و برص را
سود دارد و اگر با شیر تازه بیامیزند ریشش ساعیه را باز دارد و چون در بینی در دمند منع
بینی کند و لکن در حالتی که در بینی دمند و ما نزا از آب کنند تا زنجار بحلق فرو نرود و او در شیشه
بلک چشم را سود دارد و سپیده چشم را سود دارد و با دارو ها رسپیده و در ادویه بوا سیر رود
غبار او حلق را سخت زیان دارد و دوای او بشیر تازه کنند و روغن تازه و خوردن او بجوشش
شکم آرد عظیم و گزیدگی در حلق با دید کنند و رود ها را برنجانند و دوای او شرب جلاب کنند و آب
گرم و روغن بادام و بلعابات و گوشت آبهای جرب زنجفر قوت او همچو قوت اسفیداج است
و گفته اند قوت او مانند قوت شادنج است و او معتدلست در گرمی و قوت و تحلیل کننده است
و گفته اند گرم و خشکست در درجه دوم جراحات را برویاند و سوختگی آتش را سود دارد و منع
خوره کند که در دندان افتد و او از جمله زهرهای قاتلست و چون بخورند همچنان باشد که زیبق
مقتول خورده و دوای او با حاره دسمه کنند و بیهها و دوای او همچنان کنند که کسی زیبق خورده
باشد و بعضی از و معدنیست و بعضی مصنوعست و معدنی ذکر کرده آمد که اگر کوگرد را سبیکه کنند
در معدن حوه مستحیل گردد و زنجفر شود و المصنوع وصنعته فرا گیرند شیشهای سرفراخ
چنانکه هر یکی را دو رطل آب در رود سر او معتدل باشد میان فراخی و تنگی و اورا بگل حکمت
درگیرند و در سایه خشک کنند و یک من زیبق در وی کنند و پنجاه درم کبریت زرد بحری
و باره نمک اندرانی بگیرند و بکوبند و بآب لب بیندو در هاون و عک کنند تا همچون موم شود و بر سر
قاروره بند و سانند و خشک گردانند بعد از ان در افتاب بنهند تا خشک شود و بر مثل
ازج لب ازند استوار و در نصف ازج دکه سازند یک ارش بالا ولیکن بلندی ازج همچو
قامتی و اورا دو در باشد یکی در او باد که دارد و روی دیگر با نصف از دکه بس برد که آتش

برادر دازند

بر افروزند و بر ان نصفی دیگر سرکین محکم و آتش در افروزند و سرکین باید که خشک باشد
آتش نرم سوزد و چون بوی کبریت منقطع شود نشان رسیدن او باشد پس بردارند
یک ساعت صبر کنند تا سرد شود و بعد از ان آتش را ازو قطع کنند و آب بروی زنند بعد
از ان قاروره بشکنند و زنجفر رسیده باشد بیرون کنند و بدل او مرداسنگ باشد زنبع
مانند سرطانست و او دریایی است نیکست برای رطوبت چشم زنبق او سوسن سپید است
و زنو باشد که یاد کنیم زرنباد جبلی گیاهی است از کوه آورند و بستانی نیز باشد و او گرم و خشک است
در درجهٔ سوم لطیف است و بخار او چون بزنند با انجیر دودی گوش را فایده کند و برای طرفه
بد و ضماد کنند مفید آید و در سینه و شش و دماغ و ماو سرفه کهن و اورام درشت و استسقا را
سود دارد و کرم کدو دانه را و سپرز را و کرمان و رازرا مفید بود و مقدار شربت او تا چهار
درم باشد اسحاق گفت که جگر را زیان دارد و صمغ عربی اصلاح او باشد زوفا رطب او
جرکیست که جمع می شود بر پشم و بنهای میش بارمنیه و بر جایی که آنجا باشد جمع شود پس از ان
گیرند و او گرم است بسوم درجه و گفته اند در دوم و تر است در درجهٔ اول اما اسهال اینزاند
و سپوند شند را مفید بود بضماد و با انجیر و بوره سپرز را سود دارد و استسقا و سردی کرده
و مثانه و رحم را فایده کند زوان او را شیلم خوانند و او دو نوعست یکی همچون گندم است
که ازو نان میکنند و دیگری سکرت رومی است که در میان جو و گندم می افتد و بهترین
او آنست که سوراخ ندارد و چون خایند بیچاک نباشد و رنگ او بسرخی زند در وی طعم
مازو باشد و او گرم و خشک است و گفته اند معتدلست در گرمی و ستوفی یاد کنیم حال او را در
شین زروفا گیاهی است که دانهٔ او با نخدان ماند و او را احرا نیز گویند و بعضی ازو مانند
سداب باشد و گویند مر درخت او را دینارویه و او گرم و خشک است بادها را تحلیل کند و از
گزیدن گزدم مفید بود شربا و طلاء و منی را خشک کرداند زهره و او را زهرة اللیل خوانند
و او گیاهی است که ورق او بورق عدس ماند شاخها او مانند یک بدست باشد راست

ایستاده و در طعم او شوری باشد و در زمین شوره روید و ازو نوعیست که مانند کافیطوس
است و برنگ ازو خوبتر و او بنیل مصر باشد بر سر آب افتد جراحت را نیک بود لطیف کننده
خلط است در سکنجبین بخورند در صرع نافع آید زهرة النحاس نیکوتر سپید بود و او خورنده
و سوزنده و قابض باشد گوشت زیادتی را بخورند و کری گوش را که کهنه بوده باشد
و زرد آب از شکم براند و در داروی لواسیر که خشک کننده باشد داخل باشد و او سودمند است
او را زیتون الزیت زیتون که از عصاره زیت گرفته باشند و آنچه از زیتون سرخ گیرند و روغن
زیت دیرینه قوت روغن بید انجیر دارد و زیت تازه گرم است باعتدال و چون بشویند
باعتدال باشد و در خشکی و تری معتدل و در تاریکی چشم و در نقرس نافع و چون بگلاب
خورند مسهل است و با آب گرم باز خورند قی آورد زیبق سیماب از معدن آورند از سنگ
بیرون آید همچنانکه زر و نقره و نیکوتر زنده باشد و بکار داشتن و طلا کردن شاید سرد
و تر است و سیماب مقتول داروی سپش است با روغن گل در جرب و خارش نیک بود و
موش را بکشد بخاصیت و بدود آن مار و حشرات بگریزد لرزه و فالج و کری آورد و چون
در دهان گیرند بوی دهان ناخوش آید و در چشم زیان دارد و سیماب مصعد کشنده است
و چون در گوش اندازند عقل مختل شود و حواس گران کرد و صرع و سکته پیدا کند مقتول
و نه مصعد چون بخورند در حال از شکم بیرون آید و مضرت کمتر و چون در گوش اندازند
یک پای دیگر بر هوا جهد از گوش حالی بیرون آید و گویند بخاصیت میل ارزیز بسازند
و در گوش نهند زیبق را در خود کشد و مداوات آنکس که زیبق خورده باشد قی است
و سکنجبین و مرقهای چرب زیتون الماء قابض است و خام ازو سرد است و پخته او معتدل است
در حرارت و قیل حار و او مقوی شهوت و معده خاصه اگر او را با سرکه استعمال کنند
زیتون سبز بهترین او تر است و او سرد و خشک است و ثفل زیتونی که روغن ازو گرفته باشند
چون او را در دیگ نحاس بپزند تا بقوام آید همچو قوام عسل سودمند باشد چیزها که

حضض

حضض سود مندست واو زیتون سبز نمک کرده معده را مقوی باشد وغیر مملوح ذکر
اسحق کر بیخ ورم از آب او مره صفرا را سود دارد وهم او گفت که ششش را زیان دارد
صلاح او بعسل باشد وزنان برای سیلان رحم بخود بر دارند نافع آید وخون بر آمدن
بمقعد را نیز سود می دارد وبا رد چو ضماد کنند اسهال را نافع بود واو غیر نضیج ونمک نا کرده
شهوت را بشکند زیت او فشرده زیتون رسیده است وفشرده زیتونی که متوسط بود
میان خامی ورسیدگی متوسط بود در منفعت وزیتون کهنه بقوت روغن بید انجیر باشد وزیتی
که کهنه نباشد گرم است باعتدال ومیل بتری دارد واگر او را بشویند معتدل باشد میان
خشکی وتری وشستن او چنان باشد که او را با آب خوش نیم گرم بزنند بجنبد دفعه وصافی کنند
وقال جالینوس الزیت حار فی الثانیة وزیت کهنه بچشم در کشند برای تاریکی چشم مفید بود
وبر نقرس طلا کنند نافع بود وشسته زیت موافق درد عصب وعرق النسا باشد وبا گشکاب
سهل بود واو را با آب گرم ممزوج کرده بخورند قی آرد وکسی را که زهر خورده باشد زیت
بدهند قوت زهر را بشکند وفایده دهد وروغن زیت چنان گیرند که زیت با آسیاه
نرم کنند با نصف عشر او نمک وبفشارند وروغن از او بیرون کنند ویک روز روغن زیت
بیرون کنند وروزی دیگر بگذارند تا صافی شود وروغن بیرون کنند زیت انفاق او فشرده
زیتون سبز ست واو را زیت اصحا خوانند وبهترینش خوش طعم وتازه باشد واو سرد وخشک است
در درجه اولی وگفته اند در وی تری است که معده را موافق است وزیت زیتون البری
که دهن الورد در بسیاری از معانی حمره را مفید بود وسرخی را نیز وجرب وقوبا را ودرد سر
را سود دارد ودندانی که متحرک باشد سخت گرداند زیت الرکابی منسوب است برکاب
واو اشترست برای آنکه رسن اشتران زیت را از شام آرند زیت باج اسحق گفت که بهترین
زیرباج آنست که طعم سکنجبین دارد واو معتدلست تولید خون معتدل باشد وفایده دهد
اصحاب مزاج معتدل را وتیزی خلط را سود دارد ودر قوتها بیفزاید ودل را شاد گرداند

دیگری که زوده را زیان دارد و اصلاح بحلوای شکری باشد وصفت آنست که گوشت را
یا مرغ خانگی را پاره پاره کنند بر مفاصل او و با او پاره دارچینی و روغن شیره و نخود
و آب در سروی ریزند چنانکه آب بر سر او باستد و چون بجوشند کف از و بر دارند
نیم رطل سرکه خمری و ربع رطل از جلاب و یک وقیه مغز بادام پوست کنده شیرین در وی
ریزند و عوض جلاب ربع رطل از شکر طبرزد کوفته و نرم کرده روا بود و لکن می سزد که کلاب
را با مغز بادام و سرکه اختلاط کنند و بعد از آن در همدیگر ریزند و یکدرم کشنیز کوفته و بیخته حل کنند
و شاخها از سداب در وی ریزند بعد از آن بزعفران رنگ کنند کسی که خواهد که زرد باشد
و هر کس که خواهد خلوق باشد نشاسته با زعفران و معصفر بیامیزند و جوانب دیگر را بکلاب
تازه کردانند و او مفید است بغایت والله اعلم واحکم باب السین ساذج هندی
بعضی هندیست و بعضی رومی و قوت او نزدیکست بسنبل هندی الا آنکه از و نرم ترست
و او برکهاست و شاخها همچون شاهسفرم و او را شکوفه هست و می روید در شهر هندوستان
در میان آبها و اصطلها باشد بر روی آب همچو گیاهی که معروفست بعدس الماء من غیر
تعلق یعنی ریشه و بیخی ندارد و باشد که او را ببینند و بیخ او را تا خشک شود و بر دارند و
روغن او قویتر از روغن اقحوانست و هم از روغن زعفران و بهترین او نو باشد که اندک
بسپیدی گراید و چون بدست بمالند زود ریزیده نشود و بوی او قوی باشد و منکرج نباشد
و شور نباشد و نیک سستر خی نباشد و برگ او نیک پهن نباشد و آنچه منکرج باشد بد باشد
و او گرم است بدرجه دوم و گفته اند تر هست و از خواص او آنست که چون او را در میان
جامها ریزند جامه را نگاه دارد تا سوس در نیفتد و او بوی دهن را خوب کرداند چون برگ
او را در زیر زبان نگاه دارند و معده را و جگر را که هر دو سرد شده باشد سود دارد
و ورم دل را بغایت سود دارد و ادرار بول کند و کند ثقل را ببرد و داحس را سود دارد
و مقدار شربت تا یک مثقال باشد اسحق گفت که شش را زیان دارد و اصلاح او بمصطکی باشد

یحیی گفت

اسحق گفت که مثانه را زیان دارد و اصلاح او بشراب باشد و بدل او مثل او سنبل طیب است
اسلیخه و آنچه معروفست پیش ما او برگی است پهن مانند برگ جوز سبز که اندکی بزردی گراید خوش
بوی و زود خورد نشود و او هندی باشد و منافع و خواص او در و موجودست همچنانکه ذکر رفت
و فرق میان او و میان تنبول آنست که سبز باشد میل بزردی دارد و برگ تنبول آمیخته است
بزردی و سیاهی و مشتبه شده است بر جماعت اطبا میان تنبول و ساذج بواسطه آنکه بهمدیگر
میمانند سیاوروان صمغیست بهترینش آن باشد که برنگ سرخ باشد و او سردست بدرجه
دوم و خشک است بدرجه سوم و گفته اند گرم است و او خون را ببندد و شربا و ضمادا و تحلّلا و ریزیدن
موی را نگاه دارد بخاصیت و معده و روده را پاک گرداند از خلط بد و مقدار شربت او
تا نیم مثقال باشد و گفته اند سر را زیان دارد و اصلاح بزعفران باشد و حزون او مضرت
ترشیها باز دارد ساساليوس و او سیساليوس است و ذکر و باشد که یاد کنیم سام ابرص
بهترینش آن بود که در باغها باشد از گزیدن گزدم فایده دهد و گفته اند که چون او را خشک
کنند و بروغن زیت بیامیزند و در موضعی که موی بر نیاید بمالند موی بر آید و خون فتق صبیان را
سود دارد چون در وی نشینند بعد از آنکه پخته باشند و گفته اند جگر او درد دندان را سود دارد
و چون او را بکوبند و بر موضعی که تیر باشد ضماد کنند تیر را بکشد سالامندرا از عظاء است
ذوات اربع ارجل کوتاه دنب بزعم بعضی مردمان در آتش نسوزد و چون در تون گرمابه اندازند
آتش را بکشد و کسی او را بخورد دردی در معده و آماسی در شکم او پدید آید و کز از و احتباس
بول و ناعقلی پدید آورد و مداوات او بقی باشد و شرب تریاق فاروق و مثرودیطوس و علاج
او بدان کنند که علاج ذراریح ساتیرک و گویند ساتیرج بالجیم و او لفاح است و بپارسی التفاح
الصغار گویند و هم معد نیز گویند و ذکر و باشد که یاد کنیم ساق البقر چون او را بسوزانند و بکوبند
و بخورند اسهال را و خون اسهال را ببندد سپستان او را مخاط نیز گویند و طبیبان او را
کلیه گویند و بهترین او نو تازه که صمغی داشته باشد و او معتدلست و گفته اند سردست و گفته اند

گرم و ترست سینه و حلق را و شکم را نرم گرداند و سودا براند و مقدار شربت او سی عدد است
و غذای او اندکست بلغم انگیزد و گفته اند که جگر را زیان دارد و اصلاح او آب عنابست سبج
او سنگ سپید است سجلاطا او یاسمین است و زود باشد که یاد کنیم سجزنیا معناه الکثیر النجاح
درد معده و بدی هضم و قولنج را و دشخواری بول و بیماریهای بلغمی را و بادهای غلیظ را سود دارد
و او سبب است مر صحت بدن را از علتهای بسیار و صفت فرا گیرند چند بید ستر و فو و مو
و دارچینی و افیون و دوقو و اسارون از هر یکی یک مثقال مر و فلفل و دار فلفل و فقنه و قسط
تلخ از هر یکی شش شش مثقال زعفران شش شش قیراط کوفته و بیخته به چند عسل مصفی بسرشند و
ربع رطل از مثلث با او یار کنند شربتی از و یک دانگ تا دو مثقال سجد الصیدی از خوردن
او اسهال عظیم پدید آید مداوات او بقی باشد و اگر ممکن بود و شیر تازه و مسکه دهند دفعةً
بعد دفعة و مشغول شوند بمنع اسهال و خوردن تریاک مفید باشد سدر او خلالست بلغت
اهل مدینه و ذکر کرده آمد سعد بهترین او سبز باشد و برگ بهن و او گرم و خشک است و دود او
قبض قوی دارد و صمغ او حزاز سر و محاسن ببرد و موی را سرخ گرداند و آماس گرم را نرم گرداند
و تحلیل کند اسحق گفت در بعضی از و رودها را قوت بخشد و سر را زیان دارد و اصلاح او کثیرا باشد
سدوس او نیل است و زود بود که یاد کنیم سذاب او را فیجن نیز گویند بعضی بوستانی باشد
و بعضی بیابانی و بیابانی سیاه تر باشد از خردل و صمغ او قوی تر باشد در افعال و هر دو
تیزی باشد و اندکی تلخی و بهترینش سبز باشد که بوی تیز دارد و بستانی آنچه بنزدیک
درخت انجیر رسته باشد و تر او گرم و خشکست بدرجه دوم و بری بدرجه چهارم و گفته اند
بدرجه سوم و او مقطع و محلل و منفخ است بغایت بهق و ثولول را سود دارد و توثه را نیز مفید
بود و بوی سیر و پیاز ببرد و خنازیر را تحلیل کند چون ضماد کنند و فالج و اوجاع مفاصل و عرق النسا را
سود دارد شربا و طلاءً و ضماد کنند درد سر کهنه را و چون با سبوس گندم طلا کنند بهتر بود و او را
با سرکه بر بینی ضماد کنند رعاف باز دارد و آواز در روغن گوش را نافع بود و کرم را بکشد و حیض

بلانز

براند وچون اورا در چشم کشند بینای را تیز کرداند و خوردن نیز همچنین و نافع بود استسقا را
که لحمی باشد ضماد او با انجیر اشتها آورد و گوارش نیکو دهد و معده را قوت دهد و پیچش شکم
را سود دارد و صرع را مفید بود و کابوس را نیز هم و مقدار شربت او سه درم باشد و او
منی را خشک کرداند و شهوت نقصان کند و بینای را زیان دارد و انیسون اصلاح او کند
وچون تری اورا بکوبند و بر عضو ضماد کنند آن عضو بیاماسد و از خوردن او چشم از خانه
خود برخیزد و اورا جحوظ العین خوانند و سوزش والتهاب در وجود پدید آید و مداوات
او بقی کنند و بدانچیزی که دوا رشرب دفلی کنند رمق او قطف است و بهترین سبز و تازه
باشد که اندکی میل بسیاهی زند از شدهٔ سبزی و او سرد و ترست در درجه اولی و گفته اند
معتدلست در رطوبت او در درجه دوم است و گفته اند در درجه سوم و او طبع را نرم کرداند
و یرقان را سود دارد و تب محرقه و سرفه کهن را چون بروغن بادام بپزند و خاصه تخم او را و از
آماسهای خونی مفید بود و هم صفراوی و جمله حرارت را سود دارد سرطان بحری بهترینش
بزرگترین او باشد که ماوی در آب خوش دارد و او سرد و ترست صاحب سل را بغایت
سود دارد و چون هضم شود غذا بسیار دهد و خاکستر او نیک بود برای طرقیدن دست
و پای و کلف و بهق را سود دارد و آماس درشت را تحلیل کند چون بدان موضع طلا کنند
و از گزیدن گزدم مفید بود و از رتیلا ضماد او الکلا و خاکستر او نیک بود برای طرقیدن پای
وچون اورا با عسل استعمال کنند از گزیدن سگ دیوانه ایمن کرداند و زعم بعضی قوم آنست
که چون اورا با بادروج یار کنند و بر عقرب ضماد کنند عقرب بمیرد و گفته اند مثانه را زیان دارد
و اصلاح او بگل قبرسی باشد و او معین باشد در هضم و بدل او صدف باشد سرطان
بحری چون گویند سرطان بحری مراد نه آن باشد که هر خرچنگی در دریا باشد بلکه انرا خواهند
که صدف او حجری باشد و محرق او الطف است از جمله چیزهای سوخته وصفت سوختن او چنان
باشد که اورا در کوزه سفالین نو کنند و کوزه را بگل حکمت درگیرند و در تنور نهند یکشبانروز

تهری

و بر دارند و او سرد و خشک است سوخته او دندان را جلا دهد و نمش را سود دارد و ریشها را
خشک گرداند و جرب را سود دارد و ظفره را مفید بود و چون خاکستر او را در چشم کشند بینائی
را قوت دهد سرطان هندی سرد و تر است و گفته اند خشک است صاحب سل را سود دارد و در شهوت
بیفزاید سرخس و او را کیل دارو نیز خوانند بهترینش سیاه و بزرگ باشد و او گرم و خشک است
کرم نماز بره و کرمهای دراز را بکشد و از شکم بدر برد و مقدار شربت او دو درم است و گفته اند
گرده را زیان دارد و اصلاح او بدرمنه ترکی کنند سراج القطرب و بل و سراج القطرب نیز گویند
و هو الحرم و او نباتیست نزدیک بزوفا والمستعمل منه بزره یعنی مستعمل از و تخم اوست و بهترینش
تخم اوست و او گرم است در درجه اولی و خشک در آخر دوم قابض است قطع خون کند
که بگلو بر آید و جراحت بر و پایند و از ریش روده سودمند بود و چون بدو حقنه کنند سراد
هو الخلال و قد ذکر سرنج قوت او نزدیکست بقوت شادنج بلک از و قویتر و او سرد و خشک
و قابض است منع خون از گلو بر آمدن کند و برای سوختگی از و موم روغن سازند مفید بود :
سرو در طبع او تیزی و سوزانندگیست و تلخی و طبع مازو دارد و حرارت نیز دارد و بغیر
گزندگی و او معتدلست در حرارت و خشکی و گفته اند گرم است و گفته اند سرد است و برگ
قابض است محللست قاطع خونست بهق و عفونت را ببرد و از دشواری بول و ریش روده
و سیلان خون و فضول از مثانه مفید باشد و خاصیت او آنست که چون او را دود کنند
پشه از و بگریزد و بدل او نیم وزن او پوست انار و مثل او از ردت سرخ سرو جبلی او
عرعرست و زود و باشد که یاد کنیم سساليوس و یقال ساساليوس و او بزر الجدان رومی است
و او کاشم رومیست و مانند انجدانست ولیکن از و دراز ترست اندکی و سپید است
و بهترین او رومی است که برگ او کوچک باشد و او گرم و خشکست در درجه دوم محللست
ملطفست درد اندرونی را بنشاند و بلغم فسرده را بگدازد و گفته اند چون مواشی او را بخورند
نتایج ایشان بسیار شود و چون او را در شراب بخورند ضرر سرما را در سفر باز دارد و از درد گشت :

ودردر

و درد سر مفید باشد نیک نیک واز دما و ما و تنگی نفس و انتصاب نفس نافع آید واز
سرفه کهن مفید باشد وخاصه تخم او و بیخ هر دو با هم چون هر دو را کوفته بعسل برشند واو
خوبت معده را و بپخش روده وزادن در همه حیوانات آسان کرداند و دشواری بول
و اختناق رحم و درد کرده را مفید بود سُقُطاریون حشیشه ایست با لفارسیه برابر آن واورا
نیز فرسطاریون کویند واو کرم وترست تحلیل آماس کند چون بکوبند وضماد کنند بر کزیدگی
کزدم نافع آید سُعْد او بیخ کیاهیست مانند کندنا وبعضی هندی است و بهترین او کوفی
باشد کثیف و رزین بوی خوش دهد بستانی باشد سپید واو کرم است در درجه اولی خشکست
در درجه دوم بس کرم کننده و خشک کننده است و در وی قبض است رنگ روی را خوب کرداند
و بادها را پراکنده کند و بوی دهن خوش کند و خوره را برویاند و پشت سخت کرداند و سود دارد
عفونت کوش را و دهن و درد دهن را سود دارد و نرم شدن کوشت بن دندان و در
شهوت بیفزاید و معده را کرم کرداند و جگر را نیز کرم کرداند و سنگ مثانه بریزاند و
تقطیر بول را سود دارد و ضعیفی کرده و مثانه را سود دارد و سرد شدن رحم را سود دارد
و تبهای کهنه و بواسیر را سود دارد و مقدار شربت او یک مثقال باشد و در وی قوت
مسهل باشد و باین قوت کرم را از شکم براند و کدو دانه را نیز چون اورا بشراب بیزند
و از این شراب یک وقیه بدهند و او حلق را و سرفه را زیان دارد و انیسون اصلاح او باشد
و او خون را بسوزاند و بسیار خوردن او جذام آورد سَعَالی او نباتیست مرکب از دو جوهر جوهر
کرم و جوهر سرد و او کرمست باعتدال برگ او دبیلات را بکشاید و تحلیل کند در ابتدای
او و تازه او در داروی چشم واقع شود و او فاضلترین داروی است برای نفس انتصاب
و سرفه سعتر و او کیل دارو نیز کویند او قطعه باشد از بیخ که با هم آمده باشد اجزای او
بروی او بوت چند باشد تلخ و او زبا شد و هم ماده و او کرم و خشکست در درجه دوم خشکی دهد
بعنبر کردکی با او تلخی باشد و هم قبض و کرمهای شکم را بکشد و کدو دانه بیرون برد چون

چهار درم ازو بخورند بشراب عسل و پیش از خوردن او سیری چند بخورند و فرزند جنین را
در شکم بکشد صفة بهترین او آنست که در رطوبت معتدل باشد و او گرم و ترست فایده
و بد خشکی طبع را و غذا نیکو و بد و غثیان و تشنگی آورد و لیمو اصلاح او کند صفة فرا گیرند
گوشت فربه و پاره پاره کنند و در دیگ اندازند و پیاز و گشنیز و نمک در وی ریزند و دارچینی
پاره در وی اندازند و با آتش نرم بجوشانند چون بوی ابازیر برآید یک کف نخود پوست کنده
در انجا فشانند و هر کس که خواهد مرغ فربه خانگی پاره پاره کرده در وی اندازند و آب چندانکه
او را بر سر باستد و پاره از روغن شیر بخت و پاره شبت شسته و چون بجوشند شبت ازو
بیرون کنند پس از ان زرده تخم مرغ را از سپیده او خالی کنند و بر سر وی اندازند و مغز بادام
را بگلاب بپرورند تا بجوش شیر گردد و در وی اندازند سپیده تخم مرغ را او بهم بزنند نیکو بعد از ان
در وی ریزند و مغز بادام را در وی ریزند و بپزند تا تمام پخته شود و فرو گیرند بهی هو الـ
سفرجل چون خاکستر شاخهاء او برگ او را همچنان باشد که توتیا در چشم کشند و از برای
قبض خون بریان کنند نیکوتر بود و بهترین بزرگ و رسیده تر بود و سرد و خشک و آنچه شیرین
بود معتدل بود و شادی افزاید و به ترش قابض است و او سرد و خشک است در درجه اول
و گفته اند در درجه دوم ادرار بول کند و شکوفه همچنین بود و او منع سیلان فضول کند در احشا
و عصاره به مفید بود انتصاب نفس را و ربو و منع خون آمدن کند از گلو و تی را و خمار را
سود دارد و تشنگی بنشاند و قوت و بد معده را که قابل فضول بود و آب به به از جرم به باشد
در تقویت معده و بول براند و اگر آب او را با عسل بپزند ادرار بول قویتر باشد و خود
سفارییا را سود دارد و خون آمدن از مقعد باز دارد و سوزش بول را سود دارد و چون
از عصاره او چیزی در احلیل اندازند و چون و سر طعام بخورند اطلاق آورد تا حدی که
او را بر سر طعام بسیاری بخورند طعام ناگوارید از بدن بیرون برد و پیش از طعام خوردن
طبع را در بند آورد و خشکی آورد و چون او را بپزند و در نشینند مقعد بیرون آمده را

باجای خود

باجای خود برد و را انچه او بوسیدن دل و دماغ را قوت دهد و غشیان را بنشاند و چون اورا
بسیار خورند درد سر و قولنج و مغص آورد و غیر رسیده دیر هضم باشد اصلاح او خرمای
تر و عسل باشد سفرجل مربا او قوی‌تر است از سیب پرورده در قوة دادن معده و صنعته
به را پوست باز کنند و درون او را از دانه پاک کنند و پاره پاره کرده اندر میانه در دیگ سنگین کنند
و عسل طبرزد در وی کنند چندانکه بر سر وی باستد و نیکو بجوشانند و در ظرفی سبز کنند و اگر خام
باشد عسل را در آتش آورند و بجوشانند تا پخته شود سفند فلون نافع بود با سداب نحله و نواصیر
را و کسی را که سبات دارد بدو دود کنند نافع بود و بدو بمالند با روغن زیت صاحب نسیان را فایده
دهد و نافع بود تنگی نفس را و اسهال بلغم کند و اختناق رحم را سود دارد سفند سپید تیز و گرم
و خشک است در درجه سوم و گفته اند سرد و تر است از زهرها فایده دهد سفوف الطین سفوفها از ان
روز که بسازند تا دو ماه قوت دارد و بعد از ان ضعیف شود و این سفوف ریش روده و اسهال
صفرای را سود دارد صفته بگیرند بزر قطونا و بزر مرو و بزر سا‌هسفرم و نشاسته و صمغ عربی و گل
ارمنی از هر یک یک جزو نشاسته و صمغ و گل ارمنی را نیم کوفته کنند و تخمها برشته کنند برشتن
میانه و بهم بیامیزند و بر روغن آلوده کنند و بکار دارند و مقدار شربت او سه درم است
برب به یا رب مورد سفوف حب الرمان نافع بود اسهالی را که از ضعف معده باشد و ضعیفی
روده و جگر دور اقوت دهد صفته فرا گیرند نار دانک برشته یک جزو و دانه مورد رومی
و بلوط و سماق و زیره کرمانی پرورده برشته و آرد نبق و آرد عنبیرا و کشنیز برشته و خرنوب
نبطی و شامی از هر یکی یک جزو سک و رامک و عود از هر یکی نیم جزو نیم کوفته کنند و بکار
دارند سفوف ارسطاطالیس از برای اسکندر رومی ساخته اند در ذرب و ضعف معده و زردی
روی و بخر و وسواس و نسیان و هضم طعام کند و نشاط آورد و فرح افزاید و منفعت بسیار دارد
صفته بگیرند قرفه و ساذج هندی و هیل و عود هندی و اسارون و مصطکی و هلیله کابلی
منزوع النوی و قرنفل و نارمشک و نار قیصر و زیره کرمانی و دارچینی و اشنه و فلفل و دار فلفل

وزنجبيل وحب الرمان وجوز بوا وقاقله از هر يك يك جزو ومشك وكافور وعنبر از هريكي نيم جزو
شكر طبرزد شش چند جمله ادويه شربتي ازو يك درم تا سه درم با آب سرد بناشتا شايد و
بر سر طعام نيز سفوف ذيابيطوس نافع بود كسى را كه بول بسيار كند از حرارت صفت فراگيرند
خبث حديد بصري بيست درم كوفته و بيخته و در سركه خمري حل كنند و هفت شبانروز صبر كنند بس صافي
كنند و بريان كنند بر آتش تا خشك بر آيد و ديگر باره سحق او را عود كنند و باره از قشور كندر
با او يار كنند يك شبانروز در سركه خمري يار كرده و بعد از آن خشك كرده و پنج درم طباشير
و چهار درم كشنيز خشك سه درم شوكران بكوبند و ببيزند و در هم آميزند شربتي دو درم در
ساوج در آب سرد بامداد و شبانگاه سفوف البزور نافع بود از بادها و آماس صفت فراگيرند
كرويا و انيسون و كمون كرماني و قاقله و نانخواه و تخم كرفس از هريكي دو درم قرنفل نيم درم
زنجبيل و دار فلفل از هريكي دو دانگ شكر بيست مثقال كوفته و بيخته شربتي دو درم سفوف
كه ادرار بول كند صفت فراگيرند اسقولوقندريون ده درم زجاج سوخته و قلت واو ماش
هندي است از هريكي هفت درم تخم كرز دشتي دو درم تخم رازيان دو درم مغز تخم خربزه
ده درم كوفته و بيخته استعمال كنند هر كه را حرارت باشد با سكنجبين و هر كه را برودت باشد
بمار الاصول سفوف المقليا نافع بود اسهال كهنه و زحير و ضعف معده و سردي معده و بحش
روده و بواسير را صفت فراگيرند حرف مقلو يك رطل و نيم زيره كرماني مدبر نيم رطل تخم كتان
و تخم گندنا از هريكي ربع رطل مصطكي يك وقيه و نيم هليله سياه مقلو بزيت رطل كوفته كنند
برغول و استعمال كنند سفوف الخرنوب نافع بود اسهال را و استرخاء معده و روده را
صفت فراگيرند خرنوب نبطي منقى من حبه و زيره كرماني برورده و سماق و دانه مورد و آرد نبق
و بلوط و كشنيز خشك و مصطكي از هريكي يك جزو بكوبند و ببيزند غير ناعم يعني نيك نرم نكوبند
بلك برغول كنند و استعمال كنند سفوف الانبرباريس نافع بود ضعف معده را و قوت دهد
و شكم در بند آرد و معده را گرم گرداند و در و منفعت بسيار است صفت فراگيرند نانخواه

وسماق

وسماق وزنجبیل ونار دانک ترش وابرشته زرشک وآرد بنق از هریکی دو درم شکر طبرزد
بیست درم کوفته و بیخته استعمال کنند سفوف السماق نافع بود از گوناگون شکم رفتن و شکم
در بند آرد وصفته فرا گیرند سماق یک جزو دانه مورد ونار دانک ترش وابرشته از هریکی نیم جزو
خرنوب نبطی یک جزو ونیم صمغ عربی وجلنار از هریکی ربع جزو کوفته و بیخته بهم بیامیزند واستعمال کنند
سفوف حب العنب فایده دهد از اسهالی که گوناگون اخلاط رود صفته فرا گیرند حب العنب
یا دانه مویز یک جزو دانه مورد وسماق از هریکی نیم جزو وصمغ عربی یک جزو مصطکی وجلنار از هریکی
ربع جزو کوفته و بیخته درهم آمیزند واستعمال کنند سفوف الحوامل واورا کوارش سمسم نیز گویند
منفعت دهد زنان باردار را وزایل کند از ایشان شهوتهای بد را مثل گل وزگال وترشیهای
بافراط صفته فرا گیرند کنجد پوست کنده وزیره کرمانی وزنجبیل از هریکی ده درم واهلیلج وبلیلج
از هریکی پنج درم دارچینی دو درم خیربوا وقاقله از هریکی سه درم شکر طبرزد یک رطل
بکوبند و بیزند واستعمال کنند سقمونیا او عصاره لبلاب انطاکی معروفست قوة او تا سی سال
بماند وگفته اند او صمغیست بهترین انطاکی است که جلال باشد وازرق باشد ومیل بسپیدی
دارد که چون بدست بمالند زود نرم شود وانکه چون در آب کنند زود حل شود وآب را برنگ
شیر گرداند وآنچه از شهر جرامقه آرند ردی باشد خاصه که برنگ سیاه باشد زود متفرک نشود
بدست واین نوعیست که استعمال او جایز نیست بهیچ حال برای آنکه کرب وتاسا آرد
وپیچش روده آرد وریش روده آرد وهرکس را باستعمال سقمونیا احتیاج افتد شرط آنست
که سیبی را یا بهی را سوراخ کنند ودرون او را از تخم او پاک کنند وسقمونیا در آن تجویف او کنند
وسر او استوار کنند واورا در خمیر گیرند ودر آتش نرم بریان کنند وبردارند ودر سایه
خشک گردانند واستعمال کنند واو گرم وخشکست در درجه سوم وگفته اند در درجه دوم
چون اورا بر برص وبهق طلا کنند مفید آید وکلف را نیز همچنین وجراحات را چون با عسل
طلا کنند بپالاید ودرد سر مزمن چون طلا کنند با سرکه سائیده وروغن گل سود دارد وصفرا

براند چون یک قیراط بخورند تا دو دانک بر قدر هر شهری و هر مزاجی و با وارو ها می دیگر از یک
قیراط تا یک دانک و نافع بود از گزیدن گزدم طلا رو شربًا و او زیان دارد معده و جگر را
و دل را و بکرب و بغثی یعنی اصطراب و تاس واس آورد و دل برهم زند و تشنگی آورد و شهوت
طعام ببرد و چون اورا بسیار بخورند و بسیار او یک درم باشد و چون اورا بخورند اول طبع در
بند آورد و بعد از ان کراب و تاس واس آورد و دل آشوب با وید کند و عرق سرد کند و بعد از ان
با اسهال کند با فراط و بکشد و او فرزند در شکم بکشد چون زن بخورد بر دارد و شربت قاتل
او دو درم باشد و اصلاح او کثیرا باشد و نشاسته و انیسون و ورقو و اورا با روغن بادام
خمیر کنند بعد از ان که اورا برشته باشند و هرچه باصلاح او بکار برند می باید بوزن او باشد
و اگر از و بخورند زیادت بر شربت معین مداوات او بدوغ باشد و بمویه سیب و رب به و رب
سماق و ریباس سقز او عسل رطب است و او دو شاب اوست و ذکر کرده آمد سقو
دیون و او سیر دشتی است و او گرم و خشک است بدرجه چهارم لطیف است کشاینده است
جلا دهنده است جراحات عظیمه را بروباند که خبیث باشد و او برای تشنج خوب سقاقل
او اشقاقل است و یاد کرده آمد سقنقور او ورل مائیست صید کنند اورا از نیل مصر و گفته اند
او از نسل تمساح است چون اورا در میانه ریگ بچه بنهند او بر رود این بچه بزرگ شود و اورا
سقنقور گویند و بهترینش آن باشد که در بهار صید کنند وقت هیجان شهوت ایشان و بهترین
اعضای او ناف اوست و گرده او و او گرم است در درجه دوم خشک باشد در درجه اولی
فایده و هر کسی را که در جماع زبون باشند و در منی بیفزاید و قوی گرداند شهوت جماع را
و خاصه بیه گرده و از علتهای عصب سودمند آمد که از سردی باشد و مقدار شربت او دو درم است
اسحق گفت که سر را زیان دارد و عسل اصلاح او باشد و او شهوت جماع را قوت دهد تا حدی
ساکن نشود تا وقتی که مرق عدس نخورند و بدل او خصیة الثعلب است سکر نیکوترین
آن باشد که شفالی باشد الطبرزد المجلوب من السرقان و هرچند کهنه تر شود لطیفتر گردد

الا انکه

الا انکه میل بحرارت کشد و انکه حرارت کمتر دارد طبرزدست و او لطیف است و او گرمست باول
درجه و ترست هم در اول درجه و کهنه او میل بخشکی دارد و او ملین است و جلا دهنده و السلیمانی
اکثر تلیینا و او نزدیک است بعسل فی الجلاء و التنقیة و او سینه را نرم گرداند و درشتی سینه
را زایل کند و معده را سود دارد بغیر از آن معده را که در وی تولد صفرا بسیار باشد و او سده
بگشاید و با روغن بادام مسهل بود و قولنج بگشاید و گرده و مثانه را سود دارد و فایده کند
سپیده چشم را که تنک باشد و او تشنگی آورد و کمتر از تشنگی و خاصه که کهن باشد و او خون
علکرا انگیزد و صفرا برانگیزاند و اصلاح او انار شیرین باشد و چون شکر را بجوشانند و کف
از وی بر دارند تشنگی بنشاند سکر العشر او صمغیست که از درخت بیرون آید در آنجا که شکوفه میکند
پس او را خشک گردانند و جمع کنند پس آنرا سکر عشر می خوانند و گفته اند که او طلیست که
واقع شود بر درختی که معروفست بعشر بخراسان او بر خار درختی کقطع الملح و در وی با شیرینی
اندکی عفوصت هست و او مانند ترنجبین است هم بشکل و هم برنگ غیر از آنکه در وی عفوصت
هست و اندکی دارد از تلخی و بعضی از وی سپیدست و بعضی حجری الشکل باشد میل بسیاهی
زند و او معتدل تر باشد و اندکی میل بحرارت دارد و نزدیکست بمزاج شکر و لطیف تر است
از وی و در وی تری هست و بدین سبب طبیعت را نرم گرداند و او بینایی را تیز گرداند و سپیده
چشم را جلا دهد و شش را سود دارد و او استسقا را مفید بود با شیر اشتر و تشنگی نیارد و هیچ
دیگر شکرها و معده و جگر و گرده و مثانه را سود دارد و صفت نی را پوست باز کنند و مقدار
دو بدست پاره پاره کنند و بسنگه تیر بیفشارند و آب از وی بستانند و بآتش معتدل بجوشانند
تا قوامی بدید آید قوام قوی که نزدیک باشد بقوام فانید و در قالبها اندازند از سفال و
بن او را سوراخ کنند هر ظرفی سه سوراخ و او را بر جایی همچو نردبان جایی سازند و در زیر
وی ظرفی نهند تا عسل بپالاید و در جایی باشد پوشیده و بر سر وی تراشه نی نهند یوما
و لیلة و چیزی سنگین بر سر وی نهند تا اخراج عسل او یاری دهد و در ین خانه بنهند یک هفته

تا که اختلاط او بگدازد و پس از یک هفته او را در خانه سرد بنهند بیست روز بعد از آن بگذارند
تا مستحکم شود و اما الطبرزد فهو یکسر و یلقی فی القدر بر هر صد رطل از شکر ده رطل شیر حلیب
تازه و آب چنانکه شکر را بر سر باستد پس بجوشانند و کف از وبر دارند و در ظرفی چینی بنهند
تا حرارت از و بنشیند و یک شبانروز صافی کنند پس بجوشانند تا قوام پدید آید پس بردارند
و در ظرفی سبز نهند و می جنبانند بچوب پس سرد کنند و هر ظرفی را سوراخ کنند و یکی را بر دیگری
مثل نردبان تا عسل او بطرآید و برو دارند سکنجبین سکری بهترینش آن باشد که نضج یافته معتدل
القوام باشد فرا گرفته از شکر طبرزد و او میل بسردی دارد نافع بود تبهای او سده بگشاید
و معده را جلا دهد و تشنگی بنشاند و بیشتر مزاج را موافق بود و لطیف گرداند و حرارت جگر را
بکشد و بیشتر فضول از وجود بیرون برد و ادرار بول کند و صفرا را بشکند و هم بیماری را که از
صفرا خیزد سود دارد و از بلغم نیز و تن درستی گرم مزاج را نگاه دارد و شهوت را زیان دارد
و پیچ آورد و سینه را درشت گرداند و شش را نیز و ریش شش را و سینه را زیان دارد
و درد عصبها را زیان دارد و اصلاح او بجلاب باشد صنعته بگیرند سرکه خرمای کهنه صافی ده رطل
و آب شیرین صافی در وی ریزند چندانکه تیزی سرکه را بشکند و بر هر رطلی از سرکه شکر یک رطل
بریزند و بآتش نرم بپزند و کف از وبر دارند تا وقتی که قوام پدید آید و از آتش فرو گیرند
و نگاه دارند سکنجبین عسلی معتدلست در حرارت و برودت مقطعست ملطفست و جلا دهنده
است و سدها بگشاید و سعال آورد و اصلاح او بجلاب باشد صنعته چنان سازند که سکنگبین
شکر سازند دو رطل سرکه و پنج رطل عسل سکنجبین بزوری او میل باعتدال دارد مقطعست
و ملطف و سده گشاینده و بادها را تحلیل کند و ادرار بول کند و سینه را و عصبها را زیان
دارد و شراب خشخاش اصلاح او کند صنعته فرا گیرند سرکه و تیزی او را بشکنند و بهر ده رطل
سرکه شش رطل پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه شش وقیه هر یکی تخم کرفس و تخم
رازیانه و انیسون از هر یکی دو وقیه مجموع را نیم کوفته کرده در سرکه و آب نقع کنند بعد از آن

بزانو

بپزند با آتش نرم تا ششش یک برود پس سرد کنند و صافی کنند پس شکر بر نهند همچنانکه
در سکنجبین گذشته یاد کرده آمدست و هر کس که خواهد که بعسل سازد همچنانکه ذکر رفت
بسازد سکنجبین سفرجلی معده را قوه دهد و جگر را نیز و در شهوت بیفزاید و بخار خیزد از سود
دارد و از ناگواریدن طعام نافع آید و مفتح سدها باشد صنعت بگیرند آب به اصفهانی و گواریر
طیب الرایحه که بوی خوش دارد یک جزو و از سرکه نیکو ربع جزو و بپزند با آتش نرم تا با قوام
عسل آید و سرد کنند و استعمال کنند و اگر کسی خواهد که بغیر از سرکه سازد هم روا باشد و اگر
کسی که بعسل سازد هم روا باشد سکنجبین رمانی سودمند بود از تپها و تشنگی و معده و جگر را
سودمند بود و صنعت آب انار می خوش بستانند و بر هر رطلی از وی رطلی شکر طبرزد بر نهند
و ربع رطل سرکه با آتش نرم بپزند تا با قوام اید و برداز ند سکنجبین عنصلی معتدل الحر سودمند
بود استسقا را و بیماری احشا را که سرد باشد و از دما دما و تنگی نفس که از بلغم بجاک خیزد
و سدها بگشاید و جنین از شکم بیرون آرد و صنعت بگیرند سرکه عنصل و شکر در وی حل کنند
و با آتش نرم بپزند چنانکه دیگر سکنجبین سازند و واجب باشد که سرکه یک رطل باشد و شکر
یک رطل و نیم سک اصلی آن باشد که چینی بود فرا گرفته از آمله تر و اگر بر وقا در نباشند بسازند
همچنانکه رامک سازند و بهترین آن بود که خوش بوی بود و او گرم و خشک است در درجه سوم
قابضست احشا را قوت دهد و آنچه خوش بوی باشد محللست و سدها بگشاید و درد مفاصل
را سود دارد و گفته اند که در شهوت بیفزاید و او طبع را در بند ارد و چون شکم را بدو ضماد کنند
و خون از مقعد باز دارد و درد دل را سود دارد و مقدار شربت او نیم درم باشد و بوئیدن او
درد سر آورد و کافور اصلاح آن کند صنعت بگیرند مازو یک من و نیم کوفته کنند و در طنجیر سو
سازند و بپالند و بپزند و در سر وی اندازند فاغره و فلنجه و بسباسه و سنبل و صندل مقاصیری
از هر یکی یک وقیه کوفته و بیخته و بگیرند مرهشت وقیه از ین دارو رهشت وقیه عسل منزوع
الرغوه و بپزند تا بقوام آید و سرد کنند و این ادویه در وی ریزند و قرص سازند و بوقت قرص

ساختن دست را بروغن بان یا روغن زنبق آلوده کنند و هر قرصی را سوراخی در میان کنند
و بریسمان نظم کنند و چهل روز بگذارند تا خشک شود پس بکوبند و ببیزند و بیامیزند تا در تهها
سوده و بآب خمیر کنند و بر مثال اول قرص سازند و چهل روز صبر کنند و دیگر باره بشکنند
و اضافت کنند باوی پاره مشک و دیگر باره سحق کنند و خمیر کنند و قرص کنند مانند اول و چهل
روز دیگر بیاویزند این عمل پنج کرت بکنند در دویست روز که نیک خوب بیرون آید بغایت لطافت
و هر که کهن تر شود خوبتر شود بعد ازان استعمال کنند **سکباج** بهترین آن بود که مزاج معتدل
دارد و او گرمی و تری معتدلست جگر صفراوی و دموی را بغایت سود دارد و اشتها را قوت
دهد و او زود گوارست و تن را لاغر کند و سیح آورد و اصلاح او آنست که او را شیرین کنند بشهد
و صنعتها که گوشت را پاره پاره کنند پارهای متوسط و مرغ خانگی را بر مفاصل او پاره کنند
و بجوشانند و بعد از جوشیدن تمام یک ساعت بگذارند تا آب ازو کمتر شود بعد ازان
پیاز و جزر و کندنا پاره کرده در وی اندازند پس از آب فرو گیرند تا هیچ کفی ازو دفع شود
پس بآب سرد بشویند پس بجوشانند بسرکه و ابازیرها و تره تا جوشیدن نیکو پس گوشت
و مرغ را در وی اندازند و توابل در وی اندازند و بآتش نرم بجوشانند و بشکر چاشنی
بنهند یا بعسل و بهردو نیز و بزعفران رنگ کنند و اگر خواهند که سپید باشد پس سرکه را
با آرد شعیر بپزند و بآب صافی مروق گردانند و بهر یک رطل ازین چهار دانگ نمک اضافت کنند
و خرقه کشنیز خشک کوفته نرم یک درم دارچینی درست و یک دسته نعنع و سداب و کرفس
و چون بجوشند بیرون گیرند اینها را و اگر حاضر باشد پاره از ترنج یا ورق سبز در وی اندازند
و ساعتی صبر کنند بعد ازان بر دارند و فرا گیرند بوزن نصف سرکه گوشت فربه و پاره کنند
میانه و بجوشانند بآب و نمک تا نجته شود و پاره کنند مرغ خانگی را بر مفاصل او و پیه او را در دیگ
اندازند با سرکه بعد ازان گوشت و مرغ در اندازند در یک وقت چون بجوشد دیگ کف
ازو بر دارند بدفعات تا وقتی که تمام کف بر دارند بعد ازان گوشت را از دیگ بیرون
آرند

آرند و پوست از سروی باز کشند پس دیگر باره در دیگ اندازند و پیاز پاره کرده نزدیک
ده قطعه و با آتش نرم بجوشانند بعد از آن صد عدد بادام بر دارند و پوست باز کنند
و در هاون سنگین بکوبند نرم و با آب لب بپزند تا همچو شیر شود و سپید و بقوام و در دیگ اندازند
و بشکر شیرین کرده اند و جوانب دیگ را بگلاب لب بپزند و هر کس که خواهد زرد بکند زعفران
او را رنگ ممزوج بگلاب و هر کس که خواهد که ترش مزه باشد در روی اندازند نشاسته معصفر
همان روز که فشرده باشند **سکبینج** او صمغ شجرهٔ ایست که در وهیچ منفعت نیست بلکه فایده
در صمغ اوست و بعضی گفته اند که نوعی از بارزد است که مستحیل می شود با سکبینج و بهترین او
آنست که خارج او سپید باشد و داخل او بسرخی میل دارد که بوی تیز دارد و چون در آب
اندازند زود حل شود و او را بجا ریچه مغشوش کنند او اصفهانی باشد و او گرم و خشک است در درجه
سوم محلل و ملطف است فالج را نافع بود و ماده که در سرین باشد حل کند و قولنج بگشاید و سنگ
گرده و مثانه بریزاند و در شهوت بیفزاید و حیض براند و زرد آب و خلط بجاک براند و از
تاریکی چشم سودمند آمد و سبز شدن پلک چشم را سود دارد و او فاضلترین داروست از آب
در چشم آمدن را و چون او را اطلا کنند با آماس پلک چشم که او را شعیره گویند با سرکه آن آماه
ببرد و حل کند و شربتی از و تا سه ربع یک درم است با آب سداب و شاه کرداند نفس را
و سینه را او پاک کند و با شراب گزیدن هوام را سود دارد و زهرهای قتاله را سود دارد و او
جنین را در شکم مادر بکشد و گفته اند مثانه را زیان دارد اصلاح او با شیق است و بدل او نیم
وزن او جاوشیر **سلق** او دو نوع است سیاهست از غایت سبزی و یکی کم رنگست و بهترین آنست
که شیرین طعم باشد و او گرم و خشکست در درجه اولی و گفته اند مرکب القوی است و گفته اند
ترست در درجه اولی در وی طعم بورقی است لطیف و در وی تحلیل و تفتیح هست و هر چه قبض
دارد و نافع بود داء الثعلب و کلف و حزاز و ثالیل را چون طلا کنند با آب او و سپوش را بکشد
و چون با عسل طلا کنند بر قوبا نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید و سیاه او شکم ببندد و خاصه با عدس

وجون اورا بپزند وبعد ازان مطبخ سازند شکم در بند ارد وجون آب او حقنه کنند طبیعت
بکشاید و ثفل بیرون آید و قولنج را نیز مفید بود با ابکامه و توابل واو بجوش روده ارد و باد انگیزد
و ردی الکیموس است و غذا اندک باشد و خوزرا بسوزاند و اصلاح او سپندان باشد و سرکه
و بیخ او ردی باشد برای معده و غثیان آورد سلیخه او جوبیست بعضی از و خوش بوی است
و نوع دیگر سیاهست ابنوب او باریک باشد و نوعیست که طعم او مانند طعم سداب باشد
و نوعیست سپید رنگ کریه باشد بوی او و گفته اند سلیخه را از دارچینی گیرند یا متصلست باد
و گفته اند نوعی از سلیخه هست که مستحیل می شود بدارچینی بس بخوبترین از سلیخه را الحاق کنند
بدارچینی و خوبترین او سرخ رنگ باشد و صافی و نرم که عود او بدرازی گراید و سیاه او ردی
باشد و او گرم و خشک است بدرجه سوم بادهای غلیظ را تحلیل کند با اندکی قبض و اعضا را قوت
دهد و با عسل طلا کنند بر گوشت بن دندان سود دارد و در داروی چشم میرود بینائی را تیز
گرداند و سینه را سود دارد و شراب او منفعت کند معده و جگر را و ادرار بول کند و حیض نیز
و گزیدن افعی را سود دارد و مقدار شربت او یکدرم باشد و جنین را از شکم بیندازد و گفته اند
که روده را زیان دارد و کثیرا اصلاح او کند و بدل او دارشیشعان باشد سلوی گفته اند او سمانی
است و مانند گوشت قنابر باشد بلکه از و تنک تر بود سلت نوعیست از جو که پوست ندارد
او را از ان پوست باریک او جدا کنند تا چنان شود که برسو اسلیخ الحیه بهترین او آن باشد
که تر باشد و او نیک خشک کننده است داء الثعلب را سود دارد طلا و چون او را با سرکه بپزند
و بدان مضمضه کنند دندان را سود دارد و چون او را خشک کنند و بعسل لباب یا بشراب و در کشند
در چشم سود دارد بینائی را سلیط او زیت است و یاد کرده آمد سلحم و یقال بالشین و سنگ گر
سلحفاة زهره او درد دهن را سود دارد و در بینی مصروع در چکانند صرع را سود دارد و خناق
را هم سود دارد چون در حلق لب بیند و سرفه کودکان را سود دارد و خون شش او با انگبین گزیدن
هوام را سود دارد و کسی را که بتوع داده باشند هم سود دارد سمسم او را جلجلان نیز گویند

او از جمها باشد که روغن بیشتر دارد و بهترین او بزرگتر باشد و جرم او قوی‌تر از روغن اوست
و او گرم است در وسط درجه اولی و تر است در آخر درجه اولی و گفته اند در درجه دوم و نرم کننده است
و مقوی است و محلل است جای که ضربت رسیده باشد و کبود یا باد و نجاول شده و جای که خون
فسرده باشد و از طرقیدن دست و پای که از سودا باشد و فربه کند و موی را دراز کند و غلیظی
عصب را بدو ضماد کنند سود دارد و حیض براند تا حدی که جنین بیندازد و او نافعست از گزیدن
مار و در منی بیفزاید و مقدار شربت او پنج درم است و معده را زیان دارد و بوی دهن هم زیان
دارد و معده شل کند و غثیان و تشنگی آرد و خلط غلیظ انگیزد و او دیر گوارست و هر که او را
خواهد خوردن می باید که او را بریان کنند آنگه خورند و او را با عسل خورند سمسق او مرزنگوش است
و بعضی عرب او را عنقش گویند و زود باشد که یاد کنیم سمن بهترینش آن باشد که از حیوانی
تمام رسیده گیرند و او گرم و تر است شکم را نرم کند و زود هضم شود و عصب را که خشک شده باشد
بدو ضماد کنند نرم گرداند و در شهوت بیفزاید و او ردی الغذا است بلغمی را طعام بر سر معده
آرد و زود مستحیل شود در معده با بخار دودناک و با صفرا گردد و می سزد که از و اندکی استعمال
کنند و اصلاح بلیمو بود که نمک کرده باشند و زنجبیل و راسن مخلل سماق بعضی خراسانی است
و بعضی شامی و او از خراسانی خوردتر باشد و سرختر و اصلاح او گل سرخ است و اما قیا و چون
او را بپزند و با قوام آورند همچنانکه عسل فایده دهد انجیری را حصض فایده دهد و بهترین
او سرخ باشد و او سرد است در دوم درجه و گفته اند در اول درجه خشک است در سوم درجه قابض است
قوت دهنده امعا خون از مقعد بر آمدن را مفید بود تا حدی که قومی گفته اند که تعلیق همین
خاصیت دهد و او منع کند ریختن صفرا را بر معده و احشا و منع کند آماس ضربه را که سبز شده باشد
و داخس را سود دارد و چون بر آماس طلا کنند نگذارد که زیادت شود و از سعفی جراحت خبیثه
و قیح گوش باز دارد و درد و بن را سود دارد و معده را دباغت کند و قوت دهد و تشنگی
بنشاند و اشتها طعام آورد و غثیان را ساکن کند که از صفرا باشد و طبع را در بند آرد

ومنع ریش روده کند و برای ذوسنطاریا و سیلان رحم و بواسیر را سود دارد و مقدار شربت
او پنج درم است و چون آب او را در چشم کشند ابتدا علتهای چشم را که از گرمی بحاصل آمده باشد
مفید بود و نگذارد که ماده بریزد و چشم را قوت دهد خاصه چون بگلاب یار کنند و صمغ او را
چون در دندان مالند که درد کند درد را بنشاند و سماق جگر را زیان دارد که سرد باشد و اصلاح
او بمصطکی باشد و بدل او عفص سماقیه بهترین آن باشد که از سماق نو سازند و او سرد و خشک است
از ضعیفی روده که گرم باشد سود دارد و طبیعت را در بند آرد و خون آمدن از مقعد باز دارد
و خون از گلو بر آمدن را نیز سود دارد و دموی مزاج را سود دارد و هر کس که خواهد که طبع را
در بند آرد شاخهای بقلة الحمقا و برگ حماض با وی یار سازند و هر که خواهد که در بند نیارد
باره چغندر و اسفاناخ با او یار سازند و او سینه را زیان دارد و اصلاح او طبیخه کند صفتها
گوشت را پاره پاره کنند و روغن شیره مزید کنند و بریان کنند و لحظه لحظه آب بر او ریزند اندک
اندک چون تمام پخته شود گشنیز و اندکی قرنفل در وی اندازند آنکه سماق در وی اندازند و
جوز کوفته در وی ریزند با تمام رسانند سمک طری بعضی ماهی بنسبت با ماهی دیگر گرم باشد
همچو کوسج و مار ماهی و در منی بیفزاید و در بیه کرده و بهترین ماهی آن باشد که از آب کوه
گیرند که آنرا السمک الصخوری گویند که پوستش تنک باشد و فلوس او کوچک باشد و متوسط
باشد در بزرگی و کوچکی و زود کنده شود و چون او را از آب جدا کنند و بهتر از همه شبوط است
و فاضلترین مکان ماهی جایگاه صخوری باشد پس رملیه و آب شیرین و اگر دریایی باشد
آنچه در قعر دریا باشد به باشد و هر ماهی که غذای او حشیش باشد به بود و از آنکه چیزهای
قذر خورد و تن را فربه کند و مرق ماهی مارگزیده را مفید بود و سگ دیوانه گزنده را هم مفید
بود و ماهی بلغم ماسی انگیزد و عصبها را سست کرده اند و معده که گرم نباشد ماهی موافق نباشد
و تاریکی چشم آورد و مثلث اصلاح او کند و ماهی که برشته باشند و سرد کرده زهری باشد خاصه
آنکه در موضعی نمناک نهاده باشند از نوع عوارضات بد حاصل آید مانند کسی که فطر خورده باشد

کوشت مرغ را پاره پاره کنند و در دیک ... م
... باشد ... روغن ... بسیار کنند ... پاره

دیر اوات

و مداوات بقی باشد سمک مملوح بهترین آن باشد که قریب العهد باشد بتملیح و شرط آنست
که اورا بجوشانند و آب او بریزند انگاه بروغن بیان کنند و بخورند و او گرم و خشکست تیز را
بیرون آرد و خاصه جرب و سر ماهی شور خشک کرده و سوده آماس ملازه را نافع بود و طرقیدن
اعضای سفلی و سر ماهی شور را چون بسوزانند و بر گزیدگی سگ دیوانه نهند نافع بود و گزیدن
کژدم را نیز و او بلغم بگدازد و خوردن او بهق سیاه تولد کند و تشنگی آورد و بیشتر از تازه او و اصلاح
او باصباغ معموله باشد از خل و سعتر و کرویا و بعد از ان حلوا و روغن سمک مملوح ممقور
بهترین او ترست و فربه و هو الذی یملح ثم یجعل فی خل خمر مع الکزبرة واخذ من السمک المملوح الذی
بغیر ابازیر و او سرد و خشکست اشتها طعام آورد و او تشنگی کمتر کند از ان که شور باشد و از
تازه برشته و صاحب عرق النسا و اصحاب سودا را زیان دارد و اصلاح بترنج پرورده باشد
سمک سکبیج بهترین ماهی تازه باشد و می سزد که سرکه را جوش بدهند و سداب
و کرفس و زعفران دروی اندازند و بعد از ان ماهی پاره پاره کنند و بپزند چنانکه نیک مهرا
نشود و لذتی در و باقی باشد و می باید که چون ماهی را صید کنند بسیار درنگ نکرده این طعام
سازند که اگر ماهی تغیر کرده باشد نیک نباشد و او سردست و در رطوبت معتدلست
جگر گرم را سود دارد و دیر قابض او تبهار صفرای را سود دارد و بینائی را زیان دارد و اصلاح او
بفالوذج باشد سمک رعاده هی السمک المخدرة التی یزعمون ان ید الصیاد یخدر اذا وقعت فی شبکته
و او صداع را سود دارد و چون حربا اورا در سر مالند و جالینوس میگوید من آزموده‌ام چنین نبود
و هر آینه وقتی درست آید که زنده در سر بندند تا از حس خدر ماند و بعد از مردن سمک این فایده
نباشد علی بن عباس گفت وقتی که او را زنده در سر بندند مفید باشد و بعد از موت نه سماریغ
اورا قعیل گویند و یاد کرده آید سمور او داخ است و بیکدیگر نزدیک اند و او گرمی و خشکی
افزاید و بو شیدن او شایح را سود دارد و سرد مزاجرا سمیح او زبدی است که نمک در وی
جوشیده باشند و چیزی از خرما و او همان فعل کند که زبد تازه و او قویتر باشد و او ملین

و مرخی است و هرچه کهنه تر شود گرم تر شود و جلا دهنده تر و او گرم و تر است در اول درجه
منضج و محلل است و او در ابدان نرم عمل بیشتر کند که در صلب و او بثور و اورام را نضج گرداند
و آماس پس گوش را بپزاند و نرم گرداند و فضله را بپزاند و خاصه با شکر و بادام تلخ و وقت
باشد که بادام طبع را ببندد و وقت باشد که اسهال کند و او تریاق زهرهاست حلبه یمانی
بهترین او آنست که دو سه رنگ دارد و تازه باشد و او گرم و خشک است و جع مفاصل را که
از سردی بود سود دارد و خوردن بیم باشد که تند و تشنج آرد و وقتی که او خربق خورده
باشد و تنها برای این نیست بلکه جوهر او مختص است بدین فعل و وقتی که غذای او خربق باشد
برای مشاکله میان ایشان باشد و اصلاح او آنست که او را با سرکه و گشنیز بپزند سمنه
تن را تر گرداند و فربه کند و صفتها بگیرند نخود پوست کنده یک جزو و حبة الخضراء و حلبه و شهدانه
و شونیز و خشخاش از هر یکی یک جزو کوفته در دیگی کنند و روغن گاوی چندان در سر وی بریزند
که بالای او باستد و بآتش نرم بجوشانند تا تری او نشف شود و عسل در وی ریزند یا شکر
گداخته و معجون سازند و هر بامداد مقدار یک جوزی بخورند و همچنین بوقت خفتن و فرا گیرند
نخود خیسانیده در شیر گوسفند یکشبانروز یک جزو باقلی پوست کنده و عدس پوست کنده
و ماش پوست کنده نیم کوفته کرده و برنج شسته و سه کرت خیسانیده در آب سبوس سمید
و شکر طبرزد از هر یکی یک جزو گندم پوست کنده و بادام پوست کنده از هر یکی دو جزو سمید
مجفف سه جزو خشخاش سپید یک جزو و نیم نخود پوست کنده نیم جزو نیم کوفته کنند و در شیر بز
یا در شیر گاوی تازه خیسانند و بعد از آن بپزند و در زیره کرمانی و فلفل و نمک در کنند
و چون تمام پخته شود هر بامداد استعمال کنند مقدار سه ملعقه سمرنیون او کرفس بری است
و زود باشد که یاد کنیم سنبل الطیب و او را السنبل العصافیر نیز گویند و السنبل هو الناردین
و او را مغشوش کنند که مانند او باشد و فرق کنند میان هر دو بدانکه آنچه مغشوش باشد
بوی زهومت کند و بهترین او آن باشد که بوی خوش دارد و همچو سعد زنگ و یا شقرة

دارد

دارد و زبان را بگزد و او سوری باشد و او گرم است در درجه اول و خشک است در درجه دوم
و گفته اند در درجه سوم و او سده گشاینده است و از وغسول الید طیب الرایحه و عرق زیاده
را منع کند و او محلل اورام است و مقوی دماغست و هدب چشم را برویاند چون او را در سرمه
چشم در کار آرند و خفقان را سود دارد و سینه و شش را سود دارد و سده جگر و معده بگشاید
و بوی دهن خوش کند و درد سپرز را سود دارد و طبیعت در بند آرد و مقدار شربت او یک
درم است و گفته اند که گرده را زیان دارد و کثیرا اصلاح او باشد و بدل او ساذج است
ساذج هندی گفته اند او همچو دار شیشعان است و در اول طعم سیخ باشد بعد از آن اندک
شبیه نبات
تیزی دارد و او گرم است در اول درجه خشک در درجه دوم و در وی قبض بسیار است
منع نزلها کند و منع ماده کند از ریختن بمعده و خون از مقعد باز دارد و خون از رحم باز دارد
و مژه چشم را برویاند و بدل او شادنج باشد سندروس او مانند کهربا است در جذب کاه
و مانند او و او صمغ است گرم و خشک است در درجه دوم و در وی قبض است و خون را ببندد و
دود او بواسیر را خشک گرداند که در زیرین نیمه بدید آید و فایده او در ساکن گردانیدن
درد دندان بغایت است و منع نزلها کند و خفقان را سود دارد و صاحب سپرز را و اسهال
کهن را سود دارد و در وی قوتیست لاغر کننده بغایت وقتی که در روزی سه درم یا چهار درم
بخورند بسکنجبین سندیان از عود هندی است و او گرم و خشک است در سه درجه نقرس را
سود دارد چون او را بخورند و بدو ضماد کنند سنا بهترین حجازی باشد و او گرم و خشک
در درجه اول صفرا و سودا براند و تن را از فضول پاک گرداند و مقدار شربت او چون کوفته
باشند تا سه درم است و اگر او را با دیگر ادویه بپزند پنج درم باشد اسحق گوید که او مثانه
را زیان دارد و اصلاح او بهلیله زرد باشد سنباذج قوی الجلا رز و اندکی قوی دارد
دندان چرکین را پاک گرداند و جلا دهد سنون بوی دهن خوش کند و دندان و گوشت
بن دندان را سخت گرداند و قوت دهد صفت سرون گاو کوهی سوخته و نمک لعبن معجون

کرده یکمن زعفران دو درم و سنبل و مصطکی و سداب خشک از هر یکی دو درم گلنار و سماق
از هر یکی یکدرم سعد محرق و جوی سوخته از هر یکی یکدرم بکوبند و ببیزند و در هم آمیزند و در مالند
سنون جاهی که دروندان درافتد آنرا ببرد و گوشت بن دندان سخت کند صفة هلیله زرد
و کزمازو و لوبت انار شیرین از هر یکی پنج درم نمک برغول کرده و سعد و اشنان از هر یکی
سه درم زگال عود و قرفه و قرنفل و گل سرخ و جوی سوخته از هر یکی دو درم عصاره جبنی ده درم
بکوبند و ببیزند و سنون سازند سکنبوه قال عبدوس فی تذکرته لبن السکنبوه او بستان
است و او را اعین السرطان نیز گویند و او گرم و خشک است محللست سودمندست غشا را و قوبا
و سعفه کهنه را منجاب او بحرارت کمتر از سمورست و گفته اند لقیاس باد او سردترست و لباس
گرم مزاجانست سنبراس دارو ی هندیست گرم است سرد مزاجان را سود دارد سنبوسج
بهترینش آنست که نخود و آب میوها سازند و او گرم است و غلیظ سود دارد کسی را که کار کنند
و ریاضت قوی کشند و هاضوم نیک بکار دارند و چون هضم شود غذای نیکو دهد و نان او
دیر هضم باشد و اصلاح او مثلث باشد صفته فراگیرند آرد گندم سپید بی آفت و بریان کنند
باب سماق یا باب لیمو و در درون او حزوه سنبوسه در کنند و بروغن شیره بریان کنند
سویق الحنطه بهترینش آنست که بریان کردن او باعتدال باشد و او گرم و خشک بدرجه
اولی و گفته اند که نرست بشرطی که برشتن باعتدال باشد نفیع باشد سرد کننده است
و حرارت بنشاند و گوارش تر را سود دارد و او دیرگوارست بسیار باد دارد و بدین سبب
می باید که باب گرم او را بشویند و او را با شکر خورند سویق الشعیر بهترین او آنست که برشتن
او باعتدال باشد و سبوس در وکم باشد او سرد کننده ترست از سویق گندم طبیعت در بند
آرد و اسهال صفرائی را سود دارد و چون در آب کنند و فی الحال بخورند که اگر چون در آب
کنند و زمانی صبر کنند انگه بخورند شکم نرم کند و باد انگیزد و اصلاح او بشکر و عسل باشد سویق
النبق معده را سود دارد و شکم در بند آرد سویق التفاح او قی و غثیان را بنشاند که از صفرا

باشد معده را

باشد معده را قوت دهد و شکم دربند آرد و تشنگی بنشاند سویق القرع او طبع را نرم گرداند
و سرفه را سود دارد و درد سینه که از حرارت باشد سویق حب الرمان سرد و خشک صفرا را
بنشاند و معده را دباغت کند و طبیعت را ببندد و اشتها طعام آرد سوسن ابیض او را
زنبق نیز گویند بهترین او آسمانجونی باشد و روغن سوسن لطیفتر است و بیخ او قویتر باشد
در افعال که خاص است باد و او گرم است در درجه اول معتدلست در تری و در وی تحلیل است
و تلطیف و گفته اند که سپید بستانی گرم و خشک است در درجه سوم و گفته اند در درجه اول و گفته اند
معتدل نیست و از وی هر چه گرمتر است خشک تر است و جلا دهنده سودمند آید کلف و نمش را و روی
را بدو بشویند صافی کند و جرب را سود دارد که ریش شده باشد و خشک ریشه را هم سود دارد
و بستانی از افضل ادویه است برای سوختن آب گرم و درد سپرز را سود دارد و از گزیدن
هوام و خاصه گزدم را و بوی او صاحب صداع گرم را زیان دارد و اصلاح او بکافور باشد
سورنجان او بیخ گیاهیست که شکوفه او سپید باشد و او بعضی سرخ باشد و بعضی سیاه
و بعضی سپید و او را العبة بربریه مغشوش کنند و بهترین او سپیدترین باشد که ظاهر و باطن
او سپید باشد و درست باشد در شکستن و سرخ و سیاه ردی باشند و او گرم است
بدرجه سوم و در دوم درجه خشک و گفته اند در سه درجه خشک و در وی قبض است
و گفته اند سرد است در دوم درجه و در وی قوت اسهالیست مر بلغم را و از جراحات کهنه
مفید باشد و نقرس را سود دارد و چون ضماد کنند در حال درد بنشاند و بسیار نو استعمال
نکنند تا آماده را درشت گرداند و او تریاق همه مفاصلست و در شهوت بیفزاید و خصوصاً
با زنجبیل و بوتینک و زیره کرمانی و مقدار شربت او نیم مثقالست با شکر اسحق گوید که او
مبعول ران را زیان دارد و او معده را ردی باشد و ضعیف گرداند و کثیرا اصلاح او باشد
و شکر و زعفران و سرخ و سیاه شکم دربند آرد و آفت عظیم را در معده کشد و ایشان
مردو زهر اند استعمال او روا نیست سوطیون گفته اند او خصیة الثعلب است

سوفطیون او حی العالم است وگفته اند نوعی از سیب است و دو نوع باشد کوهی است
وغیر کوهی واورا هیچ بوی نباشد وهیچ شیرینی ندارد واو سرد وخشک است از خاصیت او آنست
که گوشت را که پاره پاره کرده باشند ودر دیک افکنده همه را جمع کند وطبخ او تشنج اعصاب
آورد ودر شقاق حلق ونفث خون ونزف خون را سود دارد سوری نوعی است از زاج لطیف
کننده وسوزاننده سوسن بیخ او معتدل است واندکی میل بگرمی دارد وتری هم دارد وسودمند است
از داحس ضماد کردن بعصاره او وبیخ او جراحات را وقطوره را سود دارد وقصبه شش را
نرم کرداند وپاک کرداند وتشنگی بنشاند ولعیب معده را نافع بود وسوزش بول را
سود دارد وتنها کهنه را وجرب کرده ومثانه را سود دارد سولان دارویی رومی است
واو گرم وخشک در درجه چهارم لقوه را سود دارد وچون یک حبه از او با آب چغندر حل کرده
در بینی کشند بادها پراکنده کند وآماه ملک چشم را سود دارد واو خونرا بسوزاند سوسن
اورا امقل نیز گویند وبهترین او آن باشد که نو باشد وباریک واو گرم وخشک است
وگفته اند معتدل است وگفته اند سرد است ودرد جگر را سود دارد ومقدار شربت از او یک مثقال
باشد وگفته اند سپرز را زیان دارد واصلاح او بگل سرخ باشد سوار الهند والصند او حیوان
دریائی است وجاری مجری توتیا باشد در افعال وگفته اند که او شیح است ومی سزد که اورا
در کوزه فخاری بسوزانند وبسایند نرم وبآب تصویل کنند الکه خشک کنند ودیگر باره بسایند
واو سرد وخشک است واو تری چشم را نشف کند واشک ریختن چشم را باز دارد وبدل او
صدف فارسی باشد سودانیات بهترین آن باشد که دو سه رنگ باشد واو گرم وخشک است
در شهوت بیفزاید واو دماغ را زیان دارد ودر گوشت او تیزی هست برای آنکه او حشرات
می خورد واورا بوی ناخوش هست واو ردی باشد خاصه آنکه لاغر باشد سواطیر واورا
مخلص اکبر گویند درد سر کهنه را نافع بود ودوار وصرع ووسواس وفالج را وتنها که بنوبت آید
سود دارد ودرد چشم را وبرای درد چشم اورا در بینی سعوط کنند ودرد دندان را سود دارد

و درد گوش را

و درد شش را سود دارد و درد پهلو و شراسیف را و درد جگر را و تنقیه جوع او را اجابة العسل
بخورند سود دارد و خون از گلو بر آمدن را آب لسان الحمل بدهند مفید باشد یا آب
برسیان دارو و او عصی الراعی است و درد معده و بادهای غلیظ و بر قان زرد و درد های سخت را
که در روده باشد و آماس روده و فکرهای سودائی را و رعشه و درد سپرز را سود دارد
و اورا بول کند و فضول را از وجود کم کرداند خصوصا آنچه در کرده و مثانه باشد با شراب
و از خارج طلا کردن و شل و رانشادن مذاکیر را سود دارد و چون بر مذاکیر طلا سازند
شهوة جماع را بر انگیزاند و نقرس و درد مفاصل و پیچش شکم و گزیدن هوام و دواب را
سود دارد و تشنج و باطل شدن آواز را سود دارد و برای درد شکم با آب حلبه او را حقنه
سازند مفید بود صفت فرا گیرند مرکی و سلیخه و اذخر از هر یکی یک وقیه و نیم و چند بیدستر
و تخم کرفس کوهی و او فطراسالیون است از هر یکی پانزده مثقال تخم کرفس دو وقیه سیسالیوس
دوازده مثقال قسط تلخ و دارچینی و اقراص الاورد و مما و میعه سایله و اسارون از هر یکی
شش مثقال انیسون ده مثقال فلفل سپید دوازده مثقال دار فلفل چهار مثقال افیون
ده مثقال جمله ادویه را کوفته و بحریر بیخته و بعسل منزوع الرغوه بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال کنند سورنجان گوشت بن دندان که مسترخی شده باشد سخت گرداند
چون بدو سنون سازند و اماه حلق را سود دارد و درد ی که حلق عارض شده باشد
چون در وی دمند صفت فرا گیرند زرده چوبه دوازده درم شب یمانی و گلنار از هر یکی
شش درم مازو پوست انار شیرین از هر یکی دو درم سماق سه درم بکوبند و بیزند
و استعمال کنند سیسنبر او را نمام نیز گویند و او گرم و خشک در درجه سوم سبستان او دانه
حب عقل است و قد ذکر سبا دو ارنبا تیست که او را اصبا گویند سیاف او خلالست بلغت
وادی القری و گفته اند او بلح است و یاد کرده آید سیسارون او قصب شونیز است و در وی
تلخیت و قبضی است و او گرم و خشک در درجه دوم و در وی تحلیل است و چون بیخ او را

بپزند و بخورند معده را قوت دهد و ادرار بول کند سیر او تره آبی است و او را کرفس الماء
نیز گویند و قرة العین نیز گویند و هو بهق نیز گویند و او در آب بوشیده حاصل شود
و در وی بوی ناکی حاصلست و او گرم کننده است و محلل است حیض براند و بول و سنگ
مثانه بریزاند و سود مندست ذوسنطاریا را والله اعلم بالصواب باب الشین شاهبلوط
او خوشترست از بلوط و خشکی او کمترست و بهترین او رسیده تر باشد تازه و او معتدلست
میان گرمی و سردی خشکست در درجه اول و گفته اند در درجه دوم و گفته اند گرم است
در درجه اول و گفته اند او سرد است در درجه دوم و او غذا دهنده ترست از جمیع حبوب
و در وی جلا هست همه زهرها را سود مندست و او دیر گوارست و غذای او پسندیده نیست
مر آدمی را و برای خوک پسندیده است و اصلاح او بشکر باشد شاهسفرم بهترین او
آنست که رنگ اندک بزردی گراید و او گرم است در درجه اول و خشکست در درجه
دوم و گفته اند معتدلست و گفته اند که او سردست و او محللست فضلات دماغ را که
سرد باشد و گفته اند اصلاح او نیلوفر است شاهترج بهترین او تر سبز باشد مز باشد
و برگ او بهتر است از شاخهای او و او معتدلست در حرارت خشکست در درجه دوم
و گفته اند سرد و خشکست در درجه سوم و او سردست در درجه اول و او خون را صافی کند
و او جرب را سود دارد و خارش و معده را قوت دهد و سده جگر بگشاید و طبیعت را نرم
کند و ادرار بول کند و اسهال صفرا کند و شربت او از آب او از ده درم است تا نیم رطل
با شکر غیر آنکه بجوشند و از خشک او در مطبوخ از چهار درم تا ده درم و از سائیده او
و از شاخ او از سه درم تا هفت درم و گفته اند که سپرز را زیان دارد و اصلاح او بهلیله
زرد باشد و بدل او در جرب و تبهای کهنه مثل نصف وزن او سنا مکی شاه الوج
هو نوع من الاجاص الکبار و قد ذکر شاه بانج و یقال شابابک و شاه بلنج و هو شبیه فی
قوته بالقیسوم و او گرم و خشکست در درجه دوم صرع را سود دارد و وهم را نیز سود دارد

السیلان

وسیلان لعاب را سود دارد و خاصه از دهان کودکان و بادها را تحلیل کند از شکم و از رحم وقایم
مقام او مرزنجوش است شاذنج و یقال شادنه و او را حجر الدم نیز خوانند و او معدنیست و او
لطفت و بهترین آنست که بعدس ماند که زود متفرک شود گرم است در درجه اولی خشکست
در سوم درجه و شسته سرد بود چنان شویند که اول نرم بکوبند و آب صافی پاک بر سر آن ریزند
و می شویند و صافی میکنند همچون توتیا و بنهند تا بنشیند و آب که بروی استاده باشد بریزند
و بنهند تا خشک شود و بکار دارند قبض قوی کند و خشک کننده است گوشت فزونی را بخورد
و ریش چشم را بروباند و خونی که از چشم آید باز دارد و صحت چشم را بر جای بدارد و از برای
دشواری بول در شراب بدهند آسان کرداند و زیادتی حیض را و خروج منی را مفید بود
و بدل او سنگ مقناطیس است شابرقان در وی جلای قوی است شاهچینی عصاره حشیشی است
سرد و تر صداع گرم را سود دارد طلا کردن و گفته اند از چناست که آنجا می باشد و او را سرکه
معجون می کنند و خشک می کردانند بغایت خشکی و استعمال کنند شیاف ابیض او بیخی است
مانند تربد در رنگ و شکل غیر آنکه چون او را بخایند در وی تیزی و بشاعت نباشد همچنانکه
در تربد است و او میل بگرمی دارد شاطل و شایل نیز گویند و او دوای هندیست مانند گیاه
خشک و گفته اند او را کهار درشت است بسیار منفعت بشکل سفایج و بقدر باقلی و کوچک
تر و بزرگتر نیز باشد و در وی اندکی تلخی است و هیچ بوی ندارد و او گرم است اخلاط غلیظه
براند شبرم گیاهی است که در بستانها روید او قصب باریک دارد و زغب دارد و برگ او
همچون برگ طرخون باشد و بهترینش آنست که سبک باشد و برنگ سرخ باشد و آنچه غلیظ
باشد و سرخی کم دارد و درشت باشد ردی باشد و او گرم است در اول درجه دوم خشکست
در آخر درجه سوم و شیر او گرم و خشکست در درجه چهارم و در وی قبض است و لبن او یاری
دهد در کندن دندان و چون نمک با او یار کنند هندی و صبر و تربد و بلغم و سودا و آب زرد
براند و مقدار شربت او یک دانک باشد و برای قولنج با مقل و سکبینج و اشق و زبل کرک

دهند و دروی تیزی هست که دهنهای رکها بکشاید و ازین جهت واجبست که او را استعمال
کم کنند و چون اصلاح بکنند استعمال توان کردن که بی ضرر باشد و اصلاح او آنست که او را
ناکوفته در شیر تازه خیسانند یک شبانروز و بعد ازان خشک کنند و یک کرت و دو کرت
همچنین کنند تا قوت او را بشکند انکه استعمال کنند و حکم کلی آنست که او عرضست تا ضرورت
سخت نباشد او را استعمال نکنند و خاصه کرم مزاجان را و معده و جگر را زیان دارد و باه را
زیان دارد و منی و اکر ضرورت باشد استعمال او ازان مربی او در شیر که ذکر رفت بستانند
وانیسون با وی بیامیزند و رازیانه و زیره کرمانی و هلیله زرد یا او را در آب کاسنی سه روز
پس خشک کنند و با ادویه مذکوره قرصها کنند و اما شیر او در و هیچ چیزی نیست و خوردن
او اجازت نیست و چون اسهال او افراط رود غن تازه و شیره کاوی قطع اسهال کنند
شاب او درخت ماهودانه است شبت نیکوترین او آنست که طعم تازه دارد و تازه انکه شکوفه
او بیرون آمده باشد و کرمی او میان ثانیه و ثالثه و خشکی او میان اولی و ثانیه است و او منضج
اخلاط سردست و دردها را بنشاند و بادها پراکنده و شبت تر نضج قوی تر کند و خشک او
تحلیل بیشتر کند و او آماسها را بپزاند و خواب خوش آورد و مقدار شربت او پنج درم است
و شیرانگیز باشد و فواق امتلائی را سود دارد و بخش روده را سودمند بود و عصاره
او تری کوش را سود دارد و نشف کند و سنک ریزه مثانه را بریزاند و خاکستر او برای ریش
سفل و ذکر و ریشهای نرم را سود دارد و قطع بواسیر بیرونی کند چون بدو ضماد کنند و بسیار
او را خوردن بینائی را ضعیف کرداند و معده و کرده و مثانه را زیان دارد و اصلاح او بلیمو
باشد و کفته اند اصلاح او بعسل است شب قال دیسقوریدوس اصناف شب بسیار است
و آنچه داخل علاج طب است سه است یک نوع را مشقق کویند و نوع دیکر را رطب کویند
و نوع دیکر را مدحرج کویند و مشقق یمانی است و او سپید است که بزردی کراید قابض است
و در وی ترشی هست و کفته اند که شب یمانی از کوه یمن می طراید همچو آب سرد و کفته اند کرم

درختان

وخشک در درجه سوم وگفته اند گرمی او در درجه دوم است از برآمدن خون بیز نفع سود دارد
و او ریختن خون و باد ردی مغز ریشها را خشک کرد اند که عسر الاندمال باشد وخوره را سود
دارد وجوع اورا بپزند وبآب او مضمضه کنند درد دندانرا سود دارد و معده وجگر و تبهای
کهنه را سود دارد وخاصه در کودکان وشربه بیز جدا واشامیدن او سخت زیان دارد
تا حدی که وقت باشد که بکشد و سرفه سخت باد بد کند وباشد که سبل او کند و مداوات
او بروغن تازه وشیر تازه وشکر کنند و بدل او نمک او تلخست و در کتاب خواص یاد کرده آمده است
که اگر شب را در آب مکدر اندازند یا در شراب مروق وصافی کرد اند در زمانی اندک شبث
سرد وخشکست باعتدال و در وی اندک قبض است و هرچه سرد ترست تازه ترست
وعصیر اورا چون بیاشامند سنگ مثانه بریزاند شجر البطم گرم است بدرجه دوم وخشکست
بهمین درجه شجرة الحنظل واورا شری گویند گرم وخشکست در درجه دوم وگفته اند در سوم
درجه اسهال بلغمی کند و بیخ او فاضلترین داروست برای گزیدن گزدم شجرة المصطکی معتدلست
در گرمی و سردی شجرة المریم اورا بخور مریم نیز گویند و او سه نوعست نوعیست که میوه
ندارد و دو نوع دیگر میوه دارند و بیخ او عرطنیثاست و او گرم وخشکست در درجه چهارم
زکام را سود دارد که سردی باشد وآب آمدن در چشم را هم سود دارد شجرة الغار او دو جنست
است و او گرم وخشکست در درجه سوم شجرة البنق او در داروست و او سرد وخشکست
در درجه اولی اورا بکوبند با پوست او و در سرکه اغارند و بر ریش تازه طلا کنند مفید بود
شجرة روز بهتر بنش کوچک باشد و او گرم وخشکست دیر هضم شود برای درشتی او ردیء
الغذاست خون گرم تولد کند وخشک وروغن بسیار مضرت او باز دارد شحم بهترین آن
باشد که از حیوان فربه گیرند تمام رسیده و او گرم و ترست و مختلف می شود بحسب حیوان
و رطوبت او کمترست از شرحه زیرا که اگر پیه را و شرحه را بگدازند پیه زودتر بفسرد وگفته اند
خشکست و او درشتی را که از حلق بود سود دارد و مسترخی کرد اند و غثیان آورد و بخار

دود ناک انگیزد و دفع ضرر او بلیمو باشد که شوربا شد و بز نخپیل و راسن محلل شحم البط گرم
ترست از پیه کرک و او بغایت لطیف است اگر او را بموم روغن سازند و روی را بشویند
پاک و صافی گرداند شحم الدجاج او گرمی کمتر از پیه بط دارد و کرک و درشتی زبان را بغایت
سود دارد و درد رحم را نیز شحم الاوز داء الثعلب را سود دارد و طرقیدن لب و روی را
بغایت سود دارد شحم الابل پیه شتر بغایت گرم است تشنج را سود دارد و چون پیه شتر را
بجای می در مالند جمله هوام بگریزند شحم الارض او فطر است شحم الفیل گرمست چون بجای می در
مالند جمله هوام بگریزند شحم الاسد گرمترین همه پیهها ست و رطوبت در وی کم باشد و او
خشکترین جمله پیه است و آماسهای غلیظ و درشت را قویترین محللست شحم الحمیر سود مند نشانها
را که در پوست باشد و سوختن آتش را و اثر ریشها شحم حمار الوحش پیه او با روغن قسط
درد پشت را که از باد باشد سود دارد شحم المعز پیه بز قابضترین شحوم پیهها ست و شحم التیس
سختترین محللست و او گزیدن گزدم را سود دارد و سوزش که در روده باشد و ریش او را
مفید بود و شحم العنز درین باب قویترست از شحم خوک زیراکه رود فسرده می شود و برای
ریش روده او را حقنه سازند مفید بود و زحیر را نیز سود دارد و او نافع بود کسی را که
ذراریح داده باشند شحم التماح جالینوس گفت چون تماح بگزد پیه او را بدان موضع
طلا کنند نیک شود و در ساعت شحم الثعلب پیه او را در نقرس طلا کنند نیک شود خاری را
با چوبی را بدین پیه آلوده کنند و در خانه بیندازند مجموع کیک بر انجا جمع شوند شحم الخنزیر
بهترین آن باشد که از خوک نر گیرند که جوان باشد و او ترست و گرمی او کمتر از پیه بز و
پیه میش باشد اما سپها را سود دارد و ریش روده را نیز و از گزیدن هوام سود دارد
و مقدار شربت سه درم و اولی آن باشد که بعوض او پیه بز بکار دارند که او قایم مقام او باشد
شحم البقر گرم و خشکتر از پیه میش و بز باشد و متوسط باشد میان پیه شیر و پیه بز و پیه گوساله
حرارت کمتر از پیه گاو دارد شحم الدب پیه خرس لطیف باشد داء الثعلب را و برص و بهق را

سود دارد

سود دارد شحم السمک البحری بینائی را قوت دهد و آب بچشم فرود آمدن را منع کند چو با عسل
در چشم کشند شحم الافعی گرمست و تیز و بیشترین اطبا متفق اند که از فرود آمدن آب بچشم سود
دارد ولکن بشینگان نگفته اند و علی بن عیسی گفت که او منع کند از موی بر آمدن با جفان
و اسحق گفت که وزن یک دانگ تا دو دانگ از زهرها و گزیدن جانوران زیان کار سود دارد
ولیکن دل را زیان دارد و بیاز عنصل دفع مضرت او کند باز باتی شحم الحنظل چون شحم حنظل
از حنظل جدا کنند قوت او ضعیف شود و بدین سبب او را از حنظل جدا نکنند الا وقت حاجت
بدو و بهترین آن باشد که از حنظل فرود گیرند که در درخت خود رسیده باشد در آخر سال
بوقت فرو رفتن ترابی او گرم و خشکست اسهال بلغم غلیظ کند و سودا نیز تیزی که در وست
و مقدار شربت او از یک دانگ باشد تا نیم درم و او ریش روده آورد و اصلاح او بنشاسته
و صمغ عربی و کتیرا باشد و هر چیزی که بدو اضافت کنند می باید که بوزن او باشد و او را
نیک نرم بباید و اما آنچه سبز باشد از و پیچش شکم آورد و قی قوی آورد و غثیان آورد
و ضیق النفس آورد و چون شحم حنظل بر درخت او یکی بیش نباشد می باید که استعمال نکنند
که او زهر مطلق است اسهال آورد و اسهالی با فراط تا حدی که امکان دارد که بهلاک آورد
شحمار واو قلیاست و رنود باشد که باد کنیم شربین او درخت قطرانست و او از جنس شجره صنوبرست
و او را میوه ایست همچو میوهٔ سرو و از و اندکی کوچکتر و او را خارهاست و او نوعست دراز
و کوتاه و در پوست او قبض است و او گرم و خشکست چون برگ او بپزند بر که و مضمضه کنند
درد دندان را بنشاند و میوه او سرفه را سود دارد و جگر را و تقطیر بول را سود دارد و مشیمه
بیرون آرد و او ادرار بول کند با فلفل و او شکم در بندد آرد و میوه او را بشراب دهند کسی را که
ارنب بحری داده باشند و چون او را به پیه گاو کوهی بیامیزند و بر تن بمالند هیچ هوام و حشرات
گرد آنکس نگردد و ثمره او ردی است معده را او گزنده است و درد سر آرد و چون او را
بسیار خورند جنین از شکم بیرون آورد شراب العناب سرد و ترست سرفه را سود دارد و غلبه

خونزا بنشانند و اصحاب مالشرا را سود دارد و اصحاب جدری سود دارد و اصحاب حصبه را نیز
و درد سینه را نیز وصنعته فرا گیرند ربع رطل عناب نیکو و بچهار رطل آب بپزند تا بایک رطل آید
و نصف رطل پس صافی کنند و یک من شکر بر افکنند و بآتش نرم بجوشانند تا بقوام جلاب آید
و استعمال کنند شراب البنفسج معتدلست در حرارت و برودت ذات الجنب را سود دارد
و شش را نافع بود و درد گرده بنشاند و ادرار بول کند و طبیعت را نرم دارد و برفق و سینه و حنجره
را سود دارد و سرفه را که با تب باشد وصنعته بنفسج پرورده تازه منزوع الاقماع یک کیله
و چهار رطل او آب در وی ریزند و بآتش نرم بجوشانند و فرو گیرند و بپالایند و بعد و بهر یکی
رطل آب یک رطل شکر طبرزد بر نهند و بآتش نرم بجوشانند و کف از وی بر دارند تا وقتی که با قوام
جلاب آید و فرو گیرند و استعمال کنند و هر کس که خواهد که مسهل باشد بنفشه را صافی کنند
از آب و یکبار دیگر بنفشه در وی کنند دفعه دوم و یکجندی بجوشانند و دیگر باره بپالایند و دیگر
بنفشه در وی کنند سوم کرت و بپالایند و شکر طبرزد بر نهند و بآتش نرم بجوشانند تا با قوام
جلاب آید و فرو گیرند و استعمال کنند شراب الخشخاش بهترین آنست که بپوست خشخاش
سازند و بتخم او و بآب باران و او سرد و ترست سینه و دماغ گرم و بی خوابی را سود دارد
و نزلهارا و ریش سینه را و مادهارا غلیظ گرداند که تنک بوده باشد و ماده تیز را بنشاند و زیان
دارد مزاج سرد را و اصلاح او بمطیب باشد وصنعته فرا گیرند صد عدد خشخاش فربه و نیم کوفته
کنند با دانه او و پنج رطل آب در وی ریزند آب باران و بآتش نرم بجوشانند نیکو و بپالایند
و بر هر یک من ازین آب یک من شکر طبرزد بر نهند و بآتش نرم بجوشانند تا بقوام جلاب
آید شراب النیلوفر سرد و تر کننده است سرفه را و شوصه را سود دارد و طبیعت را نرم گرداند
و درد سر را نافع بود و ماده را که بمعده ریزد باز دارد و صاحبان تب را که در سینه ایشان
درشتی باشد سود دارد وصنعته فرا گیرند از برگ نیلوفر تازه یک رطل و بچهار رطل آب
بپزند و بپالایند و بر هر رطلی ازین آب یک رطل شکر بر نهند و بآتش نرم بپزند تا با قوام جلاب آید

ادکر
مز

فرو گیرند و استعمال کنند شراب الورد سرد و خشک کننده است تب را سود دارد و تشنگی
بنشانند و طبیعت را نرم دارد و صنعته بگیرند گل خوزی پاک کرده از اقماع او و تخم او یک رطل و بده
رطل آب بجوشانند جوشانیدن نیک و بپالایند و بر هر یک رطل ازین آب یک رطل شکر طبرزد
بر نهند و با آتش نرم بجوشانند و کف او بر دارند تا وقتی که بقوام جلاب آید فرو گیرند و اگر خواهند
که اسهال کند گل را بجوشانند یک کرت و صافی کنند و دیگر باره در دیگ کنند و گل دوم کرت
بجوشانند و بپالایند دوم کرت و دیگر باره گل در شش کنند و بجوشانند سوم کرت و همچنین
تا پنج کرت انگه بر نهند و با قوام آرند و هر گاه که مکرر کرده اند اسهال قوی تر باشد و شربت
او چهار وقیه باشد با دو وقیه سکنجبین با آب سرد یا با آب برف و کسی را که احتیاج باشد این را
تقویت می کنند مجموده اگر او را تشنگی غلبه کند سکنجبین با آب سرد بیاشامند شراب الزوفا
سرفه را سود دارد و ضیق النفس را سود دارد و شوصه را و صنعته فرا گیرند برگ زوفای خشک
پنج درم و در پنجاه درم آب خیسانند و با آتش نرم بجوشانند و بپالایند و هر یک من آب را
یک من نبات بر نهند با آتش بجوشانند تا قوام جلاب گیرد و بر دارند شراب السفرجل سرد
و خشک است ضعیف اشتها را قوت دهد و طبع را در بند آرد و منع قی کند و طعام بگوارد و تشنگی
بنشاند و معده را قوت دهد و غشیان را بنشاند پس اگر سینه و حنجره را درشت کرداند شراب
خشخاش اصلاح کند و صنعته فرا گیرند به می خوش بسیار آب و پوست و بیرون کنند و تخم درون
کنند و بکوبند در هاون سنگین و در دیگ سنگین بجوشانند تا بقوام عسل آید انگه شکر بر نهند
و با آتش نرم بجوشانند تا تمام با قوام آید و فرو گیرند شراب التفاح که معده و احشا را قوت دهد
و قی را و شکم که آب زرد رود باز دارد و زنان آبستن را سود دارد و چون ایشان را قی کردن
بزحمت دارد و صنعته فرا گیرند به و امرود و انار می خوش و سماق و زعرور از هر یکی یک جزو بکوبند
بکوبند و آب بگیرند و با آتش نرم بجوشانند و صافی کنند و با قوام آرند و هر کس که خواهد که شیرین
باشد مثل آن آب شکر طبرزد بر نهند و با آتش نرم بجوشانند تا تمام قوام گیرد و کف او بردارند

و فرو گیرند نوعی دیگر فرا گیرند به و سیب شامی و سیب شیرین و انار ترش و امرود مجموع را پاک کنند و آب
بگیرند آب هر یک متساوی با آتش نرم بجوشانند تا با نیمه آید و مثل او یا نیم مثل او شکر طبرزد اضافت
کنند و با آتش نرم بجوشانند و کف بردارند تا بقوام جلاب غلیظ آید فرو گیرند و او ضعف دل را
سود دارد و معده را قوت دهد و بیمار خیزان را سود دارد شراب النعنع سودمندست قی کردن
و غثیان و تهوع و فواق و خلفه را صنعت آب انار ترش و شیرین با شحم ایشان و صافی کنند و بپزند
تا با نیمه آید بعد از آن آب نعنع بگیرند که تازه باشد ده سیر و شکر طبرزد مثل انار ترش و شیرین
و با آتش نرم بپزند تا غلیظ شود و فرو گیرند و هر کس که شراب نعنع ساده خواهد بگیرد آب نعنع
تازه ده سیر و شکر طبرزد ده سیر و بهم بپزند تا با قوام آید شراب التفاح بهترین آن باشد که
از سیب شامی باشد یا اصفهانی سازند و او گرم و خشک است هم معده را قوت دهد و خفقان را
سود دارد و نفس را قوت دهد و قی بنشاند صفت بگیرند سیب شامی که جوهر او خوب باشد
خوش طعم باشد پوست بیرونی و تخم درونی پاک کنند پنج رطل بکوبند و آب بگیرند و پنج رطل شکر
طبرزد بر نهند و آب باران ممزوج کنند و با آتش نرم بپزند تا با قوام آید و در ظرف آبگینه کنند
و بکار دارند و هر کس که لطیف تر باشد آب سیب و شکر را بهم بپزند و پاره مشک در وی ریزند
و سر وی را محکم ببندند و چهل روز در آفتاب نهند و عود هندی و سنبل و مصطکی هر یک دو درم
با مشک آمیخته در وی ریزند قویتر و بهتر باشد و شراب تفاح ساده چنان باشد که آب سیب
بجوشانند تا غلیظ شود شراب الانبرباریس جگر را سود دارد و صفرا بشکند و معده را قوت دهد
صفت آن بگیرند زرشک و بپزند و آب او بردارند و صافی کنند و شکر در وی گدازند و با آتش
نرم بجوشانند تا قوام پدید آید و فرو گیرند شراب الرمان سودمند آید قی را و اختلاف اسهال را
صفت او آب انار ترش و شیرین بگیرند و بجوشانند تا نیمه شود و بر هر رطلی از این آب رطلی
شکر طبرزد بر نهند و با آتش نرم بپزند تا بقوام باز آید شراب التمر الهندی سودکننده است
و حرارت نشاننده صفرا بشکند و قی بنشاند و معده را قوت دهد خاصه اگر بنعنع سازند و طبیع

را نرم گرداند

را نرم کرداند صفت آن بگیرند خرمای هندی نیکو مکی یک رطل و او را از لیف او و دانه او
پاک کنند و چهار رطل آب در وی ریزند و چندان بجوشانند که ربعی بماند و یک من شکر طبرزد
بر وی نهند و بپزند تا بقوام آید و فرو گیرند و در حالت غلیان یک دسته نعنع در وی ریزند
شراب الليمو سرد و خشک است و گفته اند که در وی اندک حرارت هست صفرا بشکند و معده را
قوة دهد و اشتهای طعام آورد و تشنگی بنشاند صفت آن چنان باشد که لیمو را مقشر کرده باشند
و بفشارند و آب بگیرند و بپالایند و از آب او ده رطل در دیگ سنگین بجوشانند بآتش نرم
تا بنیمه آید و پنج رطل شکر طبرزد بر نهند و بآتش نرم بجوشانند و کف بردارند تا بقوام آید
فرو گیرند و در ظرف آبگینه کنند و نگاه دارند شراب الآس بیماریهای سینه و شش را سود دارد
و خون از مقعد آمدن باز دارد صفت آن بگیرند دانه مورد تازه و نیم کوفته کنند یک رطل
و مثل وی مثلث عفص نیکو یک رطل و نیم و هفت روز بگذارند و بعد از آن صافی کنند و در ظرف
زجاج کنند و نگاه دارند شراب الصندل دل و جگر را سود دارد که هر دو گرم باشند تب محرقه را
سود دارد صفت آن بگیرند صندل مقاصیری و بمبرد و درشت بسایند پنجاه درم و یک شبانروز
در یک رطل گلاب حل کنند و بآتش نرم بجوشانند تا بنیمی آید آنگه دو رطل شکر بر نهند
و بآتش نرم بجوشانند تا بقوام آید شربتی ده درم شراب السوسن و او را امیسوسن گویند
نافع بود ضعیف معده و جگر و سرد شدن هر دو را والغشي الكاين من الاستفراغ المفرط من الخلقة
و خروج الدم و ضعیف دل و احشا را صفت آن بگیرند گل سوسن آزاد چهار صد و اقماع او بیرون
کنند و آن زردی که باشد در میانه او جدا کنند و بپالایند و بر سر گرمابه بگسترانند تا خشک
شود و بعد از آن بگیرند قسط و قرنفل و قصب الذریره از هر یکی دو وقیه نمک اندرانی و سلیخه
از هر یکی سه وقیه حماما و سنبل الطیب و مصطکی از هر یکی یک وقیه عیدان البلسان چهار وقیه
نیم کوفته کنند و در ظرف آبگینه کنند و بعضی از سوسن و مثل آن ادویه در وی ریزند و یک شبانروز
صبر کنند و بعد از آن مثلث شانزده رطل در وی ریزند و از زعفران نیم وقیه و از سک

دو مثقال او بگدازند در شراب مثلث و بر ادویه ریزند و چهار وقیه میعه سایله در عقب او بریزند
چهار وقیه و یک وقیه روغن بلسان و ظرف را یک عت سر گشوده بنهند بعد از ان سر او بکاغذ
بپوشند و بر او خرقه کتان و بعد از ان سر او را بگل حکمت بگیرند چو سرشته باشند بینداینند
و در موضعی که باد شمال آید و سایه باشد شش ماه نگاه دارند انگاه رسیده باشد استعمال
نمایند شراب ورق الاترج سرد و خشک فایده دهد ضعیفی معده را و خفقان را صنعت بگیرند
برگ ترنج تازه و او را از غبار پاک کنند بکرباس پاره و پنجاه عدد ورق ترنج ده رطل مثلث
آغشته کرده در ظرفی پاک کرده کنند و هفت روز بگذارند بعد از ان از ورق مصفی کنند و یک
رطل عسل در وی ریزند کف گرفته و نیک بهم برزنند و در ظرف آبگینه کنند و بعد از سه روز
استعمال کنند شراب الکمثری معده را قوت دهد و اسهال را سود دارد و صنعت فرا گیرند
امرودی که نیک پخته باشد پس بپزند تا مهرا شود و صافی کنند و با دیگر رد کنند و بپزند
تا غلیظ شود و استعمال کنند شراب العنب درد حلق را و آماس او را و درد معده را سود دارد
و صنعت آب انگور قابض شش رطل با آتش نرم بپزند تا ثلث بماند و یک رطل عسل و سماق
و اصل السوس و گلنار و فقاح گل از هر یکی چهار مثقال زعفران دو درم مروشبث از هر یکی
یک درم بپزند و صافی کنند و بر دارند و استعمال کنند شراب الکادی و هو شراب الکرد
خداوندان آبله را سود دارد و حمره و ماشرا و مانند این را و صنعت فرا گیرند چوب کادی یک
رطل خرمای هندی پاک کرده از لیف و دانه یک رطل اصل رازیانه و عناب بزرگ دانه
بیرون کرده از هر یکی یک رطل تخم رازیانه و شاخ او نیم رطل سنبل طیب و رد احمر یابس
منزوع الاقماع از هر یکی دو مثقال نیم کوفته کنند و در چهار رطل آب شیرین حل کنند و در دیگ
سنگین کنند و بپزند تا وقتی که منعقد شود و در وی ریزند شکر طبرزد و شکر سلیمانی از
هر یکی یک رطل و بجوشانند و کف بر دارند و بپزند تا مانند سکنجبین شود و از آتش فرو گیرند
و سه درم زعفران و سه درم کافور ریاحی در وی باشند و در ظرفی آبگینه کنند و شربتی

از دو مثقال

ازو دو مثقال باشد تا یک وقیه بحسب حاجت شراب السکر سود دارد رطوبت و بلغم را و مزاج
سرد را صنعته فراگیرند زنجبیل و دارچینی از هر یکی پنج درم خیربوا و قاقله از هر یکی دو درم
قرنفل یک درم نیم کوفته کنند و در دیگ کنند و در هفت رطل آب در وی ریزند و بپزند تا وقتی
که ثلثی ازو برود پس بخرقه کتان بپالایند و بروی ریزند و پنج رطل شکر طبرزد بروی ریزند
نحمن ۱۲
و بجوشانند و کف بردارند و در وی که ازند نیم درم زعفران چون با قوام جلاب آید فرو گیرند
و استعمال کنند شراب العسل معده را گرم کند و جگر را نیز و سود دارد از سردی هر دو صنعته
بگیرند سنبل الطیب و مصطکی و قاقله و دارچینی و عود و دهمیل و جوز بوا از هر یکی یکدرم نیم کوفته
کنند و به رطل آب صافی شیرین حل کنند و رها کنند یکشبانروز و با آتش نرم بپزند تا با یک
رطل آید و بپالایند بخرقه نیکو پس بر انجا ریزند عسل نحل پنج رطل و بجوشانند و کف او بردارند
تا وقتی که بقوام جلاب باز آید و صافی کنند و بردارند شراب الافسنتین ف د مزاج را
وضعف معده را و فا و سپرز و جگر را و درشتی هر دو را و طبیعت را سود دارد و نرم گرداند
وصنعته فراگیرند مثلث یا نبید مویزی و عسل هفت رطل عسل را بجوشانند و کف بردارند
و در ظرف آبگینه کنند و بگیرند مصطکی و قسط و افسنتین از هر یکی چهار درم اذخر و سنبل الطیب
و ساذج هندی و گل سرخ و صبر و غاریقون از هر یکی دو درم زعفران کوفته یکدرم در خرقه
بندند و در شراب اندازند و عسل و سر ظرف را ببندند و در آفتاب نهند هفت روز پس
بردارند و استعمال کنند نافع باشد شراب الریباس سرد و خشک سود دارد و شکم رفتن را
وقی را و تب را وصنعته فراگیرند ریباس تر پاره پاره کنند و بکوبند و در آب پاک شیرین بپزند
تا وقتی که با ثلث آید و در وی اندازند مثل او شلث با شکر طبرزد و بپزند تا بقوام آید و بردارند
و استعمال کنند شراب العود بوی دهن خوش کند و معده را فایده و هضم را یاری دهد صنعته
فراگیرند گلاب یک رطل و در دیگ سنگین کنند و عود هندی دو درم و شکر دو درم سنبل الطیب
و قرنفل و مصطکی و جوزبوا از هر یکی یکدرم نیم کوفته کنند و در خرقه کتان بندند نرم متخلخل

و با تش معتدل بپزند تا ثلث برود و خرقه را بر دست بمالند مالیدن نرم بعد از آن از و بردارند
و شکر طبرزد در وی اندازند و با تش نرم بجوشانند و کف بر دارند تا وقتی که بقوام جلاب آید
و بدست بمالند یک دانگ مشک در وی اندازند و بردارند شراب صنعته کصنعة شراب النعنع
السادج و منفعته کما ذکر فیه شراب الاسطوخودوس درد عصب را سود دارد و خاصه وقتی که
از سردی باشد صنعته فرا گیرند اسطوخودوس بیست درم گل فارسی پنج درم اصل السوس
سه درم بپزند تا وقتی که بیک رطل و نیم باز آید پس صاف کنند و دو رطل شکر طبرزد بروی
نهند و بپزند تا با قوام عسل باز آید و بر دارند شقشقان مانند هزار جشان است بقوت
شعیر او نوعیست که قشر ندارد که اورا اسلت خوانند و فعل او نیز دیگر است بدان جوی که
پوست دارد و بهترین او نو باشد و سپید و انبار بزرگ و او سرد و خشک است بدرجه اولی و گفته
اند در درجه دوم و در وی تحلیل و جلا هست و غذا کمتر از گندم دهد و آرد او بر کلف طلا کنند
گرم کرده فایده دهد و آرد او را با سرکه بر ریش طلا کنند مفید بود و اورا با به و سرکه بهم آمیخته
طلا کنند بر نقرس سود دارد و منع کند سیلان فضول را که بر مفاصل خواهد ریخت و آرد
اورا با آرد خشخاش و اکلیل الملک برای درد پهلو مفید بود و اورا بپزند برای تبهای
بلغمی با انجیر مفید بود و چون اورا نیم کوفته کنند و گرم کنند و ضماد کنند برای دردی که از حرارت
باشد مفید بود و تسکین کند و اگر بر آماسهای گرم ضماد کنند تحلیل کند و او باد انگیز باشد
و بخش رود را آرد و بدین سبب واجب باشد که او را نیکو بجوشانند و گفته اند مثانه را
زیان دارد و گرده را نیز هم و اصلاح او با نیسون کنند شعیر هندی بهترین او نو باشد و زرین
یعنی بوزن سنگی باشد و اورا سرد و خشک است حیض را ببندد و وقتی که سه درم از او استعمال
کنند روده را زیان دارد و اصلاح او بکتیرا باشد شعر الانسان چون او را بگزیدگی سگ دیوانه
ضماد کنند مفید بود سوخته و سائیده با سرکه و گفته اند چون موی انسان را در گردن کسی که
صداع سخت دارد آویزند درد سر بنشاند شعر عرق صفت عرق او دیگ آهنین را بر گرداند

از موی

از موی آدمی و ... او را بپوشند طبق که در میان سر او سوراخ باشد و بر آتش نهند و او گرم
کننده و خشک کننده است بقوّتی تمام و گفته اند گرم و خشک است در درجه سوم و منداز اجلا دهد
و بر سوختگی آتش ریزند فایده دهد و آب او ریش چرکین را پاک کند نیکو گوشت برویاند
و جامه که از موی بافته باشند گرم و خشک کننده است و اعضا را درشت کرداند شعر الغول
او بر سیاوشانست و او نباتی است که او را بیخ او برکنند و بیخ او لیفی است و اعلای او
منبسط باشد بجو .. شانه و او گرم و خشک است سینه و شش را پاک کند شعرا او شفتالوی
پر موی است میل باعتدال دارد و او سریع الهضم است از و خون صالح حاصل می شود شقودس
گرم است و عصاره او جالع را سود دارد و تازه او بر بهق طلا کنند با شراب نافع بود و او ریش
کهنه را پاک کرداند و لبهای او بر هم چسبانند و بر گوشت فزونی ریزند زایل کرداند و او را
بسرکه حل کرده بر نقرس طلا کنند مفید بود و برای سرفه از و لعوق سازند با شکر مفید بود و دو
درم از و کشیدن خلط معده را سود دارد و دو شخواری لوب را نیز سود دارد و چون زنان بخود
بر دارند حیض براند شقیقین بهترینش آنست که کوچکتر باشد و او گرم و خشک و خشکی او
قویست قولنج را سود دارد و دماغ را زیان دارد و بی خوابی آرد و اصلاح او برکه و کشنیز باشد
و او را زیاده بر یکسال نشاید خورد که مضرتی بسیار دارد و می سزد که او را بعد از آن که گشته
باشند یک روز بگذارند آنگه بخورند شقیقن بهترین آن باشد که بسبزی گراید و او گرم و خشک است
در درجه دوم زادن فرزند آسان کند و مقدار آنچه فرا گیرند از و نیم مثقال باشد و دل را
زیان دارد و اصلاح او عسل باشد شقایق النعمان او را اشقه نیز خوانند و او را لاله نعمان
گویند و او گرم و خشک در درجه اول و بعضی گفته اند گرم است در دوم درجه و تر و او محللت
و جلا دهنده و جاذب و منضج و چون او را نرم بکوبند و با پوست تر آمیخته کنند موی را سیاه کند
و او نمش و کلف و جرب را که ریش شده باشد سود دارد و عصاره او چون در بینی سعوط
کنند دماغ را از فضلات پاک کند و تاریکی چشم را ببرد و سپیده از چشم بر دارد و او را

بول کند و شیر را نیز که از پستان بسته شود بگشاید و ادرار بول کند چون شاخها را و اورا بپزند
و بخورند و هم حیض براند چون اورا بخود بر دارند بشم باره شقاقل و یقال اشقاقل و ششقاقل
و او گرم است بدرجه دوم نرم کننده است و شهوت برانگیزاند و بدل بوزیدان در درجه نشیند
و گفته اند بدل حب صنوبر شکاعی گیاهی است مانند بابو آورد و در قوت بهترینش آنست که سبز
باشد و نو و گفته اند زرد بهتر است و او گرم و خشک است در درجه سوم و بعضی گفته اند گرم است
در درجه اولی و خشک در درجه دوم تحلیل کننده است و بغایت لطیف است و گفته اند چون اورا
در زیر سر کودکان نهند سیلان لعاب را باز دارد و فالج را سود دارد و طلا و سعوط و آشامیدن
بشراب و رطوبت معده را سود دارد و باد و رحم را هم سود دارد و شربتی از و دو درم است و گفته اند
که ششش را زیان دارد و اصلاح او صمغ عربی است شکوهج قیل هو الحسک شکوثا هو الاکشوث
و قد ذکر شلجم و سلجم نیز گویند بسین و اورا لفت نیز گویند و او بیابانی و بستانی است و او گرم
و تر است در دوم درجه غذای نیک دهد و در منی بیفزاید و ادرار بول کند و لکن اسهال نکند
و اشتهای طعام آرد و وقتی که اورا دو کرت بریان کنند و خورش کروانند سپیدان و آب او
خوردن بستگی بول را بگشاید و لکن خلط او غلیظ باشد و باد انگیزد و باید که در عقب او یکی از
گوارشات خورند شل او دارویی هندیست مانند زنجبیل و او تیز است و در وی قبض است
بهترینش هندیست و او گرم و خشک است در درجه دوم بادها بشکند و رطوبت عصب را تحلیل
کند و عرق النسا و نقرس را سود دارد شربتی از و یک درم است و هر که اورا خورد عارضه حاصل
شود مانند کسی که زیبق مقتول خورده باشد و وقت باشد که اسهال قوی حاصل آید و دوای
او برق جرب کنند و گفته اند که ششش را زیان دارد اصلاح او بعسل باشد و گفته اند که شل
و بل و فل این هر سه دارویی هندیست و گفته اند از جنس انار است استرخاء عصب را سود دارد
شلاخه او بول بز کوهی است که بوقت کشش و هیجان شهوت بر سنگ شاشد و او سیاه باشد
و جرب شمع او موم است او خانه انگبین است که در وی عسل باشد و سپید باشد

دوای

و آنچه سیاه باشد ازو چرک خانهای اوست و او معتدلست و گفته اند گرم است و تر بعرض
برای آنکه مسام می بندد و او ماده همه مرهمهاست چه سرد کننده و چه گرم کننده و دردی برانیدن
اندکست و جمله خشکریشها را نرم کند و اورا با روغن بنفشه بیامیزند و بر سینه طلا کنند سود دارد
و درشتی سینه را لیسیدن او همچنین سود دارد و سینه را و حلق گوفته را و نگذارد که شیر در سینه بسته
گردد وقتی که حبه حبه ازو بخورند که بخوردنی همچو کاورس باشد مقدار ده درم و چون اندکی ازوی
در حسو کاورس یا برنج بخورند ریش روده را سود دارد و اگر زهر خورده باشد زهر را بکشد
و چون بر بشتره یا بر ده طلا کنند سود دارد و موم سیاه خار و پیکان از عمق بدن بکشد و چون
ببوی باز دارند غطه آرد بقوت بوی خویش و ریشها که چرک کند برویاند و بدین سبب واجبست
که اورا با چیزی بکار دارند که ریش را پاک کند چون زنگار شنجار اورا خس الحمار و او حلبا
و هولوس نیز خوانند و او چوبیست که برگ او همچو برگ کاهوست و میل بسیاهی دارد و در تابستان
سرخ شود و چوب همچو خون تا حدی که دست سرخ گرداند و او گرم است و گفته اند سردست
در درجه اول خشکست در درجه دوم قابض و مجفف و چون اورا بروغن مختلط کنند و بر تن
بمالند عرق آرد و چون بر بهق طلا کنند سود دارد و یرقان را نیز و با پیه طلا کنند تقشر را سود دارد
یعنی پوست که از تن فرو ریزد و با موم و روغن ریشها را برویاند و یک مثقال و نیم ازو با زوفا
بخورند کرم شکم را سود دارد و از گزیدن مار افعی سود دارد خوردن و طلا کردن و چون اورا
بروغن گل بجوشانند نقرس را سود دارد و چون در گوش افکنند درد بنشاند شیح محرق
بهترینش آنست که نو باشد و سپید و سوختن او چنان باشد که اورا در گل حر گیرند یعنی
گلی که آغشته نباشد بچیزی دیگر و در تنور نهند تا سوخته شود و نشان سوخته شدن او آنست
که سپید گشته باشد و اگر سپید نگشته باشد دیگر باره در تنور نهند تا وقتی که سپید بیرون
آید بعد از آن اورا با آب تصویل کنند و خشک کردانند و نیکو بسایند و بکار دارند و او سرد
و خشکست و گفته اند ترست درد تیز را بنشاند بقول اسحق چون نیم درم بکار دارند و شش

را زیان دارد و عسل اصلاح اوست و جامی که طبقهٔ قرنیه افتد و ریشهای او را سود دارد و نشف
رطوبت و اشک ریختن کند و سپیدهٔ چشم را ببرد و دندانها را سپید کند شنبلید او برگ
سورنجانست و ذکر کرده آمد و او گرم و خشکست در درجهٔ اول شونیز و او را شونیز گویند و او
تیز است و بهترین آنست که موزون باشد و او گرم و خشکست در سوم درجه و قطع بلغم کند
جلا دهنده است محلل باد ناست و چون بر ناف طلا کنند از بیخ بر کند و بهق و برص و جرب را
سود دارد و هم زکام سرد را نیز سود دارد و خاصه بریان کرده و خشک کرده در خرقهٔ کتان بسته
طلا کنند بر پیشانی کسی که درد سر دارد مفید بود و سده مصفاة بگشاید و او را چون نرم بسایند
و در بینی کنند ابتدا آب باز دارد و خوردن انتصاب نفس را سود دارد و کرم شکم بکشد و اگر
بر ناف طلا کنند حیض براند و اگر با العسل خورند سنگ مثانه بریزاند و تبها بلغمی و سودائی را
سود دارد و اگر او را دود کنند هوام بگریزند و قدر درمی شربت وی باشد و گفته اند کرده را
زیان دارد و اصلاح او کثیراست و نوعی هست از وی سخت زیان کار است و باشد که بخناق
انجامد و شیر بد هند سود دارد و دوائی او بدان کنند که کندش خورده باشد غوامرا حشیشة البیت
بوی خوش دارد و رنگ او بزردی گراید و او گرم و خشکست در حقیقت تیز دخل دارد و عرق النسا
و درد مفاصل را سود دارد که از سردی باشد برای آنکه خلطهای غلیظ لزج را بیرون برد شوکران
دیسقوریدوس گفت ساق این نبات همچو ساق رازیانه است و برگ او همچو برگ خیار
و او شکوفه سپید دارد و تخم او چون انیسون است و روفس گفت برگ او همچو برگ بیبرج
و زرد تر از او و بیخ او باریکست و او را هیچ میوه نیست و تخم او برنگ نانخواه است و هیچ طعمی
ندارد و بوی نیز ندارد و او سرد و خشکست در درجه سوم نزدیک بچهارم خون از مقعد آمدن
باز دارد و چون او را بجای طلا کنند منع کند بر آمدن موی را یک کرت و یضمد به الخصیة والثدی
تا نگذارد که آماه کنند و بر نقرس طلا کنند سود دارد و بسیار رفتن بول و حیض باز دارد و یک دانگ
چون از و بخورند صفرا بنشاند و زرد آب براند و اندکی در نبید بخورند خواب آرد و خون بفسراند

دارو زهر قاتلست

و او زهر قاتل است سردی و دل را زیان دارد و از خوردن او خناق و سردی اطراف و تمدد و تاریکی
چشم تولد کند چنانکه هیچ نتواند دیدن و بعد از آن تشنج تولد کند و خناق تولد کند و بکشد پس دوای
او قی باشد بعد از آن بشراب صرف و بفلفل و بفرفیون شوکة بیضا او باداورد است و او سرد
و خشک است بدرجه اول او نقرس و استرخاء معده را سود دارد شوکة عنبیه او زاج سپید است
در طعم ترشی و قبض است شوکة یهودیه گرم است و لطیف و محلل است هم بلطف درد مفاصل
خون از گلو آمدن را سود دارد و چون بپخته او مضمضه کنند درد دندان را سود دارد شوکة مصریه
او گیاهی است که او را در مصر می‌خورند چون نقل کردند بفارس آوردند خوردن روا ندانستند
اند تا حدی که گفته اند زهر قاتل است بفارس و او سرد است بدرجه اول و خشک بدرجه دوم
خشک کننده است نوازل را قطع کند و بیخ او و تخم او جراحت را برویاند و آماس حلق و معده را
سود دارد شهدانج تخم قنب است بستانی و بری هیچ و انه فلفل است مانند حب سمنه و شحم او را
در باب قاف یاد کرده‌ایم و او گرم و خشک است در سوم درجه و بهتر او بستانی است و گفته اند گرمی
در درجه اول است و بعضی گفته اند سرد است در درجه اول و بری گرم و خشک است در درجه چهارم
و او باد را ببراند و روغن او درد گوش کهنه را سود دارد که از سردی باشد و شیر شهدانه دشتی
اسهال سبزی بلغم را و صفرا را و مقدار شربت او از سه درم است تا سه مثقال و او ادرار بول
کند و لیکن دیر گوارست خلط او بد باشد مر معده را درد سر آورد و منی را کم کند و بخشکاند
و تاریکی چشم آرد و چون او را بریان کنند مضرت او کمتر کند و او را با مغز بادام یا خشخاش خورند
و در عقب وی سکنجبین خورند شیح او دو نوع است یکی چوب خشک دارد و ورک مانند برگ
سرو است و دیگری ارمنی است زرد رنگ و دیگری کوهی است او را افلون گویند و او تلخ است
و گرم و خشک است در درجه سوم و گفته اند گرم است در درجه دوم خشک است در درجه اول باد و مار را
تحلیل کند قاطع است خلطها را و در وی قبض است کمتر از قبض افسنتین و خاکستر او با روغن
بادام داء الثعلب را سود دارد و چون طلا کنند اکله را باز دارد و آب او در چشم را که رمد خوانند

کاد کنند سود دارد و آماس را تحلیل کند و تنگی نفس را سود دارد و کرم شکم را بکشد و کدو دانه
از شکم براند و بول و حیض را براند و روغن او نافض را سود دارد و گزیدگی کژدم را و رتیلا را
و زهرها را سود دارد و مقدار شربت او دو مثقالست و چون او را بسوزانند و طلا کنند ریش
روده برآرد و عصب را زیان دارد و معده را بد بود و اصلاح او ترش است و بدل او بونج است
شیلم او را زوان گویند و بهترین او تیزترین باشد و او گرم است به درجه و گفته اند بیک
درجه و گفته اند در دوم درجه و او لطیف است و زداینده با آب کلم بر بهق طلا کنند فایده کند
و خنازیر و آماسها را سود دارد با تخم کتان و بشکافد آماسها را چون با چرک حمام طلا کنند
و مع کلدم خاییده بر جراحت طلا کنند بذر و استعمال کنند بغایت سود دارد و برقوبا طلا کنند
سود دارد و چون در زنان بخور کنند بر آبستنی یاری دهد و چون او را نرم بکوبند و بیامیزند و بر
عضوی که خار یا پیکان رفته باشد طلا کنند خار و پیکان را بیرون کشد بی زحمت شیرابه گفته اند
خشخاش است شیراملج او آمله است چون او را روزی چند در شیر حل کنند و بنهند در هندوستان
تا قبض او کمتر شود و او را بدین سبب شیراملج گویند و بهترین آنست که بسیار در شیر پرورده باشند
و او سرد و خشک است در سوم درجه و گفته اند گرم و تر است و جوهر را از بلغم لزج پاک کند و اشتها
را قوت دهد و قی باز دارد و حرارت خون را بنشاند و مقدار شربت او یکمثقال است و مثانه
را زیان دارد و اصلاح او شیر تازه است و عسل شیرج روغن کنجد است و او گرم و تر است
نرم کننده است از خشکی و شقوق سودا و قیمن سود دارد و چون موردرا در وی حل کنند
روزی چند موی را قوت دهد و از ریزیدن نگاه دارد و خوردن او با آب مویز خارش
خونی و بلغمی را بغایت سود دارد و خوردن او تنگی نفس ببرد و طبع را باعتدال باز آورد
و چند حبه زهرها ست و درشتی حلق و سرفه را سود دارد و ناخوشی طعم دهن را ببرد و چون او را
در ظرفها نگاه دارند و روی غلیظی است و معده را نیک نیست و معده را سست گرداند
و چون او را بجوشانند غلیظی کم شود و گفته اند اصحاب سودا را سود ندارد و شیاف او را

خون سیاوشان

خون سیاوشان گویند و یاد کرده آمد شیراز چیزی است خوردنی که از کرفس و سداب
و نعنع و کراث و جرجیر و نمک و صعتر و خردل و شونیز سازند و او اشتها را بیدار کرداند
و بادها را براند و هضم را بزیان برد و بدین سبب واجب است که از او اندک خورند شیطرج
هندی او چوب پاره ایست باریک کوچک او را مانند قرنفل و رنگ او بسرخی زند و بعضی
بسیاهی و او در دیوارهای کهنه روید برگ او همچو برگ حرف است و در تابستان بسیار باشد
و برگ او و او همچو قرده مانا است در طعم و بوی و قوت و بهترینش هندیست یا دریایی و او گرم
و خشک است در درجه دوم و گفته اند که حرارت او در درجه چهارم است بابرکه بر بهق طلا کنند
مفید باشد و جرب را نیز هم و برص را و پوست ریختن هم سود دارد و چون درد مفاصل
را سود دارد و بر سپرز طلا کنند باریک کرده اند و چون بیخ او را بکوبش آنکس که سپرز دارد
بیاویزند درد سپرز را بنشاند و مقدار شربت از او یک مثقال است و گفته اند شش را زیان
دارد و مصطکی اصلاح اوست و بدل او روناس است یا شیطره پارسی شیرزنج و یقال شیر
ارزق و هو بول الخفاش و بعضی گفته اند شیر اوست و او گرم و خشک است بغایت گرم است
تیز است زداینده است طرفه را سود دارد و سپیدی چشم را ببرد شیرازیه گوشت آبه
است که با بازیر و جوز کوفته سازند و او گرم تر است و منی بیفزاید و او غذای کسی است
که کار کند و ریاضت قوی کشد و او فزونتر است از نرکسیه و را افعال و صفرا و تین را زیان
دارد و غثیان و تشنگی آرد و ترشیها اصلاح او باشد شلیثا او معجونیست که اطبا بسیار
مدح او کرده اند و ضامن شده اند بسیار فواید را از او و در ترکیب او عجایبهای بسیار است
و او فایده دهد صرع و سکته را و فالج و لقوه و تشنج و فراموشی و رعشه و برسام و تنگی نفس
و طپیدن دل و خیالهای فاسد و تغییر عقل و اوجاع درونی و درد شش و بادهای غلیظ
و درد مفاصل و نقرس و درد رحم و سرکرد او استرخای و جنین در شکم نگاه دارد و درد
و درد شقیقه را سود دارد و قوت او تا هفت سال بماند و ساختن او چنانست که بگیرند

مشک خالص وعیدان البلسان وحماما وفربیون واشنان نبطی وتخم کرفس وتخم سداب وگوگرد
زرد و دوالک وسرگین گاو وسرگین بزکوهی وکافور وخربق سپید وخربق سیاه وسعد وسنبل سابلیه
ومامیران چینی وتخم بلیون ودارشیشعان واصابع صفر وبیخ کاسنی وحب محلب وسپندان سپید
از هر یکی دو درم مروارید ناسفته زعفران ساذج هندی ودبق وسلیخه وجوز بوا وجند بیدستر
وفقاح اذخر وتخم جرجیر وتخم نعنا از هر یکی ده درم زر سرخ ونقره محلول وزرنب وحب بلسان
وشونیز وزاج کفشگران وسرگین روباه وبیخ کبر از هر یکی نیم درم ابریشم خام مقرض بامحرق
وفلفل سپید وزنجبیل وبیخ شوبت وتخم او وجنطیانا وفقاح ولسان العصافیر ونمک هندی
وصعتر فارسی وعاقرقرحا وزراوند گرد وبندق هندی وابهل وقفر الیهود ومزار جشان
وسپیدار از هر یکی چهار درم قرنفل وسنبل خوش بوی وقسط تلخ وسپند وبرسیاوشان
وقاقله از هر یکی سه درم بیخ سوسن آسمانجونی وسبابه وخاک چهار راه سرد آب سوسن
وآب خار از هر یکی یک درم مصطکی سه درم بیخ لفاح بیست درم تخم رازیان وزوفا خشک
از هر یکی شش درم بلبل سیاه ودار بلبل وبزر البنج الابیض وزراوند طویل وافیون از هر یکی
بیست درم اکلیل الملک چهار درم ونیم بزر قطونا ولبد از هر یکی چهار درم ودوا انک کوفتنی
را بکوبند وصموغ را بمثلث حل کنند وبه چند چند دارو عسل مصفی سرشند ودر ظرف آبگینه
نگاه دارند وپس از شش ماه مقدار یک نخودی بکار دارند با آب رازیانه وآب بیخ
کرفس ویک حبه از و با آب شهدانه در بینی سعوط کنند یا با آب مرزنجوش واین دارو در وقت
طلوع کلب الجبار ترتیب دهند شیر خشتی داروی هندیست بلغم وسودا براند شیر خشک
او طلیست که بر درخت بید نشیند وبر درخت گیز انشیند واو گرم است باعتدال واو
قویترست در فعل از ترنجبین باب الصاد صابون گرمست وسوزنده جلای قوی دهد
قولنج بگشاید چون از وی برمثال شیاف بکار دارند وبلغم خام بیارد واو ریش کننده است
وعفونت آورد وآب صابون کشنده است وقتی که بیاشامند وطبع او نزدیکست بطبع

نحله

بوزه وچون خورده باشند دوای او بقی باشد آب گرم و روغن شیرخشت و بعد از آن گوشت
آبه دهند از مرغ خانگی که فربه باشد و روغن بادام صامم بهترینش بیابانی بود که در میان خار
بود و او گرم و خشکست در درجه دوم درد گرده را سود دارد و مثانه نیز هم و مقداری که از وی
استعمال کنند یک مثقال است و گفته اند سپرز را زیان دارد و اصلاح او بعسل باشد
ساعدیه او همچون مهلبه است الا آن از زاید قوت و درو زعفران کنند و طبع و منفعت او
همچون مهلبه است صبا او عصاره ایست سرد نقرس را سود دارد که از گرمی حاصل شده باشد
و بعضی گفته اند که سناست صبار او خرما هندیست و ذکر کرده آمد صیب او آب برگ کبجد است
صبر او فشرده ایست خشک رنگ وی بزردی گراید و اندکی بسرخی سقوطری است و عربی است
و سمخانی است و گیاه صبر همچو گیاه سوسن است غیر آنکه برگ صبر درازتر است و پهن تر است
و ثخین تر است و او پر آب باشد و ساختن او چنانست که او را بفشارند و آب او در انبان
کنند و سر ببندند و در آفتاب اندازند تا خشک برآید بردارند و بهترین سقوطری باشد
و سقوطر جزیره ایست بساحل یمن و آب او زعفرانی رنگ باشد و بوی او همچو بوی مرمکی است
تریاقی باشد و چون او را بنفس برابر دارند و رنگ او همچو رنگ جگر شود و چون بدست
بفشارند زود منفرک شود و بوی او همچو بوی تاریک باشد که او را بعربی سمن گویند
و عربی زبون تر باشد و او گرم و خشکست بدرجه دوم و گفته اند بدرجه دوم و گفته اند که حرارت
او در درجه اولست و گفته اند در درجه سوم و او قابض است و خشک کننده و هندی پر
فایده است بغیر گزندگی و بعسل حل کنند و بر اثر ضربه و سقطه طلا کنند فایده دهد و جراحت
بر ویاند که عسر باشد و فضول صفرای از سر بیرون کند و چون بینی شکسته باشد و خورده
شده بدو طلا کنند نیک گرداند و گفته اند سودا براند و ریش چشم را سود دارد و جرب چشم
را نیز سود دارد و ماق چشم را هم سود دارد و رطوبت او خشک گرداند و چون در چشم کشند
بینائی تیز گرداند و بلغم از معده ببرد و وقت باشد که همان روز که خورده شود فایده دهد

و او را بامداد و شبانگاه توان خورد چهار کرده پس شکم براند و طعام را تباه نکند و مقدار شربت
او چون تنها خورند از نیم درم تا دو درم باشد به آب گرم پس بلغم و صفرا براند و چون او را بشویند
قوت او کمتر شود و چون با دیگر داروها خورند مقدار دو دانگ باشد تا نیم درم و او روده را
زیان دارد و اصلاح او بکثیرا باشد و جگر را زیان دارد و زیر نیمه را زیان دارد و اصلاح او بگل
سرخ باشد و مصطکی و مقل عربی و تا سه و بجوشد روده آورد و قوت او در طبقهای معده دو روز
بماند و بدل او حضض مکی است و گفته اند بدل او افسنتین رومی است و او را در وقت سرما
خوردن خطر باشد که اسهال خون آرد و صبر سمخانی لایق استعمال نباشد که بدست بغایت
و او را مثل حضض استعمال باید کرد صحنا بهترین آن بود که خوش بوی بود و او گرم است
در درجه اول خشک است بدرجه دوم زداینده است و خشک کننده درد سرین را سود دارد
و کند دهان ببرد که از تباهی غذا که در معده حاصل آمده باشد و تری معده ببرد و ساختن او
چنان باشد که ماهی تازه فربه را پاره پاره کنند و بعنبر نمک در خنبی کنند و آب در وی ریزند
و بسیار بهم بزنند بچوب پاره هر روز تا مهرا شود و بعد از آن استخوان از وی جدا کنند و بکار
دارند و از وی خلط بد تولد کند و گر و خارش و تشنگی و درد سر آرد و اصلاح او عصاره کاهو است
صدف بهترینش آنست که سپید باشد و در آب شیرین پرورده و او خشک است رطوبت را نشف
کند و گوشت صدف بیابانی چون بسایند و طلا کنند و خون را خشک گرداند و گوشت صدف
پیکان و استخوان بیرون آرد و درد نقرس و مفاصل بنشاند چون ضماد کنند و چون گوشت
صدف خشک کنند و نرم بسایند و طلا کنند بر پیشانی و بینی بازدارند رعاف را سود دارد و درد
معده بنشاند چون بر وی ضماد کنند و درد سپرز را نیز بنشاند چون ضماد کنند و بگذارند تا خود بیفتند
و چون احتمال کنند حیض بسته بگشاید و گوشت او چون بخورند از گزیدن سگ دیوانه ایمن گرداند
و گوشت آبه صدف کوچک شکم براند و چون زیر زنی که اختناق رحم دارد دود کنند سود دارد
و صدف سوخته در وی زدایندگی و تحلیل هست دندان را او در سرمه دخل دارد و بس چون با در چشم کشند

دارالخ بلک

درشتی پلک چشم را سود دارد وریش چشم را سود دارد وچون پلک چشم را موی زیادة براید چون
او را طلا کنند نگذارد که دیگر موی براید وبرجای سوخته طلا کنند سود دارد وچون بخورند درد دل را
سود دارد ومقدار شربت او یک مثقال است واز آب او سه درم ولوبشش صدف را چون
بسوزند وطلا کنند بهق وریش را سود دارد وپاک کند اسحق گفت مثانه را زیان دارد واصلاح او
عسل است صدا الحدید ریم آهن درو سردی وقبض است وگفته گرم وخشکست بدرجه دوم
ونزف زنان را سود دارد ضراب گندم است چون بزرگتر بود از معهود سراس چون بروغن زیت
بپزند او را وآب او درگوش چکانند درد گوش ساکن کند صرو او را شوکران نیز گویند صرب
صمغ است ورزو بود که یاد کنیم صعتر بیابانی را بدلع گویند واو در قوت همچو حاشاست وشراب
او همچو شراب حاشاست واو دو نوعست یکی دراز برگست واو در فعل قویترست ودیگری
برگ او گرد است وبهترینش آنست که برگ کوچک دارد واز بری واو گرم وخشکست بدرجه سیم
واو محلل وملطف می باشد درد سرین را سود دارد وچون بخایند درد دندان را سود دارد
وجگر ومعده را سود دارد وکرم شکم را وکدودانه را از شکم بیرون آرد وبول وحیض براند
وطعام بگوارد واشتهای طعام آرد صادق وبادها را تحلیل کند ومقدار شربت او یک مثقالست
وخوردن تاریکی چشم را که از رطوبت حادث شده باشد سود دارد وروغن او شش را وسینه را
سود دارد اسحق گفت او سپرزان را زیان دارد واصلاح سرکه است که از خمر منقلب شده باشد
صفر البیض گرم وترست واو بهترین غذا است از سپیده او موافق است وچون چنان برشته
کرده که سخت کرده ماده بد را از فرود آمدن بمعده باز دارد ومنع آما سها کند در روی وبدین
سبب بر درد چشم که او را رمد خوانند طلا کنند سود دارد ودرد بنشاند صعضاف پیداست
واو گرم وخشکست وگفته اند گرم وترست ویاد کرده آمد صموغ جالینوس گفت مجموع صمغها
گرم وخشکند الا آنکه بعضی بر بعضی فضیلت دارند صمغ عربی بهترین صمغهاست خوبترین
آنست که صافی وسپید باشد وچون بخایند دندانها را بگیرد واو معتدلست وگفته اند گرم است

وگفته اند سرد وخشکست خشک کننده است باعتدال و در وی قبض و سریشناکی هست سرفه را
سود دارد وکه از گرمی باشد و آواز صافی گرداند و معده را قوت دهد و اسهال صفرای را سود دارد
و مقدار شربت او تا دو مثقالست و درشتی سینه و حلق و قصبهٔ شش را سود دارد و تیزی دارد
را بنشاند اسحق گفت که زیرنیه را زیان دارد و اصلاح او کثیرا است صمغ اللوز صمغ بادام
بهترین او نو باشد از درختی که جوان باشد و او میل ببردی دارد و گفته اند گرم و ترست صمغ
بادام شیرین درد حلق را و سرفه را و تب دق را سود دارد و تن را گرم کند و صمغ بادام تلخ قبض
دارد و گرم کند و گفته اند سپرز را زیان دارد و اصلاح او شکر و خشخاش است صمغ السماق
چون بر دندان بنهند درد ساکن گرداند و جراحات بهم باز رساند صمغ المحروث او حلتیت است
و ذکر کرده آمد صمغ الاقاقیا او قویترین صمغهاست در تریاق میرود و صمغ الاجاص بهترین آن بود
که از درخت کهنه حاصل شود و در وی گرمی و خشکی است و گفته اند گرم و ترست و او شش و درد
پشت را سود دارد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و بر قوبا طلا کنند نافع بود و با سرکه جراحات
را بهم چسباند اسحق گفت سپرز را زیان دارد و اصلاح او شکر یا عسل است صمغ الرطایا گرم
و خشکست جرب و ریشها را سود دارد صمغ السرو گرم و خشکست و او قویترست از صمغ رطایا
صمغ السداب گرم است در درجه سوم خشک در درجه دوم بادها براند و آماسهای درشت
را نرم گرداند صمغ السداب البری او را اثاثفیا خوانند و او ینبوتست و یاد کرده آمد صمغ
الزامینا بهترین آنست که بسرخی گراید اندکی و او صمغ شجره است ببلاد فارس تیک تیز و مانند
حلتیت است در قوت الا آنکه بوی او کریه نیست و او ملطف است و بادهای غلیظ که در
معده باشد و در روده تحلیل کند و بلغم غلیظ را لطیف گرداند که در معده باشد و بگواریدن
طعام یاری دهد صمغ خطمی سرد و ترست تشنگی بنشاند و شکم ببندد و صمغ البطم گندروست
گرم است و محلل و ملطف [illegible] دهنده است صمغ الجوز الرومی و او کهرباست و یاد کرده آمد
صمغ الطرثوث و او را اشق خوانند در الف یاد کرده آمد صمغ الکمثری بهترین آن بود

که از درخت

که از درخت کهنه حاصل شود و او گرم و ترست در وششش را سود دارد و ریش او را نیز هم
سود دارد و مقدار شربت او تا دو مثقالست و گفته اند سپرز را زیان دارد و اصلاح او گل ارمنی است
صمغ الکنکرزد گرم است در دوم درجه خشک است در درجه صمغ الزیتون او را اصطرک خوانند و او گرم
و خشک است و بیابانی جرب را سود دارد و که ریش کهنه باشد و قوبا را نیز هم سود دارد و در
مرهمها دخل دارد و چرک از ریش چشم بزداید و سپیده چشم ببرد و آب در چشم آمدن را باز دارد
صمغ شجره الشوکران او فرفیون است صمغ الصنوبر او را اتینج است و معتدلست صمغ الحرشف
اوق آورنده است و او را اکنکرزد نیز گویند صمغ الکمکام گرم و خشک است صمغ اللاط بعضی ازو
معدنیست و بعضی مرکبست از صبر و مر و خون سیاوشان و علک و انزروت و صمغ عربی از هر یکی یک
جزو پنج مرجان و زاج از هر یکی نیم جزو کوفته و بیخته با آب صمغ عربی بسرشند و بر دیوار مجصص ببندند
و بگذارند تا خشک شود و هرچه کهن تر بهتر و او خشک کننده است جراحات را و خون آمدن باز
دارد و ریشها را فایده کند صندل سپید بهترین مقاصیری باشد و گفته اند او قویتر از سرخست
و بعضی گفته اند ضعیفترست و او سردست در آخر درجه دوم و بعضی گفته اند در سوم درجه صداع
و خفقان که از تب تیز بحاصل آید سود دارد و جگر گرم را نافع بود و شراب صندل دل و معده
گرم و جگر گرم را سود دارد و آواز را زیان دارد و نبات اصلاح او باشد صندل سرخ سرد
و خشک است در درجه دوم و بعضی گفته اند او سردترست از سپید و گفته اند بدو درجه سردست
و او منع کند از ریختن مادها بانشا و آماسها را بگدازد و چون طلا کنند درد سر گرم را سود دارد
صنوبر درخت نوش است در بیخ او قبض بسیارست جراحت بر رویاند و ریش روده را سود دارد
چون بوی ضماد کنند و چون بیخ او را در سازند و بر سوختگی ضماد کنند نافع بود و در جراحت
معتدلست و گفته اند گرم است در دوم درجه خشک است در سوم درجه و گفته اند در درجه اول و برگ
او جراحت را بر هم رساند و چون پوست او را بپزند و آب او غرغره کنند بلغم را بکشد
و بیخ او را دود کردن ریزیدن مژه باز دارد و از خوره افتادن گوشه چشم باز دارد و پوست

و ورق او جون بپاشانند همان قوت دارد و ایج دهد و بدل او زفت است صنوبر الارض
قراسیون است و اورا اذان الفار نیز گویند صوف گرم و خشک است جامه که از او بافند گرم کرداند
قوی و خشک و اعضا را درشت کرداند و صوف سوخته در سوم درجه خشک است و خشک کننده است
و سوختن او جنان باشد که اورا در سفال نو کنند و در الطبق بپوشانند و در میان طبق سوراخی
کنند و بر آتش نهند تا بسوزد ریشها را سود دارد و گوشت فزونی را که در جراحت بود سود دارد
والله اعلم بالصواب باب الصاد صنعة الرجا گوشت او گرم و خشک است در درجه دوم و اورا
جون با آب بپزند و شوربت و نخود و درد مفاصل را سود دارد و جون در آن آب نشینند صلب
نزدیک بماهی رکی و را انفعال و نزدیکست بحر دون ببر اورا بر بهق و نمش و کلف طلا کنند فایده
دهد و سپیده از جشم ببرد اید صرو بصاد نیز گویند گیاهیست که در کوه روید و میوه او بر دارند
و درخت او بزرگست همجو درخت بلوط الا او نرم ترست برگ او سرخ است و میوه او در خوشها
باشد همجو خوشه بطم و گفته اند صمغ کمکام است و برگ او جون بپزند تا مهرا شود و بپالایند
و دیگر باره بپزند پس بر دارند درشتی حلق و سینه و سرفه را سود دارد که از سردی باشد و درد
دهن را نیز فایده دهد و گفته اند صداع را نیز سود دارد فی الحال و صمغ او را ابکه برند و او
همجو لادن است در قوت و او تر است و خوش بوی در بوی خوش که زنان بکار دارند و حلی
دارد و او گرم است در سه درجه و گفته اند در دو درجه و تر است در درجه اول و او زداینده است
محللت ماده را از قعر تن بیرون آرد و فضول از شش بیارد و از جوشیدن دهن فایده
دهد و ریش دهن را هم سود دارد و در و قوتیست غلیظ ضرس الانسان میت جون در گردن
کسی که درد دندان دارد بیاویزند درد بنشاند ضرب عسل است و یاد کرده آمد ضرع بهترین
آن باشد که از حیوانی باشد که گوشت او نیکو بود و در وی شیر باشد و او سرد و خشک است
و بستانی که ممتلی باشد بشیر جون بکوارد نزدیک باشد بگوشت آن حیوان و می باید که او را
با بازیر خورند جون زیره و دارجینی تا زود از معده فرو رود ضغابیس خیار کوجکست از خیار

با ورنک ضفدع چون اورا بسوزانند قابض باشد وکفته اند کوشت او از کزیدن حیوان زهر
ناک سود دارد چون مار وکزدم وکوشت اورا چون بزیت ونمک بپزند با زهر جذام باشد
وجلبلوام وکوشت اورا چون بسوزند وطلا کنند بر داء الثعلب مفید بود وخاکستر کوشت سوخته
او خون آمدن از مقعد باز دارد واکر دل اورا بر کردن کسی که تب غب کیرد آویزند سود دارد
وچون دل اورا بشکافند وآرنده کشند وبر کزیدکی کزدم ومار نهند فایده دهد وچون در میان کیاه
حیوان بخورد دندان ابیندازد وخوردن او آماس آرد ورنک را تیره کرداند ومنی از آن
کس طرابیدن کیرد که خون او با کوشت او خورد تا وقتی که بمیرد وبدترین بزغ آنست که در میان
نی باشد وبرنک سبز باشد ودریایی که سرخ باشد وچون خورده باشد دوای او بقی باشد
بآب کرم وعسل ونمک وچون معده را پاک کردانند در حمام برند وبعد از ان سکنجبین
دهند ودر طعام او اسفاناخ ودارچینی بکار دارند وبعد از ان شراب یا مثلث فایده دهد
واما هر کسی که از بزغ زرد بخورد شهوت طعام ازو منقطع شود وکوارش ترش از دهن او
بر آید ورنک روی تباه کند وعارض شود اورا غثیان وقی وورم دهن وآماس شکم وبر دوساق
وعلاج او نیز نیکست بعلاج بزغ سبز که ذکر کرده آمد ضماد میلاطوس استسقا را سود دارد بکیرند
سنبل طیب یک رطل سعد ومرصافی وقردماما واصل السوسن آسمانجونی از هر یکی سه وقیه
ونیم قسط تلخ سیزده درم کوفته وبیخته بروغن بلسان بیامیزند واستعمال کنند ضماد المخیتون
معده وجکر وسپرز را سود دارد واخلاط او بکیرند افسنتین وسنبل خوش بوی وسلیخه از هر یکی
سه درم صبر اسقوطری مثل او عیدان البلسان وزعفران از هر یکی دو درم موم سپید هشت درم
موم را بکدازند بروغن ناردین یا بروغن قسط یا بروغن زنبق وادویه را کوفته وبیخته در هاون
کنند وموم در وی ریزند وبهم میسایند تا هموار شود وبر ان موضع ضماد کنند ضماد حی العالم
حرارت جکر را سود دارد ودل را نیز ومعده را نیز ساختن او چنان باشد که بکیرند موم
سپید سه وقیه روغن بنفشه وروغن کل از هر یکی دو وقیه موم را در روغن بکدازند تا سرد

شود بعد از ان در هاون کنند و کلاب بروی ریزند و آب بقلة الحمقا در سرکه خمری و آب بستان افروز
و آب کشنیز تر و آب کاسنی و بدسته هاون بزنند تا نیک آمیخته شود بعد از ان خرقه کتان بدو
ترکنند و ضماد کنند ضماد التین حرارت جکر و آماس او را که از کرمی بود سود دارد ساختن او
چنین بود بکیرند بنفشه خشک چهار مثقال قصب الذریره دو مثقال کافور یکدرم کوفته و بیخته شمع
سپید بروغن کل حل کنند و داروها بدان بسرشند و ضماد کنند اکر برای درشتی سپرز خواهند
بکیرند مقل ازرق دو وقیه اشق یک وقیه آرد باقلا و آرد کرسنه و آرد نخود و اکلیل الملک
و تخم کتان و حلبه و بابونه و سنبل و آرد ترمس از هر یکی نیم وقیه انجیر بستی دو رطل ادویه را
کوفته و بیخته انجیر را در سرکه خمری حل کنند و بدست کمالند و بهر ویزن بپالایند و روغن بابونه
بروی ریزند و روغن سداب نیز و استعمال کنند ضماد القصب سود دارد شکم رفتن را و سستی
معده و روده و تشنج را بکیرند کعک در شراب سوسن حل کرده یا بشراب انکوری یا آب به
یا آب سیب یا آب مورد تر و فرا کیرند افسنتین و جبرو لادن و قصب الذریره و ذریره و حلبه
از هر یکی دو درم رمانی و مصطکی از هر یکی چهار درم اقاقیا و حضض و کل سرخ و زعفران از هر یکی
پنج درم نی و موم سپید از هر یکی سه اوقیه عود هندی یک درم کوفته و بیخته و موم را بروغن
ناردین بکدازند و بروغن نسرین و داروها در وی اندازند و بهاون لب بیند تا یکسان و هموار
شود و بر معده و سپرز طلا کنند بر خرقه کتان ضماد برای ضعف معده معده را قوت دهد بکیرند
شاخهای مورد و دانه مورد و سک و رامک و عود خام و جلنار و پوست به و سیب و کل سرخ
و ذریره و مسکه و صندل سرخ و سپید و آب سیب و بکلاب معجون کنند و ضماد کنند ضماد الاستسقا
سردی معده را سود دارد و استسقا را بکیرند نوشادر و اکلیل الملک و اشنه و حماما و برک غار
و اذان الفار و تخم کرفس و انیسون و رازیانه و بیخ سوسن و سعد و زعفران و سلیخه و عیدان البلسان
و کندر و میعه و مر از هر یکی یک درم صمغ سپید یک رطل عسل کف کرفته و سه رطل روغن صنوبر
بکدازند و ادویه در وی اندازند و بدسته هاون بزنند تا هموار شود و بکار دارند ضماد دنبلها

آماسها

آماس بنشاند و نضج دهد بگیرند حلبه و تخم کتان از هر یکی ده درم موم سپید بیست درم
میعه سایله چهار درم موم را بروغن یاسمین بگدازند و ادویه در وی آمیزند و ضماد کنند ضماد
النقرس نقرس را و آماس های گرم را فایده دهد بگیرند صندل سرخ و عدس پوست کنده و فوفل و
شیاف مامیثا و گل ارمنی نرم بکوبند و بحریر ببیزند و بآب بستان افروز و گلاب و آب کاسنی وقت
باشد که سپیده تخم مرغ با وی بیامیزند ضماد الشیرج وجع المفاصل و آماس های سخت را سود دارد
که در معده باشد بگیرند میعه سایله یک وقیه روغن کنجد نیم وقیه آب خوش در وی ریزند
و بجوشانند و حلبه و تخم کتان بر وی ریزند کوفته و بیخته از هر یکی پنج درم و بهم بیامیزند و بر دارند
و استعمال کنند ضماد الفتق فایده دهد فتق را که عارض شده باشد در زیر گوش و مذاکیر
بگیرند عنزروت و سماق و مروب ذنج و اقاقیا و جوز سرو از هر یکی یک وقیه و نیم مرتشیثا و
کوکرد و سنگ آهن ربای و کندر و صدف از هر یکی یک وقیه موم سپید سه رطل موم را بگدازند
بروغن مورد و ادویه را در وی حل کنند و ضماد کنند ضماد فنطاریون لقوه و فالج را سود دارد
و درد چشم کهنه و درد سر و شقیقه و درد دندان را سود دارد و نزله باز دارد از چشم چون بر هر
صدغ ضماد کنند و ادرار بول کند چون بر مثانه ضماد کنند و چون بر گزیدگی کژدم نهند زهر بکشد
و سلامت یابد و آماس اعضای باطنه را سود دارد چون ضماد کنند بگیرند عی الحام دو درم
روغن زیت چهل درم موم سپید ده درم راتینج سه درم موم را بگدازند و راتینج را بروغن
زیت حل کنند و باقی دارو بر وی ریزند ساییده نرم تا هموار شود و بر دارند و استعمال کنند
ضماد الجبر شکسته و از جای رفته را سود دارد بگیرند مغاث و ماش و گل ارمنی از هر یکی بیست درم
مر و خطمی از هر یکی ده درم اقاقیا پنج درم نرم بکوبند و بسپیده تخم مرغ بسرشند و بآب مورد تر
و بخرقه کتان طلا کنند سوران او را اشک بید نیز گویند عمران شاهسفرم است و گفته اند بیخ
خوک است و در وی حرارت و در درجه دوم خشک است و گفته اند سرد است و محرور مزاج را
سود دارد خاصه چون گلاب بر وی ریزند و ضماد کنند سوختگی را سود دارد و درد دهن را نیز

ودرد سر را و دل را قوت دهد و شش را فایده کند باب الطاء طالیسفر برگ زیتون
هندیست و در وی قبض است و تیزی و عطریت دارد و بیش جالینوس آنست که در وی نه ترشی بود
ونه گرمی که از وی باز توان گفت وغیر او گفته اند که گرمست و خشک بدرجه دوم و گفته اند خشکی او
در سوم درجه است اسهال معدی و ریش روده‌ها را سود دارد و بواسیر و خون آمدن از مقعد
و فالج و لقوه را سود دارد و مقدار شربت او یک مثقال است و گفته اند شش را زیان دارد
و اصلاح او عسل است و بدل او سنبل طیب است طاحک او میوه آزاد درخت است و ذکر
کرده آمد طباشیر او بیخ نی سوخته هندوستانی است که از سائیدن نی بیکدیگر آتش حاصل
شود و بهترین وی آنست که بوزن سبکتر باشد و سپید بود و زود نرم شود چون بسایند
و در وی قبض است و دفع مواد کند و نگذارد که فضول بر معده ریخته گردد و در وی اندک
تحلیل هست و درد و ورم را فایده دهد و آماس چشم را که از ماده گرمی بود نافع باشد و از
خشکی فایده دهد و خفقان و حرارت دل را بنشاند و غشی که از ریختن صفرا حاصل آید
سود دارد و شکم رفتن بانواع ماده‌ها صفرای سود دارد و از تبها تیز مفید بود و مقدار
شربت او نیم درم است اسحق گفت که او شش را زیان دارد و اصلاح گل سرخ است
طیبار او نوعیست از انجیر بزرگ سرخ قانی یعنی از غایت سرخی بسیاهی گراید طباهجات
معتدلست در حرارت سود دارد معده صفرای را و آن معده را نیز که در وی بلغم و صفرا تولد کند
و ساختن او بسماقست در قوت دادن معده بغایت است طبیعت در بند آرد و آنچه از لیمو
سازند شهوت طعام آرد و او عصب را زیان دارد و مفاصل را نیز و اصلاح او جلاب شکر است
و ساختن او آنست که بگیرند گوشت گوسپند جوان بی آفت فربه پاره پاره کنند پارهای
کوچک یا دنبه را پاره پاره کنند و در دیگ اندازند و سیک رطلی از روغن کنجد در وی بریزند
و ربع رطل آب صافی و نیم درم نمک و یک دانک زعفران نرم سائیده و بجوشانند تا آب
برود انگه گوشت در آن روغن اندازند و یک وقیه ماء العسل و طاقات نعنع و سداب و کرفس

دیگجه بنهند

وبجنبانند تا آب او تمام برود و بعد از آن کشنیز و کرویا و زیره کرمانی و دارچینی و زنجبیل و پلپل
بکوبند و چون نیم پخته شود این ابازیر در وی ریزند و بگیرند سرکه خمر و آب لیمو و آب غوره و در وی
ریزند و اگر از آب سماق کنند روا باشد پس بجه بجه از ترشیها بر وی ریزند و بهم می مالند تا تمام
پخته شود و کف رها و دیگ را بگلاب تر می دارند و سبزیها که خواهند در وی اندازند و کسی که
خواهد زرده تخم مرغ خانگی بر سر وی ریزد و هر کس که کعک برسته یا سنبوس کوچک در وی
ریزند و فرو گیرند **طباهجات** بهترینش آنست که چرب و خوش طعم باشد و اگر گرم است کسی که
کاری سخت کند و معده تر دارد او را سود دارد و خداوند عرق النسا را و بیماریهای بلغمی را
و اصحاب ریاضت را سود دارد و سینه را زیان دارد و چون خورده شود غثیان و تشنگی
دارد و درد روده و ربو پدید آید و اصلاح زیرباج شیرینست و قلیه کدو و ساختن او چنان
باشد که سرخ گوشت گوسفند فربه را پاره پاره کنند و هر یک رطل از گوشت دو وقیه روغن گاو
بر افکنند و کشنیز در وی ریزند و عود و دارچینی چون یکچندی بجوشد ربع رطلی از آب کامه در وی
ریزند و یک دانگ دارچینی کوفته و یک قیراط فلفل و طاقات از سداب و تمام بپزند و بر دارند
طبیخ الخبث یعنی خبث آهن استرخای معده را سود دارد و بواسیر و ترهل و بدرنگی را
و بد گواریدن طعام را سود دارد بگیرند تخم کرفس و رازیانه و ابهل و انیسون و حب رشاد
و تخم سداب و تخم ترب و تخم جرجیر و تخم شبث و زیره کرمانی و کرویا و تخم شلغم و تخم گراث
و تخم خشخاش و الخدان سیاه و تخم بیاز و مصطکی و کندر از هر یکی چهار مثقال قسط و عیدان
السلیخه و سعتر فارسی و نبطی و کشنیز و سنبل خوش بوی و اکلیل الملک و بلنکه مشک و خیرتوا
و قاقله بزرگ و جوز جندم و سعد و اشنه و قرفه و بل را الرطبه و تخم کزنه و بهمن سرخ و سپید
و تودری سرخ و سپید و شیطرج هندی و هلیله سیاه و هلیله کابلی و هلیله زرد مجموع دانه
بیرون کرده بلیله و آمله منزوع النوی از هر یکی یک مثقال خبث الحدید کوفته و بیخته صد مثقال
ادویه را بشراب یا مثلث یا نبیذ عسل و روغن زیت پانزده رطل بپزند تا چهار یک بماند

بعد از آن صافی کنند و بخورند هر روزی ربع رطل با روغن بادام **طحلب** سردست بدرجه سوم
وگفته اند در درجه دوم وگفته اند سردست وتر واو خون را ببندد و آماس گرم را ونقرس گرم را
واوجاع مفاصل گرم را سود دارد و عصب را نرم گرداند چون بروغن زیت طلا کنند که روغن
کهنه باشد وگرم کند وضماد کنند بر قیله الامعا سود دارد وگفته اند چون طحلب را باجوز مغز و عسل
بیامیزند و بخورند شکم رفتن را سود دارد **طحال** بهترین آن بود که از حیوان فربه باشد
برای آنکه اگر از حیوان باشد فضول او بیشتر باشد واو گرم وخشکست وگفته اند سردست
ودر وی قبض است وبرای غلیظ گردانیدن مزاج نیکو باشد وکیموس ردی باشد خون سودائی
انگیزد و دیر گوار باشد و باید که او را بروغن یا به بپزند آنکه بخورند **طرخون** گفته اند علاقه قرحا
بیخ طرخون کوهی است وبهترین او آن باشد که لبنانی بود و تازه واو گرم وخشکست در درجه
دوم ودر وی قوتیست مخدره وگفته اند سردست واو خشک کننده است مر رطوبات را و چون
او را بخایند درد دندان را سود دارد و چون در ترشیها که بزند در اندازند خوش بوی و خوش
طعم گرداند ومعده را قوت دهد ولیکن درد حلق آورد و دیر گوارست و شهوت باه را زیان
دارد و تشنگی آرد واصلاح او کرفس است **طراثیث** و او را طرثوث نیز گویند واو از قطعه چوب
پاره است گره گره و در سبزی مانند انگشت قبض دارد بطعم و برنگ اغبر است در قوت همچو کلنارست
او را از بادیه آورند و هم سرخ رنگ باشد و هم سپید و سرخ گرم است و سپید تلخ سرد و خشکست
وقابض و حوشش خوزانشاند و نگذارد که باعضا بریزد و مفاصلی که شل افتاده باشد
قوت دهد و استرخای معده وجگر را سود دارد و شکم در بند آرد وخون رفتن از مقعد باز دارد
ومقدار شربت او یک درم باشد اسحق گفت زیر نیمه را زیان دارد و اصلاح او کلنارست و بدل او
نیم وزن او پوست تخم مرغ خانگی است سوخته و شسته و ششش یک وزن مازو و عشر وزن
او صمغ **طرفا** گز است و نوعی از وی هست که او را اثل خوانند و او سرد و خشکست و در وی
قبض و تجفیف است ومیوه گز قویترست در قبض وگفته اند او گرمست وبخته او را بشویند

بشکنی را بکند

شبش را بکشد و تن را پاک گرداند و برگ او را کوفته بر آماس نرم طلا کنند سود دارد و دود
او ریشها را خشک گرداند و آبله را خشک کند و خاکستر او بر سوختگی طلا کنند و بر ریش تر سود دارد
و میوهٔ او با خاکستر او گوشت فزونی را بخورد و ریش پلید را که در دیر روید نافع بود و پخته برگ او
لب داب درد دندان را ببرد و چون بدو مضمضه کنند و میوهٔ او خون رفتن کمی را باز دارد و چون
شاخهای او ببرند ببر که تا نیک پخته شود و بر آماس سپرز طلا کنند مفید بود و کسی را که از رحم
فضلات آید شاخ و برگ را ببزند و در آن پخته نشیند سیلان از رحم باز دارد و ثمرهٔ او چون
بخورند از گزیدن رتیلا خلاص دهد طرف ذنب الایل دم گاو کوهی است زهر قاتلست چون بخورند
و بیشتر دردی سخت پدید آرد در اندرون و اضطراب بحاصل آید و بیهوشی تولد کند و مداوای او
با آب گرم و تاریک که از انزرجه گویند باشد و بعد از آن فستق و بندق و انجیر خورند و مثرودیطوس
نافع بود طرشقوق و طرخشقوق نیز خوانند و او نوعیست از کاسنی دشتی و او سرد و خشکست
در درجهٔ اول و گفته اند ترست و سردی او بیشترست از تری شیر او سپیدهٔ چشم را سود دارد
و عصارهٔ او استسقا را سود دارد و سده جگر بگشاید با زهرها برابری کند و بر گزیدگی مار
و کژدم ضماد کنند سود دارد طریح بهترینش آن بود که نو و تازه بود و او گرم و خشکست
شکم را نرم گرداند و اندکی از وی لطیف گرداند در صاحب تب ربع و سپرز را زیان دارد
و معده را نیز هم و اصلاح او روغن بسیارست طریغن گیاهی است که در بهار روید شکوفه
او مانند عصفرست چون پخته او را بر افعی گزیده ریزند فی الحال درد بنشاند طلسق و او را
کوکب الارض نیز گویند و بهترین او آنست که باریک بود و بزرگ و چون او را مکلس کنند قوی‌تر
و لطیف‌تر باشد و خوردن او خطرناکست زیرا که شاخهای سوده او بر خمل معده درچسبد و بر حلق
و مری و خلل پیدا شود و چون خواهند که او را حل کنند او را در خرقه کنند و سنگ ریزها در وی
کنند و مدت بمالند در آب تا حل شود و بگذارند تا در بن آب بنشیند و آب بر سر وی باستد
و آب از او بریزند و او را خشک گردانند و استعمال کنند او را با آب صمغ و او سرد است

در درجه اول وخشک است در درجه دوم زداینده است وخون باز بندد وقتی که او را باب سان الحمل
دهند و آماس ستبا نز او مذاکیر را سود دارد و اسهال کبدی را سود دارد و مقدار نیم مثقال سنگ
مثانه وگرده بریزاند اسحق حنین گفته است که سپرز را زیان دارد و اصلاح او کثیرا است
واو از انجمله است که آتش بر و کار نکند الاجلیل طلع اول آنچیزی که از درخت خرما بشکفد
همچو کوش خر و او را حرب نیز گویند واو مرکبست از دو جوهر سرد و تر و شیرین و قابض و صلب
او سرد است در درجه اول خشک است در درجه دوم واو احشا را قوت دهد و نگذارد که ماده بدان
اطراف معده ریزد و طبع را در بند آرد و دیر گوار باشد و اصلاح او بشهد باشد طلا حمرات
ذکر کرده آمد و طبیبان طلا مثلث را گویند و یاد کرده آید طلا للکلف کلف ونمش را
سود دارد ونافع بود صفت او بگیرند پوست تخم مرغ و اشنان پارسی بپرورده بآب جزره
وآرد جو بیخته و بیخ نی و پوست عدس وارد باقلی و فوفل و کف دریا و مامیران و نخود و بادام
تلخ کوفته و بیخته و آب ترب و شیر زنان لبرشند و بشیر خر وطلا کنند طلا للبهق بهق سیاه را
و سپید را سود دارد صفت او بگیرند روی سوخته سرخ یک جزو کندش و شیطره هندی از
هر یکی نیم جزو بسایند و روغن زیت را جوش بدهند و ادویه در وی ریزند و می باید که تنگ
باشد فرو گیرند و استعمال کنند طلا للبرص بگیرند پوست بیخ کبر و شیطره هندی و خربق سیاه
از هر یکی یک جزو و زنگار نیم جزو بکوبند و بیزند و بسر که خمری بسرشند وطلا کنند طلا للجرب
بگیرند کندش و خربق سیاه از هر یکی سه درم گوگرد سوخته و قنبیل و قردمانا و اقاقیا و افیون از
هر یکی یکدرم مرداسنگ و خبث نقره از هر یکی دو درم کوفته و بیخته بآب کل معجون کنند و سرکه
خمری وطلا کنند طلا للحکة والقمل بگیرند مویزج و زرنیخ سرخ و زند و اوند طویل از هر یکی یک جزو
نرم بکوبند و بروغن زیت معجون کنند و تن را بدان بمالایند در حمام بعد از آن که عرق کرده باشند
طوبیون هر کس که او را ابخره و آماس خونی را پیدا کند در لب و زبان و جنون و وسواس و نبض
ساقط شود علاج بقی باشد و پاک کردن معده طواویس بهترین آن باشد که جوان باشد

داود کرم است

[illegible]

واو گرم است ومعده گرم را نیکو بود و در هضم نیکو بود و مزاج روی وارد مانند لیف باشد
واو و شخوار گوارتر از همه گوشتها ست و بدین سبب است که چون او را بکشند دو روز یا سه روز
دو ربا ی او خشکی ببندند و بیاویزند بعد از آن ببرکه بپزند طیهوج بهترین او فربه ترین باشد
تازه آنچه در پاییز گیرند واو در حرارت معتدلست طبع را در بندآرد و بیمار خیزان را سود دارد
تن درستان را نیز که بر جزوه ی او مداومت کنند خاصه اهل ریاضت را واو را بهریسه بزنند بهتر
بود طین کل جمله سرد و خشک است طین حُر از زمینی که او را آفتاب بسیار تابد و اغشته نباشد
بچیزها آن را کل حر گویند یعنی کل آزاد که بهیچ چیز آغشته نباشد تنهای گرم را که رطوبت بسیار
دارد خشک گرداند اگر او را بشویند معتدل گردد و او را با موم روغن ببرشند و بر خنازیر
طلا کنند مفید بود و بر مستسقیان طلا کنند و بر صاحب سپرز فایده و هد طین ارمنی کلیست سرخ
بهترین آن بود که زبان بگیرد واو سرد است در درجه اول خشک در درجه دوم خون از شکم
رفتن باز دارد و صاحب طاعون را سود دارد هم بخوردن و هم بطلا کردن و جراحات را و درد
دهن را سود دارد و صاحب نزله وسل را سود دارد و از تبهای وبائی سود دارد و گفته اند
که بسیار مردم از و با خلاص یافته اند بسبب آنکه کل ارمنی بسیار خورده اند در شراب رقیق
و ازین جهت است که اطبا بسیار می فرمایند این کل را در شراب یا گلاب مداومت کنند
تا زود بدل رسانند و از و با سلامت یابند وضیق النفس را سود دارد که از ماده نزله حاصل
آمده باشد و مقدار شربت او یکمثقالست و اگر کسی را تب گیرد بگلاب و آب سرد خورند
و اگر کسی را عضوی شکسته باشد او را با اقاقیا بدهند مفید بود بطلا کردن و گفته اند سپرز را
زیان دارد و اصلاح بگلابست طین قبرسی خوبترین آنست که سرخ بود و طیب الرایحه بود
آنکه زبان قبض آورد و بزبان بچسبد و او سرد و خشک است و در قبضی معتدل هست همه انواع حرارت
را سود دارد و آماسها را نیز بطلا کردن با آب سرد و خوردن او همه اعضا را قوت دهد و سقطه
و ضربه را نیز مفید بود وقتی که بخورند و مقدار شربت او تا پنج درم است آنچه اسحق گفته است

وریش روده را سود دارد و اسهال کبدی را نیز هم سود دارد و خون از حلق بر آمدن را
سود دارد و بحقنه ریش روده را سود دارد و هم بخوردن نیز سود دارد و ماکشنده را چون از و
درهمی بخورند با آب سرد سلامت یابند طین الکوکب گفته اند او گل مختوم است سرد و خشک
باعتدال و او نرم تر است و جمیع انواع حرارت را سود دارد چون تر کنند با آب و طلا کنند بر آن
عضوی که در وی حرارت بود مفید بود طین قیمولیا او صفایح است چون رخام سپید براق خوش
طعم و او سریع التفرک است و بهترینش آنست که براق بود و صافی و در وی هم تبرید و تحلیل است
و چون او را بشویند تحلیل او باطل شود و سرد گردد و خشک کننده و آنچه از وی که خالص بود
بسیار فایده است و آماس زیر معده را با سرکه حل کنند سوختگیها را سود دارد چون او بشویند
همه ریشها بر رونده را سود دارد طین زرد او را گل رنگ گویند او را از نزدیک قسطنطنیه
آرند و رنگ او خالص زرد نباشد بلکه بکبودی گراید و او را از دو کوه گیرند در آنجا و گفته اند رهبانی
بوده است آنجا او را مهر میکرد و نقش بت و آنکس که ندانست پنداشت که طلسم است
و منفعت این گل بسبب این مهر است که طلسم بر وی است و او سرد و خشک است آماسهای گرم
را سود دارد و بطلا و خون از گلو آمدن را سود دارد و خون از مقعد آمدن را هم سود دارد و حرک
و بلغم از شکم رفتن را سود دارد و آزموده است طین شاموس و هم طین ساموس نیز خوانند
و آنچه مستعمل است کوکب شاموس خوانند و بعضی گفته اند گل مطلق است و بعضی گفته اند گلیست
که از بلاد یونانیین آرند از جزیره قبرس و او سبکتر است از گل مختوم و در وی تغریه و لزوجت است
که بشستن احتیاج نباشد و او همچو گل مختوم است در بستن خون و آماس پستان را سود دارد
و ابتداء نقرس را سود دارد بطلا طین رومی خشک کننده است اماس ملک چشم را سود دارد
و خون که از چشم می طراید سود دارد طین فارسی بهترین او سرخست و او سرد و خشک است درد شش را
سود دارد وقتی که از وی تا دو مثقال بخورند و گفته اند مثانه را از باء دارد و اصلاح او جز بجنک
باشد طین مختوم او را از شبه آرند سرخ که آن جایگاه را بحیره خوانند و گفته اند آنجایگاه

باشد که

باشد که گل او بغایت نرم باشد وهیچ گیاهی آنجا نروید وکوه نباشد واورا گل کاهنی گویند
از بهر آنکه در ایام ماضیه پیرزنی بوده است کاهنی مشهور این گل او از آنجا می آورد واورا معزه
یمانیه گفتندی یعنی این گل را واین پیرزن را ارطمیس نام بودی این گل را مهره ساختی وخورد
ومهر بر آنجا کردی وازین سبب گل مختوم می گویند دیسقوریدوس گفت این گل از کوهی است
در آن موضع که آن گل را بخون بز می سرشتند وجالینوس گفت آن گل را بچندین چیز آغشته
می کنند وبهترینش آنست که از وی بوی شبت آید خون آمدن از دهن باز دارد واو سرد کننده است
ومعزیت واو قویترست از گل شاموس تا حدی که چون بر آماس اعضا طلا کنند بنشاند از غایت
قوت وخاصه که اورا بشتر بخورند نرم کرده واو جراحات تازه را برویاند وجراحت دیر روینده را
برویاند وچون از جای بلند بیفتد واورا بخورند درد همه اندامها بنشاند وسل را وخون آمدن
از گلو باز دارد وریش روده را سود دارد خوردن وحقنه کردن ومقدار شربت تا دو درم
است واو با زهر برابری کند چون در شراب بخورند وبا سرکه سرشته طلا کنند زهر را بکشد
وچون اورا بیشتر بخورند هیچ زهر کارگر نیاید وجالینوس گفت بیازمودم ارنب وذرایح
را سود داشت وفی الحال زهر را بقی برآورد وخوش شد وچون بر گزیدگی سگ دیوانه
طلا کنند مفید بود ودر نهش افعی فایده عظیم دهد وگفته اند شش را زیان دارد واصلاح
او بگلاب است طین خراسانی او گلی است که عوام می خورند واو سرد وخشک است وگفته اند
گرم است بسبب آنکه در وی طعم شوریست ودروی خاصیت است در منع قی وتری معده را
سود دارد ومقدار شربت او یکدرم است تا یک مثقال واگر زیاده ازین خورند مزاج را
نفخ آرد وسنگ در مثانه وگرده پیدا کند وضرر اورا انیسون کم کند وتخم کرفس ومصلحت
گلی ترک خوردن اوست زیراکه آفت وبیشتر از اصلاح اوست طین یلد المصطکی جلا دهنده
وشوینده وروینده گوشت است طین اقریطس زداینده است بغیر لذع وریش
چشم را سود دارد وحرارت چشم بنشاند وبر گردن زن حامله بندند فرزند را نگاه دارد از سقوط

واو ضعیفترین کلمات است طین الکرم خشک کننده است و در وی اندک تحلیل است طیوسیا
او خربق است طیثیوس او حیوانیست مانند ذراریح و افعال او همچو افعال او است و بعضی گفته اند
او نفس ذراریح است طیطان او کندناست و یاد کرده آید در کراث باب الظاء
ظلف المعز سرد و خشک است در درجه سوم و او ثعلب را سود دارد و چون طلا کنند بجای کسته او با سرکه
ظیان او یاسمین بری است باب العین عاقرقرحا آنچه ازین نبات استعمال کنند
بیخ اوست و گفته اند او بیخ طرخون جبلی است و او بهترین آن باشد که تیز باشد و سوزان
مر زبان را سبتری او مانند انگشت باشد و هرچه دراز تر بهتر بود و بهترین او آن باشد
که بوزن سنگی بود و برنگ سبز و او گرم و خشک است بدرجه سوم عرق حار د و چون او را بزم سایند
و تن را بدان بمالند و استرخای عصب را سود دارد که کهنه شده باشد و گردن خوش
بحاصل آرد و سده مصفاة بگشاید و خشم را ببرد یعنی کند بینی را ببرد و بلغمی که در معده
تولد کند سود دارد و خوردن او با عسل و مقدار شربت او تا نیم درم است و او رطوبت از
دروغ بکشد و بدو غرغره کنند دماغ را پاک کند و بلغم را بکشد و عرق النسا را سود دارد و بدل او
برای درد حلق کبابه است و اگر نیابند قاقله بزرگ یا خیربوا و دو دار و ی جکر دار فلفل
عاج در معجون یاقوتی که ابن سینا ساخته است می رود برای خاصیت که در وست
بعد از ان در کتاب خواص یافتیم که براده عاج جراحت را برویاند و خشک کند عاقول
گفته اند او ینبوت است عبهر او نرگس است عبیثران گیاهی است که تحلیل رطوبت کند
و او علف چهارپایست عجب او کاکنج است عبیر او زعفران است عنبه عثم او
زیتون کوهی و یاد کرده آمد عجم الزبیب و او را فصا گویند و او سرد و خشک است بدرجه اول
و گفته اند در درجه دوم طبیعت را در بند آرد عدس او را ابلس نیز گویند او باد انگیز است
مرکبست از قوت قابضه و ملینه جرم او قابض است و آب او ملین و بهترینش سپید است
که نیک بهی باشد و زود پخته شود و در حرارت و برودت معتدل است خشک در دوم درجه
و گفته اند

وگفته اند بوست خشک است در درجه اول و بوست کنده سرد است در درجه دوم و چون اورا
بسرکه بپزند ریش را سود دارد و طرقیدن اعضا را سود دارد که از سردی حاصل شده باشد
واورا با سپیدی بپزند و اکلیل الملک و روغن گل و پیه بهم بسرشند درد چشم گرم را و آماس
پستان را که از شیر یا از خون پر شده باشد با آب در یا بسرشند و ضماد کنند ماده را تحلیل کند
و بوست کنده شکم را در بند آرد خاصه با لسان الحمل و کاسنی و آب او خناق را سود دارد
و خوردن او خون سوداوی انگیزد و خوابهای شوریده نماید و چشم را تاریک گرداند از
بسیاری خشکی و او دیر گوارست ردی است مر معده را و اورا باید که با شیرینی خورند
تا سده نیارد و در جگر و کسانی که عسر بول دارند زیان دارد و منع بول و حیض کند و چون
نمکسود کنند بدگوارتر باشد و اورا با چغندر و اسفاناخ باید خورد و بکشک جه و چون اورا
نیک بپزند مضرت او کمتر باشد یا روغن بادام عدس مر او نوعیست از عدس بری
و او ادرار بول کند و حیض فرود آرد و گفته اند درد گوش را سود دارد و چون اورا بپزند
و بروغن کنجد بسایند و در گوش اندازند و بدل او عدس شیرینست مثل و وانه حنظل مقشر
بنیم وزن او عدس سیه مزورهٔ او میل بسردی دارد و تیزی خون را بنشاند وصفة بگیرند
عدس مقشر بپزند با آب تا مهرا گردد و دو باره سرکه در وی ریزند بمقری و همچند سرکه شکر طبرزد
یا عسل و اندکی گشنیز و روغن کنجد و اندکی نمک بپزند و فرو گیرند عدسیه او کز مازوست عرف
بلغت اهل شام و نجد قسب را گویند و زود باشد که یاد کنیم عروق صفر زرد چوبه است
و او گرم و خشک است به درجه و گفته اند بدو درجه در وی زوا یند کی هست قوی و خاییدن
او درد دندان را سود دارد و آب اورا در چشم کشند بینایی را تیز گرداند و سپیده از چشم
بزداید و یرقان را سود دارد که سودا حاصل شده باشد و خاصه با انیسون و شراب سپید
و چون اورا نرم بسایند و بر بثره که رطوبت بسیار دارد ریزند خشک گرداند عرق الانسان
او ابیت خونست که با او زرد آب آغشته باشد که از صفرا بود و او از بول بخته تر است

بعد هضم آخرین و بول بفضله هضم دوم است و در وی تحلیل است عرق الصباغین عرق
کسی که کار سخت کند آماس بیغوله ران را تحلیل کند و آماس پستان را سود دارد و قتی که با
روغن حنا معجون کنند و چون بر دبیله ضماد کنند بخته کرداند عرق الدابه از جمله زهرها می کشنده است
جون او را بخورند روی اکس سبز شود و زرد شود و حلق آماس کند و عرق کند و آورد و مداواة
او بقی کنند با آب کرم و عسل بعد از آن بکیرند روغن بنفشه و روغن بادام و میبختج و با
تریاق بزرک و مثرودیطوس و کوشت آبه از کوشت کوسفند جوان فربه تا آفت بجای غذا
دهند و نمک اندرانی عرار بهار بیابانی است که او را کاو چشم کویند عرعر او سرو کوهی است
میل بکرمی و خشکی دارد و او سخن و ملطف است و میوه قابض است شکم ببندد درد سینه
و سرفه را سود دارد و سده بکشاید و ادرار بول کند و حیض بکشاید و اختناق رحم را سود
دارد و مضرت کزیدن حیوان زهرناک باز دارد و چون او را دود کنند هوام و حشرات
بکریزند عروق اصفر بهترینش آن بود که جوزد بود و رنک باریک و او کرم و خشک بلغم
براند و معده را قوت دهد و مقدار شربت او نیم مثقال است و مثانه را زیان دارد و اصلاح
او بعسل باشد عرطب او حسک است و ذکر کرده آمد عرطنیثا و او را بخور مریم نیز کویند
و او خاریست غلیظ قصیر او را بیخیست سپید او را صوف می شویند و نام دیگر از آن او عیلا
سوس است و او کرم و خشک است و او مقطع و محللست بجای درد سرین نیکست سده قوی
بکشاید خشم و سده مصفاة بکشاید و فواق بنشاند و از شرب بیتوع مفید بود و فرزند از شکم
مادر بیندازد و بدل او هم وزن زراوند طویلست و دانه ترنج و فودنج و خوردن او غثیان
قوی آرد تا حدی که بخناق ادا کند و شاید که اسهال آورد و غشی آرد و سقوط قوت
آورد و عرق سرد آورد و مداواة او بقی باشد و بحقنه قویه و خوردن شیر تازه و اکر تشنج
آورد علاج تشنج باید کرد که از خشکی باشد عرفج او طلبون است و ذکر کرده آمد عزیزی
سرمه ایست که تاریکی چشم را ببرد و چشم را قوت دهد و رطوبت بزداید ساختن او بکیرند

فلبی

قلیمیا رز و توتیا ، هندی و خرچنگ دریایی و روسختج و توبال مس و سادج هندی و صمغ
سقوطری و شادنج مغسول از هر یکی دو درم فلفل سپید و فلفل سیاه و دارفلفل و نوشادر
از هر یکی یک درم کوفته و بیخته یکبار دیگر بسایند و در چشم کشند و اگر خواهند که قویتر باشد
زعفران و سنبل از هر یکی دو درم ابتدای آب و تاریکی چشم را سود دارد و دو دانگ یک دانگ
کافور نیم دانگ بسایند و بحریر بیزند و در چشم کشند عسل النحل بهترینش آنست که نیک شیرین
باشد و بوی خوش دارد و نیک تنک نبود و بچاک باشد که بگزاف منقطع نشود و بهاری
بهتر از تابستانی باشد و زمستانی ردی باشد و نوعی از عسل باشد سیاه تیز بوی که چون
بوی دارند تشنگی آورد و وقت باشد که عقل ببرد و از تیزی بوی بس او را نباید خورد
و شاید که از بوی او غشی و عرق سرد آرد و چون بخورند عقل ببرد ناگاه و عرق سرد آورد و مداوات
وی بقی باشد بعد از آنکه ماهی شور و سداب داده باشند دو سه کرت تا معده پاک شود
بعد از آن سیب میخوش دهند و انار میخوش و امرود نیز هم و نوعی عسلست ردی حکم او همچو
حکم شوکرانست در تباهی و علاج او بعلاج شوکران کنند و عسل نیک گرم و خشکست در درجه
دوم و قوی جاذبه در وی هست رطوبتها را بکشد از قعر بدن و منع عفونت و فساد کند
و چون همه تن را بعسل آلوده کنند شپش را بکشد و نگذارد که دگر حاصل شود و کلف از روی
بردارد و بمالیدن عسل با قسط و نمک و نشانه جربه که برنگ بادنجان باشد از همه تن ببرد
و ریشهای جرکناک را پاک کند و چون عسل را ببزند جراحات تازه را بهم بازرساند
و با نمک اندرانی ریشهای گوش را خشک کند و عسل شنوائی را و بینائی را قوت و آب در چشم با
آمدن را باز دارد و چون کف از و برندارند اسهال آرد و چون کف از وی بردارند اسهال
نکند بلکه صاحب بلغم را شکم در بند آرد و کف برگرفته غذا بیشتر دهد و چون بروغن
گل گرم کنند از گزیدن حیوان زهرناک فایده دهد و از مضرت افیون نیز و لیسیدن او
از گزیدن سگ دیوانه و از خوردن فطر کشنده برهاند و از خوردن زهر که قی آرد خلاص

و باد و او مزاج سرد را نافعست و سپرز را برای حو بهر حرارت ایشان را قوت دهد و در ایشان
خون نیک تولد کند خاصه در زمستان و جوانان گرم مزاج را زیان دارد و هر کس را که صفرا
بر مزاج او غلبه دارد تشنگی آرد و چون بسیار خورند قی آرد و اصلاح او انار می خوش است
و ترش ترنج و ربوب فواکه عسل الطبرزد والقصب گرم و تر است در درجه اول طبیعت را نرم
کند و عسل طبرزد نرم نکند عسل اللبنی گرم و تر است در درجه دوم عرق نسا را سود دارد و وجع
مفاصل نیز شربت تا نیم مثقالست و او جرب آرد و اصلاح او کثیراست عسل البلادر منافع
بلادر دارد و در حرف با یاد کرده آمد اما گرفتن روغن او همچو گرفتن روغن نخود و گندم است
عشر او درختی است عربی از جمله تیوعات است و میوه او را خروع گویند و گفته اند نوعی از عشر است
که هر که در سایه او بنشیند بکشد و او گرم و خشک است در درجه چهارم و در وی اندکی قبض است
معتدل و او قوبا را و سعفه را فایده دهد طلا کرده با عسل و کسی که در آب سرد بسیار نشسته باشد
یا در برف گرفتار شده او را با عسل بیامیزند و همه تن را بمالند فایده دهد و دو درم از شیر او
قاتلست در دو روز جگر را پاره پاره کند و شش را نیز پس باید که پرهیز کنند از خوردن او
و در سایه او نشستن عصفور بهترینش آن بود که در زمستان گیرند و فربه باشد و در وی
ترین آن باشد که در غیر زمستان فربه باشد و بدین سبب باید که بر حذر باشند که خونی از او
تولد کند بد باشد و او گرم و خشک است در دوم درجه و در شهوت بیفزاید و خاصه دماغ او
و رطوبات اصلی را زیان دارد و خلط صفراوی انگیزد و اصلاح او آنست که او را بروغن بادام بریان کنند
و چون او را خورند احتیاط کنند تا استخوان ریزه او در حلق و معده نیاویزد تا ریش بوده تولد نکند
عصفر او شکوفه ایست بپارسی معصفر گویند گوشت غلیظ را زود بپزاند و او را مرتق نیز گویند
و احریض و جریع و بهرم و بهرمان و نقر نیز گویند و او گرم است در درجه اول و خشک در درجه
ثانی و در وی قبض است و آنچه بیابانی باشد گرم و خشک باشد در سوم درجه و در وی نضج است
کلف و بهق را سود دارد و او را با سرکه بر تو با طلا کنند مفید بود و با عسل دهند درد کودکان را

سود دارد

سود دارد وخاصه بیابانی عصی الراعی اورا الطباطا نیز گویند و بر سیا ندارد و اورا گویند بهترین
او بستانی باشد و او سردست در دوم درجه و گفته اند در سوم درجه و خشکست در دوم درجه
و بعضی گفته اند تر است و قابض خون از مقعده آمدن باز دارد و طبع را دربند آرد و آماس
خونی و سرخ باد و نمله را ضماد کنند سود دارد و جراحات را به و باید و عصاره او گرمی که در گوش
تولد کرده باشد بکشد رطوبت را خشک گرداند و ادرار بول کند و از عسر بول فایده دهد
و قولنج بگشاید و مقدار شربت او ده درم است اسحق گفت که ششش را زیان دارد و اصلاح
او صندل مقاصیری است عصارة الغافث بهترین آن بود که در ماه حزیران بفشارند و سیاه
و براق باشد طعم تلخ باشد و او سرد و خشکست جرب و خارش را سود دارد و فتی که اورا
باب شاهتره و سکنجبین خورند و تبها را که کهنه شده باشد و درد جگر را سود دارد و مقدار
شربت تا یک مثقالست و گفته اند که انثیین را زیان دارد و اصلاح او مصطکی است و ساختن
او چنان باشد که بفشارند و بفسرانند و استعمال کنند عصارة الامیثا و اورا شیاف ماميثا
نیز خوانند و بهترینش آن باشد که زرد باشد و بوزن سبک باشد و آنچه از جوالی نشا
بور آرند نیکو بود و آن آنست که گفته اند که رهبان از طرف موصل آورند و او سرد و خشکست
و محلل آماس گرم است حرارت بنشاند و درد چشم کهنه را سود دارد و نور انیز و ساختن
او چنان باشد که ماميثا را بفشارند و بجوشانند آب او را بنهند تا ستبر گردد و شیاف
سازند و خشک کنند عصارة الافسنتین بهترینش آنست که در ماه حزیران بیفشارند
و او گرم و خشکست گرم کننده است و قابض است تبهای کهنه را سود دارد و سده جگر
بگشاید و مقدار شربت او تا یک درم است صفرا که در معده باشد بزداید و برون آرد
و آب او را در آفتاب خشک کنند عصارة السوس اورا رب السوس خوانند و او معتدلست
در گرمی و خشکی و در وی اندک قبض است و درشتی حلق را سود دارد و قصبه ششش را نرم
گرداند و ریش شانه را سود دارد و تشنگی بنشاند و داروی گرم تیز را قوت بشکند

وساختن او همچنان باشد که عصارهٔ افسنتین عصارة لحیة التیس بهترینش تازه است
و او سرد و خشکست و درویشش را سود دارد و خون از گلو بر آمدن باز دارد و خون از
مقعد آمدن را باز دارد و ریش روده را سود دارد و مقدار شربت یک مثقالست و چون
او را ضماد کنند بر عضوی که مسترخی شده باشد سود دارد اسحق گفت که گرده را زیان
دارد و اصلاح او بعسل است و ساختن او همچنان باشد که عصارهٔ السوس عصارة
للانبرباریس حرارت جگر را و معده را سود دارد و آماس هر دو را نیز سود دارد و تحلیل
کند و ساختن او چنانست که زرشک را بفشارند که نو باشد و صافی کنند و باتش نرم
بپزند تا غلیظ گردد و بر کاغذ کنند تا نشف رطوبت کند و در آفتاب خشک کنند و اگر تر نباشد
خشک را در آب تر کنند و عصاره بگیرند و همچنان رب زنند عصارة کرنب گرمست در درجه
سوم عصارة قرظ او را اقاقیا گویند و ذکر کرده آمد عصارة الخشخاش الاسود المسمی او
افیونست و در الف یاد کرده آمد عصارة الرمان حارة فی الثانیة اسحق گفت که گرم و خشکست
در درجه دوم عصارة اذان الفار گرم است در دوم درجه عصارة بخور مریم گرمست در سوم درجه
عصارة قثاء الحمار گرمست در سوم درجه غثیان آرد تا حدی که امکان دارد که خناق بحاصل
آورد و غشی آرد و سقوط قوت و مداوات او قی کنند و هر چیزی که کسی که کندش خورده باشد
دوا کنند عصارة شقایق النعمان گرم است بسه درجه عضل این بهترین گوشت چهارپایست
و بهترین عضله آنست که در میانه گوشت است با عصب آمیخته عطب او را قطن گویند و در قاف
یاد کنیم عظام استخوان سوخته محلل است و مجفف و گفته اند استخوان آدمی شفا دهد از صرع
و جالینوس گفت من یافتم مردی را که استخوان آدمی بصاحب صرع داد و شفا یافت و استخوان
آدمی مرده بسوزانند تا خاکستر شود پس بصبر بیامیزند و ناسور را بدان ضماد کنند مفید بود
وقتی که در بینی او ورم مند و اگر بر گردن صاحب تب ربع بندند فایده کند عظلم او وسمه است
فرا گیرند از فشرده آب نیل و او درخت نیلست و یاد کرده آید عفص مازو است بهترین

آن بود

آن بود که خام بود بوزن سنگی و درشت و سبز و آنچه سرخ رنگ بود وزن درم و در قوت ضعیف
باشد و برای سیاهی موی به آتش بسوزانند با روغن زیتون سرشته کنند تا وقتی که بسوزد
و او سرد است در درجه دوم و گفته اند در درجه اول خشک است در درجه دوم و گفته اند در سه درجه
و قبض او قوی است و منع رطوبت کند از سیلان و آب او موی را سیاه کند و مفید بود
بریون را الجز طلا کرده یا سرکه و اورا ببندند بر گوشت فزونی و ریشی تر ریزند خشک گرداند
و درد دندان از اسود دارد و خاصه کودکان از او سائیده او نافعست اسهال کهنه را و در نقد او آب
در
و او پلک چشم را اگر ضعیف بود قوت دهد و سستی شده و چون او را بسوزند و طلا کنند بشراب
و سرکه خون از مقعد آمدن باز دارد عقیق سوخته او سرد و خشک چشم را قوت دهد و دل
را هم قوت دهد و خفقان از اسود دارد و بادها را عقرب بهترینش نر باشد از کژدم
نری او آنست که باریک باشد و لاغر و نیش او سطبر بود و ماده فربه باشد و بزرگ و نیش
او باریکتر باشد و او سرد و خشک و چون او را بروغن زیت روزی چند حل کنند آن روغن
را در گوش کنند درد گوش بنشاند و چون او را بشکافند و بر گزیدگی او نهند درد بنشاند
و همچنین اگر او را بروغن زیت بجوشانند وصفت سوختن او چنان باشد که دیگی بگیرند
از مس و در خمیر گیرند و سر او بپوشند و در تنوری نهند که گرم کرده باشند بهیزم رز
نیک گرم و آتش از وی بیرون کنند و دیگ را در آنجا نهند و سر تنور ببندند چنانکه پوشیده
شود و یک شب بگذارند پس بردارند و سرد کنند و کژدم را بیرون آرند و در شیشه نگاه دارند
که سنگ مثانه و گرده را بیرون آرد و مقدار شربت او یک دانگ باشد و اگر کسی را مار گزیده
باشد نیم درم بدهند از زهر خلاص یابد اسحق گفت شش را زیان دارد و اصلاح تخم کرفس
و گل ارمنی است عقار آدم او مغاث است عکر الزیت قویتر در فعل آن باشد که کهن تر باشد
و خشکتر و او گرم و خشک است در درجه دوم بادها را بشکند خاصه باد سپرز را و چون او را در چشم
کشند آب در چشم فرود آید بتحلیل و مقدار شربت او یک دانگ باشد و او شش را زیان دارد

اصلاح او کثیرا باشد و عسل علک و دهن الزیت آبی که در چشم در اید سود دارد علک او نامی است
از آن هر صمغی که لایق خائیدن باشد پس علک انباط صمغ بطم است و بهترینش سپید باشد
که اندک بزردی گراید و او گرم و خشکست در آخر درجه دوم و بعضی گفته اند تر است و او نزدیکست
بمصطکی ولیکن در او قبض نیست و او تحلیل کننده است خارش کهنه را مفید بود با آب بودینک
جویباری و سرکه چون طلا کنند و سرفه را سود دارد که از رطوبت باشد و ادرار بول کند و از
طرقیدن دست و پای را سود دارد و ریشها را نیز مفید بود و از قروح تر بیها بکشد و پیکان
و خار بیرون آرد و در مرهمها دخل دارد و برای رویانیدن گوشت اسحق گفت که عصب را
زیان دارد و اصلاح علک سرو باشد تا علک انباط را تحلیل کند و اگر چه گرمی او کمتر از گرمی
علک انباط باشد و درد مفاصل و عرق النسا را سود دارد و مقدار شربت او یکدرم است
علق چون او را بجایی که خون فاسد جمع شده باشد بگذارند یا بر ریش سرکوه که آنرا
سعفه گویند یا بر بربیون یا بر تشک بلغمی آن خون فاسد را بکشد و فایده دهد و بر ورد روی
که از ضربه یا سقطه افتد بنهند آن آثار را ببرد و زلو نهند الا بعد از آنکه تن را بفصد یا بمسهل
پاک کرده باشند تا فضله بد را که در تن باشد بدان موضع نکشد علیق او را درگویند و بعضی
گفته اند خار است و نوعی از وی هست که او را علیق سگ گویند او را میوه ایست چون زیتون
در اندرون تخم شکل چیزی هست و او را ثمرة العلیق گویند و بهترین او عصاره اوست
که در آفتاب خشک کنند و او سرد و خشکست چون برگ او و شاخهای او را بپزند و موی را
بدان بشویند رنگ کند و چون برگ او را کوفته بر نمله نهند سعی نمله را باز دارد و در بیخ او لطافتی است
سنگ از مثانه بریزاند و رخنه که در چشم پدید آید سود دارد و خون آمدن از چشم باز دارد و برگ
او را بر معده ضماد کنند معده را قوت دهد و نگذارد که دگر فضول بدو در بند آرد و میوه
او را بسیار خوردن صداع آرد علقم او حنظل است و ذکر کرده آمد علیقی او نبات صعتر است
عنب ابیض انگور سپید بهترست از سیاه وقتی که در دیگر صفتها یکسان باشند از سبزی و تنگی

دانه بی

و شیرینی و دیگر چیزها بعد از انکه از درخت باز کرده باشند دو روز بر آمده و موافقترین انگور
آنست که بزرگ با دانه و آب دار که رازقی گویند وقتی که تمام رسیده باشد و او غذا دهنده
ترست و دیرگوارتر باشد و پوست انگور سرد و خشک است و گوشت او گرم و تر و دانه او سرد
و خشک است در دوم درجه غذا نیک دهد تن را قوت دهد و هر چه نیک پخته باشد مضرت
او کمتر بود و غذای انگور که بحال خود باشد بهتر باشد از عصیر او و او زود فربه کند و خون
نیک انگیزد و سینه و شش را سود دارد و پوست او دیرهضم باشد و انگور تمامی مثانه را
زیان دارد و تشنگی آورد و جگر و سپرز را که بزرگ شده باشد زیان دارد و دفع تشنگی با نار
میخوش کنند عنب الثعلب و او را اقنا گویند و او تره ایست که چون سبز باشد استعمال کنند
برگ او سبز بود و میوه او زرد و او بسیار نوع است نوعیست که خواب آرنده است و خواب
آرنده نزدیکست با فیون و نوعیست ازو که قاتلست و عنب الثعلب فایده مذهب الاضماد
و بهترین وی آنست که تازه باشد و سبز و در سایه خشک کرده باشند و او سرد است
در درجه اول و گفته اند در دوم و گفته اند گرم و ترست و اما سهای کرم را سود دارد ضماد
و با اسفیداب و روغن گل بر نمله و حمره ضماد کنند نافع آید و بآب او غرغره کردن آماس زبان را
سود دارد و بیخ او یکمثقال بشراب بخورند خواب بیارد و چون بکوبند و ضماد کنند صداع را سود
دارد و غرب را که منفجر شده باشد سود دارد و چون عصاره او را در چشم کشند بینایی را
قوت دهد و خون از گلو آمدن را سود دارد و خون از مقعد آمدن را باز دارد و در استسقا
و آماس معده را سود دارد و مقدار شربت وی یا بیست درم باشد و می باید که آب او را
بجوشانند و کف از وی جدا کنند تا فایده دهد اسحق گفت مثانه را زیان دارد و
اصلاح او سکرست و بدل او آب خیار و از انکه محذورست اگر بالای دوازده حبه استعمال
کنند جنون تولد کند و رنگ روی تباه شود و خشکی زبان و فواق و قی و خون از مقعد آمدن
باز دارد و از ان نوع که قاتلست چهار درم بکار دارند دیوانگی آورد و چون او خورده شود

دوای او بتی باشد بعد از آن بشیر تازه با انیسون یا با بالعسل و سینه مرغ خانگی فربه و مغز بادام

عناب نیکوترین گرگانی باشد و او معتدلست میان گرمی و سردی و خشکی و تری و بعضی گفته‌اند

گرم و تر است در درجه اول و از تیزی خون سود دارد و او را غلیظ گردانید و او سینه و خشنش را

سود دارد و خونرا در بند آرد بقبضی که در وی است و آبی که در وی عناب پخته باشند گرد

و تر کننده است و تیزی و گزندگی که در معده باشد و در روده که از حرارت حاصل شده باشد

بنشاند و درشتی حلق را نرم گرداند و حنجره و سینه را نرم کند و او بلغم انگیزد و اصلاح او

کشمش است جالینوس گفت که در وی چندان خیر نیافتیم الا که دیر گوارست اندک غذا است

معده را بد است عنبر او از چشمه می زاید که آن چشمه در جزیره دریاست و او آنجا جمع

می شود که هر قطعه هزار مثقال باشد و او را مغشوش میکنند بگچ و موم و لادن و بدترین

سیاه باشد و بعضی را از آن در شکم ماهی می یابند که او آنرا می خورد و می میرد و در وی

بوی ماهی آید که آنرا بعربی سمکی گویند و بعضی را مندلانی می گویند و هیچ بوی ندارد و بهترینش

اشهب است که چرب ناک بود و بعد از آن ازرق بعد از آن زرد و او گرم است در درجه دوم و آنرا

سود دارد بلطافت گرمی او و بعضی از وی هست که دست را رنگ کند و او مقوی دماغست

و حواس و دل را عجب قوت دهد و در روح بیفزاید و مقدار شربت او یک دانگ است و کسی را که

ما بغرا عادة شده باشد او زیان دارد و اصلاح او بوییدن کافور و خیار باشد اسحق گفت

که او امعا را زیان دارد و اصلاح صمغ عربیت و بدل او ثلث وزن او مشک و سدس وزن

او مر عنقر او مرزنگوش است و زود بود که یاد کنیم عنصل او را اسقیل خوانند و ذکر کرده آید

عنکبوت نسجه یعنی بافته او خون رفتن باز دارد چون او را بر جراحت نهند و نگذارد که آماس

کند و گفته اند که عنکبوت که بافته او سبز بود چون بروغن گل بیزند و در گوش که درد کند

اندازند درد بنشاند و چون نسج او را ابیضی مرا هم آغشته کنند و بر پیشانی و هر دو شقیقه انکس

که او را تب غب گیرد طلا کنند آن تب زایل شود و گفته اند بافته او را که در تابستان بافد

دلیمه بافند

وسپید باشد اورا در پوستی بگیرند و بر بازوی انکس بندند که اورا تب ربع گیرد تب زود
دفع شود عود الصلیب و اورا فاوانیا گویند و کفیانا نیز خوانند و یاد کرده شود عود اورا
الجوج و بلنجوج نیز گویند و او بیخ درختی است اورا بکنند و در زمین دفن کنند تا پوشیده شود
و درشتی چوبی ازو زایل شود انکه عود باشد خالص و بهترینش قماری و مندلی باشد و اورا
ازمیانه شهرها آورند و او جبلی است چون اورا در تن بمالند سائیده منع تولد سپش کند و بهترینش
قماری باشد که سیاه باشد و بوزن سنگین چون در آب اندازی ما بن افتد و او گرم و خشک است
در درجه دوم لطیف و گشاینده سده باشد و خائیدن او بوی دهن را خوش کند و عصبها
و دماغ را قوت دهد و همه حواس را و دل را شاد گرداند و رطوبت عفونت پذیرفته از معده
بیرون برد چون نیم درم تا یکدرم و نیم بخورند جگر را قوت دهد و شکم در بند آرد و اسهال
کبدی باز دارد و خاصه که از سودا حاصل شده باشد و بوییدن او بیماری دماغ گرم را
زیان دارد و بدین سبب است که اورا با کافور برشند بدین نوع که عود بجلاب اغشته کنند
و با کافور برشند و در سایه بیخ ویزه کنند تا انک کافور را حل کنند و دردی بیامیزند اسحق گفت
که خوردن او زیر نیمه را زیان دارد و اصلاح بکل باشد و بدل او در معاجین زعفران و دارچینی
و وزنها و از هر یکی ثلث وزن عود عود البلسان در حرف با یاد کرده آمد عود الوج او وج است
که اورا اگر گویند و یاد کرده آید عوسج او علیق است و اورا اقصد نیز گویند و بهترین بیابانی
باشد و سبز و او سرد است در درجه اول و گفته اند در دوم درجه قابض است از زبانه زدن
حرارت صفرا مفید بود و مقدار شربت او یک مثقال است و چون اورا بکوبند و بر پیشانی
طلی کنند نگذارد که فضلات ریخته شود و گفته اند سپرز را زیان دارد و اصلاح او کثیرا است
و بدل او اقاقیا عیرزران زعرور نوعی از وست و بهترین او بزرگ باشد و بوی ناک و او سرد
و خشک است اسهال معدی را که از صفرا بود سود دارد و دیر گوارست و اصلاح او بشهد است
عیون بهترین چشمها آنست که در جحوظ معتدل باشد و او مرکبست از جواهر مختلفه و آنچه

ازو خورند عضله است و شرحه و او گرم و تر است در منی بیفزاید و خوردن او غثیان آرد
یعنی دل را بشوراند و اصلاح صعتر و نمک و الجدانست عیون البقر و او نوعیست از انگور
سیاه بزرگ دانه گرد و نیک شیرین نباشد عیدان الطباط بهترین آن بود که باریک بود و او
میل بگرمی دارد دار الثعلب را وجیه را سود دارد و مقدار شربت او یکمثقال و نیم است و گفته اند خشکی
ششش را زیان دارد و اصلاح او کثیرا است عین الدیک چشم خروس است شب کوری را
سود دارد عین الدب چشم راست او را چون خشک کنند و در گردن بچه طفل آویزند
بشب گریه کم کند و دندان او و پوست او همین خاصیت دارد عیسوب او مرزنگوش است
بلغت اهل عمان باب الغین غافث او گیاهی است که برگ او همچو برگ شهدانج است
و در وی قبض اندکست و عفصیت او و تلخی او بسیارست همچو صبر و بهترینش آنست که برنگ
سیاهی زند و از نواحی روم آورده باشند یا از کوه پارس و او گرم است در اول و در درجه خشک
در درجه دوم و گفته اند معتدلست میان گرمی و سردی و گفته اند سردست و او لطیف و جلا دهنده
و او را با پیه کهنه سرشته ریش دیر رونده را برویاند و درد جگر را سود دارد و سده او بگشاید
و درشتی سپرز را و ریش روده ها و تبهای کهنه را سود دارد و صفرا سوخته از تن بیرون
آرد و مقدار شربت او نیم مثقالست و حیض براند و سپرز را زیان دارد و اصلاح او انیسونست
و بدل او مثل وزن او اشارون و نیمه وزن او افسنتین غاریقون او تر و ماده است گفته اند
در جوف درخت حاصل می شود بر سبیل تعفن و در طعم او تیزی و قبض است و بهترینش سپید است
و نرم و آنکه زود متفرک شود و هش باشد و قتی که مدتی بفشارند و این نر آن
باشد که ماده است و نر او نیک نیست و سیاه و درشت هم نیک نیست و او گرم و خشک است
بدرجه دوم و گفته اند ترست در دوم درجه و او محللست خلط غلیظ را که بگشاید و بگداز و سده
کشایت و آماسها را و عرق النسا را سود دارد و با سکنجبین و فضول عصب را بزداید
و بیرون برد بخاصیت که در وهست و مقدار شربت او یک دانگ و نیم است تا نیم درم و صرع

ورنور اسود دارد و خون آمدن از سینه و شُشش باز دارد و یرقان و آماس سپرز را سود دارد
و خلط غلیظ براند همچو سودا و بلغم و اختناق رحم و تب لرز را و تبهای کهنه را سود دارد و چون
او را با شراب بخورند کرمها را بکشد و چون بر گزیدگی مار و کزدم طلا کنند زهر را بکشد و سود
دارد و اگر بخورند هم از گزیدگی جانور زیان کار خلاص دهد و آنچه سیاهست قاتلست تا حدی که
اول خناق باو پدید آرد و اگر بکشد و مداوات او بقی باشد با آب گرم و شیر تازه و آنچه دوالی
که کندش حوز ده را دهند و بدل او نیم وزن او تربد و ربع وزن او صبر باشد غار واو حبی است
مانند بندق کوچک پوست سیاه بر او پوشیده بوی خوش و طعم خوش دارد و برگ او همچو برگ
مورد باشد و اندک از او بزرگتر و میوه او سرخ باشد و در کوهها روید و در قوت او در برگ
و میوه اوست و او بهترین حبا بانی است گرم و خشک است در درجه دوم و گفته اند در درجه
سوم و او را با شراب بر بهق طلا کنند سود دارد و با سویق عجین کرده بر آماسها ضماد کنند
نافع بود و درد عصب را و تنگی نفس و انتصاب نفس را سود دارد و چون از او لعوق سازند
و بر معده ما بلند قی بر انگیزاند و بخار بیها رحم را سود دارد و مثانه را نیز هم تا حدی که نشستن
در طبخه او سنگ مثانه بریزاند شربتی از او نیم مثقالست و دو درم از او اسهال کند و زهرها را
سود دارد و از گزیدن عقرب سود دارد و چون بشراب آغشته کنند و بر آن موضع ضماد کنند
و همچنین بر گزیدن زنبور ضماد کنند سود دارد و بچه مرده را از شکم بیارد و سینه را زیان دارد
و او را اصلاح بکثیرا است و بدل او تمام است غاهم او بوتینکست بلغت اهل عمان
غاغاطی او درختی است سبک بوی قفر دارد و نقرس را سود دارد و چون زیر مصروع دود کنند
سود دارد و دود او هوام بگریزاند غالیسون او داروی است خوش بوی خشک
کننده است و در وی اندک تیزی هست و خونها باز بندد و از سوختگی سود دارد غالیه
آماس درشت را نرم کند با روغن بان و چون در گوش دردناک چکانند درد بنشاند
و بوییدن او مصروع را سود دارد و صاحب سکته را نیز موافق بود و در دسری که از سردی بود

سود دارد و بوییدن او دل را شاد دارد و درد رحم را سود دارد و چون احتمال کنند و آماس
درشت را و بلغمی را سود دارد و حیض براند و اختناق رحم را سود دارد و میل کردن او را
و مهیا کرداند رحم را که بار گیرد و چون او را در شراب بخورند زود مست کرداند و صنعتها
مشک و سک را و عنبر را بهم بیامیزند و کافور را بسایند و با او بیامیزند و مجموع را روغن
بان بیامیزند یا بروغن نیلوفر و استعمال کنند اما آن غالیه که موی را رنگ کند آن غالیه
منصوری گویند و صنعتها بگیرند آمله پنجاه درم آب مورد تر یک رطل و نیم آب صافی چهار
رطل بپزند تا نیمی برود و از آتش فرو گیرند آنگه بگیرند پنجاه درم خطمی و پنجاه درم دانه
مورد و بیست درم مازو و ده درم زاج و پنج درم صمغ عربی درهم آمیزند و بپزند تا ستبر
گردد و بچوبی بهم می زنند و بسکی مشک خوش کردانند بوی او را و فرو گیرند و بوقت حاجت
استعمال کنند یک مثقال سر و محاسن را بوی بمالند و باره ازو خشک کردانند و شیافها سازند
و بن موی ها را بمالند و بعد از ان بشویند عنبر بهترین آن است که بزرگ باشد و بر گوشت
و او سرد است باول درجه و خشک است بدوم درجه سیلان را ببندد و صفرا که با خشار بخته
باشد سود دارد و چون در میان شراب خورند دیر مست شوند و سرفه گرم را سود دارد
و قی و بول و شکم رفتن باز دارد و موافق اطفال باشد وقتی که با شیر مادر آغشته کرده
بدهند زیرا که طبع ایشان را معتدل کرداند و لکن معده را زیان دارد و هضم را نیز
و سکرفانید اصلاح او باشد غبار الرحی چون گرد آسیاه را طلا کنند بر پیشانی نگذارد
که فضلات از دماغ بچشم فرود آید و بسر نیز غراء الجلود در هر سریشی قوتیست خشک کننده
و سریشی گرم و خشک است چون او را بسوزند بجای توتیا باشد در ازالت کردن کند بغل
وقتی که ضماد کنند و با جوز سرو فتق را سود دارد و گزیدن مار و کژدم را مفید بود و طلا کردن
و بر سوختگی ضماد کردن مفید بود و سریشی گاو و گاومیش چون با سرکه با جرب و قوبا طلا کنند
نافع بود و سریشی گرفتن او چنان بود که پوست گاو دباغت ناکرده یا از آن گاومیش

با زعفران

یا غیر آن بگیرند و پاک بشویند و پاره پاره ببرند و در دیگ قلعی داده کنند یا دیگی سنگین
و آب در سر وی ریزند چندانکه بالای او چهار انگشت باستد و آتش برافروزند چنانکه
چنانکه گرد بر گرد وی آتش افروزد و هیزم گز باشد یک شبانروز بپزند و بعد از آن آتش از و
بر دارند و سر دیگ را ببندند و شش ساعت او را بچوب زیر و بالا کنند بیشتر او حل شود و
و صافی کرده و بعد از آن در جایگاه خزفی کنند و نگاه دارند و این عمل باید که در زمستان کنند

غراء السمک سریشم ماهی همچو پیست در اندرون ماهی و او سرد و خشک بود و در وی اندک
گرمی است و چون بخورند خون از گلو باز دارد و چون او را با دیگر ادویه که به برص تعلق دارد
بیامیزند و بر برص طلا کنند سود دارد و سوختگی آتش را طلا کنند سود دارد و در داروی جرب
دخلی دارد غراء التفاح والکمثری صمغ این هر دو غراء الشجر صمغ او بیرون آرند چنانکه درخت
بکارد و بیازنند تا از و صمغ بیرون آید و طعم بورق دارد و او بهترین نوعهای بورق باشد
برای حزودن و او درختی است که میوه ندارد و او از درختان بزرگست و او سرد و خشک
و شکوفه و برگ او و عصاره او خشک کننده است بغیر لذع و خاکستر درخت او ببرگه
آغشته ثولول را خشک گرداند و بیخ این درخت و بیخ اصل او در خضاب موی دخلی دارد
و بخته او چون نقرس را بشویند مفید بود و سبوسه سر و محاسن را ببرد و صمغ و شکوفه از ریختن
چشم سود دارد و پوست او خون از گلو بر آمدن را سود دارد و عصاره او علق را سود
دارد و بیرون آرد و چون او را نرم بسایند و بروغن گل بپزند و بپوست انار در گوش
را سود دارد که از گرمی بود غریب او نوعیست از انگور سیاه غا او برف است
و یاد کرده آمد غلیجه سرد و خشک غلول او قتا بری است و یاد کرده آید غمزه روی را
جلا دهد و روی سپید گرداند صفت جو چهار درم تخم خربزه و آرد باقلا و آرد نخود و آرد
ترمس و سبوس گندم سپید و کثیرا از هر یکی دو درم کوفته بر روی طلا کنند شبانگاه و بامداد
بشویند یک هفته چنین کنند یا بگیرند جو بر غول کرده و در هر کاره اندازند و دو رطل شیر تازه

در وی ریزند و چندان بپزند که شیر بر وی خشک کنند و بپزند بمنخل و سپیده تخم مرغ
بر شند و آب سبوس بر شند و روی بدان بشویند غوشنه نوعیست از گیاه چون از
زمین بر آید شکل کماه وار و جامه بدو شویند و با ترشیها خورند و او سرد و تر است
در درجه اول والله اعلم بالصواب باب الفاء فانید بهترین آنست که سپید باشد که از شکر
پاکیزه کرده باشند و او از شکر غلیظتر است و او گرم است در درجه اول و گفته اند گرمی
او در سه درجه است و سنجری از وی گرم و خشکست در درجه سوم و سرفه را سود دارد و شکم
نرم گرداند و خون معتدل انگیزد و او نیک است برای پشت و سینه و ساختن او چنانست
که شکر را با آب اندک حل کنند و بآتش نرم بجوشانند و با عقد آرند و چون بنیاد بستن کند
او را بچوب پاک بهم زنند تا وقتی که خوب بسته گردد انگه فرو گیرند و پاره پاره کنند فالوذج
بهترین آنست که بشکر کنند و او گرم است سینه و شش را سود دارد و او پر غذا دهنده است
ولکن دیر گوارست در جگر و سبز رسده آورد و بدین سبب واجبست که در وی نشاسته
کم کنند و شکر بسیار کنند و ساختن او چنانست که بگیرند شکر یا عسل از هر یکی یک جزو و
نشاسته ششش یک جزو و نشاسته بگدازند با آب و زعفران و صافی کنند بپرویزن و در
طنجیر و بهترین آنست که ستبر باشد بآتش نرم بپزند تا جمله جمع گردد پس شکر یا عسل بر وی
ریزند و بهم زنند و فرو گیرند و او گرم و بعد از آن روغن بادام یا کنجد بر وی ریزند و بهم
زنند چندانکه روغن از وی بچکد و نشاسته گندمی به بود فالوذجیه غذای بسیار دهد و کسانی
را سزد که قوت دارند در هضم طعام و ساختن او چنان بود که گوشت را کوچک پاره کنند
مدراز او چندان بپزند که عرق بر آرد بعد از آن روغن شیرج پاره و دارچینی و پاره آب
بر وی ریزند و بپزند تا وقتی که تمام پخته گردد و بعد از آن شکر یا عسل بادی بجای میزند و با آتش
بپزند تا منعقد شود و بعد از آن زعفران و مغز بادام بادی بجای میزند و گلاب بجای میزند و خوش
بوی گردانند فاشرا او هزار چشان است و هزار فشان نیز گویند و او رز سپید است

داو از نی نهالست

واو ازبیخ است واو گرم وخشک در درجه سوم واو تیزست وزداینده و لطیف کننده کلف
وآثار سیاهی از تن واندام بیرون برد وثالیل را زایل کند وبا شراب دردو اخس را بنشاند
ودبیله را منفجر گرداند وبا انجیر برسپرز طلا کنند مفید بود واستخوان پوسیده را از اعضا
بیرون آرد وفالج را سود دارد وصرع را سود دارد وسدر را وخوردن اطراف او معده را
قوت دهد وچون اول بروید بخورند بول براند وشکم نرم کند وبلغم براند وگزیدن همه هوام
را سود دارد وهذیان آرد وبیخ او فرزند از شکم ببرد وبدل او هم وزن او درونج است ونیم
وزن او بسباسه فاغرسطین اورا اشیش دار ونیز گویند واو بیخی است از جنس فاغرا اورا
برگیست همچو لبلاب بزرگ وبیخ او سیاهست بیرون او ودرون او زردست واو گرمست
باعتدال وآنچه اول برآید چون بخورند صرع را سود دارد وحیض براند وبول نیز فادزهر
داروی را گویند که حفظ روح کند قوت او زهرها را دفع کند وخاص رفته است نام او بسنگی
که اورا الحجر الحیّة گویند فار حون موش کند مه را از بیخ برکند واطبّا متفق اند که اورا بشکافند
وبرگزیدگی گزدم نهند سود دارد واگر کسی را پیکان یا خار در عضوی باشد اورا بشکافند
وگرم بر آنجا نهند هر دو را بیرون آرد فاربشامی او برگیست مانند برگ بید خشک لکن پهن
ترست واو بوی خوش دارد وگرمست فاوانیا اورا عود الصلیب نیز گویند وهبانا نیز
گویند وبهترینش رومی بود غلیظ واو بهتر از هندی است واو گرم وخشکست وگفته اند معتدلست
در حرارت ودر وی تجفیف وقبض است واو زداینده است اثرهای سیاهی را از اعضا
ونقرس وصرع را سود دارد تا حدی که در گردن او بخیه داشتن فایده دهد مجربست ودود کردن
در زیر مصروعین ودیوانگان فایده دهد وهمچنین است اگر اورا با گلنگبین خورند صرع را
فایده دهد پانزده حب از وی با شراب کابوس را دفع کند وطبع را در بند آرد ومیوه او
معده را قوت دهد واورا با مدرات استعمال کنند حیض را بکشاید وبول براند واز مقعد
خون آمدن باز دارد واسحج کفت معده را زیان دارد واصلاح او کثیرا است وبدل او زفتست

فاغوش او شیطرج است هندی فاغیه او شکوفه حناست و هر شکوفه که خوش بوی بود او را
فاغیه گویند و او معتدلست در حرارت و برودت و فاغیه هم اصل نیلوفر هندی را گویند فاغره
حبی است مانند نخودی بشکل حب محلب و در درون او حبی است سیاه و او گرم و خشکست
در درجه سوم و در وی تحلیل و قبض است موافق است معده را و هم جگری که سرد باشد و طعام
نیک بگوارد و سود دارد فاطر او داروی است ترکی از خوردن شوکران سود دارد و از گزیدن
جمله حیوان زیان کار سود دارد خوردن او با آب سرد باشد و همه زهرها را سود دارد فاخش
اندرومیلون است و ذکر کرده آمد فستق بهترین آنست که در سایه خشک کنند که بروغن
بادام آمیخته باشد و او باد انگیزست و دیرگوارست و اصلاح او بشکر طبرزدست فجل
بهترین او تخم است بعد از آن پوست او پس برگ او پس گوشت او و بهترین او بستانی است
که تازه باشد و غذای او بلغمی است و او گرم است در درجه اول و گفته اند در سوم درجه
ترست و گفته اند خشکست در دوم درجه و چون او را قلیه کنند غذا دهنده تر باشد و چون
او را آغشته کنند بروغن شلیم با عسل داء ثعلب را و آثار زخم را سود دارد و اگر ریش بلید
را با آب ترب بشویند سود دارد و در چشم اندازند جلا دهد و او در شیر بیفزاید و ابن ماسویه
گفت خوردن ترب بعد از طعام هضم را یاری دهد و هم او گفت که برگ ترب شکم نرم کند
و پیش از طعام خوردن دل آشوبه آرد و جرم او دیرگوارست و آب او صاحب استسقا را
سود دارد و خوردن او از گزیدن افعی سود دارد با شراب و از گزیدن کژدم هم سود دارد
و او باد انگیزست و او جوهریست که زود عفونت می پذیرد و بیشتر در تن بسیار کرداند
و سر را و دندان را زیان می دارد و نشش را و حنک و چشم را و معده را زیان می دارد و پیش
از طعام خوردن طعام را نگذارد که در معده قرار گیرد بلکه بر سر معده آرد و بدین سبب آنست
که او قی آرنده است خاصه پوست او سکنجبین فراخ الحمام بچه کبوتر بهترین آن بود که نزدیک باشد
به پریدن و در وی گرمی و تری فضلی هست و در وی غلظت هست فالج را سود دارد و شهوت

بیفزاید

بیفزاید و گرده را سود دارد و او دماغ را زیان دارد و گوشت او فضول بسیار دارد و لیکن
که بی خوابی آرد و اصلاح است بگشنیز و سرکه فراریج گوشت فروج همه مردمان را موافق بود و اورا
بشوربا بزنند حرارت معده بنشانند و گفته اند خوردن او خناق آرد الا آنکه اورا ابتر بشی بپزند
فروه گرمترین پوستین روباه است و بعد از آن سمور و بعد از آن فنک و قاقم و بعد از آن
بره پوستین و از آن روباه مرطوب مزاج را موافق بود و فنک و قاقم معتدل مزاجان را فراسیون
گندناکوهی است و او گیاهی است تلخ طعم و بهترین سرخ باشد و رومی و او گرم است در درجه
دوم و خشک است در درجه سوم و او سده گشاینده است و جلا دهنده و گدازنده و عصاره
او درد گوش کهنه را سود دارد و با عسل روشنائی چشم را بیفزاید خوردن و در چشم کشیدن
و مقدار شربت او نیم درم است و ضماد کنند بر گزیدن سگ فایده دهد با نمک و او عصب را
زیان دارد و مثانه را نیز و گرده را و اورا اصلاح سنبل کنند فرودیجان گرم و خشک است بیماریهای
سردی را و بدل او عاقرقرحاست فرنجمشک اورا افرنجمشک نیز گویند و او گرم و خشک در درجه
دوم لطیف است که از سودا و بلغم باشد سود دارد فربیون و اورا افربیون نیز گویند و او
صمغیست تیز بعد از سه سال قوت او کم شود و آنچ کهنه باشد میل بزردی زند یا بشقره و چون
باقلا در میان او نهند قوت اورا نگاه دارد و بهترین آنست که نو باشد زرد و تیز بوی و نیک
سوزان و غیر ازین مغشوش باشد بعنزروت و صمغ و او گرم و خشک است در درجه چهارم
و گفته اند خشکی او در سوم درجه است و اورا قوتیست لطیف کننده سوزاننده و عرق النسا را
سود دارد و واجبست که گوشت را که در حوالی آن عضو باشد نگاه دارند بموم روغنی
و اورا در روغن بگدازند و در فالج بمالند و در خدر نیز که سخت مفید بود و بینائی را قوت
دهد چون بسایند نرم و در چشم کشند و چون چشم آب فرود آمده باشد و لکن سوزش او
یکشبانروز بدارد و می باید که بعسل بیامیزند آنگه در چشم کشند و از زردآب نگاه دارد
و سردی گرده را ببرد و قولنج را نیز مفید بود و شربتی از دو یک قیراط باشد تا یک دانگ

با بعضی تخمها خوش بوی و با ماء العسل و او فم رحم را با هم گیرد و او بلغم لزج را از مهره و سرین
و از پشت بیرون آرد و او آب که نازل شده باشد در چشم باز دارد و از گزیدن هوام
و از گزیدن سگ دیوانه سود دارد و انثیین را زیان دارد و تیزی او را روغن بادام
بشکند و چون با مقل آغشته کنند یا با رب السوس و صمغ و کثیرا مضرت او کمتر گردد و از خوردن
او اضطراب بحاصل آید و مداوات او همچنان باشد که مداوات آنکس که فرون سنبل خورده
باشد همچو ماست و آب انار میخوش و سیب میخوش و کافور و هرچه مانند این باشد و بدل او
مثل او چند بید ستر فرصاد او توت شامی است و ذکر کرده آمد فرنکیه او همچو هریسه است
و از الفرنک سنبل عوض گندم گیرند و سازند همچنانکه هریسه و او گرم و تر است و او تر تر است
از هریسه و منی بسیار انگیزد و معده ضعیف را زیان دارد و اصلاح او آبکامه است و زیره
کرمانی و بعد از وی جوارشهای نیک بکار دارند نافع باشد فرسطاریون او رعی الحمام است فرلیقه
حلبه است و ذکر کرده آمد فرفخ او بقلة حمقاست و آنچه بیابانی است مسهل است همچو یتوعات
و ذکر او کرده آمد در باب حرف یا فرس توبت اسب تازی سوخته چون طلا کنند با آب بزرها
را سود دارد و بنیر مایه او اسهال کهنه باز دارد و در ریش روده و اسهال معدی را [illegible] دارد
و سرگین او همان فعل سرگین خر دارد فوه الصبغ او روناس است و فغیل نیز گویند و زود باشد
که یاد کنیم فستق او گرمتر از جوز است و او مرکبت از بادام و و نه شک که او را حبة الخضرا
خوانند و بهترینش آنست که نو باشد و بزرگ و او گرمست در سوم درجه خشکست در دوم
درجه و گفته اند او گرمست در سوم درجه و سده جگر بگشاید برای تلخی که در وی است و او معده
را نیک است و شکم در بند نیارد و شکم نرم نکند و گزیدن هوام را نیک بود و در شهوت بیفزاید
و سرفه بلغمی را سود دارد و از گزیدن گزدم مفید بود و غذای او اندکست و از خوردن او خشری
بحاصل آید و اصلاح او مشمش خشک باشد فسوریقون او گرمترست از زاج سپید و گزندگی
کمتر باشد چون بدو طلا کنند جرب را سود دارد و ساختن آنست که بگیرند مرداسنگ و جوز

درزان سپید

وزاج سپید ازین هر سه دو جزو و اینها را ببرکه تیز آب یند و در دیک کنند و دیک را در گل
گیرند و چهل روز در وقت تموز تابستان و در زیر گل دفن کنند و چهل روز بگذارند و بر دارند
فستق الماویه او را حب البان گویند فس او حیوانیست همچو بره اگویند چون او را ببرکه بسایند
یا بشراب زلوکه در حلق دو سیده باشد برآرد و بوئیدن او اختناق رحم را سود دارد و چون او را
بسایند و در سوراخ قضیب ریزند عسر بول را زایل کند و چون هفت دانه ازو بکار رند از گزیدن
هوام نافع آید فال او بخیست دراز سپید رنگ بطعم شحم حنظل نزدیکست و او گرم و خشکست
فشاع او گیاهی است سرخ که بر شاخها رز بپیچد بس او را انجنکانیند قضقضا او را رطبه خوانند
و یاد کرده آمد قضا او تخم مویز است و ذکر کرده آمد قضقض بهترین آن بود که مغشوش نباشد
و او سرد و خشکست و گفته اند معتدلست در گرمی و سردی و گفته اند قابض است قوی و او سرد
و خشک کننده است و چون سخاله او را با ادویه بیامیزند فایده دهد رطوبت لثه را و او برای
جرب نیکست و عسر بول را فایده دهد و سخاله او با جیوه بر بواسیر طلا کنند نافع بود و مقدار
شربت او یکدانگست فطر از خوردن هیضه خیزد و خشک کرده کم مضرت تر باشد و او سرد
و تر است در آخر ثالثه و او خلط غلیظ ردی انگیزد و حذر سکته ببید آید و او دیرگوارست و اصلاح
سکنجبین است فطروس نوعیست از مقل یهود و او را از شهرهای عرب آورند و مانند کندر و است
و در وی سبز رنگی هست و قوت او ضعیف است فطراسالیون او تخم کرفس کوهی است
او تخمی است سیاه مانند میویزج کوهی و او گرم و خشکست در درجه سوم فیلاطوس گفته اند
بخور مریم است و او نوعیست از غرطنیثا و در وی تقطیع است و تحلیل و ادرار عرق کند
چون ازو بخورند تا سه مثقال و بیخ او طلا کنند کلف ببرد و اطراف او را النطول کنند طرقیدن اطراف
که از سردی حاصل شده باشد مفید بود و نقرس را نیز مفید بود و آب او را با عسل بر سر بر ز
طلا کنند مفید بود و چون بخورند حیض براند خوردن و طلا کردن و چون او را بر ناف و نرمه
شکم و بر تهی گاه ضماد کنند شکم نرم کرداند و چون در شراب بخورند مضرت زهرها باز دارد

وچون بر ناف طلا کنند بچه مرده از شکم بیندازد فقاع شرابیست مست نکننده وانچه از جو
سازند ادرار بول کند و تیزی حرارت را بنشاند ولکن خلط سرد انگیزد واو معده را بد است
وعصب را و گرده و مثانه را زیان دارد وآنچه بدارو گرم سازند گرم کننده و خشک کننده است وا
وانکه از آرد حواری و نعنع و کرفس سازند بهتر از ان باشد که از جو سازند و کیموس او نیک است
گرم مزاجانرا موافق بود و معده گرم را نیک بود و حجاب را که دماغی بود زیان دارد وانکه
از آب انار گیرند حرارت بنشاند و تشنگی را ببرد و صفرا را سود دارد فقع او کماة است
فقد او حب فقد است و اورا پنجنگشت گویند و ذکر کرده آمد فقاح سورنجان او اصابع
هرمس است و یاد کرده آمد فقاح اسم للنور یعنی فقاح نام است از ان هر شکوفه و همه شکوفه
را فقاح گویند فقاح الاذخر بهترین آنست که بوی خوش دارد و او گرمست در درجه اول خشک است
در درجه دوم خون را ببندد و حیض را نیز ببندد و اسحق چنین گفته است و مقدار شربت او یک
مثقالست و خون از گلو آمدن باز دارد و بخته او سنگ از مثانه بریزاند و آماس سرد اگر
در جگر باشد و در معده سود دارد و چون دایم بوی بازگیرند گرانی سر آورد و خواب آورد
اسحق گوید که او خون کم گرداند و اصلاح او باربجه است فقاح الکرم او سردست فقاح الغار
گرم و خشکست فلفل الماء او گیاهی است که در کرانه آب روید و چون بجشند بوی فلفل از و آید
و تیزی همچو فلفل نباشد و او گرم و خشکست و چون او را تازه بجشکانند با تخم او و بر آثار که
در روحه باشد طلا کنند آن اثر را ببرد و آماس درشت را تحلیل کند فل او بیخ نیلوفرست
هندی و قوت او همچو قوت بیروج است و گفته اند که او گرم و خشکست درد سر را سود دارد
بضماد شربت از و نیم درم است در معده را سود دارد و مثانه را زیان دارد و اصلاح او بعسلست
فلفلمویه او بیخ فلفل است و او گیاهی تیز حاره یعنی گرم و خشکست اوجاع مفاصل را سود
دارد که از سردی باشد و از تشنج امتلائی و نقرس و قولنج و بادهای سرد و بر سرین طلا کنند
عرق النسا را سود دارد فلفلمون او فودنج کوهی است بهترینش آنست که صمغ دارد و او گرم

و خشک است

وخشکست مشیمه بیرون آرد نیم مثقال ازوی وفم معده را زیان دارد واصلاح او بتینک بیابانی باشد
فلنقمیون حوزه را سود دارد وگوشت بن دندانرا اگر عفونت گرفته باشد سود دارد ودندانرا سود
دارد که عفونت گرفته باشد وکند دهانرا سود دارد که از خون فاسد بحاصل آمده باشد وساختن
او چنانست که بگیرند اهک آب نارسیده ده درم زرنیخ سرخ وزرنیخ زرد وزاج سپید از هر یکی
هفت درم مر یکی چهار درم اقاقیا دوازده درم بکوبند وبیزند وبسرکه بسرشند وقرص سازند وخشک
کردانند وبکار دارند نزدیک حاجت فلفل ابیض درخت بلبل همچو درخت انارست ومیان
برگهای او خوشهای فلفل باشد همچو درزست دار فلفلست وجالینوس گفت همچو اول ببندد
دار فلفلست بعد از آن بلبل ودار بلبل رطوبت بیشتر دارد وبهترینش آنست که سبک باشد وسپید
ضعیفترست از سیاه وبیخ او مانند قسط است واو گرم است در درجه سوم خشکست در درجه چهارم
در سرمها دخلی دارد وزداینده است وهضم کننده واشتها آورد وآماس سبز را سود دارد وبول
براند وحیض فرود آرد وطبع نرم کند ودر تریاقات دخلی دارد وبلغم وسودا را سود دارد ومقدار
شربت او تا نیم مثقال است واو جنین بیرون آرد ومنی را بخشکاند وبنبید او کرده را زیان
دارد واصلاح او عسلست وبدل او نیمه فلفل سیاه ونیمه او زنجبیل فلفل سیاه او گرمترست
از سپید واو گرم وخشکست درجهارم درجه ودروی جذب وتحلیل است وزداینده است
بلغم لزج را از بیخ بر کند وبهق را سود دارد وچون با نطرون یا زفت بیامیزند خنازیر را بگدازد
وغذای غلیظ را لطیف گرداند وادرار بول کند واگر زن بعد از جماع بر دارد بخود آبستنی
را باطل کند وتاریکی چشم را سود دارد واشک ریختن را باز دارد وبدل زنجبیلست وگفته اند
بلبل سپیدست ونیمه وزن او دار بلبل فلنجه ابن ماسویه گفت که این حبی باشد مانند خردل واو
گرمست در درجه دوم وخشک در درجه اول فلنجمشک خشکی او کمتر از تمام است سده دماغ بگشاید
وسده سوراخ بینی نیز بگشاید هم ببوی وهم بطلا وهم بخوردن واو وسواس را مفید بود
فنجنکشت اوراحب فقد گویند وپنجنکشت نیز گویند بالبارو یاد کرده آمد فنجنوش اودارویی است

که اورا عطیة الله و هم بخنوش نیز گویند و او گوارش خبث است و ذکر کرده آمد فنطافلیون
اورا خمسة الاوراق و پنجنگشت نیز گویند و ذکر کرده آمد فنک او گرم و تر است از سنجاب و فروتر است
از سمور و روباه فنا او عنب ثعلب است و ذکر کرده آمد فواخته گوشت او صالحتر است از گوشت
گنجشک روغن کفت او فالج را سود دارد و لکن دماغ را زیان دارد فودنج و نبال
نیز گویند و او مانند زوفاست و گفته اند اورا حبق جبلی گویند و او قویتر است از همه انواع
فودنج و بهترین آنست که بوی خوش دارد و تازه و سبز باشد برگ او کوچک باشد و او
گرم و خشک است در سوم درجه بغایت لطیف عرق آورد و نشان سیاه که در تن باشد
چون بدو ضماد کنند آن نشانها را ببرد و وقتی که اورا بشراب بپزند و ضماد کنند و اورا بخته
کنند و در حمام بمالند جرب را سود دارد و جذام و درد دهن و فواق را سود دارد و یرقان
و استسقا را سود دارد و مقدار شربت او یکدرم و ثلث درم است و گزیدن کژدم را
سود دارد و چون اورا بکوبند و بپزند و بخورند فرزند مرده از شکم بیندازد اسحق گفت
که روده را زیان دارد و اصلاح او کثیرا است و بدل او نعنع است بوستانی فودنج
نهری قوت شراب او همچو قوت شراب حاشا است و بهترین آنست که سبز باشد و تازه
و او خشک است در سه درجه و چون اورا بخورند و در عقب او ماء الجبن خورند روزی
چند بوسته داء الفیل و دوالی را سود دارد و طبیخ او ضیق النفس را سود دارد و بخته
او تب لرز را سود دارد و خوردن و ضماد کردن از گزیدن هوام سود دارد و چون اورا
بخورند بشراب دفع زهرهای کشنده کند و دود کردن ببرگ او هوام را بگریزاند و خوردن
او بوی سیر را ببرد و مقدار شربت او یکدرم است و چون اورا بشراب بپزند و بر جذام
ضماد کنند فایده دهد و او شهوت باه را زیان دارد و گرده را نیز و اصلاح او کثیرا است
فوفل او میوه است که قوت او نزدیک است بقوت صندل و بعضی سرخ است و بعضی زرد
و او سرد کننده است و خشک است و قابض اما گرمی را سود دارد طلا کردن و طرفه را سود دارد

دارد

وحرارت دهن را سود دارد چون نرم کرده دردي ريزند فول گفته اند جرجیر است
وگفته اند باقلای شامی است فوشنه او نوعیست از قطر و یاد کرده آمد فوفج او مری
ولبن وکوامیخ چون او را ابر که خمری و روغن گل بیامیزند و در جرب مالند نافع آید و ساختن
او چنانست که آرد گندم و آرد جو بهم برشند خشک با آب گرم و خمیر کنند و قرص سازند و در
میان او سوراخها بکنند و در برگ انجیر بپیچند و در کلوسی نهند و در سایه نهند تا پوسیده شود
انگه خشک کنند و بکار دارند فولیون او حبه است و ذکر کرده آمد فوّه او مشهورست
بفوه الصباغین و او را اروناس خوانند و او عودیست بعض الطعم تیک سرخ پر آب و او
گرم و خشکست و گفته اند در واندکی سردی است برهق و قوبا طلا کنند با سرکه و پوست را
از همه اثر پاک کند و مقدار شربت او یکدرم تا دو درم است برای ضربه و سقطه بنبید بدهند
یا بسکنجبین مفید بود سده سپرز را و سده جگر وادرار بول کند و حیض فرود آرد و چون بر خود
بر دارند و از گزیدن هوام سود دارد و چون او را نرم بسایند و بعسل معجون کنند و اندکی
آب و بر سرین ضماد کنند عرق النسا را سود دارد و او بول خون آرد از تیزی ادرار و چون
زنان برخود بر دارند بچه مرده از شکم بیارد و هر کس که او را خورد می باید که هر روز بحمام
رود و گفته اند سر را زیان دارد و اصلاح او انیسونست فو برگ او همچو برگ کرفس است
و ساق یک ذراع است همچو غلظ انگشتی ارجوانی رنگ باشد ذو عقد و او را شکوفه است
همچو نرگس و در بیخ بوی خوش است و او گرم و خشکست و قوت بیخ او گرم کننده است درد پهلو را
سود دارد و حیض و بول براند خشک و پخته و داء ثعلب را سود دارد و مقدار شربت نیم درم
است تا نیم مثقال فیجن او سداب است و ذکر کرده فیلجوش او را الوف نیز خوانند و او را امیوم
نیز گویند فیلزهرج او درخت حضض است او عصاره ایست که از و گیرند و از زرشک
و او صمغ عربا و او معتدلست در سردی و گرمی و چون طلا کنند موی را قوی کند و خوردن
سپرز را سود دارد و یرقان را نیز و پخته او حیض براند باب القاف قاقله او کوکجست

وبزرک بزرک همچو نخودی چون فرک دانه بیرون آید سپید که زبان را بکزد و همچو کیابه در روی عطریه

است وکوچک را ممیل بوا و حنیر بوا نیز کویند و او همچو عدس است و بهترینش آنست که بوی خوش

دهد واو کرم وخشک است در آخر درجه دوم و اول ثالثه وکفته اند که با عنداالی میل دارد و در وی قبض است

باکرمی وخصوصًا شکوفه او قی را سود دارد و غثیان بنشاند با آب انار ترش و شیرین ومعده را

باک کند وروده را نیز ومقدار شرب او یکدرم است و درد جکر سرد را سود دارد وسده او

بکشاید چون او را با سکنجبین بخورند یک هفته وصرع را سود دارد چون هر روز ده درم تناول

کنند وشش را زیان دارد واصلاح او شکر است قاقلی او کیاهی است مانند اشنان در وی

شوری هست وقبض واو کرم وخشک است در درجه اول آب زرد از تن بیرون برد وخاصه تخم

او وعصاره او واو ادرار بول ومنی کند وصفرا براند وشربتی از آب او سیک رطلست تا نیم

رطل با شکر عشر قانصة الحبارى کرم وخشک آثار طبقه قرنیه را جلا دهد وآب در چشم آمدن

باز دارد قاتل ابیه درخت بکست او را ابدکشان کویند واو کرم وخشک بجشش شکم را سود دارد

وزیر بنمه را زیان دارد واصلاح او کثیرا است قاقم بوستین او از سمور کم حرارت ترست

ومردمان معتدل را موافق بود قاطر کرم وخشک در سیم درجه قاتل الکلب او خربق است

وکفته اند نباتیست که سک را بکشد بزودی واو کرم وخشک بقوت رعاف آورد وخون

از کلو بیارد وآدمی را بکشد وبسیار از حیوانات هم بکشد قاتل الذئب قوت او همچو قوت

خانق النمر است واو میوه ایست که مکس را بکشد وکفته اند که او اصقیل است از ابن زین الطبری

روایت است وبعضی کفته اند مازریون است قار اصبا او اقراصیاست ویاد کرده آمد

قبج او کبوترست نزدیکست بتیهو واو لطیفترین کوشتست واو کرم وترست جون بر شته

کنند طبع در بند آرد وکرم کننده است در باه یاری دهد ودل را جلا دهد وغذای بسیار

دهد چون کوارنده شود ولکن دیر کوارست قتاد صمغ او کثیرا است ویاد کرده آمد

او رطبه است سبک واو علف چهارپای است روغن او نافع ترین چیزی است رعشه را

قاطر در الاختیارات ... است تحفة المؤمنین

قثا اورا

قثا اورا قشغو نیز گویند وشعاریر نیز گویند وصغانیس نیز گویند بهترینش آنست که پخته باشد
نیسابوری واو سرد وترست در سوم درجه حرارت بنشاند وادرار بول کند وتشنگی بنشاند
ومثانه را موافق بود وبرگ او را با شراب طبخ ضماد کنند سود دارد وخوردن او از گزیدن سگ
مفید بود وکیموس او ردی است مستعد عفونت است وتنها ی سخت آرد برای آنکه در
عروق ناگواریده رود ومعده را بنجاند وعسل دفع مضرت او کند وروغن زیت نیز
وناخواه حرارت معده را بنشاند قثاء هندی بری اورا ابل گویند وذکر کرده آمد قثاء الحمار
بهترین او آنست که راست استاده باشد همچو خیار زرد تلخ وسبز وعصاره او نیکست
که سپید نرم سبک باشد همچو خیاری که مانند عضلست که او را یکسال بر آمده باشد
وگرفتن عصاره چنانست که ثمره در آخر تابستان بگیرند بعد از آنکه زرد شده باشد واورا
در خرقه بندند وبیاویزند ومروق کردانند آنچه ازو بطرابد در عصاره کنند واورا در سایه
بنهند تا خشک شود واو گرم وخشکست در اول درجه سوم وگفته اند که گرمی او در دوم
درجه است محلل وملطف است بیخ او ومیوه او زداینده است وعصاره او یرقانرا سود
دارد ودر زور او خشک اثرها ی بد از پوست ببرد وجرب وتشکل را ببرد وپخته او عرق النسارا
سود دارد وبحقنه کردن ومقدار آنچه بحقنه بکار دارند از وی یک درم است وعصاره او
شقیقه غلیظ را واستسقارا سود دارد وچون اورا در آب بگدازند وبن زبان زایدان
آلوده کنند وبلغم وسودا وبول وحیض براند ومقدار شربت وی تا دانگی ونیم است
وشش را زیان دارد واصلاح نشاسته است وصمغ عربا واو خون اسهال کند وچون
زنان بخود برگیرند فرزند بیندازد ودرقی افراط کند ودوای او بخوردن تلخان جو باشد بشراب
یا بسرکه که اینها قی باز دارند قشد او خیارست وذکر کرده آمد قدید گوشت خشک کرده
بهترین آن بود که از حیوان تر باشد وحرارت او کمتر از نمک سود بود وتن را قوت دهد
ومستسقیانرا سود دارد وکسانی را که نرم گوشت باشند وچون اورا در سرکه حل کنند

تشنگی کمتر آرد و غذا اکم دهد و اصلاح او آنست که اورا بروغن با شیر بزند قرع لح او خیار تر است
قرع بهترین او آنست که تر و شیرین و سبز باشد روفس کفت گرم و ترست و غیر او گفته
اند سرد و ترست در دوم درجه اگر اورا با خردل خورند خلط تیز انگیزد و اگر اورا با نمک خورند
خلط شور انگیزد غذا اندک دهد و از معده زود فرو رود و او صفراوی را سود دارد و
عصاره او درد گوش را بنشاند چون بروغن گل ممزوج کنند آماس دماغ را سود دارد
و تلخان او سود دارد سینه را و سرفه را که از گرمی باشد و تشنگی را سود دارد و شکم را
نرم کند و جوع اورا در زیر آتش کرده بریان کنند تبهارا سود دارد و او در معده تباه
شود اصحاب سودا را زیان دارد و بلغم را نیز هم زیان دارد و باید که چون اورا قلیه
کنند به دروی ریزند و با آبکامه و سعتر و یونجنک خوش بوی کردانند قرع طبین معده گرم را
سود دارد و در معده تری افزاید و عادیت اورا خردل بشکند و شونیز و زیت و ساختن
او چنان بود که کدو را اجزا شسته و قلیه کنند قطعها کوچک و بعد از آن شیر در وی ریزند
و لبداب و خردل و شونیز و زیت خوش کردانند قرع مربی سرد و ترست و سینه را موافق
بود و جرکی که از خشش بر اید پاک کند و مثانه را نیز و ساختن او چنان باشد که کدوی
دیک
تازه شیرین سبز را پوست باز کنند و درون او را پاک کنند و بعد از آن مقدار دو انگشت ببرند و در
سنکین کنند و آب در وی ریزند چندانکه چهار انگشت آب بر سر او بایستد و بجوشند جوشیدن
سبک و در ظرفی سبز کنند و عسل بروی ریزند و افاویه در وی ریزند و نگاه دارند قرنفل او میوه
درختی است در جزیره هند و او همچو یاسمین است و او زرست و ماده و نر او همچو استه زیتونست
و در از تر و دراز تر و سیاه باشد و علکی که از درخت او حاصل شود همچو قوت علک بطم دارد
و بهترین آنست که مانند استه زیتون باشد میل بشیرینی دارد و بوی خوش دارد و چوب
او باریک بود و او گرم و خشکست در درجه سوم بوی دهن خوش کند و غثیان بنشاند و مقدار
شربت او یک درم است و بوی او دماغ را قوت دهد که سرد باشد و آن کس را که سودا غالب بود

و دل را

ودل را قوت دهد و شاد گرداند و گفته اند که روده را زیان دارد و اصلاح او صمغ عربیست
و بدل نیمه وزن او خولنجانست قرنفل بستانی او را اقرنجمشک خوانند و یاد کرده شد قرفة
القرنفل او را قرفه طیب گویند و او پوست درختی است و قوت او نزدیکست بقرنفل و لکن حلاوة
دارچینی ندارد و او گرم و خشکست در دوم درجه و گفته اند در سوم درجه و گفته اند معتدلست در
حرارت و برودت قسطاریون اوسطاریونست و ذکر کرده آمد و گفته اند او رعی الحمام است
قرطاس اسحق گفت بهترین مصریست پاک و سپید برای آنکه او را از بردی سازند و او گرده
را زیان ندارد و دیگر همه کاغذها گرده را زیان دارد و چون او را بسوزند سعفه را سود دارد
و رفتن خون از مقعد باز دارد و خون از بینی رفتن باز دارد و ریش معده را پاک کند چون
یکدرم از وی بخورند ریش شش را سود دارد با خرچنگ جویباری قرقوما او دردی روغن
زعفرانست و بهترینش آن بود که خوش بوی و سیاه بود آنکه در وی شاخهای زعفران نباشد
و چون او را در آب حل کنند رنگ زعفران باز آید و چون او را بخایند دندان را زنگ کند و او
گرم کننده و براننده است خشکست بدرجه سوم ادرار بول و تاریکی چشم را ببرد قرقوما
ایضاً این در دوای خطاطیف می آید و ساختن او چنان بود که بگیرند زعفران و دارچینی و بیخ
سوسن آسمانگون و ساذج هندی از هر یکی ده درم گل سرخ و حماما و قسط از هر یکی دو درم
گل سرخ خشک مرصافی چهار درم مجموع را کوفته و بیخته بشراب نیکو بزنند و قرص کنند و بکار دارند
قریص اوکزنه است قرشیا او را الیخ خوانند و در مصری باشد قردمانا او را کرویا خوانند
و او گرمست بسیم درجه و خشکست بدوم درجه سینه را پاک گرداند و سرفه را سود دارد که از
سردی باشد و نفخ شکم را سود دارد و کرم از شکم بیرون آرد و قولنج و درد گرده و دشخواری
بول و با پوست حب الغار سنگ از مثانه فرود آرد و از گزیدن مار و کژدم و همه هوام سود دارد
و مقدار شربت یک مثقالست و سپرز را زیان دارد و اصلاح او بادخرو حرمل است قرطم
هندی او حب النیل است و یاد کرده آمد قرون مجموع خشک اند قرن المعز و الایل بهترین

بهترین آن بود از کاو کوهی پیر باشد و اورا بسوزند تا سپید شود و او سرد و خشک است و دندانرا
سپید کرداند و کوشت بن دندان را سخت کند و آنچه سوخته باشد و شسته چون در کشند در چشم
منع ماده کنندرا تا بچشم درنیاید و جلا دهد و ذوسنطاریا را سود دارد و خون آمدن از هر موضع
که باشد سود دارد و بازگیرد و مقدار شربت تا یکدرم است و اگر اورا با سردی کاو کوهی در خانه
دود کنند همه هوام بگریزند قرون السنبل دارویی است کشنده مقاتل هر که اورا بخورد بجای
بول خون رود و زبان سیاه کردد و هذیان کوید و مداوات بقی باشد بعد از ان یکمثقال
کافور خورد با کلاب و آب انار و آب خرفه ببرف سرد کرده با جلاب با دوغ کاو تازه یا قرص
کافور و شیر تازه و سویق تفاح ترش و سویق جو و آب برف و جلاب و آب خربزه هندی و کشک جو
و جکر اورا و دل اورا ضمادهای سرد کنند چون صندل و کافور و کلاب و مانند آن قرة العین
کرفس را کویند قرفة الدارصینی او دارچینی است که از چین آورند و او کرم و خشک است در سوم
درجه اعضای باطنی را قوی کرداند و جرب و تشکل را سود دارد و طلا کردن و از بیماریهای عصب
و سرین که از بلغم باشد سود دارد و فالج و صرع را نیز هم سود دارد و عمل او از دارچینی بهتر است
و جکر و معده سرد را بغایت تقویت کند قرص اندرو خوردن آنست که در تریاقها و تریاق
غرغره دخل تمام و ساختن او بگیرند بابونه سپید و سماق و مرو انیسون و قصب الذریره
و عیدان اللبان از هریکی یک جزو کوفته و بیخته بمثلث برشند و هر روز دو سه کرت
بهم بزنند و قرص کنند هریکی یکمثقال و در سایه خشک کنند و در ظرف ابگینه نگاه دارند
و او از دارویی است که تا دو سال قوت او بماند قرص الاقرو قومعا این داروست
در مخلص اکبر و اورا اسواطیرانیز کویند و نام مشتق است از زعفران و ساختن او چنان
باشد که بگیرند حماما و قسط تلخ و دارشیشعان و قصب الذریره و بلبل سپید و قرنفل و نانخواه
از هریکی سه مثقال کوفته و بیخته بمثلث مانید برشند یا بعسل و قرص کنند هریکی یک
مثقال و در سایه خشک و در ظرف ابگینه نگاه دارند قرص اندرو خوردن انکه در تریاق

اکبر بطا باید

اکبر بکار آید برای دفع زهرها و داروهای کشنده و دادن قوت اعضاء رئیسه و او داروئی
است که تا دو سال قوت او بماند ساختن او چنانست که بگیرند دارشیشعان و مصطکی و سلیخه
و قصب الذریره و فوه و اسارون و عیدان البلسان از هر یکی شش مثقال فقاح اذخر
و زعفران از هر یکی دوازده مثقال دارچینی و حماما از هر یکی بیست و چهار مثقال اقحوان بیست
مثقال کوفته و بیخته بخمیره و مثلث بابنید مویز معجون کنند و قرص سازند هر یکی یکمثقال
و دوست را بروغن بلسان چرب کنند بوقت ساختن قرص قرص الافاعی در تریاق
اکبر می رود برای بزرگی منفعت او در دفع زهرها و دفع ادویه قتاله و چون ساخته باشند
بعد از دو ماه بکار دارند و قوة تا دو سال بماند و ساختن او چنانست که بگیرند مار افعی
جوان ماده می باید که نر نباشد و چون بدانند نشان آنست که نر دو کز دارد و ماده چهار
کز دارد و برنگ اشقر باشد که میل بسرخی دارد و چون حرکت تیزتر کند و سر افراشته
دارد میل ببالا دارد و چشمهای او سرخ باشد و بهن سر باشد شکم او سخت باشد و می باید که
بوقت بهار بگیرند وقتی که آفتاب بحمل رفته باشد پس او را بگیرند بدین صفت که ذکر
رفته است و سر او را ببرند و دنبال او را مقدار چهار انگشت و چون بگیرند فی الحال سر
و دنبال او ببرند که اگر درنگ کنند لایق این کار نباشد برای آنکه زهر او تیز گردد و چون
بکشند پوست او باز کنند و شکم او بشکافند و هرچه در شکم او باشد بیندازند و درون
او را بشویند شستن نیکو بآب صافی بارها بسیار و نشف کنند و او را در جای خزفی نهند
یا در ظرفی سنگین که قلعی دارد و آب خوش در وی ریزند و شاخها از شبت و نمک خرد
کرده و بپزند چندانکه گوشت مهرا گردد و از گوشت جدا گردد و از آتش فرو گیرند و بگذارند
تا سرد شود و تصفیه و صافی کنند مرق او را و نگاه دارند و استخوان از وی جدا کنند و
بیندازند و بکوبند و گوشت را در هاون سنگین کوفتنی نرم و بیامیزند بوی مثل چهار یک
گوشت نان پاکیزه سمید نیکو که خمیر او نیکو کرده باشند و نیکو پخته و نیکو بکوبند و معجون کنند

بهمان مرق او که مصفی باشد از استخوان و حبوب بهم آمیخته شود قرص کنند از یک مثقال نه زیاده
ونه نقصان و بعد از آن دست خود را بروغن بلبان آلوده کنند و هر روز قرص را بگردانند
وچون در قرص هیچ نم نماند بردارند و در ظرفی آبگینه کنند قرص الکلک یقع فی المعجونات الکبار
وساختن او چنانست که بگیرند لوف یک جزو و روین دو جزو هر دو را بکوبند و ببیزند بحریر
و بمثلث معجون کنند و قرص سازند و در ظرف آبگینه نهند و قوت او تا شش ماه بماند قرص
الکهربا خون از گلو آمدن و از مقعد سود دارد بگیرند کهربا و بسد و مروارید ناسفته و تخم خرفه
از هر یکی پنج درم شاخ گاو کوهی سوخته و پوست تخم مرغ خانگی و کثیرا و صمغ عربی از هر یکی
سه درم گشنیز خشک بریان کرده و خشخاش سپید و سیاه از هر یکی شش درم و ودع سوخته
و بزر البنج از هر یکی دو درم کوفته و بیخته بلعاب بزر قطونا بسرشند و قرص کنند و بسایه خشک
کنند و استعمال کنند و قوت او تا شش ماه بماند قرص الکوکب ضعف معده را سود دارد
ونگذارد که فضول بمعده فرود آید و گوارش ترش که از معده بر آید سود دارد و پیچش شکم
و گوناگون خلطها از شکم باز رفتن باز دارد و درد سرد در رحم و زهر خورده و گزیدن هوام
را سود دارد صنعة بگیرند جند بیدستر و مرکی و سلیخه و گل ارمنی و گل مختوم و بیخ لفاح و طلق
از هر یکی چهار درم تخم کاسنی و شبت و انیسون و تخم کرفس و سیسالیوس و بزر البنج الابیض
و میعه سائله از هر یکی هشت درم مر را و انیسون و میعه را بمثلث حل کنند و قرص کنند هر یکی
نیم مثقال و در سایه خشک کنند و نگاه دارند بعد از شش ماه و قوت او تا دو سال بماند
قرص الاسقیل و او قرص پیاز موش است در تریاق می رود برای دفع گزیدن حیوان
زهرناک و قوت دادن احشا و ساختن او آنست که بگیرند پیاز موش کوچک که رطوبت
اندک دارد یک رطل بخمیر معجون کنند و در تنور نهند تا پخته شود و بگیرند مغز او را که نرم شده
باشد و بآرد کرسنه مثل او و بشراب بسرشند و دست را بروغن بلبان آلوده کنند
یا بروغن گل و قرص کنند و استعمال کنند بعد از دو ماه و قوت او تا دو سال بماند قرص

الطین

الحلتیت تب ربع را سود دارد و ساختن او بگیرند مر و حلتیت و بلبل و سداب خشک از هر یکی
یک جزو کوفته و بیخته قرص کنند هر قرصی یک مثقال و قوت او تا شش ماه بماند قرص الکلنار
شکم کوناکون را سود دارد و خون از گلو و از مقعد آمدن را سود دارد و صنعته بگیرند سلیخه
و گل مختوم و مر و صمغ عربی از هر یکی هشت درم کثیرا یک درم نیک بکوبند و بسرشند بآب گلنار تر
والمطبوخ و قرص کنند و در سایه خشک کنند شربت از دو درم است قوت او تا شش ماه بماند
قرص بادزیون سود دارد کسی راکه قولنج دارد و ساختن او بگیرند تخم کرفس و انیسون و دارچینی
از هر یکی شش درم انسنتین و مصطکی از هر یکی چهار درم فلفل و مر و افیون و جند بید ستر
از هر یکی دو درم کوفته و بیخته با آب بسرشند و قرص کنند هر یکی یک مثقال و قوت تا دو سال
بماند قرص الطباشیر اللین تبهای گرم و صفراوی و دموی را سود دارد و دفع تشنگی کند
و ساختن او بگیرند گل سرخ منزوع الاقماع آرد کرده و تخم خیار از هر یکی پنج درم نشاسته دو درم
زعفران یک درم کثیرا و صمغ عربی و طباشیر از هر یکی دو درم بسایند و بیزند و بیامیزند به سکنجبین
و قرص کنند هر یکی یک مثقال و قوت او تا دو سال بماند قرص البد خون از شکم رفتن و بقی
خون آمدن باز دارد و ساختن او بگیرند لبد ده درم کندر و اقاقیا و گلنار از هر یکی چهار
درم صمغ عربی یک درم دارچینی نیم درم کوفته و بیخته بسپیده تخم مرغ بسرشند و قرص کنند
هر یکی یک درم و در سایه خشک کنند و قوت او تا دو سال بماند قرص الطباشیر الحابسة
تبها را که از صفرا باشد سود دارد ساختن او بگیرند گل سرخ آرد کرده هشت درم تخم حماض
شش درم طباشیر چهار درم بسباسه و صمغ عربی از هر یکی سه درم یکدرم کوفته و بیخته بگلاب
بسرشند و قرص کنند هر یکی یک مثقال اختلاف شکم رفتن را سود دارد و قوت او تا شش
ماه بماند قرص الانبرباریس تبهاء بلغمی را و آماس جگر را و معده را سود دارد و ساختن
او بگیرند عصاره زرشک و مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه از هر یکی سه درم گل سرخ و تخم کاسنی
از هر یکی شش درم تخم کشوث و رب السوس و طباشیر و تخم کاسنی و مصطکی و سنبل الطیب

و عصاره غافث از هر یکی دو درم فوه و زراوند و لک و زراوند صینی از هر یکی دو درم زعفران
یک درم کوفته و بیخته با آب ترنجبین بسرشند و قرص کنند از یک درم تا یک مثقال و قوت او
تا شش ماه بماند قرص الافسنتین سردی معده و جگر را سود دارد و سده بگشاید و تبهای
بلغمی را و سده سپرز را و دشخواری بول کردن را سود دارد و سده بگشاید و ساختن
او بگیرند افسنتین رومی و تخم کرفس و بادام تلخ و اسارون و انیسون از هر یکی یک جزو
کوفته و بیخته با آب بسرشند و قرص کنند از یک درم تا یک مثقال و قوت تا شش ماه بماند
قرص البنفسج صفرا و بلغم براند و او داروی است که همان روز که بخورند عمل کند و ساختن
او بگیرند بنفشه خشک ده درم تربد و اصل السوس از هر یکی سه درم قرص الحقنة برای ریش
روده حقنه کنند و خون رفتن از شکم و مقدار شربت او حقنه کردن سه درم با زرده تخم مرغ
برشته و با آب لسان الحمل و ساختن او اسفیداج قلعی شش درم کاغذ سوخته چهار درم صمغ عربی
پنج درم عصاره لحیة التیس سه درم اقاقیا و نان سوخته و خون سیاوشان از هر یکی یک درم
و نیم کوفته و بیخته با آب لسان الحمل و آب عصی الراعی بسرشند و خشک کنند در سایه و بردارند
و حقنه سازند با آب اذان الفار و برنج فارسی قرص الغواق فواق امتلائی را سود دارد
بگیرند قسط تلخ و صبر اسقوطری و اذخر و نمام خشک و برتینک کوهی و نعنع خشک و سداب خشک
و تخم کرفس و کندر و اسارون از هر یکی یک درم افیون یک دانگ و نیم گل سرخ نیم درم کوفته
و بیخته بمثلث بسرشند و در سایه خشک کنند و بردارند قرص الملک ضعیفی جگر و سپرز را سود دارد
بگیرند درون پاک کرده و روناس و انیسون و تخم کرفس و افسنتین و اسارون و بادام
تلخ و قسط و دارچینی و زراوند طویل و عصاره غافث از هر یکی پنج درم کوفته و بیخته بسرشند
و قرص کنند هر یکی یک مثقال و تا شش ماه قوت او بماند قرص الغافث تبهای کهنه را سود
دارد خاصه ربع را و سده بگشاید و یرقان و درد جگر و درد سپرز را سود دارد بگیرند
عصاره غافث بیست درم سنبل طیب ده درم طباشیر چهار درم و اگر برای تب غب باشد

طباشیر

طباشیر دو درم کنند و چهار درم عصاره غافث کوفته و بیخته بمیبختج بسرشند و قرص کنند از یک درم
تا یک مثقال و قوت او تا شش ماه بماند قرص الراوند تبهای کهنه را و درشتی جگر و سپرز
را سود دارد و آماس و درد بهر دو را سود دارد بگیرند دارچینی شش درم فوه یعنی روناس
عود البلسان درونج پاک کرده از هر یکی سه درم تخم کرفس و انیسون و عصاره غافث
از هر یکی یکدرم با آب بسرشند و قرص کنند هر یکی یکدرم تا یک مثقال و در سایه خشک کنند
و قوت او تا شش ماه بماند قرص الخشخاش ریش سینه و شش را و تبها را و درد سینه
را سود دارد بگیرند گل سرخ منزوع الاقماع و صمغ عربی از هر یکی دو درم خشخاش سپید و سیاه
از هر یکی سه درم طباشیر پنج درم زعفران دو دانگ کوفته و بیخته با آب بسرشند و قرص
کنند یک مثقال و بشراب خشخاش بدهند و قوت او تا شش ماه بماند قرص الکبر درد سپرز
را سود دارد بگیرند پوست بیخ کبر چهار درم اشق چهار درم زراوند طویل دو درم تخم بنجنکشت
و بلبل سپید از هر یکی شش درم کوفته و بیخته اشق را بسرکه حل کنند و باقی ادویه را بدو
بسرشند و قرص کنند یک مثقال و با سکنجبین خورند و قوت او تا شش ماه بماند قرص الاسقولو
قندریون درد جگر و سپرز را سود دارد بگیرند اسقولوقندریون چهار درم جعده و کزمازو
و حب البان مقشر و کاکنج و جاوشیر و بلوط و قسط تلخ از هر یکی دو درم افسنتین سه درم
کوفته و بیخته جاوشیر بسرکه خمری بسرشند و باقی ادویه را بوی بسرشند و قرص کنند یکدرم
و قوت او تا شش ماه بماند قرص الکافور تبهای محرقه را سود دارد و تشنگی بنشاند و تب دق
را و سوزش معده را و حرارت جگر و خون از گلو آمدن سود دارد بگیرند طباشیر چهار درم
مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و تخم کاهو از هر یکی چهار درم اصل السوس و صندل سپید و ترنجبین
منقی و نشاسته و صمغ عربی از هر یکی دو درم کافور و زعفران از هر یکی یکدرم بکوبند و بحریر
بپیزند و بگلاب بسرشند و بلعاب بزرقطونا و قرص کنند هر یکی یکدرم و در سایه خشک کنند
و قوت او تا شش ماه بماند قرص السعفه سعفه را سود دارد و چون او را با آب کاسنی بسایند

دو سر بمالند بارها بگیرند زر وه جوبه و بادام مقشر از هر یکی یک رطل مقل صافی دو رطل مقل را
سه روز در سرکه خمری حل کنند و در هاون بمالند تا هموار باشد و زر وه جوبه و مغز بادام را نرم
بکوبند و بدان بسرشند و قرصها سازند هر یکی یک مثقال و قوت او تا شش ماه بماند قرص
الزحیر خون از شکم رفتن و زحیر را سود دارد و بگیرند گل مختوم و گل ارمنی و قرظ و طباشیر و
طراثیث از هر یکی دو درم تخم حماض و صمغ عربی و گلنار از هر یکی چهار درم نشاسته و گل سرخ
از هر یکی سه درم تخم کرفس و سماق و مصطکی از هر یکی یکدرم بلوط و سویق النبق و دانه مورد
از هر یکی دو درم مازو و زیره کرمانی مربی در سرکه انگوری یک شبانه روز و بعد از آن بریان
کنند از هر یکی نیم مثقال کوفته و بیخته بلعاب بزر قطونا بسرشند و قرص کنند هر یکی یکدرم و قوت
او تا شش ماه بماند قرص الصداع درد سر و بی خوابی را سود دارد و درد شقیقه را بر پیشانی
طلا کنند و بر هر دو صدغ و ساختن او چنان بود که بگیرند افیون و مر و لادن و کافور از هر یکی
پنج درم کندر و عنزروت و رامک و گل ارمنی از هر یکی ده درم زعفران و بزر البنج و بیخ لفاح
از هر یکی پنج درم کوفته و بیخته بگلاب و آب کاهو بسرشند و قرص کنند و در سایه خشک کنند
و وقت حاجت بآب کرفس حل یا بآب کشنیز یا بآب برگ کاهو یا بسرکه خمری و بر سر بمالند
بارها قولیدوس او کاکنج است و یاد کرده آید قسط او بر سه قسمت است یکی عربی است و او سپید است
و دوم هندی است سیاه و سبک و سوم تلخ است او را قرنفلی گویند و از این سه صنف یکی بوی
صبر کند و او سیاه باشد و اومی از این اصناف او را بوییست نیک تیز و بهترین سپید است
نو بگوشت ممتلی که خورده در وی کار نکرده باشد زبان بگزد و بعد از آن سیاه سبک و او را مغشوش
میکنند بیخ راسن درشت و این نوع زبان بگزد و او گرم است در درجه سوم و گفته اند در
چهارم خشک است در درجه سوم فایده دهد هر عضوی را که گرم کند و خلط بد را از قعر تن بکشد
و کلف از تن و روی بزداید بطلا بعسل آلوده کرده و از استرخاء عصب فایده دهد و عرق النسا را
فایده دهد بضماد و از لیشرغس فایده دهد و درد سینه را مفید بود و درد رحم را سود دارد و حیض

براند خوردن و بخار داشتن در قمع و بول براند و کرم شکم را بکشد و طبع را مجیب گرداند
جون بشراب بخورند و شهوت را قوت دهد و جون بتن بمالند تب لرز را سود دارد و بشراب
افسنتین جون بخورند زهر همه جانوران را سود دارد و مقدار شربت او تا یکدرم است و بچه مرده را
از شکم بیندازد و دماغ را از بخار پر گرداند جون بو باز دارند و شانه را زیان دارد و اصلاح
او کل و شکر است و سر را زیان دارد و انیسون اصلاح اوست و بدل او نصف وزن او
عاقرقرحا است و سلیخه قنطوریون جند بید ستر ست قسب او میوه است و اورا قسب گویند
اهل حجاز و اهل نجد اورا عرق و فرسوم خوانند و او معتدلست در حرارت و برودت و در وی
قبض است و گفته اند گرم است در درجه دوم طبیعت را دربند آرد و معده را قوت دهد و امعا را
قشمش او لطیفترست از مویز برای انکه در وی دانه نیست و منفعت او همچو منفعت مویز
طایفی است قشر الجوز الاخضر الخارج جون اورا بپزند و از و رب بگیرند خوانیق را سود دارد
که از رطوبت باشد و بلغم قشور الجوز الصلیب جون پوست اورا بسوزانند خاکستر او خشک
کننده است غیر گزنده قشور الاترج او گرم و خشکست در درجه دوم جون اورا بخایند بوی
سیر را ببرد و جون بخورند احشای درونی سرد را قوت دهد و مقدار شربت او یک اوقیه است
و تحلیل بادها کند جون او مقدار اندک بخورند و جون از وی بسیار خورند جگر را زیان دارد
و معده را نیز و اصلاح او عسلست قشار الکندر گرم و خشکست و در وی قبض بسیارست جون
بر جراحت ریزند زود برویاند و بر ریش دیر رونده ریزند زود برود قشر اصل الکرفس
گرم و خشکست در درجه دوم سده بگشاید و ادرار بول و حیض کند قشر اصل الرازیانج گرم
و خشکست در درجه دوم فعل او نزدیکست بفعل بیخ کرفس قشر اصل الکبر در وی تلخی و تیزی
هست و قبض نیز و او گرم و خشکست زداینده است و پاک کننده درد سپرز را و امعا را
سود دارد و وقتی که اورا یک درم بخورند با سکنجبین و خلطها ببرد که غلیظ باشد و اورا بول
بیرون برد و باسهال ادرار حیض کند و بر عرق النسا طلا کنند با سکنجبین مفید بود و بنشاند

درد او را و سبز ز راضماد کنند مفید بود و ریش کهنه را بر وپاند و خشک کند چون بر وی ریزند
خشک گرداند قشر اصل الرمان سرد و خشکست جمله کرمها را بکشد و حب قرع را نیز قشر الرمان
الحامض سرد و خشکست در درجه دوم و انار شیرین سرد و ترست آماس گرم را سود دارد و علت
ورد و پیچ بضماد قشر البیض چون او را بشویند و نرم بسایند سپیده چشم را مفید بود و او خشکست
و اشک را نشف کند و ماده بد را از چشم باز دارد و ریش چشم را سود دارد و چون او را با مغز
تخم خربزه طلا کنند کلف را ببرد قشر القصب الفارسی سوخته او سرد و خشکست در درجه سوم
داء الثعلب را سود دارد و سپیده چشم را ببرد قصب السکر او طبیعت شکر دارد و نرم کننده است
و او گرم و ترست در درجه اول و گفته اند معتدلست و در وی قبض است اندکی آنچه از قصب سکر
بگیرند مثل صمغ برفی یاری دهد و سینه را سود دارد و سرفه را موافق بود و خون معتدل انگیزد
و ادرار بول کند و رطوبت سینه بزداید و باد انگیزد و او را آب گرم بشویند بعد از آن که کوفته
کنده باشند قصب الذریره بهندوستان روید و بهترین یاقوت رنگ باشد عقدهای او
نزدیک بیکدیگر و شظایا ر بسیار دارد و انبوبه او محشو باشد بچیزی همچو نسیج عنکبوت و در
خائیدن او تیزی باشد و قبض نیز باشد و چون او را بسایند بوی خوش ازو آید و او گرم
و خشکست در درجه سوم ملطفست آماسها را تحلیل کند و از شدخ عضله مفید بود و در بینائی
بیفزاید و آماس جگر را و معده را با عسل سود دارد و درد رحم را و گرده را ببرد و ادرار بول کند
و استسقا را سود دارد خوردن و در وی نشستن و درد دل را سود دارد و مقدار شربت او یک
درم است قصبوا او نیز قصب الذریره است قصب سخت سرد است و خاکستر او خشکست
در درجه اول و در اصل او جلایی است اندک که در وی تیزی نباشد و برگ و بیخ او با پیاز کوفته
پیکان بکشد و ادرار بول و حیض کند و گزیدن عقرب را مفید بود و شکوفه نی چون در گوش
نهند کری بار آورد و در آنجا بماند و بیرون نیاید قصد او خارست که او را عوسج خوانند و
در عین یاد کرده آمد قصم او بیخ کهنه است و یاد کرده آمد قضیب الحمور حوب او را خشک کنند

نرم بکوبند

ورم بگوبند و یکمثقال بخورند گزیدگی مار را سود دارد قضیب الابل چون او را بسوزانند
خشک کرده گزیدن مار و گزدم را سود دارد یکمثقال قضم قریش او تخم درختی است که معروفست
بقوی و او را ینبوت نیز گویند گرمی اندک دارد و قبض نیز دارد سرفه را سود دارد قضیب
او را رُطبه گویند گرم و تر است و یاد کرده آمد قطایف بهترین آنست که رباعی مختم باشد بجهة
سینه و شش را سود دارد و غذای معتدل دهد و سده جگر آرد و دیر گوارست و سنگ در مثانه
اندازد و اصلاح وی انار میخوش است و سکنجبین قطران او روغن درختی است در عرب
آن درخت دو نام دارد سرمین و سرب و عرعره و قسم و ثالث بهترین آنست که از عرعر گیرند
و زبونترین آن بود که ثالث گویند و او گرم و خشکست در چهارم درجه و در سوم درجه او را گرم
کرده چیزها را داغ کنند و سپش و رزان را دفع کند مالیدن و مواشی را نیز سود دارد و جرب
را سود دارد تا حدی که جرب چهارپای را همچو سگ و شتر و علت داء الفیل و استسقا را
سود دارد مالیدن و درد سر سرد را سود دارد طلا کردن و دندان خورده و در افتاده را سود
دارد و بینائی را تیز کند و هر نشان بد که در چشم باشد ببرد و بد حقنه کردن کرم شکم را
بکشد و چون در ذکر بمالند و جماع کنند زن را از آبستنی باز دارد و چون بر رحم رسد و بر گزیدن
ماری که سرد دارد ضماد کنند زهر را بکشد و کسی را که ارنب بحری داده باشد او را بشراب
بدهند سود دارد و چون قطران را به پیه گاو کوهی معجون کنند و اعضا را بمالند هیچ هوام گرد او
نگردند و چون در بدن مرده مالند نگاه دارد که گند در نشد و قوت وی داو همچو قوت روغن زیت
باشد و اگر زن آبستن قطران بخور بر دارد فرزند بیفتد و میوه درخت او معده را بد بود و منی
را فاسد کند قطف او را سرمق خوانند و او تره است سرد و تر در درجه دوم و گفته اند
سردی او در درجه اول است و او محلل رست طبع را نرم کند و در تب محرقه و یرقان دخلی عظیم
دارد و گفته اند طبع را نرم نکند و در بند نیز نیارد و اگر او را با بکامه و روغن زیت خورش بوی
کردانند شکم نرم کند و فم معده را قوت دهد قطن او را کرسف و برس و طوط و قطن نیز گویند

وآنچه نو باشد اورا نوز گویند وآنچه کهنه باشد اورا قصم خوانند ودانه او گرم است وآن گیاهی
که اورا اکیرند گرم کننده است وآنچه نرم تر باشد گرم کننده تر است وگرمی او بیشتر است از گرمی
ابریشم وآنچه درشت باشد تن را لاغر گرداند وآنچه اورا ریشه باشد از پوشیدنی زمستان
باشد وگرم مزاجانرا زیان دارد واصلاح او کتانست که در زیر او پوشند وبرگ پنبه برای اسهال
کودکان نیکست قطا حرارت او اندک باشد وخشکی او قوی وچون اورا بپزند مرق او شکم
ببندد واستسقا را سود دارد وسودا انگیزد ودیر گوارست وغذای اندک دهد وضرر اورا روغن
بسیار دفع کند قعیل او نوعیست از گیاه بروید دراز پنداری که چوبست واورا سیست
وچون خشک شود شکوفه ببرد واورا شاخها نیست واو سپیدست آدمیان بپزند در اول
که بروید واو گرم وترست در دوم درجه قفر الیهود او قطعی است سیاه وسنگ چون اورا بجنبانند
طعم قار ازو برآید بهترینش فرفیون است که براق باشد وآنچه سیاه وچرکن باشد زبون
باشد واورا بزفت مغشوش کنند واو گرم وخشکست در سوم درجه وگفته اند در دوم درجه
واو اعضارا قوت دهد وخون فسرده را در شکم بگدازد وچون بخورند سپیدی که در ناخن پدید
آید ببرد وطلا وخنازیر را بپزاند وتشکل سود دارد ونقرس را سود دارد ودرد رحم را که سردی
آمده باشد باز جای برد وحقنه کنند بر آب جو برای اسهال کبدی وخون از سینه بحلق
آمدن را سود دارد وبدل او زفت شامی است قعد گفته اند او گیاه تخم کشوث است قفطارغان
الاکبر از فرزند انداختن مفید بود وبیماریهای زنان را وبیماریهای سرد را سود دارد ودارویی
هندی است صنعته بگیرند افیون بیست وچهار درم فرفیون شش درم اقاقیا بیست ودو درم
حماما هجده درم عاقرقرحا شش درم هزارجشان وفاشرستین از هر یکی چهار درم ابریشم
مقرض هشت مثقال نقره محرق شش درم تخم سداب ونانخواه وفقاح کرفس از هر یکی چهار
درم گل سرخ ومشک وبیخ کاکنج از هر یکی شش درم تخم کرفس ومقل ازرق وحب بلسان
وقصب الذریره وسلیخه وزرنباد ودرونج وشیطرج هندی از هر یکی هشت درم بزر البنج الابیض

پنجاه وچهار درم

بنجاه وچهار درم پوست بیخ کبر سپ نوزده درم تخمکان چهل مثقال دانه بید انجیر پوست کنده
سی و دو مثقال کوکرد زرد و بیست مثقال صمغ عربی و میعه سایله از هر یکی نوزده درم جند بید ستر
بنجاه وچهار درم دبق منقی بیست مثقال قردمانا بیست وچهار مثقال ساذج هندی بیست و شش
درم قاقله بزرگ پانصد حب قرنفل زر بیست مثقال قرنفل ماده دوازده مثقال تخم ریحان سیزده
درم مروارید ناسفته پنج درم لبد دوازده و نیم زوفرا و زهره گاو از هر یکی دو درم زراوند
طویل سی و شش مثقال اطموط و گفته اند او اکثمکت است و بونیدان از هر یکی دوازده درم
بهمن سرخ و سپید از هر یکی دوازده درم زهره کوک و زهره خرس و زهره کلاغ از هر یکی یکدرم
کوفتنی بکوبند و صمغها را بشراب حل کنند هفت شبانه روز بعد از آن ادویه را بدان بسرشند
و بعد از آن در دیک سنگین کنند و بجوشانند جوشانیدن نیک تا وقتی که همچو لعوق شود و بر
دارند قنطار غار الاصغر منفعت او همچو منافع بزرگست و صفته بگیرند حب بلسان و گندش
و حماما و پوست بیخ لفاح و اشنه و اشق و سلیخه و کندر و زو اصل السوس تراشیده و عود بلسان
و شحم حنظل و زنجبیل و سکبینج و جاوشیر و دارچینی و جند بید ستر و هزار جشان و ششدار و شیطرج
هندی و ابرنج و قرنفل و کردیا و زراوند مدحرج و قاقلی ابیه و شکر و حب الغار و دم الاخوین
یعنی خون سیاوشان از هر یکی دو درم زعفران و بلبل و بزر البنج از هر یکی ده درم فربیون هفت
درم بزر الرجل و قرنفل و ساذج هندی و پیه کرکدن و خربق سپید و زهره پیل و قسط تلخ
از هر یکی چهار درم زر سرخ و نقره از هر یکی یک دانک زرنباد و درونج و کافور از هر یکی سه درم
سنبل طیب بخت درم مشک دو دانک افیون پانزده درم ابریشم خام و نمک هندی و اشنان
نرد و کوکرد دریایی سوخته و بابونه و خیار چنبر منقی از دانه او و از پوست او و طالیسفر و بیخ
شهدانه و بیخ و نانخواه و صعتر فارسی و حب کبر از هر یکی درم کوفته و بیخته صمغها را بشراب
کهنه حل کنند و لبه حند جمله دارو عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی کنند و بعد از آن استعمال کنند
قلقل فلفل و قلاقل و قلقلان این هر سه نام درختی است سبز که او را دانه است که حب فلفل گویند

ویاد کرده آمد قلوب بهترین آن بود که از حیوان جوان باشد واو گرم است وبد رشت غذای کسی
باشد که کار سخت کند وچون هضم شود غذای بسیار دهد ولکن آلات هضم را زیان دارد برای
آنکه دیر گوارست وبدین سبب است که اهرجه از دل سازند بر که سازند وبلبل وزیره کرمانی
وآبکامه وانجدان وصعتر وبعد از وی زنجبیل پرورده خورند قلایا بهترین قلیه آنست که
خوش طعم وتر باشد واو گرم است ودر خشکی معتدلست اگر بشرحه سازند تر باشد خطر را
نیک باشد وبلغم را بیرد واو از داروی است که بترشی سازند قلاری نوعیست از الخبیر
وسراو زردست گوییا که روغنست از صفای که دارد قلقطار نوعیست از زاج جالینوس گوید که
او قلقدیس است که مستحیل گشت وقلقطار شد واو گرم وخشکست وقابض وچون اورا
بسوزانند خشکی زیاده شود وتیزی کمتر شود آماس ساعیه را سود دارد وبضاد در گوشت زاید
را در جراحت بخورد ورعاف را سود دارد وآماس گوشت بن دندان سود دارد ودر سرمه
رود برای جلا وسبزی بلک چشم قلقدیس نوعیست از زاج گرمست در چهارم درجه لطیف کننده
وسوزاننده واو لطیف کننده ترست وسوزاننده تر از همه زاجها قلقنت او نیز نوعیست از زاج
در چهارم درجه خشکست ودر سه درجه گرم خشک کننده است وخورنده باندکی قبض گوشت
فزونی را بخورد وتواصیر بینی را سود دارد ومنع رعاف کند وکرمی که در گوش افتاده باشد
بکشد وکرم شکم را نیز ومضرت فطر باز دارد قلت او ماش هندی است واو سردست
در درجه دوم ترست در درجه اول وگفته اند گرم وخشکست فواق را سود دارد وسنگ ریزه
که در گرده باشد بریزاند واو را بول کند وحیض قلقاس او گرم وترست در درجه اول وگفته اند
معتدلست در رطوبت او در دوم درجه است درباه بیفزاید قلی بهترین آنست که از اشنان
گیرند واو گرم وخشکست سوزاننده است وخورنده جرب وبهق را سود دارد وگوشت
فزونی را بخورد قاشیر او طلیت تیز مانند جاوشیر وگاشیر نیز گویند ودر کاف یاد کرده آید
قمح او گندمست ویاد کرده شد قمیحه الکی فنا ومعده را سود دارد وباد ها را ودرد جگر

ولسعه اورا

و سده اورا بگشاید بگیر لک منقی و تخم کرفس و افسنتین و زیره کرمانی و علک رومی و قاقله
از هر یکی یک وقیه شکر طبرزد شش وقیه کوفته و بیخته شربتی چهار درم **قمیحة الطباشیر** نافعست
ریش روده و خون رفتن و قیح را و بچش شکم را بگیرند گل ارمنی بیست درم بزر قطونا مقلو
و تخم کاهو برشته از هر یکی ده درم گل سرخ و گلنار و بزر الحماض بری و طباشیر و صمغ عربی و کثیرا
و نشاسته برشته از هر یکی پنج درم بجمع مسحوقة منخولة بغیر از بزر قطونا و پنج درم ازین فرا
گیرند برب به ساوج یا برب سیب **قنابری** اسم نبطیست و بعربی بهلول گویند و بپارسی
برغست گویند و او گرم و خشک در درجه اول و گفته اند معتدلست و او لطیفست بهق را
جلا دهد و بهترین چیزیست برص را هم بخوردن و هم ضماد کردن بروغن او و ضماد کنند برگ
او ریشهای را که در سینه باشد که اورا ریش جنبیه گویند و ریش پستان و سده شش
بگشاید و ازان جگر و سپرز نیز و آب او شکم نرم کند و او ضماد بواسیرست و از گزیدن
هوام مفید بود روفس گفت که او سودا انگیزد و اصلاح او روغن بسیارست **قنبیط**
بهترینش تازه باشد و زرد و او سردست و میل باعتدال دارد و گفته اند گرمست بدرجه
اول خشکست در درجه دوم سدها بگشاید و خمار را سود دارد و منع مستی کند همچو کرنب
و او غلیظ است خون را غلیظ کند و باد انگیزد در نواحی پهلو و زیر شکم و می باید که اورا نیکو
برشته کنند و با روغن بسیار خورند و با گوشت فربه و با سرکه و آبکامه و توابلهای گرم
قنبیطیة بهترین آنست که بگیرند قنبیط سپید و تر و تازه و اورا چیزها که خواهند بازند
چنانکه قنبیط از توابل او باشد و بیشتر آنست که اورا به برنج بزند و او حرارت میل
دارد و ادرار بول کند و باد بسیار دارد و تاریکی چشم آورد و بچش روده آرد و سودا
و بلغم انگیزد و اصلاح او سکنجبین است **قند** از نیشکر گیرند چون فسرده شود قند گویند و ازو
شکر سازند **قنابری** بهترین آنست که فربه باشد و زمستانی و گرم و خشکست شکم ببندد
و خاصه که اورا برشته کنند و مرق از او جدا کنند و مرق او قولنج را سود دارد و غذای بسیار دهد

است و بغایت خشکست می باید که با روغن بادام استعمال کنند قنطوریون غلیظ است و دقیق
و در آخر بهار روید و غلیظ او شاخها رسید و زرد باشند و در سر خاشاک او سبزها باشد
و گیاه دقیق او همچو بوتینک باشد برگ او همچو سداب باشد و او را بپزند و عصاره
بگیرند و او گرم و خشکست در سه درجه و در وی زد ایندگی است و اندکی قبض و خشک او درم هم
می رود جراحت زود بر وی باند و در حقنه عرق النسا می رود و درد عصب را و نفث دم را
سود دارد و دشخواری زادن آسان کند و سده جگر و سپرز بگشاید و حیض بگشاید و دقیق
او بلغم خام ببرد و مقدار شربت او یک مثقالست و غلیظ او دو درم و آب او را در حقنه قولنج
کنند که از بلغم غلیظ حاصل شده باشد و جنین بیرون آرد و اگر اسهال او افراط کند و بجوش
آمدن انجامد اصلاح او کثیرا و صمغ عربی باشد اسحق گفت که او سر را زیان دارد و اصلاح او
عسلست قنبیل او بذریست که بسرخی گراید و بهترین او زرد باشد گرم و خشکست در سوم
درجه و گفته اند سردست و ابن ماسویه گفت در وی قبضی شدیدست و کرم را و کدو دانه
بکشد و بیرون آرد و مقدار شربت او تا دو درم است جرب را و سعفه را سود دارد و گفته
اند روده ها را زیان دارد و اصلاح او در همه ترکیبست قنفذ البری او را بپارسی جوجه گویند
و کوهی را که تیر اندازد یربوع گویند و او گرم و خشکست و محللست و گوشت او جذام را سود
دارد و هر کودکی که در جامه خواب بول کند گوشت او سود دارد و گزیدن هوام را سود دارد
و مقدار شربت او پنج درم است و برای استسقا بسکنجبین دهند و درد گرده را سود دارد
و دایم خوردن او عسر بول آرد برای آنکه شانه را زیان دارد و اصلاح او بعسلست و پیه او
نگذارد که ماده بد باحشا فرود آید و پوست او را چون بسوزانند داء الثعلب را سود دارد
قنه بارزد است و او صمغیست گرم و خشک بسوم درجه و گفته اند در دوم ملین و محلل
و بادها را دفع کند و خنازیر را و شوصه را و اعیا را سود دارد و کزاز و صرع و صداع
را ببرد و چون مصروع او را ببوید باز دارد صرع بجنباند و درد گوش سرد را و سده را سود دارد

و دو

و آماسها را تحلیل کند بی زحمتی چون او را بروغن سوسن حل کنند و در گوش اندازند
و دندانی که خورده زحمت دهد سود دارد و حیض و بول براند و چون بخورند اختناق رحم
را سود دارد و با شراب داو تریاق تیر زهرآلوده است و زهر مارها و کزدمها را سود دارد
و چون او را دود کنند هوام بگریزند و بدل سکبینج است و گفته اند بدل او جاوشیر است
و چون زن بخورد بر گیرد و فرزند بیفکند و از خاصیت او آنست که گوشت را زیان برد فقهر
او صمغیست ناخوش طعم از بلاد عرب آرند و قومی گفته اند که سندروس است و ثابت
نشد و او اثر ریشها را ببرد و درد دندان بنشاند و بینایی تیز کند و دا دما را سود دارد
باد العسل و گوشتی که در آن استعمال کنند تا تن ایشان لاغر شود و خشکی غلبه کند و چون
سه درم با سکنجبین استعمال کنند تن را لاغر گرداند و چون سه درم سه روز با سکنجبین
بخورند سپرز را لاغر گرداند و حیض براند باد العسل قنب بستانی و بریست و تخم بستانی
شهدانج است و دانه او مانند فلفلست آماس گرم را چون ضماد کنند سود دارد و عصاره
او درد گوش بنشاند قوقی حیوانیست بحری قوت او بقوت جند بیدستر نزدیکست و این
نام برقصم قریش می انند و او ینبوب است و گوشت او صرع را سود دارد و اختناق رحم
را نیز قوقیون یطلق علی الشوکران و او نام داروی است مرکب و او را در معجون مثرودیطوس
استعمال کنند ساختن او بگیرند مویز طایفی و دانه بیرون کنند چهار درم علک البطم بیست
و چهار درم مرصافی و اذخر از هر یکی دوازده درم دارچینی و مقل ازرق و اظفار الطیب
و سلیخه و سنبل رومی و اکلیل الملک و سعد و حب الغار از هر یکی سه درم قصب الذریره
نه درم زعفران یک درم قفر الیهود دو درم و نیم کوفته و بیخته و آنچه حل کردنی باشد بمثلث
حل کنند و جمله را به چند عسل کف گرفته و بعضی طبیبان بمثلث تنها می سرشند و قرصها سازند
و در سایه خشک کنند قور او بنیه است و یاد کرده آمد قوانص بهترین آن باشد که از
مرغابی جوان فربه گیرند و او غلیظ است و غذا بسیار دهد و گفته اند که طبقه داخل قانصه را

چون خشک کنند درد معده را سود دارد و ابن ماسویه گفت و خاصه قانصه خروس و توابل
از غذای اصحاب کد است یعنی غذای آنکس است که کار قوی کنند تا هضم شود و چون هضم نشود
غذا را پسندیده و بد و از آن مرغ خانگی بزودی هضم نشود و قولنج تولد کند و چون از وی بسیار
خورند و بدین سبب باید که نیک پخته کنند و با او آبکامه و نمک اضافت کنند قیمولیا او را
کل قیمولیا گویند و قد ذکر فی الطار قیموس اصناف ثلثه او سه قسمت سپید و سیاه و سرخ
و هر سه نوع تیز است و قابض و پسندیده ترین او چیزیست که او را لادن خوانند و آنچه لادن
است گرم است و دیگر اصناف سرد و چون او را با شراب و مرهمها میزند و بر سر و محاسن بمالند
منع کند از قطا الشعر و چون او را ضماد کنند نگذارد که ریش خنیثه زیاده شود و از و موم
روغن سازند برای سوختگی آتش و ضماد کنند بر سپرز مفید بود و چون زنان بخود برگیرند
حیض براند و بنج او را با شراب بخورند زهر رتیلا باز دارد و عصب را زیان دارد و بدو بخور
کنند آبستنی باز دارد و چون بردارند جنین بیرون آرد قیصوم او را برنجاسب گویند
و فیلجوش نیز گویند و در وی شوری و قبض است خوش بوی باشد و او گرم و خشک است
در درجه اول و گفته اند در سوم درجه و گفته اند تر است در درجه اول صفرا براند و کرمها
از شکم ببرد جالینوس گفت شکوفه او از افسنتین بهتر است و سده ها بگشاید و سوخته او
داء الثعلب را سود دارد و با روغن ترب چون بمالند موی برویاند و روغن او برای انضمام
رحم سود دارد و عسر البول و تب لرز را سود دارد و چون همه تن را بدو بمالند و چون در خانه
بیفشانند هوام بگریزند و چون با شراب بخورند مضرت زهرها باز دارد و مقدار شربت او
یک مثقال است و جنین بیرون آرد و اسحق گفت شش را زیان دارد و اصلاح او در منه
ترکیب قیطافون او با غلا مضریست و ذکر کرده آمد قیصا بجنیست که رنگرزان استعمال کنند
قیلونیا بهترین او تازه است و گرم و خشک است بلغم و سودا براند و مقدار شربت او نیم مثقال است
و مثانه را زیان دارد و اصلاح او کثیرا است قیروطول گرم و خشک است بیماریهای سرد را
سود دارد

سود دارد قیشور او از جنس کف دریاست و گفته اند حجر قیسوم است و در جا ذکر کرده آمد
قیروطی آماس معده را و جگر را که از گرمی باشد سود دارد ساختن او بگیرند صندل سرخ
و سپید و گل سرخ از هر یکی چهار درم اکلیل الملک پنج درم زعفران دو درم کافور نیم درم
موم سپید ده درم روغن گل در زمستان نیم رطل و اگر تابستان باشد چهار وقیه همه را
بهم بیامیزند و ضماد کنند مفید باشد باب الکاف کافور چند نوعست فنصوری و ریاحی
و ازاد و پس ازرقی و او آمیخته است بجو بها بهترینش فنصوری است و او را بر خام مغشوش
کنند و او سرد و خشک است در درجه سوم آماس گرم را سود دارد و خون از بینی آمدن باز دارد
و صداع گرم را سود دارد و حواس را قوت دهد و درد و هیج را سود دارد و در ادویه مد
حار و خلی دارد و شکم رفتن صفرائی را سود دارد و یک دانک از او آماس گرم را سود دارد
و یکدرم از او از گزیدن کژدم خلاص دهد و از گزیدن جراره نیز با آب سیب مربع مثقال
از او خوردن قروح سنبل را فایده دهد با آب انار و آب تحکان با برف و بسیار خوردن
از او پیری بار آورد و شهوت جماع ببرد و سنگ در گرده و مثانه اندازد و بوییدن او بی
خوابی آورد و اصلاح او بنفشه و نیلوفر است و بدل او طباشیر و صندل است کاکنج قوت
او نزدیکست بقوت عنب الثعلب و خاصه قوت برگ او و بهترینش بستانی است و او سرد
و خشک در سوم درجه و گفته اند در دوم درجه عصاره او ریشها را سود دارد و در شتی
نواصیر ببرد و ریش کهنه گوش را سود دارد و علت دماد مار را سود دارد و یرقان
و ریش مجاری بول را سود دارد کاوشیر او را اسهار گویند و یاد کرده آمد کاشم کاشم
رومی انجدانست کاردویه او نیز همچو بورانیست فرق آنست که در اینجا بابنجان را
پاره پاره کنند و این سبسیالیوس است بهترینش زرد باشد قوت او مانند
زیره کرمانی باشد و گرم است در وسط درجه اول خشک است در درجه دوم و تخم او و بیخ او
گرم کننده است و تخم او خشک در درجه سوم و راو باد را بشکند و سده بگشاید

ومنضج و نافع است معده را قوت دهد و یکدرم ازو کرمها از شکم براند و حیض بگشاید
واز گزیدن جانوران زهرناک خلاص دهد و مثانه را زیان دارد و اصلاح او رازیانه است
کاوزبه گیاهی است گرم و خشک در سوم درجه رطوبات سر را نشف کند کادی اورا
کدر گویند او گیاهی است که در بلاد عرب بنواحی عمان روید و وی دهن را خوش کرده اند و
گفته اند که نخلیست که او را شکوفه است که چون شکوفه کند آن شکوفه را ببرند و در روغن
اندازند روغن را خوش بوی کرده اند و گفته اند او درخت عناب هندی است و کادی
معتدلست جذام را از بیخ برکند و گفته اند سرد است کاوزبان حشیشه است که او را لسان الثور
گویند کسی که جزع و فزع دارد بدهند زایل کند و ازالت بلغم و غم کند کبر او را اصف گویند
ولصف نیز گویند و او را میوه هست همچو خیار بزرنه و او تیز است نیک حار گرمست و او را
در شیره انگور اندازند نگذارند که جوش کند همچو سپندان و بیخ او تلخست و با رزاید باند
و گوشت بن دندان از آماس آرد و بهترینش بستانی است و فایده دهنده تر پوست بیخ
اوست و او گرم و خشک در درجه و گفته اند در سوم درجه و تحلیل کننده و منذوا بنده
و بیخ قطع بلغم کند و لطیف گرداند در پوست او تلخی و تیزی و قبض است خنازیر را و دمامیل
غلیظ را و ریش پلید را که چرک بسیار کند و عرق النسا و درد سرین را و بهتک عضله را
سود دارد و پوست بیخ او درد دندان را سود دارد و ضیق النفس را و سپرز را سود دارد
شربا و ضمادا او خاصه تازه جو و کثیرا از سپرز ماده غلیظ را که از سودا بود سود دارد و اسهال
خلط خام کند و حیض براند و کرمهای شکم را براند و در باه بیفزاید و او تریاق جمله زهرهاست
و چون ببرگ کنند سده سپرز بگشاید و درشتی او را تحلیل کند و بلغم از معده پاک کند و مقدار
شربت او دو درم است و مثانه را زیان دارد و اصلاح او اسطوخودوس است و بدل او
حب او و برگ او کبد گرم و زشت بهترین آنست که مرغابی فربه گیرند چون هضم شود غذا
بسیار دهد و خونی که ازو حاصل شود محمود باشد و او در عروق دیر رود برای غلیظی خلط

او دیر

او و بدین سبب او را با لکامه و زیت خورند و از جگرهای حیوانهای به پرهیز کنند و اگر خورده شود
در عقب او گوارشها بکار دارند کبد الطیور جگر مرغان بهترین جگر بط است که فربه باشد
و جگر مرغ خانگی فربه خاصه که بجای علف میوها پخته خورد و شیرین آن لذیذتر باشد و او گرم
و تر است و همچنین جگر مرغابی که بانجیر فربه کرده باشند و بشیر خورند و چون هضم شود غذای
نیکو دهد و خون پسندیده انگیزد و لکن معده را زیان دارد و اصلاح وی نمک و زیت است
کبد التیس بهترینش از بزبچه گیرند و گرم و تر است و لایق اصحاب ریاضت باشد
و چون هضم شود غذای بسیار دهد و لکن دیرهضم است و اصلاح او مثلث است کبد
الوزغة بر دندان که خورده در افتاده باشد و کوک در ششش افتاده و درد کند در وقت نشاند
فی الحال کبد الحمار چون بریان کنند و ناشتا بخورند صرع را سود دارد و بغایت کبد المعز
جگر بز شبکوری را سود دارد هم بطلا و هم بکحل برطوبت او چون بر آتش و انکباب بر بخار
او هم سود دارد و گفته اند صاحب صرع را سود دارد و درست آنست که جگر بز او مصروع پیدا
کند یعنی چون بریان کرده بخورد مفید بود کبد الضان چون جگر میش بریان کرده خورند
طبیعت نرم کرده را در بند آرد کبد الکلب جگر سگ دیوانه آنکس که او گزیده باشد
سود دارد و چون خورده شود از آب نترسد و مجربست کبد الخنزیر چون در سرکه کنند
از گزیدن جانور زهردار خلاص دهد کبد الحجل چون جگر کبوتر را خشک کنند و بکوبند و یک
مثقال از او بخورند صرع را سود دارد کبد الذیب جگر گرگ درد جگر را سود دارد و جالینوس
ذکر کرد که او را در داروی غافث کردم زیادتی نفع در و ندیدم کبد المالکی گفته الله او جگر
ماهی است که او را اشنیک گویند و بعضی گویند او جگر مرغ مالکی است که سپید باشد و او را
در تریاق عزره استعمال کنند کبد الکبش جگر بز کوهی را بریان کرده بخورند شکم در بند آرد
کباب بهترین آن بود که از گوشت گوسپند جوان فربه کنند که گوشت تازه و اناک بود
و می باید که از هیزم دقلی که انرا خرزهره گویند و از چوب انجیر و از چوب بید انجیر پرهیز کنند

و او گرم و ترست و سود دارد کسی را که خون بسیار از و رفته باشد یا منی بسیار بخرج رفته باشد
و معده را زیان دارد برای آنکه دیر گوارست و اصلاح او اطریفل کوچک است کبیکج واو
بسیار نوعست برگ او ببرگ گشنیز ماند و او مقدار دو ارش بروید بر کناره جوی که آب روان
باشد و بعضی برگ و سپید رنگ باشد و نوعی از و سیاه بام باشد و نوعی باشد سخت کوچک
برنگ زرد بود و او گرم و خشک است در درجه چهارم و بعضی گفته اند در درجه دوم تیز و گزنده است
و تراشنده برص ناخن را ببرد و برص همه تن را و جرب و ثالیل طلا با سرکه ریش سر
کودکان را بخته بر آنجا نطول سازند و سائیده او ورد و بند از سود دارد و چون در بن
دندان ریزند بیخ او تشنگی قوی آرد و بجای دوای او کنند و مجموع الجمله گفته اند در دفع مضرت
بلا ور کبابه قوت او ماننده است بقوت قرنفل الا آنکه او لطیفترست و بهترینش
آنست که عطر باشد و زبان را بگزد و سده گشاینده است ریش بوسیده را نیک بود که در
بن دندان بود و درد و بهن را و چون در دهان گیرند آواز را صافی کند و سده گرده بگشاید
و سده جگر نیز و مجری بول را پاک کند از ریگ و سنگ و ریق خائیده او بوقت جماع
زن را لذة افزاید و بول براند و طبع در بند آرد و سرفه را سود دارد و چون دو دانگ از و
بخورند بسکنجبین شری باز دارد و مثانه را زیان دارد و اصلاح او مصطکی است کبریت
دو نوعست زرد و سپید و او گرم و خشک است در درجه چهارم و گفته اند در سوم درجه و او لطیف
کننده است و جاذب برص را سود دارد و خاصه آنکه نه ندیده باشد و چون او را بصمغ البطم
مختلط کنند اثرهای که بر ناخن بر آید ببرد و بسرکه حل کرده بهق را سود دارد و چون جرب
ریش شده و تشکل را طلا کنند نافع بود و بر نقرس سعد دارد و با نطرون و آب او حیض براند
و بر گزیدگی حیوان زهرناک طلا کنند سود دارد و بخور او زکام باز دارد و موی را سپید گرداند
کتان بهترین نرم بود سرد و خشک حرارة تن را باز آرد و پوشیدن کتان تن را کثیف
کند پس حرارت در تن محتبس شود و اصلاح او بحریر بود کتم او وسمه است و یاد کرده آید

کنثا او سیب بیابانی است سرد و خشک است کثیرا اورا احاز النحل گویند و یاد کرده آید
کثیرا او صمغ قتاد است و قوت او همچو قوت صمغ است و بهترینش سپید باشد پاک و معتدل است
و در وی حرارت ماهی است و او تر تر است از صمغ عربی و گفته اند سرد و خشک است و گفته تر است
و در داروی چشم بکار آید بعوض صمغ در ادویه را یاری دهد به استعمال و مقدار شربت او برای
این کار نیم مثقال است و تیزی داروها بشکند و سرفه را سود دارد و درشتی سینه و حلق را و
ریش مثانه را سود دارد و اسحق گفت زیر نیه را زیان دارد و اصلاح او انیسون است کحل
الزعفران تاریکی چشم را سود دارد بگیرند زعفران دو درم دار فلفل یکدرم فلفل سپید یک دانگ
و نیم نوشادر نیم درم و مازو سه درم سنبل الطیب دو درم کافور نیم دانگ مجموع را کوفته و بیخته
بحریره و چون سرمه در چشم کشند کحل اصفهانی اورا اثمد گویند و ذکر کرده آید کندر اورا الکادی
خوانند و ذکر کرده آید کرنب بعضی بستانی است و بعضی صحرائی و بعضی کرنب آبی است و بری
تلخ باشد و گرم تر و ورق او همچو ورق زراوند است از یک بیخ بروید و او گرم است و خشک
در درجه دوم و منضج است و ملین است و رماد قضبانه قوی التجفیف و جراحات برویاند و خاکستر
او را با سپیده تخم مرغ بر سوختگی طلا کنند مفید بود و بر ریش پلید پراکنند نگذارد که زیادت
شود و رعشه را سود دارد و مستی را مانع می شود و چون عصاره او سعوط کنند سر را پاک کند
و عصاره او بشراب جانوری که زهردار باشد و کسی را بگزد نافع بود و همچنین از گزیدن
سگ دیوانه و معده را زیان دارد و خونی که ازو حاصل شود گردی باشد تاریکی چشم
آرد و اصلاح او آنست که بگوشت چرب بپزند کرفس بستانی و بری است و بعضی بقرب
آب روید و او گرم است باول درجه و خشک بدوم درجه بادها را بشکند و سده بگشاید
و دردها بنشاند و بری دار ثعلب را سود دارد و طرقیدن ناخنها را و بستانی بوی دهان
خوش کند و عرق نسا را سود دارد و ضیق النفس را نیز سود دارد و آماس پستان را سود دارد
و روی معده را موافق بود و سردی کاهو را معتدل کرده اند چون با او بخورند و او ادرار

بول کند وحیض براند و کوهی سنگ ریزه از مثانه و گرده بریزاند و مشیمه بیرون آرد و باه
را سود دارد و کسی که فرزند شیر دار دارد اورا نخورد که شیر را تباه کند و با عدس پخته کسی را که
زهر داده باشند بدهند تا قی کند و درد دندان را سود دارد و در وقتی که گزندم گرد کند
ازو پرهیز کنند و چون مصروع بخورد صرع انگیخته شود و زنان آبستن را زیان دارد و درد
سر آرد و اصلاح او کاهو است کراث شامی است و نبطی و بری و او بدارو ماننده است
که بغذا او نبطی بهتر است که تیز نباشد و گرنه نباشد و شامی حرارت کمتر دارد و خشکی
و با نمک ریش بلید را سود دارد و رعاف را سود دارد و با کشکاب ضیق النفس را سود دارد
خاصه با عسل و بخار تخم برآمدن را سود دارد و خوردن او بواسیر را سود دارد و ضماد
کردن و شهوت باه را سود دارد و صلابت رحم را سود دارد و انضمام رحم را چون زنان
در بخته او نشیند و بیخ او را با سفیداج بخته بروغن قرطم و روغن بادام و شیرج قولنج
را مفید بود و ادرار بول کند و در باه بیفزاید و درد سر آرد و خوابهای شوریده نماید و گو
بن دندان را سخت زیان دارد و زبانرا نیز زیان دارد و بینائی را زیان دارد و عصاره
کراث خشک اسهال خون آرد کراث الکرم گرم است در درجه چهارم خشک در دوم درجه
کراکی بهترین آنست که باز بگیرد و او گرم و خشک است و گفته اند سرد است و خوردن او
اصحاب ریاضت را شاید و بدگوار است و بدین سبب که با بازیر گرم خورند و در عقب
وی حلوای شکری با عسل خورند کرشف او بنبه است و ذکر کرده آمد کرنبه اسفید با
بهترین آنست که بروغن مرغ خانگی کنند و او گرم است و در وی رد اندکی است و خوردن
او مستی دیر آورد و بخار نیارد و طبع را نرم گرداند و بینائی را ضعیف کند و سودا
انگیزد و می باید که بگوشت فربه یا بروغن بسیار سازند و در عقب وی مثلث خورند کرویا
او تخم دیگیست با نیسون و خوش گوارتر است و او بهترست معده را و او گرم و خشک است
در درجه دوم بادها را بشکند و خفقان را سود دارد و کرم بکشد و ادرار بول کند و بحشیش بگیرد

را سود دارد

را سود دارد و مقدار شربت او دو درم است و سر را زیان دارد و اصلاح او صعتر است
کرکهن اورکی جندست مانند بسفایج در شکل و لون و گرم و خشکست در درجه دوم و بدل
او افتیمون کرم البری و الجبلی برگ او همچو برگ عنب الثعلب است روغن او همچو روغن
کلست کرکم زعفرانست و یاد کرده آمد کرسنه علی بن عباس گفت که او گلنارست و طعم او
میان طعم ماش و عدس است و خورش گاوست و او گرمست در درجه اول و گفته اند در سوم گرم
درجه بر بهق و برص طلا کنند مفید بود و سعفه و نار پارسی را سود دارد و طبیعت را نرم گرداند
و چون آرد او را به روغن شیر بخت خمیر کنند و بخورند عسر البول را سود دارد و زحیر و پیچش شکم
را سود دارد و با شراب آمیخته بر گزیدگی جانور زهرناک ضماد کنند سود دارد و گزیدن
سگ دیوانه را نیز سود دارد و گزیدن آدمی روزه دار نیز سود دارد و مقدار شربت
او سه درم است و از و خلط بد تولد کند غذای خشک دهد و بر خوردن بول خون آرد
و اصلاح او کلابست و آش جو کرمه بیضا او فاسراست و هزار جشان و یاد کرده آمد
کرسنک او بخیت اغبر اللون که بسرخی زند و بوی او مانند است ببوی سنبل طیب
در طعم او اندک ترشی است و او سردست کریون او را اقنطاریون و قنیوبه گویند و ذکر کرده آمد
کروانه و او را کرمه دانه و جرد ایتی گویند و دو درم از و کشنده است و مداوات او همچنان است
که افریون خورده باشند کروش بهترینش آنست که از مرغ با از کیش کیمرند و او گرمست
و دیرگوارست و غذای او اندکست ردیه الکیموس است دوای بحاصل اورد و می باید که
بسکباج بزند بخولنجان و بلبل کروناج بهترینش آنست که از مرغ خانگی فربه کنند و بر آتشی
که از هیزم نیک حاصل کرده باشند و روغن بادام در کردانیدن بخورد و اود هند و او
گرم و ترست معده گرم را و ابدان متخلخله و اصحاب ریاضت را شاید و او در قوت بیفزاید
بزودی و معده ضعیفه را زیان دارد و اصلاح او سنجبین است کرک حیوانیست در هندوستان
در میان سر یک شاخ دارد و کر سکاکان بدسته کارد کنند و او را صید کنند از برای زهره

او کزبهره اورا چون دود کنند جمله هوام بگریزند کزبره و کسفره نیز گویند و او مرکب القوی است
و غالب در او ارضیه است و او سرد و خشک است در آخر درجه اولی و جالینوس میگوید که در درجه
گرمی است زیرا که خنازیر را تحلیل میکند و دیسقوریدوس و روفس و غیر هما میگویند
سرد و خشک است و آن تحلیل خنازیر بخاصیت میکند نه بکیفیت و اگر سرد نبودی حمره را
فایده ندادی و در وی قبض و تخدیر است و او بوی پیاز ببرد و بوی سیر نیز چون ترنجانند
و عصاره او با شیر جمله مزاج سخت را ساکن گرداند و آماس گرم را با سرکه و سپیداب
ضماد کنند بروغن گل آمیخته و برای شری و نار فارسی با گل و عسل سرشته و حمره را نیز
سود دارد و بسره گرد را سود دارد و بدین سبب در طعام مصروعین کنند و تر او منع رعاف
کند و چون بعصاره او مضمضه کنند درد دندان را سود دارد و چون عصاره تر او بر درد چشم
ضماد کنند درد بنشاند و خفقان را سود دارد که از گرمی بود و درد و ورم از و با آب نان الحل
خون از گلو آمدن باز دارد و او قی باز دارد و جشاء حامض باز دارد و خشک او بریشته
شکم در بند آرد و با میبختج از شکم کرم بیندازد و هر کس که هر روز یک درم با یک درم شکر
بخورد خری را سود دارد و بسیار خوردن او تاریکی چشم آرد و منی را خشک گرداند و اصلاح
او سکنجبین است سفرجلی و جهار و قیه از عصاره تر او قاتل است ببرد یا بس غم و غشیان
و سدد حاصل آرد و بیشتر مضرت بدل رسد و همچنین اگر کسی نیم رطل تری او بخورد
یا جهار وقیه که اختلاط عقل باز آورد و آواز را غلیظ کند و سبات آورد و همچو مستان
فاحش سخن گوید پس دوایش آنست که کزبره بویانند و قی فرمایند بطبیخ شبت و زیت
او بورق و زرده تخم مرغ خانگی بخورد ش دهند با نمک و فلفل و گوشت آبه کرک فربه
بنمک تمام و فلفل و شراب قوی صرف با میبختج کزنه او اجزاء است و ذکر کرده آمد کزانکبین
او طل است که بر برگ کز نشیند و مانده است بشیر خشک بغیر آنکه او بزردی گراید
و در طعم او اندک قبضی است با اندک شیرینی و سرفه را سود دارد و درشتی سینه و رطوبتی

که در ریه باشد

که دروی است و مقدار شربت او پنج درم تا ده درم است کرمازج و جزمازج نیز گویند
و او میوه گزنست در قوت ماننده است بمازو اما سردی او کمترست و او سردست در درجه
اول خشکست در دوم درجه قوی قبض دارد گوشت بن دندان را قوی گرداند که شل
و نرم شده باشد و معده و امعا را سود دارد کسیلا چوبیست مانند روناس که بروی
او اندک سیاهی دارد و بهترین او آنست که بسرخی میل دارد گرمست در درجه اول و لطیفست
هم درین درجه و گفته اند ترست و او مفتح است قوة داروهای تیز بشکند همچو صمغ و
فربه کننده است برای استرخای معده نیکست و مقدار شربت تا سه درم است و اصحاب
بلغم و تری را سود دارد اسحق گوید که روده را زیان دارد و اصلاح او کثیرا است کسب السمسم
گفته اند آنچه نیک بیفشارند فایلت و علاج او بقی باشد و پاک کردن معده کسب
الشعیر او غلیظتر بین کشکابست و سرد ترست موافق است صاحب تب را و گرم مزاجان را
و تشنگی را سود دارد که از گرمی و خشکی باشد کشوث او را اکشوث و کشوثا خوانند و
ذکر کرده آید کشوثا او نام داروی مرکبست که مستعمل است در کاسکینج و صفته بگیرند
قصب الذریره و سعد و اظفار الطیب و لبان ذکر از هر یکی چهار درم اشنه و قرفه و زعفران
از هر یکی یکدرم میعه سایله چهار درم مشک و عود هندی از هر یکی نیم درم جمع کنند کوفته و بیخته
و سائیده و بعسل بیامیزند و اینجا اصل و بعد از آن بنبیذ نیک سرشند و قرص کنند و خشک
کنند و استعمال کنند کشنج او از جنس گیاه است بستبری همچو گرده باشد مخدرست
بغایت در ریگ روید و در وی اندک شیرینی است و سردست و حرارت غریزی را زیان
دارد و اصلاح او آبکامه و دارچینی و فلفل است کف مریم گیاهیست همچو ریسمان
بعضی بر بعضی پیچیده بیشترین عدد او پنج باشد و چندان طعمی ندارد و قوت او ماننده قوت
لبان است و گرم و خشکست در درجه دوم و او لطیف است شهوت جماع را زیان دارد
کف الخنزیر چون او را البوق انند و نرم بسایند و سنون سازند دندان را قوی گرداند

وچون بخورند تشنگی بنشاند وباد از شکم بیرون آرد کعب البقر چون بسوزند وسنون سازند
دندان متحرک را استوار گرداند وچون با سکنجبین بخورند سپرز را سود دارد وباه را قوت
دهد وبرص را سود دارد کف او تبقله است که حمقا خوانند ویاد کرده آمد کفه او از شعشعان
است ویاد کرده آمد گلی سبزیا کرده از آن بزغاله است معتدلست در گرمی وخشکی وگفته
اند سردست طبع در بند آرد وخلط او بدست ودیر گوارست وبدین سبب لبر که وآلکامه
خورند کلبش او نوره است ویاد کرده آمد کلر جوب هندیست وگفته اند مغاث است
هندی وبنک مفیدست ودق وخلع وکسر را کلنکون از لک وسپیداب می گیرند مر دو را نیکو
بکوبند وبهم بیامیزند روی را سرخ کند بطلا وبر جفن طلا کنند ورد و بنج را کلکلانج او
معجونی هندیست آماس معده را وتب کهنه را وغشی وعسر البول را وبهق وبرص را ود
سعال تر را وریش شش را وسموم را وبواسیر را وسپرز را ودق وقولنج را سود دارد و
اشتهای طعام آرد وساختن او چنانست که بگیرند هلیلج سیاه وبلیلج واملج منزوع
النوی وبرنج کابلی وفلفلمویه وبزر الکرفس وشیطرج هندی وفلفل ولسان العصافیر و
کمون کرمانی وصینی وبو السنا وخشفیفل وهوشقاقل ونمک اندرانی وملح هندی وملح
العجین ونانخواه ثمنه مثاقیل تربد ابیض یک رطل شیر آملج منزوع النوی سه رطل املج را
باب سه وزن او آب بپزند تا دو بخش برود وثلث بماند آنکه برین آب آملج چهار رطل شکر
فانید سپید بریزند وبآتش نرم بپزند تا غلیظ شود همچو عسل پس سه رطل روغن کنجد بروی
ریزند وبآتش نرم بپزند ومی جنبانند تا هموار شود واز آتش فرو گیرند وادویه را کوفته
وبیخته بروی ریزند وبهم بزنند تا هموار شود شربتی از وی سه مثقالست تا چهار مثقال کماه
مرکبست از جوهر ارضی ومائی وهیچ طعمی ندارد وبدترین انواع او فطرست وخاصه آنکه
در میان بیشه ودرختان بروید وخاصه شجر زیتون وتین وآنکه در زمین ردی ونزدیکی
سوراخهای هوام بروید وخشک او بدتر از تر است وبهترین آن بود که در میان ریگ بروید

دور از کیا بند

و بزرگ باشد و بوی بد ندارد و سرد و تر است در دوم درجه تازه او را بفشارند و آب
او در چشم کشند و در اندازند روشنائی دهد روایت است از رسول علیه الصلوة و السلام
قال ابن الحکیم الطبیب و غیر او از طبیبان جالینوس گفت رویة الکموس است مصلحت
کلی آنست که از و پرهیز کنند که دیر گوارست و بر معده گرانست و قولنج آرد و عسر البول و ضیق
النفس و بوی دهن را بزیان برد و خلط غلیظ سوداوی و بلغمی تولد کند و ترس باشد که
بفالج انجامد و سکته نیز و می باید که او را بکارد بشکافند پس بآب و نمک کرده گرم بشویند
پس با کامه و حلتیت و روغن زیتون یا بفلفل و نمک و روغن یا بگوشت فربه یا بروغن
بسیار و صعتر و دارچینی و کراویا و کباب از وی با گوشت چون بخورند با این چیزها مذکور
ضرر کمتر باشد و امرود را باوی قلیه کنند مضرة او باز دارد و دفع مضرت او شراب صرف است
اما نوعی دیگر از وی که کشنده است آنست که در زیر درختان و زمین ردی روید نزدیک
سوراخ هوام باشد و برنگ سیاه یا سبز یا طاوسی بود هر که خورد تنگی نفس و علت و وجع
و باد در معده و شکم اندازد و فواق و بجش شکم و رنگ روی زرد و تیره گرداند و نبض صغیر
آرد و عرق سرد بعد از آن بکشد و مداوات بقی باشد و بعد از آن بوره و انکامه و عسل دهند
کمثری او انواع است چینی و سجستانی و غیره و گفته اند نوعیست از وی در خراسان او را
شاه امرود گویند حجمی بزرگ دارد و نهایت گرد است و باریک پوست برنگ خوب باشد
بطعم جلاب باشد بوی خوش دارد گوییا این نوع بهترین انواع او باشد و بعد از آن
سجستانی تمام رسیده و معتدلست و گفته اند سرد و ترست و چینی در اول درجه سرد است
و خشک در سوم درجه و این نوع معروفست بشاه امرود طبع را نرم کند و او غذای بسیار
دهد امرود هر چه بهتر است آنست که بزرگتر است خاصه شیرین و آنچه از و ترش باشد
طبع را در بند آرد خاصه خشک کرده و خوردن امرود بعد از غذا نگذارد که بخار بدماغ رسد
و بر خوردن او قولنج آرد و پیر از آن زیان دارد و اصلاح او ماء العسل است با فادیه بسیار

یا بزنجبیل پرورده و دوانه او گرم را کشد کشری مربی معده را قوت دهد بگیرند امرود که تمام
رسیده نباشد و در دیگ سنگین بجوشانند و عسل طبرزد در وی ریزند چنانکه یک انگشت
عسل بر سر او بایستد جوشیدن سبک با آتش نرم در جای سبز نگاه دارند و عسل او را
تازه می کنند تا وقتی که عسل نرم شود کاذریوس او شاخها و برگها ست بر سان ریحان و بیخ
او میل برنگ ارجوانی دارد گرم و خشک است در درجه سوم و گفته اند در دوم و او منضج است
و ملطف با عسل ریشهای کهنه را سود دارد و خشک کرده و سوده عرب را سود دارد و سرفه
کهنه را سود دارد و سپرز را باریک گرداند و شراب او دیر گواریدن طعام را سود دارد
و هر چه کهنه تر شود بهتر بود و استسقا را سود دارد و بول براند و حیض بسته بگشاید و برگزیدگی
هوام ضماد کنند سود دارد و جنین را بیندازد و بدل عروق غافث یا اسقولوقندریون
یا بیخ حفنندر کامیطوس گفته اند تخم کرفس کوهی است و گرم و خشک است در درجه سوم و در وی
قوت مسهل است و مفتح است جراحات برویاند و ریشهای پلید را با عسل سود دارد
عرق النسا را سود دارد و دیرقان را سود دارد و مقدار شربت او تا یکمثقال است و شش را
زیان دارد و اینسون اصلاح وی بدل مثل نیمه او سیسالیوس و مثل ربع او سلیخه کمون
بعضی کرمانیست و بعضی پارسی و بعضی شامی و بعضی نبطی و کرمانی سیاه باشد و پارسی زرد
و او قویتر است از شامی و نبطی و او در بیشتر جایها حاصل شود و او بیابانی و بستانی نیست
و بهترین آنست که نو بود و کرمانی قویتر است و او گرم و خشک است در درجه سوم و او کرم بکشد
و بادها بشکند و تحلیل کند و در وی تقطیر بول و قبض است و چون روی را با آب او بشویند
صافی گرداند و همچنین اگر در دیگ خورند جراحات را برویاند و رعاف را سود دارد
بسرکه سائیده و او را با نمک بخایند و بر جرب بمالند که بر پلک چشم باشد و سبل را
نیز چون [illegible] کنند و ظفره را نیز همچنین بعد از آنکه بریده باشند تا نگذارد که بر هم جسبد
و چون تنها بخایند یا نمک و آب او در چشم افکنند طرفه را فایده دهد و خونی که از و آید

باز دارد

باز دارد و عصاره بری بیناءی را سود دارد و تیز کرداند و هر جا که موی فزونی بر کنند
و آب وی در آنجا اندازند سود دارد و نگذارد که دیگر بر آید و خاصه با صمغ و تقطیر بول و نفخ
شکم را سود دارد و خوردن او هم سود دارد و با شراب از گزیدن هوام فایده دهد و خاصه
بری و شربت او درم است و گفته اند شکم را زیان دارد و اصلاح کتیرا است و بدل وی وزن
زیره کرمانی رنگ روی را زرد کرداند و بدل کرمانی نبطی است کماشیر گفته اند صمغیست
و گفته اند طلی است و قماشیر نیز گویند و او قوی تر است از جاوشیر و گرم و خشک است در درجه دوم
محللست ادرار بول و حیض کند و مثل خود ندارد در راندن آب زرد و جنین بیندازد و نفاخست
قوت کمالیون و کلاون و یعرف ایضا بخامالیون و او نوعیست از ماذریون سیاه و یاد کرده
آید کنگر کستبانی سرد و خشک است طبع را در بند آرد و او غلیظتر است از بادنجان و دیر گوارتر است
چون خام خورند سودا انگیزد و می باید که بگوشت فربه بزنند یا بروغن کنگر بری او را حرشف
گویند و او گرم وترست در باه بیفزاید و عرق را خوش بوی کند و بوی دهان خوش کند
کندش بیخ او را استعمال کنند و بهترین آنست که بزردی گراید گرم و خشک است در درجه
سوم و تیز است و تشنگی آرد و ریش کننده و گزنده است بلغم و سودا ببرد و برص و بهق را
سود دارد و خاصه برص سیاه و جرب را مفید بود و چرک آمدن از گوش را سود دارد
و صلابت سپرز نرم کرداند ادرار بول کند و حیض نیز و یفتت الحصاة و یسهل البلغم اللزج
من المفاصل و شربت از وی یک دانگ و نیم است و او جنین بیرون آرد و مثانه را
زیان دارد و شش را همچنین و کتیرا اصلاح اوست و او از ادویه قتالست و قتی که
بی مصلح استعمال کنند قی و غشیان آرد تا بحدی که بخنق انجامد و مداوات او بقی باشد
و حقنه تیز که در وی شحم حنظل باشد و اگر تشنج عارض شود علاج وی علاج تشنج باشد
که از خشکی بود و بدل وی در قی وزن او جوز القی یا ثلث وزن او فلفل کندر او را
لباب استعمال کنند و دقاق و قشور و دخان و او را بصمغ مغشوش کنند و برانبیخ و فرق

میان ایشان آنست که جون کندر را بر آتش نهند فروغ آتش ازو بیابد و راتینج دود کند
و فروغ بر نیارد و بعضی کندر هندی است رنگ سبز باشد و بعضی مدحرج است و جون
کهن شود سرخ شود و هر جند سپید باشد شکم نرم کند جون مصطکی و بهترین آن بود که
سپید باشد و کرد و جون بشکنند درونش دهنی باشد بسنج گویند و کبابی و قشور خشک
کننده است در درجه سوم و کندر کرم است در درجه دوم خشکست در درجه اول و او
حفظ زیاده کند و خون ببندد و داحس را سود دارد با عسل و روغن گل و قشور او
نیکست برای آماس و ریشها با روغن گل و قیمولیا و در ضمادی که محلل اورام است
می رود و ریشها را برویاند و خاصه جراحت تازه را و رعاف حجابی را قطع کند و او از
داروی است که درد گوش را بغایت سود دارد و ریش گوش را برویاند و ریش
جشم را سود دارد و سرطان جشم را سود دارد و قی بنشاند و معده را قوت دهد و اسهال
خلفة را سود دارد و خون از مقعد آمدن و از رحم و ذوسنطاریا را سود دارد و تبهای
بلغمی را سود دارد و مقدار شربت او نیم مثقالست و جون صاحب زحیر بخود برگیرد که از بلغم
باشد با زعفران فایده دهد و همجنین اگر با نانخواه دهند و ششها را زیان دارد و اصلاح
او بربنج پارسی است و بسیار خوردن او عرق خون آرد و درد سر آرد و اگر بسیار ازو با شراب
یا با سرکه بخورند بکشد کنگرزد او صمغ کنگر است که او را حرشف خوانند و او را ابن القی گویند
و او گرم و ترست در درجه اول و گفته اند سردست و او قی آرد و آسانی جون بخورند با آب
گرم و سکنجبین یا با عسل کنه مصطکی است و یاد کنیم کور مقل است که همجو صمغست
و یاد کنیم کوکب الارض او طلق است و یاد کرده آمد کوامیخ بهترین آنست که معتدل باشد
در تیزی و او طبیعت ابازیر دارد و او اشتها آرد و بیخ گزر میان غذا خورند که مختلف باشد
و تشنگی آرد و غذا را زود احدار کند از معده و سپرز را بدباند و اصلاح او شیرینیهای
جرب کنند و باید که اعتماد نکنند بخورش دایم و ساختن او بگیرند فوتنج یک رطل و ملح یک رطل

مردودرا

هر دو را نرم بکوبند و بشیر تازه بسرشند و پنج رطل دیگر شیر تازه بروی ریزند و در آفتاب
نهند تا وقتی که سرخ شود بعد از آن در اندازند از آبازیر هرچه خواهند گوگ و او را کاهو
گویند گوگنار خشخاش است سپید و سیاه نیز گور گندم او چیزیست سبک بر شکل ماش
در میان گندم می باشد و او را اخر و الحمار گویند و جوز جندم نیز خوانند و بهترین بربری باشد
گرم و تر است در درجه اول و از خواص او آنست که تطفیه کند و گفته اند قطع خون کند و دیگر
خاصیت او آنست که از و بگیرند یک کیله و از عسل ده رطل و سی رطل آب و بهم بزنند
و سر آنرا بپوشند در حال شرابی در رسد و او فربه کند و آب منی بیفزاید کهیانا عود صلیبیت
و فاوانیا نیز گویند و یاد کرده آمد کهربا او همچو سندروس است میل بزردی زند و سپیدی
کشد و شفاف باشد و برخی که آید و جذب کاه کند و تیرها را بکشد بخویشتن و بدین سبب
او را کاه ربا می گویند ای سالب التبن و او مرکب از آب و گل و او صمغ جوز رومی است
بهترین آنست که برنگ شمع باشد صافی سرخ که بزردی زند سرد و خشک خشکی او در درجه
دوم است و گفته اند در وی اندک گرمی است و بعضی گفته اند به درجه گرم است قابض
خونست در هر موضعی که باشد و گفته اند صاحب ورم در حلق آویزد سود دارد و خفقانرا
سود دارد و چون نیم مثقال از وی با آب سرد بخورند و نزف خون و نفث او را سود دارد
و سرا زیان دارد و اصلاح او از پارسی است و بدل او طباشیر است گیلدارو جیلدارو
نیز گویند و گفته آمد در باب جیم کیسر گوشه او جعده است و ذکر کرده آمد باب اللام
لاژورد قوت او همچو قوت لزاق الذهب است گرم است بدو درجه خشک بدرجه
سوم و گفته اند سرد و خشک در درجه دوم ثآلیل را از بیخ بر کند و مژه چشم را خوب گرداند
و بسیار گرداند و از بی خوابی سود دارد و اسهال خلط غلیظ کند و شربت او یک درم است
درد کرده و اصحاب مالیخولیا را سود دارد لادن او رطوبتی است بموی بز صحرائی
در چسبد و بریش بز در وقت چرا کردن گیاهی که او را لقیبوس گویند بعد از آن

باران بروی رسد و اورا البسته کرده اند بس لادن کردد بهترینش آنست که چرب باشد
و بوی خوش دهد در روغن کداخته شود و ازو ثقلی نماید و او کرم است در آخر درجه اولی
وکفته اند در آخر درجه دوم تر است وکفته اند سردست و قابض و هو قول بعید وکفته اند
که خشک است و او بغایت لطیف است و در وی اندک قبض است و او نضج دهنده است
رطوبات را که غلیظ و لزج باشد و در داء الثعلب موی برویاند و موی را نکاه دارد اکر با
روغن مورد استعمال کنند جنین و مشیمه بیرون آرد و چون دود کنند در قی و چون اورا
بشراب بخورند شکم در بند آرد و ادرار بول کند و بلغم را از وجود بیرون برد و مقدار شربت
او تا نیم مثقالست و صلابت معده را نرم کند و جکر را سود دارد و قوت دهد و زیر نیمه را
زیان دارد و اصلاح سنبل طیب است لاعیه این درختی است که او را اکلی است که بوی
خوش دهد و او از جمله یتوعات است در کوه روید و مکس انکبین از شکوفه او در بهار
نصیبی بر دارد کرم و خشک است در درجه چهارم و از خاصیت او آنست که هرکاه که بعضی
از وی در غدیری اندازند که در وی ماهیان باشند همه را بر سر آب اندازد و او آب
زرد از شکم براند و چون بکوبند و بخورند اسهال قوی آرد و او قی آرد بقوت
لالا حشیشی است بو اسیر را سود دارد و چون بخور کنند و برای نزف خون بیاشامند
لبن الحلیب مرکبست از آب و پنیر و روغن و بهترین آنست که معتدل باشد در قوام
چون بدوشند فی الحال استعمال کنند پیش از آنکه متغیر کردد و بهترین شیرها آن آدمی
است که از پستان بمکند و سرد و تر است و زبد او معتدلست و تن را قوت دهد و چون
با عسل خورند ریش درونی را پاک کند و خلط غلیظ را لطیف کند و نضج دهد و غذای
نیکو دهد و در دماغ بیفزاید و خاصه شیر زنان و چون شیر خورند می باید که آرام کیرند
تا در معده تباه نشود و بر سر او غذای دیکر نخورند و برای مزاج کرم و خشک شیر بهترین
غذاست اکر در معده ایشان صفرا نباشد و جرب را که سر ایشان را باشد سخت سودمندست

وچون با عسل

وچون با عسل خورند در هضم یاری دهد یا با شکر و گفته اند شیر اول اطلاق کند بعد از آن
در تغذیه شروع کند و در همه تن پراکنده شود و طبع در بند آرد و منع کند از ریختن مادهٔ بد در
همه اعضا و بهترین وقت برای خوردن شیر میان تابستان است که در آن وقت معتدل
باشد در غلظ و لطافت و یجلو الآثار القبیحة طلاء و چون بخورند بشکر روی را خوب کرداند
خاصه زنان را و فربه کند تا حدی که مزاج گرم و خشک را فربه کند چون در وی نشینند و جرب
و حکه را سود دارد و باه را قوت دهد و شیر را چون بپزند و سنگی را گرم کرده در وی
اندازند یا آهنی پاک را گرم کرده و بخورند شکم ببندد و در یش روده و خوردن داروی قتال
را و کسی را که ذراریح خورده باشد سود دارد و در معده صفراوی مستحیل گردد با صفرا
و در جگر سده انگیزد و زیان دارد خداوند سیلان خون را و چون شیر در معده تباه شود
بد باشد قی باید کرد و بلغمی مزاج را شیر زیان دارد و چون شیر بسیار خورند اشپش
و برص آرد بغیر از شیر شتر که از و برص حاصل نشود و شیر گوشت بن دندان را زیان دارد
و تاریکی چشم آرد و خفقان را زیان دارد و سنگ در مثانه انگیزد و واجبست که در عقب
وی مضمضه کنند بشراب یا بعسل و چون بجوشانند باد کمتر شود و بعد از وی باید که کشمش
خورند و چون شیر در معده فسرده شود از و عرق سرد و غشی و تب لرز و شاید که بخناق
انجامد دوای او قی است بآب گرم و در شیر ترشی و شوری نشاید خورد و سرکه با آب
ممزوج کرده بخورند و قی کنند و پنیرمایه یک مثقال خورند آن شیر فسرده بگدازد و بقیه را
با سهال بیرون آرد و لبن حامض بهترین آن بود که روغن بسیار دارد و چون روغن بیرون کنند
و ترش گردد آنرا المخیض خوانند و آنرا که زبد و آب از وی جدا کنند آنرا دوغ گویند
و آن سرد و خشک است و گفته اند سرد و تر است مزاج گرم را بالغایت سود دارد و لکن خلط
خام انگیزد و دیر گوارست و اسهال صفراوی را سود دارد و دموی را نیز و تشنگی بنشاند
دمی سزد که بماء العسل مضمضه کنند تا گوشت بن دندان را زیان ندارد و بعد از آن شراب

صرف یا مثلث خورند یا معجون فلافلی و معده را اکماد کنند بروغن ناردین لبن البقر روغن او بیشتر
از دیگر شیرها و غلیظ ترست و غذا بیشتر دهد از دیگر شیرها و دیر از معده فرو رود و لبن اللقاح
شیر شتر کم روغن تر باشد و کم پنیر تر و نیک تنک باشد استسقاء و یا دمار اسود دارد
و بیماریهای سپرز را و بواسیر را سود دارد و شیر شتر با بول شتر استسقا را بغایت سود
دارد که زود آب را بیرون برد از معده و نفخ و فراج را سود دارد و جماع قوت دهد
لبن المغز معتدلست خناق و آماس ملازه را و مثانه را سود دارد و گفته اند احشا را زیان
دارد و لبن النعاج نفث خون را و ریش شش را سود دارد و ضرر جماع بازدارد و باه را قوت
دهد و از ادویه قتاله سود دارد و زحیر و ریش روده سود دارد و بسیار خوردن او قولنج آرد
لبن الاتن گوشت بن دندان را سود دارد و چون بدو مضمضه کنند و سعال و سل را سود دارد
و صاحب صداع و طنین و دوار را موافق نبود لبن الخیل در وی هیچ خیری نیست و در و جبنیة
و زبدیه کم است لبن النسا شیر زنان ادرار بول کند و تریاق خرگوش بحری است و چون با
در چشم دوشند رمد را سود دارد خاصه سپیده چشم را و سل را سود دارد و چون از ثدیها
بخورند می باید که از زنی باشد که جوان و تن درست باشد و معتدل مزاج و آماس
گوش را سود دارد و هم ریش گوش را چون با شراب خورند و با عسل سنگ مثانه را
بریزاند جبن سرد و ترست تن را فربه کند و کسی را که جگرش گرم بود سود دارد و دیرگوار است
و خلط او غلیظ و بطیء الانحدار است با درد در معده اندازد و درد معده و جشاء دخانی انگیزد
و فواق آورد و سنگ در مثانه انگیزد و چون با عسل خورند غذای نیک دهد و ساختن
او چنین بود بگیرند یک رطل از لبا و در ده رطل شیر حل کنند و بنهند تا ببندد و بعد از آنکه
با آتش نرم جوشانیده باشند لبن الیتوعات کالازریون و التین و الحلتیت و العرطنیثا
واو گرم و سوزاننده است و معده را بد است و خون را فاسد کند و بهر موضع که برسد
بر تن ریش کند و مداوات او آنست که در آبی که سخت سرد باشد نشیند و خوردن

سود دارد و خون آمدن از گلو باز دارد چون همان لحظه که
دوشیده باشد خورند و از ادویه قتاله و زحیر و ریش روده را هم

بجز [illegible]

جیزهای سرد لبن الاغنیة او شیر بتوعالتست که اطبا اختیار کرده اند و ذکر شجره او بیشتر
یاد کرده آمدست و او اسهال قوی کند و قی بلغم آرد و صفرا نیز و آب زرد بیارد و لبلاب
این گیاهی است که معروفست بحبل المساکین و او گیاهی است که بر درخت می پیچد و در حرارت
و یبوست معتدلست و گفته اند گرم و خشکست در درجه اول و گفته اند سرد و ترست و گفته اند
گرم و ترست و او ملین است و محلل عصاره او را در گوش اندازند که سخت درد کند و الطحال
بنشاند و لکن با روغن گل و درد سر کهنه را سود دارد و سینه و شش را سود دارد و دماغ را
نیز سود دارد و برگ او را اسرکه بخته سپرز را مفید بود و آب او صفرای سوخته براند و مقدار
شربت او سی درم است با شکر ناجرشیده و کسی که ریش روده دارد سود دارد و چون
او را با روغن بادام بپزند سعال را سود دارد و سپرز را زیان دارد و شکر سپید اصلاح اوست
لباب الحنطة و لباب القمح او نشاسته است لباع او کندرست و بهترین علک است درخت
او را ابتبر زخمها کنند و بگذارند کندر از آنجا بیرون آید لباب القرطم گرم و خشکست بلغم
براند و قولنج را سود دارد و استسقای لحمی و زق را نیز سود دارد و مقدار شربت او تا
سه مثقالست با صعتر لبنی او میعه است و یقال السایل عسل اللبنی و او صمغ درختی است
رومی و بهترین آنست که سایل باشد و برنگ زرد باشد و خوش بوی گرم و خشکست
منضج است و ملین جرب تر را سود دارد و سعال مزمن را سود دارد و آواز صافی کند و طبع
را نرم کرده اند و حیض بر اند چون بخود بر دارند و اگر بخورند ادرار بول کند و بلغم براند بغیر
عنف چون از وی یک مثقال بخورند و نزله در بند آرد و اصلاح او مثل او صمغ بادام است
و بدل او جندبیدسترست و روغن یاسمین و گفته اند بدل او جاوشیرست لحم گوشت گرم
و ترست غذای بسیار دهد خون انگیزد و بعضی بر بعضی تفضیل دارد و بهترینش آنست
که متوسط بود میان فربهی و لاغری و خصی فاضلتر بود از غیر خصی لحم الحملان بهترین گوشتها
گوشت گوسپندست یک ساله فربهی آنست غذای نیک دهد گرم و ترست گوشت

سوخته نرم بسایند و بر بهق و بر یون طلا کنند سود دارد گوشت برهٔ سپید چشم را سود دارد
و گزیدگی مار و گژدم را سود دارد و با شراب سود دارد گزیدگی سگ دیوانه را و خوردن
گوشت بره بلغم انگیزد و اصلاح او آنست که در عقب او گوشتابهٔ قابض خورند لحم النعاج
گوشت نعاج حرارت کمتر از گوشت گوسفند دارد و خون بد انگیزد لحم الخنازیر نصاری
گفته اند و آنچه مانند ایشانند که گوشت خوک بهترین گوشتهاست و او غذای قوی دهد
زود هضم شود و بچه خوک کم غذا باشد و زود هضم و جالینوس گفت انسان را موافق باشد
که معتدل مزاج باشد و بعضی قوم گوشت آدمی خورده اند که گوشت خوکست بواسطه آنکه
در لون و طعم و بوی مشابه گوشت خوکست لحم الجداء گوشت بزغاله فضول کمتر دارد
از گوشت برهٔ میشینه و شیرخواره که سیر پسندیده باشد بغایت خوبست و گوشت
آنکه برنگ سیاه باشد بهتر و سبکتر بود و لذیذتر و گفته اند گوشت ازرق بهتر و حرارت
او کمتر از میش باشد معتدلست در رطوبت و خشکی و زود گوار بود و کسی را که دمل و بثرها
زحمت دهد گوشت وی موافق بود و خون نیک معتدل انگیزد و صاحب قولنج را زیان دارد
و اصلاح عسلست و شکر لحم المعز گوشت بز دیرگوارست و غذای بد خون سودائی انگیزد
و پسندیده نیست لحم البقر بهترین آن باشد که جوان باشد و صاحب ریاضت و چون
پوست خربزه در دیگ با وی در اندازند زود مهرا گرداند و بهترین وقت خوردن او
بهارست و چون هضم شود غذای بد دهد و حرارت او کم است و گفته اند گرم و خشکست
و چون از و سکباج سازند منع کند از ریختن مواد بد بر معده و ترشی که او را قریص
گویند از و سازند شکم ببندد و صاحب زحمت جگر را سود دارد و او دیر هضم باشد
و غذا اندک دهد و بیماریهای سوداوی انگیزد و بهق و جرب و قوبا و جذام و سرطان و داء الفیل
و دوالی و وسواس و تب ربع و سپرز آورد و اصلاح او دارچینی و زنجبیل و فلفل است
لحم العجل گوشت گوساله بهتر است از گوشت گاو و بهترین آنست که نزدیک باشد

بزادن

بزادن وهنوز سال بر نیامده واو گرم وترست وغذای او معتدلست وازو خون
صالح حاصل آید واصحاب ریاضت را سود دارد وصاحب سبز را زیان دارد واصلاح او
ریاضت است وحمام لحم الخصی گوشت خصی بهترست از غیر خصی وبهترین آنست که از
گوسفند حولی بود ویا از بز بچه وبهترین آنست که میانه بود در فربهی ولاغری وحرارت او
کمتر باشد از فحل واو سریع الهضم است خون معتدل انگیزد وتن را فربه گرداند ولاغر تن را
لاغر کند ومعده را سست ترخی کند واصلاح او بآب میوها بود که قابض باشد لحم الغزال
بهترین گوشتهای صید گوشت آهوست از دیگر همه گوشتهای شکاری واو گرم وخشک
قولنج را سود دارد وفالج را وبدنی را که فضول بسیار دارد سود دارد وتن را خشک گرداند
وروغنها وترشیها اصلاح او باشد لحم الارنب بعد از گوشت آهو از گوشتهای شکاری
او به است وگرم وخشک ومرقه او اصحاب نقرس در نشیند وصاحب اوجاع مفاصل را
سود دارد وگوشت او برشته ریش روده را سود دارد وطبع را ببندد وادرار بول کند
وبی خوابی آرد واصلاح ابازیر ملطفه است لحم الایل گوشت کاوکوهی سریع الانحدار است
وادرار بول کند ولیکن غلیظست تب ربع آورد لحم الکباس الجبلیة فایده دیگر از خوردن
فراریج گرم وخشک در سوم درجه غذای بد دهد ودیرگوارست لحم الجزور بغایت
گرمست اصحاب کد شدید وریاضات را شاید وگفته اند عرق النسا را واو آخر تب
ربع را سود دارد وغلیظست سودا انگیزد واصلاح او زنجبیل پرورده است لحم السباع
وذوات المخالب بواسیر را سود دارد وچشم را سود دارد وقوت را قوی کند ولکن
معده را مناسب نیست لحم الحمار الاهلیة صاحب ریاضت قوی را شاید وابدان متخلخله
را واو بدترست از گوشت اشتر وسودا انگیزد ودردی ترست از همه گوشتها لحم السنور
گوشت گربه گرم وترست بواسیر را سود دارد ودرد گرده ودرد پشت را سود دارد
لحم ابن العرس گوشت او را با شراب بخورند صرع را سود دارد لحم العصفور گوشت

کنجنک باه را سود دارد و منی بیفزاید و خاصه ناف و کرده را لحیة التیس او گیاهیست که
بروی قسطیداس گویند و بعربی اذناب الخیل و او بقله ایست جعد برگ او همچو گراث است
و بلندی همچو او نباشد ولکن در زمین منبسط می شود و سرد است باول درجه و خشک است
بدرجه سوم و در تریاق می رود و برگ او خشک کرده ریش خبیثه را سود دارد که کهنه باشد
و وسخ گوشت را پاک کند و ریش شش را سود دارد عصاره او نفث دم و نزف او را سود
دارد و معده را قوت دهد و ریش روده بغایت سود دارد و شکم در بند آرد و لبهای
جراحت را با هم کشد وقتی که ضماد کنند بر وی لذاق الذهب اشنق را گویند و ذکر کرده آمد
و در جراحات و شنجار رونده می رود و او قی آرد لسان حمل جوهر او مرکبست از گوشت نرم
و رگها و عضلها و عصبها و او معتدلست و سریع الهضم است معتدل الغذاء بین الکثرة
والقلة لسان الثور قیل انه یسمی گاوزبان و بعضی گفته اند که او نوعی است از مرو گفته اند
منفعت او همچو منفعت لسان الثور است ولکن بحقیقت او لسان الثور نیست و او
گرم و تر است و گفته اند نزدیکست باعتدال و در وی اندک سردی و تری است در آخر
درجه اول خلاع کودکان را سود دارد و حرارت دهن را بنشاند و مفرحست مر دل را
و قوت بخشد خفقان او علتهای سوداوی را سود دارد و شربت او دو درم است سعال
و درشتی سینه را سود دارد چون با شکر بپزند و گفته اند سپرز را زیان دارد و اصلاح
او صندل سرخست لسان الحمل گیاهیست مانند زبان بره در شکل و او دو نوعست
کوچک و بزرگ و جوهر مرکبست از مائیة و ارضیة و سرد کرداند بمائیة و قبض آرد بارضیة
سرد و خشک است در دوم درجه برگ او قابض و رادع است سیلان خون باز دارد و بیخ
او را در گردن آویزند خنازیر را سود دارد آماس گرم را سود دارد و سوختگی آتش
و نمله و شری و خنازیر و نار فارسی و داء الفیل و صرع را و آب برگ او دهند در را سود
دارد و شیافات چشمها با آب گداخته در چشم اندازند و تب غب را سود دارد چون

بیکدرم از آب

یکدرم از آب بیخ او در چهار وقیه و نیم شراب ممزوج کنند و بدهند و برای تب ربع را
چهار بیخ دیگر بدکی سک دیوانه نهند سفید بود و سبز را زیان دارد و اصلاح مصطکی است
لسان العصافیر گرم و تر است خفقان را سود دارد و شهوت را قوت دهد کعبه بربریه او
چیزیست مانند سورنجان او گرم است در سه درجه باه را قوت دهد و بعضی گفته اند او
نوعیست از بیروج لعاب یختلف بحسب الانواع و بحسب مزاج هر شخصی و قوة او منضجت
و محللت کلف و نمش را سود دارد خون مرده که در اعضا باشد چون طلا کنند سود دارد
لعوق الصنوبر ریش شش را سود دارد و سرفه را هم که از بلغم باشد صنعته بگیرند مغز صنوبر
بزرگ مقشر و کثیرا و اصل السوس و صمغ عربی از هر یکی یک رطل تخم کتان برشته و تمر هرونی
که او را اقصب خوانند و استخراج بیرون کنند از هر یکی هفت رطل مجموع را کوفته و بیخته
با یند و بروغن شرحه کاو بسرشند و بعسل بیامیزند کف گرفته و بر دارند و استعمال کنند
لعوق الاسقیل اسهال و ربو و سرفه کهنه که از ماده غلیظ لزج حاصل شده باشد سود دارد
بگیرند اسقیل مشوی پاسه درم اصل السوس آسمانجونی دو درم فراسیون و زوفا از هر یکی
یکدرم کوفته و بیخته بعسل مصفی کف گرفته بسرشند لعوق الطباشیر سرفه را که از تب باشد
و سل را سود دارد و ریش شش را نیز سود دارد صنعته بگیرند صمغ عربی و فاقله بزرگ از
هر یکی شش درم نشاسته و کثیرا از هر یکی ده درم طباشیر چهار درم شکر طبرزد ستون
درهما مغز تخم خیار و مغز صنوبر بزرگ پوست کنده از هر یکی یک هفت درم کوفته و بیخته بروغن
بادام و عسل کف گرفته بسرشند و بر دارند و استعمال کنند و مقدار شربت او چهار مثقال است
و بعد از آن جرعه چند از شیرخر که همان لحظه دوشیده باشند و برای درشتی حلق و سینه
استعمال کنند مفید باشد نوعی دیگر بگیرند لبساب و صمغ عربی و خشخاش سفید از هر یکی
بیست درم مغز تخم کدو و مغز دانه خیار و مغز تخم خیار بادرنگ از هر یکی ده درم طباشیر
چهار درم تخم خبازی و تخم خطمی از هر یکی سه درم کوفته نرم و بعسل کف گرفته با طبرزد

بسرشند و روغن بادام و استعمال کنند لعوق حلبه سرفه را سود دارد [illegible] بگیرند تخم کتان
ده درم حلبه و مغز بادام پوست کنده از هر یکی چهار درم کثیرا و اصل السوس المحکوک و مغز صنوبر
بزرگ و مغز بادام تلخ و نشاسته و صمغ عربی از هر یکی دو درم کوفته و بیخته بمثلث معقود بسرشند
لعوق رب السوس سود دارد فضول لزج را که در سینه باشد صنعته بگیرند رب السوس
و کثیرا و باریجه و مغز بادام تلخ و تخم رازیانه از هر یکی یک جزو کوفته و بیخته بعسل کف گرفته
بسرشند و روغن بادام شیرین و خرنبی مقدار بندقی باشد بطبیخ زوفا لعوق بزر الکتان سرفه
خشک را سود دارد بگیرند تخم کتان برشته کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند لعوق
حب القطن سینه نرم کند بگیرند پنبه دانه و مغز بادام شیرین از هر یکی چهار درم اصل السوس
المحکوک پنج درم زرده تخم مرغ چهار عدد ادویه را کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند
لعوق الخشخاش نزله را و ریش شش را سود دارد و خون از گلو بر آمدن و سرفه گرم را
بگیرند صد خشخاش بزرگ و دانه او بیرون کنند و پنج رطل آب فرغار کنند یکشبانروز
و بآتش نرم بپزند تا نیمه از و برود و بدست بمالند و صافی کنند و بپالایند و بهر یک رطل
آب خشخاش یک رطل عسل و یک رطل مثلث بر اندازند و بآتش نرم بپزند تا چون
لعوق شود و از آتش فرو گیرند و چون سرد شود کثیرا اسفیداج درم سایده بروی اندازند
و بهم زنند لعوق الرمان نزلات و سرفه را سود دارد بگیرند انار شیرین املیسی و بفشارند
و آب او بگیرند و بجوشانند و صافی کنند و چندان بجوشانند که نیمی برود و نیمی بماند و مثل
نیمه آن نبات بر نهند و بآتش نرم بپزند تا چون لعوق شود و بر هر یک رطل از وی یک مثقال
کثیرا کوفته بیامیزند و فرو گیرند و در شیشه کنند و نگاه دارند لعوق مطلقا او لعوق بادام است
سرفه و خشکی حلق و حنجره را سود دارد بگیرند صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و رب السوس و فانید
از هر یکی یک جزو مغز تخم سفرجل و مغز تخم کدوی شیرین و مغز بادام پوست کنده
از هر یکی نیم جزو نرم بکوبند و بجلاب بسرشند و استعمال کنند لفت هو الشلجم وقد ذکر

لفت بری

کفت بری کرمست در دوم درجه تر است در درجه اول باه را زیان کند بغایت وچون
بهضم شود غذای نیکو دهد و با اکنیز دو دیر کوارست و اصلاح او مثلث است لفاح
بپارسی او را سابیزج خوانند و مغد نیز خوانند و مغد نام بادنجانست و بهترین آنست
که بزرگ باشد و بوی تیز دارد و رسیده و زرد شده و او سرد و خشک است بدرجه سوم و گفته اند
در وی حرارت و خشکی است بیخش را از بیخ بر کند و کلف را نیز سود دارد و تخم او را چون
بکوبند و بسرشند که آب ندیده باشد و اگر زنی بخود بر کشد قطع خون کند و چون بر گزیدگی
سگ دیوانه نهند مفید بود و چون بعسل بسرشند بنهند و بوییدن او صداع را سود دارد
و خواب خوش آرد و بسیار بوییدن او سکته آرد و بسیار خوردن او قی آورد و اسهال
تا حدی که بهلاکت انجامد و اول خناق تولد کند و رنگ روی سرخ کرده و چشمها از خانه
خود بیرون خیزد و مداوات او قی باشد بشرحه کاو باشد و انیسون نیز مفید بود
و بعضی طبیبان گفته اند که در آب سرد نشینند تا با هوش آید و غرض بدین آنست
تا حرارت درون جمع شود لف الکرم بپارسی غالیج الکرم گویند صداع را سود دارد
که از گرمی باشد ضماد کردن و قطع اسهال کند با مرداسنک بغشا و خاییدن او
گوشت بن دندانرا سخت کند لک او صمغ کیاهی است گرم و خشک است در درجه اول
خفقان و استسقا و یرقان و درد جگر را سود دارد و جگر را قوت دهد و سده جگر بگشاید
و معده را قوت دهد و مقدار شربت او تا یک مثقال باشد و ثمن او میرا زیان دارد
و لاغر کند و گفته اند که سر را زیان دارد و اصلاح او مصطکی است لموسون درختی است
قابض و میوه او خشک است شکم در بندارد و خون از مقعد آمدن باز دارد لنج گویند او
سدد راست خون آمدن از هر موضعی که باشد سود دارد لوز او متوسط است میان
بنیر تر و شسته و رطوبت او کمتر است و در منفعت مثل منفعت اوست لوبیا و لوبا نیز گویند
و ثمار انیز گویند و او زود گوارتر است از ماش و در باد انگیزی از باقلی کمتر است و او گرم است

در درجه اول معتدلست در تری و خشکی و گفته اند سرد و خشکست حیض براند و خاصه
آنکه سرخ باشد و ادرار بول کند و تن را فربه کند و مشیمه بیرون آرد و غثیان آرد و خلط
ردی آرد و باد انگیزد و ضرر او کمتر شود چون او را بزیت و آبکامه بزنند و سرکه و خردل
و نمک و فلفل و دارچینی و سعتر و در عقب او نبیذ خورند لوز حلو بهترین آن باشد که بزرگ
باشد و روغن ناک و او معتدلست در گرمی و سردی و ترست در دوم درجه و گفته اند گرم
و ترست در درجه اول و او غذا و بد غذای متوسط و فربه کرداند و سرفه را سود دارد و خون
از گلو آمدن باز دارد و سینه و طبیعت را نرم کرداند خاصه وقتی که با انجیر خورند و از گزیدن
سگ دیوانه مفید بود و دیر هضم است و صفرا انگیزد و اصلاح او آنست که با شکر خورند
تا زود از معده فرو برد و آنچه زنخ باشد ازو غثیان آورد و کرب و غشی آورد و مداوات
بقی کنند پس برب فواکه ترش همچو رب غوره یا سیب یا ریباس لوز مملوح بهترین آن
باشد که پوست کنده بود چون در میان شراب استعمال کنند دیر مست شوند و سینه را
پاک کند و تخمه آورد و اصلاح او شکرست و فانید و مثلث لوز مربی سرفه را سود دارد
بگیرند بادام بزرگ فربه و در دیگ سنگین کنند و دوشاب در سروی ریزند چندانکه دوشاب
بر بالای او بایستد و بجوشانند جوشانیدن سبک و سه روز بگذارند بعد از آن از
دوشاب بیرون آرند و در نبات آب اندازند و بجوشانند سبک و در جایگاه آبگینه
کنند و تعاهد کنند در شستن او اگر نرم افتد دگر باره جوشش بدهند تا وقتی که ابتدای او
نشف شود لوز مر گرم و خشکست در درجه دوم و در وی جلا هست و از خاصیت او
آنست که روباه را بکشد و بر کلف طلا کنند مفید بود و با شراب قوبا و بثری را سود دارد
و با عسل بر نمله طلا کنند مفید بود و درد گوش را سود دارد و از خرک و ریم پاک کند
و چون بدو سر بشویند حزاز را سود دارد و نور چشم بیفزاید و سده جگر و سپرز و گرده
بگشاید و جرب و حکه را سود دارد و خلطهاء غلیظ را از سینه و شش بیارد و درد روده را

زیان دارد و اصلاحش شکر و بادام شیرین و خشخاش است و بدل او افسنتین است
لوزینج او از قطایف لطیفترست و زود گوارترست و غذا کمتر دهد و ساختن او چنانست
که بگیرند بادام شیرین یک جزو و بکوبند نیم کوفته و بر روی اندازند مثل او نبات و نیک
بهم بسایند و در طبخه کنند و یک چند هر دو نبات سوده بر روی افشانند و سه چند جمله
گلاب و همه بهم بگدازند چون منعقد شود شکر و بادام هر دو کوفته در روی اندازند و از
آتش فرو گیرند و با ستام بهم زنند تا لوزینه شود لوقا او قنطوریون است لوف
او را فیلجوش نیز گویند بعضی جعد است و بعضی سبط آنچه جعد است گرم است و ثمره او
مانند بصل عنصلست و آنچه سبط است حار یابس است در آخر درجه اولی و سده جگر بگشاید
و اخلاط غلیظ لزج را ببرد و کلف و بهق و نمش را با عسل و شراب سود دارد و جراحات
ردیه را سود دارد و در بو کهنه را سود دارد و باه را قوت دهد و اسقاط جنین کند لولو
بهترین آنست که سپید و بزرگ باشد سرد و خشک است درد دل را سود دارد و خفقان را
نیز و غم را از دل ببرد و خون از گلو آمدن باز دارد و مقدار شربت او دو درم است
و ریش چشم را سود دارد و رطوبت را نشف کند و صحت چشم بر جای بدارد و مثانه
را زیان دارد و اصلاح او سبد است لوفرلیس او سنگیست مصری گازران بکار دارند
در سپید کردن جامه و او نرم است زود در آب حل شود و خشک کننده است و او گوشت نیز
ناکست منع سیلان اخلاط کند بعضو و ریش و جراحت را سود دارد خاصه آنچه اعضا باشد
که نرم باشد و عرب را سود دارد و ریش چشم را و نفث دم و نزف او را و اسهال را
و درد مثانه را لیمون مانند ترنج است در بوی و فعل گرم و خشک است در درجه دوم
و ترشی او سرد و خشک است در درجه سوم و دانه او خشک است در درجه اول و منفعت
ترشی او همچو منفعت ترشی ترنجست لیمونیه او نزدیکست بغوره در همه احوال و باد
او کمترست و معده را سود دارد و خمار بشکند و صنعة بگیرند گوشت لطیف و پاره پاره

کنند میانه و بشویند و در دیگ اندازند و ابازیر در وی افکنند و قطعه دارچینی
و پاره روغن شیر بجت و چون گوشت بخته شود یک رطل آب غوره در وی اندازند
و چون بجوشد کف او را بر دارند بعد از آن بیاز در وی افکنند و یکدسته نعنع و نیم
رطل آب لیمو و چون بجوشد جوانب دیگ را بگلاب تر کنند و چهار وقیه بادام پوست
کنده در وی اندازند که مربی کرده باشند و اگر ترشی غالب باشد بشکر خوش طعم
کنند یا بعسل و ابازیر زنجبیل کوفته کنند و نعنع لینوفر دانه او را حب العروس گویند و در دیلی
خلافست و اصل لینوفر هندی در حکم یبروج است و بهترین آسمانجونی است و او سرد
و تر است و سردی او بیشترست از سردی بنفشه و گفته اند سردی او در سه درجه است
و بیخ او از ریشها مانع بود خواب آرنده است صداع گرم را سود دارد و احتلام را
سود دارد و شهوت باه را بشکند چون از وی یکدرم بخورند بشراب خشخاش و منی را
خشک گرداند بخاصیتی که در وست و بیخ او از درد مثانه سود دارد و چون او را بجوشانند
و بر سر آنکس ریزند که حرارت بدو رسیده باشد مفید بود و گفته اند شرب او مثانه را
زیان دارد و اصلاح شکر طبرزد است یعنی نبات باب المیم ماميثا او شیاف ماميثا است
و او مانند بلوط است زرد رنگ باشد میل بسیاهی زند و او سرد و خشک است در اول
درجه آماس گرم سود دارد و ابتدای رمد و نور چشم را قوت دهد و درد پیچ و ظفره را سود
دارد مازریون سیاه او را اکالیون و خامالیون گویند و او از جمله یتوعاتست و او
دو نوعست یکی بزرگ برگ دارد و دیگری برگ خرد و بدترین آنست که برگ کوچک
دارد و قوت او همچو قوت سم است و بهترین آنست که برگ او بزرگ بود و بسیار
برگ بود و تازه و برگ او همچو زیتون باشد و او گرم و خشک است در درجه چهارم تیز
چون بر بهق و برص و نمش طلا کنند مفید بود و چون با عسل بیامیزند خشکریشات
و جرب را سود دارد و آب زرد براند خاصه چون وقت شکوفه تر او را بخورند و کرمهای

ازرک

بزرک وکدو دانه از شکم بیرون آرد و بشراب کزیدکی هوام را سود دارد و مقدار شربت
او دو دانکست آن نیز باحتیاط تمام وجگر را زیان دارد و اصلاح او آنست که او را با سرکه
و آب خوش بشویند و نرم بسایند و بروغن بادام چرب کنند الکه بخورند و آنچه بسیار باشد
قتالست باید که کرد او نکردند و اگر کسی خورد فی الحال شیر تازه دهند بیای تا حز او را
دفع کند و جلاب در عقب آن دهند و اگر کار بسختی انجامد تریاق و مثرودیطوس
یا تریاق طین مختوم دهند ماء الکافور کیاهی است که مشهورست بحشیشة الماشیا و او
سرد و خشکست در دوم درجه و در وی قبض است اما سهامی کرم را سود دارد و اماس
چشم را سود دارد مامیران او کیاهیست عقد عقد زرد و اندک میل بسیاهی دارد و او کرم
و نرست از عروق الصباغین که او زرد چوبه است و بعضی از و چینی است زرد رنک
و بعضی خراسانی است خاک رنک و اندک بسبزی کراید و بهترینش چینی است که چوبهای
او باریک باشد و کرم و خشک است در آخر درجه دوم و کفته اند در چهارم درجه جلا دهنده
است سپیده چشم و سپیده که در ناخن افتد هر دو را سود دارد و در روشنائی چشم بیفزاید
و بیخ او یرقان و بحش و دروی ادرار و قدر ما یوخذ منه نصف درهم و چون او را بر که
بسایند و بر کلف طلا کنند جلا دهد و کرده را زیان دارد و اصلاح او بعسلست ماهودانه
او را حب الملوک نیز کویند و او از تبوعات است استسقا و درد مفاصل و نقرس و عرق
النسا را و قولنج را سود دارد و چون برک بمرقه خروس بپزند و شش دانه یا هفت دانه
اسهال بلغم و صفرا کند و در عقب او آب سرد باید خورد و شربت بیشترین پانزده حب باشد
و او را انجایند اسهال بافراط کند و اگر همچنان فرو کارند اسهال کند باعتدال و قی
بقوت آورد و دشمن معده است و اصلاح او انیسون و کثیرا است ماهیستان او ساوج
هندیست و ذکر کرده آمد ماهیزهرج او کیاهی است همچو کیاه شبرم و از و دراز تر و در رنک
او غبرتیت مایل بصفرة و بعضی حکیمان او را نیز از تبوعات شمرده اند کرم و خشکست

بسوم درجه نقرس و وجع مفاصل و وجع ظهر و وجع ورک را سود دارد چون با دیگر
ادویهای مسهل ترکیب کنند از خاصیت او آنست که چون اورا بکوبند و در حوضی آب
اندازند جمله ماهیها بر سر آب افتد ازین سبب اورا ماهیزهرج خوانند رود و مار ازیان
دارد و اورا اصلاح آنست که بروغن بادام آلوده کنند و بکار دارند و کشراو نشسته وانیسون
اصلاح اوست ماش واورا بج نیز خوانند جوهر او تر دیک است بجوهر باقلی و باد او کمترست
و بهترین اوقات استعمال او تابستانست و بهترین آنست که بزرگ باشد و سبز و او
سردست در درجه اولی معتدلست در تری و خشکی چون پوست او بکنند و کیموس سفید بید آید
و بطی الهضم نیست همچو باقلا و خاصه پوست کنده و هر عضوی که درد کند اورا نیم کوفته بنهند
درد بنشاند و طبع در بند آرد وقتی که بپزند و آب او بریزند پس آب سماق با وی اضافت
کنند و دیگر باره بپزند و سرفه را که با تب باشد سود دارد و چون اورا بکوبند و با آب مورد
بسرشند و بر اعضای که مسترخی شده باشد طلا کنند سخت گرداند و درد اورا بنشاند
و اود ندان را ضعیف کند و باه را زیان دارد و از معده دیر فرود رود و اندکی باد دارد و اورا
بروغن بادام استعمال کنند و برای باه اندکی قرطم با او یار کنند ماش هندی سرفه و درد سینه را
و درد شش را سود دارد ماسقون او شاخهاست با برگ مانند شاه سپرم و برگ او
پهن تر باشد و اورا بوی سنبل باشد و او گرمست ماموج او حاشاست و ذکر کرده آمد
ماء العیون آب غذا نشود بآن دلیل که گرسنه چند آنکه آب خورد سیر نشود و چندانکه
بزند منعقد نگردد و بهترین آنست که روی با فتاب رود و بهترین آب آنست که در مقابله
رود در جریان و بر سنگ گذرد و در وی طحالب نیامیزد و براق و صافی باشد در وزن
سبک باشد هیچ بوی ندارد و هیچ طعمی ندارد و زود گرم شود چون آفتاب برآید و چون
آفتاب فرو رود او زود سرد شود و امعزست و بسیار خوردن گزاردن رعشه و سبات و نسیان
آرد باندازه خورند و بر تشنگی بر دن نیز زیان دارد و اشتهای طعام راست کند

ونار بکی

و تاریکی چشم آرد آب المطر بهترین آب باران آنست که از زمین پاک بر دارند و در ماه
کانون اول گیرند و بقراط گوید آب باران بهتر از آب چشمه است و آنچه بطعم خوش و سبک
باشد و سرفه را سود دارد خاصه چون بپزند و عرق آرد و آب عفونت پذیرفته چون آب آجام
و آبی که چرک شهرها در وی افتد سپرز را زیان دارد و جگر را نیز و معده را تباه کند و رنگ
روی را تباه کند و تبها آرد و چون ضرورت افتد رب فواکه ممزوج کنند آنگه خورند همچو رب غوره
یا رب انار یا رب ریباس آب البارد بهترین آنست که لذت دهد او سرد کننده است بطبع و اگر
گرم کنند گرم کننده باشد بعرض زیرا که ظاهر تن را کثیف گرداند و حرارت را در باطن
حصر کند بدین سبب خام هضم را یاری دهد و مسام بگشاید و او از تحلیل باز دارد و نگذارد
که اخلاط اربعه سیلان کند و کیفیات اربعه را مدد کند و شهوت طعام را قوت دهد و هضم
را یاری بخشد و آب سرد بتهار اسود دارد و صحت را بر جای بدارد و زکام را زیان دارد
و نزلات را همچنین زیان دارد آب شدید البرد بهترین آن بود که صافی بود و خالی از چیزها
سرد و تر است شکم در بند آرد و سیلان منی را سود دارد و چون سر و تن را بشویند
بدو تشنج امتلائی را و هر موضعی که خون آید او را استعمال کنند منع کند قطع خون کند
و چون در حمام استعمال کنند تنها متخلخل را اثری بخشد درد اعضا بنشاند و او سینه را
زیان دارد و قصبه شش را زیان دارد و اصحاب سده را زیان دارد و باه ضعیف گرداند
و کسی که در استفراغ افراط کرده باشد زیان دارد و عادت آب سرد در الشیر ممزوج
کند یا بمثلث یا در عقب استعمال حمام کند و بر ریق و در عقب حمام یا در عقب حرکت عنیفه
یا جماع یا تشنگی سخت یا در شب از خواب برخاسته مزاج را فاسد کند و استسقا تولد کند
آب مثلوج بهترین آنست که آب صافی ممزوج کنند و او طعام بگوارد و خوردن او باعتدال
معده را قوة بخشد و جگر گرم را سود دارد و شهوت طعام را بیدار کند دندان و سینه و
حنجره را زیان دارد و صاحب نقرس را زیان دارد و کسی که احشاء او سرد باشد زیان

دارد و عصب را زبان دارد و اصلاح او ریاضت است و استحکام و نشاید که ناشتا
خورند که معده را سرد گرداند و کزاز تولد کند و لرزه بر اندام اندازد و در عقب جماع
و در عقب حرکات عنیفه که حرارت غریزی را زیان دارد و تر و یک تشنگی سخت بر نخورند
مگر تشنگی از خوردن چیزی شور باشد آب حار بهترین آنست که فاتر عذب شدید الحرارة نبود
و او بعرض گرمست عادت تب لرز را بشکند چون بدو سر و تن بشویند و چون بآب سرد
ممزوج کنند مصروع را سود دارد و اماس حلق و ملازه را سود دارد و خمل معده را بشوید و
طبع را نرم کند و چون بآب سرد ممزوج نکنند مصروع را زیان دارد و تشنگی بنشاند و اگر
بسیار خورند مزاج را بزیان برد و معده را مسترخی گرداند و دماغ را ببخار پر گرداند
و هضم را بزیان برد و رنگ روی را زرد گرداند و رعاف را برانگیزاند و اگر بگلاب
ممزوج گردانند معده را زیان دارد آب شدید الحرارة بهترین آنست که نیک گرم نباشد
و غثیان آورد و فهم را زیان دارد و گوشت را بگدازاند و بدین سبب واجبست
که بآب سرد ممزوج کنند آب مالح بهترین آنست که جاری باشد و تلخ نباشد و او گرم و خشکست
و طبع را بجیب گرداند و چون بسیار خورند طبع را دربند آرد و آب شور تن را شستن
جرب را سود دارد و قوابا و فالج و خدر و اماس ثدی را سود دارد و چون بیاشامند تشنگی
آرد و خارش آرد و تدارک مضرت او بشیر تازه کنند و بشراب غلیظ و بجام شدن
و آب شور را اصلاح کنند و تصعید کنند بقرع و انبیق همچنانکه گلاب می کشند که آب
خوش ترشح کند و در عقب وی غذای چرب خورند اما آب تلخ را بجلاب ممزوج کنند
و در عقب وی چیزهای شیرین خورند آب البحر آب دریا گرم و خشکست شقاقی که در
اعضا حاصل شود از سردی بآب دریا شستن مفید بود و شپش را بکشد و خون فسرده
را تحلیل کند و جرب و حکت را سود دارد و قوابی و فالج و خدر و اورام ثدی را سود دارد
و نفخ شکم را سود دارد و درین آن مرق مرغ خانگی خورند و در آب دریا نشستن

از گزیدن

از گزیدن افعی و دیگر هوام ایمن دارد و چون آب دریا خورده شود و تشنگی آرد اصلاح
او ذکر کرده آمد آب الکدر آب تیره غلیظ باشد سنگ در مثانه و گرده اندازد و تدارک
مضرت او بشراب و ترها نافع بود که ادرار و اطلاق کند و سیر و پیاز و اصلاح بشراب خرنوب توت
شامی و دانه مورد و زعرور و طین حر باشد و سویق و جلاب های ردی را سرکه مصلح باشد
آب زفتی و کبریتی چون آبها بر کبریت یا زفت گذرد ادر بهق و برص را و ثآلیل را سود دارد
و اما سهال صلب و مفاصل را سود دارد و استسقا را سود دارد و چون در وی نشینند و همه اندام
بدو بشویند و خوردن او تنها بد اصلاح او رب میوه های ترش باشد آب شبی آبی که بر زاجکان
زاک گذرد قابض بود او را از بیرون استعمال کنند و لایق خوردن نباشد و او سرد کننده است
و خشک کننده و نگذارد که فرزند از شکم بیفتد و بسیار رفتن حیض باز دارد و اسهال خون
باز دارد و ذرب را سود دارد و بواسیر را نیز و قولنج آرد و تن را خشک و لاغر گرداند
و تدارک مضرت او بچیزهای تری افزای کنند مثل گلاب و جلاب شیرین و گرم مزاج سکنجبین
خورد آب نطرونی آن آبست که بر معادن نطرون گذرد و آن را بورقی گویند طبع اجابت کند
آب زیبقی آبی که بر معدن زیبق گذرد و چون سر و تن بدان بشویند و شپش را بکشد و خارش
را بنشاند آب حدیدی آبی که بر معدن آهن گذرد و خشک کننده و گرم کننده است و سپرز را
سود دارد و معده را قوت دهد و طبع در بند آرد و اعضا را قوت دهد و اما آبی که در و
آهن گرده در اندازند خون شکم را سود دارد آب نحاسی آبی که بر معدن نحاس گذرد و درد
گوش و معده را سود دارد و سپرز را و رطوبات فاسده بدن را سود دارد و عسر البول آرد
آب فضی که بر معدن نقره گذرد و سرد کننده و خشک کننده است باعتدال آب سیل
من عیدان الکرم جرب را سود دارد و سنگ از مثانه بیارد و سنگ گرده براند آب
الکافور بهترین آنست که بروغن بلسان ماند و گفته اند که از درختی که کافور بیرون آید
این آب می طرابد و گرم و خشکست در درجه سوم و خاصیت آنست که چون او را

در اسهال و علامات در هر پیمانه چهارده پیمانه آب صاف
و گویند بیست و نه پیمانه و نزد بعضی بیست و چهار پیمانه

در طعامی کنند عکس کرد او نکردد و بوی او صداع ارد و اصلاح او بنفشه است ماء الشعیر
بهترین آنست که پخته و هموار شده باشد و از سالی بهتر باشد و او جوی باشد که پوست
ندارد و پختن او چنان باشد که بگیرند یک پیمانه جوی تراشیده و پوست کنده و بیست
پیمانه آب صاف و بآتش نرم می پزند تا وقتی که ربعی از وی بماند انگه نمک راست بدارند
و فرو گیرند سرد و ترست تیزی خلطها را بشکند و ادرار بول کند و تنها تیز را سود دارد
ساده و تب بلغمی را اگر فلفل و رازیانه در اندازند و جگر گرم را سود دارد و خون صالح انگیزد
و تشنگی بنشاند و معده را جلا دهد و از معده زود فرو رود و خلطهای سوخته بیرون برد
و احشای سرد را زیان دارد و باد انگیزد و معده سرد را نیکو نبود و حزر او را سکنگبین
سود دارد و سکری ماء الجبن کلف و جرب و نشانهای بد را مفید بود و طلا و نشر باد
صفرا براند و یرقان را سود دارد و با افتیمون سودا براند که سوخته باشد و تپش جگر را سود
دارد و تیزی صفرا بنشاند و مردمان لاغر را فربه گرداند و بهترین وقت استعمال او بهار
باشد و مقدار شربت او بیست درم باشد با یک دانگ نمک هندی و صنعت او
چنانست که بگیرند شیر بز سرخ جوان که علف او جو باشد و کاسنی و خیار و رازیانج دده
رطل شیر تازه را سه وقیه سکنگبین سکری ترشی غالب بر زنند بعد از انکه جوشیده باشند
و از آتش فرو گرفته و چون سرد شود بر کوی کتان ببالایند بر کاسه سبز و بگذارند تا خود
تمامی از و بچکد چون تمام چکیده شود یک رطل از وی بگیرند و در دیگی اندازند و یک درم
نمک اندرانی در وی اندازند و کفک بر دارند و از آتش فرو گیرند و بیاشامند بادویه
که صلاح باشد ماء الزوفا ضیق النفس و دما و سرفه بلغمی را سود دارد چون چهار وقیه
را یک درم روغن بادام خورند و ساختن او چنان باشد که بگیرند انجیر خشک سپید ده عدد
مویز طایفی منزوع العجم پانزده درم عناب و سپستان هر یکی سی عدد پر سیاوشان
سه درم اصل السوس المحکوک هفت درم زوفا خشک پنج درم جو پوست کنده برغول

و گفته شده است بر یک پیمانه ده پیمانه

کرده

۱۵۰

کرده هفت درم خطمی و خبازی از هر یکی دو درم بدو رطل آب و بپزند تا یک رطل و نیم بماند
و بردارند ماء العسل گرمست معده سرد را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و ادرار بول کند
و بیماریهای سرد و سودا را دور و اسهال کند هر خلطی را که مستعد اند فاعل باشد و طبع ببندد
چون معده قوت و نفع غذا کند بر همه بدن و اصحاب صفرا را زیان دارد و اصحاب ورم را نیز
که از گرمی باشد و اصلاح او بر ربوب حامضه باشد و ساختن او چنان بود که بگیرند عسل
یک جزو و آب دو جزو با آتش نرم بپزند تا ثلث برود و از آتش فرود گیرند و صافی کنند
و اگر خواهند که گرمتر باشد مصطکی و زعفران و زنجبیل و قرنفل و فلفل و دار فلفل زیاده
کنند ماء الاصول سده سپرز بگشاید و جگر نیز وقتی که هر روز سه وقیه با یکمثقال روغن بادام
شیرین و ساختن او چنین بود بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه از هر یکی ده درم
تخم کرفس و رازیانج و بیخ اذخر از هر یکی سه درم انیسون و مصطکی و سنبل طیب و تخم فرماحوز
و نانخواه و زیره کرمانی و سعد پوست کنده نیم کوفته و قسط از هر یکی دو درم سکبینج و مقل
ازرق از هر یکی یکدرم گل سرخ درست چهار درم مجموع را بچهار رطل آب بپزند تا یک رطل
بماند و نیم و استعمال کنند ماء النقوع تبهای محرقه را سود دارد و جگر را که حرارة دارد و صفرا
براند و ساختن او چنان باشد که بگیرند آلوی سیاه و عناب بزرگ از هر یکی پنجاه عدد
قشمش با مویز دانه بیرون کرده هر یکی بیست درم شاهتره بیست درم تخم شاهسپرغم
و افسنتین رومی از هر یکی پنج درم پوست هلیله زرد پنج درم هلیله سیاه و کابلی دانه
بیرون کرده از هر یکی هفت درم گل سرخ ده درم تمر هندی منقی سی درم بر مجموع
پانزده رطل بریزند و بر آفتاب نهند و بعد از سه روز بیاشامند هر روز چهار وقیه با
سکنجبین شکری اگر سرفه باشد سی عدد سپستان و بنفشه خشک پنج درم مزید کنند
و بعوض سکنجبین شراب خشخاش دهند ماء الحمص گرم و ترست فالج را سود دارد
و شیر و منی افزاید و ادرار بول و حیض کند و بچه مرده بیارد و صفرا انگیزد و گرده و مثانه را

زیان دارد و اصلاح او سکباج است و ساختن او چنانست که بگیرند سپید باز و گشنیز کوفته
و روغن کنجد و بجوشانند بعد از آن نخود بیندازند و آب بجوشانند و کفک بر دارند و بپزند
تا تمام رسیده شود و هر که خواهد سیر در اندازد و کسی دیگر که خواهد باقلا در اندازد ماء
الورد او سرد است و گفته اند گرم است که گوشت بن دندان را سخت کند و درد چشم را سود دارد
که از حرارت باشد و چون بخورند از غشی سود دارد و خون از گلو آمدن را سود دارد و همه قوتها
را سود دارد و آلات همه قوتها را سود دارد و سینه را درشت کند و اصلاح جلاب است ماء
الحصرم دانه او را از خوشه جدا کنند و آب جدا کنند و بغنغ ببرورند و نمک راست دارند
و در شیشه آبگینه کنند و نگاه دارند و سرد و خشک است صفراوی را سود دارد و سینه و عصب را
زیان دارد و اصلاح او چیزهای شیرین و جرب است ماء اللیمو سرد و خشک است صفرا بشکند و تشنگی
بنشاند و معده را قوت دهد و شهوت طعام بیفزاید و سینه را زیان دارد و اصلاح او جلاب است
ماء البقول سده جگر و سپرز بگشاید و معده را موافق بود ساختن او بگیرند کاسنی و کشوث
و عنب الثعلب و بیفشارند بغیر آب و بآتش نرم بجوشانند و صافی کنند و بیاشامند شربت
سی درم است با دو وقیه سکنجبین ماء النون او آب ماهی شور است و او مانند آبکامه است
در بیشتر احوال و حرارت کمتر از آبکامه است و او منع کند ریش پلید را از زیاده شدن چون
حقنه کنند بارها و درد سرین را سود دارد برای آنکه طبع را سود دارد و بلغم را قطع کند مسک
او ترنجبت و ذکر کرده آمد و گفته اند سوبس است مثرودیطوس او داروی مرکب است
مثرودیطوس ملک ساخته است و نام خود بر وی نهاده بیماریهای مختلف را سود دارد
و او درین زمانه تریاقست اندر و ماخس گفته است برای آفت که در روی گوشت افعی
می رود و او سده جگر بگشاید و اما سهای سخت را نرم گرداند و رطوبات که در شکم باشد
و زرد آب و سیلان خون بر اعضا داخله و عفونت و اختلاف و نفخ و درد معده و رودها
دقاق را و غلاظ را و شهوت را سود دارد و زنگ روی صافی کند و اشتها طعام آرد

دشنکده

وسنگ گرده و مثانه بریزاند و کودک در شکم مادر نگاه دارد تا نیفکند و در بینائی چشم
بیفزاید و مضرتها از زهرها باز دارد و ساختن او چنین است بگیرند مر زعفران و غاریقون
و زنجبیل و دارچینی و علک البطم و کثیرا از هر یکی ده درم سنبل طیب و کندر ذکر و سپندان
سپید و عیدان البلسان و اسطوخودوس و اذخر و قسط و سیساليوس و کمافیطوس و راتینج
و دار فلفل و عصاره هیوفقسطیداس و جندبیدستر و جاوشیر و ساذج هندی و میعه از
هر یکی هشت درم سلیخه و فلفل سپید و سیاه و سورنجان و جعده و ثوم بری و دوقو و اکلیل
ملک و جنطیانا رومی و روغن بلسان و فرفیون و مقل از هر یکی هفت درم سداب و دو درم
تخم سداب شش درم اشق و ناردین اقریطی و او سنبل رومی است و مصطکی و صمغ عربی
و فطراساليون و قردمانا و افیون و تخم رازیانه و گل سرخ و مشک طرامشیع از هر یکی یازده
درم انیسون و وج و فو و سو و سکبینج و اسارون از هر یکی سه درم اقاقیا و سرة الاسقنقور
و هو فاریقون از هر یکی چهار درم و نیم کوفتنی را بکوبند و بحریر ببیزند و صموغ را بشراب ریحانی
و ربه چند جمله دارو عسل مصفی بسرشند و یرفع فی اناء و یستعمل بعد ستة اشهر شربتی از وی
مثل بندقی است و او از داروی است که قوة او تا هفت سال بماند مج او ماش است
و ذکر کرده آمد محروث او بیخ انجدان است و گفته اند مروق اوست و لودون حلتیت است و بهترین
آنست که سبکتر باشد و سپید و او گرم و خشک است باه را و هضم را قوة دهد و معده را پاک
کند و روده را انیز و بادها را تحلیل کند و مقدار شربت او نیم درم است اسحق گفت که شش
را زیان دارد و اصلاح او عسلست مخیض بهترین او آنست که از شیر گاو جوان سازند
سرد و ترست مزاج گرم را مفید بود و معده گرم را و تشنگی بنشاند شربتی از وی یک رطل است
مخ او لذیذ ترست از دماغ و نرم تر و بهترین مخ گوساله است و بعد از آن از آن شتر بعد از آن
از آن گاو و بعد از آن از آن بز بعد از آن از آن میشینه و مغز اطراف خشک تر باشد و او گرم
و ترست گرم کننده است و چون زنی که صلابت رحم دارد بخود بر دارد فایده کند و همه اعضا

رازم کرد اند مخلص الاکبر هو السواطیر و قد ذکر هداد اجوده اخفه وزناً بهترین آنست
که بوزن سبکتر باشد و سیاه باشد و او گرمست بر آماسها طلا کنند سود دارد
مدققات بهترین آنست که از گوشت گوسپند حولی فربه کنند و او گرم و تر ست تن را فربه
کند و کسانی را که استفراغ بسیار کنند سود دارد که این استفراغ یا بجماع باشد یا بحرکت
عنیفه یا بعلم خاصه که با او چیزی اضافت کنند که یاری دهد در هضم همچون شلث و او غشیان
ارد و اصلاح سماقست و او را مدققه کافوریه خوانند و ساختن او چنان باشد که بگیرند
سینهای مرغ خانگی و پاره پاره کنند نیک خرد و سرخی گوشت را همچنین پاره پاره
کنند و هر سینه مرغ را یک رطل گوشت سرخ و جمله را بکوبند با طور کوفتن نرم و دنبه را
بروغن کنجد بگدازند و بهم بجوشانند و بعد از آن بیست درم روغن مرغ خانگی بر سر وی
ریزند و نمک و سپیده پیاز پاره کرده و عود و دارچینی و گشنیز خشک در وی ریزند و چند
درمسنگ آب در وی ریزند و بپزند چنانکه آب با نیمه آید پس سی درمسنگ مغز بادام
سپید کرده و گلاب در وی حل کنند و بر سر وی ریزند و بپزند تا همچون شیر شود و اگر بادام
حاضر نباشد مغز جوز کنند و یک کف نخود پوست کنده در وی ریزند و اندکی زنجبیل
و زیره کرمانی در وی ریزند و پاره گلاب و زرده تخم مرغ خانگی در وی ریزند و دو جوش
بدهند و فرو گیرند مرجان بسدست و بعضی گفته اند بسد بیخ مرجانست و ذکر کرده آمد
مرزنجوش و او را مرد قوش نیز گویند بهترینش بستانی بود و او گرم و خشکست در سوم
درجه و گفته اند در درجه چهارم و گفته اند در دوم درجه و او لطیف است و محلل و مفتح و چون
حجامت کنند موضعی را بسر آب او در وی مالند آثار حجامت را نیکو گرداند و خشک او را
طلا کنند بر موضعی که کبود یا سرخ باشد آن اثرها ببرد خاصه آنچه در چشم باشد که از آن تحلیل
کند و درد سر که از رطوبت معده باشد سود دارد و طبیخ او استسقا را سود دارد و پنج درم
از وی شربی را سود دارد که از بلغم باشد و او عسر بول را سود دارد و پیچش شکم را نیز

درکی بوی

و بر کزیدکی کزدم طلا کنند با سرکه همه زهر را بکشد و زهر کار نکند مجربست اسحق گفت
که مثانه را زیان دارد و اصلاح او تخمکانست مرزغی گرمست چون ببوشند تن را گرم
کند بقوت و بشره را درشت نگرداند و پشت و کرده گرم کرداند مراقه او گیاهی است
که بپارسی او را هوم المجوس گویند و در وی اندکی شیرینی باشد و بهترین او شکوفه کبود او
باشد که بر بالای او اندکی زردی زند و او سرد و خشکست باعتدال خون از جراحات باز
دارد چون بکوبند و بر آن موضع نهند و چون بپزند و آب او را بیاشامند فضول را بکدازد
و ادرار بول کند مرماحوز او نوعی است از مرو و شکوفه او اغبر باشد که میل بسبزی کراید
خوش بوی بود بهترینش بوستانی سبز رنگ باشد و او گرم و خشکست در درجه دوم و گفته
اند در سوم درجه و گفته اند خشکی او در درجه چهارم است و گفته اند گرمی در درجه اولست
و او لطیف و تحلیل کننده است و بادها بشکند و سده بلغمی بکشاید هر جا که باشد و چون
او را بپزند و نطول او را بنجار او سر بدارند کسی که درد سری دارد که سببش سردی باشد
مفید بود و چون بخورند تری معده را نشف کند و معده را قوة دهد و مقدار شربت او یک
درم است و او قی باز دارد و بر هضم طعام یاری دهد چون او را در شراب کنند زود مست
کرداند و بوسیدن او صداع آرد اصلاح او بوییهای سرد باشد مثل بنفشه مرد اسفرم
او را شکوفه و شاخهای باریکست میل بغبیره و زردی دارد و قوت او همچو قوت بادآورد است
و گفته اند او مورد بری است و گفته اند او عقار رومیست و او گرم و خشکست در درجه دوم
صرع را سود دارد و قوت دهد معده و جگر را و از ضربه و سقطه مفید بود و تحمل کنند او را
از کرمها سود دارد و او محللست بادها را و او منع عفونت کند تا حدی که مرده را نکاه دارد
از تغیر و نتن و اثر ریشها را جلا دهد و بوی دهن خوش کند چون او را در دهن دارند و
اماسها را تحلیل کند که بلغمی باشد و با سرکه قوباء را سود دارد و ریشها را که در چشم افتد سود
دارد و جربی که در چشم باشد ببرد اید و او را حیض کند و خاصه که حقنه کنند باب سداب

وچنین بیرون آرد وبا شراب گزیدگی کژدم را سود دارد و معده مسترخی را سود دارد
وآب زرد را براند ونیم درم از وی در زرده تخم مرغ نیم برشت خون آمدن از شکم
باز دارد وبا زعفران وکندر زحیر را سود دارد که از رطوبت بود وبوی او صداع وسدد
آرد وگفته اند مثانه را زیان دارد واصلاح او عسل است وبدل او قصب الذریره مرقشیثا
او انواع است ذهبی وفضی ونحاسی وحدیدی وهر نوعی مشابهت دارد با آن جوهر یا
که بلون بدو ماند واهل فارس او را حجر روشنائی گویند برای آنکه بینائی را سود دارد
واو گرمست بدرجه دوم خشکست در سوم درجه در وی گرمی وقبضی است وانضاج وتحلیل
اورام است وتا او را نیک نرم نسایند منفعت او پدید نشود وچون او را بسرکه بسایند
وبر بهق وبرص ونمش طلا کنند سود کند وموی رقیق گرداند وجعد گرداند ودر مرهمهای
محلله دخلی دارد وگفته اند چون در گردن کودک آویزند گریه وجزع نکند وچشم را جلا دهد
وبینائی را قوت دهد خواه سوخته وخواه ناسوخته وصحت بینائی بر جای بدارد وخون
باز دارد مرداسنج بهترین اصفهانی است میل بسرخی دارد واو را از انجا گیرند وغیر آنجا نیز
گیرند وساختن او چنان باشد که فرا گیرند رصاص ودر قلیاؤ اندازند از گل وصافی
کنند چنانکه در صنعت اسرنج کنند وب زنند همچنانکه او را سازند که ذکر رفته است
ونگذارند تا سرخ شود بعد از ان بکوبند وببیزند بمنخل تنگ پس در قلیاؤ اندازند یک ارش
از رصاص مصفی راتبت من قلیاؤ بعد از ان آتش بر افروزانند همچنانک ابی ساختن
اسرنج گفته آمده است آتش تیز تا سرخ براید بعد از ان بریزند بروی از رصاص سرخ
کوفته پنج رطل تا ده رطل با جمله بگدازند چون تمام بهم بگدازند آتش از وی قطع کنند
واما غسل المرداسنج آنست که او را نرم بکوبند واو را ابرکه با گوشت دو کرت بجوشانند
با او را همچنان بر سر آتش جمر نهند تا بجوشد وانچه بر سر آید از و بگیرند بعد از ان باب
دوباره جوشانند تا وقتی که چو آب را نشف کند بعد از ان با آب صرف بشویند تا خالص شود

بابی

وبرین آب نشنند پس هر رطل را از وی یکمن نمک کوفته بریزند و هفت روز بگذارند
و هر روز بجنبانند یکبار و آب نو کنند ازین نمک آب و بعد از ان آب خوش بروی بریزند
و هر روز بجنبانند و صافی کنند مدت چهل روز انگه بر دارند و نگه دارند و او را مرنگ خوانند
و هر که خواهد که دفع کند بغل کند میان گل تازه کنند و چون گل خشک شود دگر باره گل تازه
کنند بکرات بسیار تا بوی گل گیرد و انگه خشک کنند و نگه دارند و مرداسنگ سردیست اندک
و چون مغسول کنند لابد سردست و قابض و خشک کننده و از عجایب خاصیت او آنست
که چون او را در سرکه اندازند جلا دهد و چون سوزه آغشته کنند و در زخم مالند سیاه گرداند
و در وی جلا هست با قبض و او ماده همه مراهم است و افراط تحلیل را بشکند و بوی همه را
خوش گرداند و بوی بغل را نیز همچنین و ریش را انهار را سود دارد و جلا دهد کلف و آثار
سیاه را و جایها که خون مرده ساکن باشد و آثار آبله را و منع عرق کند و در ریشها گوشت
برویاند و مغسول وی بخار چشم را جلا دهد و خوردن او روا نیست که قاتلست بول در بند آرد
و شکم آماس گیرد و هر دو سینه و زبان در بند آرد و شاید که از و ایلاوس حاصل آید و شاید
که بول و غایط هر دو راند و نفس تنگ گرداند و خنق حاصل شود و مداوات او بقی باشد
با شراب یا زنجبیل مربی و اسفیدباج و چون او را بر بغل طلا کنند فضلات را رد کند با دل
بدین سبب واجبست که بر روغن گل بیامیزند مرّی آنکاره است آنچه از آرد جو سازند گرم
و خشک است به درجه و گفته اند گرم است بدرجه اول و خشک است بدرجه دوم خلطهای غلیظ را
جلا دهد و بلغم را بگدازد و بوی دهان خوش کند و ریشهای عفن را سود دارد و وجع الورک را
سود دارد و عرق النسا را و رطوبت معده را نشف کند و در حقنه بکار برند و گزیدن سگ دیوانه
را سود دارد مرو اهل هند گفته اند او انواعست آنچه خوش بوی است ازان را ماحوز
گویند و در نسخه آمده است که نوعی از مروست که او را مرو ارد شیران گویند و او گرم
و خشک است و نوعی دیگرست که او را امیرادون گویند و او گرم و ترست و نوعی دیگرست

که اورا امرود میشبهار گویند ونوعی دیگر هست که اورا امرود ارشک گویند ونوعی دیگر هست
که اندک بوی دارد اورا اسمونا گویند واو معتدلست ودروی قوت مفرحی است واورا
لسان الثور گویند ونوعی دیگر هست سردست ونوعی دیگر هست اورا مرماهوس گویند واو
گرم وخشکست در دو درجه خشک کننده ویحلل النفخ والبلغم ویفتح السدد وینفع من الصداع
البارد ودرد معده را که از بلغم باشد سود دارد واورا قوت دهد مرارات باسلامت ترین
زهرهای مرغان زهره خروس است واز آن دراج وقبج واما زهرهای جوارح نیک بقوت است
خاصه آنچه بزرگتر باشد وبهترین آنست که برنگ زرد باشد اما زنگاری ولاجوردی ردی باشد
واو گرم وخشکست در درجه چهارم تیز باشد وجلا دهنده وچون زهره با نطرون وقیمولیا
آمیخته کنند جراحتها که ریش شده باشد سود دارد وتاریکی چشم را سود دارد وخاصه آنکه بسبب
خشکی باشد واز ابتدای آب بچشم درآمدن وانتشار چشم را نیز سود دارد بعد از آنکه
تنقیه سر وهمه تن کرده باشند ومجموع مرارات مطلق طبیعت باشند مرارة الفیل اورا
فیلزهرج گویند وهو الحضض مرارة الارنب زهره خرگوش را با آب وگندم شیر نیز وکندر
وسداب خشک کوفته بهم بسرشند وبر پیشانی صاحب درد سر مالند فی الحال خوش شود
واگر اورا با شراب بیامیزند بغایت بسیار بخسبد واگر خواهند که بیدار شود پاره سرکه
بدهند بیدار شود وبدل او مراره تیس است مرارة الظباء برای روشنائی چشم هیچ زهره
بهتر از زهره آهو نیست مرارة حمار الوحش برای توته چشم وآثار جمیع آماسها را نیک بود
بطلا مرارة الذیب اثر توته چشم را واثار همه آماسها را سود دارد بطلا مرارة الباز والقبج و
الثعلب گرم وخشکست تاریکی چشم را وابتدای آمدن آب وانتشار را سود دارد
وگفته اند بیک دانک ونیم معده را پاک گرداند وقوة دهد دل را وگفته اند شراب او
زهره را زیان دارد وکثیرا وعسل اصلاح اوست مرارة البقر او قویترین زهره است
از زهرهای ذوات الاربع پس زهره کفتار پس ذئب پس بز پس گوسفند وبهترین

آن بود

۱۵۹ آن بود که رز کاوی گیرند که کار نکند واو در بیشتر مرهمها که برای دفع خراج کنند بالغارن
وقیمولیا حزاز را سود دارد چون سر و محاسن را بدان بشویند و با عسل معجون کرده خناق را
سود دارد که بدان غرغره کنند و دهنهای بواسیر را بگشاید و او تریاق است مجموع گزیدگی
جانوران زیان کار را و مقدار شربت یک دانگ است و دوی وطنین و درد گوش را سود
دارد چون به روغن گل بیامیزند و قطره قطره در آنجا اندازند و جگر را زیان دارد و زهر را
در اصلاح او کثیرا و عسل است مرارة التیس زهره بزکوهی جوان باشد گرم و خشک دار
فیل و شور و وذای و شبکوری را سود دارد مرارة الجبلی زهره بز کوهی تریاق زهرهای جانوران
زهرناکست مقدار شربت او تا دو دانگ است و گرده را زیان دارد و زهره را نیز و
اصلاح او انیسون و کرفس و عسلست مرارة العنز درد سر و درد شقیقه را سود دارد چون طلا
کنند مرارة الخنزیر ریش گوش را سود دارد مرارة کلب الماء گفته اند زهره سگ آبی اگر آدمی
بخورد همچند یک عدس بعد از یک هفته بمیرد و مداوات او بشرحه کاو و جنطیانا کنند و دارصینی
و بنیر مایه خرگوش و همه تن را به روغن خوش بوی بیالایند مرارة الضبع بهترین آنست که از
کفتار بزرگ گیرند گرم و خشک است مرطبی را که در سر باشد بکشد و بیارد و مقدار شربت او
یک دانگ و نیم است مرارة الاسد بهترین آن باشد که از شیر جوان باشد گرم و خشک است
مثانه را زیان دارد و کثیرا اصلاح اوست و عسل و همه از ابتدای آب سود دارد مرارة
الکرکی گرم است و لطیف او را در آب مرزنگوش حل کنند و ببینی برکشند لقوه و فالج و اختلاج
روی را سود دارد مرارة الکبش درد گوش را سود دارد که از سردی بود چون در وی چکانند
با چیزی از عسل و آب مرارة القنفذ زهره جوجو اثر ریشها را که در چشم باشد سود دارد
و چون بخورند جذام را سود دارد مرارة النمر و الافعی گرمست و کشنده است و هلاک کننده
چون او را بخورند دهان تلخ شود و چشم زرد شود و قی صفرا سبز آرد و زود هلاک شود
و اگر چهار ساعت درنگ کند او مید باشد که نیک شود و اما زهره افعی هیچ کس از وی خلاص

نیابد و مداوات بشیر تازه کنند یا معجون طین مختوم دهند و تریاق فاروق و رب به و رب سیب
و آب تخم بقله حمقا و آب جو اگر بوسته غشی آید ماء اللحم دهند از گوشت فراریج و شراب دهند
باندکی مشک ما دوار المسک مرارة الرخمة زهره سنگ چشم گوشی را که گران شنود سود دارد
چون با روغن زیت بیامیزند و انکس که طرش دارد در گوشش بروغن بنفشه از جانب مخالف
بکار دارند و برای سپیده چشم با آب سرد حل کنند و در چشم کشند سپیده را ببرد و این
طریق گفت چون او را خشک کنند در طرف آبگینه در سایه و کسی را که مار یا کژدم گزیده باشد
از آن جانب که گزیده باشد مفید بود و اگرچه افعی گزیده باشد و هم او گفت من برین
قول اعتماد ندارم و بعضی گفته اند که مجربست گزیدگی عقرب را و حیه را و کان می برم که
بلطوخ سود دارد و او مطلق گفت است مرغول الجن گرم و خشکست در سه درجه ریق هو العصفر وقد
ذکر مرج او جوز هندی است و او گرم و خشکست در سه درجه مرهم ابیض حرارت را سود دارد
و سرد گرداند و گوشت برویاند و صنعته بگیرند موم سپید و اسپیداج قلعی از هر یکی دو درم
روغن گل چهار درم موم بگدازند و روغن و سپیداج در وی اندازند و بر هم زنند تا هموار
شود پس اگر حرارت سخت باشد چیزی از کافور در وی اندازند و اگر برای سوختگی آتش
خواهند و برای ریش روده برای گزیدگی حیوان زهرناک یکدرم مرداسنگ و پنج درم
اسفیداج قلعی و بهم جمع کنند بموم گداخته و روغن گل و چون سرد شود سپیده تخم مرغ
بروی اندازند و بر هم زنند تا هموار شود و مرهمها از قوت تا شش ماه بماند انگه ضعیف شود
مرهم الباسلیقون گوشت برویاند و مواضع عصب را باصلاح آورد و جراحاتی را که در وحرارت
بود و ساختن او چنانست که بگیرند زفت و موم و راتینج از هر یکی بیست مثقال یا پنج
چهار درم مجموع را با روغن زیت بگدازند بقدر حاجت و استعمال کنند مرهم الزنجفر آماسهارا
که دیر پخته گردد و سرطان و خنازیر را سود دارد صنعته بگیرند مرداسنگ پنج درم موم
سپید ده درم علک البطم شش درم زنجفر هشت درم بسایند آنچه ساییدنی باشد

و باقی را روغن زیت و روغن کنجد و در تابستان بروغن گل بقدر حاجت و بر دارند و بعوض
زنجفر سریخ می نهند مرهم الخل گوشت بر دیاند و ریشها خشک گرداند وصنعة بگیرند مرداسنگ
یک وقیه نرم بکوبند و چهار وقیه سرکه و چهار وقیه روغن زیت در وی ریزند و بدسته هاون
بزنند تا هموار شود و اگر خواهند که خشکی در وی زیادت باشد دو درم زرده چوبه با وی
اضافت کنند نرم کوفته مرهم الزنجار ریشهای کهنه را بر دیاند و ریشها را پاک گرداند و
ساختن او چنانست که بگیرند زنگار دو درم علک و صمغ و صنوبر از هریکی یکدرم انزروت
دو درم زنگار را بسایند و باقی را دارو را بگدازند بروغن زیت و بعد از ان زنجار و بهم بسایند
تا هموار شود مرهم النوره جوزه را سود دارد و سوختن آتش را نیز و ریشها را خشک
گرداند و ساختن او چنانست که بگیرند آهک سوخته و نرم سائیده و در کیسه کتان
کنند و بدست بمالند در آب خوش تا در کیسه سنگ ریزه بماند بیندازند و باقی را در آب
بگذارند تا بنشیند نوره و صافی شود پس بروغن زیت بیامیزند و اگر تابستان باشد بروغن
گل سازند و نیک بهم بیامیزند و استعمال کنند مرهم الداخلیون سود دارد آماسهاء خام را که
در اعضا پدید آید و خنازیر و سولنگ را وصنعة فرا گیرند حلبه و تخم کتان و خطمی سپید از هریکی
یک کیله هر یکی را جداگانه در آب حل کنند یک شبانروز پس بگیرند یک رطل و نیم مرداسنگ
نیک نرم بسایند و به رطل روغن زیت بجوشانند تا بسته شود و رنگ او بگردد پس لعابها
بجوشانند با هم پس از آتش فرو گیرند پس مرداسنگ بروی اندازند و روغن زیت
و با آتش نرم بجوشانند تا منعقد گردد فرو گیرند و بگردانند تا تمام بسته شود و استعمال کنند
مرهم الحوتین و یعرف بمرهم الرسل و یعرف ایضا بمرهم شلیخا و یعرف ایضا بالاثنی
عشری آماسهای سخت را و نواصیر و طواعین و سرطانات را سود دارد و گوشت مرده
از جراحات بخورد و پاک گرداند و چرک را هم پاک کند و گوشت تازه بر دیاند وصنعة
بگیرند موم و راتینج از هریکی چهار ده درم جاوشیر و زنجار و بارزد و مرصافی از هریکی دو درم

اشق هفت درم زراوند طویل و کندر از هر یکی سه درم مقل ازرق چهار درم مرداسنج
چهار درم و نیم آنچه سائیدنی باشد بسایند و باقی را بروغن زیتون حل کنند و اگر زمستان
باشد از زیت یک رطل و نیم کنند و اگر تابستان باشد پس یک رطل کفاف بود ادویه را
بدو بسرشند و بردارند مرهم احمر او رومی است همه علت را بغایت سود دارد صفته بگیرند
سرکه انگوری و زیت از هر یکی دو رطل مرداسنگ یک رطل و ربع نحاس محرق ده درم
زنگار هشت درم سرکه را بزیت بپزند تا وقتی که سرکه فانی شود و زیت بماند باقی ادویه را
بروی ریزند و دیگر باره بآتش برند و بپزند تا همچو مرهم شود و فرو گیرند و بکار دارند مرهم
الرصاص گوشت بر رویاند و ریشها را خشک کند ساختن او بگیرند نحاس سوخته و سرب سوخته
بکوکرده و سپیداب قلعی و کندر زه مرداسنج و مر صافی و اقلیمیاء نقره و اشق و جاوشیر و مصطکی
از هر یکی ده درم پیه گرده بزاد و راتینج و علک البطم و روغن مورد و موم سپید از هر یکی
دوازده مثقال زنجفر و صمغ عربی از هر یکی چهار درم بگدازند آنچه گداختنی باشد و آنچه
صمغها باشد بسرکه خمری حل کنند و بهم بیامیزند تا هموار شود و بکار دارند مرهم القلقطار
جالینوس میگوید ریشهای چشم را سود دارد و زود برویاند و آماسهای سخت را سود دارد
و سرطان و طواعین و جراحات و همه آماسها را سود دارد و صفته بگیرند پیه خوک که نمک ندیده
باشد و لکن نیک تازه نباشد دو رطل مرداسنگ یک رطل و نیم قلقطار چهار اوقیه
و درهم کوبند نرم و بآتش برند و بگدازند و صافی کرده اند و از و یک رطل بگیرند و روغن
زیت یک رطل و نیم و بهم بیامیزند و قلقطار و مرداسنگ را نیک بسایند و بهم بیامیزند
و بر سر طبقی بزرگ نهند و قطعه قطعه کنند و بردارند مرهم اسود گوشت فاسد را بخورد
و گوشت نیک برویاند و بسیار جراحات را سود دارد و صفته بگیرند مرداسنگ نیم رطل
زیت صافی یک رطل و ربع موم ربع رطلی زفت رومی دو وقیه کندر پنج درم علک
و موم را و زفت را بهم بجوشانند و مرداسنج بروی ریزند و می جنبانند تا بسته گردد

انار الرابعی

مرمار الراعی جلا دهنده است و آماسهای گرم را تحلیل کند و بیخ او ریش روده مفید بود
و سنگ ریزه از گرده بریزاند مرمار آخر واو گیاهی است شاخهای سپید دارد و همچو
جعده است بسیار زغبت دارد و بوی او همچو بوی مر است تیز بوی خوش بود او گرم است
مرج او درخت بادام تلخ است مشن او سنگیست سرد و خشک در وی جلا هست سپیده
چشم را ببرد و بینائی را قوت دهد مشک او نافه حیوانیست همچو آهو او را دو ناب سپید
بزرگ سر هر دو ناب بر بالا بهترینش تبتی باشد و گفته اند صینی پس خرخری پس هندی
هرگاه که او بهمناسی با سنبل طیب جرد با مشک او بهتر بود و از جهت رنگ هرچه زرد
باشد بهتر بود پس تفاحی و او را مغشوش کنند بسک و سنبل و زعفران و زراوند و رامک
و برادهٔ عود و خون سیاوشان و او گرم و خشکست در درجه دوم و گفته اند در سوم درجه داد
لطیف است دماغ قوت دهد که معتدل باشد و چشم را نیز و نشف کند رطوبتها گوشت زائد
و سپیده چشم را ببرد و ار بور المجموع طبقات چشم برساند و دل را قوة دهد و شاد گرداند
و ذهن را صافی گرداند و تیرگی آرد و خفقان سودا دارد و تریاق همه زهرهاست و خاصه
از ان مپش و مقدار شربت او یک قیراط است و از خواص او آنست که دماز ابد باند
و بدل او مثل وزنه ثلاث مرات سک صینی مسهل الماء الاصفر فرا گیرند تربد و اصل السوسن
اسماتجونی وزراوند طویل و میعه فارسی و سکبینج وقزالغافت و افسنتین و شحم حنظل و
اشق و جاوشیر و تخم کرفس از هر یکی یک جزو و در مثلث حل کنند و در نبید مویز و عسل بپزند
و صافی کرده اند و بیاشامند از و چهار وقیه که ماء اصفر از و براند و بول بدر برد مستعجل
او بوزیدانست و ذکر کرده آمد مستحقونیا کف ابگینه است که در حالتی که شیشه گران
ابگینه گدازند کف که بر سر ایستد بگیرند و او گرم و تیز است از آنکه بر طبقه قرنیه بزداید مشمش
سرد و تر است در دوم درجه قدید او را جوف نقیع کنند تشنگی نشانند و تبهای گرم را سود دارد
بغایت و طعامی که در معده تباه شده باشد و از معده فرو برد و آب مشمش بیرون

برد و در عقب آن سکنجبین خورد و گفته اند یک درم مصطکی و نیم درم انیسون بشراب
و سیبه ممسکه و مغز استخوان او در امر که خورد غثی آرد و مداوات بقی باشد پس ربوب
و اگر حامضه همچو غوره و ترنج و لیمو مشوی بهترین آنست که با آب مشوی کنند و او گرم و ترست
و گفته اند معتدلست در رطوبت و خشکی و چون هضم شود تن را فربه کند و طبیعت را ببندد
خاصه کسی که لاغر باشد و او اول معده را برنجاند انکه هضم شود ولی بریاضت قوی و هر چیزی را
که بریان کنند نباید پوشیدن و اگر بپوشند نباید خوردن و اگر بپوشند آنکه بخورند هیضه
آرد و علامات بد پیدا شود و اطبا خلاف کردند در طبیعت بریان که او ترست یا پخته ترترست
پس گفته اند مشوی خشکترست انکه گفت که مشوی خشکترست بسبب آن گفت که آتش
رطوبت او را نشف کرده است و آنکس که میگوید که پخته ترترست برای آن میگوید که رطوبت
پخته در مرق مانده است و از آن مشوی در گوشت مشکط الشیخ شاخهای است همچو شاه اسفرم
خشک چون گوسفندان بخورند بعوض شیر خون آید گرم و خشکست در سوم درجه و گفته اند
خشکی او در درجه چهارم است و رطوبات لزجه از سینه و شش پاک کند و شراب او نافعست
از غشی و کرب و او حیض و بول و خون نفاس و سنگ از گرده براند و مقدار شربت او یک
مثقالست و بول خون آرد و از غایت که درد دست و چنین بیرون آرد و تبخیر او زیر شمه را زیان
دارد و اصلاح بسرکه خمری کنند و بدل او اکلیل الملک است و بعضی گفته اند فو دمانا و گفته اند جوهر
او فودنج بری است خصوص بهتر آنست بفروج و اطراف مواشی سازند و بعضی بعوض
سرکه زعرور کرده اند و نشاسته و اطراف بزغاله شیرخواره و او صفرا بین سود دارد
و مزاجهای گرم را و عصب را زیان دارد و سوداوی را و باه را و صاحب نقرس را و دفع
ضرر او بمثلث یا حلوای عسل کنند مصل ترف است سرد و خشکست در درجه دوم صفرا را
بشکند و او بد است مر اصحاب سودا را و معده را و زیر شمه را و دفع ضرر آنست که او را بگوشت
فربه پزند مصلیه بهترین آنست که نیک ترش نباشد و او سردست باعتدال صفرا بشکند

معده را

۱۵۲

ومعده را ملوث گرداند و اصلاح او حلوای عسل است و ساختن او بگیرند گوشت فربه با بازیر
بپزند و چون پخته گردد و روغن تازه و زعفران حل کنند و بر وی اندازند با آب گرم و با آتش آهسته
بپزند تا بقوام آید و فرو گیرند مصطکی اورا کنه نیز گویند و او صمغ جوز رومی است و او الطف
و انفع از کندر است و او گرم و خشک است در درجه دوم و بعضی گفته اند تر است و قابض است
و محلل و ورق وی تلیینی است و لوبت بیخ و درخت او قایم مقام اقاقیا و قایم مقام هیوفقسطیداس
است و همچنین عصاره ورق او ساعیه و جرب را سود دارد تا حدی که جرب مواشی را نیز
سود دارد و استخوان شکسته را جبر کند و خائیدن او بلغم از دماغ بکشد و هدب منقلب را چون
بدو بچسبانند راست باستد و سعال بلغمی را سود دارد و خون از دهن آمدن باز دارد و معده
و جگر را قوت دهد و اشتهای طعام آرد و بلغم بگدازد و آماسها را سود دارد و بیرون آمدن
رحم را سود دارد و مقدار شربت او یک درم است و گفته اند مثانه را زیان دارد و اصلاح او
آنست که او را بگدازند و آنکه خشک کنند و بکار دارند و بدل او علک رومی است مضیره بهترین
آنست که در ترشی معتدل باشد لیموشور و او سرد است در رطوبت معتدل است صفرا بشکند
و غذای بسیار دهد و معده را آلوده کند و بلغم انگیزد و سرد مزاج را زیان دارد و اصلاح او
حلوای شکر است و عسل که بعد از وی خورند و در وی دارچینی و خولنجان و فلفل در اندازند
و ساختن او بگیرند گوشت فربه و پاره پاره کنند میانه و اگر از مرغ بچه سازند همه مفاصل اورا
پاره کنند بعد از آن گشنیز غرق کنند و با ابازیر گرم همچو دارچینی و فلفل و کزبره و سپید باز و چون جوشی
چند بر آرد ماست بر وی اندازند و لیمو نیز در اندازند و نمک خورش کرده باشند و نعنع
تازه و با آتش نرم بپزند تا منعقد گردد و بر دارند ط خاکستر جو است و ذکر کرده آمد
مطنجن بهترین آنست که نمک پخته باشد و او خشکتر است از پخته و آنچه بسرکه و کرویا کنند
گرم و خشک است و آنچه با بکامه کنند بغیر سرکه او گرمتر است و خشکتر او بلغم را لطیف کند و نشف
رطوبات کند از معده و آنچه با بازیر کنند دیر هضم باشد و تشنگی آرد اگر بسرکه سرشته کنند تشنگی

کمتر آرد مطبوخ او بعوض مطبوخها است و ذکر کرده آمد مطبوخ الافتیمون سودا و بلغم براند صفت
بگیرند هلیله کابلی و اسود از هریکی ده درم بلیلج و املج از هریکی چهار درم مویز سرخ دانه بیرون
گرفته بیست درم سنای مکی شش درم گل سرخ پنج درم افسنتین و غافث و شکاعی و بادآورد
از هریکی چهار درم اسطوخودوس و کاذریوس و کمافیطوس از هریکی سه درم لسان الثور و بادرنجبویه
و تخم بلنگ مشک از هریکی دو درم انیسون و تخم رازیانه از هریکی یکدرم بسفایج سه درم تربد
دو درم مجموع را بشش رطل آب بپزند باتش نرم تا بچهار یک آید بعد از آن افتیمون
در صره بسته سه درم در اندازند و چون دو جوش بر آید بردارند و صبر کنند تا سرد شود پس
افتیمون را که در صره باشد بدست بمالند و مجموع را بپالایند و یک درم غاریقون سپید یکدرم
و چهار دانگ صبر و نمک هندی دو دانگ حجر لاژورد دو دانگ شحم حنظل یک دانگ و نیم
شکر طبرزد ده درم در وی حل کنند و نیم گرم بیاشامند در سحرگاه و هر که خواهد که صفرا نیز
براند درین مطبوخ هلیله زرد استخوان بیرون کرده هفت درم و یک دانگ محموده بروی بریزند
مطبوخ خیار چنبر خلطهای گرم و غلیظ بیارد صفت بگیرند هلیله زرد منزوع النوی و تمر هندی از
هریکی پانزده درم آلوی سیاه و عناب از هریکی بیست عدد مویز طایفی پانزده درم گل سرخ
پنج درم بنفشه سه درم مجموع را به رطل آب بپزند تا بیک رطل آید و بپالایند و مغز خیار چنبر
بیست درم در وی حل کنند و نیم گرم بیاشامند مطبوخ الغافث ربع بلغمی را سود دارد صفت
بگیرند هلیله کابلی منزوع النوی ده درم شکاعی و بادآورد و حشیشة الغافث از هریکی شش درم
افتیمون هفت درم قنطوریون باریک پنج درم اذخر چهار درم شاهتره پنج درم مویز
خراسانی منزوع العجم بیست درم بپزند مجموع را به پنج رطل آب تا وقتی که بیک رطل آید پس
صافی کنند و هر روز چهار اوقیه با یک اوقیه سکنجبین بیاشامند سرد کرده مطبوخ الصفرا
یستخرج خلطا صفراویا و صفته بگیرند هلیله زرد منزوع النوی پانزده درم آلوی سیاه بیست عدد
سپستان سی عدد مویز خراسانی بیست درم تمر هندی منقی من حبه پانزده درم سنای مکی

پنج درم

پنج درم شاهتره شش درم بنفشه چهار درم گل سرخ و افسنتین هر یکی پنج درم لبلاب ده درم
شکاعی و باد آورد از هر یکی سه درم تخم کاسنی و تخم کشوث و اصل السوس از هر یکی چهار درم
تخم رازیانه و انیسون از هر یکی یکدرم مجموع را با چهار رطل آب خوش بپزند تا بیک رطل آید
و بپالایند و یکدرم ایارج فیقرا و سقمونیا مشوی یک دانگ و نیم و ان کان غیر مشوی فدانق در وی
حل کنند و نیم گرم بخورند معا بهترین آن باشد که از گوسفند حولی گیرند و رودها همه سرد و خشک اند
کسی که از و بخار دود ناک بر آید و خوردن او در ساق و رای بحاصل آید رای آنکه خون
ردی بحاصل می شود که مایل می باشد بسردی غذا ای اندک دهد و می باید که او را نیکو بشویند
و پاک کنند و از و سکباج سازند با بار بر گرم معده او نیز همچو امعا باشد در جمیع حالات
اما او اندک بهتر بود و او سرد و خشک و دیر گوار است معجون قبا والملک مفاصل و نقرس
را سود دارد و درد بهر دو را انشاند و درد سپرز را نیز سود دارد و بادهای غلیظ و تبهای
کهنه و قولنج را سود دارد و سده ها بگشاید و سنگ گرده بریزاند و تنگی نفس را و سعال
و ریش روده و تاریکی چشم را و درد حلق را چون دو روز پیوسته بخورند و تن درستی
بجای بدارد و شربتی از و یک درم است و او از داروی است که قوت او تا دو سال بماند
صفته بگیرند تخم سداب بری و فراسیون و اسطوخودوس و میعه سایله از هر یکی پنج مثقال
مرصافی و زعفران و قسط و فلفل ابیض و اذخر و فربیون و سنبل و قشور اصل اللفاح و اشق
و فوتنج جبلی و بزر الرازیانج و بزر الجزر البری و ورد احمر و ناردین اقریطی و هو السنبل
الرومی و حب البلسان از هر یکی سه مثقال سلیخه شانزده مثقال دارچینی هشت مثقال
قنه و عصاره غافث و کاشم و تخم کاسنی دشتی و صمغ اللوز از هر یکی چهار مثقال افیون
و بزر البنج الابیض از هر یکی شش مثقال صمغها و عصارات را بمثلث حل کنند و باقی را
بکوبند و مجموع را به چند همه ادویه عسل منزوع الرغوه بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و بعد
از شش ماه استعمال کنند معجون حب الکاکنج درد گرده و مثانه را سود دارد و خون

وخون آمدن از مجری بول وکرده را نیز دارد صفته بگیرند تخم کرفس وراز یانه هر یکی هفت درم
تخم خیار مقشر بیست درم شوکران وتخم حماض بری منقی وافیون وحب الصنوبر المقشر المقلو
وزعفران وبندق مشوی وبادام تلخ مقشر از هر یکی سه درم حب کاکنج بیست وپنج حب
کوفته وبیخته بمثلث بسرشند ومعقود کنند وبکار دارند بعد از شش ماه وبقرص قرص کنند
ودر سایه خشک کنند شربتی از و یکدرم تا یکدرم ونیم باشد معجون النجاح واو از ادویه
مسهله است اخلاط غلیظه راند همچو سودا وبلغم صفته بگیرند هلیله کابلی وهلیله سیاه وبلیله
وآمله منقی از هر یکی ده درم بسفایج وافتیمون واسطوخودوس از هر یکی پنج درم کوفته
وبیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی از و چهار درم با آب بادرنجبویه معجون هرمس درد عجز
ومفاصل را ودرشتی جگر را ودرشتی سپرز را ورطوبت واستسقا ونقرس را سود دارد
خاصه در ایام بهار صفته بگیرند غاریقون واسارون ناردوج وقردمانا وبزر السداب وفراسیون
وزوفا خشک از هر یکی یک وقیه زراوند طویل وبیخ غرطنیثا ونانخواه وقرنفل از هر یکی
دو وقیه فطراسالیون یک وقیه ونیم جنطیانا رومی شش وقیه سنبل طیب وفودنج
از هر یکی دو وقیه فراسیون وجعده از هر یکی سه وقیه کمافیطوس وکمادریوس واسقولوفندر
یون از هر یکی هشت وقیه کوفته وبیخته به چند چندان ادویه عسل مصفی بسرشند شربتی یکدرم
تا یکدرم ونیم معجون الاصطمخیقون فساد مزاج وسردی معده وضعف معده را سود
دارد صفته بگیرند قسط تلخ وحماما وسنبل طیب وسلیخه ومصطکی از هر یکی دوازده درم
زراوند طویل وفلفل سیاه وتخم شبت وانیسون ونانخواه وزیره کرمانی ودوقو وفطراسالیون
وسیسالیوس وکاشم واسارون وافسنتین والجندان الاسود وفودنج بری ونعنع
یابس از هر یکی چهار درم مجموع را کوفته وبیخته به چند چندان ادویه عسل منزوع الرغوه
بسرشند وبردارند معجون الاختلاف سود دارد اسهالی را که گونا گون خلطها رود و
زحیر بلغمی را که با فراط باشد صفته بگیرند جندبیدستر وافیون وسیعه سایله وبزر البنج

الابیض

الابیض و مرو زعفران و اسارون و بزر الکرفس و سلیخه و انیسون و سنبل طیب و گل
ارمنی و جلنار از هر یکی یک جزو کوفته و بیخته بسه چند ادویه عسل مصفی بسرشند شربتی
از و نیم درم برب مورد و رب به و با آب سماق یا بگلاب معجون القفی سعال و درد جگر
و درد سینه و آلات تنفس و معده و شوصه را سود دارد و آواز صافی کند و بول براند و سپرز
را سود دارد و صفته بگیرند مویز دانه بیرون کرده بیست و پنج درم زعفران و سنبل
و سلیخه و دارچینی و دار شیشعان از هر یکی یک درم قصب الذریره و فقاح الاذخر و علک البطم
و مقل ازرق از هر یکی دو درم و نیم مرچهار درم عسل مصفی شانزده درم کوفتنی را
بکوبند و صمغها را بشراب یا میثلث حل کنند و مجموع را بهم بسرشند شربتی از و یک درم
با آب گرم برای درد جگر و معده و برای درد سینه و بهر دو گرده با آب رازیانه معجون
الانقردیا هو البلادری سود دارد استرخای عصب را و دوار و نسیان را و صرع و درد معده
و سینه را صفته بگیرند سنبل طیب و ساذج هندی و مر و سلیخه و زعفران و شیح ارمنی
و افیتمون و اذخر و زراوند صینی و حب البان مقشر و قرنفل از هر یکی یک وقیه مصطکی
و عسل بلادر از هر یکی دو مثقال حب البلسان و صبر سقوطری و زنجبیل از هر یکی یک وقیه
غاریقون هشت درم اصل السوس الاسمانجونی دو وقیه نوبت پنج رازیانه سه رطل
سرکه خمری پنج رطل ادویه خشک را بکوبند و ببیزند بغیر پنج رازیانه که سه روز حل کنند
پس بجوشند در دیگ پاک سه جوش و فرو گیرند و صافی کنند و سرکه را با دیگ عود کنند
و سه رطل عسل در سروی ریزند و با آتش نرم بپزند تا با قوام آید پس داروها بر وی
ریزند و بهم بیامیزند و استعمال کنند معجون الحنطیانا درشتی جگر و سپرز را سود دارد
و سده بگشاید و درد معده و گرده و مثانه و تبهای دراز را سود دارد و صفته بگیرند
حنطیانا رومی و فلفل سیاه از هر یکی ده درم قسط تلخ و ساذج هندی و سنبل طیب
و راوند چینی از هر یکی یک وقیه بکوبند و ببیزند و بسه چند عسل مصفی بسرشند شربتی از و

یکدرم باآب سداب معجون الفوتنج درد معده ودرد جگر راکه سرد باشد وفراشا
دراز را وتبهارا وتب ربع را سود دارد وصفة بگیرند فوتنج شهری وجبلی وفطراسالیون
وسیسالیوس از هریکی دوازده درم بلبل سیاه چهل درم تخم کرفس وبابونه وحاشا
از هریکی چهار درم کاشم پانزده درم کوفته وبیخته بچند جمله ادویه عسل مصفی بسرشند
شربتی یکدرم ونیم باآب گرم واو تبهارا سود دارد معجون المسک درد جگر وضعف معده
را وسردی معده را سود دارد ودرد سدها بگشاید وآماسها را حل کند صفة بگیرند مشک
وسلیخه وسنبل طیب وساذج هندی ولک منقی وراوند چینی وجنطیانا رومی از هریکی
دو درم زعفران ونانخواه وبزر کرفس ومصطکی از هریکی سه درم عود هندی وقرنفل
ومر از هریکی نیم درم کوفته وبیخته بچند ادویه عسل کف گرفته بسرشند شربتی مانند باقلی
باآب گرم معجون الافسنتین سردی معده را وجگر را سود دارد صفة بگیرند انیسون وتخم
کرفس واسارون وافسنتین وبادام پوست کنده از هریکی یک جزو کوفته وبیخته بچند
جمله ادویه عسل مصفی بسرشند معجون الراوند سود دارد ضعیفی معده را وجگر را که حادث
شده باشد از صدمة یا ضربتی وصفة بگیرند راوند چینی وزنجبیل وشهدانه ووج واصول
الخذان از هریکی یک وقیه تخم کرفس ورازیانه وانیسون ونانخواه از هریکی نیم وقیه
بکوبند وبیزند وبعسل مصفی بسرشند معجون الطین الرومی زهرها می کشنده را سود دارد
وگزیدن حیوان زهردار را سود دارد وصفة بگیرند گل رومی وحب الغار از هریکی دو درم
پنیرمایه آهو هشت درم پنیرمایه خرگوش چهار درم جنطیانا رومی ومر صافی وزراوند گرد
وتخم سداب ومر وورق الغار از هریکی یکدرم کوفته وبیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی
مثل یک باقلا معجون الفلاسفه وماده الحیوة نیز گویند فضول بلغم را ببرد ومعده را قوت
دهد ودل را شاد گرداند وطعام را هضم کند وگوارش آورد واشتها آورد ودر حفظ
بیفزاید وزیرکی آورد ودر عقل بیفزاید وزبان که گران شده باشد سود دارد وسردی

معده و از وجود بیرون برد و سلس بول را سود دارد و بادها را بشکند و منی بیفزاید و
دندان را سخت گرداند و درد پشت را ببرد و درد تهیگاه سود دارد و درد سینه را هم سود
دارد و درد مفاصل را ببرد و صفته بگیرند بلبل و دار بلبل و زنجبیل و دارچینی و آمله و بلیله
و شیطرج و زراوند کرد و بیخ بابونه و جوز هندی و خصیة الثعلب از هر یکی یک وقیه تخم بابونه
و مغز دانه صنوبر از هر یکی نیم وقیه مویز منقی سه وقیه کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی ازو
بقدر یک جوز معجون السنبل خامی جگر و معده را سود دارد و صفته بگیرند قسط و فقاح اذخر
صغیر ۲۳ قانون
و قصب الذریره و مویز دانه بیرون کرده از هر یکی چهار درم زعفران و مرصافی و انیسون
و بلبل از هر یکی یکدرم مقل ازرق ده درم سلیخه پنج درم کوفته و بیخته کنند هر چه کوفتنی باشد
و مقل را و مویز را بمثلث حل کنند و به چند همه عسل کف گرفته بسرشند معجون القیصر خفقان
و صرع و درد معده سرد را و درد رودها را سود دارد و سدها بگشاید و عفونت خون را و
دشخواری هضم را و تنگی نفس را و نوایر سخت را سود دارد و صفته بگیرند چند بیدستر
و رب السوس و سلیخه و قسط تلخ و بلبل سیاه و میعه و دار فلفل و زعفران و سنبل الطیب
از هر یکی سه درم جاوشیر یکدرم مشک یکدانگ زرنباد و درونج و لولو غیر مثقوب از هر یکی
نیم درم کوفته و بیخته به چند عسل مصفی بسرشند شربتی ازوی مثل نخودی معجون الحلتیت
تب ربع را سود دارد و گزیدن همه هوام را و صفته بگیرند حلتیت و فلفل و مرصافی و سداب
از هر یکی یک جزو کوفته و بیخته به چند ادویه عسل کف گرفته بسرشند شربتی ازوی یکدرم
معجون القسط درد جگر و معده را سود دارد و صفته بگیرند دارچینی و سلیخه از هر یکی هفده
درم قسط تلخ نوزده درم انیسون و تخم کرفس و اسارون از هر یکی سی و سه درم فقاح
الاذخر و مرصافی و بیخ اذخر از هر یکی سه درم عود و سلیخه و زعفران و زراوند مدحرج از هر یکی
بیست درم کوفته و بیخته بعسل مصفی بسرشند و استعمال کنند و در ظرف آبگینه نگاه دارند
معجون خیارشنبر در بیماریهای معده و بدرد و قولنج و پیچ امعا و دشخواری و مزاج خشک را

سود دارد صفت فلوس خیار چنبر صد درم شیرخشت سی درم ترانگبین سی درم فانید سی درم
روغن بادام دوازده درم روغن بنفشه دوازده درم مصطکی پنج درم تخم بادیان
پنج درم گل سرخ پنج درم ریوند چینی پنج درم تخم کاسنی ده درم رب السوس بیست و پنج درم
سقمونیا سی درم فلوس و شیرخشت و ترانگبین و فانید در آب کاسنی حل کنند یا در گلاب
و بجوشانند تا قوام گیرد و داروها کوفته بروغن چرب کنند و درهم بسرشند شربتی چهار درم
نافع بود نوعی دیگر تربد چهار درم بنفشه بیست درم نمک هندی پنج درم رب السوس هفت درم
تخم بادیان پنج درم مصطکی پنج درم خیارچنبر پنج درم فانید صد درم انگبین صد درم همه بهم
بگدازند و پنج استیر روغن گاو با آن بیامیزند و داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند شربت هفت درم
بآب بادیان خورند نافع بود معجون اسقوفی در قولنج دیرینه و بادهای غلیظ و درد معده و طحال
را نافع بود و بدرد پای و نقرس و بیماریهای بلغمی را سود دارد صفت محموده پنج درم تربد سپید
پنج درم قاقله سه درم بسباسه سه درم جوزبوا یکدرم زنجبیل و دارچینی و قرنفل و ایلج
از هر یکی یکدرم شکر چهار درم عسل نیم من معجون کنند معجون سورنجان خلط و بلغم را دفع کند
و عرق النسا و نقرس و درد پیوندها را نافع بود صفت سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره و
قنطوریون باریک از هر یکی سه درم شحم حنظل دو درم فرفیون چهار درم سقمونیا یکدرم ایارج
فیقرا پنج درم جندبیدستر زنجبیل شیطرج هندی از هر یکی نیم درم بکوبند و ببیزند و با انگبین
مصفی بسرشند شربتی سه درم یا دو درم نافع بود معجون ملین که طبع را نرم کند لب قرطم افتیمون
لب اللوز از هر یکی پنج درم بکوبند و بعسل مصفی بسرشند و بکار دارند کحل اثری که در چشم
باشد ببرد و سپیدی چشم را بیفزاید و از بیخ برکند صفت بگیرند انزروت و بوره ارمنی
و سرگین خطاف و اقلیمیا نقره و زنگار و نمک از هر یکی یک مثقال بغایت نرم بکوبند و بدو
وقیه عسل کف گرفته بسرشند و در چشم کشند بعد از آنکه از حمام بیرون آمده باشند مغره
نوعی از گلست و بهترین آنست که سرخ قانی باشد و پاک باشد از چیزها و او سرد است

دردرم

در درجه اولی خشک در درجه دوم و گفته اند که او در قبض و خشکی بهترست و خشکی او از گل
مختوم بیشترست جراحات و کرم شکم بکشد و او بار زده تخم مرغ خایکی نیم برشت باشد بخورند طبع
را در بند آرد و درد جگر را و آماسهای گرم را سود دارد و طلا کردن مغد او باد نجانست و ذکر
کرده آمد و بعضی لفاح را مغد گویند مغاث بعضی گفته اند او بیخ نار بری است و گفته اند این صوانی
آن نیست که گفته است کر او باه را موافق است و باه را انجرکه آرد و بهترین او آنست سپید باشد
که میل بزردی دارد و اوضماد را نیکست برای وثی و کسر و نقرس و دشبند و صلابات را و باه
را انجرکت آرد و خاصه تخم او و مقدار شربت او یکدرم است و گفته اند مثانه را زیان دارد و اصلاح
او عسلست مغاث هندی هو کدر و ذکر کرده آمد مغناطیس او سنگ مغناطیس است و ذکر کرده
آمد مغنیسیا هو کالمرقشیشا و بهترین او آنست که خارج او زرد باشد و او میل بخشکی دارد و
او معده را پاک گرداند و سنگ ریزه بریزاند و مقدار شربت او نیم درم است و دل را زیان
دارد و اصلاح او عسلست معموحه او معتدلست در حرارت و میل بخشکی دارد معده بلغمی
را سود دارد و دماغ را زیان دارد و عصب و سینه و رروده را زیان دارد و خون سودائی
انگیزد و دماغ را ببخار مملو گرداند و اصلاح او مهلبیه است و صنعته بگیرند گوشت نیکو را و پاره
پاره کنند بعد از او بادنجان را پوست بکنند و دنبه را نیز پاره پاره کرده و در دیگ کنند و آبا بزیر
در وی ریزند و بعد از ان گوشت در وی اندازند بعد از ان بادنجان مقشر در وی اندازند
و بعد از ان سرکه یا آبکامه بر وی ریزند پس زعفران سوده بر وی ریزند و فرو گیرند مقل
او مشهورست بمقل ازرق و مقل مکی و مقل یهود و منه صقلبی و منه عربا غیر مقل الروم و هما
من دوا رالدهر و او صمغیست مانند کندر طیب الراحة و درخت او همچو درخت کندرست
و بیشتر او در شهر یمن باشد و او مکی سرد و خشکست و قابض طبع را در بند آرد و استسقاء شکم
رفتن را سود دارد و انچه سرخ باشد و صافی و پاک از خار و خاشاک گرم و خشکست در درجه
و خشک در آخر اول و گفته اند سردست و گفته اند ترست و او محللست و ملین خون فسرده را

تحلیل کند و اما سهاء سخت را تحلیل کند چون با آب دهن ناشتا یا صایم حل کنند سنگ گرده
و مثانه بریزاند و چون در مسهلات افتد منع سحج کند و آب ادره را حل کند چون با آب دهن
ناشتا حل کنند و بدانجا طلا کنند و ادرار بول و حیض کند و از گزیدن هوام مفید بود و بلغم
و سودا براند با وجود آنکه اسهال را باز می دارد و مقدار شربت او یک درمست و او خنازیر
را تحلیل کند و بسرکه حل کرده ریش سر را سود دارد و تشنج عضل را سود دارد و درشتی
اعضا را و بواسیر را سود دارد و شربا دبخور او حمولا و یحبس دمها و همه اما سهاء زیر نیمه را
و آماس انثیین را و عرق النسا را و نقرس را سود دارد و جنین از شکم با در بیارد و اسحق
گفت که جگر را زیان دارد و اصلاح او زعفرانست و هم او گفته است که شش را زیان
دارد و اصلاح او کثیرا است مقلونیا او خربزه است دراز مانند خیار و او سرد و ترست
زود هضم شود و ادرار بول کند مقلوبه بهترین آنست که نیک پخته باشد و صفت بگیرند
گوشت و نیک بکوبند و بپزند و تخم مرغ بر سر وی ریزند و اندکی آبکامه و تابلیه کنند و او گرم
و ترست مناسب است اصحاب ریاضت را و مضر باشد اصحاب معده ضعیف را و خوردن
او تخمه آرد و اصلاح او شلث است مقدونس کرفس رومی است ملح در نمک تلخی و قبضی
است و آنچه تلخت تر و بکت بوره و بعضی آتش است و منه اندرانی کالبلور و منه نفطی
اسود و منه بحری چون آب ببندد زود بگدازد و بهترین اندرانی است سپید رقیق و او
گرم و خشک است در درجه دوم و او جلا دهنده است و تحلیل کننده بادها بشکند و عفونت
ببرد و غلیظی اخلاط را مفید بود و بگدازد و استعمال او باعتدال رنگ روی را خوب کند
و با عسل و مویز بر دمل طلا کنند زود بپزاند و با فوتنج و عسل اما سهاء بلغمی را سود دارد و او
گوشت زاید را بخورد و جرب و ریش و سده را سود دارد و خارش بلغمی و نقرس را سود دارد
طلا و نمک ابا شحم حنظل ریش سر را سود دارد و اندرانی زیرکی آرد و گوشت بن دندانرا
سود دارد و بر انحدار طعام و خروج الثفل ممد بود درد معده سرد را سود دارد و بلغم و ترب

او قطع

او نصف درهم است و او را با برگ کتان بر گزیدگی عقرب نهند زهر بکشد و سود دارد و با برگ و عسل
گزیدگی زنبور را سود دارد و با سکنجبین دفع مضرت فطری که کشنده باشد و افیون کنند و نمک
سوخته دندان را جلا دهد و نمک سیاه سودا براند و نمک دماغ را زیان دارد و بصر و شش را
صلاح او آنست که او را بشویند و سعتر با او اضافت کنند ملح هندی گرم و خشک است و او گرمترین
و لطیفترین نمکها است ملح نفطی گرم و خشک است برقی باری دهد و سودا براند و مقدار شربت
او نیم درم است و اسعار را زیان دارد و اصلاح او بهلیله زرد است و روغنها ملح بابازیر گرم و خشک
غذا را هضم کند و بگدازاند و تن را خشک گرداند و اصلاح او کنجد است و خشخاش است
و سعتر ملواح داروی شامی است و او گیاهی است همچو عقد نقطهای سیاه دارد و بنفع من
شوخ عضل ملاج هو القلاقلی و او شاخها است بی برگ و یاد کرده آمد ملیح و او همچو
عوسج است و برگ او همچو زیتون است و بهین تر از و او را همچو تره خورند و در وی قبض
و شوری است و شیر انگیز باشد و یسکن المغص ملوخیا هی الملوکیة و هو ضرب من الخبازی
و بهترین آنست که سبز باشد و بزرگ شاخهای او برنگ سرخی زند و او سرد است در درجه
اولی تر است در درجه دوم و گفته اند سرد است و تر در سوم درجه التهاب معده را سود دارد
چون بر پشت او طلا کنند و بر معده و از سیلان حیض سود دارد و گوناگون خون رفتن باز دارد
و ورد و سر را سود دارد و درد چشم را که از حرارت باشد سود دارد چون او را با آرد جو ضماد
کنند اسحق گفت که سده جگر و مراره بگشاید چون از آب او مقدار سی درم بیاشامند
و گفته اند جگر و مثانه را زیان دارد و اصلاح او کلت و گلاب ملکیا تا او دزد و سپید است
رمد را فایده کند وصفت بگیرند عنزروت پرورده و نشاسته و شکر طبرزد و صمغ عربی از
هر یکی یک جزو بکوبند و بحریر ببیزند و در چشم ریزند ممسک ادویه جالی است وصفت بگیرند
سرطان بحری و سوار الهند و زبد البحر و بعر الضب و قاقله حجار ری و توتیای کرمانی و پوست
خایه شتر مرغ سوخته از هر یکی دو درم اسفیداج و توبال مس و آبگینه شامی و مروارید

ناسفته و عقیق سوخته و مس سبز تو و دار فلفل و سفال قدح سبز و اقلیمیا زر و توتیای هندی با
و توتیای کرمانی و محموده و بیخ مرجان و گل قیمولیا و روی سوخته از هر یکی یکدرم نمک اندرانی
و بوره ارمنی از هر یکی چهار دانگ مرقشیثا و شیرزنج از هر یکی نیم درم کف شیشه دو درم
زنجار دو دانگ اشنه نیم درم بکوبند مجموع را و بسایند تا همچو غبار شود و دو دانگ مشک
با او اضافت کنند و دیگر باره بسایند و استعمال کنند مغوریه بهترین آنست که با بازیر کنند
و با سرکه و گزبره و کرویا و دارچینی و نخود و بعضی مردمان کنجد و بادام پرورده می کنند و بگیرند مرغ
خانگی و پاره کنند بر مفاصل بعد از ان در روغن شیرجت بجوشانند با گشنیز و سپیده تخم مرغ
و کرویا و دارچینی و نیکو بپزند بعد از ان سرکه بر وی ریزند و نخود پوست کنده و کنجد پوست
کنده و بادام پرورده و بهم بپزند تا بغایت بخشکی رسد و اندک گلاب بر وی ریزند و بردارند
و او معتدلست در حرارت و برودت اخلاط لطیف گرداند و قلع بلغم کند و فربه را زیان
دارد و عصب را و سودا را و اصلاح او نخود آبست منّ هو طل یقع علی الشجر والحجر فیحلو و ینعقد
علا و خشک شود همچو خشک شدن شیرخشک گرم است در درجه اولی معتدلست در تری
و خشکی مغفور هو الخشخاش المصری منثم هو حبة یشبه البطم بوی خوش دارد و بستانی معتدلست
و بری گرم و خشک منبج او برود کافوری است و ذکر کرده آمد موز او معتدلست
و گفته اند گرم و ترست و ملین است سوزش سینه را و حلق را سود دارد و باه را حرکت آرد
و مثانه را سود دارد و غذای بسیار دهد و قومی گفته اند غذای اندک دهد و او ادرار بول کند
و طبع را نرم گرداند و بسیار خوردن او سده آرد و در صفرا بیفزاید و بلغم نیز بحسب مزاج
خورنده و معده را گران کند و اصلاح او شکر طبرزدست و یا در عقب وی سکنجبین خورند
بزوری و بعد از وی هیچ غذا نخورند تا او بگذرد مو در کتاب آمده است که مانند سنبل است
زیرا که بعضی سنبل را مو بخوشه گفته اند و او بیخ نباتی است که از و استعمال نکنند الا بیخ
او را و بهترین آنست که سپید باشد و او گرم و خشک است در سه درجه و او گرم و ترست

انسنل

از سنبل اوجاع مفاصل و اوجاع جگر را سود دارد که سرد باشد شربا و طلاء و عسر بول را سود دارد
شربا و ضماد او درد چشم و مثانه را سود دارد و سحج شکم را سود دارد و لکن صداع آورد
و بدین سبب است که او را خشک کنند آنکه استعمال کنند اسحق گفت که سپرز را زیان دارد
و اصلاح او کرفس است و بدل او جوز بوا است مثله و مثل نصفه مومیا معدنی است در قوت
زفت جاشد و قفر مخلوطین الا آنکه او رسیده تر باشد و او گرم است در درجه دوم لطیف
و محللست اما سهار بلغمی را سود دارد و خلع و کسر را نیز سود دارد و سقطه و ضربه را هم سود دارد
و فالج و لقوه را با آشامیدن و مالیدن و شقیقه و صداع سرد را و صرع را و دوار را مفید بود
و سعوط کنند او را با آب مرزنگوش و برای گرانی زبان یک قیراط از وی خورند با آب شعیر فارسی
و خون آمدن از شش باز دارد و یک قیراط از وی با سکنجبین بخورند خناق و درد حلق را
سود دارد با شراب حزنوت و یک طسوج از وی با آب عناب و ماء الشعیر خورند سعال را سود دارد
یک قیراط از وی خفقان را بغایت سود دارد و با آب زیره کرمانی و یک حبه بطبیخ تخم کرفس
فواق را سود دارد و یک قیراط بشیر تازه ریش مثانه را سود دارد و یک قیراط گزندگی عقرب
را سود دارد و بشراب صرف یا مثلث و بر موضع گزیدگی عقرب نهند بشرط که او همه زهر را بکشد
و هیچ ضرر نکند موفیون گفته اند او از زهرهاست که مانند بیش است و مداوات او همچو
مداوات بیش است موم هو الشمع و قد ذکر مهلبیة هی البهطة و ساختن او همچو ساختن
هریسه بلا دانه است بگوشت مرغ خانگی الا آنکه چون رسیده شود شیر و شکر طبرزد سائیده
بروی ریزند بقدر ما یحتمله و سر بپوشند تا تمام رسیده شود و او معتدلست در حرارة
و رطوبة حفظ صحت رکند در ابدان معتدله و صفراوی را زیان دارد و اصلاح او حصرمیات
میعه سائله هی اللبنی و او گرم و خشک است و گفته اند تر است و دروی تلیین است و نضج است
قوی گفته اند و دماغ را پاک کند و جذام را سود دارد و طبیعت در بند آرد و مقدار شربت
او یک مثقالست سعال و زکام و نزلها را و بحوحه را که از رطوبت باشد سود دارد

وحیض براند شراب او حمولا و صداع آرد و اسحق گفت ششش را زیان دارد و اصلاح او مصطکی باشد
و بدل او جندبیدستر سیسنبر درد یا نوتا اوخلی دارد و درد گرده و مثانه را سود دارد و هضم
نیکو آرد چون معده از سردی ضعیف شده باشد شبهار هو من جوهر المرو میویزج او معروفست
بمویز جبلی و او سیاه است همچو نخود سیاه میل به درازی دارد گرم و خشک است در درجه سوم
سوزاننده و خورنده و تیز است و خاصیت او آنست که شپش بکشد با زرنیخ و تنها شپش
مژه چشم را بکشد و تنها جرب متقرح را سود دارد و چون ازو پانزده حب بخورند قی لزج آورد
و سپرز را زیان دارد و در شراب او خطر است زیرا که ریش مثانه آرد و اصلاح او کثیرا است
میبه و او شراب به است ضعف معده و جگر و اسهال را سود دارد و غثیان و قی باز دارد
و تشنگی بنشاند و هر که خواهد که خوش طعم و خوش بوی باشد بگیرند مصطکی و زنجبیل از
هر یکی چهار دانگ دارچینی و عود هندی از هر یکی نیم قرنفل دو دانگ جبه را نیم کوفته کنند
و در خرقه کتان تنک بندند و با این ادویه را اندکی زعفران اضافت کنند و یک قیراط
مشک و فرو گیرند میسوسن هو شراب السوسن و قد ذکر باب اللون نارجیل او جوز هندی است
و او را رانج نیز گویند و بهترین سپید باشد تازه که خوش طعم باشد و چون آب کم دارد
دلیل باشد که کهنه است و او گرم و تر است در اول درجه باه را زیاده کند و غذا بسیار
دهد و تقطیر بول را سود دارد و کرد را و روغن نیکست بواسیر را و کهنه او گرم بکشد و طبع را
در بند آرد و او بر معده گران باشد و دیر منغز او هضم نشود و او را با فانید خورند و او را
آنچه زنج باشد غثیان و کرب و غشی آرد و مداوات نقاکه حامضه کنند بعد القی ناطف
هر آن چیزی که از شکر سازند معتدل باشد جوان او شیوخ را و اصحاب امزجه بارده
را و سعال را که از حرارت باشد و آنچه بخشخاش کنند نزلات و سوزش بول را سود دارد
و آنچه بعسل سازند مزاج سرد را سود دارد و پیر ازو و لکن صداع آرد و صفرا انگیزد خاصه
در جوانان و آنچه بکنجد سازند بسیار غذا دهد سعال و سینه را سود دارد و آنچه بمغز جوز

کند بدن

کنند بغایت گرم باشد و معده بلغمی را و گرده را سود دارد و لکن درد سر آرد و خشخاش
و کاهو او را باعتدال آرد و آنچه بمغز بادام کنند حرارت کمتر دارد و سعال را که از رطوبت بود
سود دارد نارنج پوست او گرم و خشک در درجه اولی و ترشی سرد و خشک در درجه سوم
و حب او گرم و خشک در درجه اولی و او محلل بادهای سرد است از دماغ و او لطیفتر است
از ترنج و در افعال مانند اوست ناخواه در وی تلخی و تیزی است و بهترین آنست که نو باشد
و بوی خوش دهد و سرخ باشد گرم و خشک بدرجه سوم و گفته اند حرارت او در درجه دوم است
سده بگشاید و در ادویه برص و بهق می رود و تری معده را سود دارد و غثیان را نافع بود و جگر را
سود دارد و معده سرد را و با سداب ادرار بول کند و سنگ ریزه از گرده و مثانه بریزاند
و تبهای کهنه را سود دارد و مقدار شربت یک مثقال است و او را بیزند و آب او را بر گزیدگی گزدم
ریزند درد بنشاند و آب او را بیاشامند برای گزیدگی هوام مفید بود و آب او را در چشم
کشند خون فسرده را تحلیل کند اسحق گفت که او شیر کم کند و اصلاح او نرمس است ناب
کلب الکلب ناب سگ دیوانه بگیرند و بر بازوی کسی که او گزیده باشد ببندند آن گزیدگی
هیچ مضرت نرساند و این از جمله خواص است نارمشک او را باغنت گویند و او اقاع رمان
هندیست و او فقاح است و قشور و اقاع مانند سباب است و لکن بزردی گراید بوی
خوش دارد و اندک عفوصت در وی است و او منفعت سنبل دارد و بهترین آنست که
خوش بوی دارد گرم در درجه اول و خشک در درجه دوم و بعضی گفته اند گرم و خشک
در سوم درجه و او لطیف است معده و جگر سرد را سود دارد و اخلاط غلیظ را لطیف گرداند
و خوردن و طلا کردن رنگ را زرد گرداند بدل او ربع وزن او زنجبیل و نصف وزن او
فستق و سدس وزن او سنبل ناردین او سنبل رومی است بهترین آنست که نو باشد
و خوش بوی و او گرم است در درجه دوم و خشک در درجه سوم چون او را در سرمه بکار
دارند مژه چشم برویاند و ادرار بول و حیض کند و آماس رحم را سود دارد جلوگانی طبخه

و ورم منه ينفع الفالج واللقوه اسحق گفت که ششش را زیان دارد و اصلاح او کثیرا است یا عسل
نار فارسین او نوعیست از نار مغشوش قال برای آنکه او را ببعض نوعات مغشوش کنند نار قیصر
او کیاهی است تیز نیکست برای معده سرد نارعنب او نار رنگ است و قد تقدم ذکره
نبق رطب را و را عرب دو ما خوانند او سرد است در درجه اول و تر است در درجه دوم و گفته اند
خشک است در درجه اول و آنچه از و شیرین نیست و او میل بترشی دارد سرد است و او مسهل طبع است
و گفته اند حکم سیب و امرود است و هیضه آورد و بدین سبب است که گرم مزاج بعد از وی سکنجبین
استعمال کند و سرد مزاج کلنکبین نبق یابس سرد و خشک است و دروی تجفیف و تلطیف است
و او قابض است معده را قوت دهد و طبع را دربند آرد و اسهالی که از ضعف معده باشد
سود دارد چون او را بریان کنند و بکوبند با استخوان او نبیذ التمر او گرم و تر است تن را فربه
کند و اسهال آرد و غذای نیکو دهد و او غلیظتر است از همه نبیذها و سده آرد و خون کدر
انگیزد و سیاه و خناق را زیان دارد و عصب را نیز و حرز او را نار شیرین دفع کند نبیذ
دوشابی بهترین آنست که از سیلان رطب سازند گرم و تر است و مسهلست و چون هضم شود
غذای بسیار دهد و او غلیظ تر است از تمری و بطی الانحدار است و باد انگیز تر است و سده آرد
نبیذ العسل او از خمر گرمتر است رطوبت معده را سود دارد و صاحب مزاج سرد را سود
دارد و بیماریهای سرد را سود دارد خاصه آنچه با فاویه کرده باشند و خمار آرد زیاده از خمر
و گرم مزاج را زیان دارد و صفرا انگیزد و صداع آرد و بدین سبب است که نار شیرین بنقل
در میان این نبید خورند و به نیز بشرطی که بکنند و ثفلش را ببیند از زند و اگر از وی خمار حادث شود
ربوب فواکه حامضه مفید باشد همچو رب غوره و رب ترنج و مانند این نبیذ الفانید و التین
طبع را نرم کند و خداوند صفرا را نیک بود و کسی را که درگرده و مثانه زحمتی باشد مفید نبیذ
الزبیب گرم و تر است و گرمی او کمتر است از گرمی خمر سیاه و چون افاویه در وی اندازند طبیعت
آن افاویه گیرد رطوبت معده را سود دارد و مسهلست و اگر با وی عسل یار کنند گرم و خشک شود

اجاص بری

اصحاب بلغم و مزاج سرد را سود دارد نبات الجلاب او معتدلست حلق را صافی کند که رطوبت
از سر فرو می آید بحلق وقت صباح و سعال را سود دارد و بجوجه را نیز و سینه و شش را نیز موافق بود
و اگر لالاز ورد و بادی یار کنند سودا براند و معده گرم را زیان دارد نبات الرعد هو الکماة و قد تقدم
ذکره نجه هو الشیل و قد ذکر فی الشا نحاس بهترین آنست که از سرخی بزردی گراید و محرق
او رو سخنج است و او تیزست و در وی قبض است و چون بشویند نافع بود و او گرم و خشک
در سوم درجه و سوخته از وی موی را سیاه کرداند و ریش خبیثه را سود دارد و گوشت زیادتی
را بخورد و بینائی را سود دارد و درشتی پلک چشم را سود دارد و آب زرد براند و شربت از وی
یک درم است و شرب او مثانه را زیان دارد و اصلاح او کثیرا است و در ظرف نحاسی شور و ترش
و تلخ نتوان کرد و جرب را همچنین و شیرینی نیز همچنین نجام بعضی اطبا مدح گوشت او میگویند
و گرم است چشم را قوی کند و باصلاح آورد و در باه بیفزاید و درست آنست که وخم است و غلیظ
و دیر گوار و بدین سبب باید که او را با بازیر خورند و با بازیر بسیار بپزند و در عقب وی مثلث
خورند یا جوارشنان نخاله گرم و خشک در اول درجه و در وی جلا و تلیین است سینه را و حقنی
او مفید بود با شکر و بادها تحلیل کند و بلغم را و چون او را گرم کنند و بر موضع باد نهند تحلیل
کند و بر کره نخته جرب متقرح را ضماد کنند نیم گرم نافع بود ند عود است خوردن و بخور کردن
دل را قوت دهد و زهرها را سود دارد و ساختن چنانست که بگیرند از عود هندی یک جزو
و نیک بکوبند و بحریر بپزند و یک جزو از مشک تبتی فیسحق علی صلایة و یقطع سواء بر و باشد
که از عنبر و مشک متساوی و اندکی کافور در هر دو نسخه نمع او سعتر بریست و ذکر کرده آمد
نرجس او عبهرست و بهترین مضاعف است و نرجس را چون بشکافند شکافتن و بنشانند
نرجس مضاعف آید و او معتدلست در حرارت و خشکی و لطیف است و گفته اند گرم و خشک
در درجه دوم و گفته اند در درجه سوم و سده دماغ بگشاید و درد سر رطوبتی را سود دارد
و درد سر گرم را زیان دارد و اصلاح او بنفشه و کافور است و پیاز نرجس خار و پیکان از قعر

عضو سرد ان آرد خاصه بآرد شیلم و عسل و کلف را ببرد و دوا ثعلب را سود دارد و دبیلات
را منفجر گرداند و خوردن او قی آرد زجبینه گرم و تر است در شهوت بیفزاید و صاحب ریاضت
را موافق بود و صفراوی را زیان دارد صاحب معده گرم را زیان دارد و صنعت او همچو
ساختن مدققه است پس تخم مرغ روبی بشکنند و او را با بادام و مغز فستق خوش کنند
زرد طلا، زرد آماسهای گرم را سود دارد بگیرند صندل سرخ و قیمولیا از هر یکی پنج درم صندل
سپید و شیاف مامیثا از هر یکی سه درم گل ارمنی ده درم قرنفل و اقاقیا و حضض از هر یکی
دو درم اسفیداج و مرداسنگ از هر یکی یک درم همه را نیک بکوبند و با آب کاسنی سرشند
و بعمل زرد النسرین او همچو یاسمین است در افعال و روغن او همچو روغن نرجس است و گرم و خشک
در درجه اولی و گفته اند در سه درجه و او منقی است و ملطف است از سردی عصب سود دارد و کرم
گوش را بکشد و طنین گوش را هم سود دارد و دوی او را نیز و سده را بکشد خاصه سده منخرین
را و قی و غثیان را سود دارد و فواق را نیز هم نشا رواج گفته اند او دانه انار بری است و او سرد
نشا بهترینش آنست که سپید باشد و همش و او سرد و خشک است در درجه اولی و گفته اند سرد است
در درجه دوم تر است و لزج و مغزی و ملین و کلف را چون طلا کنند با زعفران و چون او را
بپزند به وزن او آب و شکر و روغن بادام با او یار کنند سعال و درشتی حلق و درشتی سینه را
و قصبه شش را نرم گرداند و سود دارد و ریش چشم را برویاند و منع کند که بگذارد که ماده فزونی
بچشم فرود آید و اسهال کهنه را سود دارد و خاصه چون بریان کنند و چون او را بشراب آغشته
کرده بر گزیدگی افعی طلا کنند زهر را بکشد و گفته اند که او غذا اکمتر دهد از چیزی که از گندم کنند
و سده انگیزد و گفته اند که سود انگبین و نشا اللوز او سرد و تر است از نشا گندم نشاره
طبعها طبع شجر بانشاره الحب المناکل رویانده است خاصه وقتی که از شجره قابضه باشد
همچنانکه درخت خار دار و چون او را با مثل او انیسون جمع کنند و بسوزانند و بشراب ممزوج
کنند و نرم بسایند و بر ریشی تر ریزند که آن را ریش نمله خوانند فایده دهد و برویاند نشاره

العاج

العاج چون زن او را بخورد سه روز بپای آبستن شود نطرون او بوره ارمنی است و او گرم
و خشک است در درجه دوم و گفته اند گرمی او در درجه سوم است قولنج را سود دارد و چون با شراب
ممزوج کنند و مقدار شربت او نیم مثقال است خلطهای غلیظ را رقیق گرداند و سپیده چشم را
ببرد و گفته اند دل را زیان دارد و اصلاح او بنفشه مربی است نعنع نیکوتر بستانی بود
که تازه باشد و آنچه به خشک کنند بهتر باشد گرم و خشک است در درجه دوم و گفته اند حرارت
او درجه سوم است و خشکی او در درجه اولی و در قوت سخنه و قابضه است و او الطف
ترها است که خورند بجوهر و چون طاقات ازو در شیر افکنند شیر ببیند نکرد و عصاره او خون
آمدن از دون باز دارد و او را با سویق بر و سبلات ضماد کنند مفید بود و برای درد سر
بر پیشانی طلا کنند سود دارد ماآرد و چو چون او را بر زبان مالند که درشت شده باشد
زایل گرداند و چون بق آمدن و بمقعد آمدن باز دارد و معده را قوت دهد و گرم گرداند
و فواق امتلائی را زایل کند و هاضمه را قوت دهد چون ازو اندک خورند و بر خورند تخمه آرد
و قی بلغمی را باز دارد و یرقانه را سود دارد و باه را مدد کند و چون او را زن احتمال کند پیش
از جماع منع حمل کند و چون بخورند ازو طاقات بنار دانک حصه را بنشانند و بجوش رود ده نشانند
و از گزیدن سگ دیوانه مفید بود و چون بسیار خورند حکت آرد در حلق و گفته اند باد
انگیزد و وزن بر نیمه را زیان دارد و اصلاح او کرفس است نفط ابیض او معدنی است و نفط سپید
را تصاعد کنند بقرع و انبیق پس سپید گردد و بهترین آنست که نیک سپید باشد و او گرم
و خشک است در درجه چهارم و اسحق گفت که او ترست و او لطیف است و محلل سده ها گشاید
و درد سرین را سود دارد و مفاصل و لقوه و فالج و سپیده چشم و آب را که بچشم فرود آید
و از دماء و ماو سرفه کهنه را چون ازو بخورند نیم مثقال با آب و بجوش شکم و بادها که در شکم
افتد و از گزیدن عقرب چون طلا کنند سود دارد و فرزند مرده از شکم بیرون آرد و مشیمه
را نیز و کرم شکم را و حب القرع را سود دارد و اسحق گفت که او شش را زیان دارد و اصلاح

او سرکه است و کثیرا انفطا سودا و صفوتیر بابلی است و او گرم و خشک چون ازو فتیله نخود
بردارند کرم شکم را بکشد و رحم فرود آمده را بجای باز برد نقل او دوا اسربا است و او اصل
تره ایست که او را احسک باشد ترعاه القطاة و او بهجو شلغم است و او را شکوفه است
زرد خوش بوی او گرم و خشک است ادرار بول کند نقوع الصبر صداعی که از سودا و رطوبتی باشد
که در معده باشد سود دارد صفة بگیرند افسنتین ده درم اسارون نخ درم گل سرخ
و فنطاریون و مصطکی از هر یکی سه درم صبر اسقوطری شش درم ادویه را نیم کوفته کنند
و در قنینه کنند و آب گرم سه رطل در وی ریزند و روز در آفتاب نهند و در شب در جائی گرم
باشد سه روز پیوسته پس صافی کنند روز چهارم شربتی از وی ربع رطل تا چهار وقیه
و یک درم روغن بادام بر وی ریزند و سحرگاه بخورند نقوع لبقایا الامراض الحادة باقی تبها را
که در عروق باشد بیرون برد صفة بگیرند آلوی سیاه سی عدد مویز خراسانی بیست عدد
عناب بیست عدد سپستان سی عدد تمر هندی منقی از لیف و حب بیست درم تخم کاسنی
و تخم کشوث از هر یکی چهار درم گز بره بابه سی درم مجموع را در قنینه کنند و آب جوشیده
بر سر وی ریزند چنانکه مقدار چهار انگشت بر سر وی باستد و روز در آفتاب نهند و شب
در جای که خانه باشد سه روز و روز چهارم بپالایند و نیم رطل ازین نقوع ترنجبین با قند
ده درم در آن حل کنند و سحرگاه بخورند و در ساعت بیشتر این حب بخورند بگیرند صبر دو جزو
و مصطکی یک جزو چنانکه سه بر دو مثقال باشد نلک درخت زعرور است نمام او را انجام الملک
گویند و سیسنبر نیز گویند و گفته اند او از جمله احباق است و او را انجام السطوح نیز گویند و او گرم
و خشک در سوم درجه و گفته اند در دوم درجه و با عفونت مقاومت کند و سبوس بکشد و آماس
باطن را سود دارد و او را البو که ببرند و بر روغن گل بر شسند و سر را بدان طلا کنند نسیان را
سود دارد و صداع بنشاند و اختلاط ذهن ببرد و خون او را الشراب بخورند فواق امتلائی را
سود دارد و تخم او کرم شکم بکشد و کدو دانه بیرون آرد و بچه مرده بیرون آرد و سنگ مثانه

بالیدانند

را بریزاند و گزیدگی جانور زهرناک را سود دارد و شربتی برای دفع زهرها یک مثقال است در سکنجبین
و بوسیدن او صداع را سود دارد و فضلها را تحلیل کند که بلغمی باشد از دماغ نمام حار گرم و خشک است
در درجه دوم نمکسود گوشتی را گویند که شرحه کرده نمک بروی زنند بهترین آنست که از گوشت
فربه سازند و او گرمست و خشک اصحاب بلغم را نیک بود و کم غذا است قولنج آرد و اصلاح او آنست
که او را بروغن و لبن بپزند نوره او از اجسام مجربه است و هرچه سپیدتر بهتر باشد و غیر
مطفاة بغایت گرم باشد چون سه روز برآید سوزاننده نباشد نوشادر نزدیکست بطبع
نمک و هرچه سپیدتر بهتر و او گرم و خشکست در آخر درجه سوم و او ملطف است سپیده چشم را
بزداید و چون ملازه فرو آمده باشد بدو غرغره کنند بر بالا رود و خناق بلغمی را سود دارد
چون در حلقش در دمند با داروی دیگر نوی التمر گرم و خشکست در وی قبض و جلا است
و سوخته او ریش خبیثه را نیک بود چون طلا کنند و سوخته او را چون طلا کنند مژه چشم برویاند
و جراحات را بهم باز دوساند و سنگ ریزه از مثانه بریزاند نوی الاهلیلج الکابلی بهترین
استخوان بزرگ باشد و سرد و خشک است در درجه دوم عسر بول را سود دارد و مقدار شربت
او یک درم است اسحق گفت که سپرز را زیان دارد و اصلاح او شراب است نشق جرجیر است
وقد ذکر نیطافیلی خشک کننده است بضماد قطع خون نزف کند و برد و بیلها ضماد کنند و بر خنازیر
و داحس و جرب و اوجاع مفاصل و نسا و برگ او را برای صرع بیاشامند سه روز و عصاره
بیخ او برای درد شش و جگر و یرقان نیرباج غذای است از برای اسهال و ضعف
معده و آروغ ترش و بدگواریدن طعام نافع بود صفت بگیرند گوشت با مرغ خانگی و بر مفاصل
او پاره پاره کنند و بپزند تا عرق بیارد و پس سپیده باز و کشنیز و روغن کنجد بر هم ریزند
و بپزند و تتمه تعریقه پس آب انار دانک و مویز بر وی ریزند و حب الرمان دو رطل و همچند او
مویز بر دو را با هم نیکو بکوبند و نرم سایند و بپالایند و طاقات نعنع تازه در وی اندازند و رقیه
با دام مقشر خوش کردانند و چون پخته شود سر دیگ را بگلاب بزنند و بر دارند

نیز حشیش است بستانی است و هم بری و عصاره او بلیج است و او را اعظلم نیز گویند و بهترین
او برگ او باشد سبز که میل بسرخی زند و او گرم است در درجه اولی و خشک در درجه ثانی
و گفته اند سرد است در اول درجه و گفته اند سرد است با عتدال متوسط است میان تری و خشکی
و او قابض است در کلف و بهق و داء الثعلب و جراحات بد که در اعضا باشد نافع بود
و خار و پیکان بیرون آرد و سرفه کودکان را نیز مفید بود اسحق گفت صاحب استسقا را سود
دارد با فلوس خیار شنبر و هم اسحق گفت ورم رحم را سود دارد والله اعلم باب الواو
واجد بلغت اهل یمن لبلابست و بر او فوه است و در فا ذکر کرده آمد و بر الارنب پشم
خرگوش خون که شریان دریده باشد بر نهند باز بندد و چون با صبر و زاج کنند و سفیده
تخم مرغ بهم باشد و بر اللقاح المحرق منه اذا ذُرَّ فی الانف حبس الرعاف و ج او بیخ
نباتیست همچو بردی در حیاضها روید و میاه روید و در و رایحه کریه است و او نیز است
و قوة نزدیکست با برسا رزراوند و او گرم و خشک در اول درجه و گفته اند در دوم درجه
بهق و برص را سود دارد و تشنج را که از رطوبت بود و درد پهلو و درد سینه و درد جگر و از
درشتی سپرز را و مغص و فتق و ادرار بول و حیض کند و گر بدن هوام را و سفیده چشم را
و ظلمت چشم را که از رطوبت باشد سود دارد اسحق گفت انه ینفع من الصفراء والبلغم
شربت از و یک درم است و گفته اند سر را زیان دارد اصلاح او رازیانه است و بدله فی طرد
الریاح و نفع الکبد مثله کمون و مثل ثلثه راوند و دع او همچو صدف است در قوت گرم و خشک
پیکان و خار بیرون آرد چون نرم بسایند و بر گندمه طلا کنند نافع بود و چون بسوزانند و نرم
بسایند سفیده چشم را ببرد و درشتی پلک چشم را سود دارد و ریش چشم را سود دارد و ما
و را شین گوشت او شکم ببندد و دیر گوارست و می باید که او را ابزار که حمری بپزند و رگ
شکل بزرگ دارد و از جنس وزغ و سام ابرص است و لکن نه بنام ابرص و راز دنبال و کوچک
سر تا حدی که قومی گمان برده اند که او سوسمار ست و لکن نیست و گوشت بغایت گرم است

وزبل او کلف را ببرد و بیاض قرنیه بردارد و خار و پیکان را بکشد و گفته اند بر عضو لاغر طلا کنند
فربه گرداند ورق ماهی هو السقنقور و ذکر کرده آمد و باه را سود دارد ورس او را حص
نیز گویند و او سرخ است مانند سحیق زعفران از شهر حجاز و یمن آرند و گیاه او همچو گیاه کنجد است
بهترین نو و سرخ باشد که بزردی گراید گرم و خشک در درجه دوم قابض است کلف و کشش را
سود دارد طلا، و چون بخورند وضح را سود دارد و سنگ مثانه بریزاند و قدر شربت او یکدرم است
شش را زیان دارد و اصلاح عسلست ورق الخوخ توی نوره بشکند چون طلا کنند و چون آب
او در گوش اندازند کرم گوش را بکشد و کرم شکم بکشد چون او را بکوبند و بر ناف طلا کنند
ورق الطرفا خشکست و قابض منقی است چون بپزند و گلو کنند سپرز را سود دارد و با آب او
بر سپرز ریزند و گوشت بن دندان را سخت گرداند که مسترخی شده باشد ورق الدلب سرد
و خشکست آماس گرم را سود دارد که در زانو باشد ضماد و چون نرم بکوبند و بر ریش تر باشند
خشک گرداند و سوزش آتش را ضماد کنند سود دارد و ردی باشد بر حلق و خیاشیم والسمع والبصر
ومن الخواص ان الخفاش یهرب منه ورق الغرب برگ بید چون بکوبند و در جراحت پاشند
گوشت برویاند و چون بیاشامند علق از حلق بیارد ورق الکرم چون برگ او را بکوبند نرم و ضماد
کنند صداع گرم را سود دارد و چون او را با سرکه طلا کنند اسهال باز دارد و خائیدن او گوشت
بن دندان را که مسترخی شده باشد باز سخت کند ورق السرو بهترین برگ سرو کهنه است و معتدلست
میان سردی و گرمی و گفته اند گرم و خشکست و در وی قبض است و چون او را بکوبند تر و بر
جراحت ضماد کنند گوشت برویاند و آب او از سوزش آتش و زور او بر اثرها و ریشهای کهنه
سود دارد و خاکستر او سوختگی آتش را سود دارد و زور او همه ریشهای تر را سود دارد و بر فتق
ضماد کنند مفید بود و آماسهای گرم را ضماد کنند سود دارد اسحق گفت که شش را زیان دارد و اصلاح
او عسلست و کثیرا ورق البلوط سرد است و قابض چون نرم بکوبند و بر جراحت ریزند خشک گرداند
و ریشی که در بر روید نیز و بر و باند ورق الجوز الرومی گرم است در درجه سوم معتدلست میان تری

وخشکی ورق النیل او وسمه است واورا خطر نیز گویند ورنگ وی باشد که یاد کنیم ورق الزیتون
معتدلست در سردی وگرمی وخشکست درسوم درجه وچون اورا بسوزانند قایم مقام توتیا
باشد برای ادویه چشم وچون اورا بسرکه بپزند وگرد دندان ازو سود دارد وآب پخته او سود دارد
قلاع را چون در دهان گیرند ورق الزیتون البری داحس را سود دارد وعرق بسیار
آمدن باز دارد وچون اورا بپزند باآب غوره تا همچو عسل شود وطلا کنند بر دندانی که خورده
باشد اورا بکند ورق الشوکة المصریة گفته اند که شوک مصری درخت ام غیلانست
واو خشک کننده وقابض است وخون باز دارد واماس لهاة را سود دارد وآماس سفل را
وجراحات را بهم باز رساند ودر حرارت معتدلست وقابض است گوشت بن دندان ازو معده را
قوت دهد سود دارد ورق التانبول از هندوستان آورند در حرارت معتدلست قابض است
گوشت بن دندان ازو ومعده را قوت دهد ولب را سرخ دارد وبدین سبب اهل دریابار
دارند بسیار در همه وقت برای آنکه ماهی بسیار خورند ورق السمسم سرد وترست چون اورا
بکوبند وسر را بدان بشویند موی را دراز گرداند ونرم گرداند وخشکی را ببرد که عارض شده باشد
ورق الکبر تلخست گرمست قابضست چون آب اورا در گوشی که در وی کرم تولد کرده باشد در
اندازند کرم را بکشد وخنازیر را تحلیل کند بضماد با آرد جو وبر قوبا وبهق ضماد کنند سود دارد
ورق الحنظل بهترین آن باشد که در اصل زرد شده باشد میوه او ورسیده بود ودر سایه
خشک کنند گرمست وخشکست اسهال سودا وبلغم کند ومالیخولیا را سود دارد وصرع را نیز سود دارد وثعلب
را وجذام را سود دارد ورقیق که با دیگر ادویه ممزوج کنند وامعا را زیان دارد واصلاح او نشاسته
است وصمغ عربی ورق العلیق تلخست وخشک کننده در درجه اولی حمره ونمله را سود دارد چون
طلا کنند بعصاره او وسود دارد ورق السورنجان هو الشنبلید وقد ذکر ورق الاجاص چون اورا
بشراب بپزند وبدو غرغره کنند سیلان مواد را منع کند از لهاة وحلق وچون بدو مضمضه کنند
سیلان مواد را بگوشت بن دندان خاصه بیابانی ورق الاترج گرم وخشکست در وی تحلیل

دافع

و تجفیف است و عصاره او را چون بیاشامند سود دارد رطوبت معده و سردی او را و چون
بخایند بوی دهان خوش کند و قطع بوی سیر کند و هم بوی پیاز ورق التوت چون بکوبند نرم
و بر و غن زیت حل کنند و سوختگی چیزها نهند فایده دهد و چون با آب باران با برگ رز بکوبند
موی را سیاه رنگ کند و چون بپزند و بدو مضمضه کنند درد دندان را سود دارد ورق الجوز مجففات
در وی قبض است چون بخایند و بر ریش نهند سود دارد و فایده دهد بسرا که در دهن باشد
ورق الزیتون المشدی او طالبسفر است و ذکر کرده آمد ورق الغار گرم و خشک در سوم درجه
و در وی قبض اندکست و او سنگ مثانه بریزاند و سده جگر بگشاید و چون ابر که بپزند درد دندان
بنشاند ورق النبق او سدر است و معتدلست مجفف و قابض است لطیف است موی را قوی
گرداند و از ریختن باز دارد و در وی تحلیل است ورق شجر الدبق قابض است و جلا دهنده
و هرچه تازه باشد بار که بوقت ریختن از اعضا باز دارد و تازه از و لب جراحت را بهم باز
دوساند و استخوان سست شده را سخت گرداند چون بدو ضماد کنند یا آب ریخته او را بطول نکنند
ورق المصطکی متوسطست در حرارت و خشکی چون عصاره او را بیاشامند اختلاف خون را
باز دارد و نفث خون را نیز و اسهال را که از ضعف معده باشد که آن ضعف از رطوبت بود
و چون ضماد کنند رحم و مقعد که بیرون آمده باشند هر دو را قبض کند و با جای خود برد ورق
الحبة الخضرا گرم است در سه درجه قابض است بغایت و خشک کننده است بغایت تازه او
و کهنه ورق السوسن معتدلست در حرارت و برودت خشکست در درجه اول ریشها را خشک
کند چون بکوبند و بر وی ریزند من غیر لذع ورق السوسن الابیض صلابت رحم را سود دارد
ورق الخلاف در وی تلخیت و اندک قبض است و او سرد و خشکست عصاره او درد سپرز را
سود دارد و درشتی او را نیز و سده سپرز بگشاید و صفرا سوخته و سودا و بلغم بیرون آرد و تب
لرزه او صرع را سود دارد و کزیدن کژدم را نیز سود دارد و چون از و بیاشامند یک درم شراب
و چون از خارج ضماد کنند هم سود دارد و ادرار بول کند با سکنجبین و اختناق رحم را و مفاصل

ونقرس را و ادویه قتاله را سود دارد ورق الازربون گرم و خشک است در درجه سوم و در وی
قبض است تنها و او قوی الاسهال است اسهال کند زرداب را و رطوبات بلغمی و شربت
تمام دو دانگ است و احتراز کنند و مزاج گرم را قطعا ندهند و کسی را که خون از مقعد آید
و او را یک شبانروز در سرکه فرغار کنند و بعد از آن خشک کنند و نرم بکوبند و بیت مدبهج اللوز
و یستعمل ورق الکرنب گرم و خشک است در درجه دوم ورد او مرکب است از جوهر مائی و ارضی
و در وی حرارت و قبض و مرارت و تلخی او کم شود چون خشک شود تلخی او کمتر و نوعی از گلست که معروفست
بنسترن و اصل او عاقرقرحا است و بعضی گفته اند او شقایق نعمان است و او گرم و خشک
میان گلها و بهترین گل خوزی است تازه و او سرد است در اول درجه خشک است در اول درجه
متوسط است در لطافت و غلظت اعضا باطنه را قوة دهد و کند عرق ببرد و چون در حمام استعمال
کنند و چون نرم بسایند و بر ثولول طلا کنند زایل کند و غنچه او نافعست از نفث خون و جگر را
سود دارد و معده و ورد زیر نیمه را نیز سود دارد و حقنه کنند برای ریش روده مفید بود مقدار
ده درم و آنچه گل تازه باشد ده درم ده مجلس و سه درم سه از و حرارت تب ربع را سود دارد
و خشک او مسهل نباشد و چون بپزند او را با عدس و بر معده طلا کنند ریش معده را سود دارد
و چون در دهان گیرند قلاع را سود دارد خاصه چون با عسل ممزوج کنند عسل و کافور و بوییدن
گل تازه درد سر گرم را سود دارد و دماغ را قوه دهد و در بعضی آدمیان زکام آورد و در بعضی
آدمیان نشرا آورد و اصلاح او بوییدن کافور است و شهوت باه را از بان دارد چون او را مفرش
سازند با بخور رند که منی را خشک و سرد گرداند و مضرت او را اتنقل بجب زلم کند ورد اللوز
سرد است دل را قوت دهد و دماغ را ورد التفاح والسفرجل بارد سرد است دل و دماغ را قوت
دهد ورد الکمثری سرد است دل و دماغ را قوت دهد ورد البابونج گرم و خشک است باعتدال
تحلیل و تلطیف کننده و نرم کننده است ورد الخلاف سرد است دل و دماغ را قوة دهد
ورد الصینی او گل نسرین است و ذکر کرده آمد در نون ورد الخیری بهترین زرد باشد

ذکر

گرمست در درجه اولی معتدلست در خشکی محلل است دماغ سرد را و تر را سود دارد و بادهای
غلیظ را تحلیل کند و آب پخته جون بیاشامند حیض براند و مشیمه بیرون آرد و آماسهای رحم را تحلیل
کند جون بر پشت زهار طلا کنند ورد الباقلا سرد و ترست حرارتی که در دماغ عارض شده باشد
سود دارد و جون در هاون قلعی لب بیند و در آفتاب نهند موی را سیاه کند ورد العوسج سرد
و خشک است قابض است شکم رفتن باز دارد و ضعیفی معده و نفث را ورد الدفلی گرم و خشک
ورد الختمی ش سرد و تر است حرارت و خشکی را دفع کند جون بدو ضماد کنند سر را و بی خوابی
را سود دارد ورد الحار گفته اند او بهار است بلغت اهل عراق بابونج است حار یابس فی الدرجه
الاولی وردی او از دردات چشم ریش چشم را و بثره را و رمد را سود دارد و ساختن جنانست
که بگیرند اسفیداج و اقلیمیا نقره و شادنج هندی و صمغ عربی از هریکی چهار درم نشاسته و افیون
و زعفران از هریکی نیم درم نحاس محرق نیم درم کافور نیم دانگ بکوبند و بپزند و استعمال کنند
وردی الابی علی الکحال ینفع من قروح العین و زور او صنعته بگیرند شادنج مغسول و شنج
محرق از هریکی یک جزو پوست خایه شتر مرغ شسته یک درم بکوبند و بحریر بیبزند و بکار دارند
وزغ گوشت او قاتلست و جون در شراب اندازند تا بمیرد و باشد آن شراب زهر قاتل و هر که
بخورد درد دل بدید آید و مداوات او بقی باشد و پاک کردن معده و مداوات کنند بدا الخنزیری
که کسی را ذراریح داده باشند وسمه هی الخطر او ورق نیلست و او گرم و خشک حرارت او
در درجه اول است و خشکی او در درجه دوم است و در وی قبض و جلاست موی را رنگ کند
وسخ الاذن و داخس را سود دارد جون طلا کنند و بر طرقید کی لب طلا کنند سود دارد وسخ
اذن البغل اگر او را فرا گیرند و در شدقه از فضه کنند و بر زنان بندند منع آبستنی کند وسخ کور
الزنابیر بهترین آنست که سبز باشد و گرم است در دوم درجه خار و پیکان از اعضا بکشد
وسخ الحمام بهترین آنست که در دیوارهای او باشد و او گرم کننده است باعتدال و محللست
و نضجست باعتدال و ینفع من السقطة و اورام الثدی وغد هو الباذنجان و قد ذکر و قل

هو المقل چون خشک شود باب الحا حال او خیر بوا است و یاد کرده آمد حبید او دانه حنظلست
و ذکر کرده آمد حرطمان او حبی است متوسط میان جو و گندم و سبوس او سبزست و در وی قبض است
و او معتدلست میان گرمی و سردی و گفته اند سردست و در وی تحلیل و قبض است حوفولیون
او تمام است و یاد کرده آمد حرنوه مانند فلفلست و از و کوچکتر برنگ میل بزردی گراید مانند
عودست و او معتدلست و گفته اند گرم و ترست و معده را قوت دهد و هضم را یاری دهد و طبیخ
او سنگ ریزه و گرده و مثانه بریزاند و ادرار بول کند و او از افاویه خوش بوی است حریسه
الحنطه بهترین آنست که بگوشت سازند و او گرم و ترست شهوت را قوت دهد و منی بیفزاید
و او از اعدل اغذیه است مر بدن انسان معتدل مزاج را و کسی که هاضمه قوی دارد و او
بسیار غذا دهد اصحاب کد و تعب را موافق است و در غیر ایشان دیر هضم شود و معده ضعیفه
را زیان دارد و سده انگیزد و سنگ در گرده و مثانه انگیزد و خاصه الخبزی که بشیر سازند و گرم
انگیزد و اصلاح او بکامه است حریسه الارز بهترین آنست که از گوشت لطیف سازند و برنج سپید
و او معتدل است در حرارت و رطوبت و غذای او کمتر است از هریسه گندم و زود هضم ترست
و قویتر حرارشان و هزار فشان نیز گویند و گفته اند او فاشراست و هو الکرمة البیضا میوه او مانند
خوشهاست و باغبان استعمال کنند و او گرم و خشکست در درجه دوم ملطف است حزمه گرم و خشک
آماسها را سود دارد چون بدو طلا کنند حشقیل و خشقیل و او کرست حشت دان چوبست
هندی معروف گرم و خشکست در سوم درجه نقرس را سود دارد حفت حلوا و گیاهی است سرد و خشک
حلیون او برکست و تخم است ظاهر شود بدو شیر تیوی گزیده بغایت و بهترین بستانی است
تازه و او گرم و ترست و گفته اند معتدل است و گویی میل بحرارت دارد و گفته اند در وی
جلائی من غیر اسخان سده بگشاید و عرق النسا را فایده دهد چون پخته باشد شکم بندد
و در قولنج بلغمی بادی نافع بود و ادرار بول را سود دارد و در باه بیفزاید و کسی را که دشخوار
آب بستن شود سود دارد و گزیدن رتیلا را سود دارد و بشراب پخته و گفته اند که پخته او سنگ را بگشاید

دادوحی

واو خل معده را زیان دارد و می سزد که او را بریان کنند و بگوشت بپزند و با لکامه و روغن زیت
بلام او مرق سکباج است سرد کرده و صافی کرده از روغن و او مصوص است حنک او حلتیت
است هندبا کاسنی است سده بگشاید و تلخی او و زنا ابستان مشترست لیس اندک میل بحرارت
دارد و نه چندانکه محسوس باشد و او سرد است در آخر درجه اولی و تر است هم در آخر درجه اولی و سده
جگر بگشاید و سده رگها بگشاید و در وی اندک قبض است و سرد کننده است بطلا با اسفیداج
و بر نقرس طلا کنند و بر رمد نیز بضماد و خفقان را ضماد کنند مفید بود با آرد جو و غشیان را سود دارد
و هیجان صفرا را سود دارد و حرارت معده بنشاند و شکم در بند آورد و تب ربع را سود دارد
و گزیدن کزدم را و هوام و زنابیر و الحیه و سام ابرص را ضماد او مع السویق و لبن البقری منه
بجلو بیاض العین و کاسنی و برگوار است و اصلاح او رشادست هوبر او سوسن آسمانجونیست
هوفاریقون او وادی رومیست و گویند حب ملبان است و او شاخها دارد زهره و حب اصفر که میل
بسرخی دارد و او مانند سماق است لکن بدان سرخی نیست و او گرم و خشک است در درجه دوم
خشک در آخر درجه ملطف تحلیل کننده آماسهاست ضماد او برگ او مفید است سوختگی آتش
را و چون بپزند عرق آن را سود دارد اگر مدت چهل روز بدوام بخورند بشراب بخته عرق
النسا را بغایت نافع بود و ادرار بول و حیض کند و اسهال صفرا کند و جنین بیندازد و بدل او
شل او بیخ زرست و مثله متن هیوفقسطیداس او عصاره نباتیست معروف بلحیة التیس سرد است
میل بخشکی دارد و ذکر کرده آمد هوم المجوس و او را هوام العرابیه نیز گویند در وقت زمزمه استعمال
کنند گفته اند درختی است که در بلاد فارس روید هیولوس و فیلوس نیز گویند و او حس الحارت
و او سرد و تر است و در وی اندکی گرمی و تلخیست و خشکی و قبض است هوا معتدل ترین آنست
که از بخار بدحالی بود گرم گرم و سرد سرد نبود و هرگاه که چنین بود بدن را قوی دارد و اخلاط
که حاصل شود نیکو بود و ارواح نیز بمحض و مدد کند بهضم و چون از اعتدال تجاوز کند مضرت او فزاید
و اگر مزاج اصلی خود خارج شود هوا وبایی باشد اگر در حرارت میل کند تشنگی غالب شود

وغذا هضم نشده خام بیرون آید و اصلاح او آنست که مردم بطرف شمال روند و در خیوش مضاعف
که در وی گلاب ریخته باشند و بوییهای خنک و آبهای خوش و بادکشهای فراخ مملو بلخالخ
و ریاحین بارده و بخور کردن بصندل و کافور و اگر میل بسردی کرده باشد نیکتر بود اندکی
مزاج گرم را تعدیل کند و هضم را نیک کند و لکن خلطها را لغبراند و اگر در سردی افراط کند حرارت
غریزی ضعیف کند و اصلاح او استحکام است و در خانها آتش کنند بزگال شجری که در وی کیفیت
بد نباشد و عود و عنبر در خانها سوزانند و اگر میل بتری مفرط دارد اخلاط را عفن کرداند و ارواح
را مکدر کند و سستی تولد کند و اصلاح او صندل و کافور بود و استعمال ربوب حامضه و اگر میل
بخشکی کرده باشد بافراط بدن را خشک کند و صفرا در تن بسیار گرداند و تبهای تیز حاصل آید
و غیر ازین از بیماریهای خشک و اصلاح او آبهای خوش و بادکشهای که در وی لخالخ تر باشد
و خوردن شربتهای تر همچو شراب خشخاش و شراب بنفشه و شراب نیلوفر و غذا تر باید خورد چون
ماهی و گوشت بره و در آب خوش نشستن و گلاب و سرکه افشاندن و اختلاف هوا در سردی
و خشکی و گرمی و تری شاید که بسبب فصول سنه باشد و از طلوع کواکب و غروب او و بعد و قرب
ایشان یا از شهرها باشد بسبب بلندی و پستی و مجاورت کوه و دریا و بحسب جهات یعنی جنوبی
و شمالی و غربی و بحسب تربه یا بحسب بادها یا بحسب بخار چون مواضع متعفن و آجام منفسده
پس اگر هوا از اعتدال تجاوز کند بجمله طبیعت آن هوای وبایی باشد و ضرر او کمتر باشد و اگر
با او روایح منکره نباشد و هوای وبایی مضرت بحیوان و نبات آید آورد و طاعون بر انگیزاند
و تبها مختلف و هوا مختلف شود باسباب فساد جوهر هوا باشد که از بخار ردی بر خیزد چون
میوهای و ترهای عفن یا دریا یا خندق یا جایهای قذر و پلید یا نتنی یا مرداری از بهایم و غیر آن
تا از تغیر فصلی سنه باشد که از مزاج اصلی خود بگردیده باشد همچو زمستان که گرم گذرد یا بهار
که سرد گذرد و خشک یا تابستان که باران بسیار بارد یا پاییز که گرم گذرد و تر و هوای وبائی را
باصلاح آورد چیزهای سرد و خشک کننده و رش الاماکن بالخل و ما الورد و بخور بلبان و برگ مورد

دلعد

وسعد و صندل و کافور و شم الصندل والکافور و ماء الورد و خوابگاه را به برگ بید و گل بگسترانند
و در خانه و سرا ترنج بنهند اگر اتفاق افتد شراب فواکه مز بیاشامند همچو رب غوره و به و لیمو
و اترج و واجب کند که در وقت تغییر هوا حرکت نکنند و جماع و امتلای غذا و غلیظ و غذای ردی
همچو گوشت گاو و گوشت چهارپای پیر و چون وبا در مواشی افتند از گوشت آن پرهیز باید کرد
و اختصار کردن بر فراریج و طیاهیج و مانند آن و آنها را نیز به آب سماق یا بنار و انگ یا بزرشک
یا به ترشی ترنج یا بغوره یا بلیمو و از میوه‌ها انار میخوش و سیب ترش و امرود و به و آلوی سیاه و از
میوه‌های شیرین پرهیز کنند و میوه که سریع الفساد باشد و از حلوا و شراب قطعا نخورند و
هیرون او نوعی از خرماست معروف هیل بوا و هال بوا نیز گویند و خیربوا نیز گویند و او قاقله
کوچک است و او را شوشمیر نیز گویند و او گرم است بدرجه اولی و خشک بدرجه ثانیه لطیف
و مقوی جگر است و معده نیز هم که سرد باشد و غذا هضم کند و مقدار شربت او نیم مثقال است
اسحق گفت که زیر نیمه را زیان دارد و اصلاح او کثیرا است و بدله الکبابه هزار ما او نشع است
و یاد کرده آمد باب الیاء یاسمین و گویند یاسمون و او را اسحلاط نیز گویند و او سپید ورد
و ارجوانی و ابیض فربه‌تر باشد و بعد از آن زرد گرم و خشک است در درجه سوم و رطوبات را
لطیف کند و کلف زایل کند و صداع بلغمی را سود دارد چون ببویند و فالج و لقوه را سود دارد
و سدها بگشاید و عرق النسا را سود دارد و بسیار بوییدن او رنگ روی را زرد کند و تری او
درد سر آرد و اصلاح او کافور است یاقوت بهترین سرخ باشد سرخ رمانی و سواس سوداوی
را سود دارد و ضعف دل را و خفقان او گفته اند فسردن خون را منع کند چون در گردن آویزند
یبروح او را شابیزج نیز گویند و او بیخ لفاح بری است و هو شبیه بصورة انسان فلهذا
یسمی یبروح فانه اسم الصنم و این لفظ سریانی است معنی آنست که او بصورت روح است
و او چوبی است همچو قسط بزرگ بهترین آنست که بوزن سنگی باشد و او سرد و خشک است در درجه
و رجه خشک در اول درجه مخدر است و هر کس که عضو کسی ببرد و بسبب شادی که بدو رسیده باشد

اورا در شراب بدهند که سبات آورد و از خواص او آنست که اگر عاج را شش ساعت بپزند
نرم گرداند و اگر پرشش را بدو بپزند اثر او را ببرد و بغیر آنکه ریش کند و بر آماسهای صلب و بر دبیلات
و خنازیر طلا کنند مفید بود و او را چون نرم بکوبند و بر اوجاع مفاصل ضماد کنند سود دارد و از خوردن
او همان عارض شود که از خوردن افیون و او سبت است و منوم است و چون در شراب خورند
مستی قوی آرد و اگر بخود بر دارند مستی آرد و مداوات او بقی کنند با آب گرم و عسل و شبت و مصطکی
و نمک و سعتر و در عقب شیر تازه خورند یتوع او نباتیست که شیر دارد و او مسهلست و سوزنده و برنده
و آنچه مشهور است یکی عشر است و شبرم و لاغیه و عرطنیثا و مازریون و نیطافلیون و هو المخمة الادرانی
و ماهو و انه و بیشترین غرض در شیر ایشانست و آنچه غیر مشهورست مثل النبات المعروف باذان
الفار و حزب من اللبلاب و الفرفخ البری و چون طبیبان اطلاق کنند یتوع گویند ایشان شیر لاغیه را
خواهند و او سلیمترین یتوعاتست با آنکه پر خطرست و گفته اند یتوعات نر و ماده است و قویترین
نرست و شاخها مانند شاخهای زیتون باشد و او در پهلوی کوهها روید و ماده بزرگترست
از چوبی آذان الفار و سالی میوه آرد و سالی دیگر نه پس سیم سال آرد و میوه او گزنده باشد
مرزبا نرا مانند جوزی باشد و نوعی او بسیارست و همه روی باشند و در یتوعات قویترین
شیر باشد پس تخم او پس بیخ او پس برگ او و او گرم و خشکست در درجه چهارم و بعضی باشند
که در دوم درجه باشند تا به درجه و از جمله خواص او آنست که چون در برکه که در آب باشد که
در آن آب ماهیان باشند جمله با سر افتند و بثرهارا و ثولول و خیلان و گوشت زایده را که در
کناره ناخن باشند نافع بود و شیر او موی را بسترد و چون بدان شیر بمالند اعضا را و خاصه در
آفتاب و بعد از آن اگر موی بروید ضعیف باشد و اگر دو سه کرت بمالند دگر موی بر نیاید البته
و بعد از آن روغن زیت بمالند تا عادیت او را بشکند و چون بر دندانی که خورده شده باشد
بمالند پاره پاره کند و بریزاند و بواسیر را سود دارد و اسهال بلغم و اخلاط غلیظه کند و چون او را
در انجیر اندازند دو قطره و خشک کنند و بخورند اسهال کند اسهالی کافی و همچنین در نان و در سویق

داگر او را

١٢٣

واگر اورا در شراب کهنه اندازند یک شبانروز پس بپالایند و شراب را بخورند اسهال کند بلغ

وگفته اند در اسهال بلغم تا ای بدل او نیم چند او سکبینج است و جمله یتوعات چون بروجه صحیح و تدبیر

مستقیم استعمال کنند بر خطر است و مداوات هر یکی جداگانه در موضع خود یاد کرده آمد ازین کتاب

یرتا یقال کالقرع والبطیخ والحنظل وما شاکل ذلک یقطین هر نباتی باشد که ساق ندارد بلک

بر زمین گسترد همچو کدو و مانند آن یلتوع اوعود است که در جمره توان سوخت و یاد کرده شد

ینبوت گفته اند خرنوب نبطی است و نوعی خرنوب آنست که درخت بزرگ دارد مانند درخت سیب

الا برگ او کوچکتر و ثمره او کوچکتر از زعرور و رنگش بغایت سیاه و شیرین بود سرد و خشک

در درجه اولی و گفته اند در درجه ثالثه و گویند گرم است و قوت دارد در تازه کردن منع اسهال

و شکم راندن کند ینتون هو الثافسیا صمغ سداب کوهی است و او گرم و خشک است اسهال بلغم کند

و شرح آن گفته شد تم کتاب منهاج البیان فیما یستعمله الانسان

من تألیف الشیخ الاجل العالم ابی یحیی بن عیسی بن جزله رحمة الله

رحمة واسعة والحمد لله رب العالمین والصلوة

والسلام علی محمد سید المرسلین و آله

الطاهرین ۞ ۞

کاتب حروف نور الدین محمد

فی ... ۱۰۰۷ هجریه در دار الخلافت شاه

جهان آباد ... یافت ۱۲

تقویم الادیه

در علم طب

محمد
عطار
محمد

۱۴۵

بسم الله الرحمن الرحیم

جون اشارت عالی مخدوم اعظم معدن الجود واللطف والکرم امیر مصفی خلت صافی جبلت ثابت
اصل راسخ وصل عالی عما در اج نجاد مبارک نیت میمون طویت طیب شمایل زاکی فضایل معلا سیرت
مطهر سریرت عذب مورد طیب مولد عزیز وجود نادر موجود شمس المعالی علی عزت انصار دولت
ابن الامیر الکبیر المغفور المرحوم نظام الحق والدنیا والدین امیر جمشید بن امیر قارن طاب ثراهما
وجعل الجنة مثواهما بر انجمله نافذ کشت که یعنی کمترین بندکان علی بن بدر بر ان کتاب تقویم الابدان را
از تازی بفارسی نقل کند جون این اشارت پر بشارت ببنده رسید کفتم سمعًا وطاعًا بنده فرمانم
و تا زنده باشم بر آنم همان روز شروع کردم و این خطبه اغاز کردم و در اتمام آن توفیق از حق تعالی
درخواست کردم انه ولی الاجابة شکر وسپاس مر خدای را اجل جلاله که بذات خود واجب الوجود است
و همه اشیا بوجود او موجود آفریننده عقول ونفوس وافلاک وانجم وعناصر ومعادن ونبات
وحیوان جنانکه کفته اند شعر اول ز مکنونات عقل وجانست ،، واندر پی آن نه فلک کردانست
زین جمله جو بکذری جهار ارکانست ،، پس معدن پس نبات پس حیوانست ،، عقل کل قطره
از قطرات عالم جبروت ونفس کل شعله ایست از شعلهای نور ملکوت فرشتکان ملاء اعلا و
عقول جمله انبیا واولیا از ادراک کنه کبریای او قاصر ووالِه وحیران کشته وحده لا شریک له کویان
فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون وصلوات بی حد وتحیات بی عد بر روضه مطهره
سید انبیا وسرور اصفیا محمد مصطفی وبر اولاد واصحاب او باد وسلم تسلیما کثیرا خطبه کتاب

خطبه کتاب

تقویم الابدان چنین گوید خلیل بن سعید بن هبة الله بن الحسن الطبیب که سزاوارترین چیزی
که بر زبان رانند ثنای باری عز شانه است که خالق جمله مخلوقاتست و پدید آورنده ازمان و اوقات
و بحکمت خود عالم را بی ماده و صورت ایجاد کرد و عالم را متوسط کردانید میان ازل و ابد و انسان را
برگزید و بزینت محسوسات بیاراست و بزیور عقل مشرف کردانید پس حمد و شکر بی قیاس
مر حضرت عزت او را سزد که چندین نعمتهای گوناگون ارزانی فرمود و صلوات بر محمد مصطفی و اولاد
و اصحاب باد چون شکر منعم عقلا واجبست خواستم که برای خداوند خود ولی النعم المقتدی بالله
کتابی سازم در طب که بندکیش حکمت و طب دوست داشت و ذات شریف او بهمه مکارم آراسته
بسیار فکر کردم دیدم که جمیع بزرگان از مطولات ملالت دارند پس کتابی ساختم با الفاظ کم و معانی
بسیار و تقویم الابدان نام نهادم و انسان را دو حالت است یکی دنیاوی که لذات خوانند و یکی
دینی که از اخیرات خوانند و این هر دو میسر نگردد الا بصحت بدن و صحت بدن حاصل نشود الا
بصناعت علم طب و بدین سبب علم طب را حکما علم شریف خوانده اند و چون علم طب طول و عرض
بسیار دارد چنانکه بقراط حکیم فرمود که العمر قصیرٌ والصناعةُ طویلٌ یعنی نسبت با بسیاری صناعت
علم طب عمر آدمی کوتاه است و حاصل کردن آن بتمامی مُیسر نه والوقتُ ضیقٌ یعنی وقت که حاضر است
تنگ است والقضاء عسرٌ یعنی حکم کردن که البته این بیمار مردنیست دشخوار است جهت آنکه وقت
باشد که بیمار سستی کند و تاسواس بسیار و بی قراری نماید طبیب گوید مردنیست بعد از ساعتی
چند بحران نیکوی تمام بکند و بیمار خوش شود و امکان دارد که بیمار خوش باشد و بعقل درست
و آرزوی طعام کند طبیب حکم کند که بیمار خوش می شود بعد از ساعتی چند بحران بد کند و بیمار هلاک
گردد و بدین سبب قضا دشخوار است والتجربةُ خطرٌ هم سخن بقراط است زیرا که تجربه آزمودن
چیزها است و کسی را که علم طب حاصل نباشد و خواهد که بمجرد تجربه طبیبی کند عمل او بر خطر باشد مثلا
گوید که فلان مرد را از فلان رنج بود فلان دارو داده اند خوش شد این نیز حرارت و علت
همان همان دارو او را سود دارد بدید و زیان دارد پس این تجربه او بر خطر باشد پس باید که

داند که مزاج هر دو شخص یکی است و عادت و صنعت یکی تا تجربه فایده دهد پس مجموع طب بلک
اکثر پوشیده است من این کتاب را به کله درج کردم یکی مرض دوم سبب سیوم عرض مرض
زیرا که طبیب که مرض و سبب مرض شناسد و از عرض استدلال جوید کار او بسلامت متصل باشد
و اگر بدین سه چیز ره نبرد هیچ علاج او بر اصل نباشد و هر علی که کند بی بنیاد باشد پس من این کتاب
که ساختم اول مرض گفتم انگه سبب این مرض انگه علامت این مرض و علامت و عرض هر دو یکی معنی
دارند یعنی نشان مرض و در عقب آن علاج هر نوعی از انواع مرض و مداوا تش مناسب ذکر کردم
از مسهلات و حقنها و طلا و ضماد و بوئیدن و نشستن و خوش دلی دادن از بسیار کتبها برگزیدم
تا بر خواننده آسان باشد و زود بمقصود تواند رسیدن از بیماریهای ظاهره و باطنه ذکر بیماری
که حادث شود بر ظاهر تن مثل سر و محاسن و جایها دیگر این بیماریست که در سر و محاسن بدید آید غالبا مانند
سبوس گندم چون بخارند و لیکن ریش نباشد و بدین سبب است که حکما متقدم این علت را نخاله
گفتند و نخاله سبوس است و هو اعلم السبب سبب این علت بدی مزاج سر است و بدی مزاج همه تن
بسبب آنکه اخلاط سوخته گردد یا بلغم شور برین غالب گردد یا سودای سوخته یا بخار بد که از معده
بر دماغ رود و سبب بدی این خلطها که ذکر رفت العرض بجه داند که سبب بلغم شور است بدانک رنگ
این شخص بسپیدی گراید و این سبوس که ریزیده شود سپید باشد و پوست سر هم سپید باشد و اگر
خون سوخته باشد سبوس سرخ بود و اگر صفرا بود سبوس زرد باشد و اگر سودا بود سیاه التدبیر
چون سبوس از بدی مزاج سر باشد علاج وی باصلاح آوردن مزاج سر باشد بحجامت کردن از
پس قفا و غذای صالح خوردن چون نخود آب بگوشت بره بی آفت یا فروج و سر را شستن
بچیزهای که فضول را دفع کند چون برگ خبازی که بپارسی ملوکی گویند و بطبری الخلک و آب
برگ چغندر و آب آرد نخود و آب آرد باقلی با آب برگ خطمی آمیخته اگر دماغ ضعیف بود روغن مورد یا
آب مورد یا آب عنب الثعلب که بپارسی سگ انگور گویند با این چیزها که سر را شویند بیامیزند
در نو و از ده سر را بتراشند و روغن گل و اندکی سرکه بهم آمیخته بر سر طلا کنند و اگر مزاج سر گرم باشد

المرض الحزاز

سر را با سبوس و آب خطمی شویند و بیمار را گویند تا هر روز سه نوبت سر خود را با آب نیم گرم شوید
که در دفع سبوسه بغایت مفید بود و اگر سبب سبوسه بدی همه تن باشد و بدی همه خلطها واجب
باشد تن را بداروهای مسهل پاک کردن اگر خون غالب باشد فصد قیفال کند مطبوخ
فاکهه دهند یعنی پخته میوه‌ها و بیمار چیزهای گرم نخورد و اگر سودا بود تن را بمطبوخ افیتمون پاک
باید کرد یعنی پخته افیتمون و بیمار را ماء الجبن دهند یعنی بنیر آب بگیرند شیر بز سرخ جوان و بجوشند
چون در غایت جوشش باشد هر یکمن شرعی را دو سیر سکنجبین عسلی که ترشی غالب بود در وی
ریزند و بهم بیامیزند و فرو گیرند و بکرباس سخت بپالایند آن آب را بخورند سودا براند اگر گاو شیر
باشد هم روا باشد و غذاهای گرم و تر دهند و اگر بلغم باشد ایارج دهند و غذا گرم و خشک
و سر را بدین طلا کنند بگیرند قلیمیای نقره که در بن بوته مانده باشد و گل رخام یعنی گل سرخ و مرداسنگ
و کوکرد و آرد نخود و سداب خشک و بوره نان و خطمی سپید همه کوفته و بیخته بروغن گل و سرکه
خمیر کنند و طلا کنند و بعد از طلا سر را با آب حلبه و اصل السوس بشویند المرض السعفة ریشی باشد
اکثر بر سر کودکان که دانه دانه بر جوشد و درهم پیوندد و بر روی نیز هم بر آید و نادر بر تن نیز بر آید
السبب این علت از رطوبت تیز و خلط ردی حاصل شود یعنی خلط غلیظ الا آنکه این خلط سه
مرتبت است یکی در غایت غلیظی و بعضی در غایت لطیفی و بعضی در میانه الوصف نشان سعفه
خشک آنست که ریم و چرک نپالاید و ریش سپید باشد و نشان آنکه سبب رطوبت غلیظ باشد
آنست که دایم ریم و زرداب پالاید التدبیر سعفه دو نوعست تر است و خشک علاج تر آنست
که فصد قیفال کنند اگر بیمار قوی باشد و اگر ضعیف باشد بعضی از رگها سر بزنند مثل رگ پس
گوش یا رگ پیشانی و اگر خلط بغایت تیز بود و بیمار تحمل تواند کرد تن را بمطبوخ هلیله پاک
کند یا بقرص بنفشه و اگر بلغم غالب باشد حب صبر دهند و از غذای غلیظ پرهیز کنند مثل ماهی
و گوشت گاو و حلوا و خرما و غذای معتدل زود گوار خورد مثل فروج و دراج و تیهو و مانند آن
و اگر خلط چنان تیز است که در رگهای سر می‌گذرد هیچ روغن بکار نباید داشت مثل روغن

کل و روغن مورد و بلک ادویه محلله که نیک تیز نباشد تا اخلاط را بحرکت نیارد طلاء سعفه
تر کی کودکان را حاصل شود بگیرند زرده جو به یک درم خناسه درم مرداسنگ یکمثقال زراوند
گرد یکدرم پوست نار شیرین پنج درم مازوی زنگ زان و اسفیداج که عورات بکار دارند
هر یکی چهار درم گل رخام یعنی گل سرخ و گشنیز خشک سوخته هر یک سه درم بادام تلخ سوخته
شش درم قلیمیای زر و نقره که بوقت گداختن ایشان در بن بوته بماند و کلنار و خون سیاوشان
و اروی سوخته از هر یکی دو درم جمله ادویه کوفته بحریر بیخته و بروغن گل و سرکه خمری بسرشند و طلا کنند
سر را و بعد از سه روز بآب گرم خرزهره بشویند و آنچه سعفه تر را سود دارد نمک و سرکه است و اشنان
سبز که گازران بکار دارند بسیار رنو تنها تا فایده یابد که خشک کند علاج سعفه خشک آنست که غذای
تر خورند مثل شوربا بنیم مرغ خانگی و زیرباج تنک بگوشت بره فربه و بر سر موم روغن سازند از پیه مرغ
خانگی و روغن کنجد و موم سپید و بر سر نهند و بیمار را روز دار روز در حمام برند بسیار بار تا در یک روز
تا تری افزوده شود و اگر کودکان را باشد رگ پس گوش زنند المرض داء الثعلب و داء الحیه داء ثعلب یعنی
رنج روباه و این علتی است که موی سر و موی محاسن و موی ابرو بریزد و فرق میان اصلع سر و این
علت آنست که اصلع وقتی حاصل شود که رطوبت سر خرج شود و از پیش سر موی بریزد و آن تمامی
موی بریزد و اصلع را دوا نیست و داء الحیه آنست که پوست هم اعضا بریزد والله اعلم السبب این
مرض سبب آنست که اخلاط تبه شده و عفونت پذیرفته در بن مویها جمع شود و غالبا این علت
از بلغم شور باشد که سوخته باشد و از صفرا سوخته و از سوداء سوخته حاصل شود که ماده موی را تباه
کرد اند و سبب داء الحیه نیز اکثر بلغم شور و سوداء سوخته و صفراء سوخته باشد العرض نشان رنگ
بشره گواهی دهد که کدام خلط است اگر بشره سپید باشد ماده بلغم باشد و اگر زرد صفرا و اگر سیاه ماده
سودا بود و اگر سرخ خون باشد و اگر چهار جوان باشد غالبا صفرا بود و اگر در موی باشد سودا بود
و اگر پیر بود بلغم بود و اگر کودک بود ماده خون باشد التدبیر داء الثعلب و داء الحیه در نام و در
تاثیر مختلفند و لیکن داء الثعلب زودتر علاج پذیرد و داء الحیه بمشکل علاج پذیرد زیرا که ماده

١٢٢ که فاعل داء الثعلب است عفونت کمتر پذیرفته باشد و ماده که فاعل داء الحیه است عفونت بیشتر
پذیرفته است و این دو علت را بدین دو جانور برای آن تشبیه داده اند که هر سال روباه را تمام
موی بریزد و خود را در بیشه پنهان دارد تا وقتی که موی برآید و مار نیز هر سال پوست را تمامت
بیندازد و پوست نو درآورد و پوست انداخته را بسیار دیده شده است پس طبیب تامل کند
اگر فاعل صفرا بود فصد قیفال کند و تن را بمطبوخ هلیله پاک کند و از غذای گرم پرهیز کند و شربت
خنک دهند چون شراب سیب و شراب انار و شراب به و غذا فروج دهند و ماهی تازه کوچک دهند
که از رودخانهای که در و سنگ ریزها باشد گیرند و مزورات دهند که در و ماش و اسفاناخ و کدوی
تر باشد و آن موضع را که موی رفته باشد بخرقهای درشت پشمین بمالند تا سرخ شود بعد از آن
بگیرند بیخ نی سوخته و پوست بادام تلخ سوخته هر دو را بسرکه تیز سرشته بدان موضع طلا کنند موی
برآید و اگر موی بر نیاید آن موضع را بپازینند بر سرشته و لادن را بروغن کنجد الوده کرده بر آن
موضع طلا کنند طلاء دیگر بگیرند درمنه ترکی و کف دریا و حضض مکی و روغن گز و روغن بید
و سر و محاسن بدان بشویند و تن را بمطبوخ افتیمون پاک کنند و غذاء سوداانگیز قطعا نخورد
چون گوشت قدید و ماهی شور و بادنجان و پنیر کهنه و گوشت گاو و مانند آن و غذا فروج برشته
خورد و زرده تخم مرغ نیم برشت و طعام چندان خورد که ممتلی نگردد و آن موضع را اگر موی بر نیاید
بعاقرقرحا و پیاز عنصل و تخم ترب و سپندان طلا کنند نیکو سائیده یا بمرزنگوش بعد از آن که
سر تراشیده باشند و آن موضع را بپازینند و سر را آب حلبه بشویند یا باب برگ کتان و بدن را
بحب قوقیا نرم باید داشت و بحب صبر اگر زمستان بود گلنگبین دهند علی و خردل با سکنگبین
دهند و داروی بغایت نباید داد و ما رطوبت فانی نگردد که موی نروید المرض انتشار الشعر و تساقطه
معلوم دارند که این علت موی ریزیدن و علت داء الثعلب و داء الحیه در سبب مخالفند
لاجرم علاج نیز بر خلاف علاج آن دو علت افتد السبب سبب ریزیدن بعضی موی نقصان
غذا باشد و فراخ شدن بن موی که آن را مسام گویند و این علت بیشتر در بیماریهای تیز باشد

یا در بیماریهای ردی که اخلاط را تباه کند مثل جذام و دق و سل باشد که از تنگی مسام باشد
الوصف نشان انکه ریزیدن موی از نقصان غذا باشد آنست که اعضا لاغر باشد و نشان انکه از
فراخی مسام باشد آنست که اعضا نرم باشد و موی باریک و نشان انکه از تنگی مسام باشد
آنست که موی قوی باشد و چون خواهند که موی را بیرون کشند بسختی بیرون آید التدبیر علاج
ریزیدن موی که سبب آن نقصان غذا باشد آنست که بیمار را غذای نیکو خون معتدل انگیز
دهند چنانکه سیر خورد چون گوشت گوسپند یکساله فربه و آب آن و زردهٔ تخم مرغ خانگی نیم برشت
و شراب ریحانی و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن بید بینی بر کشیدن و خواب بسیار و موی را
بروغن بنفشه و روغن نیلوفر شستن و در عقب آن بحمام رفتن و سر و همه تن را بگل خطمی و بزر قطونا
که بپارسی اسپیوش گویند و برگ بید شستن و اگر سبب فراخی مسام باشد علاج او آنست که موی را
بروغن مورد و آب برسیاوشان بشویند و ازین قویتر آنست که سه درم لادن و پنج درم شراب
قابض یا روغن مورد حل کنند و غلافی سازند بر رسم کلاه و بدینها آغشته کنند و دایم در سر دارد
و اگر ریزیدن موی را سبب تنگی مسام بود رنجور را در حمام برند و در آنجا درنگ بسیار کنند تا همه
اعضا گشوده شود و گاه گاه سر او را بانک آب بشویند و وقت وقت بدرمنه ترکی و وقت دیگر ببوره
ارمنی و بغذا گوشت گوسفند جوان فربه دهند بداروهای گرم بخته چون فلفل و کرویا و دارچینی
و شراب کهنه دهند و اگر سبب بیماری تیز باشد غذا نیک باید داد چون گوشت گوسفند یکساله
و میوه‌های تر و غذا سیر دادن و در حمام بردن و چون موی بر آمدن آغاز کند سر را بتراشند
و سر را بخرقه درشت بمالند و بروغن بابونج با آب برسیاوشان سرشته و اگر سبب ریزیدن موی
بیماریهای بد باشد چون جذام و دق و سل این هر سه را علاج نیست زیرا که رطوبات تن بکلی
خرج شده است و علاج آنکه سر مویها دو شاخ شود موی را بروغن بنفشه تر کنند و در حمام برند
و سر را بلعاب بزر قطونا و خطمی بشویند و غذاهای تری افزای دهند و کسی که خواهد که موی دیر سپید
شود پیوسته استفراغ بلغم باید کرد و غذاهای تری افزای کم خوردن و غذاهای گرم خوردن و کلاه

دارد

در سر و محاسن کم بکار داشتن و از بوی کافور پرهیز کردن و آنچه موی را سیاه کرداند
و دراز کرداند روغن مورد بکار داشتن در یاد کردن بیماریها که حادث شود در باطن سر و مداوات او المرض
الصداع یعنی درد سر که از بدی مزاج گرم حادث شود و این نوع درد سر چون دیر درکشد گویند
دماغ سوخته است السبب سبب این درد سر دو نوع است یکی داخل سر و دیگری از خارج آن
سببی که از بیرون باشد چون حرارت آفتاب یا آتش و آنچه از درون باشد گرمی اخلاط که جوش
کند در معده و بخار آن بدماغ رسد و دماغ بگیرد و درد سر پیدا شود العرض نشان آنکه درد سر از
گرمی اخلاط است آنست که رنگ روی سرخ باشد و از معده حرارت و بخار گرم بدماغ رود و دماغ
را بگیرد و بی خوابی برد و چشم زرد و ازو بر هم زند و هذیان و سخن پریشان گوید و از چیزهای سرد یابد
التدبیر علاج این درد سر آنست که چیزهای سرد خورند چون کشکاب و شیره خرفه و میوهای قابض
باعتدال
و ترش چون شفتالو و سیب و انار ترش و شیرین و از چیزهای گرم پرهیز کنند و چون مزاج
باز آید چیزها که سرد باشد و دماغ قوت دهد بکار دارند چون روغن گل با گلاب آمیخته پیوسته
بر سر او نهند یا گلاب بروغن بنفشه آمیخته و آب بستان افروز و آب سگ انگور همه با هم
آمیخته و سر او را آب کدوی شیرین و آب خرفه و آب خیار شویند و این آبها را در میان سر او
نهند تا مغز سر را سرد نگه دارند و چهار پوسته بنفشه و نیلوفر و گل بوی دارد و اگر این ریاحین
حاضر نباشند سر او را آب سرد شویند بسیار تا وقتی که سردی را دریابد و گوید دماغ سرد شده است
و بر سر او قطعا افیون طلا نکنند که در عقل خلل پدید آرد و بیخ یبروج که آنرا لفاح خوانند هم بکار
ندارند که دماغ را زیان دارد و گند خردی بار آورد مگر که مزاج دماغ زیاده بر زیاده گرم باشد
و اگر چنین باشد و ضرورت بدین دو چیز احتیاج افتد مقدار اندک چیز مثل حبه بیشتر بکار
نتوان داشتن طلاء سودمند باشد مر این صداع گرم را بگیرند صندل سپید و صندل سرخ
از هر یکی سه درم تخم کاهو یک درم شیاف مامیثا یک درم گل سپید چهار درم برگ نیلوفر پنج
درم افیون دو دانگ لفاح نیم درم مجموع را کوفته و بیخته با آب کاهو یا با آب بید یا با آب بستان افروز

یا برگ کوکلاب بسرشند وبعد ازان بآب طحلب بیامیزند وطحلب آن سبزیست که بر سر آب ایستاده حاصل شود
و بر پیشانی طلا کنند بر سر کتان پارهٔ نهاده وهرچند گرم شود خرقه بدل کنند وغذا آنچیز که خون را
اندک سرد گرداند مثل آش غوره وسماق و مانند اینها خورد المرض الصداع التابع لسوء المزاج دردسری
که از بدی مزاج دماغ باشد که سردی بسیار در سر حاصل شده باشد ومزاج دماغ از اعتدال
بگردانیده السبب این بیماری بدو سبب حاصل شود یکی داخل و دیگری خارج آنچه خارج باشد
غایت سردی هوا باشد که بنفس کشیده شود وآنچه داخل است اخلاط سرد باشد که حاصل آید
العرض نشانش آن باشد که چون دست نهند ملمس سر سرد باشد و بیمار پیوسته سردی احساس کند
از دماغ خود و رنگ بیمار سپید باشد وچون شب در آید صداع زیاده شود وچون آفتاب بر آید سبکتر باشد
التدبیر بیمار می باید که کلنکبین و سکنجبین خورد و ترنج پرورده و زنجبیل پرورده بعسل خورد
وغذا شوربای نخود خورد و بازیره و دارچینی و قرنفل وحلوای سکری یا و عسل خورد و شراب صرف
خورد یعنی ممزوج بآب یا بگلاب نکند وماء العسل خورد و میوهای خشک خورد چون انجیر خشک
و فستق و مانند آن و پیوسته سر او را بآبها شویند که در وی مرزنجوش یعنی الخزام و سیسنبر که
از اسرسم خوانند و بابونه واکلیل ملک در وی پخته باشند و سر او را غرق کرده اند بروغن
نرگس یا بروغن مرزنگوش یا بروغن ناردین یا بروغن یاسمین و عطسه آوردن بکندش و مشک
خالص بوئیدن و غالیه یعنی عبیر که از سنبل و عود و عاقرقرحا و ساذج هندی و از مشک ترتیب
داده باشند بوئیدن و دست و پای را بآب خطمی و حلبه و بادیان و زیره کرمانی واصل السوس
همه در هم پخته نیم گرم شستن مفید بود و از چیزهای که خلط بد انگیزد پرهیز کردن چون ماهی بزرگ
و گوشت مرغان آبی و گوشت پرهیز کردن مفید بود والله اعلم المرض دردسری که ماده آن از
بدی مزاج تر حاصل شود و دردسری که از بدی مزاج خشک حاصل شده باشد السبب اما آنچه
ماده او تر باشد سبب آن غذای تر و شربت تر باشد یا حمام بسیار استعمال کردن و آنچه از خشکی
باشد از غذاهای خشک حاصل شود یا باد سموم که بغایت گرم باشد رسیدن العرض نشان

بدی مزاج

بدی مزاج خشک بی خوابی باشد و نشان بدی مزاج تر خواب بسیار آمدن و گرانی سر و دماغ
با وید آمدن التدبیر جالینوس میگوید دردسری که از سردی و خشکی باشد علاج سخت باشد اما
آنچه از خشکی باشد علاج آسان پذیرد و آنچه از رطوبت تنها بود هم علاج آسان بود ولیکن پیوسته
سرگرانی کند اما علاج یابس بخوردن غذای تر باشد چون کشکاب و اُماج روغن بادام و روغن
کدوی شیرین دایم بینی برکشیدن و غذای تری افزای خوردن چون ماهی کوچک که از جوی
گیرند که سنگ ریزه در وی بسیار بود و جوزه مرغ خانگی و زرده تخم مرغ نیمبرشت و تره تری فزای
چون کاهو و خرفه و امکان دارد که خشکی در گوهر دماغ اثر کند پس چیزهای تری افزای چون روغن
تازه که آن را مسکه گویند و مغز ساق گاو و گوسفند و بهها، ایشان بینی برکشیدن و آب شیرین نیم
گرم بر سر ریختن یا روغن بنفشه و غیر او و علاج بدی مزاج تر بغذاهای گرم باشد و سر را بآبی
که حشایش گرم و تحلیل کننده در وی پخته باشند چون بابونه و اکلیل ملک و درمنه ترکی و مرزنگوش
و چون اینها بپزند اول بیمار را سر بخار اینها بدارند و فوطه در سر کشند تا بخارها بینی و سر و دماغ برسد
چنانکه عرق اندک کند و رطوبت را بگداز و تحلیل کند و بیمار را در حمام برند و آبی گرم بر سر وی ریزند
تا رطوبات دماغ و سر تحلیل یابد و بگدازد و امکان دارد که از بسیاری تری در دماغ کاهلی و گرانی
سر حاصل شود پس درین وقت شونیز و سعتر که او را اُویشن گویند و زعفران سوده نرم بینی
برکشند و مشک نیز و وقت وقت بینی برکشند و غذا قلیهٔ خشک و مطنجنَه بداروهای گرم خورد
از گوشت گوسفند و مرغ خانگی المرض الصداع التابع لغلبة الدم دردسری که از غلبه خون باشد
السبب سبب دردسری که از غلبه خون باشد بسیار خوردن گوشت گوسفند جوان فربه باشد
و از خوردن حلوای بسیار و از خوردن شراب بسیار العرض نشان غلبه خون امتلاء رگها باشد
یعنی رگ پیشانی و شقیقه از جای خود برخاسته باشد و روی سرخ بود و نبض عظیم بود و در جهیدن
و بامداد مزه دهان شیرین بود و حلق درشتی کند و خواب بسیار آید التدبیر چون معلوم شد که ماده
دردسر خونست می باید که پیش دستی کند و رگ قیفال بگشاید اگر قوت و سال عمر و زمان یاری کند

یعنی اگر ضعیف باشد رگ نکشاید اگر کودک یا نیک پیر باشد نزنند و اگر قلب تابستان باشد و تموز
هم رگ نکشاید و چون رگ کشایند از آن جانب سر که درد بیشتر کند از آن جانب رگ بکشاید و اگر
هر دو جانب درد یکسان کند از هر دو جانب رگ بکشاید و در میانه یک هفته مهلت دهد و اگر از فصد
مانعی باشد حجامت کنند بر هر دو ساق پا تا ماده را بجانب مخالف کشد اگر درد سر ساکن شد فبها
و نعم و اگر نه رگ شقیقه بزنند و اگر بیمار در پس سر خود گرانی یابد رگ پیشانی کشاید و بعد از فصد
مزاج را میل بسردی دهد باشامیدن آب انار شیرین و آب خرما هندی و آب آلوی سیاه و خوردن
آب میوه‌های قابض که مانع باشد بخار از معده بر آمدن همچون رب آلوی سیاه و رب توت و اگر
طبیعت نرم باشد رب آبی دهند یا رب سیب و بیمار را میوه‌های قابض باید دادن و پیشانی بگلاب
سودن و بوی ریاحین سرد چون بنفشه و نیلوفر و گلاب و صندل و اگر طبیعت دربند باشد و بیمار
قوت دارد آب میوه‌ها دادن مثل آب انار ترش و شیرین که با پرده که در میان باشد بیفشارند
با شکر یا شیرخشک یا ترنجبین و بر سر او آبی ریزند که بنفشه و جو و نیلوفر دروی پخته باشند و مزورات
دهند که عدس پوست کنده دروی باشد و ترها سرد دهند چون کاسنی و کاهو و از بسیار خوردن
گوشت و حلوا باز دارند المرض دردسری که حادث شود از غلبه صفرا در معده یا در همه تن یا در جگر
یا در همه احشا السبب از بسیاری خوردن طعام گرم یا شراب صرف یا در کار کردن رنج بسیار کشد
یا بی خوابی کشد یا همه ساله روزه دارد العرض نشان دردسر که ماده صفرا باشد تلخی دهان است
و بی خوابی بسیار و زردی رنگ روی و تشنگی بسیار و بیمار چنان پندارد که سر سوزن در دماغ
او می زنند و اگر قی کند زرد باشد التدبیر دردسری که ماده او صفرا بود استفراغ کردن بمطبوخ
هلیله و فصد کردن نباید یا استفراغ بمطبوخ فواکه بدین صفت بگیرند بنفشه و هلیله زرد و خرما هندی
و آلوی سیاه و اگر صفرا بسیار بود بیک دانک و نیم محموده قوت دهند اگر طبیعت تحمل کند و بعد از رنج
شربت بیمار را شیره خرفه و شیره تخم خیار دهند و غذا کشکاب دهند با آب انار ترش و شیرین
و مکیدن انار ترش و شیرین بغایت مفید بود و اگر طبیعت دربند آید آب آلوی سیاه و خرما هندی

والوی

واندکی ترنجبین باید داد و سر او را با آبی که در وی چون نیلوفر و کاهو و کدو و پوست خشخاش پخته
باشند شویند یا با آب سرد و سرکه و گلاب و روغن گل بهم آمیخته و روغن بنفشه و روغن کدوی
شیرین به بینی برکشند و همه سر بمالند و بوییدن نیلوفر و بنفشه مفید بود و پیشانی و هر دو شقیقه
بصندل و کافور و اندکی افیون و اقاقیا با آب کاهو و آب بستان افروز سرشته طلا کنند و اگر صداع
سخت بی طاقت باشد بدین طلا انزروت نیز داخل کنند و چون این طلا کرده باشند بر سر طلا
یک قطعه سرب تنک کرده بدو سانند تا رگ شریانها فرو خسبانند و درد سر ساکن شود و بدین
سبب نبض نیز آرام گیرد و بخار از معده بر سر کمتر آید و غذای او نان پاکیزه باید بشرطی که چون
نان پخته کنند با آب صافی بشویند و یک لحظه بنهند آنگه بیمار دهند با سبزی که سرد و تر باشد چون
کاسنی و کاهو و بر مزورات قناعت کند چون مزوره خرما هندی یا و زرشک و چون درد سر ساکن
شود ماهی کوچک سپید خورد با نان پاکیزه شسته و جوزه مرغ خانگی بسرکه انگوری مزوره کرده
یا با آب غوره و گشنیز بسیار در وی کنند **المرض الصداع التابع للرياح** درد سری که ماده آن بادهای
غلیظ باشد که در سر و دماغ جا گرفته باشد و درد سر حاصل شده و چون غلیظ باشد طبیعت
او را دفع نتواند کرد **والسبب** اما سبب باد غلیظ بسیار است بسیار خوردن غذاهای غلیظ و هضم
تمام نایافتن و اگر باد غلیظ گرم بود سبب آن بسیار خوردن خمر باشد تا بسبب آن بخار گرم بدماغ
بر آید **العرض** اما نشان باد غلیظ آن باشد که بیمار در سر و دماغ خود کشاکش یابد و در گوش طنین
یابد یعنی آواز در یابد و درد نقل کند از جا بجای و نشان بر آمدن بخار آن باشد که در عقب شرب
خمر درد سر زیادت گردد و نشان گرمی باد آن بود که غذاهای گرم بسیار خورده باشد **التدبیر**
علاج بادهای غلیظ پاک کردن دماغ باشد با ایارج و بیمار را ناشتا در حمام بردن و سر او را
با آبها شستن که در وی حشایش تحلیل کننده پخته باشند چون خطمی و سداب و نعنع و الخزام
و مشک بوییدن و مرزنگوش بوییدن و علاج درد سری که شرب خمر باشد قی کردن است و آب نیم
گرم بر سر و دست و پای ریختن و هر دو پای او را مالیدن با آب نیم گرم و آب انار ترش و شیرین

و آب غوره و سکنجبین خوردن و ترشی ترنج مکیدن و سر او را بروغن گل مستغرق گردانند
و بیمار خواب فرمایند و پوسته بنفشه و نیلوفر بوئیدن و غذا جوزه مرغ خانگی دهند با آب غوره مزوره
کرده و ماهی کوچک سپید که از رودخانه گیرند که از کوه بیرون آید و آب بر سر سنگ ریزه رود
بسکباج پخته یعنی همچو مزوره بزنند و از میوه امرود خورد که رسیده باشد و پخته و انار شیرین و ترش
و تا وقتی که درد سر تمام زایل نشود شراب نخورد و اگر آب طلبد آب صرف ندهند بلکه باندک شراب
ممزوج کرده بدهند و بر موضع گرم نخسبد و بهمین تدبیر که ذکر رفت درد سری که از بخار اخلاط
گرم حاصل شود علاج کنند و اگر بدین دفع نشود استفراغ کردن و مزاج باعتدال باز آوردن و علاج
درد سری که از جماع واقع شود فصد قیفال باشد و اگر تن ممتلی بود از خلط مسهل باید داد مثل
ایارج فیقرا و حب قوقایا و سر و دماغ را قوت دادن بروغن گل و اندکی سرکه و سر او را شستن
بآبی که در وی نیلوفر و مورد پخته باشند و وقت وقت گل نیز اضافت کنند و چون طعام هضم
شده باشد گویند تا جماع کند و چون معده از طعام ممتلی باشد جماع نباید کرد و درد سری که
از بس گرسنگی پدید آید علاج وی طعام معتدل باشد و شربتی تری افزای و روغن بنفشه
و شیر دختران بر سر نهادن المرض درد سری که ماده آن آماس باشد در پرده‌ها و دماغ و پرده
دماغ دو است یکی درشت و یکی نرم درشت باستخوان کاسه سر دوسیده است و پرده نرم مغز
سر را پوشیده است السبب سبب این درد سر زیادتی اخلاط اربعه باشد یعنی زیادتی خون
یا صفرا یا سودا یا بلغم العرض نشان آنکه درد سر از زیادتی خونست آنست که رگهای پیشانی و
دست از جای برخاسته باشد رگ هر دو شقیقه باید کشید و نشان آنکه صفرائی است بی‌خوابی
باشد و تشنگی غلبه کردن و نشان ورم و آماس سودائی آنست که رنگ بیمار بسیاهی زند
و چشم بدشواری بهم زند و بدشواری بهم نهد و نشان بلغمی آنست که در خواب رود
پیشانه و ملمس سر سرد باشد التدبیر علاج آماس خونی آنست که رگ قیفال بگشایند و رگ
پیشانی بزنند و بغذا اشکاب دهند و شیره خرفه با شراب حماض شربت دهند و بنفشه و نیلوفر

بویند و روغن بهر دو بر سر نهند و آب کدوی شیرین و آب سک انگور و آب اسبی یوش سر او را شویند
و غذا کدوی شیرین و انگور پوست کنده بشوربا کرده دهند و اگر آماس صفراوی بود مسهل دهند
بدین صفت بگیرند مغز خیارچنبر پانزده درم و آب آلوی سیاه پانزده درم خرما هندی پانزده
درم و جلاب سازند و بدهند و غذا کشکاب دهند و آب انار میخوش و آب کدوی شیرین بریان
کرده یعنی کدوی شیرین را در خمیر گیرند و بتنور نرم بریان کنند و فرو گیرند و خمیر از وی جدا کنند
و بفشارند و آب او بگیرند و آب خربزه و سکنجبین بیامیزند و شراب بنفشه حل کرده بدهند و آب
صندل سرخ و سپید و آب لستان افروز و کافور در ایشان حل کرده ببینی بر کشد و سر او را بتراشه
کدو و آب اسبی یوش بهم آمیخته بر سر او نهند و علاج درد سر سوداوی آنست که اول مطبوخ افتیمون
دهند و سر او را بآبی شویند که در وی بابونه و اکلیل الملک بخته باشند و روغن نرگس و روغن سوسن
بویانند و علاج درد سری که از آماس بلغمی بود ایارج باشد و نقیع صبر یعنی صبر را بآب صافی حل کنند
و بنهند چون گداخته کرد و از آن نقیع گویند و بر سر او آبی ریزند که در وی بابونه و شبلید بخته باشند
و سر او را بآبی شویند که در وی بابونه و سیسنبر و اکلیل الملک و شویت و تخم کتان بخته باشند و فرق
میان درد سری که از سده باشد و درد سری که از آماس باشد آنست که صاحب آماس را تب باشد
و از آن صاحب سده نی تب و حب ترید بدهند و غرغره فرمایند بگندش و عاقرقرحا و از بنیات احتراز
نمایند المرض الصداع التابع لزیادة البلغم؛ درد سری که ماده آن بلغم باشد در سر السبب سبب این
درد سر غذا سرد و تر باشد و بسیار خوردن و هیچ کاری نکردن و چندان خوردن که تخمه کند و حمام
رفتن در عقب غذا العلامة نشان آنکه ماده بلغمست گرانی باشد و در سر کشش باشد بی حرارت
و چیزهای سرد نخواهد و میل بچیزهای گرم دارد والتدبیر مسهل باید خوردن مثل حب صبر یا حب
ایارج و سر را بروغنهای گرم بیندایند همچو روغن بان و روغن خیری و روغن یاسمن و روغن
زیت و بر سر وی آبی ریزند که در وی سداب تر بخته باشند و بابونه و گل نسرین و سیسنبر و نعنع
و برگ سرو چون بخته باشند بیمار سر بخار آن در دارد و چند بید ستر و مرزنگوش و مشک بینی بر کشند

وعطسه فرمایند کردن بکنندش وغرغره کنند بسکنجبین عسلی باب گرم و هر دو شقیقه را باین ضماد طلا کنند
بگیرند مرکی وصبر وفرفیون از هر یکی دو درم زعفران وصمغ عربی از هر یکی یک مثقال قندس خیری
یکدرم افیون نیم درم قسط شیرین یکدرم کندر سه درم انزروت یکدرم مجموع را کوفته وبیخته بشراب
نبیذ بسرشند و بر هر دو شقیقه طلا کنند و پاره سرب تنک کرده بر سر او ببندند و هر بامداد کلنکبین باید
خورد وغذا نخود آب که در وزیره کرمانی و شویت و روغن جوز باشد و گوشت تیهو و یا خورد
و گوشت گنجشک و گوشت صید بروغن زیت برشته و شراب عسل خورد و یا خمری کهن و از شراب
نو یا شراب مویزی پرهیز باید کرد و اگر بدین تدبیرها درد سر ساکن نشود و بیم باشد که چشم را نیز زحمتی
رسد هر دو رگ شقیقه را باید برید تا بخار بر سر نزود و چون بریده باشند سر رگها را داغ کنند
و اگر بدین نیز ساکن نشود پس کردن را هر دو جانب و میانه داغ باید کرد و سعی کردن تا درد ساکن
شود و غذاهای صالح باید خورد و در ایارج و دارو خوردن ملازمت نماید اگر کهنه شود علاج نپذیرد
المرض درد سری که ماده آن از زیادتی خلط سودا باشد السبب سبب درد سر سوداوی از بسیاری
خوردن غذاهای سوداانگیز باشد چون دانگو و کرنب و گوشت گاو و گوشت شکاری العرض
نشان درد سر سوداوی آن باشد که بیمار در سر خود گرانی یابد و تن لاغر باشد و خبث نفس یعنی
در گفت و شنید بد فعل باشد و این معنی او را اختیاری نبود التدبیر علاج او استفراغ خلط سودا
باشد بمطبوخ افیتمون اگر سودا در همه تن پراکنده باشد و اگر در معده باشد قی باید کرد و اگر
سودا در سر باشد بغرغره و ایارج فیقرا دماغ را پاک باید کرد و سکنجبین عنصلی و بیخ کبر بعسل معجون
کرده و باب گرم حل کرده دهند و روغن تازه گاوی یا میش با پیه تازه ایشان گداخته ببینی
برکشیدن یا پیه غاز با آب سک انگور حل کرده ببینی برکشند و اگر با این سودا اثر حرارت یابند
روغن بنفشه ببینی برکشند یا شیر دختران بهم آمیخته بسیار روزها و روغن کدوی شیرین نیز ببینی
برکشند مفید بود و سر او را بروغن زعفران تر داشتن و سر او را بآبی شستن که در وی بیخ
سوسن آسمانگون پخته باشند و شبث و غذای او باید که بغایت لطیف باشد مثل نخود آب

بجاره دهن

بجوزه مرغ خانگی مثل زیره با بخته یا گوشت بزه فربه بی آفت که در وی چغندر و گزر بخته باشند و
هلیون نیز در وی بزند و شراب رقیق صافی تنک دهند و در پی آن حلوای شکری دهند و در
حمام برند و آب نیم گرم بر سر وی ریزند و غذاهای سخت گرم ندهند و در مواضع گرم درنگ نکنند
و غم و غصه از و دور دارند و پیوسته خوش دلی او جویند و صحبت با دوستان و عزیزان دارد
و از ملاقات دشمن و کسی که بیمار از و متنفر باشد والله اعلم المرض الصداع المسمی ببیضه درد
سری که بیضه و خوده خوانند برای انکه درد گرد سر چنان فرو گرفته باشد که پوست تخم مرغ
زرده و سپیده را چون گرد در آمده باشد و خود کاسهٔ سر آدمی چون فرو گرفته باشد درد
سر را بدین دو چیز نسبت کرده اند و تشبیه داده و این کس هیچ روشنائی نتواند دید و آواز نتواند
شنیدن سبب این درد درد سر یا زیادتی اخلاط بد باشد در سر و همه تن یا باد غلیظ در پرده سر
آمده باشد و همه پردها فراهم کشیده یا اماسی بود در کاسه سر از بیرون یا آماسی بود در پردهٔ دماغ
که آن را حجاب گویند که مغز سر را گرد در آمده باشد العرض نشان آنکه ماده خونست آنست که رنگ
روی سرخ باشد و سر گران باشد و اگر رنگ روی سپید باشد نشان بلغم باشد و اگر سیاه
بود نشان سودا باشد و اگر در سر کشاکشی و گزیدگی یابد نشان آماس باشد در سر و اگر بیمار پندارد
که سر سوزن در دماغ او می زنند نشان خلط تیز صفرائی باشد التدبیر اگر در تن اخلاط فاسد یابند
فصد قیفال کنند و مسهل دهند و اگر اخلاط بد در سر یابند نشتابند بپاک کردن سر و دماغ با یارجات
و غرغره و سر او را با آبی شویند که در وی حشایش پخته باشند که سخت گرم نبود و دماغ را قوت
دهد مثل بابونه و اکلیل الملک و گل و غنچه اذخر و نعنع و این درد سر چون دراز کشد با این حشایش
چیزی اضافت کنند که در وی گرمی زیادت باشد مثل سیسنبر و مرزنگوش و اگر خلط تیز در سر باشد
باید که سر او را مستغرق گردانند بروغن گل و سرکه خمری بهم آمیخته و پیوسته سر او را باید شستن
بآبی که در وی خشخاش با پوست او و سعتر که او را اوویشن گویند و گل پخته باشند روزی چند
بدین آب شویند در آخر چیزی تحلیل کننده با او بیامیزند مثل بابونه و اکلیل ملک و اگر تیک غلیظ

باشد حب صبر باید داد و صبر و کافور بهم سائیده ببینی برکشیدن و با اندکی مشک و ازین شقیقه تا آن
شقیقه بدین طلا باید کرد تا ماده که در آنجا در بنده آمده است از انضج دهد یعنی بخته کرداند بگیرند
زعفران و مرمکی و خون سیاوشان و صمغ عربی و اندک افیون و بر سراو آبی ریزند که حرارتش تحلیل
کننده و روی پخته باشد مثل نعنع و برگ غار و قصب الذریره و بعد از آن قابض دهند از میوها
چون انار شیرین و به و بغذا طعامی دهند که او را انجار بد نباشد مثل دانکوی پوست کنده و جوزه
مرغ خانگی با آب غوره پخته المرض الشقیقه این را در دنیم سر گویند که یک نیمه راست سر یا نیمه چپ
درد کند و گاه باشد که ماده در آن رگ باشد که از همه سر کشیده باشد و وقت همه شقیقه را
بگیرد والسبب سبب این شقیقه یا بخار خلط تا باشد که از معده بر سر آید و این درد شقیقه یا از ماده
بد باشد بدکه در معده باشد یا شاید که بمقدار کم باشد و بکیفیت بغایت بد باشد و این ماده
یا گرم باشد یا سرد باشد العرض نشان گرمی ماده شقیقه آن باشد که آنجا که درد کند چون دست
بر نهند گرم باشد و چون چیزی سرد بدو رسد او را خوش آید و با آب سرد ساکن شود و اگر ماده
سرد باشد چون آب گرم بزنند او را خوش و درد ساکن شود و خاصه گرم همچنین التدبیر اگر ماده
گرم باشد یا خون بود یا صفرا هر دو را فصد قیفال باید کرد از آن جانب که درد باشد و بعد از
فصد دارویی باید خورد که خون را ساکن کند و صفرا از تن بیرون کند مثل حب صبر و محموده
و هلیله زرد و مزاج را با اعتدال باز آورد و مثل سکنجبین که از آب غوره سازند یا با انار میخوش
و غذا کشکاب باید داد و اگر حرارت سخت باشد پس بشکنند تیزی او را با آب خرفه و آب کدوی
شیرین با سکنجبین حل کرده و اگر طبیعت دربند باشد با آب آلوی سیاه جلاب کرده طبیعت را
نرم گردانند و اگر طبیعت زیاده نرمی کند ربوبات قابضه استعمال کنند مثل رب سیب و رب آبی
و اگر بخار بسیار بر سر می آید کشنیز خشک کوفته و بیخته بشکر معجون کرده باید داد و ایشان را
بصندل و گلاب حل کرده و آب بستان افروز و آب کاهو و آب بید آمیخته طلا باید کرد و اگر
حرارت زیاده باشد با این ادویه کافور و افیون اضافت باید کرد و شقیقه را با آب نیم گرم

کنند

شستن و اگر این شقیقه شوخی کند و بدینها ساکن نشود در گوش او از آن جانب که درد کند
و در بینی او هم از جانب درد افیون اندکی بر روغن بنفشه حل کرده در چکانند و چون درد کم شود مزورات
دهند بعد وجه آب سماق با سرکه پخته و اگر ماده شقیقه سرد باشد یعنی سودا باشد تن را بحب قوقایا
یا ایارج فیقرا پاک باید کرد و بیمار پیوسته باید که مصطکی خاید و کلنگبین خورد و عود و مصطکی در آب
بجوشانند و از آن آب خورد و جانب درد بر کوی درست یا رکوی پشمین باید مالیدن و بکف دست
نیز و روغن سوسن در وی مالیدن یا روغن یاسمین سپید و در این روغنها اندکی مشک در اندازند
و در گوش و بینی از این روغنها در اندازند و بحمام معتدل برند و اگر بدینها خوش نشود رگ باید زد تا چشم
را خلل نرسد درد یافوخ و درد سری که بمشارکت عضو دیگر باشد المرض الصداع التابع بمشارکت المعده درد سری
که بمشارکت معده یا جگر یا سپرز باشد السبب سبب یا بدی مزاج بود و بسبب خلط بد که در وی جمع
شود یا درد سپرز و ضعف او یا از بدی مزاج معده بسبب خلط بد که در وی جمع شده باشد العرض
نشان آنکه درد سر بمشارکت عضوی دیگر است آنست که وقت وقت سخت باشد و وقت وقت آهسته
بحسب بخاری که از معده یا عضوی دیگر بدو رسد که اگر تنها در سر بودی همیشه یکسان بودی التدبیر
چون سبب درد سر معده باشد بسبب خلط که در وی جمع شده باشد و وقت وقت معده بگزد و چون
معده از طعام خالی باشد درد سر بدتر باشد یا اگر ناشتا بخسبد همچنین باشد پس علاج او آن باشد
که نان پاکیزه با آب انار ترش و شیرین یا با آب ناردانگ خورش ساخته تناول کند که معده را قوت
دهد و صفرا را از معده بزداید و بیرون برد و نگذارد که دیگر صفرا در معده آید و اگر بدین بهتر نشود
قی باید فرمود یا مسهل باید داد و اگر خلط سرد باشد غذا گرم باید داد مثل نان پاکیزه و شراب
لطیف و جوزه مرغ خانگی برشته و شراب صافی و اگر ماده گرم باشد غذا سرد باید داد که زود گوار
باشد همچو مزوره فروج که با آب غوره یا با آب انار میخوش یا سماق بزنند و دماغ را قوت باید داد
ببویهای خوش چون صندل و کافور و امرود و سیب و آبی و جمیع میوهای قابض خوردن روا است
زیرا که فم معده را قوت دهد و درد سر زایل شود و اگر این زحمت از تخمه حاصل شده باشد

و بسیار خوردن و نشانش آن باشد که اشتها هیچ طعام ندارد و کاهل باشد در کارها علاج
او قی کردن باشد و آب نیم گرم بر سر او ریختن و معده را قوت دادن بربوب قابضه چون رب
سفرجل و رب سیب و رب غوره و چون معده پاک شود غذای سریع الهضم باید خورد چون جوجه
مرغ و شراب ریحانی و در گوش او روغن گل نیم گرم در گوش افکندن و اگر طبیعت در بند باشد
مسهل باید خورد یا حقنه کردن و اگر درد سر از جانب راست است ماده در جگرست و اگر جانب چپ است
ماده در سپرز است چون در جانب راست باشد آب انار ترش و شیرین و آب غوره و آب آلوی سیاه
بعوض مزوره کرده خورد و غذا نان پاک و سرکه خورد تا بخار آن از معده باز دارد و اگر بخار از
دست و پای بر آید بیمار در خود احساس کند که همچون رفتن مورچه باشد و علاج او آن باشد که
غذای صالح دهند و استفراغ خلط بد از همه تن کنند المرض السدر و الدوار سدر علتیست که چون مرد
بر پای خیزد سیاهی بچشم در آید چنانکه خواهد که بیفتد و دوار علتیست که چون شخص بر خیزد
یا نشسته باشد سر او بگردد و او را سرگردا گویند و پندارد که عالم می گردد و السبب سبب سدر و دوار
بادی غلیظ باشد که در دماغ محبوس باشد و از غلیظی تحلیل نپذیرد و چون باد در حرکت آید روح
نفسانی نیز با او در حرکت آید و چنان پندارد که عالم می گردد و العرض نشان سدر و دوار آنست
که گوش بیمار آواز دریا کند و سر گرانی کند و چشم تاریک شود و سر درد کند و بیمار شکل کند چون
شکل مستان و شاید که دل بر هم زند و قی آید و دل طپیدن گیرد و درد معده در رو خیزد و خیو
بسیار باشد و طعام نگوارد و قراقر در شکم باشد التدبیر اگر ماده سدر خاص باشد سر و خونی
باشد روی سرخ باشد و رگ پیشانی و رگ شقیقه برخاسته باشد و ملمس سر گرم باشد پس
رگ قیفال باید زد و دو رگ پس گوش بباید آزدن و بر مهره کردن حجامت کردن و سکنگبین
دادن و اسپیوش شربت کرده دادن و انار ترش و شیرین و آب میخوش خوردن و غذای
قابض دادن چون غوره باو سماق باو غذای گرم نخوردن و سر را بروغن گل و سرکه آمیخته
بر نهادن و کافور و صندل و گلاب بوی داشتن و اگر سدر را ماده صفرا بود نشانش بی خوابی

دانستن

۱۸۴

و تشنگی باشد و بخاری چون زبانهٔ آتش از سر و دماغ برآید و در پیش چشم بخیال نماید که لوح
زرد پیش چشم او می‌گردد و بس و استفراغ باید کردن بمطبوخ هلیله یا بشیر آب دادن و بعد استفراغ
آب انار میخوش و شیره خرفه و خرمای هندی سکنجبین و آب آلوی سیاه و جلاب دادن و انار
میخوش باید خوردن و بنفشه و نیلوفر بوییدن و اگر سدر از ماده سرد بود یعنی از خلط سرد حاصل
آمده باشد چون بلغم یا سودا نشان بلغم آن باشد که خواب بسیار و حواس یعنی شنوائی و گویائی
و چشیدن و بوییدن جمله کاهل شده باشند و خسته رنگ و در سر گرانی یابد و آب دهن بسیار بود
و نشان سودا بی‌خوابی بود و بیمار چنان پندارد که پیش چشم وی موی بسیار می‌باشد و چیزهای
سیاه پیش چشم خود بیند بخیال علاج او حب قوقایا باشد و غذا لطیف خورد و بعد از مسهل
بوی مشک و مرزنگوش باید بوییدن و سیسنبر بحنبین و آب نیم گرم بر سر او ریختن و سر او را
شستن آبی که بابونه و اکلیل الملک در وی پخته باشند و اویشن و مرزنگوش و درمنه ترکی
و برگ غار و چون پخته باشند سر بخار اینها داشتن تا وقتی که عرق کند و چون ماده بلغمی باشد
همان روا کردن که در درد سر گرم را گفته آمد و این دو علت دیر بماند بصرع ادا کند المرض البرسام
الحار آماس باشد گرم که در حجاب دماغ حاصل آمده باشد که آن را بزبان یونانی فرنیطس گویند
و او را عرب نیامد یعنی برده دماغ و فرق میان برسام و سرسام آنست که برسام بمشارکت
آماس حجاب سینه باشد و سرسام خاصه در دماغ السبب سبب ماده برسام گرم یا غلبه خون
گرم باشد که صفرا بدو آمیخته باشد و او را بسوزانیده یا غلبه سودا سوخته و این هر دو علت
از غذا حاصل شده باشد که نیک گرم باشد چون حلوای شیرین و شراب کهن و سیر و پلپل
و زنجبیل و مانند آن و از گوشت شکاری که جمله سودا انگیز باشد العرض نشان برسام گرم
تب باشد و بی‌خوابی و اگر خواب کند بی‌قراری بسیار کند و از پهلو بپهلو بسیار گردد و درد
سر باشد و روشنائی نتواند دید و نفس متواتر کند یعنی پیاپی و اشک گرم از چشم او آید
و زبان سیاه گردد و اختلاط عقل باشد یعنی هذیان بسیار گوید و غذا البسیار طلبد

التدبیر اگر آماس از خون بود بهتر علاج فصد قیفال است و چندانکه بیمار برتابد خون بگیرند و اگر بدین
تسکین نیابد رگ پیشانی و رگ سر بینی بگشایند چندانکه طاقت دارد و غذا کشکاب دهند [illegible] عناب
پخته باشند و آب انار شیرین خورد و مزاج او را باعتدال آورند مثل شراب عناب خرمای هندی [illegible]
پخته و اگر تشنگی بافراط باشد شیره خرفه و شیره تخم خیار بادرنگ و شکنجبین دهند و نطول
آب سرد کنند بعد از آن دماغ را قوت باید داد مثل روغن گل با سرکه زده و گلاب حل کرده
بر سر طلا کنند و صندل و گلاب و کافور با یکدیگر آمیخته بر پیشانی طلا کنند و حقنه نرم کنند و چون بیماری
بمنتهی رسد و بی خوابی رنجه دارد و هذیان بسیار گوید بر سر او آبی ریزند شیرین که در وی بنفشه
خشک و نیلوفر و گل پخته باشند و جو مقشر پوست کنده هم با ایشان یار کنند پوست خشخاش سپید
و سیاه و تخم کاهو تراشه پوست کدوی تر شیرین و در حالتی که در معده طعام باشد هیچ طعام بر
نشاید ریختن بر سر او روغن تری فزای ریزند چون روغن بنفشه و روغن کدوی شیرین و روغن
نیلوفر اگر بدینها نیز بی خوابی کم نشود در سر او دایم شیر دختران باید دوشیدن و همین شیر با بینی
برکشیدن یا روغن نیلوفر و روغن بنفشه و بیمار را در خانه خواباند که هوایش معتدل و ران
و پای او را نرم نرم مالند و هر دو ساق او را بخرقه نرم ببندند و با آب گرم بشویند و بر سر بستر نرم
بخسبانند و در خانه که نقاشی کرده باشند نخسبانند که دیدن آن خیال فاسد انگیزد و در آن خانه
سخن بسیار نگویند و چون مزاج باصلاح آید آش ماش و کدو و اسفاناخ دهند و شیره هر دو خیار
بر آن آش دهند و در حمام معتدل برند و غذا جوزه مرغ خانگی دهند و ماهی سپید لغایت
کوچک که از رودی گیرند که در وی سنگ ریزه باشد و چون تب ساکن شود مزوره سماق
و غوره یا باسفاناخ دهند و کاهو دهند و شیره تخم خیار و چون روزی چند برآید در حمام برند و جوزه
دراج و ماهی کوچک سپید دهند و غذا البته کم دهند المرض النسیان یعنی فراموشی با این فراموشی
تب نرم باشد و سبات و سبات آنست که پندارند که شخص خفته است و در خواب نباشد و خواب
بی هشانه را سبات گویند و این فراموشی بقوت متخیله تعلق دارد و نه بقوت ذاکره و السبب فراموشی

اماگی

اماسی باشد در مقدم دماغ از خلط بلغم و بسبب عفونت تب نرم با او باشد و بسبب ضعیفی حواس
سبات بحاصل آید و برای ضعیفی متخیله نسیان حاصل شود والوضی نشان فراموشی گرانی سر باشد
و آواز گوش چون آواز دریا و تب نرم و اندک بر آماسیدن روی و خواب بسیار آید و همه حواس
کند باشد و چون ازو سخن پرسند بدیری جواب گوید و آنچه گوید از صواب دور گوید و بشره او
نرم باشد التدبیر چون بر طبیب روشن شود که این علت از آماس حاصل شده است و بیمار قوه
دارد و در سن جوانی باشد و وقت معتدل باشد یعنی قلب تابستان و قلب زمستان نباشد
واجب باشد فصد قیفال کردن تا ماده آماس را تحلیل کند و بگدازد و اگر از فصد مانعی باشد مثل
ضعیفی یا کودکی یا پیری بغایت پس حقنه با بدکرد تا بخار به سر رفتن را باز دارد و حقنه تیز باید
تا ماده غلیظ را تحلیل کند صفت حقنه بگیرند شحم حنظل و بوره و مغز کاجیره و تخم کرنه و نعنع و بیخ کبر
بیک من آب بسنگ شرعی بپزند تا با نیمه آید بپالایند و یک سیر روغن کنجد و یک سیر آب کامه در وی
حل کرده حقنه کنند و هر دو ساق پای او را ببندند و کف پای را بمالند و در عقب ایارج فیقرا دهند
و ادویه که ادرار بول کند بکار دارند چون تخم بادیان و تخم کرفس و مانند آن و کلنگبین کهنه
دهند و جرعه جرعه آب گرم دهند و آب بادیان و زیره کرمانی و نانخواه بشکر حل کرده بدهند و
گوارشهای گرم دهند که تحلیل کند ماده غلیظ را چون گوارش مصطکی و گوارش زنجبیل و گوارش
بلادر و بیمار را در جای خوابانند که فراخ باشد و روشنائی بسیار در آید و چون علت بلغمی باشد
روغن گل و گلاب و سرکه بهم حل کرده آب نعنع اضافت کرده بر سر او می نهند و آب نعنع و آب
اویشن در بینی چکانند و غذا نخود آب و قلیهاء خشک و مطجنه دهند و از لبنیات و ماهی پرهیز
کنند و اگر ماده نسیان سودا بود مطبوخ افتیمون دهند و حقنه کنند از شحم حنظل و بسفایج و افتیمون
و نعنع بخته کرده بپالایند و روغن بابونه ده درم در وی حل کرده حقنه کنند و ماء الجبن دهند
و گشکاب دهند و لعاب اسپغول جلاب کرده و بر سر وی آبی ریزند که در وی جو پوست
کرده بخته باشند و گندم پوست کنده و بنفشه و نیلوفر و گل و بر سر روغن گل و روغن بنفشه

و روغن نیلوفر بهم آمیخته نهند و بعد از آن بحمام معتدل برند **المرض السبات** خوابی باشد که بیدار نشود مگر با واز بلند یا طبل بزنند و میان سبات و خواب فرق آنست که خواب طبیعی است و سبات خواب نا طبیعی یعنی خفته باندک اواز بیدار گردد و سبات بیدار نگردد و الا با واز قوی و خواب سبب خواب را تواند کرد و سبات نتواند و الله اعلم **السبب** سبب سبات بلغم بسیار باشد که در مقدم دماغ حاصل شده باشد و مزاج دماغ آن را حل نتواند کرد و سبات حاصل آید که حواس از کار در افتد **العرض** نشان علت سبات آنست که بیمار را چون یعنی خفته با بانگ قوی می بکنند چشم از هم بکشاید و بزودی بر هم نهد و بیدار نگردد **التدبیر** سر و دماغ و معده را پاک باید کرد بحب ایارج و بعد از تنقیه بر سر او روغن گل و سرکه خمری بهم آمیخته نهند و ماء العسل و گلنگبین دهند بآب گرم و بعد از سه روز سر او را بروغنهای گرم چرب دارند چون روغن نسرین و روغن سوسن و بر سر او آبی محلل بکار دارند مثل آبی که در وی بابونه و اکلیل ملک و نعنع پخته باشند و عطسه آرند یعنی کندش را نرم بسایند و در بینی او کنند عطسه بسیار بیارد و سده بکشاید و نعنع را بپزند و آب او در بینی او کشند و سر او را بتراشند و سپندان را بکوبند و در سر او بندند و آن علاج که در نسیان یاد کرده آمد این علت را هم سود دارد و اگر سبات از بخارات خون حاصل آمده باشد و نشان آن باشد که سبات سبک باشد و بیمار زود زود بیدار شود و چون در خواب رود سخنهای بسیار گوید پس علاج او بفصد قیفال باشد و بعد از فصد آن چیز باید داد که فضلات دماغ را التحلیل کند مثل آب کدوی شیرین و شراب بنفشه و سر او را روغن گل و سرکه ممزوج کرده طلا کنند تا دماغ قوت گیرد و بخارات را از خود دفع کند و گلاب بر سر او بسیار بریزند و غذای او نخود آب باشد بگوشت بره و مزوره زیره با بجوزه مرغ خانگی و غذا اندک اندک دهند تا هضم تمام باشد و الله اعلم **المرض السبات السهری** این سبات سهری را نام کرده اند جهة آنکه مرکبست از سبات یعنی خواب گران و بی خوابی که سهر گویند بیمار گاهی بی خوابی برد و گاهی بر سبات باشد چون نوبت غلبه بلغم بود در سبات باشد و چون نوبت صفرا بود بی خوابی برد **السبب** سبب سبات

سهرای بیخ

سهری بلغم وصفرا است هر دو بهم آمیخته چون بلغم غلبه کند سبات حاصل شود و چون صفرا غلبه کند
سهر حاصل شود و تیز تیز در چیزها نظر کند العرض نشان غلبه صفرا آنست که بیمار هذیان گوید و هر دو چشم
گشاده دارد و در چیزها تیز نظر کند و اگر بلغم غالب شود خواب گران کند و در خواب غطیط کند یعنی خرخر
کند و رنگ روی بر روی زند و اندکی بر آماسیده شود التدبیر چون این بیماری مرکبست از بلغم
وصفرا واجبست که دارو نیز مرکب بود و موافق ترین علاج درین بیماری حقنه است حقنه نرم اگر بلغم
باشد واجب باشد حقنه تیز یکبار داشتن کنند و اگر صفرا غالب باشد حقنه نرم باید و بعد از آن
نقیع افسنتین باید داد و روغن شبت بر سر او نهند و مزاج بیمار را باعتدال باز باید آوردن باستعمال
سکنجبین یا کلنگبین و غذا از زیرباج و نخود آب دهند و اگر در بدن فضول بسیار باشد روزی
غذا دهند و روزی ندهند تا فضول را دفع کند و قی باید کردن و طبیعت را نرم باید داشتن
و اگر روی بیمار سرخ رنگ باشد و رگها برخاسته باشد و قوت بیمار برقرار باشد فصد قیفال
باید کرد و اگر این علت از بستی حاصل شده باشد هیچ دارو ماده را حرکت نباید داد تا وقتی
که بیمار بخود با هوش آید چون بیدار شود سر او را بروغن گل چرب باید داشت و غذا کشکاب باید
داد و بعد از آن سکنجبین و مزاج را باعتدال باز باید آورد و شراب نیلوفر و آب میوها و چون مزاج
بصلاح باز آید بجوزه مرغ خانگی زیرباج کرده باید داد و از امتلا پرهیز کردن و علاج این مرض همان
علاج نسیان و سرسام باشد و علاج سهر مفرد آن باشد که دماغ تر گردانند بروغن بنفشه و روغن
نیلوفر و روغن کدوی شیرین و شیر دختران و آبی بر سر او ریزند که پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر
و گل و تخم کاهو در وی پخته باشند و اگر سبب سهر اخلاط فاسد باشد در معده یا در عضوی دیگر
بر سر آید پس بقی و اسهال تدبیر باید کردن و بعد از استفراغ غذای نیکو باید داد چون جوزه مرغ
و دراج و گوشت بره و ماهی کوچک سپید که برودخانه گیرند که آب بر سر سنگ ریزه رود و کاهو و بقله
یمانیه و کدوی شیرین و ماش و در حمام معتدل برند المرض الشخوص شخوص بیماری را میگویند که این
شخص چشم باز کرده بماند نام این بیماری از آن حالت گرفته اند و او را شخوص و جمود نیز میگویند

یعنی دران حالت کوی اعضا او افسرده است واین نام موافق آن حالتست السبب سبب این
علت خلطی باشد سرد و خشک که در شکم موخر دماغ حادث شده باشد و تجویف دماغ سه است
یکی در مقدم دماغ و دوم در وسط دماغ و سوم در موخر العرض نشان این علت آن باشد که بیمار
همچنان نماید که مرده از پهلو بپهلو نتواند گردید و سخن نتواند گفت و نفس بسختی کشد التدبیر ماده
این علت را بزیر نیمه بیمار کشد بحقنه خاصه اگر قوت ضعیف باشد که طاقت مسهل ندارد و اگر قوت
استفراغ دارد و بیمار چنان باشد که هرچه بدهند بخورد واجب باشد که چیزی بدهند که خلط سودا
را بیرون برد مثل مطبوخ افیتمون و کلنگبین عسلی دهند و در عقب او آب گرم کراهت دارد
و نخورد و ماء العسل دهند یعنی ده درم عسل و ده درم آب بهم بجوشانند تا بانیمه آید آنرا
ماء العسل گویند بدهند و بویهای گرم که از شکوفهای گرم بحاصل آید ببویانند چون یاسمین
و گل نسرین و غالیه که او را عبیر نیز گویند و مشک بمجمر و چون بیماری روی بصحت آورد
و قوت زیادت شود و احتیاج بکم کردن خون افتد رگ قیفال بکشایند اگر قوت بیمار قوی
باشد و اگر قوت ضعیف باشد بر هر دو ساق پای حجامت کنند و اگر بیمار را بی خوابی رنجه دارد
سر او را بروغن بنفشه چرب باید داشت و چون بیمار روی بصحت آورد غذا مزوره زیرباج
باید داد و بغذا که زود گوار باشد چون جوزه مرغ خانگی و دراج مطجنه کرده و فی الجمله همان
علاج که در علاج درد سر سرد یاد کرده آمد باید کرد که شفا یابد المرض مالیخولیا یعنی فساد فکر
و این سه قسمت است یکی آنکه مزاج دماغ بغایت گرم باشد دوم آنکه از بدی مزاج همه تن حاصل
شود سوم آنکه ماده آن آماسی بود در نزد شکم و بدان سبب مزاج دماغ گرم شود و مالیخولیا بحاصل آید
السبب سبب مالیخولیا یا خلط سودا بود یا صفرا که سوخته باشد یا بسیاری خون و تیز شدن
خون بسبب آمیختگی با صفرا و جوشش او العرض نشان آنکه ماده در سر است آنست که دایم
در فکر باشد و بی خوابی برد و چشم در گو افتاده باشد و این زحمت در عقب بیماری گرم حاصل
شود و در سر و نشان آنکه بمشارکت همه تن است رنگ بدن سیاه باشد و موی سیاه باشد

بیمار کار

و بیمار کار سخت کرده باشد و چیزهای سودا انگیز بسیار خورده باشد و نشان آنکه بخار کت
زمه شکم است آنست که طعام بگوارد و از معده بادی ترش بحلق آید و قراقر در شکم باشد و زمه
شکم سوزش کند التدبیر علاج نوع اول فصد قیفال است و اگر مانعی باشد چون کودکی یا پیری رگ [illegible]
زدن باید و غذا اشکنه آب خوردن و انار میخوش مکیدن و حقنه نرم کردن و مطبوخ افتیمون باید داد
و سر او را با آبی شویند که در دماغ تری افزاید و خواب آورد مثل آبی که در وی جو پوست کنده و بنفشه
و نیلوفر و گل و برگ خشخاش بخته باشند و کاهو نیز در وی باشد و شیر دختران در سر وی دوشند
از پستان و پنبه پاره در همین شیر و روغن بنفشه غرق کنند و بر سر او می نهند و روغن سرد دایم
در سر وی ریزند مثل روغن بنفشه و روغن کاهو و غذا شوربای بره و جوزه و ماهی سپید و کوچک
دهند و سکباج بخته یعنی مثل مزوره و گوشت مرغ خانگی فربه دهند و شراب تنک خورده با آب
بر آمیخته تا سودا را از تن بیرون برد و حلوا دهند از روغن بادام و خشخاش و کاهو و غذا بلغم
انگیز غلیظ دهند که چون بلغم قوت گیرد سودا شکسته شود و در آفتاب درنگ نکند و غذا گرم
و خشک نخورد چون سیر و گوشت قدید و علاج نوع سیوم که او را شراسیفی گویند یعنی نرمه شکم
که سر استخوان پهلو بدو پیوسته باشد فصد باسلیق است و اسیلم از جانب چپ و خون بمقدار
معتدل گیرند و مزاج جگر را باصلاح باید آورد و سپرز که دانیدن که سودا از گرمی مزاج جگر حاصل شود
و سپرز از وی کشد و از سپرز بمعده می ریزد مطبوخ فواکه باید خورد و مزاج جگر سرد باید کرد با آب
بزور یعنی چون تخم کاسنی و تخم کاهو با آب غوره و آب زرشک و شراب به و آب کاسنی سکنجبین
و غذاهاء لطیف زود گوار دهند مثل جوزه و گوشت بره با آب انار میخوش و آب غوره و آب سماق
بخته و بسیار غذا نباید خورد و اگر بیمار شراب خوردن عادت داشته باشد شراب اندک با آب
بسیار حل کرده دهند و اگر بیمار شکایت کند از باد غلیظ و برخاستن آلت مردی زحمت دهد جماع
اندک فرمایند کرد و از اسراف منع کنند و بعد از آن در حمام برند و علاج نوع دوم فصد اکحل است
و مطبوخ افتیمون دادن و اگر مانعی باشد حقنه باید کرد و بنیر آب دادن و مزاج بیمار را سرد

داشتن بخوردن کشکاب و روغن بادام و سکنگبین بشیره خرفه و خرما هندی و غوره با و سماق ها
باید خوردن و اگر طعام در معده تباه شود قی باید کردن و طبیعت را نرم باید داشتن بشربت ملین
تا ازین علت خلاص یابد المرض القطرب قطرب نوعی از مالیخولیاست و قطرب نام جانوریست
بر شکل پشه که بر سر آب باشد و دایم حرکت کند و بی قراری جوید این علت را بدین جانور تشبیه
کرده اند برای آنکه صاحب این علت بیکجا قرار نگیرد و از جایی بجایی جهد و بی آرامی جوید السبب
سبب این علت خون سوخته باشد که با سودا گشته باشد و این علت قطرب تولد کرده باشد
العرض نشان این علت فساد عقل باشد و رنگ روی برنگ خاک گراید و شب همه شب حیران
می گردد و بروز اندوهگین باشد و وقت وقت رنگ روی بسبزی گراید و چشم جانها در گو
افتاده باشد و همه تن لاغر بود العلاج این علتیست بدیر علاج پذیرد و بسبب آنکه ماده او خون
سوخته باشد واجب است پیش دستی کردن و فصد قیفال کردن و چندان خون گرفتن که نشان
غشی پدید آید و موافق ترین غذا آن باشد که تری فزای باشد و زود گوار همچو گوشت بزغاله
فربهی آفت یا بره گوسفند و جوجه مرغ خانگی و ماهی کوچک صخوری یعنی ماهی که از رودی گیرند
که از کوه بیرون آید و در جوی سنگ ریزها باشد که آنرا اطلازی گویند و قلیه کدوی شیرین
کاهو در وی پخته بروغن بادام شیرین و در حمام معتدل برند و سر او را با آب شیرین نیم گرم بشویند
و چون قوت بیفزاید استفراغ باید کرد بمطبوخ افتیمون و بعد آب سکنجبین دادن و بر سر او
آبی ریزند که تری فزای باشد و خواب خوش آورد که در آن آب بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش
پخته باشند و تخم کاهو نیز با ایشان باشد و در بینی او روغن بنفشه و روغن کدوی شیرین
ریزند و بر سر او شیر دختران دوشند از پستان و در جمله علاج او و علاج مالیخولیا که از بدی
مزاج همه تن باشد یکسانست والله اعلم المرض الوحشة این دیوانگیست که او را مانیا گویند
یعنی دیوانگی که هر لحظه بر جهد و تماس داس کند و بی قراری جوید و خواهد که در مردم جهد و خوی
سگان دارد گاهی آرامیده و گاهی گزنده باشد السبب سبب این بیماری یا صفرای سوخته باشد

که بجوا آتش

همچو آتش در درون او زبانه زند یا خلط سودای سوخته که بغایت تیز شده باشد العرض
نشان این علت بی‌خوابی باشد و جزع و فزع کند یعنی فریاد کند و هر کرا بیند دشنام دهد و هر لحظه
از جای خود بر جهد و عقل او شوریده شود و در هر کس که نگرد قصد آن کند که او را برنجاند التدبیر
مزاج سرد و تر باید داشتن بخوردن کشکاب بروغن بادام و آب کدوی شیرین سکنجبین و طبیعت را
باعتدال باز آوردن بآب خرمای هندی و آب آلوی سیاه شراب نیلوفر و غذا قلیه کدوی شیرین
و ماش پوست کنده و کاهو بسیار باید خوردن و اگر تن بخلط بد پر باشد مسهل باید داد مثل مطبوخ
افتیمون و اگر در تن خلط بد اندک باشد حقنه نرم باید کرد و بعد از تنقیه مزاج را قوت باید
دادن بگوشت جوزه مرغ خانگی و بزغاله شیرخواره و ماهی کوچک سپید و اندکی از شراب بآب آمیخته
و بعد از آن عنایت بقوت دادن سر کنند یعنی موی سر را بتراشند و بر سر او آبی ریزند که در وی
بنفشه و برگ نیلوفر و برگ بید و گل و جو پوست کنده و نیم کوفته کرده و پوست کدوی شیرین
و خشخاش و بیخ لفاح پخته باشند و نیم گرم باشد و در بینی او شیر دختر کان دوشند و هم بر سر دوشند
و چنان سعی باید کرد که بیمار بخسبد تا تیزی بیماری شکسته شود یعنی شراب خشخاش باید داد
بآب انار شیرین و در بینی او ریزاند که افیون سائیده بآب نیلوفر و در حمام معتدل باید بود چون
تیزی این علت اندک کمتر شود رگ قیفال باید کشاد خاصه که ماده از خون سوخته باشد و سعی
باید کردن تا مزاج بیمار باعتدال باز آید بدانچه بیشتر ذکر رفت تا تمام خلاص یابد المرض العشق
عشق بیماریست وسواسی مانند مالیخولیا السبب سبب عشق فکر کردن باشد در خوب رویان چون
این فکر بسیار کرد مالیخولیا تولد کند العرض نشان این عشق بی‌خوابی باشد و چشم خانه بگو فرو رفته
باشد و از دهان او دم که بر آید همچو زبانه آتش باشد و همه تن لاغر شود و رنگ روی بزردی گراید
التدبیر چون عشق بیماری روح نفسانیست و تن بسبب روح نفسانی رنجه می‌گردد پس علاج جان باید
کرد که روحانی و جسمانی را فایده دهد اما روحانی را آب و از بزم طرب انگیز و ساز مطرب طرب انگیز
و بدین سبب است که حکما و فلاسفه علتها نفسانی را بموسیقی علاج کرده اند و دیگر آنکه پیش این

شخص بسیار عیبها بد از آن معشوقه بکرات و مرات بگویند که او از انجا متنفر گردد و فکرهای فاسد را
از خاطر خود محو کند و دل او از و سرد شود و ازین خلاص یابد اما علاج بدنی بغذاها صالح و شربتهای
خنک که تری فزای باشد دهند و در حمام معتدل برند زیرا که حمام معتدل تری فزای باشد و
حرارت غریزی را برافروزاند و فضله بد را تحلیل کند و از بدن بیرون برد و مسام بگشاید و در حمام
بعد از هضم غذا برند و شراب ممزوج لحظه لحظه و دم بدم دهند و او را بصحبتها دوستان مشغول
دارند و نگذارند که خلوت گزینند تا دیگر در فکر معشوقه شروع نرود و چنان سازند که معشوقه
نبیند و لهو نمایند تا جماع کند نه باسراف که جماع فکر بد را زایل کند و از عشق ورزیدن باز دارد
چون بدین نوع دوا کرده باشند و آن فکر بد کم شده باشد و میسر شود که میان او و معشوقه
او بوجه شرع اجتماع شود باید کرد و اگر میسر نشود بشخصی دیگر که مشابه او باشد اجتماع حاصل کنند
و می باید که از علاج این علت غافل نشوند تا او بوسواس و مانا نکند یا بقطرب بس حذر باشند
المرض بطلان الذکر و الحفظ یعنی بیماری که هیچ چیز یاد نتواند داشتن و اگر این ساعت سخنی گوید
ساعتی دیگر فراموش کند و اگر چیزی یاد گیرد فردا را فراموش کند السبب باطل شدن
حفظ و ذکر بدی مزاج باشد که میل بسردی و تری دارد و بدین سبب دماغ تر شده باشد
چنانکه آب که نقش بگیرد و زود زایل کند و باشد که چنان شود که هر نقش که بدو رسد قبول
نکند العرض نشانش آن باشد که خواب برین کس غلبه دارد و سرگران باشد و از دهن و بینی
رطوبت بسیار آید و کاهلی برین کس غلبه دارد التدبیر و جوهر را بایارج فیقرا پاک باید کرد و رطوبت
را برین نیمه کشیدن بحقنه و تدبیر لطیف بکار داشتن و غذاها صالح دادن و ماء العسل دادن
یعنی عسل آب چنانکه پیشتر ذکر رفت و طعام بسیر نباید داد و از مستی دور باید بود و در روی باد
جنوب نباید کرد یعنی بادی که از سوی قبله آید در دماغ تری و رطوبت می افزاید و خفتنگاه او
در موضعی سازند که نیک روشن بود که روشنی رطوبت را تحلیل کند و سر او را بآبی شویند
که در وی سیسنبر و بابونه و نعنع و شبت پخته باشند و مرزنجوش نیز با او یار بود و سر او را در حمام

بخاود

بخور دل بسیار بمالند یعنی سینداں و بخور قنهار ر درشت همچنین تا مسام سر بگشاید و رطوبت تحلیل
پذیرد و غذا نخوداب و گوشت گنجشک و کبک و دراج باشد و در جمله می باید که غذا او گرم و خشک
باشد سبک همچو کبوتر و تورنک و مانند آن و شاید که این علت از ماده سرد و خشک بحاصل آید
همچو سنگی که بگزاف نقش نپذیرد و نشان او بی خوابی باشد و سوراخ بینی خشک باشد و حلق
بیشتر اوقات خشک باشد اگر اثر این در حجره میانین دماغ حاصل آید کاهلی و ابلهی تولد کند و رعونت
جوید همچنانکه شخصی سخت سرشود که او را اهرم گویند و علاج این آنست که سر او را بروغن خیری
یا روغن سوسن مستغرق گردانند و پیوسته سر او را بآبی شویند که دماغ را گرم و تر گرداند مثل بابونه
و اکلیل الملک و بنفشه و غذا هم گرم و تر دهند چون بره و نیم مرغ خانگی و قطعا شراب ندهند
المرض الکابوس کابوس علتی است که شخص در خواب پندارد که چیزی گران بر سر او خفته است
که نفس نتواند زدن و اگر بیدار شود آن از او زایل شود و این کابوس اگر زود دوا نکنند ادا بصرع
کند والله اعلم السبب سبب کابوس بخارات غلیظ باشد که رگهای دماغ را پر گرداند و قوی نفسانی
را نگذارد که سیر کند در رگها پس این بخارات منع کند از سخن و آواز و از حرکت تا وقتی که بخار تحلیل
پذیرد و اگر کسی او را آواز [کند] چون بیدار شود آن بخار تحلیل پذیرد العرض نشانش آن باشد که
در آن حالت آواز نتواند کرد و بیمار پندارد که چیزی گران بر سر وی نهاده اند و ازین سبب
نیارد جنبیدن و ناگاه از خواب در آید و دیگر دیر در خواب رود التدبیر این کابوس یا از خون
بسیار غلیظ حاصل شود و نشان او سرخی چشمها و خواب برین کس غلبه کند یا از بلغم بسیار
و نشان او کاهلی و کندی حواس باشد اگر خون غالب باشد رگ قیفال باید کشاد و یا رگ اکحل
و اگر قوت ضعیف باشد در پس قفا حجامت کنند و سکنگبین بآب سرد حل کرده باید داد و انار
شیرین مکیدن و شراب غوره دهند و طبیعت را باعتدال باز باید آورد و بآب خرما هندی جلاب
کرده و سر را بصندل و گلاب تر باید داشت و کافور و نیلوفر و گل هر سه بهم حل کرده در بینی
ریزند و معده بشراب سیب قوت باید داد و غذا مزورهٔ زرشک و سماق و غوره باید داد و اگر

ماده بلغمی باشد تن را بحب قوقایا پاک باید کرد و بیمار را گلنگبین دادن و بجوزه و آبی دهند کردی
کل و عود بخته باشند و تدبیر لطیف باید کرد و ریاضت باید نمود یعنی بامداد ناشتا آهسته یک
آماج راه برود و بباید چنانکه عرق کردن آغاز کند ترک رفتن کند این را حکیمان گفته اند بلغم لطیف
کند و بگذارد و سر او را بروغن بنفشه طلا کنند و روغنهای گرم سر او را چرب دارند مثل روغن
بابونه و روغن سداب و طعام زیرباج دهند بگوشت مرغ خانگی یا گوشت گوسفند جوان بی
آفت و در جمله علاج او نزدیکست بعلاج صرع المرض الصرع صرع بیماریست تشنجی که در سر و تن
حاصل شود و در افعال طبیعی ضرر حاصل شود و معنی تشنج آنست که رگ و عصب خود را بکشند
و فرق میان صرع و تشنج آنست که صرع دایم نیست و تشنج دایم هست تا علاج کردن السبب
سبب صرع یا خلط بلغمی است غلیظ یا خلط سوداوی یا باد سرد باشد که از بعضی اعضا بر آید و دماغ
را پر کرده اند و بسبب آن صرع حاصل شود و بسبب نیم سده که در مجاری دماغ پیدا شود و مانع
شود روح را از گذر کردن در دماغ گذر طبیعی العرض ... صرع اگر بلغم باشد نشان آن بود
که رنگ روی بسپیدی گراید و حواس کند باشد و در حالت صرع از دهان کف بسیار آید
و اگر خلط سودا بود رنگش سیاه بود و سخت لاغر باشد و خواب کم باشد و طپیدن دل باشد
و اگر باد سرد باشد که از اعضا بر آید در آن حالت بیمار خبردار بود که از کدام عضو بر می آید و ملمس
سرد باشد خاصه آن عضو التدبیر اگر ماده صرع بلغم غلیظ است بحب قوقایا استفراغ باید کرد
و قوقایا بزبان یونانیست و معنیش کله سر است یعنی حبی که مختص است بکله سر و سکنگبین
عنصلی و گلنگبین بکار داشتن و غذا نخود آب خوردن و اگر قوت ضعیفی دارد گوشت حیوان
سبک باید داد که در او رطوبت کم باشد و حرکت بسیار کند چون گنجشک و دراج و کبوتر و تورنگ
و ناشتا حرکت معتدل باید کرد و شراب ریحانی دهند و غذا کم باید خورد و در بینی کندش
و فلفل و مشک سوده باید ریخت و از ترشیها سر و پرهیز باید کرد و از غذاهای سرد هم پرهیز
باید کرد چون ماست و ماهی و مانند آن و بر سر او آبی ریزند که در وی مرزنگوش بخته باشند و عود

صلبه دیو

صلیب و نعنع و اویشن سوده در بینی ریزند و تنها عود صلیب در گردن آویخته داشتن بخاصیت مفید
بود و اگر خلط سوداوی بود رگ اکحل باید زدن و یک هفته صبر کردن و مطبوخ افتیمون خوردن و تدبیر
تری فزای باید کرد مثل گوشت مرغ خانگی که هنوز تخم نکرده باشد و جوزه او و کاهو و کاسنی بجای سبزی
توان خورد و از غذاها که سودا انگیز و پرهیز باید کرد مثل دانگو و بادنجان و گوشت گاو و پنیر و در بینی صندل
و گلاب بهم سوده باید کشید و شراب سیب دهند و سکنجبین سکری و پنیر آب باید داد و آن ادویه که در صرع
بلغمی گفته آمد ندو نشاید داد و اگر صرع از باد سرد که از عضوی برآید آن عضو را ببندند که منع برآمدن
بخار و باد سرد کند و آن عضو را العسل طلا و روغن زیت طلا کنند تا ریش کرد و بعد از ان پیاز نهند
و سپند ان کوفته بمالند سخت مفید بود و مزاج را معجون نهار لطیف کننده چون تریاق اربعه و مثرودیطوس
موافق بود و غذای بسیار نباید خوردن المرض ترعرع الراس این بیماریست که پندارد که مغز سر او را کشتی
در افتاده است و موج می زند و بدین سو و بدان سو می کشد و معنی ترعرع اینست السبب ترعرع
خلط غلیظ سرد باشد که در تجاویف دماغ حاصل شود از خوردن غذاهای سرد چون ماست و ماهی و گوشت
گاو العرض نشان این علت که حرکت ارادی او ضعیف شود و در سر گرانی احساس کند و حواس خیره
و کند شود و کاهلی بار آورد التدبیر این بیماری بیم کند بسکته برای انکه خلط غلیظ چون پر شود و عصبها
را بیفشارد و قوای نفسانی یعنی روح نفسانی عاصی گردد و کار طبیعی نتواند کردن و بدین سبب سکته
واقع شود پس بر طبیب واجب بود که استفراغ بدن فرماید بحبها که خلط بلغمی را بیرون برد چون حب صبر
و مانند آن و بعد از تنقیه ماء العسل دهند که در وی اسطوخودوس پخته باشند یا جدا سائیده بر سر
ماء العسل ریزند و گلنگبین دهند و بجای آب آبی خورد که در وی گل و عود و مصطکی جوشانیده باشند
و از بسیار خوردن طعام پرهیز کند و از غذای تری فزای پرهیز کند و بینی کندش سوده دارد که
بوئیدن آن دماغ را سود دارد و پاک کند و غذای او می باید که لطیف و کم فضول باشد مثل قلیه خشک
و مطجنه از گوشت مرغ خانگی و کبک و دراج و مرغ آبی قطعا نخورد و سکنجبین عسلی خورد و بجای سبزی
سپند ان خورد و از غذای غلیظ و باد انگیز پرهیز کند و باری دهد غذا را در هضم شراب کهنه و بینی

مشک و غالیه و مرزنجوش نیک سائیده برکشد و سر او را باب محلل شویند و بخرقه درشت بمالد و اگر طبیعت
دربند باشد حقنه باید فرمود و اگر معده برهم زند و غثیان آرد قی باید کرد و بعد از آنکه طعام شور و ترب
خورده باشد و ازین علت غافل نباید بودن بدین تدبیرها سکته دفع شود والله اعلم المرض السکته
معنی سکته باطل شدن حس و حرکتست یعنی قوت ارادی و قوت مدبره از کار باز مانند یعنی متخیله و قوت
مفکره و قوت ذاکره و این سکته چنان باشد که بجز طبیب کسی فرق نکند که آن مرده است و یا سکته در آمده
السبب سبب سکته خلط غلیظ باشد سرد که بطون دماغ را پر گرداند و بدان سبب سده تمام واقع شود
و سکته تولد کند زیرا که سبب صرع نیم سده باشد و سبب سکته تمام سده و باشد که سکته از خون غلیظ
واقع شود که مجاری دماغ را سده بحاصل آورد العرض نشان سکته آن باشد که آن شخص افتاده
باشد همچو خفته و هیچ حرکت نکند و هیچ حواس برقرار نباشد و اگر از خون غلیظ باشد نشان آن باشد
که رگهای گردن و پیشانی از جای خود برخاسته باشند و برشده و اگر از بلغم باشد دران حالت در حلق
خرخره افتاده باشد و رنگش سپید باشد و این را علاج نیست التدبیر چون روی بیمار بدانسرخ یا سیاه
بیند چون حال کسی که گلوی او گرفته باشند زود فصد قیفال باید کرد از هر دو دست بیکبار و خون بسیار
گرفتن و سر او را قوت باید داد بصندل و گلاب و سرکه بهم آمیخته مالیدن و سکنگبین و هر دو بال
او را محکم بستن و هر دو پای او را یعنی هر دو ساق او را حجامت کردن تا ماده را از دماغ بزیر کشد
و رگ سر بینی زدن و چون با خود آید بدین علاج نیک و اگر نه چیزی دادن که غلیظ خون را رقیق کند
مثل کورش زنجبیل و گلنگبین هر دو حل کرده بآبی که در وی مصطکی و عود پخته باشند و حقنه تیز
باید کرد و اگر قوت ضعیف باشد بغذا نخود آب یا زیرباج باید داد یا گوشت آبه تیهو و کبوتر دشتی
و اگر بعد از آنکه غذا خورده باشد سکته قی باید کردن و شکم او را روغنهای گرم مالیدن چون سداب
یا روغن گل نسرین و اگر سکته از ماده بلغمی باشد حقنه تیز باید فرمود و مشک و غالیه ببوی داشتن
و سداب و آب سپندان و سکنگبین غرغره کردن و بکندش عطسه آوردن و شکم را بروغنی که در و
فرفیون و سپندان حل کرده باشند بوسته مالیدن و بر سر او آبی ریزند که در وی عاقرقرحا پخته باشند

دمر اورا

و سر او را بخرقه درشت یا خرقه پشمین نیم گرم بمالند و سپند از انکیک سائیده بر سر او طلا کنند و شراب
کمتر دهند و شوربای گنجشک دهند چون با هوش آید المرض الفالج فالج بیماری باشد که یک نیمه
بیمار از سر تا پای بی کار شود و حس و حرکت یک نیمه باطل گردد و نیمه دیگر بسلامت باشد السبب
سبب فالج یا خلط غلیظ بلغمی باشد یا خلط سوخته سوداوی یا کسی بر سر او ضربتی زده باشد یا از جای
بلند در افتاده باشد یا سرما سخت بدماغ رسیده باشد العرض نشان ماده بلغم آن باشد که در سر
گرانی یابد و آن نیمه بحس لمس سرد باشد و آن نیمه نرم و بغایت سرد باشد و حس و حرکت آن نیمه
باطل گردد و اگر ماده خون سوخته باشد تدبیر گذشته بر آن گواهی دهد چون شراب پر خوردن
و گوشت گرم خوردن و آن یک نیمه درهم کشیده باشد و هو اعلم التدبیر می باید که تا هفت روز
بگذرد در علاج فالج شروع نکنند اگر طبیعت در بند باشد حقنه نرم شاید کردن و چیزی دهند که همه تن
گرم تن شود مثل کلنگبین عسل با آب گرم حل کرده و چیزی از تریاق دهند با آبی که در وی مصطکی
و انیسون پخته باشند حل کرده و غذا نخود آب دهند و اگر قوت ضعیف باشد آب زیربا و شوربا
باید داد و قلیه بگوشت صید بیابانی چون خرگوش و آهو و در هفته دیگر تن و دماغ را پاک کنند بحب
منتن یا حب شیطره و بعد از تنقیه غرغره فرمایند با آب مرزنگوش و بگیرند صبر و در آبی که شکر در وی
حل کرده باشند حل کنند و بپالایند و بدان غرغره کنند و عطسه باید آورد بکندش و فلفل و در هفته
سوم سر او را بروغن سداب و روغن قسط چرب دارند و پیوسته روغن بابونه مالند سر او را و تنج
بیابانی بگیرند و در آب صافی بپزند و بیمار را در آن آب نشانند از ناف بزیر و آن نیمه مفلوج را بخرقه
درشت بمالند تا سرخ شود و روغنهای گرم در وی بمالند هر روز بعد از خوردن طعام قی باید کرد و گرسنگی
خوردن سود دارد و بر گرسنگی حرکت نمودن هم سودمند بود و شراب کهنه باید داد و از غذای غلیظ
و شراب نو پرهیز کردن و غذای غلیظ ماهی تازه باشد و شیر تازه و پنیر و گوشتها و در جمله غذا گرم
باید خورد و خشک و اگر بدین نهاد دفع نشود و علالت بخود راه ندهد که بقراط میگوید که حل فالج قوی ممکن
نیست و فالج ضعیف بآسانی حل نشود و اگر از بسیاری خون غلیظ باشد بدفعات فصد باید کرد

و اگر از گرمی و خشکی باشد غذا اشکاب و آب کماسنه باید داد و غذای تری فزای باید داد و اگر از ضربه
و سقطه باشد خود در آن هیچ مدار در علاج او که عصب گسسته است و علاج نپذیرد و اگر فالج اندک اندک واقع
شود و ماده او آماس باشد فصد باید کرد و روغن گرم مالیدن و چیزهای محلل بکار داشتن اگر بر قرار بماند
علاج او دشوار باشد و اگر اندک روی بخوشی دارد آن موضع را ضمادهای محلل بکار باید داشت
مثل آرد حلبه و روغن بان و روغن بید انجیر و پیه بط و موم بهم گداخته المرض الاسترخا این استرخا
بیماری باشد که بعضی اعضاش در افتد و فرمان برداری نکند بسبب سده که در ابتدا نخاع واقع
شود و همچو سریش در چسپیده باشد و نخاع پس سر را گویند السبب سبب استرخا یا خلط غلیظ باشد
سرد یا از بلندی در افتادن یا ضربتی که واقع شود یا بعضی مهرها رکردن از جای خود بر رفتن العلامة
نشان استرخا آن باشد که حرکت ارادی همه تن باطل شود و همه تن شل باشد و نرم بیفسر روی
و بدین سبب افعال طبیعی باطل شود التدبیر علاج او نزدیکست بعلاج فالج پس تدبیر لطیف باید کرد
تا فضله تن گداخته شود مثل شراب العسل و تریاق اربعه یا تریاق ثمانیه و چون فضلات پخته گردد
ایارج باید داد و تن را مالیدن و دلاکی کردن بمثل روغن زیت و سپندان یا بوره و همه تن را
باب دریا شستن یا بآبی که در و صعتر و سداب کوهی و مرزنجوش پخته باشند و همه تن بروغن سداب
و روغن قسط باید مالیدن و بخرقه درشت تن را مالیدن تا وقتی که سرخ شود و روغنهای که گفته شد
مالیدن و بدست دلاکی و مغمزی کردن تا عضو سرخ شود و آب گرم بروی ریختن و غذا نخود آب
خوردن و اگر ضعیف باشد وجود را قوت باید داد بگوشت مرغ بیابانی مثل کبوتر و تورنگ بسیر پخته
و شراب کهن باید خورد و قطعا هیچ شربت و غذای سرد نباید خورد و هیچ میوه تر نباید داد و از شیر خوردن
پرهیز کند و حرکت قوی باید کرد و تکلف تا فضول حل شود و بعد از حرکت در روز گرم و در جایگاه
گرم باید کرد که بدین علاجها استرخا صحت یابد و هیچ نباتات و هیچ چیزی که از دریا گیرند نباید خورد
خواه مرغ و خواه ماهی و حرارت غریزی را قوت باید داد بمفرحات و معجونهای گرم المرض الخدر خدر
نقصان حس عضو است و باز ماندن روح از گذر کردن در اعضا همچنانکه شعاع آفتاب را از میغ تنک

بود

بنوشد روح گذر کننده از شریان در تن باز ماند خدر واقع شود السبب سبب خدر یا بسیاری خون باشد
یا بسیاری خلط غلیظ بلغمی یا سرمای بسیار که سیر کرده باشد در جایهای که بغایت سرد باشد زیرا که
سرمای بسیار روح را از گذر کردن در اعضا باز دارد والله اعلم العرض نشان غلبه خون سرخی روی
باشد و بر آماسیدن و برخاستن رگها از جای خویش و نشان بلغم آن باشد که رنگ تن سپید
و نرم باشد و جای خراش کند باشد و کسلانی بر تن کس غالب باشد التدبیر بدانند که خدر چون قوی
گردد بفالج انجامد چون ضعیف شود خدر گردد و این خدر متوسطست میان صحت و استرخا پس این
خدر را علاج باید کرد بان چیزی که عصب دماغ را پاک کند و مزاج او را بدل کردن بمزاج نیک و پاک
کردن عصب دماغ بحب منتن باشد و بایارج فیقرا و حب قوقایا و بعد از تنقیه جلنجبین دادن
و سکنجبین بزوری خوردن و در حمام بردن و اعضا او را نیک مالیدن و دلاکی کردن و روغن قسط
مالیدن و تبدیل مزاج بگوارش بلادری باشد و پرهیز نیک باید کرد و غذای لطیف دادن چون نخود
آب و ریاضت باید کشیدن ناشتا تا عرق کند و اگر قوت ضعیف باشد شوربای گنجشک دهند
و تیهو و از بسیار خوردن منع کنند و از آب سرد کلی باز دارند اگر خدر از غلبه خون باشد فصد باید کرد
و بعد از دو سه روز مطبوخ هلیله دادن و بر سر طلای خنک باید نهاد مثل روغن گل با سرکه انگوری
ممزوج کرده یکبار و بار دیگر صندل و کافور بهم آمیخته و غذا مزوره سماق یا غوره بجوزه کبوتر بچه دهند
و از شراب و گوشت اسب و از چیزهای خون انگیز پرهیز کردن و از غم و غصه و قهر پرهیز کردن
و رفاهیت و خوش دلی جستن المرض اللقوه لقوه استرخا باشد که بیک جانب روی افتد
بسبب خلط بد که در آن جانب جمع شده باشد یا تشنجی که حادث شود و روی را بیک جانب کشد
و لقوه حاصل شود السبب سبب لقوه یا خلط غلیظ باشد سرد که مجاری اعصاب را ببندد که حس
و روح در آن مجاری حرکت نتوانند کرد و حس و قوت کنند و روی را بیک سو کشند لقوه واقع شود
در رگها که در کنار رباشد یعنی فلک بیک سو العرض نشان لقوه آن باشد که خیو راست نتوانند انداخت
اگر ماده لقوه غلیظ باشد آب دهن بسیار بود و آن جانب که کشیده نرم باشد و کشش کم باشد.

واگر سبب تشنج باشد پوست پیشانی تنگ کشیده باشد وآب دهن کم باشد التدبیر علاج لقوه
نزدیکست بعلاج فالج بسبب مشارکت که در سبب است وتا یک هفته بر نیاید در علاج لقوه شروع
نکنند بلکه سعی کنند تا خلط را بپزانند وچون خواهند بپزانند هر روز ناشتا گلنگبین دهند با آب گرم
حل کرده وماء العسل دهند بجای آب ومصطکی خایند وآب را بریزند وآن جانب که کج شده باشد
غالیه سایند وغذا نخود آب دهند وبعد از یک هفته بحب جبر استفراغ کنند وبعد از مسهل بعاقرقرحا
غرغره فرمایند وبابونه ومرزنگوش واکلیل الملک وشیح ارمنی واین گیاهها که گفته آمد بپزند وسر
بخار آن در دارند چندانکه عرق بکند وشراب بپزند وسر بخار آن در دارند وسنگ گرم کرده در
میان شراب اندازند وسر بخار آن در دارند وبکندش عطسه آرند واورا در خانه تاریک خسبانند
واز هوای سرد نگاه دارند وپیوسته مرزنگوش ببوی دارند وپیوسته آینه چینی در برابر روی خود
دارند واز غذاهای سرد ونیک پرهیز کنند که برین تدبیر ازین علت خلاص یابد واگر لقوه از تشنج
حاصل آمده باشد سر را روغن بنفشه چرب دارند وشیر دختران بر سر او دوشند وروغن
تازه گاوی یا میشی بروغن بنفشه ممزوج کرده در بینی کشند وغذا شوربا بره فربه دهند وغذا
گرم وخشک ندهند وحرکت قوی نکنند وشراب ممزوج دهند ودر حمام برند المرض التشنج تشنج
حرکتیست بغیر ارادت که حادث شود در اعضا که حرکت بارادت کند السبب سبب تشنج امتلاء
خلط غلیظ باشد بسبب استفراغی که واقع شده باشد ورطوبت بیشتر خرج شده پس تشنج حاصل
شود العرض نشان تشنج امتلائی آن باشد که ناگاه از خواب بیدار شود وتشنج بحاصل آید
ودر عقب خوردن غذای غلیظ حاصل شود ونشان تشنج استفراغی بی خوابی باشد وخوردن
داروی مسهل قوی که رطوبت تن را بیشتر خرج کرده باشد التدبیر تشنج امتلائی را تنقیه
باید کرد بحب شیطره یا حب سکبینج وبعد از تنقیه گلنگبین یا گوارش خوزی باید داد وشراب انجیر
یا شراب عسل دهند وعضو را روغن خیری یا روغن سوسن مالیدن وغذا نخود آب بگوشت
گنجشک یا کبوتر دهند سیر در دی پخته وشراب پر نخورند زیرا که شراب در عصب زود اثر کند

دهن گاو

هرگاه که تب از گرمی در عصب بیشتر اثر کند تشنج واقع آید وسعی باید کرد تا حرارت غریزی را قوت
دهند و برافروزانند بمثل معجونات واگر تب سخت بگیرد چنانکه رطوبت را بگدازد و خرج کند و
تریهای غریبه را بیرون اندازد آن عضو را بجز قیهای درشت باید مالیدن و در هوای گرم داشتن و در ریگ
گرم دفن کردن و برگ غار و مرزنگوش در آب پختن و در آن آب نشستن و تن او را بجز دل
مالیدن و بوره و روغن سوسن و روغن قسط مالیدن و هیچ چیز قابض در وی نشاید مالیدن
و از خوردن غذای غلیظ پرهیز فرمایند و غذای صالح نیز بر نشاید خوردن و اگر تشنج از بسیاری
خون باشد فصد باید کرد و خون اندک بیرون کردن زیرا که باقی را طبیعت دفع کند و سکنجبین
باب انار و آب زلال هرسه ممزوج کرده دهند و غذا چیزی دهند که خون را اندک سرد کند چون آب
سماق و آب غوره و اگر تشنج استفراغی باشد کشکاب بلعاب بزر قطونا و لعاب تخم مرو باید داد
و گوشت آبه بره فربه و جوزه مرغ خانگی دهند و گوشت زود گوار باید داد چون گوشت دراج
و تیهو و موم روغن سازند از روغن بنفشه و موم سپید و بران موضع نهند و روغن بنفشه و شیر
دختران در بینی چکانند و شیر دختران در سر و مفاصل او دوشند و غذای تری فرا دهند
المرض الکزاز والامتداد کزاز بیماریست که گردن بخشکد چنانکه از هیچ طرف حرکت نتواند کرد و نوعی
از تشنج است و امتداد یعنی عضو ناکشیده بماند و حرکت طبیعی نتواند کرد و فرق آنست که تشنج
در عصب افتد و امتداد در عضله السبب سبب کزاز و امتداد هر دو یکی است اما در عضله افتد امتداد
و در عصب افتد تشنج و سبب یا خلط غلیظ سرشناک باشد یا خلط خشک که بغایت خشک باشد
یعنی بیشتر رطوبت خرج شده باشد العرض نشان کزاز و امتداد آنست که از بس غذای غلیظ
خوردن حاصل شود و هر دو کنار بهم ساید و آن موضع درشت باشد و اختلاج کند و تنگی نفس
باشد و عضو راست خشک شده باشد و بهیچ طرف حرکت نتواند کرد التدبیر علاج امتداد که
از خلط غلیظ باشد حقنه نرم است و در عقب آن حبهای مسهل خورند و ایارج فیقرا دهند و بعد
از تنقیه کلنکلس عسل دهند و تریاق فاروق یا تریاق اربعه یا تریاق دیگر دادن تاب گرم و سر

ومعده تابی که در روی مرزنگوش و اکلیل الملک و برگ ترنج و برگ غار پخته باشند شویند
نیم گرم و روغن ناردین مالند و آن موضع را بخرقه درشت مالند و صبر را با آب مرزنگوش حل کرده
در بینی چکانند و غذا مزوره زیرباج بگوشت گنجشک و کبوتر دهند و هرچه در فالج یاد کرده آمد سود
دارد و علاج کزاز که از خشکی بود کشکاب بروغن بادام باید داد و لعاب اسپغول و لعاب تخم مرو
بر سر وی کرده و شیر دختران بران موضع دوشند و آب نیم گرم بر سر او ریختن و سر او را تر
باید داشت یعنی برگیرند پنبه پاره و بشیر خر تر کرده بر سر وی نهند مدام و همه تن را بروغن بنفشه
چرب باید داشت و غذا شیر میش یا شیر گاو بروغن بادام و شکر حل کرده دهند و شوربا بگوشت
بره باید داد و ماهی کوچک سپید که از رودی که از کوه آید و در بن او سنگ ریزه باشد گیرند
خوردن و اندکی شراب که از نبات ساخته باشند دادن و اگر طبیعت دربند باشد ترنگبین
و مغز خیار چنبر و روغن بادام بهم آمیخته باید داد و بشراب بنفشه حل کرده و اگر ضعیف باشد حقنه
نرم باید کرد و غذا شوربای بگوشت گوسپند یکساله و جوزه مرغ خانگی فربه بقلیه باید داد و تن
او را بخرقه درشت مالیدن تا وقتی که سرخ شود آنگه روغن سوسن و ناردین مالیدن المرض
الرعشه رعشه حرکتی باشد غیر ارادی که در اعضا که بارادت حرکت کند حاصل شود و فرق میان
رعشه و تشنج آنست که تشنج دایم باشد و رعشه دایم نباشد بلکه نزدیک حرکت عضو رعشه حاصل شود
و بوقت سکون عضو نبود السبب سبب رعشه یا بدی مزاج سرد باشد یا خشک که در عصب حاصل شوند
و نگذارند که روح سیر طبیعی کند یا افراط جماع یا غلبه رطوبت غلیظ که در تجویف عصب استوار شده باشد
و مانع گردد روح را از گذر کردن طبیعی العرض نشان رعشه آن باشد که بیشتر غذاها غلیظ سرد بسیار
خورده باشد و کاهلی و ضعیفی حرکات ارادی و کدورت و کندی حواس و بوقت جماع انزال دیر واقع
شود و طعام دیر گوارد و بدین سبب بسیار رعشه واقع شود و بیشتر پیران را باشد بسبب ضعف قوت و سردی
و خشکی که بدیشان واقع آمده باشد التدبیر علاج رعشه که از سردی و غلیظی ماده حاصل آمده باشد
همان علاجست که در خدر ذکر رفته است و دیگر باید که آن چیزها بکار دارند که عصب را گرم کند

دارو

و رطوبت را تحلیل کند چون حب منتن و حب سکبینج و بعد از تنقیه مزاج را باصلاح آوردن مثل کلنگبین
عسلی و استعمال کردن کوارشهای کرم چون کوارش مصطکی و کوارش عود و آن عضو را مالیدن
مالیدن سخت و چون بسیار مالیده باشند روغن قسط باید مالیدن و بیمار را در آب کوکرد نشاندن
و از بسیار خوردن غذا که موجب امتلا باشد منع کردن و غذا را او لطیف و زود کوار باید که باشد مثل
مطنجنات بکوشت صید و قلیه که از کنجشک و کبوتر کرده باشند و در غذاهای کرم نیز اسراف نشاید کرد
تا رطوبت اصلی را نسوزاند و جماع قطعا نتوان کردن و مستی نشاید کردن زیراکه مستی متواتر موجب
رعشه باشد و اکر رعشه را سبب از بلندی درافتادن باشد چنانکه عصب کسسته شود علاج پذیر نباشد
و اکر رعشه را سبب ضعیفی قوت باشد که از پس بیماری کران حاصل شده باشد انعاش قوت باید
کرد یعنی قوت را برافروزانیدن بدادن غذاهای صالح لطیف مثل جوزه مرغ خانکی و کبوتر بچه و شوربا
و زیرباو خواب خوش و آسایش نمودن و پیوسته بوی خوش بوئیدن چون مشک و صندل و کلاب
و اندکی از شراب دادن و اکر رعشه از ماده کرم حاصل شده باشد فصد باید کرد و آنچه صفرا را
بشکند بکار داشتن چون مطبوخ هلیله و سکنجبین و آب انار میخوش و غذا را او زیرباج بچه مرغ
خانکی با آب غوره پخته و در حمام معتدل بردن و در سردی دادن هم اسراف نباید کردن المرض
الاختلاج اختلاج حرکتی باشد خارج از طبیعت در هر عضوی که در آن عضو حرکت انبساط مهیا باشد
و انبساط حرکت را کویند که فراهش جهد و انکه فراپس جهد انقباض کویند السبب سبب اختلاج بادی
باشد و بخاری غلیظ که خواهد که حل شود و از غایت غلیظی نتواند و کوشت عضو از و مانع شود و نکذارد
که تحلیل پذیرد و او سعی کند درین میان اختلاج واقع شود و حرکت او بیشتر میل ببالا دارد جهت انکه
ماده او بادست الوصف نشان انکه سبب اختلاج بادست آنست که در تن سرد مزاجان بیشتر باشد
و وقتی که بحمام رفته باشند و آب سرد بکار داشته یا آب سرد بسیار خورده باشند و از عضو درشت
اختلاج حاصل نشود چون استخوان و نرم نیز همجنس چون دماغ التدبیر فرق میان تشنج و اختلاج و
ارتعاش آنست که تشنج در اعضا و واقع شود که حرکت او بارادت باشد و بس و اختلاج در عضوی

واقع شود که حرکت انبساط در و باشد همچون پوست و دل و جگر و سپرز و رحم و فرق میان اختلاج
و ارتعاش آنست که حرکت ارتعاش باعتدال باشد و حرکت اختلاج بر بالا باشد و دلیل برانکه
سبب اختلاج باد غلیظ است آنست که اگر رقیق بودی طبیعت آنرا حل کردی و چون اختلاج پیوسته باشد
تن را بحمام پیوسته باید نشستن تا مسام گشوده شود و بادها که در میان اعضا جای گرفته باشد تحلیل
یابد و اختلاج دفع شود و بسیار مالیدن و دلاکی کردن با روغن سوسن بنمک آب حل کرده بروی
بمالند و از غذاهاء غلیظ منع کنند و غذاء لطیف صالح باید دادن چون گوشت گوسپند یکساله فربه و گوشت
تورنک و کبک و دراج و تیهو و گوشت کبوتر بچا بانی و استفراغ کردن بحب ایارج و حب تربد و حب
شیطرج و مطبوخ خیارچنبر و معجون تربدی و بعد از تنقیه همه وجود را قوت دادن بگلنگبین با آبی
که در وی انیسون و رازیانه پخته باشند حل کرده و اگر بدین معالجات به نگردد روغن بید انجیر باید
دادن بماء الاصول حل کرده و ایارج لوغاذیا باید داد و در جمله علاج اختلاج همچون علاج رعشه باشد
و ماء الاصول بدین عبارتست بگیرند بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کبر و بیخ کاسنی همه را بپزند و بپالایند
و ماء الاصول باشد در یاد کردن بیماریهایی که حادث شود در پلک چشم و علاج اول المرض الجرب جرب درشتی
باشد در باطن پلک چشم و انواع چهارست السبب سبب جرب رطوبات بد باشد که آمده باشد از
بخار معده و در باطن پلک چشم ثابت شده باشد و بیشتر این جرب در عقب رمد واقع آید و رمد
آماس پلک چشم باشد که در ملتحمه حاصل آید العرض جرب چشم چهار قسم است نشان اول موضع جرب
سرخ باشد اندکی و اشک ریزد و قسم دیگر این نشانها که گفته شد زیادت باشد و نشان قسم سوم
این نشانها سخت تر و با درد قویتر باشد قسم چهارم موضع جرب درشت باشد و بغایت درد کند
التدبیر علاج دو نوع اول فصد است و اگر ضعیف باشد حجامت و تنقیه بدن برای آنکه اگر تنقیه
نکرده داروی تیز بدهند آماس در پلک چشم حاصل شود و بعد از استفراغ پلک چشم بالبس کرده اند
و بشیاف احمر آن موضع جرب را بخراشند اول بشیاف احمر لین یعنی نرم و بعد از ان بشیاف احمر
حاد یعنی شافه سرخ تیز و بعد از ان بشیاف اخضر یعنی سبز یا شیاف باسلیقون یا داروی روشنائی

دهن را بر دهن قطعه روغن زیت طلا کردن یا سرکه حل کرده
کردن انسر کوزه [illegible] باشد و دلاکی قوی کردن

و بیمار را بهر دو روز بحمام برند چون مزاج چشم گرمی بذیرفته باشد و نرم شده بعد از آن داروی
تیز بکار باید داشت و مزاج را باصلاح آوردن و چشم را ساکن گردانیدن بکشیدن شادنج چون
حرارت چشم ساکن شود رجوع باید کرد با علاج چشم بکشیدن شیاف سرخ نرم و شیاف کبود نرم اگر
بدینها خوش شد و الا بس رجوع کند با داروی تیز و علاج دو نوع دیگر بفصد باشد هم از دست
و هم از پیشانی و تنقیه کنند بایارج و مزاج را باعتدال باز آورند بدادن گلنگبین و جرب را بخارند
بشکر یا بکف دریا خاریدن قوی و بعد از آنکه خاریده باشند زبره گرمانی بخایند و آب در آن
موضع ریزند و زرده تخم مرغ را بروغن گل بیامیزند و آن روز بنهند بر پشت چشم و فردا در زور زرد
و در زور کبود بنهند و چون تیزی حرارت بنشیند پلک چشم را باز گردانند و آن موضع را شیاف سرخ
نرم بخارند تا پاک شود و اگر چیزی در پلک چشم باقی بماند بخار را در گرمابه باید بردن تا باقی که مانده
باشد نرم شود و چون بشیاف احمر لین بخارند پاک شود المرض البرد و التحجر و الشعیره برد یعنی بثره
باشد چون تگرگ گرد و تحجر بثره باشد چون سنگ شده و شعیره بثره باشد چون دانه جو و بدین
سبب او را شعیره می گویند از رطوبت غلیظ حاصل شود و فرق آنست که ماده تحجر غلیظتر باشد از
ماده برد و شعیره هر سه در پلک چشم حاصل شود السبب سبب برد و تحجر رطوبت غلیظ باشد که در ظاهر
پلک چشم بحاصل آید و سبب شعیره خون سوخته باشد که هم بر پلک چشم حاصل آید هم از بیرون
و دراز شکل باشد بر شکل جو العرض نشان برد آنست که گرد باشد و نشان تحجر بغایت درشت
باشد و نشان شعیره آنست که دراز آهنگ باشد التدبیر علاج برد آنست که جاوشیر را و بارزد
را و اشق را بسرکه تیز حل کنند و بران موضع نهند اگر بدین حل نشود به نیشتر بشکافند و بیرون گیرند
و آن موضع را وزور زرد بر ریزند و علاج تحجر فصد باشد و آب گرم بسیار بر آنجا ریختن اگر نرم شد
فبها و اگر نه مرهم داخلیون باید نهاد و اگر بدین نیز نرم نشود بباید شکافت و هر چه در آنجا باشد
بیرون کردن یعنی آن موضع را بدو انگشت بباید فشارد که از آنجا چیزی بیرون آید مانند غدد
و احتیاط باید کرد تا پلک چشم دریده نشود و علاج شعیره آنست که اگر پلک چشم گرم کند آن موضع را شیاف

مامیثا باید و گل ارمنی و آب کاسنی باید نهاد و اگر پلک چشم گرم نباشد و آن موضع را آب گرم بسیار
باید ریخت اگر حل نشود بهر و ناخن انگشت بباید فشاردن بعد از آنکه بمرهم دیاخلیون طلا کرده باشند
و سخت فرو گرفتن و بمقراض بریدن و بگذاشتن تا خون بسیار بیرون آید و بعد از آن درور زرد
بروی ریزند و گرد اگرد موضع بچیزهای سرد طلا کنند چون آب کاسنی با آب کاهو و مزاج باعتدال
باید آوردن بخوردن گلنگبین و گلشکر و طبیعت را باعتدال باز باید آوردن بخوردن سکنجبین با آب
هفت میوه و جلاب دادن بمثل قند و گلاب اندکی جوش داده اگر از علاج باز دارد آماس چیزهای
سرد استعمال باید کردن چون عرق کاسنی و عرق کاهو و غذا اندک باید داد و غذای لطیف دهند
چون مزورات بگوشت بره و آخر بجوزه تا وقتی که بروید والله اعلم المرض الالتصاق التصاق را
معنی آنست که پلک بالائین چشم بیاید و بسپیده چشم وا دوسد یا پلک بالائین و زیرین چشم بهم باز
دوسد چنانکه هیچ چیز نبیند السبب سبب التصاق یا ریشی باشد که عارض شده باشد از بسیاری
پلک چشم برهم نهادن یا سبل را علاج کرده باشند یا بهن و زحمتی بدو رسیده باشد یا علت ناخنه
را بجده برکشیده باشند و بدین سبب التصاق حاصل شده العرض نشان التصاق آن باشد که
هر دو پلک چشم بهم دوسیده باشد چنانکه هیچ حرکت نکند و هیچ چیز نبیند التدبیر پلک چشم را بمیل بردارند
یا بصناره بردارند و صناره سوزنی را گویند که سر او کج کرده باشند همچو میلاقی یکی بر بالا پلک
چشم کنند و دیگری بر زیرین پلک چشم و آهسته آهسته از همدیگر بگشایند و میل در بند بنرمی تا طبقه
قرنیه را خراب نکنند و آهن در حدقه چشم نبرند تا مردمک چشم بیرون نخزاند و بعد از آن زیره کرمانی
بخایند و آب آن در چشم ریزند پس پنبه پاره را بروغن گل و زرده تخم مرغ خانگی آمیخته تر کنند و در
زیر پلک چشم نهند و زرده تخم مرغ و روغن گل بهم آمیخته بر پشت چشم نهند و سخت ببندند و فردا
بگشایند و آب زیره در وی ریزند و همان پنبه پاره را بروغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته در زیر پلک
چشم نهند و همان روغن گل و زرده تخم مرغ بهم بر زده بر پشت چشم نهند و استوار ببندند و روز سوم
بگشایند و شیافات رویانده سائیده در چشم اندازند چون شیاف انزروت و خون سیاوشان

واگر بهم دو

واگر هر دو پلک چشم بهم باز دوسیده باشد پس واجب کند که میل در برند و هر دو پلک چشم از هم
بکشایند بنرمی واگر میسر نشود پس واجب باشد که کناره چشم را که با طرف شقیقه است بشکافند
چنانکه میل در توان بردن و پلک بردارند بر بالا بمیل برنجن و مجموع چشم را آب زیره بشویند
ومیان هر دو پلک پنبه پاره را بروغن گل و مرهم اسفیداج بهم آمیخته کرده در نهند و واجب باشد
که چشم را قوت دهند بمثل شیاف روشنائی کشیدن پیوسته و مزاج بیمار را باعتدال باز آوردن
و غذا کم دادن و غذای صالح دادن و احتیاط کنند تا ریش بنماند و گمان نکند که اگر دیگر باره التصاق
عود کند علاج کردن دشخوار باشد المرض الشتره شتره علتی را گویند که پلک بالائین چشم بر بالا
رود و بر هم نتواند نهادن چنانکه سپیده چشم را بپوشد یا پلک زیرین باز بیرون میل کند چنانکه
نتواند بر هم نهادن و او سه نوع است و بیشتر بر پلک زیرین چشم واقع شود السبب سبب شتره سه
چیز بود یکی آنکه پلک چشم را بریده باشند و نیک ندوخته تا سپیده چشم را نتواند پوشید دوم آنکه
پلک چشم اصلا کوتاه بوده باشد سوم آنکه گوشت زیادتی حاصل شده باشد و پلک را از پوشیدن
چشم باز داشته العرض نشان شتره آنست که هر دو پلک چشم بر هم نتواند نهادن و سپیده
ناپوشیده بماند و بدین سبب انجنس چشم را ارنبیه خوانند یعنی چشم خرگوش که خرگوش چون خفته
باشد هر دو پلک چشم تمام پوشیده نباشد و چنان نماید که بیدار است التدبیر اگر شتره از بد
دوختن پلک چشم حاصل شده باشد پس علاج او آنست که بشکافند و نیکو بدوزند و اگر میسر نشود
هر دو لب جراحت را پاره پنبه بموم روغن و مرهم اسفیداج آلوده کرده بنهند و هر روز آنرا آب
ریاحین بشویند چون بنفشه و نرگس و یاسمین و مانند آن و بعد از آن ادویه قابض خشک کننده
بکار دارند مثل ذرور زرد و دواروی خشک کننده چون انزروت و کف دریا و مانند آن و اگر شتره
را سبب کوتاهی پلک چشم مادرزاد باشد او را علاج نیست و اگر شتره را سبب بد دوختن پلک
چشم باشد آن موضع را باید شکافت چنانکه گفته آمد و اگر شتره از گوشت زاید حاصل آمده
باشد پس علاج او بداروهای تیز باشد چون زنگار اگر خلاص یافت نیک و اگر نه گوشت زاید را

باید بریدن اول ضماره در افکنند و کوشت زاید را بردارند و بمقراض ببرند و کوشت زاید را بتمامی
بردارند که یقین که پلک چشم با شکل طبیعی خود رود و بعد از آن دزور زند و درور ریزند و در چشم آب
زیره کرمانی ریزند و زفاده از کرباس پاره بروی نهند و استوار ببندند و فردا از کشایند اگر
در میانه علاج آماس پدید آید علاج او بعلاج رمد باید کرد و شیاف کبود باید کشیدن و شیاف ابیض
و ذرور زرد و درور ریزند و مزاج را باعتدال باز باید آوردن بخوردن کلنکبین و استفراغ کردن
با یارج و حب قوقایا و بر همین نسق علاج باید کرد تا باهستگی بروید و نیکو شود و از امتلاء و غذای
غلیظ بغایت پرهیز کردن و لبنیات قطعا نباید خورد المرض الشعر الزاید والشعر المنقلب والانتثار
الهدب شعر زاید یعنی موی زیاده که در پلک چشم برآید و دیگر آنکه موی پلک چشم باپس کرده
و دیگری آنکه موی مژه چشم ریزد السبب سبب موی زاید و موی منقلب بسیاری بخار باشد
از معده که از خلط بد بر آید و در پلک چشم متمکن کردد و ریزیدن موی پلک چشم از تیزی و کزندگی
خلط سوخته باشد العرض نشان موی زاید آن باشد که چشم اشک ریزد و بسیار و بچشم توان
دیدن که موی زاید خلاف موی طبیعی است و موی زاید مخالف موی منقلب باشد که موی
منقلب درون پلک چشم باشد و نشان ریزیدن موی ستبری پلک چشم باشد التدبیر علاج
هر سه مرض استفراغ است بحب ایارج و حب صبر و بعد از استفراغ خاییدن مصطکی و آب او را
ریختن و سر را قوت دادن ببوییدن عنبر زیرا که تحلیل کند رطوبات غلیظه را و بعد از آن علاج
موی زاید کنند بسرمهای تیز چون باسلیقون و روشنائی و شیاف سرخ تیز و موی زاید را از
بیخ باید کندن و طلا کردن بزهره جوجو خشک کرده و بخون او هر دو را بجیوی زوزه دار حل کرده
و داغ کردن بسر نشتر باریک و بجز دو موی را داغ نباید کرد و صبر کردن تا آن خوش شود تا چشم
رنجیده نشود و علاج باز کردیدن موی آنست که موی را از بن بر کنند و در حال خون بنغ درختی
در روی طلا کنند و به بارافتی و پلک چشم که ستبر کشته باشد تشمیر کنند یعنی بسر نشتر آن ستبری را
بخراشند تا ماده که در آنجا جمع شده باشد بطرابد و تحلیل پذیرد و در تشمیر احتیاط کنند تا پلک چشم

آزرده

خراب نشود و علاج ریزیدن موی پلک چشم بتنقیه سر و دماغ باشد از خلط فاسد و بعد از استفراغ
ادویه که حرارت و درد بنشانند باید کرد و چون سرمه اصفهانی و شادنج و در چشم لاژورد باید کشیدن
که داروی بغایت مفید است زیرا که خلط بد را حل کند و مزاج چشم را با طبیعی آورد و بس موی نیک
برویاند و علاج شبش که در پلک چشم حاصل آید تنقیه بدن باید کرد بحب صبر و بعد از تنقیه آن موضع را
بنمک آب بشویند و بعد از آن این طلا باید کرد و بدین صفت بگیرند میویزج یک درم و بوره نیم درم
کوفته و بیخته بسرکه حل کنند و طلا کنند المرض الوردینج وردینج آماسی باشد گرم که حادث شود در پلک
چشم السبب سبب وردینج یا ماده خونی باشد که در پلک آمده باشد یا هر دو پلک چشم یا ماده باشد
صفرای تیز العرض نشان آماس خونی آن باشد که درد سخت کند و موضع باشد که بجوشد و شکافته شود
و خون ازو سیل کند خون تنک و نشان صفرا آن باشد که آماس بدارد و سوزش سخت کند
و رنگ موضع زرد باشد التدبیر فصد باید کرد اگر قوت دارد و اگر ضعیف باشد حجامت کنند
و اگر مریض طفل شیرخواره بود مرضعه را یعنی مادر را فصد کنند و اصلاح غذا باید کرد و بر چشم زرده
تخم مرغ و روغن بهم ممزوج کرده نهند و شیر دختران در چشم دوشند و تا سه روز نگذرد هیچ ذرور
در چشم او نکنند و روز چهارم شیاف ملکایا در چشم او ریزند و چون بیماری اندک تسکین یابد آرد
جو و دانکو و پوست انار و گل مجموع کوفته و بیخته بروغن گل و آب معجون کنند و بر چشم ضماد کنند و چون
بیماری روی بنقصان آورد ذرور زرد و دروی ریزند و علاج نوع دوم آن باشد که استفراغ
کنند بحب ایارج و چون تنقیه کرده شود غذا او را باصلاح آورد و چون تن پاک شود بر چشم او گل
و آرد جو باید نهاد و پوست انار و دانکو آرد کرده با ادیار کردن و بآخر ذرور زرد باید نهاد و بعد
از آن پلک چشم را باز کرده اند و شیاف سرخ و شیاف کبود باید خاریدن و علاج سلاق نزدیکست
بعلاج وردینج و معنی سلاق آنست که پلک چشم بغایت قوی خارد بی طاقت آنرا سلاق گویند
و علاج او تنقیه بدن باشد بایارجات و حبها چون ایارج فیقرا و حب قوقایا و فصد باید کرد و
در چشم گلاب و آب سماق ممزوج کرده باید کشید و بشحم رمان یعنی پردها که در میان انار باشد تا دانه

بروانه بخسپد آن بره ها را شحم کوبند کوفته بر آن موضع باید نهاد و از پس تر بره و غوره باید انداخت
وشیاف سرخ نرم وشیاف کبود و در زور رزند و غذا قلیه بگوشت جوزه مرغ خانگی و از غذای غلیظ
پرهیز کردن المرض الشرناق شرناق بیماریست که در پلک بالائین چشم افتد السبب سبب شرناق
جسمی باشد پیه ناک بجاک که در عصب و غشا یعنی پوشش پلک چشم افتد مانند پیه پاره العلامة نشان
شرناق آن باشد که پلک چشم را گرانی بر دارد بر بالا و اشک ریزد دایم و پیوسته عطسه کند و چشم
کدورت دارد التدبیر فصد باید کرد و اگر قوت دارد و اگر ضعیف باشد حجامت و تدبیر لطیف بجای
آرد چون کلنگبین خوردن و غذای صالح بکار داشتن چون شوربا جوزه مرغ خانگی و اگر شرناق
کوچک باشد و بیمار نخواهد که تا بهمن علاج کنند بدین طلا علاج باید کرد صفت او بگیرند صبر و شیاف
مامیثا و اقاقیا و مرکی و ربد و اندکی از زعفران این مجموع را کوفته با آب مورد بسرشند و طلا کنند
بر پلک چشم و در زور رزند و روی ریزند اگر بدین تدبیر به نگردد و شرناق بزرگ باشد پس تدبیر او
اینست الا دستکاری یعنی پلک چشم را بشکافند و چون شرناق سپید اگر دو خرقه پاره بر انگشت بپیچند
تا از انگشت نلغزد و او را بدو انگشت بگیرند و از جانب راست و چپ و بالا و نشیب بکشند و اندیشی می
تا وقتی که جمله شرناق بیرون آید و خرقه پاره بسرکه آلوده بر آنجا نهند و ببندند و اگر از شرناق چیزی
بماند تغافل نباید ورزید که اگر از و غافل شوند و بگذارند دیگر باره شرناق قوی پدید آید پس واجب
کند که آن موضع را بنمک سوده طلا کنند تا آن بقیه را بگدازد و چون فردا روز شود در زور رزند و بر آن موضع
ریزند و اگر درین علاج کردن آماسی بحاصل شود پلک چشم را طلا کنند بشیاف مامیثا یا بحضض کی
با آب کاسنی یا با آب بستان افروز حل کرده و اگر در چشم ورم و قومی حاصل آید پس علاج او علاج
ورم بیخ باشد که ذکر کرده آمد تا به گرد و دربا و کردن بیمار بها که عارض شود در ماق چشم و علاج هاي او
المرض الغدة والسیلان والغرب غده بیماری باشد که بر ماق چشم یعنی بر گوشه چشم که سوی بینی
باشد و سیلان رفتن اشک باشد دایم غرب جراحتی باشد که بر ماق اکبر پدید آید یعنی در گوشه
چشم که سوی بینی باشد السبب سبب غده فضله باشد غلیظ که در ماق اکبر حاصل شود و سبب رفتن

اشک

اشک نقصان گوشت ماق باشد و سبب غرب ریخته شدن ماده غلیظ باشد بر ماق اکبر العرض نشان
غده آن باشد و سده واقع شود و نگذارد که فضله از چشم به بینی رسد غده واقع شود و نشان سیلان
اشک بسیاری رطوبت باشد که بعد از غرب حاصل شده باشد و نشان غرب آماس ماق باشد
در فتح جرک کندیده از سوراخ بینی و دهان التدبیر علاج غده باستفراغ بدن باشد بحب ایارج و
حب قوقایا و پاک کردن تن از خلط غلیظ فاسد و بعد از تنقیه مزاج را باعتدال باز آوردن بخوردن
گلنگبین و تدبیر لطیف کردن و رحوذ ون غذای صالح چون گوشت بره و جوزه مرغ خانگی و بعد از آن
علاج به داروهای تیز مثل باسلیقون و روشنایی و زنگار و کوکرد زیاده و داروی تیز بکار نباید
داشت که اگر از حد اعتدال درگذرد رطوبت اصلی بخرج رود و بغایت دارود علاج سیلان شیافات
باید کرد که گوشت ماق را برویاند بدین صفت بگیرند صبر و شیاف مامیثا و اندکی از زاک سپید
و سماق و خرد و ریزه کنند همه را کوفته و بیخته بشراب عفص بسرشند که در روی سنگ بخته باشند
و عفص مازوی زنگرزان را گویند و شراب عفص یعنی بطعم مازو باشد و شیاف سازند و هر باری
بسایند بشراب و بمیل درکشند و علاج غرب اول فصد باید کردن و مسهل باید دادن و اگر
کوچک باشد باید فشاردن و این شیاف در ماق انداختن که او را خشک کرده اند بگیرند صبر
و مصطکی و انزروت و خون سیاوشان و گلنار و سرمه اصفهانی و زاک سپید هر یکی یکدرم
زنگار ربع درم مجموع را کوفته و بیخته بآب کاسنی و شتی بسرشند و شیاف سازند و بوقت حاجت
غرب بیفشارند و بیمار را بدان جانب که غده باشد بخوابانند و این شیاف را بآب حل کرده قطره
بکرت در روی اندازند و میان هر قطره یک لحظه صالح صبر کنند و بیمار بخوابند و این علاج عود کنند
تا نیک شود و اگر غده ناصور شود احتیاج بشکافتن دارد بگیرند کرسنه و سرکین کبوتر بسرشند
و بدان موضع نهند و اگر بدین شکافته نشود بنیشتر بشکافند و مرهم زنگار نهند و الا داغ باید کرد
المرض الرمد نزدیک حکماء قدیم آماس گرم دموی را که در ملتحمه حادث شود یعنی برده بیرونی که او را
صفاق گویند آن اماس را رمد گفتند و حکماء متاخران آن را کدر میگویند نه رمد السبب سبب رمد

یا از خارج باشد چون غبار و دود و حرارت آفتاب یا از داخل چون زیادتی یکی از اخلاط اربعه چون
خون و صفرا و بلغم و سودا العرض نشان رمد دموی آنست که آماس قوی باشد و بسیار پندارد که خاک
در چشم افتاده است و برنگ سرخ باشد و رگها از موضع خود برخاسته باشد و اشک بسیار ریزد و
ونشان صفراوی درد و حرارت بافراط باشد و اشک تیز بود و برنگ زرد گونه بود و آماس باشد
و رمد بلغمی برنگ سپید باشد و درد اندک بود و نشان سوداوی را آماس و حرارت کم بود التدبیر
فصد قیفال باید کرد در رمد دموی از آن جانب که چشم درد کند و خون بدفعات بیرون کردن بحسب قوة
و بسیاری ماده و در اول رمد هیچ دارو بمیل در نشاید کشیدن و سپیده تخم مرغ باید قطره قطره
انداختن با لعاب آبی و چون تیزی و درد اندک کمتر شود شیر دختران باید دوشیدن و در خانه
نشیند که نیک روشن نباشد و خرقه سیاه یا کبود بر روی او فرو آویزند و بر سر او صندل و گلاب
باید زدن و افیون و نیلوفر در بینی او چکانیدن و نار میخوش باید مکیدن و سیب و امرود و آبی نیز
شاید خوردن و اگر طبیعت در بند باشد شراب نیلوفر باید داد و گوشت و حلوا و شراب نشاید خوردن
و بر روی نشاید خفتن و بانگ نشاید کردن و جماع و حمام نشاید و طعام مزورات باید خورد و چون اندک
ساکن شود در چشم او شیاف سپید باید کشید با آب یا با شیر دختران و ذرور سپید کشیدن و در چشم
آب ریاحین باید شستن چون گل و بنفشه و خطمی و چون بانتها رسد یعنی بیماری روی بصحت آورد
هیچ شیاف نباید کشیدن پس او را در حمام برند و پلک چشم او را باز کرده و انند و شیاف احمر بخارند
و شیاف کبود بمیل در چشم او کشند و پلک را نگاه دارند تا جرب حاصل نشود و بعد از آن غذای او
تیهو و جوزه مرغ خانگی باشد و اگر صفراوی باشد استفراغ بمطبوخ هلیله کنند و تیزی صفرا را
بشکنند بکشکاب و آب خرفه و آب کدوی شیرین و آب انار و آب تمر هندی و آب آلوی سیاه
و آب غوره و تدبیر کنند بدانچه پیشتر گفته شد و اگر ماده بلغمی باشد استفراغ بایارج باید کرد
و مزاج را بگلنگبین باعتدال باز آوردن و در حمام بردن و روی او را بگلاب نیم گرم شستن
و چون بیماری روی بکاهش آورد لعاب حلبه شسته در باید انداخت و شاذنج در چشم او کشیدن

و شیاف

وشیاف سرخ نرم وشیاف کبود بدرجه بدرجه کشیدن وچیزها رسر وبلکار ندارند ودر آخر وزرور زرد
بکشند وبلک چشم را بصبر واقاقیا واندکی زعفران طلا کردن وغذا وراج وتیهو دهند بخته وبرشته
واگر ماده سوداوی باشد مطبوخ افیتمون دهند ودر حمام برند وبر چشم لعاب حلبه نهند ولعاب
تخم کتان وزرده تخم مرغ نیمبرشت وشیاف احمر درکشند المرض الظفرة والطرفة ظفره پرده باشد
که از ماق اکبر برآید وگسترده شود تا مردمک چشم را بپوشد وبینائی را باطل کند وباشد نیز که
از هر دو ماق برآید ماق بزرگ وماق کوچک وطرفه دریده شدن رگها پرده ملتحمه باشد ولیکن
چون او را باطل نکند السبب سبب ظفره زیادتی باشد عصبیه که از ماق بزرگ برآید وبینائی را بپوشد
وطرفه خونی باشد که ریخته شود بر پرده ملتحمه یا از زدن چیزی بر سر یا از قی قوی که ناگاه واقع شود
العرض نشان ظفره آن باشد که رنگ او گاهی سپید باشد تنک وگاهی سرخ وچون بزرگ شود
بینائی را بپوشد ونشان طرفه آن باشد که نقطه سرخ دیده شود که در چشم قرار گرفته باشد والله اعلم
التدبیر اگر ظفره برنگ سپید باشد وتنک علاج او آسان بود واگر سرخ باشد وستبر علاج او دشوار
باشد خاصه که زمان بسیار بروی گذشته باشد پس اگر ظفره سپید باشد وتنک علاج او فصد
قیفال باشد وتنقیه سر ودماغ وبعد از تنقیه داروی تیز باید کشیدن چون روشنائی وباسلیقون
وشیاف سرخ وشیاف سبز واین شافها وقتی کشند که بیمار از حمام بیرون آمده باشد تا آن پرده
نرم شده باشد واثر دارو زود تر بذیرد واگر ظفره بزرگ شده باشد ودرشت گشته پس دوار
او گشط باشد یعنی بصنارة هر دو پلک چشم را بردارند وآن پرده را بمقراض ببرند وآب
زیره کرمانی خاییده در آنجا ریزند علاج طرفه بفصد قیفال باشد وسپیده تخم مرغ خانگی در آنجا
چکانیدن یکبار وبار دیگر شیر دختران در آنجا دوشیدن ووقتی دیگر خون کبوتر که در زیر بغل پر او
باشد بنشتر زنند ودر آنجا ریزند اگر طرفه حل شد والا آب نانخواه در چشم ریزند وبر سر چشم
زرده تخم مرغ خانگی بنهند وآرد وانگور واندکی از زعفران وسخت ببندند وچشم آب ریاحین
چون گل ویاسمین وبنفشه وخیری بشویند واگر بدین نیز حل نشود آب ترب باید تا حل شود والله اعلم

المرض الانتفاخ برآماسیدن باشد و این چهار نوعست السبب سبب نوع اول فضله بورقی باشد
سبب نوع دوم فضله بلغمیه باشد سبب نوع سوم فضله مائی باشد یعنی آبناک سبب چهارم ماده
سوداوی باشد العرض نشان نوع اول سوزش باشد در ماق و نشان نوع دوم آنست که چون
انگشت بر آماس نهند فرو رود و چون انگشت بر دارند ساعتی آنجا گوی بماند آنگه هموار شود و نشان
نوع سوم انگشت فرو رود و چون بر دارند در آن موضع هموار شود و نشان نوع چهارم آماس درشت
باشد و خاک رنگ التدبیر علاج نوع اول پرهیز است و مزاج را باعتدال باز باید آوردن بغذا
صالح چون گوشت بره بی آفت یا جوزه مرغ خانگی و زردی را بگلاب نیم گرم شستن اگر آماس گستر
نشود بر چشم ضماد باید کرد بدین صفت بگیرند و الگوی پوست کنده و برگه و بگلاب بپزند و بر چشم
نهند و بعد از یک روز چشم را بآب نیم گرم باید شستن علاج نوع دوم و سوم استفراغ تن است
بایارجات و حبها چون ایارج فیقرا و حب قوقایا و چون تنقیه کرده شود بر چشم ضماد کنند بمثل بنفشه
و نیلوفر و بابونه بجخته بر آن موضع نهند و بعد از آن بحمام برند و چون بیرون آید آب صبر در چشم او
افگنند و بر آن موضع طلا کنند زیرا که صبر نگذارد که دیگر ماده بد در آنجا ریزد و ماده که رسیده باشد
موضع دارد بگدازد و تحلیل کند و در جمله علاج او و علاج رمد یکیست و هیچ داروی قابض در دارو نکرده نشاید
و چشم را از داروی قابض نگه دارند و علاج نوع چهارم باستفراغ بدن باشد بدانچه ذکر رفت
و بدان چیزی که خلط سوداوی براند چون معجون نجاح و مطبوخ افتیمون و اصلاح اغذیه باید کرد بمثل
نخود آب و قلیه کبوتر بچه و گوشت بره فربه بی آفت و ماش مقشر و اسفاناخ و حب افتیمون مزاج
او را بدل کردن و بیشتر علاج رمد کردن و از چیزها سودا انگیز پرهیز کردن و از خشم و قهر هم پرهیز
باید کردن المرض الجرب والحکة جرب درشتی باشد که در چشم حاصل شود و شاید که در پلک
چشم نیز باشد و حکة لدغ باشد یعنی در چشم کشاکش و گزندگی پدید آید و خارش نیز با او یار باشد
السبب سبب جرب خلط غلیظ باشد در غایت خشکی و سبب حکه فضله باشد بورقی که بر طبقه ملتحمه ریخته
شود از دماغ العرض نشان جرب درشتی باشد و پلک بالائین چشم را بدشخواری بر دارد و چون

بر هم نهاده باشد

به هم نهاده باشد بسختی بر دارد و نشان حکه آن باشد که دایم اشک ریزد و شور بورق و از جانب
ماق بزرگ اشک بیشتر آید التدبیر تعدیل طبیعت باشد بقرص بنفشه و خرمای هندی و شیر خشت
و هر بامداد جلابی خورد و از گل برورده و بنفشه برورده نیم گرم و بعد از مسهل مزاج را باصلاح باید آورد
بخوردن کلنکبین و گلشکر و از غذاهای غلیظ چون ماهی و جغرات پرهیز کند و چشم را گماد باید
کرد و معنی گماد آنست که مثانه گوسفند را بر آب گرم کنند و بر پشت چشم نهند چنانکه چون یکی سرد شود
یکی دیگر بنهند بجای آن تا رطوبت در چشم اثر کند و خشکی را بیرون برد و بوقت خفتن زرده تخم مرغ بر چشم
نهند بروغن گل سرشته و چشم را بآب ریاحین بشویند و بر سر وی روغن بنفشه و روغن نیلوفر و پوسته کدو
بکار ریزند و در بینی او روغن بنفشه و روغن بادام می ریزند و همین روغنها در چشم کشند و در آخر
در چشم او چیزی کشند که اشک ریختن باز دارد مثل رب غوره و باسلیقون علاج حکه اول
قیفالست و دوم فصد پیشانی و تعدیل مزاج کردن بمثل کلنکبین خوردن و در حمام رفتن و غذای
لطیف خوردن مثل قلیه گوشت گوسفند یکساله و بوقتی که خفته باشد کاسنی کوفته تازه بر پشت چشم
نهادن و اندکی روغن گل در چشم وی انداختن اگر بدین داروها به شد و الا بگیرند دانگور پوست
کنده و سماق و گل و شحم انار اینها را بدوشاب بپزند و بر پشت چشم ضماد کنند و آخر در چشم او شیاف
سرخ و روشنائی و باسلیقون در کشند که مفید بود ان شاء الله تعالی المرض السبل سبل امتلاء
رگهای چشم باشد و گسترده شدن او چنانکه طبقه قرنیه را بپوشد و بینائی باز گیرد السبب سبب
سبل خونی باشد غلیظ که در میان رگهای چشم گذر طبیعی نتواند کرد و ممتلی گردد و سبل واقع شود نشان
سبل آن باشد که پیوسته خارش کند و اشک ریزد و رگهای چشم سرخ گردد و در میان چشم چون
دودی و ابری باشد و رگهای چشم را بینند سرخ شده و در هم بافته ممتلی التدبیر سبل دو نوع است
یکی تنک و کهن نگشته و دیگری غلیظ یعنی ستبر و کهن گشته علاج نوع اول فصد قیفالست و تنقیه
سر بحب قوقایا و پیوسته عود بوئیدن و از چیزها که بخار غلیظ از و حاصل شود پرهیز کردن چون باقلی
و دو انگور و ماهی و شیر و پیوسته عود بر درده و خام بوئیدن و از دود و بخار پرهیز کردن و در چشم

چیزی کشند که خون را لطیف کند مثل شیاف سرخ و شیاف کبود و از داروهایی که بغایت تیز بود
پرهیز کردن در اول علت چون شیاف زنگار و مانند آن و اگر بدینها نیک نگردد واجب باشد
استعمال شیاف سبز و روشنایی کردن و باسلیقون نیز بغایت خوب بود و اگر سبل گرم باشد
در چشم او شیاف اسود کشیدن و پیوسته کافور بوئیدن و افیون وقت وقت بوئیدن و شناونج
در چشم او باید کشیدن و چون حرارت ساکن شود داروی تیز باید کشیدن چون شیاف زنگار
و علاج نوع دوم استفراغ کردنست بایارجات و حبها و پرهیز تمام کردن و غذاهای صالح خوردن
چون مزوره جوزه مرغ خانگی و مانند آن و داروی کشیدن تیز و اگر بدینها کار بر نیاید علاج وی
دستکاریست یعنی صنّاره در اندازند و پلک چشم زیرین و زبرین را بر دارند و سبل را بمقراض
ببرند و فی الحال آب زیره کرمانی و نمک آب بهم ممزوج کرده در اندازند و نگاه دارند تا پلک چشم
برهم نجنبد و ذرور زرد و داروی تیز که ذکر کرده آمد در روی کشند المرض الوقه و الدمعة
والدبیلة وقه آماسی باشد درشت که در طبقه ملتحمه حادث شود و دمعه ریختن اشک باشد پیوسته
از چشم و دبیله ریشی باشد عمیق یعنی بغور فرو رفته و دایم ازو خون آبه بالاید و هو اعلم السبب
وقه خلط غلیظ باشد دموی یا بلغمی و بیشتر در آخر رمد حاصل شود و سبب دمعه بسیاری رطوبت
باشد در سر و چشم جمع شده و سبب دبیله ماده غلیظ باشد که در چشم ریخته شود و الله اعلم العلامة
نشان وقه دموی سرخ باشد و بلغمی سپید و نشان دمعه ریختن اشک باشد یا از سر یا از رگهای
سر اگر از سر بود سیلان اشک اندک بود و اگر از رگها بود پیوسته قطره قطره آید و نشان ممتلی
بودن رگ پیشانی بود و نشان دبیله حاصل شدن چرک باشد در چشم التدبیر علاج وقه بفصد
قیفال باشد و تلطیف غذا کردن بمثل نخود آب و جوزه مرغ خانگی و قلیه بگوشت کبوتر بچه و بعد از
تنقیه ذرور ملکایا در چشم میریزند و اگر رنگ چشم سرخ باشد شیاف سپید باید کشیدن و بعد از آن
ملکایا کشیدن و اگر دراز در کشد ادویه محلل در باید کشیدن چون شیاف سرخ و علاج دمعه استفراغ
بدن باشد بمسهلات مثل حب تربد و حب شبطرج و تنقیه سر باید کرد بمثل سعوطات یعنی داروی که

در بینی کنند

در بینی کنند چون کندش و فلفل و دماغ را قوت دادن ببوییدن خوش چون مشک و عود پرورده
و قندس قیصری و گل و نرگس و نسرین و بیمار را ناشتا در حمام بردن و عرق آوردن و آب کم بکار
داشتن هر روز تا رطوبات فضلی تحلیل پذیرد و سر او را هر روز بتراشند اگر نیز موی نباشد استره
برانند تا مسام گشوده شود و رطوبت بتحلیل خرج شود و اگر سیلان اشک از رگها باشد بگیرند گرد
آسیا و جوزه کنند و با آب عوسج بسرشند و بر سر او طلا کنند و عوسج خاری را گویند که میوه او سیاه
بود و شیرین و مردمان می‌خورند و اگر سیلان اشک از رگهای ظاهر باشد داروهای قابض
بکار باید داشت چون گل و گلنار کوفته بدان رگها طلا باید کرد و اگر سیلان اشک از استرخاء
عضله چشم باشد ادویه که چشم را قوت دهد بکار باید داشت چون رب غوره و با سلیقون و روشنائی
وعلاج ویله استفراغ بدن باشد بفصد و مسهلات که ذکر کرده آمد و اصلاح مزاج و داروهای مخدر
یعنی خسبانیده بکار داشتن چون شیاف سپید که در وی افیون باشد و در آخر شیاف ابار
بکار داشتن المرض القروح یعنی ریشها و او هفت نوع است چهار بر سطح طبقه قرنیه و این سلیم‌تر
باشد و سه نوع دیگر غایر باشند یعنی بقعر چشم فرو رفته باشد و این دشوارتر باشد و علاج کردن
السبب سبب قروح فضله باشد زیاده بر مقدار طبیعی که در سر و تن باشد و از انجا بر چشم ریخته و حالات
او مختلف شود بحسب بری و کمی و لطیفی و غلیظی العرض نشان نوع اول تاریکی باشد پیش چشم چون
دودی و نوع دوم چون ابری و سوم گاهی سیاه و گاهی سپید زیرا که بر قرنیه حاصل میشود چهارم برنگ
خاک بود و تیره و پنجم بکبودی گراید ششم فراخ‌تر باشد هفتم ریشی باشد که بر وی دانه بثره باشد
چرک ناک و با شد که از و زرد آب طراید التدبیر می‌باید که پیش دستی کنند و فصد کنند و رگ قیفال
بزنند یکبار و یکبار دیگر رگ اکحل زنند و بعد از فصد مسهل دهند مثل حب شیطرج و حب شبیار و بعد از
استفراغ تلطیف غذا کنند مثل زیرباج و شوربا بگوشت جوزه مرغ خانگی و چیزی سرد در چشم اندازند
چون شیر دختران و لعاب بزرقطونا و سپیده تخم مرغ اگر سوزش کم نشود پس بیمار را آب میوه
باید داد و اگر طبقه قرنیه چیزی چون ابر پیدا شود دلیل باشد بر آنکه از آن ریش چیزی می‌پذیرد پس واجب

باشد که شیاف سپید باسپیده تخم مرغ در انجا کشند اگر ساکن شد باید دانست که ماده تحلیل یافت
واگر ضربان زیاده باشد پس قطره قطره لعاب شنبلیده در وی ریزند و آب اکلیل ملک و تدبیر لطیف
باید کردن تا کشوده شود پس اگر کشوده شود و چرک وریم از و رود چیزی استعمال باید کرد که آن موضع
را بشوید مثل ماء العسل پس مدّه یعنی چرک گرانی کند و بیرون نیاید واجب باشد که لعاب تخم مرو
ولعاب تخم کتان در چشم اندازند و شیاف کندر در باید انداختن و بستن نرم لی کرباس پاره و چهار
بدان جانب باید خفتن که ریش در وی باشد تا چرک طبقات چشم را نخورد و چون چرک آمدن پاک
شود شیاف ابار باید کشیدن بشیر دختران سائیده تا غور ریش را ر وباند و چشم را سخت باید
بست تا حدقه چشم بیرون نخیزد و فضول زیادت بریزد و بدین وجه که ذکر رفت مداوات کنند و از
طعامهای غلیظ پرهیز کنند چون کوشت کاو و ماهی و سر و پاچه و جغرات المرض الثّره یعنی نقطه
باشد سرخ و فرق میان ابتدای بثره و ابتدای قروح آنست که بثره که بیرون آید چون نقطه باشد سرخ
و ابتدای قروح بثره باشد سپید والله اعلم السبب سبب بثره رطوبت باشد جمع شده میان طبقه
قرنیه برای انکه قرنیه از چهار طبقه بافته شده است العرض نشان انکه بثره زیر طبقه اولست آنست
که درد کمتر بود و نشان انکه در زیر طبقه سوم است آنست که درد سخت باشد و رنگ سپید باشد
و انکه در زیر طبقه دوم است آنست که درد میانه باشد و رنگ نیز میانه بود در سپیدی و سیاهی
التدبیر علاج بثره در ابتدا چون علاج قرحه است بفصد و تعدیل مزاج و قوت دادن چشم را
بدارو های سرد کننده که مانع باشد فضله را از ریختن و داروی مخدر یعنی خسبانده و ساکن کننده
درد باشد و اگر درد اندک باشد در ابتدا شیاف سپید و ملایا بکار باید داشت و در انتها ملکایا
پس باشد و در آخرش شیاف سرخ نرم اگر این زحمت بدرازی کشد روشنائی استعمال کنند
و علاج سلخ چون علاج بثره باشد برای انکه سلخ یا از تیزی دارو حاصل شده باشد یا از چیزی
که چشم را بکزد و علاج بشیاف ابار باشد و علاج اثر تنک که آن را غمام خوانند یعنی ابر آسان باشد
و علاج اثر غایر یعنی بغور فرو رفته که او را ابیاض کویند دشخوار است پس اول را بآب شقایق النعمان

بابد

یا بآب قنطوریون باریک کنند یا عسل و این معالجه وقتی کنند که از حمام بیرون آمده باشند اثر وارو
زود تر پذیرد و سر بنجار این ادویه در باید داشت مثل الکلیل ملک و مرزنجوش و مانند آن علاج
نوع دوم با دویه قوی باید کرد چون روشنائی و شیاف سبز و در چشم دارو ی در اندازند که نام او
ممسک است یعنی علت بگیرد و بیرون بردن و تن را استفراغ باید کرد بمطبوخ خیارشنبر و غذای صالح
نیز کم خوردن و گوشت کبوتر بچه است غذاء صالح و جوزه مرغ خانگی و گوشت گوسپند یکساله بی آفت
و مزاج را باعتدال باز باید آورد چون در گرمی و سردی و قبض و اسهال باز دارد و زود تر اثر کند المرض
الدبیله والکمنه والسرطان دبیله قرحه باشد عمیق عظیم که مجموع طبقات چشم را ببوشد کمنه جرکی باشد
که در پس پرده قرنیه حادث شده باشد سرطان خلطی باشد سوداوی که بطبقه قرنیه حادث شده باشد
السبب سبب دبیله ریشی باشد که مجموع طبقات چشم را ببوشد کمنه مده باشد که آن موضع را بگیرد
مانند طفره بماند و نشان سرطان آن باشد که چشم درشت نماید و دایم در چشم کشاکش باشد و درد
بغایت باشد التدبیر علاج دبیله چون علاج قروح باشد و کم باشد که چشم از دبیله خلاص یابد علاج
کمنه استفراغ سر و تن باشد بمثل قرص بنفشه و در چشم چیزی تحلیل کننده در اندازند بمنزله آب حلبه
و شیاف سرخ نرم هم بآب حلبه حل کرده اگر تحلیل پذیرد و الا دوا او دستکاری باشد تا بهمن
یعنی یکسوی الکلیل را بشکافند و جرک بیرون کنند و بعد از آن آنجا که شکافته باشند برویانند الکلیل
سر مردمک چشم را گویند و جالینوس میگوید که من دیدم مردی را از کحالان که بیمار بنشاندی و بهر دو دست
سر او را از بن سوی راست و چپ می جنبانید تا که جرک از زیر پرده چشم او بیرون آمد و کمنه خوش
شد و سرطان را حکما گفته اند که علاج نیست بغیر آنکه طبیب حاذق جهدی تمام بکند تا درد او کمتر شود
و آن زحمت او سکبتر شود با استفراغ بدن بایارجات و چنانکه سوداوی اند چون ایارج فیقرا که در رد
اسطوخودوس یاره باشد و حب افتیمون و حب غاریقون و غذاء صالح خوردن که معتدل باشد و بسیار
نخوردن و زرده تخم مرغ بکنیرا حل کرده بر پشت چشم نهند و شیر دختران سپیده تخم مرغ ممزوج کرده با
اندکی الکلیل ملک در روی چکانند پس چشم را بتوتیا و شادنج مدام کشیدن و نشاسته و مروارید با سعنه

سوده بهمین ادویه که ذکر رفت سرشته در چشم کشند و روشنائی و شیاف سرخ نرم و شیاف سبز و شیاف
کبود کشیدن و از طعامهای سوداوی پرهیز کردن چون گوشت همه شکاری و ماهی شور و گوشت قدید
و بادنجان و دانگو و سیر و باجه بغایت پرهیز باید کردن والله اعلم **المرض الحقه** بیماری باشد که در طبقه
قرنیه بحاصل آید و رنگ این طبقه را بگرداند و رنگ دیگر گیرد اگر صفرا غالب باشد زرد نماید و اگر
خون سرخ و اگر بلغم سپید و اگر سودا سیاه والله اعلم **السبب** سبب حقه یا بثره باشد یا ریش و تغیر رنگ
بسبب آن خلط باشد که در سر و معده باشد قرنیه همان رنگ گیرد و این خلط یا بکمیت این علت
باشد یعنی ببسیاری یا بکیفیت یعنی اگر چه بمقدار کم باشد اما خلط بد بود و اگر چه کم باشد علت آورد
العرض نشان حقه آن باشد که در طبقه چشم اثر آن استوان دیدن و نشان آنکه رنگ قرنیه گردیده
باشد آنست که روشنائی کم شود و هر چیزی را که بیند برنگ آن خلط بیند غالب باشد صفرا را
زرد و بلغم را سپید و خون را سرخ و سودا را سیاه **التدبیر** علاج حقه چون علاج قروحست و هم علاج بثور
و بهترین داروی حقه اینست بدین **صفت** بگیرند شادنج یک درم و دمنه ترکی سوخته و پرورده دو
درم توتیا یکمثقال مروارید ناسفته نیم درم روی سوخته دو درم سرمه اصفهانی پرورده یک درم
کوفته و بیخته بحریر بهم در چشم ریزند و هم بمیل در چشم کشند **وعلاج** تغیر رنگ چشم بدفع سبب او باید کرد
اگر سبب طرفه بوده باشد علاج طرفه باید کرد و اگر یرقان باشد علاج یرقان باید کرد و اگر سبب بسیاری
رطوبت باشد که بر آنجا ریخته باشد و دلیل برین مشاهده باشد که چون دودی و ابری در پیش چشم
توان پس علاج او باستفراغ بدن باشد بحب قوقایا و تنقیه سر و دماغ بایارج فیقرا و حب ایارج
و در چشم روشنائی کشند و قطعا فصد نکنند بلکه اصلاح غذا باید کرد که بغذای صالح خوردن این علت
دفع شود و غذای صالح نخوداب باشد بگوشت جوزه مرغ خانگی و گوشت گوسفند یکساله فربه آفت
وعلاج نوع دوم که تغیر را سبب کیفیت خلط باشد یعنی بمقدار کم باشد و بکیفیت بد باشد و اگر چه اندک
باشد غذا اشکاب باید خورد و سکنجبین و آب کاسنی بهم ممزوج باید خوردن و تلطیف غذا کردن
و سر بخار آبی باید داشتن که دران آب بنفشه و بابونه و گل نیلوفر پخته باشند در روی را بسرکه و آب

مرزن

ممزوج بباید شست آنگاه سر بدین بخار در داشتن و آخر شیاف سرخ نرم باید کشیدن که نیکو شود
المرض الاتساع اتساع فراخ شدن مردمک چشم باشد و منبسط شدن یعنی مردمک چشم چنان گسترده
شود که روشنایی بیکبار بیرون شود و چشم باز کرده بماند ولیکن هیچ نبیند السبب سبب اتساع انقباض
طبقه عنبیه باشد بسبب خشکی که بدو رسیده باشد و استرخاء جرم عنبیه یعنی خود را گسترده کرده اند
بعلت رطوبت یا آماس بود گرم که حادث شده بغشاء دماغ یعنی پرده دماغ یا ضربت سخت که بدماغ
رسیده باشد العرض نشان آنکه اتساع را سبب ضربت یا سقطه باشد آنست که دایم [illegible] درد بود نشان
دوم سبب دیگر آنست که بیمار هیچ نبیند زیرا که روشنایی پراکنده شده باشد و مردمک [illegible] چشم تا در
نباشد که در هنه خود را فراهم آورد تا روشنایی جمع شود و نشان آماس درد سخت باشد و گشش
تمام التدبیر اگر سبب اتساع خشکی باشد علاج او دشخوار باشد و دلیل برین که از خشکی باشد روزه
داشتن بسیار باشد و بی خوابی بافراط بردن یا استفراغ قوی حادث شده باشد چنانکه رطوبت
بیکبار خرج شده باشد چون این حالات از پیش گذشته باشد یقین باید دانستن که اتساع
از خشکی حاصل شده است در طبقه عنبیه پس علاج او بخوردن کشکاب باشد و خوردن جوشانیده مرغ
خانگی و در حمام بردن و در آنجا درنگ کردن و آب شیرین گرم بر سر او ریختن و شراب مروق ممزوج
خوردن و روغن بنفشه بینی برکشیدن و روغن نیلوفر و روغن تخم کدوی شیرین و روغن بادام شیرین
دایم بینی برکشیدن و شیر دختران بپوسته بر سر او دوشیدن و علاج اتساعی که سبب او بسیاری
رطوبت باشد و نشانش آنست که سر سخت درد کند حب قوقایا و ایارج فیقرا خوردن و بر قفا حجامت
کردن و روی او بآبی که در و سرکه و اندک نمک حل کرده باشند شستن و شیاف سرخ نرم و شیاف
سبز کشیدن و غذاء او گوشت گوسفند یکساله برشته باید داون و قلیه خشک از گوشت کبک و تورنگ
یا دراج یا گنجشک و از سبزیها و میوه‌های تر پرهیز کردن و اگر سبب اتساع صدمه یعنی حمله کسی بدو
رسیده باشد فصد قیفال باید کرد که بهمین فصد غالبا دفع شود و سر او را الصندل و شیاف مامیثا
و گل ارمنی و حضض تکمی ضماد باید کرد و اگر در چشم سرخی بدید آید بر سر او شیر دختران باید دوشیدن

و بعد از ان گلاب در وی ریختن که در وی شادنج سائیده حل کرده باشند و بگلاب چشم و روی
او را شستن و چشم را با آب ریاحین شستن و اگر سبب آماس دماغ باشد همین علاج باید کرد
المرض الضیق ضیق بیماریست که دهنهٔ مردمک چشم منقبض گردد یعنی فراهم گیرد و راه روشنائی
درهم کشد و سوراخ حدقه درهم کشد و تنگ گرداند آنرا ضیق گویند السبب سبب ضیق یا آماس بود
یا کیموس ارضی یعنی سودا یا حرارت بافراط که آن دهنه را درهم کشیده باشد یا خشکی بافراط که بسبب آن
ضیق باشد العلامة نشان ضیق کوچکی سوراخ حدقه چشم باشد و نادیدن روشنائی و نشان آماس
درد سخت باشد و تمدد یعنی کشاکش در سر و چشم و نشان سده فسرده شدن سوراخ حدقه
۲۵ و نشان حرارت گرمی ملمس و نشان خشکی لاغری و بزمردگی سر و چشم التدبیر اگر تنگی حدقه چشم را سبب
اماس بود علاج او باستفراغ بدن باشد مثل ایارج فیقرا و حب منتن و مطبوخ خیار چنبر و آب نیم گرم
بر سر او ریختن مزاج را باصلاح آوردن بخوردن گلنگبین و گلشکر و پرهیز کردن از غذا غلیظ چون گوشت
گاو و ماهی و حبوبات و اگر سبب ضیق بسیاری رطوبت باشد که بر مزاج غالب شده باشد علاج او باستفراغ
بدن باشد و باستعمال داروهای گرم زنجبیل پرورده و گل پرورده و چیزهای که نشف رطوبت کند
چون گوارش مصطکی و سر او را دلاکی کنند و نیک بمالند بخرقهای درشت و غذای لطیف دهند و نگذارند
که سیر خورد و اگر سبب ضیق خشکی باشد پس علاج او بچیزهای تر باید کرد چون بحمام رفتن و آب نیم گرم
بر سر او ریختن و لعاب بزر قطونا و آب کاهو و آب سپیوش و سر او مستغرق گردانند بروغنهای تری
فزای چون روغن بنفشه و روغن بادام و روغن نیلوفر و آشامیدن روغنهای تری فزای با شیر
بمنزله روغن تخم کدوی شیرین و در چشم او دریزند شیر دختران و سپیده تخم مرغ خانگی و اندکی
زعفران با پیوند لطافت رطوبت داروها را بمقصد رسانند یعنی بطبقه عنبیه و اگر ضیق از حرارت
حاصل شده باشد پس علاج او بچیزهای سرد باید کرد و پیشتر گفته شده اند و اگر ضیق را سبب سده باشد علاج
نپذیرد المرض النتو نتو بیماری باشد که جزوی از طبقه عنبیه بیرون خیزد و او را از زوال نیز گویند یعنی
جزوی از طبقه عنبیه از محل خود زایل گشت و بیرون آمد السبب سبب نتو یا ریش باشد یا شکافته شدن

داد بچهار

واو بچهار نوعست بحسب بزرگی و کوچکی نشو و هر چهار نوع را بیان گفته شود ان شاء الله تعالی العرض نشو اگر
کوچک باشد او را نملی گویند و نمل مورچه را گویند و اگر بزرگ باشد او را ذبابی گویند و ذباب مگس است
یعنی بمقدار مگس است و اگر بزرگتر باشد او را عنبی گویند یعنی مثل دانه انگور است و اگر طبقه قرنیه گوشت
در او زده باشد او را مسماری و مورسرج گویند یعنی همچند سر مور است التدبیر علاج نشو چون سر کشاده باشد
بچیزهای قابض کنند که نگذارد تا بیرون خیزد چون گل ورد سوخته و گل قیمولیا یعنی گل خالص سرخ
و گل بحیره یعنی گل دریاچه یعنی گل جزیره دریاچه و سپید است که زنان بکار می دارند مجموع را نرم
بسایند و بر پشت چشم نهند و سخت ببندند بخرقه پاره که بگلاب و سرکه که در انگور دروی پخته باشند
نوبت کنده اگر نشو بزرگتر باشد واجب باشد پیش دستی کردن و برفاده مدور بر شکل چشم بر نهادن
و سخت بستن زیرا که اگر سخت بزرگ گردد علاج نپذیرد و چون بگشایند شادنج سائیده در چشم
کشند بعد از آنکه شیاف آبار را بآب عصی الراعی ممزوج کرده باشند و توتیا پرورده بآب مورد حل
کرده در وی ریزند و اگر نشو نزدیک باشد بنوع سوم و چهارم واجب باشد که پاره مس را بمقدار چشم
تنگ کنند گرد و در رکو پاره بچند و بر چشم بندند چنانکه مقدار پنج درم باشد تا ده درم برحسب دید
طبیب و ورود در چشم وی ریزند و ورودی داروی چشم را گویند که برنگ گل سرخ باشد و اگر این
نشو کهن شده باشد در علاج او شروع نباید کرد که علاج نپذیرد و چون بینائی باطل کرده و بیمار خواهد
که آنرا ببرند تا زشت ننماید ببرند تا سطح چشم هموار شود و میلاق در اندازند و آنچه توانند بردارند و
بمقراض تیز ببرند و بعد از آن شادنج در وی ریزند و گل مختوم تا برویید و علاج عنبی اگر کوچک باشد
بانچه ذکر رفت علاج باید کرد و اگر بزرگ باشد رطوبت از وطرا بد تا وقتی که بینائی کردد المرض الماء النازل
فی العین یعنی آب در چشم در آید و بینائی را باطل کرداند السبب سبب آب در چشم در آمدن رطوبت
غلیظ باشد که در مردمک چشم در آید و فسرده شود و حجاب گردد میان طبقه جلیدیه و نگذارد که نور بینائی
بیرون آید و بینائی را باطل کرداند والله اعلم العرض نشان آب در آمدن آن باشد که پیش حدقه
همچو ابری بینند ایستاده و بیمار در پیش چشم خود خیال بیند که همچو پشه کوچک پیش چشم او میگردد

یا چون مگس یا چون موی و وقت وقت چون شعاعی بینند الذین چون طبیب بتحقیق بداند که این
نشانها که گفته شد بیم کننده است بفرود آمدن آب در چشم واجب باشد این کس را از فصد و حجامت
منع کردن و از غذاهای غلیظ باز داشتن چون گوشت گاو و ماهی و مجموع لبنیات و بسیار رفتن
حمام و خوردن آب بسیار و غذاهای لطیف دهند هر روز یکبار وقت نماز پیشین و کلکلیس پیوسته
باید خوردن تن او را از رطوبات غلیظه پاک کردن بحب صبر و در چشم او شیاف مرارات کشند یا شیاف
عزیزی اگر آب مستحکم گردد و بدینها دفع نشود علاج او نیست الا القدح و معنی قدح آنست که کحال
میل بزند و آب را بیرون کند و آنرا دستکاری گویند و باید دانست که همه آب یکسان نباشد
بلک بعضی مانند مروارید نماید و او را هوائی گویند و این نوع شایسته دستکاری باشد و دیگری
چون آبگینه نماید و دیگری سرخ نماید و دیگری سبز نماید و دیگری زرد نماید و دیگری سیاه نماید
اینها همه رویا باشند یعنی لایق میل زدن نباشند زیرا که فسردگی ایشان قوی باشد و دیگری
چون آب تنک نماید و این بغایت بد باشد زیرا که اگر میل بزنند و آب بیرون کنند دیگر باره عود کند
و اگر سبب آب اسباب خارجی باشد چون حرارت آفتاب و برودت زمستان میل نباید زد زیرا که دایم
اشک طراید و هیچ حال علاج نپذیرد و نشان انکه آب در آمد مستحکم شد آنست که کحال بیمار را روبا فتاب
بنشاند و بانگشت سترک پلک چشم بالائین را بر چشم بنهد و بسیار بمالد از همه جوانب و بسیار بفشارد
پس در چشم او نگرد اگر آب پراکنده می شود و باز بجای خود می آید آب مستحکم نشده و اگر همانجا جمع شده
است و منتشر نمی گردد یقین شود که مستحکم شده است و در بدن که امتلا باشد میل نشاید زد
و اگر در بدن او خفقان یا درد سر باشد یا زکام هم نشاید زد و میل در روزی زنند که باد و زد و باد شمال
و چون میل زده باشند زرده تخم مرغ بر کرباس پاره نهند با روغن گل و بر هر دو چشم نهند و ببندند
و در اول روز باید که باشد و در خانه تاریک بر پشت باید خفت و هیچ حرکت ناکردن روز سوم بگشایند
و چشم را باب گرم بشویند و طعام او زود گوار دهند چون مزورات و پیوسته خرقه سیاه در پیش چشم
او فرو گذارند تا یک ماه و هر یک هفته شادنج در چشم کشند و تا چهل روز طعام سیر نخورد تا بر قوی

خوش نشود

خوش شود المرض تغیر لونها یعنی تغیر رنگ چشم از خشکی مجموع اجزاء چشم یا تغیر رنگ بعض اجزای چشم
بزرگ یا کوچک تری او یا غلیظی او السبب سبب تغیر رنگ چشم بیرون شدن خلط باشد از حال طبیعی
خود یا بمقدار یعنی زیاده یا کمتر شود یا بمعیار یعنی اگر چه کمتر باشد چون از طبیعت خود بیرون رفته باشد
رنگ چشم را بگرداند والله اعلم العرض نشان تغیر لون از هر خلطی که باشد بشاید توان دید که هر چیزی
را که بیند برنگ آن رنگ متغیر بیند و نشان خشکی تمام اجزاء چشم آن باشد که بینائی باطل گردد و تغیر
بعضی اجزاء آن باشد که بعضی بینائی باطل گردد و نشان کوچکی چیزها را خورد بیند و نشان بزرگی
اختلاف رنگها بیند و نشان رطوبت چشم تری اجزای چشم و ضرر در دیدن چیزها التدبیر اگر تغیر رنگ
چشم را سبب غلیظی و بزرگی و رطوبتها باشد بهر را علاج استفراغ بدنست بحسب قوتها یا و غرغره کردن
با یارج فیقرا و تلطیف تدبیر بخوردن ماء العسل و اگر بر مزاج صفرا غالب باشد شراب غوره باید خوردن
و از غذای گرم غلیظ پرهیز کردن مثل گوشت اسپ و گوشت اشتر و غذای تری فزای نباید خورد
و غذاهای لطیف بکار باید داشتن چون مزوره زیرباج بفروج مرغ خانگی یا نخود آب و اگر بیمار ضعیف
باشد دراج و تیهو و قمری با مزورات و زیرباجات دهند و در جمله علاج تغیر رنگ چشم و علاج آب
نزدیکند بیکدیگر و اگر تغیر را سبب خشکی و کوچکی باشد پس علاج بچیزی باید کردن که تری فزای باشد
چون حمام بسیار استعمال کردن و استعمال روغنهای تری فزای چون روغن بادام و روغن بنفشه
و کشکاب خوردن بروغن بادام و آماج و شیر برنج خوردن هم بروغن بادام و زیرباج بگوشت بزغاله
و گوشت گوسفند یکساله و ماهی کوچک که از رودخانه گیرند که آن رود از کوه بیرون آید و آب بر سر سنگ
ریزه رود و از جماع کلی باید پرهیز کردن و از حرکات سخت پرهیز کردن و از باد سموم پرهیز کردن
یعنی بجایی که باد سموم جهد نرفتن و چیزی که از وی اندک بوی زشت آید پرهیز کردن و اگر سبب
تغیر لون بخارات باشد که از معده برخیزد پس علاج او استفراغ باشد و قی کردن و بوی خوش بکار
داشتن و بعد از تنقیه شیافها نیز در وی کشیدن در یاد کردن بیماری که عارض شود در رطوبت
جلیدیه و علاج او المرض زوالها ای زوال الحدقة یعنی بر دمک چشم از موضع بگردد و میل،

سوی راست یا چپ یا بالا یا زیر کند رنگ چشم بگردد و بگو فرو رود و بیرون خیزد و کوچکتر گردد
یا بزرگتر گردد و یا خشک گردد یا تری افزوده شود یا فسرده گردد و یا از هم جدا گردد و آنرا تفرق الاتصال
خوانند السبب زوال عضو یا از تشنج باشد مر آن عضو را که حرکت دهد چشم را یا از استرخا که ضد
تشنج است و چشم بغور فرو رفتن یا بیرون خاستن ماده را باشد بزرگی و کوچکی از بسیاری و کمی
ماده باشد یا ماده رادی و فسردن و خشک شدن از فنا رطوبت باشد تفرق اتصال یعنی پیوستگی
عضو از همدیگر جدا کند بسبب بسیاری ماده که قوت مدد رسد العرض نشان زایل شدن آن باشد
که شخص احول شود و از چپ و راست نتواند نگریدن و نشان آنکه از بالا و زیر نتواند نگریدن آنست
که یکی را دو بیند و تغیر رنگ آن بود که هرچه را بدان رنگ بیند که تغیر کرده باشد و بغور فرو رفتن
و بیرون خاستن را نشان آن بود که چشم ازرق نماید و بزرگی و کوچکی دیدن را نشان آن بود که یعنی یا
چون بزرگ شده باشد همه چیزها را بزرگ بیند و کوچک شده کوچک بیند و رطوبت را پیوسته چشم باشد
و بینایی را مضرت رسد و فسرده شدن را بینایی باطل گردد و تفرق اتصال را هم بینایی باطل گردد

[illegible] علاج زوالی که بسبب استرخاء عضله باشد یعنی شل و نرم شده باشد و شخص احول
شده باشد و بیشتر کودکان را افتد بسبب آنکه بروی کودک روبوش فرو کشند تا آنچه بیند همواره
یکسان بیند و دیگر آنکه شمع یا چراغ برابر روی او نهند تا راست نگرد و چون احول شده باشد
بچشم پاره سبز یا سیاه بر ماق بزرگ یعنی آنکه برابر بینی باز دوسانند تا پیوسته بدان سوی نگرد تا احول
نیک شود و علاج احولی که از بزرگی حادث شده باشد و بسبب امتلاء عضله باشد از رطوبت یا استفراغ
بدن باشد یا یارجات یا بقرص بنفشه و تنقیه سر باشد بغرغره و عطسه آوردن بکندش و فلفل و تدبیر
لطیف کردن و در حمام بردن علاج احولی که از بسیاری و سختی استفراغ حاصل شده باشد شیر تازه
گاوی یا میشی یا بروغن بادام بهم ممزوج کرده خوردن و آب شیرین نیم گرم بر سر او ریختن و در روغنها
شبی فرای چون روغن بنفشه و روغن کدوی شیرین و روغن نیلوفر بر سر او ریختن و بهمین علاج
علاج آن کنند که میل بر بالا دارد یا بر زیر و تغیر رنگ را علاج استفراغ خلطی باشد که موجب این زحمت
بوده باشد

بوده باشد و بزرگ شدن را علاج استفراغ تن است و تلطیف غذا و پرهیز کردن از طعامهای غلیظ
چون گوشت گاو و ماهی بزرگ و حبوبات و کوچکی را علاج مالیدن روی و چشم باشد برفق و نطول یعنی
آب خطمی و بنفشه و نیلوفر پخته پوسته بر سر و روی و چشم وی می ریزند و طعامها چرب دهند و خشکی را
و فسرده شدن را و تفرق اتصال را علاج نیست در یاد کردن بیماریهایی که عارض شود قوت
باصره را و مداوات او المرض العَشَا یعنی شب کوری السبب سبب شبکوری غلیظی روح نفسانی بود
و بسیاری آمیخته شدن رطوبتها فضلی ردی یعنی بد العرض نشان عشا آنست که بشب چیزی نبینند
و بروز بینند زیرا که سبب آن بحرارت آفتاب تحلیل پذیرفته باشد التدبیر سبب آنکه بروز می بینند و شب
نمی بینند لطیف شدن فضلات باشد بسبب حرارت آفتاب و بسبب برودت و سردی شب قوت باصره
غلیظ می شود و بینایی باطل می گردد و پس علاج شب کوری استفراغ تن را بحب ایارج و حب قوقایا
و تنقیه دماغ و سر بعطسه آوردن بکندش و فلفل و صبر و غرغره کردن بسکنجبین بزوری که در وی صبر
حل کرده باشند و بعد از تنقیه بیمار گلنگبین دهند و در عقب وی آب گرم دهند و غذا گوشت بره فربه
بی آفت دهند برشته یا قلیه خشک کرده و شراب مروق دهند و در چشم او آب بادیان تر اندازند
صافی کرده یعنی این آب بادیان را یک جوش بدهند و بنهند تا بنشیند بپالایند و در چشم بیمار اندازند
و بگیرند جگر بز جوان بی آفت و بر آتش نرم نهند چون کف بر آرد روشنایی یا برود و غوره بدان آبی که
از جگر بز بر آمده باشد حل کنند و در چشم کشند بغایت سودمند بود و باید دانست که مضرتی که بقوت
باصره رسد یا بکمیت باشد یا بکیفیت کمیت یعنی کمتر شود از اعتدال یا بیشتر این را کمیت می گویند یعنی
چندی کمی یا بیشی و کیفیت را معنی آنست که چگونگی یا غلیظتر شده باشد یا لطیفتر پس اگر روح باصره
کمتر شده باشد از نزدیک ببیند و از دور نبیند و چیزی کوچک را ببیند و بزرگ را نبیند برای آنکه
نور روشنایی وفا نمی کند که شکل بزرگ را دریابد پس علاج بهتری فزای باشد و بویهای خوش بوییدن
و آرام گرفتن و هیچ حرکت و کار نکردن و اگر روح باصره غلیظ شده باشد از نزدیک نبیند و از دور ببیند
زیرا که چون نور باصره متوجه چیزی دور شد هوا با او آمیخته شود و او را لطیف گرداند پس استفراغ بدن

باید کردن بحب قوقایا و غذا کم خوردن و از طعام غلیظ پرهیز کردن و فصد نا کردن و روشنائی در چشم کشیدن
و مرزنگوش بوئیدن و از بوی سرد پرهیز کردن چون کافور و افیون المرض روز کوری یعنی بروز نبیند و شب
ببیند این علت ضد علت گذشته است و ماده نیز ضد آن ماده السبب سبب روز کوری لطیف شدن قوت
باصره است و افراط تحلیل نور باصره یا از حرارت آفتاب یا از کار قوی کردن و در گرما گرم العرض نشان
روز کوری آنست که در شب و روزی میغ ناک بیند و در روز صحو نبیند التدبیر باید دانست که در روز چیزی
نادیدن و در شب دیدن تحلیل یافتن قوت باصره است و لطیف گشتن او لطیف شده باشد و هوای
روز لطیف بسبب نور آفتاب پس بغایت لطیف شود چیزی نتواند دید و چون شب درآید هوا سرد شود
و همه مسام بسته شود و سردی نگذارد که نور باصره تحلیل پذیرد پس نور چشم شود و چیزها را تواند دید و این
بیماری بیشتر ازرق چشمان را حادث شود یا شهلا چشمان زیرا که از اصل خلقت روح باصره ایشان لطیف
افتاده است پس علاج بچیزها باید کرد که تیزی روح باصره را بنشاند و قوت باصره بیفزاید مثل آب
انار ترش و شیرین بشکر سپید حل کرده و لعاب بزرقطونا را جلاب ساخته خورد و جلاب را معنی آنست
که بگیرند لعاب بزرقطونا و گلاب و شکر سپید با آب گرم ممزوج کنند و بخورند یا بگیرند لعاب بزرقطونا
و سکنجبین حل کرده خورند و سر را خنک دارند بگلاب و صندل سائیده ممزوج کرده و دماغ او تر
دارند بروغن بنفشه و شیر دختران ممزوج کرده در بینی او ریزند و گلاب را سرد کرده در چشم او کشند و در
آب صافی سر با آب فرو برند و چشم خود در زیر آب بگشایند و غذا چیزی دهند که تیزی خون را بنشاند
چون مصوص یعنی ترشی که از جوزه مرغ خانگی سازند که در وی گشنیز تر یا خشک بسیار باشد و بیمار بفرماید
تا ترهای سرد بسیار خورد چون کاهو و کاسنی و مانند آن و از چیزها تیز بغایت پرهیز کند چون پیاز و سیر و سپندان
و شونیز یعنی تره تیزک و چیزهای شور و شراب کهنه و حلوا از عسل قطعا نخورد و بیمار آرام گیرد و در هیچ حرکت نکند

در یاد کردن بیماریها که عارض شود در رطوبت و در رطوبت زجاجی و طبقه شبکی و علاج شرح المرض

این دو بیماری که حادث شود در رطوبت زجاجی و طبقه شبکی از فساد مزاج این دو طبقه باشد مفرد
و مرکب و هر دو یا از ماده باشد یا بی ماده و بیان کرده شود ان شاء الله تعالی السبب سبب این هر دو علت

بازیادتی

یا زیادتی خلط فاسد باشد که مزاج بدن را از اعتدال بیرون برد یا افراط بیرون شدن کیفیات اربعه
از اعتدال خود والمرض نشان این دو علت ضعیفی بینائی بود و نشان آنکه طبقهٔ شبکیه از اتصال اصلی
در افتاده است آنست که ناگاه بینائی باطل گردد والتدبیر باید دانست که بیماری که حادث شود
برطوبت زجاجی شناختن دشوار است الا طبیب ماهر بزیرکی خود شناسد زیرا که چون برطوبت زجاجی
عارضه پدید آید شکل چشم بزرگتر گردد و در چشم دایم تری باشد چنانکه بحس توان دریافتن واگر بدی
مزاج از گرمی وخشکی باشد علاج او بسردی وتری باشد واگر سوء مزاج از گرمی وتری باشد رطوبات
بسیار از چشم او طراید واگر سوء المزاج از سردی وتری بود رطوبات که باشد و طراید غلیظ باشد واگر
سبب سردی وخشکی بود فسردگی بر چشم غالب باشد و هیچ تری نطراید وچون محقق شد که کدام خلط
غالبست پس واجب باشد بعلاج آن خلط غالب مشغول شدن مثلا اگر بر مزاج گرمی وخشکی غالب
باشد علاج او بسردی وتری باید کرد چون گشکاب وآش ماش واون واگر گرمی وتری غالب باشد
دوا بسردی وخشکی باید کرد چون مزورات بآب غوره یا بترشی ترنج و شراب غوره و شراب انار و مانند
آن واگر سردی وتری غالب باشد علاج او بگرمی وخشکی باید کرد دوای ضد بضد واگر این چهارگانه
خلط مفرد باشند علاج هم بمفرد باشد ولیکن بضد و بر همین قانون علاج سوء المزاج طبقهٔ شبکیه باید کرد
اگر مفرد باشد واگر مرکب اگر ماده باشد واگر بغیر ماده وتفرق اتصال را علاج نیست یعنی اگر این دو طبقه
که ذکر رفت اجزا اصلی پراکنده شده باشد او را انتشار گویند و علاج نیست در یاد کردن بیماریهای
که حادث شود در عصب مجوف یعنی پی میان تهی که روشنائی در وی گذرد والمرض انواع
سوء مزاج که واقع شود یا مفرد بود یا مرکب مفرد حرارت برودت رطوبت یبوست گرمی یا سردی یا خشکی
یا تری و مرکب نیز چهار است گرم و خشک سرد و خشک گرم و تر سرد و تر که عصب اجوف را
حادث شود یا سده یا آماس یا انتشار یا تفرق اتصال که در پی میان تهی حادث شود السبب
سبب انواع بیماریهای عصب مجوف بیرون رفتن مزاج باشد از اعتدال در کیفیات هشتگانه
ورود اثر غذا و شربت یا اماس یا سده که از بسیاری خلطها بد غلیظ حاصل شود و غالبا انتشار

راسبب درد سر باشد و تفرق اتصال را سبب یا از بیرون باشد یا از درون و هیچ دو وجه را علاج نیست
العرض نشان حرارت و برودت و رطوبت و یبوست یعنی نشان گرمی و سردی و تری و خشکی مرکب
و مفرد ذکر کرده آمد و نشان آماس درد و کشش باشد و گرانی و در سده ازین نشانها هیچ نباشد
و بر انتشار نشان آن باشد که سوراخ مردمک چشم فراخ تر شود و نشان تفرق اتصال چشم درگو افتد
و بینای باطل کرد و التدبیر انواع سوء مزاج را علاج بضد کنند و سده را علاج کنند بچیزی که سده
بگشاید مثل سکنجبین بزوری و قی فرمایند ناشتا و دماغ را پاک گردانند بعطسه آوردن بکندش و
بلبل و بر هر دو صدغ یعنی هر دو شقیقه علق انداختن یعنی دیوچه تا رطوبات و بادها را بکشد و علاج
آماس بفصد و استفراغ کنند و آب نیم گرم بر سر او ریزند و تدبیر لطیف کنند بغذا صالح و انتشار یعنی
پراکنده شدن نور چشم چون کهنه شود علاج نپذیرد و در ابتدا حادث شدن علاج پذیرد و پس علاج
او باستفراغ البدن باشد و هر دو رگ صدغ ببرند یعنی هر دو رگ شقیقه ببرند و این سر و آن سر را داغ
کنند یعنی نیشتر در کنند و آن رگ شقیقه بر دارند و بمقراض تیز آن هر دو رگ را ببرند و شیافات
مرادات در چشم کشند و استرخاء عضله را علاج کنند بتنقیه بدن تا آنچه فضلها را بگیرد از حب ایارجات
و بو بیدن کندش و مرزنجوش و علاج بیرون خیزیدن چشم بفصد و حجامت کنند و استفراغ بدن بقرص
بنفشه و بمطبوخ فواکه و لعاب بزرقطونا و آب انار شیرین و گلاب و آب گرم جلاب سازند و بدهند
و غذای صالح دهند و آب نیز اندک و سرد چون آش سماق و غوره و شراب قطعا ندهند و طلا کنند
چشم را بحضض مکی و صبر و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و آب بستان افروز و آب کاسنی و گلاب در چشم او کنند
کشند سرد کرده و بیمار باید که بر قفا خسپد و عطسه نکند و قی بهیچ حال روا نباشد و از امتلاء طعام پرهیز
و لاغری چشم را طعام تری فزای دهند چون بچه بط و بچه مرغ خانگی و شوربا ها دهند و آرام گرفتن
و حرکت ناکردن و آب نیم گرم بر سر او ریختن و شیر دختر و روغن بنفشه ممزوج انداختن و بدی مزاج طبقه
مشیمه و آماس او را همین علاج کنند و استفراغ مادها و تقویت چشم بدانچه ذکر رفت والله اعلم
در یاد کرد رنج بیماریهایی که حادث شود در گوش و مدات او المرض الوجع یعنی دردی که حادث شود

درگوش

در گوش یا از گرمی یا از سردی السبب سبب درد گوش که از گرمی بود از گرمی خلط بود و تاب بسیار درنگ
کردن در آفتاب یا باد و سموم بد بر رسیده باشد و سبب درد گوش که از سرما بود یا چیزهای سرد بسیار
خورده باشد یا در هوای سرد بسیار درنگ کرده باشد یا در گرمابه آب سرد بسیار بکار داشته العرض
نشان درد گوش گرم آنست که بیمار پندارد که زبانه آتش از گوش بر می آید و ضربان بسیار از گوش
احساس کند و از هوای سرد لذة یابد و نشان درد گوش که از سردی بود درد آهسته کند و گرانی
در گوش احساس کند و لذة یابد از چیزهای گرم و هوای گرم التدبیر اما آنکه از گرمی بود علاج وی در ابتدا
اگر قوت دارد فصد قیفال است و اگر ضعیف باشد حجامت کنند بر قفا و واجب باشد که تنقیه بدن کنند
بمطبوخ هلیله و اگر کودکی یا پیری مانع باشد پس طبیعت را بشراب آلوی سیاه و خرما هندی باعتدال
باز آورند و شراب نیلوفر دهند و لعاب تخم مرو و گلاب و شکر سپید با آب نیم گرم جلاب کرده دهند
و کشکاب جو و شیره خرفه بجای آب دهند اگر درد بدینها ساکن شد فبها و نعما و الا آب کدوی شیرین
یا آب بستان افروز هر یکی را با روغن گل آمیخته در گوش ریزند و شیر دختران جداگانه در اندازند
و اگر درد و حرارت سخت بود و بدینها دفع نشود پس اندکی افیون بشیاف مامیثا و روغن گل
حل کرده و بشیر دختران ممزوج کرده در گوش اندازند و چیزهای که نیک سرد باشد چون کافور تا سخت
ضرورت نباشد بکار ندارند زیرا که چیزهای نیک سرد گوش را زیان دارد و پیشانی را بگلاب تر دارند
و بینی آب نیلوفر و بنفشه و صندل و کافور و گلاب همه با هم ممزوج کرده در کشند چون حرارت بنشیند
غذا مزورات دهند و آخر کار جوزه مرغ خانگی در مزورات اندازند و علاج او که از سردی بود باید
که استفراغ بدن باشد از خلط سرد بحب قوقایا و بیمار را کلکلس دادن و غرغره کردن بسکنجبین
ایارج فیقرا در وی حل کرده و در حمام ناشتا عرق آوردن و بر سر او آبی ریزند که مرزنگوش و سیسنبر
و بابونه در وی پخته باشند و آب مرزنگوش با روغن بابونه حل کرده در گوش وی اندازند و بکندش
عطسه فرمایند و غذا مزوره زیرباج و نخود آب دهند چون باصلاح آید قلیها خشک و مطجنه گوشت
بره برشته دهند اما سوء مزاج که تنها تر یا خشک باشد گوش را چندان زیانی نرساند در علاج

اماس که حادث شود در گوش آماس گرم یا سرد که حادث شود در گوش السبب سبب آماس گوش یا خون
سوخته باشد چنانکه مزاج خون را از مزاج طبیعی بیرون برد یا خلط غلیظ بلغمی که بر گوش ریخته شود العوض
نشان آماس گرم درد سخت باشد در سر و گرانی سر و کشاکش در سر و زبانه گرم چون زبانهٔ آتش از
گوش بر آید و تب نیز عارض شود و نشان آماس سرد گرانی سر و کشاکش در سر باشد و درد سر قوی نباشد
و چیزی گرم را چون بنزدیک گوش برند لذتی یابد التدبیر اول فصد قیفال کنند اگر از فصد مانعی
باشد پس حجامت کنند و بعد استفراغ شیاف سپید بشیر دختران حل کرده در گوش اندازند و گرداگرد
گوش را بآب سک انگور تر دارند و بآب بستان افروز همچنین و بعد از آن بآب کاسنی و بعد از آن
بآب گشنیز تر و تدبیر او همان تدبیر صاحب تب کنند از گلاب دادن و سکنگبین و شیره خرفه و غیره
و از غذای غلیظ منع کنند و غذای صالح اندک دهند اگر بدبینها تسکین یافت و الا در گوش او لعاب بزر قطونا
در اندازند اگر بعضی آماس میل سوی بیرون کند از بسیاری ماده پس آن موضع را ضماد باید کرد بدین
صفت بگیرند آرد باقلی و آرد جو و آرد گندم از هر یکی یک جزو نیلوفر و بنفشه و بابونه و اکلیل ملک و بیخ
خطمی مجموع را کوفته و بیخته بآب سک انگور و روغن بنفشه بسرشند و نیم گرم بدان موضع ضماد کنند
و چون آماس شکافته شد و چرک از وی روان شد پس روغن گل و شیر دختران در گوش او ریزند
بیش از ضماد مذکور لعاب تخم آبی و لعاب تخم مرو نیز مفید بود بتدریج اگر بدینها درد ساکن نشود در
گوش او روغن گل و روغن بنفشه نیم گرم اندازند بعد از آن اگر شکافته را ریش پاک شود پس علاج
او مرهم مرداسنگ باشد و چون علاج بذیرفت و باصلاح آمد پس مزور از آب غوره و آب سماق
و در آخر جوزه مرغ خانگی بخته بدین آبها باید داد و علاج آماس سرد با سهال بلغمی بود و چون مطبوخ بورجان
با ایارج قوت داده و گلنگبین و سکنگبین باید داد و بر سر او آبی ریزند که در وی ریاحین گرم بخته
باشند چون نعنع و اویشن و در گوش او طبیخ شحم حنظل و روغن شبث ریزند و اگر آماس میل سوی
بیرون کند ضماد بکار باید داشت ضماد محلل چون بابونه و اکلیل ملک و نعنع اگر ریم طرادید آنچه
اول گفته آمد بکار دارند و اگر در گوش درشتی پیدا شود پیه بط و روغن گل بهم آمیخته طلا کنند و اگر از گوش

خون آید

خون آید مازو وخار بپزند وآب در وی اندازند با سرکه وآب اسپیوش وآب عصی الراعی وشیاف
مامیثا واقاقیا واگر خوف آن باشد که خون بسته شود پس آب کنند تا در وی اندازند المرض الطرش
والسدد وطرش سخت شنیدن را می گویند ودیگری سده یعنی بستگی که میان مجری گوش واقع آید
والدوی والطنین یعنی در گوش کشاکش بسیار باشد وطنین یعنی آواز گوش همچو آواز دریا باشد
السبب سبب سخت شنیدن بخار صفرا باشد که از معده بر آید وسبب سده یا چرک باشد یا آماس
یا گوشت فزونی در مجری گوش بر آید ودوی وطنین را سبب بادی باشد غلیظ که در سر وگوش
حاصل شود ودر آنجا درنگ کند العرض نشان طرش از بخار صفرا باشد آنست که مزاج بیمار گرم افتاده
باشد وسوزش از گوش او احساس کنند ونشان خلط غلیظ سردی مزاج باشد ونشان سده چرک
که از گوش بالا بید ونشان آماس درد قوی ونشان زیادتی گوشت بیشتر ریش بوده باشد ونشان
باد کشاکش که در گوش احساس کنند التدبیر اگر طرش نو باشد وسبب بخار صفرا باشد علاج او
باستفراغ بدن باشد از خلط صفرا بمطبوخ هلیله وبعد از استفراغ تدبیر الخیری باید کرد که در تن سردی
افزوده شود مثل رفتن بحمام معتدل وآب نیم گرم بسیار بکار داشتن واز غذاء صفرا انگیز پرهیز کردن
چون شیرینی وگوشت فربه ودر گوش او روغن گل واندکی سرکه یا آب انار میخوش ممزوج کرده انداختن
واگر طرش از خلط بلغمی حادث شود ودر قعر گوش علاج او سخت باشد فاما استفراغ بدن باید کرد بایارجات
وغرغره کردن بسکنجبین عسلی ودر بینی روغنها گرم ریختن چون روغن سوسن وجندبیدستر در گوش
چکانیدن بروغن شبت ممزوج کرده یکبار وبار دیگر بآب سداب حل کرده ودر حمام رفتن ناشتا
وآب گرم بکار داشتن وغذاء صالح کم خوردن وغذاء بلغم انگیز نخوردن چون حبوبات وماهی بزرگ
واگر طرش مادرزاد باشد علاج پذیر نباشد وعلاج سده که سبب چرک باشد روغن گل نیم گرم
در وی انداختن وسر وگوش ببخار آبی در داشتن که در وی حشایش گرم پخته باشند چون سداب
وبابونه ونعنع ومانند آن تا چرک بگدازد وبیرون آید واما علاج آماس پیشتر گفته آمد وعلاج گوشت زاید
بریدن او باشد یا مرهم زنگار در گوش او نهادن وعلاج آنکه چیزی در گوش رفته باشد بدان آلت

که جرک از کوش بیرون می کنند بیرون کردن و بداروی کندش عطسه آوردن و اکر جرک کوش
کندیده کرده و بدین سبب کرم در کوش افتد نشان آن بود که در کوش کشکشی باشد آب درمنه
ترکی در کوش باید انداختن یا صبر با آب السنتیین حل کرده انداختن علاج طنین ودوی آنکه در کوش
بخار آبی در وارند که در وی شبث و بابونه و اکلیل ملک و برک غار و نعنع و اوشن و مرزنکوش پخته
باشند و در کوش روغن کل و اندکی سرکه ممزوج در اندازند و برای باد غلیظ روغن کل و اندکی سرکه
در اندازند و از پرخوردن غذا پرهیز کنند در یاد کردن بیماریها که عارض شود در بینی و مداوات او الغرض آماس کرم
که حادث شود و بینی را و بواسیری که حادث شود در هر دو سوراخ بینی السبب سبب آماس کرم زیادتی و غلیظی
خون باشد و سوزش او و سبب بواسیر اخلاط غلیظ باشد سوداوی که بسبب آن کوشت پاره زاید
نرم در سوراخ بینی حادث شود الغرض نشان آماس کرم سوزشی باشد در کوش و حوالی آن و درد سخت
و نشان بواسیر سرخی باشد در بینی و غلیظی و در بینی همچون کره کره حادث شود التدبیر علاج آماس کرم
بفصد قیفال باشد و اکر پیری یا کودکی یا ضعیفی مانع باشد حجامت باید کردن بر قفا و آب بستان افروز
بروغن کل ممزوج کرده ببینی بر کشیدن یا روغن نیلوفر بکلاب آمیخته ببینی بر کشیدن و بینی را الصندل و کلاب
تر داشتن و شراب بنفشه با آب الوی سیاه ممزوج کرده اشامیدن و شراب نیلوفر با آب انار ممزوج کرده
دادن و غذای سرد دادن چون مزوره زیرباج یا آب انار ترش و شیرین علاج بواسیر بفصد قیفال باشد
و اکر پیری یا کودکی یا ضعیفی مانع باشد حجامت کنند بر قفا و استفراغ بدن کردن با یارجات و مرهم
زنکار بر ان موضع نهادن و اکر وراز در کشد و علت قوت کیرد پس علاج او آن باشد که کوشت
فزونی یعنی بواسیر را ببرند بآلتی که نام او انکه است و چون بریده باشند و آن موضع از کوشت
فزونی پاک شده باشد پس آن موضع را بشراب بشویند و قطره قطره شراب در بینی او اندازند پس
اکر رطوبت بحلق فرود آید یقین باشد که پاک شده است و اکر بحلق رطوبت سیلان نکند یقین باشد
که هنوز پاک نشده است پس مصلحت آن باشد که آن کوشت فزونی را که باقی باشد و حل نشود
بسر سوزن بیازنیند و میل بسوی حنک کنند یعنی حلق و چون پاک شود جراحت بر ویانند و سوراخ

بینی را انگاه

بینی را نکاه دارند تا بوی بد نرسد که در سوراخ بینی آماس سرطانی بحاصل شود و علاج نباشد نبدابد
و نه بداغ المرض القروح یعنی ریش که حادث شود در بینی وکندیده کردد و بوی باطل کرد و آنرا خشم
کویند و الرعاف یعنی خون از بینی آمدن السبب سبب ریش که در بینی حادث شود دو نوع بود یکی خشکی و لواز
خلط غلیظ حاصل شود که سوخته باشد و دیکری تری و او از رطوبت فاسد حاصل شود چون بلغم عفونت
یافته و بدین سبب کندیده کردد زیرا که چون عفونت پذیرفته باشد کند در وی حاصل کردد و خشم را
سبب سده باشد که از خلط غلیظ در مقدم دماغ حاصل شده باشد العرض نشان آنکه ماده ریش از خشکی
است آنست که ریش دانه دانه بر سر آرد و هیچ تری در وی موجود نباشد و آنرا خشکریشه کویند و بپارسی
پریون کویند و نشان تری رطوبت باشد که از ریش بالاید و نشان کند بینی عفونت خلط باشد و نشان
خشم نا شنودن بویها باشد التدبیر علاج ریش خشک موم روغن باشد از موم صافی و روغن بنفشه
و روغن بادام و لعاب دانه آبی و کثیرا بهم بیامیزند و بینی را آب کرم شستن و علاج ریش تر بدین
مرهم باشد صفته بکیرند سپید آب قلعی یکدرم مرداسنک یکدرم روغن کل ده درم موم صافی دو درم
موم را بروغن حل کنند و ادویه کوفته در وی ریزند و بهم بیامیزند و فتیله کنند و به مرغ خانکی آلوده کرده
در بینی نهند و علاج کند بینی تنقیه سر باشد بایارجات و غرغره بشرابی که در وی نقنع پخته باشند
پس اکر رطوبت بسیار آید بکیرند سعد و نقنع و مرمکی و زرنب بایند و در بینی دمند پس اکر اندک باقی باشد
آب نقنع در وی ریزند بارها تا پاک کند و علاج خشم اکر سبب کوشت فزونی باشد دواهای او بداروی
تیز باشد یا با آهن ببرند و اکر سبب خلط عفن باشد که در مقدم دماغ جمع شده باشد تنقیه باید کردن
بحبها و ایارجات و داروی نزوانیده در بینی کردن چون شراب و مشک و زباد و اکر خلط در مصفاة
باشد و مصفاة آن برده را کویند که در میان بینی باشد علاج او بملطفات کنند مثل کلنکبین و سکنجبین
و سرکه در بینی برکشیدن و سر بنجار حشایش لطیف در داشتن مثل کل و اکلیل ملک و مرزنکوش و غذای
او لطیف باید و کرم و علاج رعاف مختلف باشد باختلاف سبب اکر بسیاری خون باشد فصد کنند
و غذا اندک و کوشت و شیرینی قطع کنند و چیزهای سرد و شیر دهند و اکر تیزی خون باشد در سبب

ورب آبی دهند و اگر رگی کوچک از دماغ گشوده باشد بر سر او آب بسیار ریزند و آب سرد و بینی بر کشیدن
ممزوج بسرکه و بر پیشانی صندل و حضض بگلاب سرشته و اگر رگ شریان گسسته باشد او را علاج
نیست و اگر رگ بینی گسسته باشد در بینی او آب بادروج باید انداخت و بادروج را امیره ره گویند
ممزوج بکافور و آب اسپغول و گل مختوم و در دمیدن در بینی او کندر و زاک سپید و گل ارمنی نیک
سائیده با خون سیاوشان و صبر مجموع بهم سرشته با بیضه را بسرکه و سپیده تخم مرغ بیالایند و بدان
آلوده کنند و در بینی نهند و پیوسته پیشانی را بصندل و گلاب تر دارند المرض از زکام و العطاس
فرق میان زکام و نزله آنست که رطوبت که از سر فرود می آید اگر بهر دو سوراخ بینی فرود می آید زکام باشد
و اگر بسینه یا بشش فرود آید نزله باشد عطاس حرکت خاصه دماغست که فضلات را بقوت دافعه
دفع کند السبب سبب زکام سیلان رطوبت باشد از دماغ بسوراخ بینی و نزله را سبب سیلان رطوبت
باشد بسینه و شش و سبب عطاس یا باد است یا خلط تیز که دماغ را بگزد و بس دماغ او را از خود
دفع کند بقوت دافعه العرض نشان زکام سوزش بینی است و آب از بینی آمدن تیز بعقب عرق
و خوی اگر گرم پوشیدن و بینی دغدغه و خارش کند و آنچه از بینی آید بار زرد بود یا سرخ و نشان
نزله آنست که سینه درد کند و سرفه زحمت دهد التدبیر زکام را سبب یا حرارت است یا برودت اگر
حرارت باشد سوزش در بینی بود و رنگ روی سرخ بود و ملمس سر گرم باشد و پیشانی عرق کند
و این نوع در تابستان بیشتر باشد علاج او فصد قیفال است و خوردن کشکاب و شراب بنفشه
و اندکی آب انار شیرین و استعمال لعاب بزرقطونا و لعاب تخم مرو و آب آلوی سیاه خوردن
با جلاب و غذا گرم نخوردن چون گوشت و حلوا و شراب و دماغ را قوت دهند ببوییدن ریاحین
سرد چون بنفشه و نیلوفر و چون ماده پخته گردد در حمام برند و اگر رطوبت بسیار سیلان کند سر بخار
شکر و صندل و کافور و باقلا و جو و سبوسی که در سرکه خیسانیده باشند دردارند بوقت خفتن سر بالشت
نشاید خفتن و چون روی بخوشی آورد مزوره از انار دانگ ساخته دهند شکر چاشنی بر نهاده و از
غذای پر خوردن پرهیز کنند و در هوای گرم و در تنگ نباید کرد و علاج زکامی که سردی باشد پیشانی

درهم کشیده باشند

درهم کشیده باشد و سیلان آب که از بینی آید سپید بود و بینی بغایت گرفته باشد و بیشتر این چنین
در زمستان باشد و علاج وی گلنگبین باید خوردن و بالوده بشکر و روغن بادام ساخته و اگر
طبیعت در بند باشد قرص بنفشه و شراب بنفشه با آب آلوی سیاه باید دادن و آب گرم بر پیش سر او
ریختن و سر بخار آب گرم در داشتن و مرزنجوش و سیسنبر ببوی داشتن و سر ببوی عود پرورده
در داشتن اگر سیلان رطوبت دراز کشد انیسون ببوی داشتن بهر وقتی نه پیوسته و غذای لطیف
باید دادن چون نخود آب در اول و آخر تیهو و علاج عطسه پر کردن بتنقیه سر باشد بایارجات و اگر
خون غالب باشد فصد و حجامت و چیزهای سرد باید دادن و گرمابه بکار داشتن و تخم امیره(?)
ترح(?) بینی بر کشیدن و روغن بید در گوش افکندن و چشم را مالیدن و بجار(?) فرمودن تا فکر بسیار کند
و در هوای سرد و رنگ نباید کردن و تدبیر لطیف کردن در یاد کردن بیماری که حادث شود
در هر دو لب و دهن و علاج او المرض الشقاق یعنی طرقیدن هر دو لب و دهن و بثره که بر لب بر آید
که او را تب خاله گویند و بواسیری که در لب و دهن بر آید و اما سها که در لب و دهن حادث شود
السبب سبب شقاق و طرقیدن لب از خشکی مزاج باشد و بثره را سبب خون صفراوی باشد و سبب
آماس زیادتی خلط باشد و بواسیر را سبب ماده خون سوخته باشد یا سودا العرض نشان طرقیدن
لب درشتی باشد که هر دو لب را پیدا شود و حاصل شدن خشکریشه یعنی تشکل و نشان بواسیر بر
گردیدن لب باشد و نشان آماس بدرشتی و صلابت لب التدبیر علاج شقاق بموم روغن باشد
بگیرند موم سپید و روغن کنجد و پیه بط و سپیده تخم مرغ خانگی و روغن گل جمله در هم گدازند و استعمال
کنند و علاج بثره که بر لب بر آید بفصد باشد و خوردن مطبوخ افتیمون و بعد از تنقیه لب را طلا باید
کردن بموم روغن بادام و کافور پس اگر بثر بغور فرو رفته باشد پس علاج او بمرهمی باشد که برای
هر دو لب ذکر کرده آمد و بر آن موضع نهند برده(?) که در میان نی نبطی باشد سپید تا دارو در انگاه
دارد و علاج بواسیر بفصد و حجامت باشد و چهار رگ را ببرند یعنی لب زیرین را باز گونه گردانند
و دو رگ در وی پیدا شود کبود بر سر نیشتر ببرند و لب بالائین را نیز باز گردانند و همچنین دو رگ را

ببرند و بمرد اسنگ طلا کنند و روغن کنجد و اگر بدرازی کشد واجب باشد با آهن داغ کردن بدان
وجه که بشکافند لب را بدراز او بشره را یعنی پوست را بیرون کیرند و بعد از آن جراحت را برویانند
و بدوزند تا لب بر قرار خود باز آید و بعد از دوختن دارو خشک بروی ریزند چون آرد کهربا
و انزروت و مانند آن و کرباس پاره بر آنجا نهند و ببندند و بعد از آن مرهم رویاننده چون مرهم
دیاخلیون و باسلیقون و مانند آن و علاج آماس باستفراغ بدن باشد از خلط زاید فاسد و بعد از آن
استفراغ طلا کنند بر دو لب بحضض و کلاب و آخر کار روغن کنجد و موم موم روغن سازند و بکار
دارند و بآب نیم گرم شویند و مزاج را باصلاح آورند بغذاهای نیکو تا آماس حل شود و لب با قانون
خود آید در یاد کردن بیماریهای که عارض شود دندان را و علاج او المرض الوجع الحادث بالاضرایعنی
دردی که حادث شود دندان را از خورده شدن و کو در افتادن و درد کردن دندان السبب درد
دندان ضرری باشد که بعصب برسد و بن عصب آماس گیرد از گرمی یا از سردی و دندان خورده شدن
را سبب رطوبات تیز باشد خورنده و درد دندان بیشتر از خوردن ترشیها باشد و جایگه در دندان
افتادن از بخارات فاسده باشد که از معده بر آید العرض نشان درد دندان که از گرمی بود گرمی
ملمس کم است یعنی کنار و لذت یافتن از چیزهای سرد و نشان برودت بر ضد اینکو رنشان
خورده شدن آنست که بعضی از اجزاء دندان کم شود و نشان ضرس آنست که چون چیزی خایند
درد گیرد و نشان کو در افتادن زردی دندان که بچشم توان دیدن و دریافتن التدبیر چون
درد دندان او را بندد زبانه آتش زدن از بن دندان و میل داشتن بیمار بچیزهای سرد بس نکنند
اگر گوشت بن دندان سرخ باشد و آماس دارد و فصد قیفال باید کرد و اگر صفرا غالب باشد
مضمضه باید کرد ببرگه و کلاب و اندکی از کافور یا مضمضه سماق بآب لسان الحمل یعنی اسبغول پوش
و اگر درد از سردی باشد و بیمار بچیزهای گرم میل دارد و تن ممتلی باشد از فضلات غلیظه استفراغ
باید کردن بچیزها که رطوبات غلیظ را دفع کنند پس مضمضه باید کرد بآبی که در وی نعنع و استخوان
زردالو پخته باشند یا بآبی که در وی سیر و جوز سرو پخته باشند و نشان سوء مزاج تغییر رنگ

دندان باشد

دندان باشد اگر صفرا غالب باشد بسبزی یا زردی گراید و اگر سودا بود بکبودی گراید یعنی رنگ
تیره و نشان باد آن بود که نقل کند از جای بجای وعلاج دندانی که چون سرد خورند بدرد آید روغن
گل باشد نیم گرم که در وی مالند و دندان بزبان گندم نهادن بسیار بارها یا روغن بان بمالند
یا بروغن بلسان وعلاج کند شدن دندان اگر سبب سردی بود بر کردن سیر یا حلتیت بود آن
جایگه و اگر سبب گرمی بود در آن موضع کافور یا افیون باید نهاد و اگر کند شدن دندان اندک
باشد بسودن دندانرا باید سودن تا دندان یکسان شود و داغ کردن بسر جوال دوز گرم کرده
و در روغن زیت آلوده کرده و جوال دوز را در انبوبه نهند تا گرد اگر دو دندانرا ضرر نرسد و انبوبه
نی باریک را گویند که میان مجوف باشد وعلاج کوک در دندان افتد بدارو های جلا دهنده بکف
دریا و نمک و صدف سوخته و پاره از کاسه چینی وعلاج ضرس یعنی درد دندان بچیزهای لزج باشد
چون خاییدن جوز و بندق و طلا بروغن بادام سود دارد المرض انزعاج الاسنان و سقوطها و حمورها
والدود المتولد فیها یعنی جنبیدن دندان و بیفتادن و لاغر شدن دندان و کرم در افتادن در دندان السبب
سبب جنبیدن دندان و بیفتادن رطوبت گوشت بن دندانست و عفونت پذیرفتن آن و سست و نرم
در افتادن عصب بن دندان و سبب لاغری خشکی است چنانکه پیرانرا افتد و کرم در افتادن از
رطوبت و ف و خلط است العرض نشان آنکه دندان بجنبند از رطوبت و عفونت است بوی ناخوش
کردنست و طراییدن لثه و آب و نشان لاغری که از خشکی باشد یا مزاج گرم و خشک باشد و یا پیری
و نشان دود یعنی کرم آن باشد که دایم دغدغه باشد در دندان التدبیر علاج جنبیدن دندان
بادویه قابضه باشد چون گل و گلنار و پرهیز کردن از خاییدن چیزهای سخت چون کندر و مانند آن
و بدست نجنبانند اگر جنبیدن از رطوبت باشد پس علاج او بپوست بیخ کبر باشد و پرسیاوشان
و سنبل طیب و زاج سپید بجموع کوفته و بیخته بدانجا ریزند و اگر جنبیدن دندان از زدن باشد
پس توتیا و نشاسته و زاج سپید کوفته و بیخته در بن دندان ریزند و اگر بدینها قوت نگیرد رشته
از زر یا از سیم بکشند و دارو را بر سر آن ریزند و بر بن دندان نهند تا سخت شود و اگر از خشکی باشد

پس علاج او دشخوار باشد الا می سزد که گوشت بن دندان را بکیاهی که او را سیاه ساق گویند
و پوست انار شیرین و استخوان هلیله زرد و گزمازو و زاج سپید و تخم گل کوفته و بیخته بهم بیامیزند
و گوشت بن دندانها بدان بیالایند و علاج کرم که در دندان افتد بدین صفت بگیرند نمک اندرانی
و در منه ترکی و سعد یکدرم و نمک نیم درم و درمنه دو درم پرسیاوشان را کوفته و بیخته بعسل معجون کنند و بشراب
سرشته و قرص سازند و بسوزانند تا دود بخش برود و یکی بماند بکوبند و بیزند و کف دریا و زنجبیل
با او یار کنند و در بن دندان استعمال کنند یا بگیرند تخم گل و گلنار و مازوی زنگزان و زاک سپید
و زراوند کرد همه کوفته و بیخته بروغن زیت سرشته و در سوراخ دندان نهند و علاج دندانی که دراز
کردد بگیرند حب الغار و زاک سپید و زراوند دراز از هر یکی یک درم کوفته و بیخته بر بن دندان
طلا کنند یا بسوهان بسایند تا با دیگر دندانها یکسان شود و اگر خواهد بیمار که دندان افکند بگیرند پوست
درخت توت و بیخ کبر و پوست حنظل و پوست شبرم و زنجبیل و عاقرقرحا کوفته و بیخته سه روز بسرکه
بسایند هر روز یکساعت پس کرد اگرد دندان از ابیازینند و این دارو طلا کنند بارها تا آسان بود
کندن او یا دردی سرکه قوی دو سه روز بر بن دندان طلا کنند تا آسان باشد کندن او در یاد
کردن بیماریها که در گوشت بن دندان عارض گردد و علاج او و هذا المرض هو الورم الحار
والورم البارد والحادثان فی اللثة والقروح یعنی آماس گرم یا آماس سرد که در بن دندان حاصل شود
و ریش گوشت بن دندان و نقصان شدن بن دندان السبب سبب آماس گرم زیادتی خون
باشد و سبب آماس سرد رطوبت غلیظ باشد و ریش بن دندان را سبب خلط غلیظ عفونت پذیرفته
باشد یا بیشتر آماس بوده باشد و سبب نقصان گوشت بن دندان ریشی باشد که از خلط
پوسیده حاصل شده باشد العوض نشان آماس گرم التهاب و حرارت سخت باشد و گزیدن خلط
تیز گوشت بن دندان از او و سبب آماس سرد گرانی آن موضع و کشاکش که در گوشت بن دندان افتد
نشان ریش گند و بخار بد که از بن دندان بر آید و نشان نقصان گوشت بن دندان بحس
در توان یافت که چیزی از گوشت کم شده است التدبیر علاج آماس گرم فصد قیفال است اگر مانعی

باشد چون

باشد چون کودکی یا پیری حجامت باید کردن یا چهار رگ زدن یعنی دو رگ کبود در زیر لب زیرین
و دو رگ در زیر لب زبرین اگر ساکن شد والا تعدیل مزاج معده باید کردن بشراب کل یا شراب
حماض و مضمضه کردن بگلاب و آب اسپیوش و آب تخم خرفه و آب سگ انگور و آب عصی الراعی
و غذا سرد باید دادن چون مزوره سماق یا زرشک اگر آماس حل شد و بنشست واندک چیزی در بن
دندان بماند مضمضه باید کرد به آب گرم و روغن کنجد و گوشت بن دندان بروغن چرب باید داشت
چون آماس تمام به گردد پس غذا جوزه مرغ خانگی بسماق پخته باید داد یا به آب انار میخوش یا زرشک
واگر ماده آماس بسیار باشد و بعفونت رسد یعنی بتعفن بن دندان فرو رفته باشد بنشتر باید شکافت و ماده را
بیرون کردن آنگه بر وی پاشیدن و اگر ماده آماس سردی باشد مضمضه باید کردن بماء العسل یا به آب
نیم گرم یا بروغن زیت و علاج ریش بسورنجان سائیده بن دندانها را بمالند و بسماق مضمضه
کردن و اگر ریش عفونت پذیرفته باشد و گوشت بن دندان نقصان پذیرفته علاج او بفصد باشد
و اصلاح مزاج کردن بمثل مزورات خوردن و سکنگبین ناشتا خوردن و گوشت بن دندان بفلنیون
مالیدن واو داروی تیز است چون دیگ بردیک و نام او بپارسی معلوم نشد و گوشت پوسیده
را بسرکه و آب گشنیز شستن که در سرکه برگ مورد پخته باشند و بن دندان را بروغن کنجد بمالند و آخر با بلی
که داروی مازو و پوست انار پخته باشند مالیدن یا گوشت بن دندان را درشت گرداند و لبنیات و
هیچ گونه ماهی نشاید خورد و جوزه بسماق پخته دهند و میوه قابض دهند بسیار چون آبی و امرود و سیب
میخوش و از امتلاء طعام پرهیز کنند و اگر بوی گندا باشد پیوسته کافور و عود و پوست ترنج در دهن داشتن
سود دارد و سعد و صندل کوفته در بن دندان ریزند پیوسته المرض الاسترخاء فی اللثة و نبات اللحم
الزاید فیها استرخا را معنی آنست که گوشت بن دندان نرم شود و شل در افتد و بدان سبب گوشت
زاید فرو آویزد و زحمت دهد السبب سبب استرخا گوشت بن دندان بسیار خوردن شیر منها باشد
و بدان سبب خلط غلیظ حاصل شود و گوشت بن دندان فرو آویزد العرض نشان گوشت بن دندان
که استرخا شده باشد خون آمدن است و نشان گوشت زیاده رستن بحس چشم بتوان دیدن

التدبیر واجب باشد که در علاج استرخاء گوشت بن دندان تعجیل کنند که اگر کاهلی کنند دندان
بیفتد زیرا که دندان بگوشت بن دندان استوار است مضمضه باید کردن بسماق و گلاب یا بشراب
یا بسرکه که در وی پخته برگ مورد باشد یا برگ زیتون اگر خون آمدن دفع شد والا واجب باشد
این داروی بکار داشتن بدین صفت بگیرند جفت بلوط را و بشکافند ورق سپید در میان او باشد
آن را جفت بلوط گویند و غنچه انار خواه انار ترش خواه انار شیرین و گلنار و کزمازو و مازوی زنگزران
و سماق و زاک سپید و دانه مورد از هر یکی یک درم مجموع را کوفته و بیخته بر بن دندان ریزند که این
دارو گوشت بن دندان را سخت گرداند و خون را باز دارد و علاج اللحم الزائد یعنی علاج گوشت فزونی
که در بن دندان حاصل شود آنست که گوشت را بمنقاش یا بصناره بر دارند و ببرند بمقراض
باریک و مضمضه فرمایند بسرکه یا بشراب و آن موضع را با اکلیل الملک کوفته ریزند یا بسماق یا بگلنار
و مضمضه بگلاب کنند و هر روز دارو که گوشت برد باید ریزند چون اثر روت و خون بیاساید نشان یا مرهم
رویاننده چون مرهم اسفیداج و کافور و روغن گل کنند و آن موضع را نگاه دارند تا شستن دیگر
گوشت زاید نروید و اگر گوشت زیادتی بنیاد کند که بروید علاج بداروی تیز کنند و عنایت باصلاح
آوردن مزاج دارند و خوردن غذاهای صالح چون فروج سماق پخته و از خوردن جمله شیرینیها احتراز کنند
چون خرمای رطب و شیر و خربزه و انجیر تا وقتی که گوشت بن دندان بروید درست المرض رداءة رائحة
الفم المسماة بالبخر یعنی گند دهان که نام او بخر است بوی السبب سبب بخر عفونت گوشت بن دندان
باشد و فاسد شدن دندان یا آفت که در بینی حادث شده باشد یا بسبب خلط بد که در معده باشد
العرض نشان بخری که از عفونت گوشت بن دندان بود خورده شدن دندان بود و اگر بد مزاجی
دندان خورده شدن دندان بود و دندان زرد بود و اگر از بینی بود رنجوری پیش گذشته باشد و اگر
از معده بود چون گرسنه بود بدتر بود و چون چیزی خورده شود بهتر بود التدبیر علاج بخر که از تباهی
گوشت بن دندان یا از تباهی جوهر دندان یا از تباهی مزاج بینی باشد ذکر رفته است و آنکه از
معده باشد اگر از گرمی مزاج بود نشان او آن باشد که چون گرسنه بود بخر زیادت بود و اگر سیر بود

بجز نکستر باشد پس علاج او فصد قیفال بود و قی کردن و داروی مسهل خوردن و ربهای قابضه
خوردن چون رب سیب و رب آبی و خوردن انار میخوش و امرود و آبی و خوردن غذای قابض
که معده را قوت دهد مثل جوزه مرغ خانگی سماق پخته یا با آب زرشک اگر باصلاح آمد و الا این حب
در دهان باید داشتن و صفت او اینست بگیرند گل سرخ و صندل سپید و سعد از هر یکی دو درم
کافور دو قیراط و قیراطی هشت جو باشد هلیله زرد و بلیله از هر یکی سه درم پوست ترنج یکمثقال طباشیر
نیم درم مجموع را کوفته و بیخته با آب آبی یا بخمر یا بگلاب سرشته و حب سازند و شب و روز در دهان
دارند و اگر از غلبه خلط غلیظ باشد که عفن گشته بود و نشان او آن باشد که چون سیر خورده باشد
بجز بد تر باشد و چون گرسنه باشد بهتر و علاج او مسهل خوردن باشد بحب صبر و قی کردن و
اطریفل کوچک بکار داشتن و کلنگبین خوردن و ماء العسل یا آب شکر نیم گرم و خائیدن مصطکی
و عود و معجون نجاح و غذا ارکه قطع خلط عفن کند خوردن چون چیزی که آنرا طریح می گویند ماهی
که شور میکنند و از شهر بشهری برند و از سرای بسیار و اورا باغ میگویند و قلیه خشک و غذای
بلغم انگیز نباید خوردن چون ماهی تازه و شیر و ماست و طعام چرب اگر ساکن شد و الا این حب
پیوسته در دهان باید داشت بدین صفت بگیرند گل سرخ و صندل از هر یکی دو درم برگ ترنج
یک درم عود نیم درم دارچینی و سعتر از هر یکی یکمثقال مجموع را کوفته و بیخته بشراب سرشته و پیوسته
در دهان دارند در یاد کردن بیماریها که عارض شود در زبان و علاج او الامراض انواع سوء المزاج العارضة
باللسان و انواع الاورام العارضة فیه یعنی بدی مزاج که در زبان حاصل گردد و بیماریها از آماس
و غیر آماس السبب سبب سوء مزاج گرم خوردن طعامهای گرم و شراب بود و مزاج سرد بر ضد این
بود و مزاج خشک از بسیاری خوردن چیزهای خشک بود و مزاج تر بضد این باشد و آماس یا
از غلبه خون باشد یا از زیادتی بلغم باشد یا از زیادتی سودا العرض نشان حرارت سیاهی زبان
و نشان برودت سپیدی زبان و نشان خشکی درشتی زبان و نشان تری لزوجت و بجاکی
زبان و نشان آماس گرم درد سخت و نشان آماس سرد نرمی و درد سهل و سوداوی یا درشتی

وعدم الم التدبیر علاج بدی مزاج گرم فصد است و مضمضه بروغنهای سرد چون روغن نیلوفر و روغن
بنفشه با کافور و شربتهاء خنک خوردن چون شراب نیلوفر و غذا مزوره سماق اگر به گردد والا بو بسته
این حب در دهان داشتن بدین صفت بگیرند مغز تخم خیار و مغز تخم کدوی شیرین و خیار بادرنگ
از هر یکی سه درم نشاسته و خشخاش سیاه هر یکی یک درم کافور دو قیراط و قیراط عبارتست از هشت جو
همه کوفته و بیخته بلعاب بزرقطونا بسرشند و حب سازند و در دهن دارند و علاج سوء مزاج سرد مضمضه است
بآب نیم گرم و کلنکبین خوردن و زبان را بروغن مصطکی بمالند اگر نیک شد والا این حب در دهان باید
داشت بدین صفت بگیرند عود و مصطکی و جوزبوا از هر یکی یک درم سعد و سنبل از هر یکی دو درم
کوفته و بیخته بشراب بسرشند و حب کنند و خشک کنند و در دهان دارند و غذا قلیه خشک از کبک و دراج
و علاج سوء مزاج خشک مضمضه بلعاب تخم مرو و مالیدن زبان را بروغن بادام و علاج سوء مزاج تر مضمضه
بسرکه که در وی برگ زیتون بخته باشند و علاج آماس گرم فصد قیفالست اگر کافی نبود رگ زیر زبان
باید زد اگر آماس ساکن شد والا مضمضه باید کرد بآب کاهو و باب کشنیز تر یا بگلاب و سماق و شیر
خرفه باید داد و بشراب غوره و غذا سماق باید داد یا زرشکی با آب غوره و چون فضله در توقف افتند
مضمضه کنند بلعاب تخم کتان و اگر چرک جمع شود مضمضه باید کرد بشیر تازه و روغن تازه و علاج
بر هم اسفیداج باید کرد و روغن گل و افیون و اگر آماس بلغمی باشد استفراغ بدن باید کرد بایارج
و مضمضه بماء العسل یا بآب کامه کنند و از غذای غلیظ باز دارند و غذاء لطیف دهند چون مزوره
زیرباج و نخود آب و چون به گردد قلیهاء خشک دهند و اگر آماس صلب و درشت باشد مطبوخ
افتیمون باید داد و زبان را بروغن سوسن مالیدن یا به بط یا به مرغ خانگی و روغن بنفشه و غذا سودا انگیز
نباید خورد و غذای لطیف باید خورد و مضمضه بشیر بز یا بشیر خر نیم گرم باید کرد یا روغن بنفشه و آب
انجیر و لعاب حلبه اگر حل شد بماء العسل مضمضه باید کرد المرض القلاع قلاع بثره بثره باشد که بر سطح
زبان برآید و در همه زبان پراکنده شود و فراخ باز شود و بعضی سیاه و بعضی سپید که آنرا دردهن
گویند و هو اعلم السبب قلاع بسبب زیادتی اخلاط بلغمی باشد شور یا سوداء سوخته یا صفرای سوخته یا خونی

کر بجات کم

کر بغایت کرم باشد العوارض نشان قلاع بلغمی برنگ سپید باشد واکر سوداء سوخته باشد برنگ سیاه
باشد ونشان صفراء سوخته برنگ زرد باشد واکر دموی باشد برنگ سرخ بود التدبیر اکر قلاع
دموی باشد وسن موانع باشد فصد قیفال باید کرد وچهار رگ هم باید زد واکر طفل باشد
حجامت باید کرد واکر ازین نیز مانع باشد مرضعهٔ را یعنی چون بیمار کودک باشد مادر را حجامت
باید کرد یا رگ زدن واز غذای غلیظ پرهیز فرمودن وغذا اکشکاب باید داد وآب انار ومزاج
او را سرد کردن باب تخمها چون تخم خرفه وتخم کاسنی وتخم شاهسفرغم وغذا جوزه اسپاناخ پخته باید
داد یا با آب انار واکر طفل بر شرب قادر باشد ازین تخمها سرد آب باید گرفت ودیدود ادن و
مضمضه باید نمودن بآبی که در او سماق ودانکو وکل پخته باشند ودر دهن او سماق وکشنیز وطباشیر وکل
وخرفه باید ریخت بعد ازانکه دهن را بروغن بادام مالیده باشند واکر قلاع از صفرا حاصل شده باشد
مطبوخ هلیله باید داد یا آب خرما هندی وشراب بنفشه وشربتهای خنک باید داد وغذا مزورات
دادن ومضمضه باب کشنیز یا بآبی که در او تاک رز جوشانیده باشند واکر طفل باشد مادر را فصد
باید کرد ودر دهان او هلیله وصندل سپید وتخم کل ودانکوی مقشر یا کشنیز وطباشیر نیکو سائیده
ریزند واکر قلاع از رطوبات فاسده حاصل شده باشد مسهل باید خورد مثل حب صبر ودهان
او را جنبات مالیدن یا بزاک سپید وزاک سبز بهم آمیخته وعسل یا با بکامه سرشته ومضمضه کردن
بآبی که در وی برگ زیتون یا مرزنکوش پخته باشند وکلنار وماميران وقاقله از هر یکی یک درم سائیده
در دهان ریزند وجلنجبین باید خورد وغذا قلیه خشک تا باید خورد واکر طفل باشد مادر را این که ذکر
رفت باید داد وغذای لطیف باید داد ومادر پرهیز باید کردن از غذای رطوبت انگیز چون
ماست وماهی وبرگ زیتون خشک وبرگ نعنع واقاقیا وزاک سپید واصل سوس وادیشن و
زعفران وزاک سبز همه کوفته وبیخته در دهن او ریزند تا مضمضه کند المرض کبر اللسان وقصره یعنی بزرگ
زبان شدن چنانکه از دهن بیرون آید یا کوتاه شود وکوچکتر کردد وغده که او را ضفدع کویند یعنی
بزغ بر سطح زبان غده بر آید که بشکل بزغ باشد آنرا ضفدع میکویند السبب سبب زیادتی زبان

وبزرگ شدن یا از بسیاری خون غلیظ باشد یا از بلغم لزج یعنی سرشش ناک وکوتاهی وکوچکی زبان
یا مادرزاد باشد یا ریشی بوده ونیک نرویانیده باشند وغده که ضفدع خوانند از خلط غلیظ سرشناک
حاصل شود العرض نشان بزرگ شدن زبان آنست که از دهن بیرون آید ونشان کوتاهی آنست
که رگهار زیر زبان درهم کشیده شود ونشان غده بچشم توان دیدن که چیزی صلب بر سطح زبان برآمده
است بر شکل بزغ واینها همه مانع شوند از سخن گفتن التدبیر اگر بزرگ شدن زبان از زیادتی
خون باشد فصد قیفال باید کردن وزبان بچیزهای ترش مالیدن مثل زرف که از دوغ گاو گیرند
تا ترشه ترنج ویا ترشی انار میخوش تا لعاب بسیار رانده رود که زبان با جای خود رود وغذا آش سماق
وآش غوره دهند واگر از بلغم غلیظ حاصل شده باشد پس علاج او باستفراغ بدن باشد بحب صبر
وزبان را مالیدن بسرکه وفلفل سائیده وگوشت پاره را بدان آلوده کرده پس اگر ماده بغایت غلیظ
باشد نوشادر وسرکه بهم سائیده پیوسته بمالند وغذا گنجشک برشته وگوشت گوسفند برشته دهند
وعلاج کوتاهی زبان ببریدن رباط باشد یعنی رگهار زبان که زبان را فراهم کشیده دارد ونمی گذارد
که زبان گسترده شود وبیشتر از پهنا ببرند واحتیاط باید کرد تا از بیخ نبرند که کار مشکل گردد که خون
آمدن نتوانند بستن وچون بریده شود مضمضه باید کرد بسرکه وگلاب وداروی خشک کننده بر آن
موضع باید ریخت چون انزروت وعلاج غده که او را ضفدع می گویند بداروهای مقطعه یعنی برنده
وخشک کننده دوا باید کرد چون سعتر ونمک ونوشادر وهمارزوی زنگزار پس اگر بدینها نیک نشود
وصلب ودرشت گشته باشد پس آن غده را بباید شکافت وغده را برگرفتن واحتیاط باید کردن
تا رگهای زبان را نگسلاند وچون بریده باشند زاک سپید نیکو سائیده بر آنجا باید ریخت ومرهم
رویاننده بکار داشتن چون مرهم دیاخلیون ومرهم زنسل ومزاج بیمار را باصلاح آوردن بغذای
لطیف چون زیرباو مزوره سماق یا زرشک المرض بطلان حاسه ذوق وثقل اللسان یعنی
باطل شدن ذوق یعنی هرچیز که خورد از ترش وشیرین یکی را از دیگری فرق نتواند کرد وزبان سنگی
گردد السبب سبب باطل شدن ذوق یا غلبه اخلاط اربعه باشد یا آماسی یا تفرق اتصال وگرانی زبان

یا از خلط غلیظ

یا از خلط غلیظ بلغمی باشد یا سده یا تفرق اتصال و معنی تفرق اتصال آنست که اجزای که بهم پیوسته
است از همدیگر جدا گردند داخلی یا خارجی العرض نشان غلبه اخلاط اربعه بیمار بطعم تواند دریافتن
و نشان سده و آماس کشاکش باشد و درد سخت و تفرق اتصال را نشان غلبه کردن خلط تیز باشد
چنانکه اجزاء عضو را از همدیگر جدا کند بتیزی که دروی باشد التدبیر اگر از خلط گرم حاصل گردد پس غرغره
باید کردن بسرکه و گلاب و مزاج را باعتدال بازآوردن بغذای صالح و زبان را بداروی محلل
دلاکی کردن و مالیدن اما برای خا... م غرغره بسکنجبین یا ترف باید کرد و اگر از غلبه خلط سرد
باشد پس غرغره با بکامه باید کرد یا بسرکه و نمک و خردل و اگر ممتلی باشد بخلط پس اول استفراغ
خلط زاید باید کرد و اگر خلط غلیظ باشد بایارج و اگر گرم بمطبوخ و بعد از استفراغ علاج زبان باید کرد
بدانچ ذکر کرده آمد و علاج سده باسهال خلط غلیظ باشد پس غرغره کردن پس مضمضه کردن
بادویه که قطع خلط غلیظ کند و آماس اگر از خلط گرم باشد فصد باید کرد و مزاج را سرد داشتن و غرغره
کردن بمحللات و از بریدن عصب باشد در علاج او شروع کردن نمی سزد و علاج گرانی زبان که سبب
آماس باشد زبان را باید مالیدن بروغن بادام و روغن بنفشه و لعاب تخم مرو و لعاب بزرقطونا و اگر گرانی
زبان از امتلا حادث شده باشد پس علاج او باستفراغ همه تن باشد اگر از خلط غلیظ باشد استفراغ
همان خلط کردن و کلنگبین و شراب عسلی خوردن و آبهای محلل بر سر او ریختن چون آبی که در وی سعتر
و مرزنگوش و نعنع پخته باشند و این علت اگر دیر در گشد نا امید نشود و همین علاج را مداومت می کن
که مقصود حاصل شود زیرا که فضله در مواضع تنگ رفته است و در تنگ کرده قطع او هم بزمان دراز
میسر شود و بیمار قطعا طعامی غلیظ و با دانگیز نباید خورد چون حبوبات و ماهی بزرگ و سردابه بلکه غذای
صالح لطیف باید خورد چون گوشت گوسپند یکساله و کبک و دراج و تیهو و گنجشک المرض کثرة اللعاب
یعنی بسیار آمدن آب از دهان بوقتی که خفته باشند و آبی که کودکان را از دهان آید خواه در بیداری
خواه خفته السبب سبب آب آمدن از دهان بوقت که خفته باشند حرارت معده باشد یا رطوبت
یا برودت یا از گرانی غذا که خورده باشند یعنی از گرمی بود یا از سردی یا از تری یا از خشکی قطعا نباشد

العرض نشان حرارت معده اشتها نابودنست در طعام ولعاب بسیار آمدن وقتی که گرسنه باشد وطعام
که خورد اورا بی طعم نماید ونشان سردی وتری غلیظی لعاب باشد وترشی مزه دهن ونشان آنکه از غذای
بد باشد تمدد وکشاکش در معده احساس کند وطعم دهان بی مزه باشد التدبیر علاج لعابی که در خواب
از دهان رود اگر سبب حرارت باشد هر بامداد ناشتا پاره برگ کاسنی با نمک باید که خورد بسیار روزها
تا دفع شود وتلخان جو وگندم ساخته با شکر خورد وربوب قابضه خورد رب آبی ورب سیب ورب غوره
وبغذا جوزه مرغ خانگی بآب غوره پخته یا با آب انار زیرباج یا با آب سماق واگر لعاب از برودت باشد
پس علاج او بخوردن گلنگبین باشد وخائیدن مصطکی وآب او ریختن وآب گرم وشکر با هم شربت
کرده خوردن واطریفل کوچک بکار داشتن واگر سبب لعاب رطوبات بسیار باشد که از فم معده آید
یعنی از دهان معده پس سپندان وشکر باید خورد وغذا فروج مرغ خانگی باید خورد بریشته ومطجن کرده
وبجای نان خورش آنگاه خورد ووقت وقت سرکه نان خورش کند روا باشد اگر نیک شد والا قی
باید کردن وهلیله پرورده خوردن واگر لعاب از دهان کودکان آید پس واجب باشد که اقاقیا را
در شراب حل کنند ودهان شویند بدان وقت وقت وغذای مادر او لطیف باید که باشد واستفراغ
نمودن مادر او را بایارجات وحبها وغذای او قلیه خشک ومطجنه دادن وهر بامداد ناشتا گلنگبین
ومصطکی با هم خوردن وگوشت گوسفند یک ساله با زیره ودارچینی ونعنع کفته کرده دهند واز شیر وماست
وماهی وسرو پاچه پرهیز کردن در یاد کردن بیماریهای که عارض شود در گلو وعلاج او المرض سقوط اللهاة
یعنی فرود آمدن ملازه از سر حلق سرد یا گرم وآماسی که او را ذُبَحَه خوانند وآن آماسی باشد از گوش
تا گوش السبب سبب ملازه فرود آمدن یا از خون باشد یا از صفرا یا بلغم یا سودا وآماسی که او را لوزتین
گویند یعنی چون بادامی از این سوی زبان ودیگری از آن سو حاصل شود سبب آن خلط غلیظ باشد
از خون سوخته حاصل آمده العرض نشان خونی آنست که روی سرخ باشد وآماسیده وحرارت قوی
باشد ونشان صفرا آن باشد که از دهان حرارتی چون زبانه آتش برآید وتشنگی غالب شود وبلغمی
درد سبک باشد ونرم ونشان سودای برنگ بخاک تیره ماند ودرشت بود ونشان ذبحه تنگی نفس

باشد

باشد التدبیر ملازه فرود آمدن با نواعست و بدین سبب نامها مختلف دارد زیرا که ملازه شاید که
مجموع حلق را فرو گیرد و اورا آماس اُسطوانی خوانند و این را با آهن نباید برید زیرا که خون آید و نتوانند
بستن و شاید که سر ملازه آماس کند و بس و آنرا عنبی گویند و این را با آهن ببرند بعد از انکه تن را
پاک کرده باشند و تنقیه باسهال و باشد که اصل او آماس کند و اورا اصلی گویند و هم اورا با آهن
نتوان برید که خطر باشد که خون را باز نتوانند بستن و اگر آماس ملازه از گرمی بود یعنی از خون فصد
باید کرد و غرغره کردن بشراب خرتوت یا رب ریباس و اگر باصلاح آمد و الا غرغره باید کرد بگلابی
که در وی گل و پوست انار و مازو و سماق و دانگو و حب الآس پخته باشند و غذا کشکاب بروغن
بادام باید داد و اگر طبیعت در بند باشد بآب آلوی سیاه و شکر و گلاب شربت کرده باید داد و چون
بهتر گردد پس غذا مزوره سماق باید داد و اگر آماس صفراوی بود طبیعت را بفلوس خیارچنبر و ترنگبین
باید گشود و غرغره بآب سک انگور یا آب عصی الراعی کردن و غذا کشکاب بلعاب بزرقطونا و آب
خرفه و لعاب تخم آبی و شراب خشخاش کردن اگر باصلاح آمد غذا از ناردانک باید داد و اگر بلغمی
بود مسهل باید خورد و غرغره بطبیخ انجیر کردن و گلنگبین دادن و نخود آب دادن و اگر ملازه فرود
آید و آماس نکند تخم گل و سماق و رب سوس و سعتر و غنچه انار و زرده چوبه و هلیله [illegible] در آنجا ریزند
و اگر نیفتد و بیخ او باریک شود و سر او غلیظ شود و برنگ سپید باشد باید بریدن آن زایده را
و سرکه و گلاب و آب سماق غرغره کردن اگر خون آمدن گیرد در حلق او گل ارمنی در دمند و نگذارند
که بیمار بانگ کند علاج ذُبحه فصد باشد و اگر طبیعت در بند بود بآب آلوی سیاه باید گشود و حقنه
نرم و کشکاب بروغن بادام دادن و غرغره بآب کشنیز کردن و اگر ریم جمع شود غرغره باید کرد بشیر
تازه گرم کرده و روغن تازه و روغن بادام و اگر از سردی باشد غرغره بپوست جوز باید کرد
و غذا نخود آب باید داد و اگر اینها اثر نکند و زمان دراز گردد و مجری نفس تنگ کند و رنگ سپید بود
با آهن باید برید و غرغره بآب سماق و گل مختوم کردن و اگر تب بگیرد غرغره بسپیده تخم مرغ
و روغن گل باید کرد و اگر باصلاح آید بعد از آن غذا دهند المرض الخوانیق خناق مرضی است که بحلق

حاصل شود ونگذارد که هوا اشنش رسد وهم نگذارد که هوای تازه بدل رسد از آماس حنجره بود
وحنجره آن فرقدی را گویند که در حلق باشد واز بیرون بتوانند دید ومواضع آماس مختلف بود
السبب سبب حادث شدن خناق از زیادتی اخلاط اربعه بود یعنی خون یا صفرا یا بلغم یا سودا وهر یک
را بیان کرده آید ان شاء الله تعالی العرض نشان خناق تنگی نفس بود وسرخ شدن روی ودهان
گشاده ماندن وزبان بیرون آمدن وچشم درکو افتادن وچیزی بگلو فرو نرفتن وباشد که
آب که خورده شود در راه بینی بیرون آید وباشد که تب بگیرد وعلاج دشخوار شود التدبیر اگر خناق
از خون باشد علاج او فصد قیفال است واندک اندک خون گرفتن پس غرغره بد الچیزی که نگذارد
که دیگر فضلات از دماغ بحلق فرو ریزد مثل آب لسان الحمل یعنی اسپیوش وگلاب وشراب
خرتوت وغذا اشکاب خورد که دردی دانگوی لوبت کنده بخته باشد روغن بادام وشراب
بنفشه دادن وطبیعت را نرم گردانند بحقنه نرم ودر آخر غرغره فرمایند بشیر تازه گاوی یا میشی
گرم کرده بمغز خیار چنبر حل کرده پس اگر آماس شکافته باشد وچرک وریم می آید غرغره کنند بروغن
بادام ونشاسته وکثیرا او املح باید داد بروغن بادام چون خوش شود غذا زیره باج دهند واگر
آماس صفراوی باشد طبیعت را بمغز خیار چنبر نرم باید کرد وغذا اشکاب دهند که دروی لعاب
تخم مرو ولعاب بزرقطونا باشد با شراب بنفشه وغرغره بآب لسان الحمل کردن با اندکی سرکه وکردن
را بگلاب بمالند وشربتی از شراب خشخاش با شیره خرفه ولعاب تخم آبی وشراب بنفشه باید داد
وآب کدوی تر بجای آب باید داد وچون آماس حل شود غذا دانگوی مقشر بروغن بادام شیرین
دهند واگر آماس بلغمی باشد حقنه باید کرد واگر در حلق چیزی غلیظ گرفته باشد آب گلاب وحب
قوقایا باید داد وغرغره بشراب عسل یا رب جوز تر با آب بادیان واگر علت سخت گردد در حلق
او سرگین سگ که بجز استخوان چیزی دیگر نخورده باشد در دمند با زعفران آمیخته یا سرگین سگ
را با ماء العسل حل کنند وبآب بادیان بیامیزند وغرغره فرمایند واگر حلق خشک شود شیر آدمی
از پستان در حلق او دوشند چون با خود آید غذا نخود آب دهند علاج خناق سوداوی غرغره

روغن تازه گاوی در روغن بادام وچون ریشی پاک شود غرغره
بر دوده لعاب ... یا کرده ... بادام

بازمی

بآب مویز و آب انجیر و آب حلبه باید کرد و جلاب دادن و آماس را از بیرون حلق ضماد کنند بحلبه
و تخم کتان و در حمام بردن اگر آماس گشوده شود نخود آب دهند و اگر اینها فایده ندهد در زیر حنجره
سوراخی باید کرد و ماده او بیرون کردن و چون پاک شود سوراخ را بمرهم رویاننده برویانند تا
المرض تشبث العلق بالحلق یعنی دیوچه در حلق کسی چسپیدن و آنجا ماندن و خون زا کشیدن
و بدان سبب حلق آماس کند و چیزی بحلق فرو نرود السبب سبب دیوچه در حلق ماندن خوردن
آب ایستاده گندآب باشد یعنی تیره العرض نشان دیوچه در حلق گرفتن آن باشد که بیمار کششی در حلق
خود احساس کند و کرب شدید حاصل آید یعنی غم فرو گیرد و خون آبه پیوسته از حلق او می طراود التدبیر
چون طبیب یقین بداند که علق بحلق در رسیده است بیمار را گوید دهان بگشای و روی فرا آفتاب
کن و انگشت خود را بر سر زبان او نهد و احتیاط کند اگر دیوچه را بیند پس بکلبتین باریک نرم نرم
بکشد و قوت بکند تا گسسته نشود آهسته آهسته بکشد و رها کند که بدین ترتیب کشاده دهن از آنجا
بگیرد و بآسانی بیرون توان آوردن که اگر قوت کند بگسلد و آن نیمه را فرو برد و در ریش روده و خون
رفتن گیرد و علاج دشخوار گردد و اگر چنین واقع شود علاج او بعلاج ریش روده باید کرد و اگر علق
را نتوان دید غرغره باید کرد و بسرکه و آب حزول یعنی سپندان یا آب برگ زیتون اگر بیرون
نیاید بیمار را بحمام برند و بسیار مدت در آنجا درنگ کنند تا وقتی که نزدیک باشد که غشی افتد چون
سخت تشنه شود پاره برف در دهان او نهند و مضمضه بآب سرد فرمایند دیوچه در دهان آید
بکلبتین بیرون گیرند و فی الحال گل ارمنی و زنسته و خون سیاوشان بهم سائیده در دهان
او ریزند و اگر علق بفم معده یعنی در دهان معده گرفته باشد قی باید کردن بعد از آنکه چیزی شور
خورده باشد و علاج او بعلاج کرم معده باید کرد و اگر علق در بینی گرفته باشد آب شبث در سرکه ممزوج
کرده در بینی باید انداخت و علاج کسی که در حلق او خاری یا استخوان گرفته باشد اگر ظاهر باشد
بکلبتین بگیرند و اگر پیدا نباشد لقمه بزرگ از نان فرو باید بردن تا آنرا نیز فرو برد و مثل بیخ کاهو
یا انجیر خشک بزرگ و قی فرمایند تا مجموع را بیرون آرد و اگر بیرون نیاید بگیرند قضیبی یعنی شاخ

باریک از درخت خیزران و پنبه پاره بران پیچند و بعسل آلوده کنند و بحلق او فرو برند تا بطریق
معلوم بیرون رود و علاج خناق کسی که حلق او را افشرده باشند فصد است و اماج بروغن بادام
دادن و گوشت آبه از مرغ فربه که بوقت پختن قطعه چند نان نیز در وی اندازند اگر اینها حاضر
نباشند کشکاب بروغن بادام دهند و زرده تخم مرغ نیم برشت و اگر بدینها خوش نشود او را علاج
دیگر نیست و علاج کسی که در آب افتاده باشد و مشرف خواهد شد بر هلاک سر زیر بدارند و شکم
او را بمالند بنرمی تا آب تمام بیرون آید و بعد از آن اماجی دهند از آرد نخود و شیر و شراب دهند
در یاد کردن بیماریهای که در آلات تنفس شیدا حاصل شود و علاج او المرض البحوحة این
بیماریست که بیمار دایما اح اح کند و خلط غلیظ دایم در حلق او تردد کند و خفه اندک هم با او باشد
السبب سبب بحوحة یا آواز سخت کرده باشد یا غبار بسیار بحلق او رسیده باشد یا رطوبت
غلیظ العرض نشان بحوحه و خفه که از خلط بلغمی باشد آنست که دایم خلط غلیظ اندازد و آنکه از دیگر
سببها باشد برفع هیچ خلط رطوبتناک نیندازد التدبیر علاج بحوحه باستعمال چیزهای مغریه
باشد چون اماجی که از نشاسته و آرد جو و روغن بادام و روغن گاوی تازه و شکر سازند و از
غذا زرده خایه مرغ نیمبرشت و شوربا خورد و اگر بحوحه از رطوبت غلیظ حادث شود علاج او بخوردن
حریره باشد یعنی کعکی که از آرد شعیر پز کنند نرم بکوبند و بشکر حریره سازند یا بعسل و غرغره
هم بدین حریره کنند و آبی که بیخ سوسن آسمانگون پخته باشند با شکر با زیتون و انجیر بنقل خورد
و همچنین شکر و فستق و غذا گوشت گوسفند جوان خورد برشته یا پخته شوربا بنخود و علاج خفه
اندک که سبب آن درشتی قصبه شش باشد و حنجره بنفشه پرورده باشد بروغن بادام و آب عناب
با لعاب تخم آبی بشراب خشخاش یا شراب بنفشه و غذا زرده تخم مرغ خانگی باشد نیمبرشت و فصد
قیفال کردن و غذا کشکاب دادن که در وی سپستان پخته باشند با شراب بنفشه و روغن بادام
و غذا اشوربا باید داد و از غذا شور و ترش پرهیز کردن و آواز بلند نشاید کردن و اگر خفه را
سبب سردی باشد واجب باشد گلنگبین خوردن و حلاوی گرم خوردن یعنی بگیرند گلاب و نبات

مصری یا قند

مصری یا قند یا شکر و آب خالص و در هم جوشانند و بنفشه با رازیانه یا گل در آخر جوش یار کنند
و دو سه جوش بدهند این را جلاب گویند و غذا کبوتر بچه یا جوزه مرغ باشد نخود آب و انجیر خشک
خورند و شربت میبختج خورند و اندکی از شراب مروق و از غذاهای غلیظ بلغم انگیز پرهیز کنند چون
لبنیات و ماهی در یاد کردن بیماریهای که در سینه و شش پدید آید و علاج او المرض السعال
الحادث یعنی خفه که از سوء مزاج یعنی از بدی مزاج سینه و شش پدید آید ساده یعنی همین بدمزاجی
باشد و غیر ساده آنست که بدمزاجی باشد و ماده دیگر ازین مادهاء اربعه السبب سبب خفه یا بدمزاجی
سینه و شش باشد و یا حرارت اینها یا برودت یا رطوبت یا یبوست یعنی خفه یا از گرمی بود یا از سردی
یا تری یا خشکی که از سر شش یا بسینه فرود آید یا درین دو عضو حاصل شود العرض نشان مزاج گرم
التهاب سینه و شش باشد و میل دارد بهوای سرد و روی سرخ باشد و نبض عظیم باشد و نشان
مزاج سرد آنست که هوای سرد او را زیان دارد و اگر مزاج تر باشد خرخره در حلق باشد و اگر مزاج خشک
باشد سینه درشت باشد و چون حرکت کند یا گرسنه بود بدتر باشد و اگر ماده از سر آید دغدغه در قصبه
شش باشد التدبیر علاج خفه گرم که در سینه و شش حاصل شود فصد باسلیق است و کشکاب خوردن
و لعوق خشخاش و لعوق بنفشه بکار داشتن و بنفشه پرورده خوردن و لعاب تخم مرو و لعاب بزرقطونا
با جلاب خوردن و آب تخم خرفه بشراب خشخاش خوردن و نار شیرین مکیدن و کاهو خوردن و غذا باقلی
لوبیا کنده خوردن بروغن بادام و اسفاناخ مطبخن و شوربا ورزده تخم مرغ نیم برشت و اگر خفه از سردی
باشد کلنکبین و شراب انجیر و آب مویز بروغن بادام و غذا نخود آب بکبوتر بچه پخته و زیرباج و شوربا
نخود بگوشت مرغ خانگی که تخم نکرده باشد و نخود برشته خوردن و میبختج خوردن و اگر خفه از تری باشد
علاج او عرق آوردن بود بحمام گرم و خوردن شراب کهنه و گوشت برشته و از گوشت چرب پرهیز کردن
و مویز خراسانی شاید خوردن و پیش از طعام ریاضت کشیدن خاصه حرکت سینه بخواندن قرآن و الحان
و غنا گفتن و علاج مزاج خشک بخوردن کشکاب بروغن بادام و جلاب بلعاب مرو و بزرقطونا و استعمال
الحمام المعتدل و لعوق خشخاش خوردن و لعوق چیزی را گویند که بانگشت بلیسند و غذا شوربا خوردن

بگوشت بزغاله علاج خفه که از ریختن و فرود آمدن ماده باشد از دماغ بسینه و شش گرم یا سرد
نشان گرمی زردی آن چیز باشد که بخفه بر آید و اگر سرد بود آنچه بر آید سپید بود و علاج خفه گرم
بفصد باشد و خوردن گلاب که بقوام غلیظ بود که درو بی سپستان و خشخاش پخته باشند و شراب
خشخاش خوردن و انار شیرین مکیدن و خوردن قلیه از کدو می تره شیرین و ماهی کوچک تازه و مزوره
ماش و اگر ماده سودا باشد علاج او باماج باشد که بدین صفت سازند بگیرند سبوس گندم یک من
و بسه من آب صافی بپزند تا بیک من آید بپالایند و آب او را بعسل بپزند تا باعقد حریری آید بخورد
و شکر فانید خوردن مفید بود و غذا شوربا بگوشت بره بی آفت و اگر ماده که آید بلغمی بود علاج او
بشراب زوفا بود با عسل و کلنگبین خوردن و حمام بکار داشتن و غذا چغندر پخته بسرکه و با بکامه
بویانیدن و در عقب وی مغز فستق خوردن المرض الربو و ضیق النفس و البهر ربو را
دمادما گویند چنان کسی سخت دویده باشد و تنگی نفس و بهر آنست که نفس چنان کشد که حاضران
شنوند السبب سبب ربو رطوبات غلیظ باشد که در میان رگهاء نفس کش مانده باشد و قصبه شش
را مملو کرده باشد یا رگهاء که در شش موجود باشد و تنگی نفس را خلط تنگ تر باشد و بهر را اندک
صفرا آمیخته باشد العرض نشان انکه ماده ربو و بهر در رگهاء شش است دمادما ست و نفس بسختی
کشیدن و نشان ضیق النفس آنست که تا آدمی تمام راست نایستد نفس نتواند کشیدن و این را
نفس انتصاب گویند و ماده او در شش است التدبیر علاج ربو و بهر و ضیق النفس هر سه بداروی
باید کرد که گرم کننده باشد و قطع بلغم کند و خلط غلیظ را بزداید و لطیف کند چون حبهایی که قطع
بلغم کند مثل حب صبر و اسد از تنقیه کلنگبین باید داد و ماء العسل و میبختج یعنی دوشاب و اگر فضلات
بغایت غلیظ باشد نیم درم زراوند گرد با آب گرم باید داد یا داروی فاشرستین مقدار چهار دانگ
هم با آب گرم و سکنگبین عنصلی باید داد و در اول علاج ریاضت باید کشید باهستگی و در آخر ریاضت
بتعجیل باید کشید و مویز خراسانی باید داد و شراب کهنه باید آشامید و از غذا خوردن بسیار پرهیز
باید کردن و از خفتن بسیار هم پرهیز باید کردن خاصه در عقب طعام و مزاج ایشان را باعتدال باز

باید آورد

باز باید آورد و بدین صفت بگیرند خروس فربه و بکاجیره بیزند و بگوشت آبه او را بدهند و چغندر
و کبر باید خورد و مالیدن بخشک بدست یا بکرباس درشت و در طعام او چربی بسیار نباید کرد و غذا
گوشت خرگوش باید داد یا گوشت آهو و دراج و خروس بقلیه کرده که در وی شونیز و زیره کرمانی
باشد و ماهی طریح کهنه باید داد که او را بانغ خوانند و نان ایشان باید که خشکار باشد یعنی گندم
او را نشسته باشند همچنین خشک ارد کرده باشند وجبها باد انگیز نشاید خورد چون باقلی و ماش
و از امتلا در طعام خوردن پرهیز باید کرد و هیچ غذاها سرد و تر نشاید خورد و حقنه تیز باید کرد
اگر به شود و الا واجب باشد استعمال لعوقات کردن و شربتها و جبها و بخورات که جلا دهند
باشد الخ در ششش باشد از فضلات علاج این را بشرح در کتاب اقناع یاد کرده ایم المرض
ذات الریه یعنی ریش ششش و او آماسی باشد گرم در ششش حادث شده باشد السبب سبب
ذات الریه یا خون بود خالص یا با او آمیخته باشد صفرا یا سودا یا بلغم شود العرض نشان ذات الریه
تب لازم و دایم خفه کند و تنگی نفس باشد و تواتر نفس هم باشد یعنی نفس پیاپی کشد و در سینه
کشاکش باشد و رخساره سرخ باشد و هر دو چشم نیز و تشنگی باشد و نبض موجی بود التدبیر
اگر این علت از علت دیگر حاصل شده باشد فصد نباید کرد خاصه که علت بیشتر کهنه باشد و در ابتدای
او فصد کرده باشند و اگر این ذات الریه نو حاصل شده باشد فصد باسلیق باید کرد اگر قوت
یاری کند و خون بر حسب طاقت بیمار بیرون کردن و بعد از فصد کشکاب باید داد که در وی عناب
و سبستان بجخته باشند و چون کشکاب بجخته بپالایند و صاف و خنک کردانند و نیم درم صمغ عربی
صافی لطیف نرم سائیده با روغن بادام بیامیزند و بر سر این کشکاب کنند و بدهند و بوسته
نار شیرین باید مکیدن و لعاب بزرقطونا و لعاب دانه آبی باید داد و شراب بنفشه حل کرده و اگر
طبیعت در بند باشد بفلوس خیارچنبر با شراب بنفشه و لعاب بزرقطونا نرم باید کرد و حسوی دهند
از آرد باقلی و آرد جوی رومی و آن جوی باشد که پوست ندارد و بعربی خندروس گویند بروغن
بادام و نبات شیرین کردانند و بدهند و حسوا آنرا گویند که مثل پالوده سازند و سینه ایشان را گرم کنند

بمثل آب پستان افروز و آب خرفه و آب عنب الثعلب و بیمار از چهارم روز که بحران اوست درگذرد
سینه او را بروغن بنفشه و روغن نیلوفر و موم سپید و کافور بهم ممزوج کرده باید مالیدن و شراب
زوفا باید دادن و تدبیر او بتدبیر کسی باید کرد که بیماری حاده یعنی تیز دارد و چون تب ساکن شود
و خفه کمتر گردد و قوت ضعیف باشد غذا قلیه کدو باید داد بروغن بادام با مزوره ماش چون خوشتر
شود جوزه مرغ خانگی برشته داد و هیچ طعام گرم نشاید خورد و شربت گرم نیز هم نشاید داد و از طعام
صالح نیز ممتلی نشاید شدن تا وقتی که تمام صحت یابد و خوش شود والله اعلم بالصواب در یاد کردان و علتها
بیماریها که حادث شود در پرده که پوشیده است استخوان پهلو را از جانب شکم و عضله سینه را
حجاب و علامات او المرض ذات الجنب یعنی درد پهلو و او آماسی باشد در پرده که بر استخوان پهلو پوشیده
است از جانب شکم السبب سبب ذات الجنب یا غلبه خون باشد یا حرکت صفرا که خون را بجوشاند
و این علت حاصل شود و از سودا و بلغم این علت کمتر حاصل آید برای آنکه این هر دو خلط غلیظ
و درشت اند و در ایشان تیزی کمتر است و پهلو را پرده که هست غلیظ است این هر دو خلط گذر
نتوانند کرد العرض نشان ذات الجنب تب لازم باشد و خفه پیوسته کند و تنگی نفس دارد و درد
پهلو دارد و بیمار پندارد که سوزن در پهلوی او میکنند التدبیر از آن چیزی که بسرفه بر آید استدلال
جویند اگر سرخ خالص باشد علت دموی باشد و اگر خالص زرد باشد پس آماس صفراوی باشد
علاج دموی فصد باسلیق باید کرد از آن جانب که درد باشد و اگر بدن ممتلی باشد از جانب مخالف
زنند و دوم کرت از آن جانب زنند که درد باشد و خون بحسب قوت بگیرند و غذا کشکاب دهند
که در وی عناب و سپستان و اصل السوس پخته باشند با روغن بادام و لعاب تخم مرو و لعاب حب
آبی دهند و اگر طبیعت در بند باشد حقنه نرم کنند و بعد از چهارم چون نفث بر آید و نفث آن چیزی
را گویند که بخفه بر آید از خلط با کشکاب برسیاوشان اضافت کنند و شراب بنفشه باید داد و اگر نفث
زیاده شود سحرگاه شراب خشخاش دهند بروغن بادام تا یاری دهد بر نفث و بامداد کشکاب
خورد و در پی آن لعوق خشخاش خورد و لعوق آن باشد که شیره خشخاش بگیرند و نشا سپید

بابادام

یا نبات یا قند دران حل کنند چنانکه اورا اندک شیرین کرداند و لعاب تخم مرو و لعاب دانه آبی
با او یار کنند و بآتش نرم بقوام آورند چنانک بانکشت توانند کرفتن و بلیسیدن و شراب بنفشه دهند
بکلاب حل کرده و پهلوی اورا بقیروطی یعنی موم روغن بمالند اکر نفث کم شد والا بر پهلوی او آب
ریاحین باید چون خوشتر شود حسوی تنک باید داد از آرد کندم شعر بیز و شکر اکر تب نباشد آب
سبوس بروغن بادام باید داد چون خوش شود جوزه دهند و در حمام برند و غذا البسیار نشاید خورد
و اکر ماده صفرا بود در کشکاب خرخنک بزند با روغن بادام دهند و مبردات یعنی چیزی که سینه را خنک
کند دهند بدانچه ذکر رفت و حقنه نرم کنند و غذا ازاد کاهو و کدوی شیرین دهند و سینه و پهلوی
اورا بآب حی العالم و روغن بنفشه و موم سپید بمالند و چون بدن پاک شود در حمام برند و جوزه
دهند و اکر بلغمی باشد تشنکی کم کند و آنچه بنفث برآید سپید بود علاج او حقنه تیز باشد و فصد باید
کرد و حسوی باید داد از نان سپید پاک شعر بیز ارد کرده با شکر حسو سازند و بدهند و سکنجبین نیم
کرم دهند و نخود آب دهند بروغن بادام و در حمام برند و در آب کرم نشانند و بمالند تا ماده زودتر
نضج یابد و آب کرم بسیار بر سر او ریزند و بعد از انکه تمام خوش شود جوزه برشته دهند و اکر ماده سودا
بود حسوی دهند از آرد کندم و شکر و روغن بادام و شراب زوفا دهند و بر پهلو حلبه و تخم کتان بجخته
نهند و روغن تازه کاوی یا میشی هر بامداد بلیسد و غذا شوربا دهند بفروج و موم روغن بر پهلوی او بمالند
المرض الشوصة والبرسام فرق میان هر دو آنست که شوصه آماسیست در عضله که میان استخوان
پهلو است و برسام آماسیست میان حجابی که استخوان پهلو را پوشیده است السبب سبب شوصه
یا خون تیز است یا بلغم غلیظ و سبب برسام خلط تیز باشد سوخته العرض نشان شوصه آنست که درد
نرم باشد و تب نیز نرم باشد و نشان برسام آنست که چشم در کو افتد و زمه شکم در هم کشیده شود
و نفس تنکی کند و سخن شوریده کوید التدبیر اکر ماده شوصه دموی باشد فصد باسلیق باید کرد از جانب
مخالف و شراب بنفشه و کشکاب جو دهند و اکر طبیعت در بند باشد شراب بنفشه و لعاب بزر قطونا
باید کشودن و شراب خشخاش باید داد و بران موضع برک نیلوفر و بنفشه و کل هر یکی ده درم کوفته

و پخته و آب گرم سرشته باید نهاد با روغن بنفشه و آن موضع را آب گرم باید شستن و غذا شوربا
باید داد بروغن بادام و حسو باید داد از شکر و روغن بادام و غذا مزورات توان دادن و چون
روی باصلاح آورد در حمام معتدل باید برد و آب نیم گرم بر سر او ریختن و جوزه مرغ خانگی شورباج
و زیرباج دادن و اگر ماده شوصه بلغمی باشد بنفشه پرورده باید داد و گلنگبین با آب گرم باید خورد
و شراب زوفا باید دادن و پهلو را به بابونج و اکلیل الملک و برگ غار بروغن کنجد معجون کرده
طلا باید کرد و اگر طبیعت دربند باشد بحقنه نرم باید گشودن و چون خوشتر شود در حمام بردن و غذا
شوربا جوزه مرغ خانگی دادن و حلوای شکری توان دادن بروغن بادام شیرین و از امتلاء پرهیز
باید کرد و علاج برسام بفصد باسلیق باشد و مسهل لطیف دادن چون ترنجبین و شیرخشت و چیزهای
سرد بکار باید داشت مثل شیره تخم کاسنی و شیره تخم خرفه در جمله مداوات برسام چون مداوات
سرسام است و مثل مداوات ذات الجنب که از خون حاصل شده باشد و از ترشیها و طعامهای
غلیظ چون گوشت گاو و ماهی بزرگ پرهیز کردن در یاد کردن بیماریهایی که حادث شود در دل و علاج
الخفقان یعنی طپیدن دل و این حرکتی باشد اختلاجی که در دل حاصل شود السبب سبب خفقان یا بدی
مزاج باشد ساده یا سوء مزاج باشد با ماده و ماده یا دموی باشد یا رطوبت مائیه یا بخار سوداوی نیز
باشد که بدل رسد العرض نشان خفقان گرم بیای نفس کشیدن باشد و نبض سریع و زبانه آتش
از دل برآید و هر دو رخساره سرخ باشد و چون گرسنه شود این خفقان زیاده شود و نشان سردی
برضد این باشد و نشان بسیاری خون برخاستن رگ باشد و نشان رطوبت آب در دهان آمدن
و تشنگی کم بودن التدبیر علاج خفقان گرم کشکاب جو زدن باشد آب انار میخوش و رب سیب ترش
و رب ترنج چون طبیعت نرم باشد و اگر طبیعت دربند باشد آب آلوی سیاه و آب خرما هندی یا آب
کدوی شیرین بسکنجبین و اگر حرارت سخت باشد قرص کافور باید داد و شراب سیب یا با آب انار میخوش
و اگر با سوء مزاج ماده دارد فصد باید کرد و اگر ضعیف باشد حجامه بر نهند و بعد از استفراغ شربتهای سرد
باید داد چون شراب صندل و شراب حماض و اگر ماده صفرایی بود مطبوخ هلیله باید داد و رب ترنج

کد در دهانست

که دره و خاصیت عجب است در امراض دل که از گرمی باشد و غذا فروج باید داد و با آب انار میخوش
یا با آب غوره یا بترشی ترنج و بر سینه طلا باید کرد بصندل و گلاب و کافور و جامه کتان مُصَندَل
باید پوشید و پیوسته کافور باید بوییدن و صندل و نیلوفر و گلاب و جماع قطعا نشاید کرد و از
غم و هم دور باید بود و علاج خفقانی که سبب سوء مزاج سرد باشد با چیزی باید که دل را گرم کند
مثل گلنگبین و شراب صرف و دواء المسک خوردن و کلابی خوردن که در وی پوست ترنج و عود
و مصطکی جوشانیده باشند و غالیه و مشک بوییدن و لباس سنجاب پوشانند و کنجشک و گوشت
برشته دهند که شراب بروی ریخته باشند و اگر در تن خلط غلیظ باشد استفراغ بحب صبر یا بحب
اسطمخیقون و با آب ترب قی باید کردن بسکنجبین حل کرده و اگر خفقان از رطوبت حادث شده
باشد استفراغ بدن باید کرد و نعنع و بوتینک خشک باید داد و کهربا سوده بشراب سیب
باید داد و آب گوشت بریان کرده و اگر خفقان از بخار سودا حادث شده باشد مطبوخ
افتیمون باید داد و مفرح سرد بجلاب باید داد بدین صفت بگیرند گاوزبان یک درم بسد
و مروارید ناسفته و کشنیز از هر یکی یکدرم تخم خرفه یکدرم پوست ترنج ابریشم سپید از هر یکی
یکدرم زر و نقره هر یکی یک دانک کافور یک قیراط یعنی هشت جو کوفته و بیخته بجلاب معجون
کنند و استعمال کنند والله اعلم بالصواب المرض الغشی غشی بیماری باشد که روح حیوانی ناگاه
تحلیل پذیرد و بیمار از خود برود السبب سبب غشی یا امتلای بدن باشد یا استفراغ بافراط یا سوء
مزاج یا دردی یا المی که ناگاه برسد بی طاقت پس غشی حادث شود العرض نشان امتلا تخمه باشد
و نشان استفراغ خون آمدن و اسهال بافراط و دردی که در دهان معده احساس کنند و نشان
ماده گرم تب باشد تب محرقه و نشان سردی ماده علت جوع البقر یعنی گرسنگی گاو یعنی چندانکه
بدهی بخورد التدبیر علاج غشی بدفع سبب او باشد امتلا را با استفراغ بدن باشد و علاج استفراغ
بستن باشد سوء المزاج را باعتدال باز آوردن الم را و اگر خلط غلیظ باشد هر دو دست را
از بن بغل و هر دو پای را بباید بست و سخت مالیدن و گرم کردن تا بدین سبب ماده را بکشد

وباطراف آورد و غذاء او شراب نباید داد و سکنجبین و ماء العسل باید داد و در حمام معتدل بردن و زمانی
درنگ کردن تا اخلاط بد را تحلیل کند و خون تن از خلط بد پاک شود جوزه بزیرباج کرده دهند و اگر غشی
از ماده صفرا بود علاج او بقی باشد یا تلیین طبیعت بشیاف یا بشراب افسنتین و معده را بصندل
و کافور طلا کنند و بگلاب ممزوج کرده و آب بستان افروز و در اول هیچ داروی قابض نشاید داد و بعد از
استفراغ بدن نیز قابض نتوان داد تا خلط را در بند نیارد که اگر قابض بدهند خوف باشد که رود تا آماس
گیرد و علاج غشی که سبب استفراغ بدن باشد بضد ماده کنند و اگر غشی میل بیرون کند مثل عرق گلاب
بر روی او باید زد و بیمار را در مواضع سرد جای باید داد و تن او را بآب مورد بمالند و آب سرد شستن
و ربوبات قابضه دادن مثل رب آبی و رب سیب و از حمام منع کردن و در جای آرام گرفتن و جوزه مرغ
خانگی بزرشک یا سماق بخته و اگر ماده میل بدرون دارد چون هیضه و الذرب و ذرب را اسهال معدی
خوانند هر دو دست و پای او را باید مالیدن و شراب خوش بوی دادن و در حمام بردن و قوت او را
ببویهای خوش نگاه داشتن چون صندل و کافور و گلاب و نان پاکیزه در شراب ریحانی ترکرده
باید داد یا بفروجی که بآب سماق بخته باشند و اگر غشی در عقب قی صفرا واقع شده باشد هر دو ساق
پای را محکم بباید بست و سخت بمالیدن و بر معده آب آبی و آب تاک رز طلا کردن با گلاب و آب خیار هندی
و آب سیب و آب انار میخوش دادن و بجای آب گلاب و آب زرشک و آب آبی و آب لیمو باید داد
و شراب حماض و شراب ترنج بغایت مفید بود و اگر قی بلغمی بوده باشد گلنگبین و شراب باید داد
و فروج بزیرباج دادن و معده را بمرزنجوش و سیسنبر طلا کردن و اگر غشی از پس رفتن بسیاری از
خون بوده باشد کافور و صندل بویانیدن و اگر غشی در عقب درد سخت واقع شده باشد مثل قولنج
سداب و نمک و سبوس گندم نیم گرم کماد باید کرد و بحقنه تیز قولنج را گشودن و اگر در عقب آماسی بوده
باشد آماس را باید گشودن و اگر در عقب سوء مزاج دل بوده باشد بمفرحات علاج باید کرد در یاد
کردن بیماریهای که در مری حادث میشود و مری حلقوم را گویند که نان و آب فرو می رود
المرض بدی مزاج که در مری حادث شود از گرمی و سردی و تری و خشکی و آماسهای گوناگون

که در دی

که در وی حادث شود السبب سبب بدی مزاج مری یا زیادتی اخلاط اربعه باشد در چگونگی یا بسیار خوردن
طعام گرم یا شراب انگوری یا چیزی بغایت سرد یا بغایت تر یا بغایت خشک یا آماس که از بدی این
خلطها واقع شده باشد والله اعلم العرض نشان مزاج گرم تشنگی باشد و از آب سرد لذت یافتن و نشان
مزاج سرد بضد این باشد و نشان تری بسیاری خیو باشد و نشان خشکی بضد این باشد التدبیر
علاج که ماده گرم باشد بکشکاب سرد کنند و شیره خرفه و جلاب بلعاب سرد چون لعاب بزرقطونا شراب
خشخاش و اینها اندک اندک باید داد پیوسته زیرا که مری از مرور شربت فایده می گیرد و ممر یعنی از گذر کردن
شربت در وی فایده می گیرد اگر بیمار تلخی احساس میکند آب خرما هندی باید داد بجلاب کرده یعنی اندک
گلاب و شیرینی با او یار کرده و میان هر دو شانه اورا الصندل و کافور و گلاب و آب بستان افروز سرد
داشتن و طلا کردن و مرزره سماق دادن و علاج که ماده او سردی باشد آبی که در وی مصطکی و انیسون
جوشانیده باشند نیم گرم دهند و جوارش عود دهند و غذا انگور بچه بقلیه خشک دهند و هر دو شانه
اورا بروغن خیری مالیدن سود دارد و علاج خشکی بشراب بنفشه و لعاب بزرقطونا و لعاب تخم مرو و کشکاب
باشد بروغن بادام و حسوی چرب دهند که از بچه مرغ و بچه میش جوان گیرند و شیر تازه گاو دیگر دهند
و میان هر دو شانه اورا موم روغن باید مالیدن و علاج مزاج تر بجوارش میبه باشد و میبه آنست که
بگیرند شیره انگوری صاف کرده و آب آبی بهم ممزوج کرده بپزند تا بقوام آید آنرا میبه گویند و خائیدن
مصطکی و خائیدن هلیله زرد و اگر بر سطح مری ریشی واقع شود کثیرا و صمغ عربی و نشاسته و گل ارمنی بنبات
جلاب کرده دهند اندک اندک پیوسته و در عقب او آب دهند و زرده تخم مرغ نیمبرشت اگر مری را
آماس حاصل شود گرم نشان او آن باشد که میان هر دو شانه بغایت درد کند و تشنگی غالب و زبانه آتش
از حلق او بر آید و چیزی بحلق فرو نتواند بردن علاج او فصد باشد و کشکاب خوردن روغن بادام و آب
خرفه و آب کاسنی بشراب خر توت و میان هر دو شانه را بصندل و گلاب سرد داشتن اگر گشوده شد
کشکاب باید دادن و اگر ریم و چرک آید شیر تازه جرعه جرعه باید دادن بروغن بادام و روغن تازه
باید خوردن و حسوی باید داد از آرد گندم شعیر بیز و نشاسته و شکر و روغن بادام و از چیزی تیز

پرهیز باید کردن و اگر آماس سرد باشد و نشان او آن باشد که بیمار گرانی احساس کند و کشش در حلق
احساس کند و چیزی بحلق فرو نتواند بردن علاج او نخود آب باید خورد و شراب وورشان و حسوی
که از کلم و ماش پخته باشند و میان شانه را بروغن خیری و روغن زیتون مالیدن در یاد کردن بیماریهای
که حادث شود در معده و مداوات او المرض بطلان الشهوة ... یعنی باطل
شدن اشتهاء معده بر طعام از بدی مزاج اخلاط اربعه گرمی یا سردی تری یا خشکی السبب سبب باطل
شدن اشتهاء طعام از رداءة کیفیات غذاها و شربتها باشد العرض نشان باطل شدن اشتهاء طعام
که از گرمی بود تشنگی و خشک شدن دهان و میل بآب سرد و نشان سردی ناگواریدن طعام بود و تشنگی
نابودن و میل بچیزهای گرم و نشان خشکی تشنگی بغایت و نشان تری تشنگی کم بود و خیو بسیار بودن
التدبیر علاج سوء مزاج گرم بگشکاب سرد کرده بود و شیره خرفه بسکنگبین رمانی و شراب غوره بآب سرد
و اگر حرارت قوی باشد قرص کافور و رب سیب ممزوج بآب سرد یا بآب انار میخوش و فم معده را
بصندل و گلاب و آب اسپیوش و آب بستان افروز سرد کردن چون اندک خوشتر شود غذا افروات
دهند و مغز خیار بادرنگ و مغز خیار دیگر و کاهو و آب کاسنی بهم آمیخته دهند و چون خوشتر شود
حوزه بآب غوره یا بآب انار میخوش دهند و غذا ماهی سپید کوچک دهند سکباج پخته یا بآب
انار ترش پخته و علاج باطل شدن اشتهای طعام که از سردی بود گلنگبین عسلی باید خورد و استعمال
قرص گل و خوردن آبی که در وی مصطکی و عود و جوشانیده باشند و اگر سردی مفرط باشد تریاق اربعه
یا ثمانیه با شراب انگوری دهند که ریحانی بود و دواء المسک با میبه دهند و غذا کبوتر بچه یا گنجشک دهند
پخته یا تیهو نخود آب یا بروغن زیت برشته یا با آبکامه و باطل شدن اشتهاء طعام که سبب آن تری باشد
علاج او چون علاج بد مزاجی سرد باشد برای آنکه طعام گرم و داروی گرم تری را الحود بکشد و خشک گرداند
و مزاج را باعتدال باز آورد ولیکن باید که مقدار ادویه کمتر باشد و درین علاج کابلی نورزد تا باستقا
ادا کنند و علاج باطل شدن اشتهاء طعام که سبب خشکی باشد گشکاب باید داد بروغن بادام و شیر خر
بشکر دهند و حسوی دهند بروغن تخم کدوی شیرین و بکرات معتدل بربندد بر معده موم روغن نیلوفر نهم

[illegible]

ممزوج باشند و غذا جوزهٔ مرغ خانگی دهند برشته یا گوشت بزغاله یا گوشت بره گوسپند برشته یا شوربا کرده
و واجب باشد که در علاج این سه تمام کنند که اگر اهمال ورزند بدق ادا کند اگر با تب باشد و اگر سوء
المزاج مرکب باشد علاج نیز مختلط باید کرد المرض بطلان الشهوة التابع لسوء مزاج مع مادة یعنی باطل
شدن اشتهاء طعام که از بد مزاجی با ماده حاصل شود السبب سبب یا زیادتی صفرا باشد یا بسیاری
بلغم یا غلبه سودا العرض نشان غلبه صفرا بی خوابی بود و تشنگی و دل دایم بر هم زند و تلخی مزه دهان
و نشان غلبه بلغم بسیاری خیو و غلبه خواب باشد و نشان غلبه سودا مزه دهان ترش باشد و قی کردن
بخلط سیاه التدبیر علاج باطل شدن اشتهاء طعام اگر بسیاری صفرا باشد در معده قی باید کردن
بسکنجبین و آب گرم بعد از آنکه ماهی خورده باشد و غذا اشکناب خوردن و در قی کردن حرکت قوی نکنند
تا معده بدرد نیاید و بعد از قی شراب انار یا شراب لیمو باید خوردن یا شراب غوره و اگر طبیعت در بند آید
سکنجبین و آب خرمای هندی باید خورد یا شراب الوی سیاه و اگر صفرا بسیار باشد در قعر معده استفراغ
بمطبوخ فاکهه باید کرد و اگر در جگر حرارت باشد یا در رحم تب مطبوخ هلیله باید داد و چون معده پاک شده
باشد پس غذا سرد باید داد چون مزوراتی که از آب غوره یا از آب انار میخوش گرفته باشند و جوزه
مرغ خانگی باید داد بدین ترشیها که گفته شد و اگر خلط بلغمی باشد استفراغ بحب صبر باید کرد یا بحب قوقایا
بعد از آن قی باید کرد بعد از آنکه ماهی شور با آب شبت و سکنجبین عسل خورده باشد و چون بدن
پاک شود قرص گل و سکنجبین عسل باید داد و گلنگبین و هلیله پرورده خورد و شراب ریحانی باید داد
و غذا نخود آب خورد و چون بدن پاک شود جوزه مرغ خانگی برشته باید داد و گنجشکها برشته باید داد
و اگر سبب خلط سودا بود در معده اگر بر سر معده استاده است علاج قی باشد با آب شبت یا شراب عسل
ممزوج کرده و اگر در قعر معده باشد مطبوخ افتیمون باید داد و چیزی که سوداانگیز باشد نخوردن
چون ماهی شور و گوشت گاو و گوشت شکاری خواه دریایی و خواه بیابانی یا چیزی که خون را بسوزد
چون گوشت است یا سیر و غذا فروجه باید داد یا دراج با آب سماق پخته یا با آب انار میخوش یا بحب
رمان یعنی انار ترش و چیزی که معده را جلا دهد چون شوربا و از کار کردن سخت باز دارند

المرض سوء استمراء المعده یعنی بدگواریدن طعام در معده و فاسد شدن هضم در معده السبب سبب بدگواریدن
یا از سوء مزاج حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست و این چهار بدو وجه باشد یا با ماده باشد یا بی
ماده العرض نشان گرمی آن بود که از معده بخار دودناک بر آید و نشان سردی بخار ترش از
معده بر آید و نشان خشکی لاغری همه تن و نشان تری بسیاری خیو و نشان مرکب بودن ماده ازان
جویند که بطهارت از وجدا شود زردی بر صفرا سپیدی بر بلغم سیاهی بر سودا و سرخی بر خون التدبیر
چون بر طبیب یقین گردد که بدگواریدن طعام از گرمی است کشکاب باید داد و آب انار میخوش
و مزاج را سرد باید کردن بدادن شیره خرفه و سکنگبین رمانی و آب خرما هندی اگر تشنگی سخت گردد
شراب غوره باید داد و آب سرد اگر حرارت سخت باشد و اینها فایده ندهد قرص کافور باید داد و
معده را بصندل و گلاب سرد داشتن و بآب سماق و آب بستان افروز یا بآب سماق و خرفه سرد کردن
معده او را و از غذاء گرم و شربت گرم پرهیز کردن و اگر سردی باشد گلنگبین باید خوردن و آبی
که در و عود و گل جوشانیده باشند دادن و اگر مزاج بسردی بسیار میل کرده باشد گوارش زیره
و گوارش عود باید دادن و جوزه بریشته و شراب مروق دادن و معده او را بآب مرزنگوش طلا کردن
و اگر سوء مزاج از تری باشد علاج او گلنگبین باشد و سکنجبین عسلی و خوردن گنجشک و کبوتر بچه بریشته
و اگر از خشکی باشد علاج او کشکاب باشد و روغن بادام و خوردن جوزه و گوشت بره بخته و شورباج
و سکون و آرام جستن و بحمام معتدل رفتن و اگر بدی مزاج از ماده مرکب باشد علاج او باستفراغ
خلط زاید باشد اگر مادی باشد بمطبوخ هلیله یا شراب گل شکر یا برف یا بقی و چون معده پاک شود
سعی باید کرد بقوت دادن معده چون گوارش مصطکی و تدبیر تدبیر کسی باید کرد که ماده از گرمی باشد
و بهمین تدبیر علاج کسی باید کرد که مزاج او سرد باشد با ماده بلغمی یا سوداوی ما استفراغ ماده زاید و مزاج
باز آوردن بد الخبزی که ذکر کرده شده است و علاج آماس گرم نزدیکست بعلاج مزاج گرم و علاج
مزاج آماس سرد نزدیکست بعلاج مزاج سرد المرض سوء الشهوة المعروف بقیطاطا وهو الوهم
یعنی اشتها بچیزهای بد چون گل و ماهی شور گندیده و زگال و مانند آن و این زنان را اگر آبستنی عارض شود

بسیار باشد

بسیار باشد یا کسی را که خلط پوسیده در معده او بسیار باشد السبب سبب اشتها چیزها بد
خلطی باشد ردی الکیفیة که جمع شده باشد در فم معده و دایم دغدغه کند یا چیزی پوسیده
و گندیده که هم جنس او باشد بخورند الوحم نشان وحم آن باشد که آرزوی گل یا آهک یا شور
یا ترش آرزو کند و چیزهای ناگوار و غریب چون استخوان پوسیده یا انگشت یا مانند آن التدبیر
این علت زنان حامله را ده ماه اول که باردار شوند حاصل آید بسبب آنکه چون حامله شوند حیض در
بند آید و اثر آن در معده تعدی کند و علاج آن بنشف رطوبات کردن باید بدین صفت بگیرند
قاقله بزرگ و کوچک و بسباسه از هر یکی یکدرم شکر طبرزد وزن همه کوفته و بیخته سفوف سازند
یعنی همچنین خشک خورند و آن را سفوف خوانند و در عقب او شراب یا آب گرم خورند و خاییدن
زیره کرمانی مفید بود نباشتا و همچنین سعد و نعنع و قطعاتی نباید کرد تا فرزند نیفتد و معده
ایشان را بشراب سیب قوت باید داد و میبه ساده و غذای لطیف باید خورد چون جوزه با آب
غوره بخته و آب انار میخوش و در روی طاقات نعنع در اندازند والوقع الغذاء یعنی بغیر از این
غذا نباید داد و خمری خوش بوی باید داد و امرود شاید خورد و آبی نیز همچنین و سیب و اگر این
علت بمردان عارض شود علاج او بتنقیه معده باشد بقی هر هفته یکبار با آب شبث و نمک سکنجبین
حل کرده که در وی قطعه از ترب بخته باشند یا بماء العسل یا با آب عصی الراعی چون آب بجوشانند
و بخورند و اگر خلط بسیار باشد استفراغ بحب صبر یا بحب ایارج کنند و معده را بشکوفه رزی
بیابانی و گلنار و نار کوچک بشراب حل کرده ضماد کنند و معده را بموم روغن می باید مالیدن که فرا
گرفته باشند از روغن مصطکی و موم صافی در جمله علاج او بعلاج ضعف معده و ضعف جگر نزدیکست
پس هر کس که گل خوردن آرزو کند او را نخود برشته باید خورد و باقلی برشته و بادام برشته
بنمک آب و قرص عود باید داد و بشراب و آب انار دانگ باید داد و سکنجبین و غذا با آب چیزها باید
داد که معده را قوت دهد چون آب سماق و آب نار دانک و از غذای که خلط بد انگیزد پرهیز کردن
چون ماهی شور و لبنیات و از چیزهای که زود منعفن شود چون شیر و میوه های تر چون زردآلو و مانند آن

وغذاء صالح خورد و کم خورد تا شفا یابد المرض عدم البدن الغذاء یعنی نا یافتن بدن غذا را معنی
آنست که غذا بسیار خورد و تن از آن نصیبی کامل بر ندارد و پیوسته لاغر باشد و آنرا ابولیموس
گویند یعنی گرسنگی عظیم السبب سبب این علت بدی مزاج دهنه معده باشد که خلط سرد بر آنجا
ریخته باشد و بدان سبب این علت حاصل آمده باشد یعنی خلط غلیظ بلغمی سحاک یعنی سرشناک
العرض نشان این علت ساقط شدن اشتهاء طعام باشد بکلی با آنک تن بغذا احتیاج دارد
و بغایت ضعیف و لاغر باشد و این را گرسنگی عظیم خوانند والسلام التدبیر علاج این علت قوت دادن
فم معده است ببوئیدن غالیه و مشک و عود و عنبر و سیب و آبی و مورد و گل و بیا کاهیدن فم معده
را بگلاب بر زدن بر روی ایشان و اشتها را بحرکت آوردن ببوییهای طعامهای خوش بوی
چون نان پاکیزه که در شراب فرا غالند که ریحانی بود یا شراب میسوس یعنی شرابی که در آب سوسن
جوشانیده باشند و بوی جوزه برشته یا بخته و تن او را و مفاصل او را بروغنی که از سنبل و دوالک
گرفته باشند یا زعفران و تن او را با آب سیب و آب مورد بمالند تا نگذارد که قوت تحلیل کند و هر دو
دست و هر دو پای او را ببندند سخت چنانکه بدرد آید برشته موبین و ناگاه بانگ بروی زنند
چون با خود آید گوشت آبه بشراب ممزوج باید داد و نان پاکیزه در شراب فرغار کرده باید داد
و مزاج معده را با صلاح باید آورد بخوردن گوارش زیره و تریاق اربعه یا ثمانیه هر کدام که حاضر
باشد و شراب کهنه باید داد چون قادر شوند بر خوردن طعام شوربا و زیربا باید خورد که در وی زیره
و دارچینی و جوز بوا و مانند آن باشد و بغایت با صلاح آوردن فم معده باید داشت بدانچه ذکر رفت
زیرا که بوییهاء خوش اشتهاء طعام آورد و برای این علت همه تن را گرم باید داشت هم بغذاء
گرم و هم بداروی گرم و شربتهاء گرم تا عوض ما یتحلل باشد یعنی عوض آنچه خرج شده باشد
چون قوت او رجوع کند و رو ببهبودی آورد بعد از آن استعمال ادویه گرم کمتر کند و غذاء گرم
بر نباید خورد و بلک غذاء معتدل باید خورد تا افراط واقع نشود که دیگر باره او را باعتدال باز آوردن
مشکل بود و از غذاهاء غلیظ و دیرگوار پرهیز باید کرد و غذاء صالح و سبک و کم باید خورد تا مزاج

معده باعتدال باز آید والله اعلم المرض الشهوة الکلبیة شهوة کلبیه برای آن میگویند که بیمار
چندانکه خورد سیری نداند چنانک سگ چندانکه خورد سیری نداند او را بدین نام برای این خوانده
اند السبب سبب شهوت کلبی سه چیز باشد یا سوء مزاج سرد باشد که در معده حادث شود یا خلط
ترش که در معده حادث شده باشد یا استفراغ عظیم که در همه تن حاصل شده باشد چنانکه در
بیماریهای دراز حاصل شود العلامة نشان سردی این علت دیر ماندن طعام است در معده و آنجا
بیرون رود پخته نباشد و نشان ترشی خلط که بقی بلغم برآید و دیگری انکه هرچه خورده شود زود
بقی رد کند و در عقب قی و اشتهای طعام باز دید آید و نشان استفراغ مفرط بیماریهای دراز کشیده
باشد التدبیر فرق میان شهوت کلبی و بولیموس و اگرچه در سبب مشترک کنند آنست که اشتها در شهوت
کلبی باشد و در بولیموس اشتها ساقط باشد برای انکه در شهوت کلبی سبب علت از حد اعتدال
تمام بیرون رفته باشد بلک میانه باشد و در بولیموس بافراط از حد اعتدال بیرون باشد
پس علاج این علت بنگرند اگر سردی و بسیاری بلغم باشد استفراغ بحب ایارج باید کرد و بعد
استفراغ مزاج را باعتدال باز باید آوردن بخوردن کوارش زیره و شرب شراب کهنه و از شراب
قابض پرهیز کنند برای انکه او اشتها را زیاده کند قوت دهد و چیزی از تریاق باید داد و غذا
چرب باید داد چون زیرباج و شورباج که در روی ابازیر کرده باشند یعنی زیره و دارچینی و تخم
نانخواه و مانند آن و از گوشت فربه گوسفند جوان و بالوده و هند از شیرینی و اگر این علت
از ضعیفی قوت ماسکه باشد و نشان او آن باشد که طبیعت پیوسته نرم باشد علاج او کوارش
سفرجل ممسک بود یعنی کوارش آبی که قابض باشد و اطریفل باید خورد و معده را بلادن ضماد
باید کرد و در حمام معتدل باید برد و گوشت گوسفند یکساله فربه را بزیره و دارچینی باید کوفت
و مطجنه باید کرد و بدو دادن و اگر این علت از حرارت بافراط حادث شده باشد پس علاج او
برب غوره و رب سیب باشد و شراب لطیف در عقب او خوردن و معده را بگل و گلنار ضماد
کردن بگلاب سرشته و صندل سائیده و غذاء سرد و دیرگوار باید داد چون ترشی که بگوشت

کاو کرده باشند و ماهی تازه بسکباج پخته یعنی مزوره کرده و خیار و خیار بادرنک خوردو آب
بغایت سرد کرده درین باب اهمال نباید ورزید تا وقتی که بصحت باز آیند المرض اختلاج و
خفقان فم المعدة المسمّی وجع الفواد یعنی لرزیدن وطبیدن دهن معده که آنرا درد دل کویند
بسبب آنکه فم معده بدل نزدیکست السبب سبب این علت خلطی باشد کزنده و تیز که فم معده را
برنج آورده و درانجا جمع شود و پیوسته دغدغه کند العرض نشان این علت غشی است و سرد شدن
اطراف یعنی دست و پا و باشد که این علت بهلاک آورد برای آنکه حس فم معده بغایت لطیف است
رنج قوی برتابد التدبیر این علت را وجع الفواد برای آن نام کرده اند که فم معده نزدیکست
بدل و فواد نام دلست و دل بمشارکت منفعل می شود و چون این علت از خلط صفراوی حادث
می شود که بفم معده ریخته کرده لاجرم علاج او باستفراغ خلط است و بسکنجبین و آب کرم قی کردن
و اکر بیمار بدین عادت ندارد طبیعت او را بشراب الوی سیاه و خرما هندی نرم کردن و بشراب
نیلوفر و بعد استفراغ و فی معده او را قوة باید دادن بشراب سیب و رب آبی و آب انار میخوش
و شراب زرشک ترنج و کشکاب با آب انار میخوش خوردن و اکر طبیعت دربند باشد بحقنه نرم طبیعت را
کشودن و فم معده را با آب بستان افروز سرد داشتن و با آب لسان الحمل و کلاب خنک داشتن
و از غذای کرم و شربت کرم پرهیز کردن و غذا مزورات سماقیه و آب نار دانک و آب زرشک
دادن و چون خورشت شود حبذا آنکه تواند خورد کوشت بره و جوزه بدین ترشیها پخته باید دادن
و غذا بتدریج باید دادن و شربت نیز همچنین و احوال تن را تفحص باید کردن و اکر در تن فضول
باشد بیقین استفراغ باید کردن اکر کرمی باشد بسردی دوا باید کرد و اکر سردی باشد بکرمی
و اکر خشکی غالب با تری و اکر تری غالب باشد بخشکی زیرا که دوا ضد بضد است و مزاج را در
فصول اربعه باعتدال باز باید آورد و باستفراغ خلط زاید تا دیکر باره عود نکند و از چیزهای باد انکیز
پرهیز باید کرد و از جماع و آنچیزی که اعضای رئیسه را زیان دارد و پرهیز کردن چون جماع و تخمه
و ادخال طعام بر طعام و از ماهی و جغرات و مانند این پرهیز کردن المرض العطش تشنکی و

احتیاج

احتیاج معده است بآب سرد و چیزهای تری فزای چون خیار و میوه‌های تر السبب سبب تشنگی
خلطی باشد گرم و خشک که بر معده ریخته شود یا خلطی مراری که بر سطح معده جمع آید و مراره تلخی را گویند
یا بلغم شور که بر معده ریخته گردد العرض نشان تشنگی از گرمی و خشکی بود خشک شدن دهان
و سوزشی که از معده بر آید و نشان خلط مراری تلخی دهانست و نشان بلغم شور شوری که از طعم
دهان احساس کنند التدبیر علاج تشنگی که ماده او گرمی و خشکی بود سکنجبین است سکری و آب
انار میخوش و آب سیب ترش و آب آلوی سیاه و آب خرمای هندی و آب خرفه و آب تخم خیار
بشراب غوره و آب زرشک بسکنجبین سفرجلی یا برب آبی و آب کدوی شیرین بسکنجبین و خوردن
امرود و سیب و دست و پای او را در آب سرد نهادن و معده را سرد گردانیدن بسماق و گلاب
و غذا گوشت بزغاله باشد بر که بخته و آب غوره و اگر تشنگی از خشکی مفرط باشد علاج او بخوردن
کشکاب بود بروغن بادام سرد کرده و خوردن سکنجبین بلعاب تخم مرو و خوردن تلخان بشکر
ممزوج کرده و خوردن کاهو و خوردن جوزه مرغ خانگی بآب ناردانگ بخته یا بآب سماق وعلاج
تشنگی که حادث شود از صفرا ابقی باشد و اسهال بمطبوخ هلیله و بسیار خوردن از شربتهای سرد کننده
و غذاهای سرد کننده وعلاج تشنگی که حادث باشد از بلغم شور عفونت پذیرفته بتنقیه معده باشد
بقی بخوردن آب گرم و بعد از تنقیه سکنجبین و گلنگبین سکری باید خورد و از غذا که بلغم انگیز باشد
پرهیز کردن چون ماهی و جغرات و غذای لطیف باید دادن چون زیرباج و گوشت رشته یا مرغ خانگی
برشته و اگر تشنگی آلات تنفس حادث شده باشد چون سینه و شش و دل نه آلات غذا علاج
او آنست که خیمه زنند از کتان فراخ چشمه در سایه و کنار آب و جایی که برف باشد و طعام بسیار دور
مواضعی که باد شمال جهد و ضماد کنند سینه او را بصندل و گلاب و کافور و پیوسته بویهای خوش و خنک
بنفس بر کشد و از مواضع گرم و خشک پرهیز کند تا شفا یابد المرض التخمه تخمه باطل شدن هضم باشد
و طعام ناگواریده طعامی دیگر خوردن و دوم نیز هضم نشده طعامی دیگر خورد و بر وی وبال گردد آن را تخمه
گویند السبب سبب تخمه بیرون شدن اغذیه باشد از حد اعتدال یا بکمیت یعنی بسیاری و یا بکیفیت یعنی چگونگی

یعنی اگرچه بمقدار کم باشد سریع الفساد باشد یعنی زود در معده تباه گردد یا در جوهر بد افتاده باشد
بسبب غلیظ یا در طعام ترتیب نگاه نداشته باشد اول غلیظ خورده باشد آنگه لطیف العرض تحقیق
این علت را از بیمار پرسیدن تا بدان سبب معلوم گردد که از چه سبب تخمه حاصل شده است تا علاج
کردن آسان باشد التدبیر چون تخمه از بسیار خوردن غذا حاصل شده باشد علاج او بقی باشد
بسکنجبین و آب گرم و آب شبث و بعد از قی گلنگبین باید خورد عسل و غذای لطیف چون دراج
و تیهو بسرکه پخته و اندکی از شراب کهنه دادن و از غذا بسیار خوردن پرهیز کند و اگر تخمه از رداءت
یعنی از زبونی غذا حاصل شده باشد هم معده را پاک باید کردن بقی اگر آسان قی تواند کردن و اگر
بآسانی قی نتواند کرد آبی باید خورد که در وی عود و گل و مصطکی پخته باشند اگر باسهال [illegible] جوارش
عود باید داد و غذای او سریع الهضم باید داد بمنزلت تیهو و دراج بریریاج پخته و اگر تخمه از غلیظی غذا
حادث شده باشد واجب باشد آب آبی و آب سیب با اندکی از شراب باید داد تا معده را قوت
دهد تا هضم طبیعی کند و اگر تخمه از بی ترتیبی طعام خوردن حاصل شده باشد بمنزلت قابض بر مسهل
مقدم داشتن واجب باشد آب گرم و شکر ممزوج کرده خوردن بارها یا گلنگبین عسل و بعد از تنقیه
بیمار را خواب باید کردن و چون از خواب بیدار گردد بیمار را ریاضت باید فرمودن ریاضت معتدل
و در حمام معتدل باید بردن و آب نیم گرم بر همه اندام او ریختن و غذای او لطیف سریع الهضم باید داد
چون جوزه آب غوره و اندکی از شراب ریحانی دادن و بیمار را بفرمایند تا بسیار بخسپد و از غذای
غلیظ پرهیز باید کردن و غذا دیرگوار قطعا نباید دادن و غذا زودگوار باید خوردن چون جوزه
مرغ خانگی بسماق یا زرشک پخته المرض الهیضه هیضه حرکتی باشد بافراط که معده از خود دفع کند
آنچیزی را که رنج می رساند بمعده بعضی بقی و بعضی باسهال هر دو باهم و این علتی باشد حاده
یعنی تیز یا زود هلاک آورد یا زود خلاص شود السبب سبب هیضه یا بسیار خوردن غذا بود یا خلط
مراری ردی یعنی تلخ و تیز که معده از و رنج آید یا غذای غلیظ چون حلوا و چیزی چرب لبس معده هرچه
لطیف باشد بقی دفع کند و هرچه غلیظ باشد باسهال العرض نشان هیضه قلق یعنی تاسه پر توش

کن

کند و معده غثیان کند یعنی دم بدم قی آورد و تشنگی غلبه کند و روی در هم کشد و دست و پای سرد شود
و عرق سرد کند و هر دو دست و هر دو پای تشنج کند التدبیر بر طبیب واجب باشد که جنبش و سستی کند
و بتنقیه معده مشغول شود از غذاء تباه شده بدادن آب گرم بارهای بسیار تا وقتی که معده پاک
شود از چیزهای فاسد شده بقی و اسهال و چون فضلات فاسد شده تمام دفع شود و بیمار اندکی
آرام گیرد معده را قوت باید دادن برب انار اگر تشنگی غلبه کند آب سیب و آب آبی باید داد و چون
قی ساکن شود در حمام معتدل باید بردن اگر تب ندارد و همه تن او را آب نیم گرم باید ریخت و غذا
گوشت آبه جوزه با آب سماق پخته باید داد یا با آب زرشک و اگر اسهال اسراف کند و قوت ضعیف گردد
واجب باشد سفوف ناردانک دادن و بعد از وی رب آبی دادن و معده را قوت دادن با آب
کشکاب که در وی ناردانک پخته باشند و پاره پاره آبی اگر تشنگی سخت سخت باشد واجب باشد خرفه
با آب زرشک سکنجبین سفرجلی یا با آب سیب یا طباشیر دادن و هم گل ارمنی و معده او را طلا کنند
با آب مورد و با آب سماق ممزوج و بر انگیزاند قوت او را ببویهای خوش مثل صندل و مشک و کافور
ممزوج کرده پس اگر قی ننشیند رب آبی باید داد با گل خراسانی و طباشیر و گل مختوم و کافور پس اگر
قوت ضعیف شود بیدار کن قوت او را بمغز ناف آب آبی آلوده و اندکی از شراب قابض و سعی تمام کن
تا او را در خواب کنی بجامه خواب نرم و بلند و بجادم گویند تا او را بجنبانند اگر او را خوش آید پیشانی
او را با فیون بمالند و چون باصلاح آید غذای فروج باید داد و آب سماق پخته و اگر آن چیزی که بقی و اسهال
می آید بلغمی باشد لزج یعنی سرشناک غذا میبه باید داد و نان بشراب حل کرده شراب ریحانی و چون
معده پاک شود جوزه بترشی ناردانک پخته باید داد و بتدریج با آن غذا که در تن درستی خورده باشد
باز آوردن تا ایمن شود از رجوع کردن بیماری المرض الذرب ذرب اسهال معدی را گویند و این
بیماری مزمن باشد یعنی دیر بماند السبب سبب ذرب یاف و اغذیه باشد یا بسته شدن رگها ماساریقا
یا ریخته شدن اخلاط از همه تن بمعده یا از بعضی اعضا بمعده و این علت علاج دیر پذیرد العرض نشان
فاسد شدن غذا بمعده گوارش بد باشد که از معده بر آید ناخوش طعم و ناخوش بوی و نشان بسته

شدن رکهای ماساریقا آنست که دیر بدیر ماده جمع شود و اسهال کند و نشان ریخته شدن از همه تن
آنست که مزاج همه تن ناخوش شود و نشان بعضی اعضا آنست که در رنگ بسیار کند انکه اسهال کند
التدبیر فرق میان ذرب و هیضه آنست که با هیضه قی و اسهال باشد و بیشتر چیزی که بیرون آید
صفراوی باشد و با ذرب قی نباشد و آنچه از وی بیرون رود یک نوع نباشد بلک گوناگون و
مختلف باشد و علاج این مرض بحسب آنچه بیرون آید باید کرد پس اگر صفراوی باشد قرص طباشیر
قابض با رب آبی باید داد و کشکاب که در وی نار دانک بخته باشند بعد از انکه پالوده و صاف کرده
باشند و سرد کردانیده و گل ارمنی سائیده با او آمیخته و صمغ عربی بریان کرده و سائیده و با او یار کرده
و چون دو ساعت بر اید رب سیب با آب سرد باید داد و سفوف حب رمان در آخر روز باید داد
سه درهم با آب زرشک یا رب ریباس یا رب مورد و اگر تشنگی عارض شود شیره خرفه با سکنجبین
سفرجلی باید داد و تلخان عُبَیرا دهند یعنی سنجد کلاغی با برف و نار دانک و پوسته آبی می مکد و غذای
او مزوره سماق یا نار دانک دهند و اگر قوت ضعیف گردد فروج بسماق بخته دهند و زرده تخم مرغ
نیم رشت با سرکه یا آب سماق دهند و معده او را ضماد باید کرد بگل ارمنی و اقاقیا و سماق و صندل
و مازوی رنگرزان و اگر اسهال بلغمی باشد سفوف مقلیاثا باید داد و امیبه یا بشراب مورد یا گوارش
آبی برب سیب و معده او را ضماد باید کرد بسعد و مصطکی و لادن و گل بهم سرشته با آب مورد و غذای
او محلل ملطف باید داد چون دراج و تیهو بسرکه و کرفس و کشنیز و دارچینی بخته یا بنار دانگ بخته و نخود و اگر سبب
ذرب بسته شدن ماساریقا باشد آب زیره کرمانی بسکنجبین باید داد و اگر حرارت قوی نباشد ماء
الاصول باید داد بگیرند بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ کاسنی و تخم هر سه بپزند این را ماء الاصول خوانند
بدهند تا بستگی را بکشاید و غذا اندک باید و از غذای غلیظ پرهیز باید کرد و مزوره زیرباج باید داد
و اگر ذرب از امتلاء همه تن باشد استفراغ باید کرد مناسب هر خلطی و عنایت بقوت دادن معده
باید داشت بضماد مذکور المرض زَلَقُ المَعِدَة این بیماریست که هرچه خورده شود ناگوارنده قی کند
و زلق را معنی آنست که بلغزد یعنی هر چیزی که بمعده در آید همچنان بقی بر آید پس همچنانست که

بخورده

بلغزیده و نام او زلق المعده گفتند السبب سبب زلق المعده سستی قوت ماسکه است بسبب سردی
وتری که در معده جمع شده باشد یا بسبب حفز قوت دافعه و حفز معنی آنست که پرتاب دهد چیزی چیزی
را قوت دافعه خوردنی را پرتاب دهد بسبب ریشی که بر سطح معده حادث شده باشد العرض
نشان قوت ضعف ماسکه آن باشد که طعام هضم ناشده بیرون رود و نشان ریش معده آنست
که هر چه خورده شود معده را بگزد و ممکن باشد که اثر ریش معده بر سطح زبان ظاهر گردد التدبیر علاج
نرمی معده و ضعیفی قوة ماسکه که سبب او سردی و تری باشد بگوارش خرنوب است با آب خار ممزوج
کرده یا سفوف حب رمان رب آبی و قرص گلنار رب مورد و بر معده ضماد باید کرد بزعفران و گل
و عود و قصب الذریره و سعد و رامک همه را نرم بکوبند و با آب مورد بسرشند یا با آب نعنع و غذای
او قابض دهند چون دراج بزیرباج بمویز و ناردانک یا مطنجن کرده و اگر زلق از بدی مزاج گرم مفرد
حاصل شده باشد پس علاج او کشکاب باشد که در وی قطعه قطعه آبی بخته باشند صافی کنند و سرد
گردانند و صمغ عربی و گل ارمنی سائیده بر سر وی ریزند و بدهند تا بخورد و آب خرفه دهند و رب
آبی با سکنجبین سفرجلی و آب زرشک رب سیب یا قرص طباشیر حابس که فرا گیرند بعضی از زعفران
و معده را ضماد کنند بطحلب یعنی سبزه که بر سر آب استاده حاصل شود و تراشه کدوی تر شیرین
و سماق و گل و غذا فروج با آب سماق بخته یا با آب ناردانک و اگر ریش سطح معده از صفرای تیز
حادث شده باشد که بر معده و رنگ کرده باشد پس علاج اول بقی است بخوردن آب سرد تنها
با آب ناردانک و غذا کشکاب دهند و شیره خرفه دهند تا مزاج او را سرد گرداند با آب آبی و زرشک
و طباشیر و رب سیب اگر با او تب نباشد فروج بسرکه بخته دهند و گشنیز بسیار در وی کنند با آب
سماق و از شیر و ماست و ماهی و سر و پاچه و از جمله طعامهاء غلیظ پرهیز کنند و پیوسته بوی خوش
نگاه دارند و از چیزها که بوی ناخوش دهند پرهیز کنند المرض التهوع و الغثیان تهوع بر هم زدن
معده است بسبب خلطی بد که میخواهد که از خود دفع کند و نتواند و غثیان هم معده بر هم زدن است
و خواهد که قی کند تا آنچه نپسندیده نباشد معده را از خود دفع کند و تواند قی کردن فرق اینست میان هر دو.

السبب سبب این هر دو بیماری خلط بد است که در معده جمع شده است و معده می خواهد که از
خود دفع کند اگر خلط میان طبقهٔ معده مانده باشد تهوع بحاصل آید و اگر در خمل ریشهٔ معده در رسیده
باشد غثیان حاصل آید و اگر در تجویف معده ریخته باشد قی حاصل شود العرض نشان خلط گرم
که بر معده ریخته باشد تلخی دهانست و نشان خلط سرد ترشی مزه دهان و اگر بلغم شور باشد شوری
مزه دهان و همه برهمین قیاس التدبیر علاج ماده گرم بخوردن کشکاب باشد و سکنگبین و خوردن
آب انار میخوش و بعد از تعدیل مزاج بیمار استفراغ ماده باید کردن بقی و اسهال بمطبوخ هلیله
و چون معده پاک شده باشد مزوره فروج باید دادن سماق یا با آب غوره و اگر تشنگی زحمت دهد
آب سرد بطباشیر باید داد و معده را ضماد باید کرد بگل و صندل سرخ و سپید و کافور و اگر از خلط
لزج حاصل شده باشد دوا و چیزی لطیف باید کرد مثل سکنجبین با آب ترب ممزوج و استفراغ همه تن
باید کرد بحب ایارج و روزه داشتن بخوردن میبه و رب رمان منعنع یعنی نعنع در وی جوشانیده
و شراب کهنه و غذا از زیرباج و نخود آب باید داد و چون روی بصلاح آورد غذا گنجشک مطجن
باید داد و کبوتر بچه برشته و در حمام معتدل بردن و معده او را بروغن ناردین چرب داشتن و تدبیر
لطیف باید کردن وعلاج صغراوی بحقنهٔ نرم باید کرد یا بخوردن آب خرمای هندی و آب آلوی سیاه
و رب غوره و شاخهای رز باید خائیدن و شراب سیب و رب آبی یا رب ریباس خوردن اگر قوت
ضعیف شود کبوتر بچه با آب غوره بخته باید خورد یا با آب ناردانک و اگر ماده پر باشد و بیماری سخت
گردد و لیکن قوت بر جای باشد فصد باسلیق باید کرد یا ابطی تا بدین سبب تیزی خلط کم شود اگر با
این علت تب باشد شیره خرفه با آب زرشک باید خورد یا با آب غوره و معده او را الصندل و گلاب
و کافور سرد باید داشت و آب آبی و اگر ماده بلغمی باشد گلنگبین و ماء العسل باید داد و شراب کهنه
آشامیدن و غذا اسفیدباج برشته دادن که بروی سرکه و آبکامه ریخته باشند یا مصوص و آن ترشی است
که اشکنبهٔ گاو بخته باشند و در وی سداب کرده و مصطکی باید خائیدن و آب او را ریختن و اگر ماده
سوداوی باشد قی را باز نباید داشت الا که افراط کند و چون افراط واقع شود حقنه باید کرد و شراب

انار مزمز

انار منفع خوردن یا رب سیب و اگر سبز بد حال باشد رگ باسلیق باید زد و از جب و مزورات دادن
بآب سماق یا زرشک و اگر ضعیف باشد فروج باید داد المرض خروج الدم من المعدة خون
آمدن از معده بقی السبب سبب خون بر آمدن بقی از معده از داخل خلط بورقی باشد یا امتلا رگها
و طرقیدن و از خارج یا زدن باشد یا از بلندی در افتادن یا بانگ قوی کردن العرض نشان خلط
نیز آنست که بیمار احساس کند که در شکم و معده کشاکش و گزیدن است و نشان امتلا بسیاری خلط
باشد در تن و منقطع شدن استفراغات که عادة بوده باشد و نشان سبب بیرونی ظاهر باشد از ضربه
و سقطه و بانگ بزرگ التدبیر فصد باسلیق و خوردن ربوب قابضه که حابس دم باشد مثل رب سماق
و رب آبی با شیره خرفه و آب لسان الحمل و آب عصی الراعی با طباشیر و گل ارمنی با رب آبی اگر
بدینها خون باز نایستد واجب باشد قرص کهربا دادن بآب سیب یا قرص طباشیر بآب باران
و اگر خون آمدن اسراف کند واجب باشد یک قیراط افیون دادن و قیراطی هشت جوارشت بآب
لسان الحمل یعنی اسپیوش و آب تخم خرفه و معده را بآب لسان الحمل و آب لحیة التیس و مازوی رنگرزان
و اقاقیا و گل ارمنی و افیون و آب مورد طلا کنند و غذا مزوره سماق دهند و سبزیهای سرد باید
خوردن چون کاسنی و کاهو و خرفه و اگر قوت ضعیف شود جوزه مرغ خانگی بآب سماق تخته یا بآب نار دانک
و بیمار هیچ حرکت نباید کرد و طعام بر نباید خورد چنانک امتلا بار آورد و غذا و شربت گرم باید خورد
و کسی که عادت داشته باشد که بهر وقتی خون برآید آنرا دوا نباید کرد مگر که اسراف کند و بیمار ضعیف
شود و چون بدین حالت رسد واجب باشد قطع آن خون کردن و اگر بدین مرتبه نارسیده قطع خون
کنند بیمار در مضرت عظیم افتد و تدارک مشکل باشد در جمله تا ضعف قوی روی ننماید قطع خون نشاید
کرد و اسب تاختن و بار سنگین بر نباید گرفتن در جمله حرکتی قوی نباید کردن و چیزها تیز و سریع العفونة
نباید خوردن و از دود و بخار بد خود را نگاه باید داشت و علاج خون از گلو آمدن و از معده هر دو یکیست
المرض الفواق بیماریست که معده را عارض شود و او را سکسکه گویند و اشکنجه نیز گویند معده
میخواهد که خلط بد را از خود دفع کند و خلط نیز دفع او میکند تا سکسکه واقع میشود السبب سبب اشکنجه

کسی که عادت داشته باشد که بهر وقتی خون برآید آنرا دوا نباید کرد مگر که اسراف کند

علاج خون از گلو آمدن و از معده هر دو یکیست

یا امتلا باشد در معده از خلط بد یا استفراغ بسیار که حادث شود از بدی مزاج همه تن گرم یا سرد
یا بادی غلیظ یا گزیدن اخلاط جرم معده را از تیزی که در وی باشد العرض نشان امتلا بسیار خوردن
طعام غلیظ باشد که فضول اندو حاصل شود و نشان استفراغ اسهال بسیار باشد که واقع شده باشد
تا تب محرقه کشیده باشد از سبب رطوبت خرج شده باشد و نشان گرمی غذا گرم خورده و نشان
سردی سردی خوردن و هم برین قیاس تری و خشکی و نشان خلط تیز تشنگی التدبیر علاج فواق
که از امتلا حادث شود بتلطیف خلط غلیظ باشد بخوردن گلنگبین با آب گرم و اگر خلط بغایت غلیظ
باشد شراب صرف باید خورد و ناشتا و مصطکی و نعنع خاییدن چون خلط لطیف گردد قی فرمایند
با آب گرم و اگر خلط بمعده در رسیده باشد استفراغ باید کرد با ایارج و ناشتا آبی دهند که در وی
زیره کرمانی و انیسون جوشیده باشند و ناشتا در حمام باید بردن و معده او را آب انیسون مالیدن
و بیمار بینی خود را بگیرد و چندانکه تواند بدارد که قوت روح با اندرون رود و آن خلط را حل کند
و غذا نخود آب و کبوتر بچه بریشته دهند یا بره بخته و اگر خلط صفراوی باشد قی باید کرد با آب گرم
سکنگبین و بعد از قی گلاب و آب انار دهند یا آب آلوی سیاه و لعاب تخم مرو و غذا مزوره غوره
دهند یا جوزه با آب غوره بخته و اگر فواق از استفراغ بسیار حادث شده باشد کم باشد که بیمار از آن
خلاص یابد اما هم تدبیر گلاب و روغن بادام ممزوج کرده دهند و لعاب بزرقطونا بشراب خشخاش
دهند و کبوتر بچه شوربا بخته دهند و علاج فواق که از ماده گرم باشد گشکاب با آب خرفه بجلاب
و لعاب سکنجبین دادن و غذا مزوره اسفاناخ دهند و چون باصلاح آید فروج با آب زرشک باید داد
یا بغوره یا با آب انار دانک و علاج فواق که از سوء مزاج سرد حادث شود گلنگبین و آب گرم باید داد
و مصطکی خاییدن و غذا نخود آب با کبوتر بچه یا گوسپند یکساله بریشته و علاج فواق که از باد غلیظ حادث
شود شرب شراب است یا سداب خشک کوفته با دوشاب دادن اگر کفایت باشد والا اندکی
از معجون سجزینیا با آب نعنع باید داد و غذا مزوره زیرباج است و اگر از تیزی خلط باشد بجهت هائی
سرد که ذکر رفته است علاج باید کرد المرض کثرة الجشاء یعنی بسیار آمدن گوارش از حلق

و باد بسیار

وباد بسیار شکستن وباد در معده بودن تا بدان سبب کوارش حاصل شود السبب سبب جشا خلطی باشد
ردی که در معده مانده باشد وطبیعت او را بدین طریق تحلیل کند یا فساد مزاج معده که حادث شود
بدین سبب العرض نشان کوارشی که از کرمی خلط حاصل شده باشد دود ناک باشد ونشان خلط سرد
کوارش ترش باشد ونشان بلغم بسیار خیو باشد ونشان سودا خشکی زبان وکام وحنجره یعنی نای کلو
التدبیر اکر خلط که موجب این بیماریست بلغم است استفراغ بحب صبر باید کرد ومزاج را بدل کردن بسکنجبین
عسل وخوردن آبی که در وی عود ومصطکی پخته باشند وغذای لطیف باید داد مثل نخوداب وچون معده
پاک شود وبدن روی باصلاح آورده باشد دراج بشوربا باید داد پخته وهم برشته واکر ماده صفراوی
بود علاج او مطبوخ هلیله یا شراب کل مکرر بیرف سرد کرده ومزاج او را باعتدال باز باید آوردن وخوردن
شیره خرفه بشراب غوره واکر طبیعت دربند باشد آب خرما هندی نرم باید کردن وبجلاب دادن
وغذا مزوره سماق باید داد واکر طبیعت نرم نرم باشد شراب غوره باید داد واکر این بیماری از سردی
حادث شده باشد علاج او آب انیسون باشد یا آبی که در وی زیره کرمانی واویشن پخته باشند
وغذا زیرباج که مویز ونار دانک پخته باشند باید دادن وچون بدن اندکی باصلاح آید غذا یا کوشت
کوسپند یکساله باید داد واکر این بیماری از کرمی تنها بود بی خشکی پس علاج آب الوی سیاه باشد
بسکنجبین ویا آب انار ترش وشیرین بجلاب کرده وغذا فروج بآب غوره پخته واکر این بیماری
از بسیار خوردن پدید آمده باشد کم باید خوردن واکر جشا دربند آید وباد غلیظ وقراقر پیدا کردد
بیمار را از خوردن چیزهای باد انکیز پرهیز باید کرد چون انجیر وانکور وباقلی ونخود ولوبیا وبباید فرمود
تا بیمار ریاضت کشد وبعد از ریاضت درحمام رفتن ناشتا وشراب ریحانی دادن وچیزی از کوارش
زیره دادن واویشن دادن از یک درم تا مثقالی بحسب حرارت مزاج وسردی او وبحسب قوت علت
وضعیفی او بآب کرم حل کرده وغذای او مزوره زیرباج وفروج برشته باید داد المرض کثرة التبصق
یعنی بسیار انداختن خیو وخیو را بعربی بصاق می کویند وبرکشتن دهان از رطوبت السبب سبب تبصق
یا حرارت معده باشد ورطوبت او یا بسیاری بلغم باشد در معده جمع شده العرض نشان انکه بسیاری

تبصّق از حرارت معده باشد آنست که در تابستان بیشتر باشد یا بعد از حرکت یا بعد از خوردن
حلواوشان انکه از بسیاری بلغم و رطوبت باشد آنست که خیو غلیظ بود و در زمستان بیشتر باشد
التدبیر علاج بسیاری تبصّق که از حرارت معده باشد فصد باسلیق است و یا حجامت میان هر دو شانه
وخوردن شربتهای خنک که تقویت معده کند مثل آب سیب ترش و آب انار ترش یا رب غوره
یا سکنکبین رمانی با آب سرد و خوردن میوهای سرد چون سیب ترش و انار میخوش و امرود چینی
و غذا فروج با آب غوره یا با آب سماق یا ماهی سپید کوچک صخری اسکه بخته اگر بدین بار رطوبات کم شود
والا مضمضه باید کرد با آب سماق وعلاج بسیاری تبصّق که از بسیاری بلغم و رطوبت بود که در معده جمع
شده باشد قی کردنست با آب شبث و نمک در وی حل کرده اگر دفع شد والا معده را با ایارج فیقرا
باک باید کرد و چون معده باک شده باشد مزاج او را باعتدال باز باید آوردن بخوردن کلنکبین عسلی
و تریاق اربعه یا تریاق ثمانیه یا مثرودیطوس یا اندکی از کوارش زیره و غذا صالح باید داد تا دیگر این
مرض عود نکند و غذا لطف و محلل بلغم باید داد مثل کبوتر بچه برشته و کنجشک برشته و خاییدن مصطکی و آبی
که ازو حاصل شود ریختن و خوردن شراب کهنه وعلاج شیر فسرده و خون فسرده که در معده حاصل شوند
اگر شیر در معده فسرده شود علاج او نیم مثقال پنیر مایه خرکوش باشد که بعربا انفحه کویند با آب گرم و اگر
بدین حل نشود قیسوم و درمنه ترکی و نعنع باید داد هر یک جداگانه یا اندکی نمک و غذا گوشت گوسپند
یکساله برشته باید داد و شراب کهنه در عقب وی دادن و غذای صالح کم باید داد و از غذای غلیظ
پرهیز باید کرد وعلاج خون فسرده که در معده حاصل شود خوردن تخم رشاد باشد و رشاد تره تیزک را میکویند و شوخیز میکویند در آب که در وی درمنه ترکی بخته باشند یا حاشا و آن کیاهیست
مانند پودینک که خون فسرده بکشاید و حل شود و غذا امروره فروج باید بزیرباج دریاوکردن بیماریها
که عارض شود در جگر وعلاج او المرض انواع سوء مزاج که عارض شود در جگر هم مفرد و هم مرکب
هم با ماده و هم بی ماده السبب سبب این بیماری خوردن طعام و شرابها باشد که از اعتدال دور افتاده
باشد یا حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست یعنی گرمی یا سردی یا خشکی و تری العرض نشان

بهم مزاجی

بدمزاجی که از گرمی باشد تشنگی است وکم بودن اشتها در طعام خوردن ونشان سردی بضد این
باشد وتری دهان پر از خیو بودن وتشنگی کم بودن ونشان خشکی بضد این بود التدبیر علاج بدی مزاج
جگر که از گرمی باشد خوردن کشکاب وسکنجبین رمان با آب سرد حل کرده وشیر خرفه وآب انار وسکنجبین
وآب آلوی سیاه وآب خرمای هندی بجلاب خوردن اگر حرارت بدینها ساکن شود والا قرص طباشیر
باید داد با آب کاسنی وقرص کافور با آب کدوی شیرین وبر جگر ضماد کردن بصندل وگلاب وآب بستان
افروز وغذا کاهو وخرفه وکاسنی ومزوره غوره پس اگر قوت ضعیف گردد پس غذا فروج باید داد با آب
انار میخوش یا غوره اگر با این زحمت خفقان یار باشد فصد باسلیق باید کرد از دست راست وخون بیرون
کردن چندانکه قوت یاری دهد وسن وسال وزمان را بر تابد ومزاج او را سرد باید داشت واگر نشان
امتلا ظاهر گردد از صفرا مسهل مطبوخ فواکه باید داد یعنی مطبوخ میوه‌ها وبعد از تنقیه مزاج او را باعتدال
باز باید آورد بخوردن فروج با آب انار میخوش واگر این علت از سردی باشد گلنگبین باید داد وآبی
که در وی پخته باشند انیسون وغذا نان پاکیزه دهند که در شراب صرف تر کرده باشند واگر قوت ضعیف
گردد پس غذا کبوتر بچه باید داد وگنجشک ودراج بریشته وپخته بنخود آب دهند واگر نشان امتلا ظاهر
گردد استفراغ باید کرد بحب صبر واز بعد تنقیه مزاج بیمار را باعتدال باز باید آورد واگر از خشکی باشد
علاج او حسوی باشد از آرد گندم بکوفته بزغاله پخته وگوشت بره وروغن تازه گاوی باید خورد وشکر
ممزوج کرده وشیر تازه میش وسعی باید کرد تا مزاج تر گردد واگر نه بدق ادا کند واگر مزاج تر باشد آبی
باید داد که در وی عود وپوست درخت غار وانیسون جوشانیده باشند وغذا نخوداب وزیرباج
باید خورد واگر رطوبت بسیار باشد معجون دواء الکرکم باید داد وسکنجبین عسلی واگر قوت ضعیف باشد
غذا کبوتر بچه خورد وشراب کهن صرف واهمال نباید کرد والا ادا بسوء القنیه کند وآن مقدمه استسقاست
والله اعلم المرض الاورام الحادثة فی الکبد یعنی آماسها که در جگر حادث گردد السبب سبب آماس جگر زیادتی
اخلاط اربعه بود یا خون یا بلغم یا صفرا یا سودا العرض نشان زیادتی خون خفقان خشک باشد ورگ گردن
فراهم کشیدن وسرخی رنگ روی وسرخی بول ونشان صفراوی تب وخشکی دهان وزردی بول ونشان

بلغمی سپیدی بول و تباه کردن درد و گرانی وجع و نشان سودا سیاهی بول و درشتی آماس التدبیر
علاج آماس خونی بفصد باسلیق باشد از جانب راست و اگر بفصد کردن عادت داشته باشد و جوان
باشد و زمان معتدل بود خون چندان که طاقت دارد بیرون باید کرد و بعد از فصد کشکاب سرد کرده
دهند و سکنجبین شکری با آب سرد و آب کدو و آب خرفه سکنجبین باید داد و اگر آماس بقعر جگر باشد
و نشان او نابودن اشتهاء طعام باشد و قی کردن صفرا و فواق و شکم دربند باشد علاج استفراغ
بدن باشد باسهال برای آنکه قعر جگر مشارکت دارد با روده و داروی قوی نباید داد بلکه داروی
نرم باید داد مثل آب کاسنی و فلوس خیار چنبر و لعابات و شراب نیلوفر و حقنه نرم کردن و اگر آماس
بحدبه جگر باشد یعنی سر جگر ضد قعر و نشان او تنگی نفس باشد و خفه و کشیده شدن رگها و کم کردن
ادرار بول باید کرد و تخمهای سرد چون مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و خیار بادرنگ و مغز تخم خربزه و منیر آب
و سکنجبین باید داد و اگر طبیعت در اسهال افراط کند رب آبی دهند و رب سیب و از میوه قابض
پرهیز کند چون آبی و سیب و امرود برای آنکه ره گذر را دربند آرد و منع کند برانداز را و آماس را زیاده
کند و اگر حرارت بافراط باشد قرص کافور باید داد با سکنجبین و جگر را سرد باید کرد بصندل و کافور
و آب سک انگور و گلاب و آب بستان افروز و چون روی بصلاح آورد غذا مزوره باید داد و کاهو
و کاسنی و خرفه باید داد و اگر از حرارت اندکی مانده باشد آب زرشک سکنجبین باید داد و اگر
قوت ضعیف گردد و بیماری بدرازی کشد غذا فروج با آب غوره یا با آب انار باید داد تا مزاج فاسد
نشود و علاج آماس صفراوی کشکاب باشد با آب انار ترش و آب خرفه سکنجبین و اگر طبیعت
دربند باشد آب خرما هندی با جلاب و آب کاسنی سکنجبین خورد و جگر را قوت باید داد بقرص زرشک
و بصندل و کافور و گلاب جگر را سرد باید کرد و غذا مزوره آب غوره باید داد و آخر بفروج باید
داد با آب سماق و علاج بلغمی گلنگبین باشد و آبی که در وی عود و مصطکی پخته باشند و اندکی
شراب صرف باید داد بر ناشتا و غذا نخود آب دهند و در آخر گنجشک و دراج بزیره و دارچینی
پخته و علاج آماس سوداوی بمعجون دواء اللک و بنیر آب سکنجبین و غذا شوربا بگوشت نیکو دهند

چون نیکو

چون تیهو و دراج و اندکی شراب سپید دهند و مطبوخ افیتمون باید داد المرض السدد الحادث
فی الکبد یعنی سده که حادث شود در جگر السبب سبب سده در جگر یا خلط سودا سوخته باشد یا
خلط غلیظ بلغمی العرض نشان سده که حادث شود در جگر از حرارت تشنگی و گرانی باشد و اگر از سردی
حادث شده باشد گرانی و ناگواریدن طعام و نرم بودن طبیعت التدبیر بر طبیب واجب باشد
که بشناسد که سبب سده چیست و روی بکدام جهت دارد بمقعر یا محدب یا در رگهای جگر اگر سده
در جانب محدب یعنی سر جگر دارد بول تنگ باشد و اگر سده در مقعر دارد یعنی بن جگر براز کم باشد
و اگر در رگهای جگر باشد در جانب گرانی و کشاکش احساس کند و درد قوی بود در سر و بن جگر
و اگر از خلط سوخته حاصل شده باشد علاج او باستفراغ بدنست بمطبوخ فاکهه و بعد از استفراغ
داروی سده کشای باید داد مثل سکنجبین که از تخم کاسنی و خرما هندی کرده باشند و قرص
زرشک سکنجبین و بنیز آب باید داد و چون بیمار روی بصلاح آورد غذا مزوره زیرباج باید داد و
چون معده پاک شود زیرباج فروج باید داد و اگر خلط غلیظ بلغمی حادث شود استعمال داروی باید کرد
که ادرار بول کند مثل آبی که در وی تخم کاسنی و کرفس و انیسون و بادیان پخته باشند و سکنجبین
عسلی باید داد و اگر کافی شد و الا قرص افسنتین باید داد سکنجبین شکری و غذا نخود آب باید داد
و اگر قوت ضعیف شود گوشت گوسپند یکساله برشته باید داد و چون قوت رجوع کند غذا باید داد
بپرهیز تا وقتی که علاج تمام شود و اگر سده در مقعر جگر باشد مسهل مطبوخ افیتمون باید داد و شراب
افسنتین باید داد اگر کافی باشد و الا چیزی از معجون که دوا الکرکم خوانند و کرکم نام زعفرانست
سکنجبین و غذا مزوره زیرباج باید داد یا تیهوی برشته یا دراج برشته و از طعامهای غلیظ سده انگیز
پرهیز باید کرد چون حلوا و پالوده و سهروپاچه و لوزینج و قطایف و حریره و هریسه المرض ضعف
القوی الطبیعیة یعنی ضعیفی قوت طبیعی که تدبیر کننده غذا است در جگر یعنی قوت جاذبه و ماسکه و هاضمه
و دافعه السبب سبب این مرض بدی مزاج جگر است و بیرون شدن او از یکی از کیفیات اربعه یعنی
گرمی و سردی و تری و خشکی برای آنکه چهار قوتهای طبیعی را این چهار کیفیات خدمت میکنند العرض

نشان ضعیف قوت هاضمه آنست که چون بحاجت برخیزد رنگ براز چنان باشد که گوشت خام را چون
بآب بشویند همان رنگ دارد و نشان ضعیف جاذبه تنگی براز و نشان ضعیف ماسکه غذا که خورده شود
هیچ تغیر نکرده بیرون رود و نشان ضعیفی دافعه براز مختلط باشد بانواع رنگها التدبیر باید دانست
که طبیب سرگردان شود در علاج ضعف قوی طبیعی تا بداند که سبب این علت چیست و ماده چگونه است
تا علاج او بصواب باشد پس علاج ضعف قوة مغیره باستعمال ادویه باشد که جگر را قوت بخشد
مثل تریاق و سنجرینیا و مردورا بشراب خورند و جگر را بصبر و گلنار و پوست انار و مورد و شاهنهار
زر و گلاب ضماد کنند و غذا از زیرباج ناردانگ دهند بمویز کوفته و بیمار مویز را با دانه خورد و باید که
نیک بخاید زیرا که خاصیت او قوت دادن جگر است و فربه گردانیدن جگر را و علاج ضعف قوت جاذبه
خوردن دارچینی و زعفرانست بشراب قابض و غذا دراج و تیهو بآب غوره بخته و زیره و دارچینی
در وی کرده و بر معده ضماد باید کردن مثل گلنار و مصطکی و افسنتین و صبر و گل بآب مورد
وعلاج ضعف قوت ماسکه بگوارش خوزی باشد رب آبی و خوردن میبه و غذا گوشت بره باشد
یا گوشت حولی یعنی گوسفند یکساله بسرکه یا ابکامه بخته یا گوشت جوزه بدارچینی و زیره و بسباس
با وی ترتیب داده و بر معده سک و عود و گل بآب سیب معجون کرده برنهند و علاج ضعف قوت
دافعه را بنیر آب است بسکنجبین و خوردن هلیله پرورده و اگر بدن ممتلی باشد فصد رگ اسلیم
باید کرد و غذا مزوره زیرباج باشد یا بگوشت برشته که شراب صافی بر وی همی ریزند با سرکه و آبکامه
و از غذای غلیظ دیرگوار پرهیز کنند مثل گوشت گاو و حلوا و لوزینه و قطایف و پنیر و جوزات
و در حالت که حرکت کرده باشد یا از حمام بیرون آمده آب سرد نخوردن و ادخال طعام بر طعام
ناکردن تا شفا یابد المرض الاستسقا استسقا آب خواستن است چندان آب خورند که شکم آماس
گیرد و او سه نوع است زقی و طبلی و لحمی السبب سبب استسقا فساد مزاج جگر است و افراط بیرون
شدن از اعتدال برای آنکه سردی مفرط یا گرمی بی حد بود که بر مزاج جگر مستولی گردد العرض
نشان غلبه سردی بر مزاج طعم دهان ترش باشد و تشنگی بافراط نباشد و چیزها سرد بیشتر بسیار

خوارده باشد

خورده باشد و نشان غلبهٔ گرمی تشنگی بافراط باشد و بول سرخ باشد و رنگ بیمار زرد باشد
التدبیر استسقا سه نوع بودن را علت آنست که حرارت غریزی که قوت هضم بدو تمام می شود از سه وجه
خالی نیست یا هضم بافراط کرده است یا اندکی کرده است یا متوسط کرده است اگر بافراط کرده است
استسقاء لحمی حادث شود و اگر هضم اندک باشد استسقاء طبلی واقع شود و اگر متوسط کرده است
استسقاء زقی واقع شود پس علاج استسقاء لحمی که از سردی باشد تقویت جگر باید کرد و جگر را گرم
کردن بخوردن سکنجبین بزوری یا سکنجبین عسلی و اندکی از گوارش زنجبیل خوردن یا چیزی
از دواء الکرکم و بحمام رفتن و آب شور بکار داشتن چون آب دریا و آبهای کوگردی و کندیده و آب
بورقیه و قی کردن پیش از طعام بشبث سکنجبین پخته و گوشت گنجشک دهند و تیهو برشته و سرکه
یا آبکامه بر روی ریخته و شوربا بدارچینی و زیره کرمانی پخته و شراب کهنه خوردن و از غذا ار سرد و دیر
گوار پرهیز کردن و گرسنگی کشیدن و ریاضت بناشتا کشیدن و چندانکه ممکن بود از آب سرد منع
کردن و شکم را بمصطکی و زعفران ضماد کردن با سرگین بز که کهنه باشد و در آفتاب گرم نشستن
و در ریگ گرم دفن کردن و علاج استسقاء زقی که سبب سردی باشد نزدیکست بعلاج لحمی [illegible]
سکنجبین بزوری و کلنکبین و اگر در اندرون آب غالب باشد استفراغ باید کرد ببول و اسهال
بمثل حب سکبینج و ایارج فیقرا یا بگیرند آب کاکنج و آب قاقله نیم رطل شکر عشر یا آب ورق اثل یعنی
گز با شراب ممزوج دهند یا آبی که در وی انیسون و تخم کرفس و مصطکی پخته باشند و ضماد کنند بر شکم
او آرد جو و سعد و سنبل بز و سرگین گاو و بوره و غذا تیهو و گنجشک دهند تخم بادیان و تخم کرفس و
سداب و آبکامه و زیره کرمانی و زیت پخته و شراب سپید دهند که آنرا شراب شمسی خوانند و بحسب
اعتبار قوت ادرار بول باید کرد و اگر آب تمام بیرون نیاید و زمان موافق افتد بزل آب باید کرد
یعنی زیر ناف شکم میل بزنند و نی کوچک بر آنجا نهند و بکشند بدفعات آب بیرون کنند تا خلاص یابد
و قوت دهند بیمار را بمغز نان در گوشت آبه حل کرده و اندکی از خمر و علاج استسقای طبلی که از
سردی باشد گوارش زیره و معجون حب الغار دهند و حقنه بروغن سداب کنند و بر شکم کاورس

یم کرم نهند و غذا کوشت مرغ خانکی دهند با انیسون و بادیان و نانخواه بخته و کرفس نیز باو یار باشد
و اکر بدرازی کشد ناامید مباش که عافیت پذیرد المرض الاستسقا یعنی استسقای که با وی حرارت
و تب باشد السبب سبب استسقا یا افراط حرارت جکر باشد که قوت مغیره را ضعیف کرده باشد یا از
غایت کرمی جمله رطوبات تن را بخود کشیده باشد چون آفتاب که رطوبت را بخود کشد یا چون چراغ که روغن
را بخود کشد العرض نشان چنین استسقا سرخی قاروره باشد و تشنکی بافراط و التهاب تمام یعنی از دهان
او چون زبانه آتش کرمی بیرون آید و بسیار باشد که با او تب نیز باشد التدبیر علاج استسقای که
از حرارت جکر باشد بافراط اکر قوت یاری دهد مسهل باید داد و بدان چیزی که آب را بیرون برد و حرارت
بر نینکیزد چون ترنکبین با آب آلوی سیاه اکر کافی شود و الا مطبوخ هلیله بشکر باید داد و سکنجبین که بتخم
کاسنی کرده باشند باید داد و در ایام راحت یعنی در آن روزی که تب نکیرد با آب سک انکور و چیزی
که جکر را قوت دهد باید داد چون قرص زرشک با سکنجبین و مکیدن انار میخوش یا آبی میخوش که این
هر دو جکر کرم را قوت دهد و هر دو بول براند و چیزی باید داد که ادرار بول کند چون مغز تخم خیار
و خربزه و مغز تخم خیار بادرنک و تخم کاسنی و عصاره غافث و تخم کشوث و بلک افسنتین از هر یکی دو درم
همه کوفته و بیخته بخورند با سکنجبین که در و تخم کاسنی باشد و چون تشنه شود آب انار و طباشیر باید داد
و بنیز آب باید خورد و غذا اسفاناخیه و زرشکیه باید خورد و جکر و شکم او را بصندل و کلاب طلا باید کرد
و شیاف مامیثا و آب سک انکور ممزوج طلا باید کرد و علاج استسقا با تب مشکلست زیرا که برای تب
چیزهای سردی باید دادن و سردی جکر را ضعیف می کند و موجب استسقا می شود و چیزهای کرم که جکر را
سود دارد تب را زیان دارد پس مصلحت آنست که کدامین غالبتر است اول دفع آن کنند سکنجبین
با آب کاسنی دهند و هلیله زرد و آب لبلاب دهند و خیار شنبر هم و غذای مزوره نیرباج دهند و اکر
قوت ضعیف شود و تب اندکی کمتر شود جوزه و تیهو باید داد و اکر طبیعت نرم باشد با آب سماق با انار دانک
و اکر طبیعت نرم باشد بزیرباج دهند و کاهو و بقله یمانیه بجای سبزی در طعام دهند اکر تشنکی غلبه
دارد و قرص زرشک سکنجبین سفرجلی دهند اکر با این خفه باشد شراب زوفا باید داد و لیشیر آب بنفشه

بامیون

یا معجون بنفشه و اگر حقنه سخت باشد و قوت ضعیف و طبیعت نرم در صحت طمع مدار در یاد کردن بیماریهای
که حادث شود سپرز را و علاج او المرض سوء المزاج الطحال یعنی مزاج بد سپرز و آماس
او و سده که در وی حادث گردد و بادی که در سپرز حاصل شود السبب سبب از اعتدال بیرون شدن
مزاج سپرز است یا از زیادتی خلط روی که بسیار از اعتدال تجاوز کرده باشد یا اگر بمقدار کم باشد بکیفیت
بد باشد یا بگرمی و سردی یا بغلیظی و سرشناکی العرض نشان بدی مزاج سپرز رنگ بیمار شناسند که رنگ
تباه شده باشد و میل بسیاهی کشد و سپیده چشم خاک رنگ شود و اشتهار طعام ندارد و نشان آماس
درشتی سپرز باشد و نشان سده گرانی که احساس کند و نشان باد تمدد و قراقر حوالی سپرز را انجا کند
التدبیر چون بدی مزاج سپرز از گرمی بود رگ اسیلم باید زد از جانب چپ و اگر قوت دارد مطبوخ هلیله
باید خورد و سکنجبین با آب کاسنی و انار میخوش باید مکیدن و اگر حرارت زیاده باشد قرص طباشیر با سکنجبین
باید دادن و شیره خرفه با شکر و اگر طبیعت دربند باشد آب آلوی سیاه و آب خرمای هندی بجلاب دادن
و غذا مزوره زیرباج یا جوزه با آب انار میخوش و علاج آماس سرد گلنگبین و سکنگبین خوردن
بسرکه عنصل و قرص گل با سکنجبین عسل و شراب کهنه خوردن بناشتا و غذا برشته بسرکه بکبر و علاج آماس
گرم فصد باسلیق است و آشامیدن آب کاسنی و قرص زرشک با سکنجبین و تعدیل طبع با آب هفت میوه
و اگر با این ورم تب باشد آب تخم خیار و خیار بادرنگ و شیره خرفه با سکنجبین باید داد و چون تب ساکن
شود مزوره زیرباج باید داد و چون خوشتر شود تیهو باید داد و دراج و سرکه و آبکامه و شاخهای کبر
بسرکه و علاج آماس سرد گلنگبین و ماء الاصول است بروغن بادام و اگر بدر از کشد قرص کبر با سکنجبین
بزوری باید داد و مطبوخ افتیمون دادن و غذا نخود آب باید داد و اگر قوت ضعیف گردد دراج و تیهو
مطجن دادن و از غذای غلیظ پرهیز باید کرد و بناشتا ریاضت باید کشیدن و بحمام هم بناشتا باید
رفتن و علاج آماسی که درشت شده باشد سکنگبین با آب برگ گز باید داد و برای حل آن درشتی
بگیرند اسقولوقندریون سه درم جعده سه درم لک یعنی درونی که کارد گران در دسته کارد کنند
تا سخت گردد یک درم زعفران نیم درم کوفته و بیخته شربتی یک مثقال است با سکنجبین و غذا آبکامه

دیگر ویا وجعند رو سرکه وسپندان خورد وتدبیر لطیف باید کرد وسپرز را علاج باید کرد با انجیر سیاه ودر سرکه
خیسانیده یا بادام تلخ کوفته وقسط تلخ بهم ممزوج کرده واگر ضعیف شود فروج باید داد وشراب ریحانی وعلاج
آماس نزدیک است بعلاج سده وعلاج بادسپرز کلنگبین وشراب است شراب کهنه وسپرز را اسبوس
بسرکه بخته ضماد باید کرد وغذای صالح باید داد وعلاج آماس وباد نزدیکست بهم المرض الیرقان الاصفر
یعنی یرقان زرد که از زرد که از درد جگر حادث گردد واز بدی مزاج او که میل بگرمی دارد ویرقان سیاه
که از بدی مزاج سپرز حادث گردد السبب سبب یرقان زرد از بسیاری صفرا باشد که پراگنده گشته باشد
در همه تن وسبب یرقان سیاه از بسیاری مره سودا باشد که در جمیع بدن منتشر شده باشد العرض
نشان یرقان زرد زردی سپیده چشم وزردی مجموع بدن وزردی قاروره وزردی کف که بر سر
قاروره استاده باشد ونشان یرقان سیاه بسیاهی رنگ همه تن وسیاهی قاروره وکمی بول التدبیر
علاج یرقانی که از گرمی مزاج جگر باشد کشکاب است وسکنجبین که از تخم کاسنی کرده باشند وجگر را
سرد کردن بصندل وگلاب وغذا مزوره آب انار یا آب غوره چون اندک باصلاح آید فروج تاب
بسرکه کاسنی بخته وعلاج یرقانی که از آماس جگر باشد فصد است وکشکاب خوردن وبعد از آن
سکنگبین با آب سرد وآب انار وآب خرما هندی وآب خرفه بجلاب واگر با او تب باشد کشکاب باید
خورد واگر طبیعت در بند باشد شراب بنفشه وآب آلوی سیاه نرم باید کرد وجگر را بصندل وگلاب
وآب سگ انگور سرد کردن چون تب ساکن شود بنیز آب سکنجبین وغذا مزوره دهند وچون خوشتر
شود جوزه با آب غوره باید داد وعلاج یرقانی که از گرمی اخلاط باشد شراب گل تلمیثن باید کرد وقرص
طباشیر سکنجبین دادن وآب کاسنی سکنجبین دادن وآب بنیر دادن سکنجبین وچون اندک
خوشتر شود غذاهای سرد باید داد چون سماقیه وزرشکیه وغذا اگر م نباید خورد وعلاج یرقانی که حادث
شود از سده که در زهره باشد سکنگبین وکلنگبین وآب بادیان وآب کرفس سکنجبین خوردن
وغذا مزوره زیرباج وچون خوشتر شود فروج سبیر بخته دهند واز غذای غلیظ پرهیز کنند وعلاج
یرقانی که از آماس زهره باشد خوردن کشکاب با آب انار میخوش وآب لسان الحمل یعنی اسبغوش

وتعدیل

و تعدیل مزاج بآب خیار چنبر و جلاب و چون بهتر شود فروج بسرکه و کشنیز تر بخته دهند و علاج یرقانی که
از بدی مزاج زهره گرم باشد خوردن کشکاب و آب عناب و سکنجبین خوردن و استعمال لعاب
بزرقطونا بجلاب و اگر شکم در بند باشد بشراب بنفشه نرم باید کردن و غذا جوزه بخته بآب انار یا بآب
غوره و علاج یرقانی که از درد سپرز حاصل شده باشد بفصد اسیلم باشد یا فصد باسلیق و مسهل
دادن بمطبوخ افیتمون و خوردن سکنجبین و بنیرآب دادن و اگر تب نباشد کاسنی و سرکه باید و چون
پاک شود فروج باید داد بسرکه بخته و کبر المرض السحج و سحج ریش روده را گویند که در عقب اسهال
بسیار از تیزی خلط و بسیار بر روده گذر کردن حادث شود السبب سبب سحج تیزی خلط باشد که
روده را ریش کرده اند یا سودا سوخته حریف یعنی تیز باشد بر روده گذر کرده باشد و جراحت کرده
والله اعلم العلامه نشان ریش روده مغص باشد یعنی پیچش روده و درد بی حد و در براز خون و خراط
باشد و بی قراری جوید دلیل باشد بر جراحت روده یعنی ریش روده التدبیر چون ریش که در روده
بالایین پدید آید درد سخت بالا ناف گیرد و دیر براز فرود آید و خون بیرون آید بانواع خلطها آمیخته
خاصه بخون دوا او بشربت باشد نه بحقنه و اگر سبب صفرا و تیز باشد در براز صفرا توان دید و
و تشنگی بغایت باشد و بی قراری و تا س و اس کند و بیمار چنان احساس کند که روده او را چیزی
می گزد علاج وی در اول سفوف طین باشد یا رب آبی و کشکاب بگل ارمنی و صمغ عربی و شیره خرفه
و گل ارمنی و طباشیر بآب آبی اگر خون باز نایستد قرص کهربا باید داد بآب خرفه و بآب لسان الحمل
و رب سیب و چون تب ساکن شود و آنچه بیرون آید چون ریمی باشد واجب بود شیر گاوی یا میش
تازه را سنگ تاب کرده دادن یا آهن تاب چنین که سنگ سپید که چرک ندارد و در آتش نهند
تا سرخ گردد و بردارند و در این شیر تازه نهند و چندان صبر کنند که حرارت سنگ کم گردد بردارند
و آن شیر بدو دهند و اگر سنگ حاضر نباشد آهن که ریم ندارد همچنین گرم کنند و در شیر اندازند
و از آن شیر بدهند مفید بود و غذا مزوره سماق دهند و چون روی بصلاح آورد زرده تخم مرغ
نیمبرشت دهند بآب سماق یا بسرکه و دراج و تیهو بآب سماق یا بآب انار دانگ بخته یا برشته دهند

واگر سحج بلغمی باشد نشان او آن باشد که در براز چیزی لزج یعنی سرشناک یابند و باد و قراقر بادی
بود و بیشتر در عقب زکام حادث گردد یا در عقب نزله علاج او تخم شاهسفرم و تخم مرو بریشته و مازو
و بلوط در سرکه خیسانیده و بریشته و دانه مورد بکوبند برغول یعنی نیک نرم بکوبند دو درم و بوقت
سحر با آب سیب بدهند و غذا کبوتر بچه مطجنه دهند بدارچینی و زیره و نانخواه و کرویا و اگر سحج از سودا حادث
شده باشد نشان او بجوش شکم دایم بود و براز سیاه و چون بر زمین فرود آید بجوشد و او بد باشد
غالبا هلاک کننده باشد علاج او بزر قطونا بریشته و تخم مرو و تخم حماض و نشاسته و صمغ عربی و گل ارمنی
و عصاره لسان الحمل و شاهبلوط بریشته برب آبی دهند و در عقب او گشکاب دهند بگل ارمنی
و صمغ عربی و آب مورد و آب لسان الحمل و علاج سحجی که در روده میانین حادث شود اگر گرمی یا سردی با
بهمین ادویه باشد و اگر اینها فایده ندهد حقنه معرقه باید کرد یعنی حقنه سرشناک بدین صفت بگیرند
برنج سفید و جوی پوست کنده بپزند و آب ایشان بگیرند و زرده تخم نیمبرشت و صمغ درخت بلوط
و کاغذ سوخته و خون سیاوشان و اسفیداج قلعی و گل ارمنی و افیون و حقنه کنند و اگر سحج در
روده زیرین حادث شود حقنه باید کرد اگر ماده صفرا بود بگیرند لسان الحمل و شیره خرفه و روغن
گل و زرده تخم مرغ نیمبرشت با آب سماق و عصاره لسان الحمل و خون سیاوشان و گل ارمنی
و افیون حقنه کنند و اگر تب نباشد غذا امروره دهند و چون روی بصحت آورد تیهو با آب سماق
دهند و اگر سحج در آخرین روده حادث شود دوای او بشیاف از ادویه قابضه گرفته چون گلنار
و کندر و خون سیاوشان و بلوط شیاف کرده بخود برگیرند المرض الذوسنطاریا الکبدیة
ذوسنطاریا اسهال کبدی را گویند یعنی اسهال خون که از جگر آید بی پیچش ولی درد وقت
باشد که با او خلط دیگر باشد ولیکن نادر باشد السبب سبب ذوسنطاریا یا از امتلاء رگهای جگر باشد
از خون یا ضعیفی قوت مغیره باشد یا آماس یا گده یا بدی مزاج جگر العرض نشان امتلائی شهوت
باشد یعنی شهوت طعام و خون بغایت سرخ باشد و نشان دوم بیرون آمدن خون باشد مانند
آنکه گوشت خام را چون بشویند آبی که از آن شستن حاصل شود مانند خون آبه باشد التدبیر

باید

بر طبیب واجب باشد که درین علاج تفحّص نیک کند تا غلط واقع نشود که خون ذوسنطاریا را اگر
علاج کنند و حال آنکه خون از روده آید آن را ذوسنطاریا معوی گویند چون طبیب بعلاج امتهار بریک
استدال بجوید موجب هلاکت گردد پس فرق میان هر دو آنست که آنچه از ذوسنطاریا معوی یعنی
روده بیرون آید خراطه با او باشد یعنی چیزی سپید مانند کیسه یعنی پوست روده از تیزی خلط
پوست باز کرده است آنکه خون حاصل آمده و خون اندک اندک آید و رفود از زود آید مگر رگی گشوده
باشد که خون بسیار آید و ذوسنطاریا کبدی را خون محض آید و مقدار او بسیار باشد و دیر دیر
آید و اگر بیمار در حوالی جگر اندک درد که یابد نشان درست باشد که ذوسنطاریا کبدی است پس
علاج او اگر قوت دارد دو سه روز قطعا چیزی نخورد خاصه اگر تب با او باشد پس اگر ماده حرارت باشد.
و نشان او تشنگی باشد و زبانه آتش از معده او بر آید علاج گلاب و گل ارمنی و طباشیر باشد و قرص
طباشیر هر روزه باید داد و قرص کهربا برب آبی و عناب با تقویت جگر باید داشت که صندل سرخ
و سپید بگلاب سائیده و پیوسته بر جگر طلا کنند و بار دیگر گل ارمنی و سماق و عصاره لسان الحمل
و گلاب بهم سرشته طلا کنند و آب زرشک سکنگبین سفرجلی دهند یا آب آبی بگیرند و جوشش دهند
و سرد کنند و شیره خرفه برب سیب دهند چون تب ساکن شود نارزا با آب انار میخوش تر کرده دهند
و امرود بسیار باید داد و آبی و زعرور و مجلبن و اگر این علت را سبب سده باشد در رگهای جگر و
دلیل برین خون غلیظ باشد که بیرون آید سیاه فام چون دردی چیزی برای آنکه در رنگ کرده
باشد بسیار پس ادویهٔ قابضه بکار نباید داشت بلکه ادویه محلله بکار باید داشت سده گشای
چون سکنگبین بزوری معتدل و اگر سبب ذوسنطاریا آماس باشد و نشان او تب و تشنگی و گرانی
جگر باشد علاج او سرد باید که ذکر رفته و جالینوس میگوید بسیار خلق ازین سبب هلاک شده اند که طبیب
برای آماس خون بسیار فرمود گرفتن که خلط تیز بیرون برد تا روده بخراشد و با سحج کبدی یعنی
جگری چیزی چرب بیرون می آمد و بیمار هلاک شد ازین سبب واجبست دقیقها را نگاه داشتن

المرض الزحیر زحیر حرکتی و دردی باشد در روده مستقیم که متصلست بمقعده بسبب آنکه خلط

تیز سوزشناک از معده آمده بود و دو سیده باشد بیمار چندانکه قوت کند و در وکشد از و جدا نشود
مگر اندک چون آب الب سبب زحیر فضول تیز باشد که بر روده چسبیده باشد و بیمار زور کند و از
خود نتواند کرد یا خلط غلیظ بلغمی یا آماس که بطرف روده مستقیم حادث شده باشد العرض نشان
خلط تیز آن باشد که مقعد را بگزد و بسوزاند و نشان خلط بلغمی باد و قراقر باشد و نشان آماس
ضربان یعنی دردی قوی و کشاکش که با وی باشد التدبیر زحیر را علاج بدفع سبب او کنند پس
اگر سبب خلط تیز باشد تحلیل باید کرد و اگر بسیار جمع شده باشد مسهل باید داد پس نوع اول علاج
او نیز دیگست بعلاج سحج مثل سفوف طین که در وی بزرقطونا و تخم حماض و تخم لسان الحمل نیز یکدرم
باشد بریان کرده و با او اضافت کنند گل ارمنی و صمغ عربی و طباشیر هر یکی یکدرم و نیم و از مجموع شربت
دو درم باشد برب آبی ساده چون گویند حریش گویند یعنی بر بغول کنند و نرم نگویند و اگر سوزش
قوی باشد گشکاب دهند که در وی ناردانک پخته باشند و چون بپالایند و سرد کنند گل ارمنی و
صمغ عربی با وی اضافت کنند و بعد از دو ساعت آب آبی باید داد و چون شانیده و سرد کرده و طباشیر
در وی حل کرده و چون اعراض اندک کمتر شود غذا مزوره سماق باید داد و شیاف زحیر بکار
داشتن و آب ریاحین بباید نشست و بباید شست مثل مرزنگوش و بابونه و اکلیل الملک و گل و گلنار
و خطمی و بنفشه و مانند آن و اگر سبب خلط بلغمی باشد علاج بمیبه باید کرد و بگیرند تخم مرو و تخم شاهسفرم
هر دو برشته و ناردانک برشته بعد آب گرم بباید خورد و شیاف مذکور بخود برگیرد و بر حمام نیم گرم
نباشتا درآرند و آب کم استعمال کنند و غذا کبوتر بچه یا گنجشک بریان کرده دهند یا نخود آب پخته
و غذا چندانکه تواند کم خورد و علاج زحیری که سبب آماس بود در آب ریاحین نشستن است پس با
اگر سوزش سخت باشد آماس ضماد باید کرد و روغن گل و زرده تخم مرغ و حقنه باید کرد تا آب سیک انگور
و آب لسان الحمل و روغن گل و زرده تخم مرغ خایگی و مزاج بیمار را سرد گردانیدن و غذا امتناع کردن
چندانکه طاقت دارد و چون اندک بهتر شود مزوره ناردانک باید داد و اگر زحیر از سرگین باشد
که در روده خشک شده باشد و چون سنگ گشته حقنه باید کردن اگر بهتر شود و الا قرص بنفشه

باید داد

باید داد و چون اندکی باصلاح آید مزوره اسفاناخ باید داد والله اعلم المرض المغص مغص
پیچش روده را گویند و گزیدگی و کشاکش در روده حاصل شود السبب سبب مغص بادی غلیظ
باشد یا خلط تیز مراری یا از خلط غلیظ سرشناک العرض نشان مغص که از باد حادث شده
باشد قراقر است و از جائی بجائی نقل کردن و نشان خلط تیز سوخته شدن خلط و نشان
خلط غلیظ درد بی طاقت بودن التدبیر اگر پیچش روده از خلط غلیظ حادث شده باشد علاج خوردن
شراب گرم کرده است ناشتا و گلنگبین خوردن و شرب آبی که در و مصطکی و عود جوشانیده باشند
اگر خوش شود و الا تریاق یا معجون کندری باید دادن یا سجزنیا و آبی باید دادن که در وی انیسون
وادیش و زیره کرمانی جوشانیده باشند و بیمار را فرمایند تا ناشتا حرکتی کند برسم ریاضت و حقنه
تیز باید کردن و چون اندک باصلاح آید مزوره زیرباج دهند و چون خوش شود گنجشک بریاج
باید داد و گوشت برشته بداروهای گرم و شراب صرف کهنه دادن و بر حسب مزاج زیادت و کم کردن
و اگر سبب مغص باد غلیظ باشد علاج او خوردن آبی باشد که در وی انیسون و بادیان پخته باشند
و داروش بشکر شربت کرده بآب نیم گرم دادن و غذا مزوره زیرباج و اگر مغص از خلط تیز حادث
شده باشد پس علاج خوردن چیزهای سرد باشد چون کشکاب که در وی ناردانگ پخته باشند
و بعد از وی رب آبی ساده باید داد و آب سرد و پوسته شیره خرفه خورد و بآب زرشک سکنجبین
حل کرده که سفرجلی باشد باطباشیر و گل ارمنی و آبی پوسته مکیدن و در عقب وی آب آبی خورد جوشانیده
و سرد کرده بطباشیر و غذا مزوره سماق یا مزوره فروج بناردانگ و از چیزهای بادانگیز پرهیز کند
چون گوشت گاو و گوشت همه شکاری و جمله میوه ها و ترها و غذاء صالح خوردن چون گوشت گوسفند
یکساله و فروج بزرشک یا سماق پخته یا برشته و فصد قطعا نباید کرد المرض القولنج قولنج دردی باشد
که در روده قولون حادث گردد و روده را در هم کشد السبب سبب قولنج یا خلطی باشد غلیظ بلغمی
که در طبقات روده درنگ کرده باشد و بدان سبب باد غلیظ حاصل شده و روده را در هم کشد
و درد سخت بگیرد یا خلط صفراوی تیز خونی حادث شود العرض نشان نوع اول گرانی و تخمه و جشار

ترش باشد و زیر ناف سرد بودن و نشان نوع دوم تشنگی و لذع باشد یعنی گزیدن روده را و بوی
که بوی تیز دهد التدبیر علاج قولنجی که از خلط سرد حادث شود اول بشیاف است اگر بگشود و الا حقنه باید کردن
حقنه تیز و قوت بیمار نگاه باید داشت بنسبت با سختی علت اگر شکم بگشود و درد ساکن شد و دیگر عود
نکرد و نبهار و نغا و زنهار تا شکم گشوده نشود داروی مسهل نشاید داد تا طبیعت را بشیاف و حقنه نرم
نکنند الا که درد بالای ناف باشد و باد را مخرجی باشد چون چنین باشد مسهل دادن روا بود و اگر
درد لازم ناف باشد و برای باد راهی نباشد مسهل نشاید داد چون راه گشوده شد حب مسهل
توان داد چون حب ایارج یا حب سکبینج یا حب منتن مقدار دو درم تا سه درم با آب گرم اگر دارو را
قی کند دیگر باره باید داد و اگر این حبها را نتواند خورد از جهت گرمی مزاج کلکلانج باید داد با آبی
که در وی بادیان جوشانیده باشند و صافی کرده و یکمثقال ترید سفید مجوف کوفته و بیخته در وی
حل کرده و یک درم ایارج فیقرا با آب گرم و غذا مرق شوربا باید داد و چون روده پاک شود فروج
و خروس جوزه توان داد و آب خروس پیر که یکساله یا بیشتر باشد باید دادن و در پختن او یکمثقال
بسفایج در اندازند و بعد از آن در حمام برند که نیک گرم باشد و معجون فلافلی باید دادن و فرمودن
تا حرکت کند و غذا کم باید دادن تا ایمن باشد از عود کردن مرض و علاج قولنجی که از خلط تیز حادث
شده باشد اگر تن از خون ممتلی باشد فصد باسلیق است و بعد از فصد مطبوخ هلیله دادن و آب آلوی سیاه
و خرمای هندی و مغز خیار چنبر و بر موضع که درد دارد خرقه را بگلاب تر کرده نهند و حقنه نرم باید کردن
و اگر حرارت قوی باشد کشکاب باید داد و شراب بنفشه و بزر وره اسفاناخ لعاب تخم مرو دادن و آخر شوربای
مرغ خانگی فربه باید داد و با مغز نان سپید و روغن بادام و در حمام معتدل باید برد و کار قوی نباید کرد
و غذا و شربت گرم نباید خورد المرض ایلاوس و او نوعیست از قولنج و تاویل این اسم آنست که
رب ارحم و این زبان یونانیست ایلا یعنی خدایا اوس یعنی بفریاد رس السبب سبب ایلاوس بسته
شدن مجری روده باریک یا از براز که چون سنگ شده باشد یا خلط غلیظ که مجری را بسته باشد
یا آماس قوی درشت که روده را فشرده باشد یا بروده که بیرون برده بوشیده باشد شکافته

شده باشد

شده باشد العرض نشان براز چون سنگ شدن و مجری را ببستن تبدیر بشن که چیزهای خشک خورده
باشد و روزی چند طبیعت در بند باشد و نشان خلط غلیظ کشاکش و غثیان و رطوبات بسیار و نشان
آماس گرم تب باشد و درد قوی و نشان آماس بلغمی تمدد و ثقل قوی التدبیر این بیماریست که از و
خلاص کمتر باشد برای آنکه براز گندیده که در روده قرار گرفت بوی آن دایم بربالای روده و معده
و دماغ را رنجه می دارد پس علاج آنکه ثقل خشک حاصل شده باشد اگر مزاج گرم باشد شراب بنفشه
با مغز خیار چنبر و شراب آلوی سیاه بجلاب ممزوج بآب خوردن و غذا مزوره اسفاناخ و اگر مزاج
سرد باشد شراب انجیر و ایارج فیقرا و حقنه کردن و غذا مرق خروس پیر بشبت و نمک پخته و اگر آماس
گرم حادث شده باشد علاج او فصد باسلیق است و رگ اکحل اگر قوت یاری دهد و اگر آماس گرم غالب شد
و فصد کنند بیمار هلاک شود و بعد از فصد گلاب روغن بادام باید داد و سکنجبین بگلاب و آب
کاسنی و آب خرفه بلعاب بزرقطونا بجلاب یا بشراب بنفشه و غذا مزوره زیرباج و جای آماس را بآب
عنب الثعلب و آب بستان افروز و صندل و گلاب سرد باید داشت چون تب ساکن شود و بیمار روی
بصلاح آورد غذا فروج با سفیداج پخته باید داد و اگر از خلط بلغمی حادث شود علاج شراب حرف است
و حب صبر یا حب شبیار خوردن و حقنه نرم کردن و آخر حقنه تیز و غذا زیرباج دهند و مویز و انجیر
خوردن و اگر از آماس درشت حادث شده باشد در آب ریاحین باید نشستن و شکم را بروغن گنجد
مالیدن و در حمام بردن و گوشت آبه جرب دادن و حقنه محلل کردن که از پیه بط و پیه مرغ آبی و پیه مرغ
خانگی و روغن بنفشه و روغن تخم کدو گرفته باشد کردن و از غذای غلیظ منع کردن و چون اندک روی
بصحت آورد مطبوخ افتیمون باید دادن و اگر از فتق حاصل شده باشد بیمار را به پشت باز خسپانند
و روده با موضع برند بدست و اگر باز پس نیاید بیمار را باز نشانند و شکم را دست مالند اگر باز نیاید
در حمام باید بردن و یک ساعت آب گرم بر زدن و دست مالیدن اگر رجوع کند خادم را بفرمایند تا
هر دو دست و هر دو پای او را بردارند و بجنبانند تا باپس رود و جای فتق را محکم بندند و ضماد قابض
بر نهند چون سرو و گلنار و مانند آن ضماد کنند و از غذای غلیظ پرهیز کنند و غذا زیربا و شوربا دهند

تا بوقت حاجت روزه نباید کرد تا دیگر عود نکند والله اعلم المرض الدیدان وحب القرع والحیات
المتولدة فی المعا دیدان جمع دود است ودود کرم را گویند یعنی کرم که در شکم افتد وحب قرع یعنی
دیگر هست سپید که آنرا کدو دانه می گویند برای آنکه بشکل کدو دانه می باشد ونماز بز نیز می گویند
وحیات یعنی دراز بشکل مار که در شکم می باشد السبب سبب دیدان رطوبات بلغمی عفونت پذیرفته
یعنی بوشیده در روده از بدی هضم طعام واز بسیار خوردن طعام غلیظ سرد وتر واز حمام رفتن
در عقب طعام العرض نشان کرم کوچک خاریدن مقعد باشد وبار بار بیرون آمدن ونشان
کدو دانه آن باشد که روده را بگزد وفی الحال خواهد که بقضا حاجت برخیزد ونشان کرم دراز
آن باشد که دایم دل برهم زند ولعاب از دهان آید ومعده دایم تهوع وغثیان کند التدبیر علاج عام
که هر سه نوع را سود دارد حقنه است وضمادات وبباید دانست که علاج کرمان به سه نوع کنند اول
بدفع سبب که موجب کرمان بود چون سیر وعسل وکرفس وترمس وماو باقلی مصری است وکبر سرکه
وزیتون ودوم بکشتن کرمها واین داروی باشد که در وی تلخی بسیار باشد مثل برگ افسنتین
وآب ترمس وصبر وقنطوریون وسوم آنکه چون کشته باشد از شکم بیرون برد واین داروی باشد که
با تلخی قوت اسهال دارد مثل سرخس وترمس ودرمنه ترکی وبرنگ کابلی وافتیمون وغاریقون این
ادویه را مفرد ومجموع هم بکشد وهم اخراج کند وضمادات بر دو قسمت اند یکی آنکه بکشد ودیگری آنکه
اخراج کند اما آنچه بکشد قلقند است وزاج سبز است ودیگر تریاق است چون این هر دو را بر شکم
طلا کنند بکشد بشرطی که این هر دو را بآب گیاه ترکی وآب قسط تلخ بسرشند وبر ناف ترمس را
بقطران معجون کنند وطلا کنند واگر قطران حاضر نباشد بگیرند شحم حنظل وصبر وقردمانا کوفته بسرکه
وروغن زیت بسرشند وطلا کنند وحقنه نیز بر دو وجه باشد یکی کشنده ودیگری اخراج کننده آنچه کشنده است
مثل زهره گاوی برزاد وآب پوست درخت توت وآب کبر ونمک آب وقطران وروغن سداب
وآنچه اخراج کند مثل آب گیاه ترکی وآب شحم حنظل وبوره وقنطوریون واگر در روده ریشی باد در مقعد
ناسور دارد حقنه نشاید کرد وغذا نخود آب خورد با گوشت برشته وغذای ردی نشاید خورد

جون البنات

چون لبنیات و ماهی و باقلی اگر بدینها مقصود حاصل شد والا سه روز شیر تازه خورد و هر روز یک
رطل انگاه این داروی مرکب بدهد بدین صورت بگیرد سرخس سه درم برنگ کابلی و ترمس هر یکی
یکمثقال و نیم قنبیل و افسنتین از هر یکی یکدرم قیصوم و درمنه ترکی از هر یکی یکمثقال وخشنیزک
یعنی کمازه ترکی دو درم تربد و حب النیل و شونیز و قسط و غاریقون از هر یکی نیم درم مجموع کوفته و بیخته
شربت دو درم با آب گرم و علاج اینها اگر با تب باشد جلاب باید داد و از آب سیب و گلاب و خوردن
خربزه دراز و توت دانه و آب کاسنی و چون تب ساکن شود غذا زیرباج و سماق باید خوردن

المرض البواسیر بواسیر بیماری باشد که عارض شود بر مقعد و بر شکل توت دانه بثره بر لب مقعد
حاصل شود یا بر شکل دانه انگور اولین را توثی گویند و آخرین را عنبی السبب سبب بواسیر فساد مزاج
خون باشد بسبب آمیختن سودا با خون تا بر لب مقعد حاصل شود گوشت فزونی مانند دانه توث و دانه
انگور و ماده همه سودا باشد که طبیعت آنرا دفع میکند ولیکن از مقعد بیرون نتواند بردن العرض
انواع بواسیر سه قسمت است و محکم است که بیشتر باشد یکی دراز و دوم پهن و سوم مدور یکی شکل دانه
توث دارد و یکی شکل دانه انگور و یکی شکل مسمار و آنرا مسماری گویند و ماده همه سودا است التدبیر
بواسیر بعضی کور است یعنی ازو خون نطرابد و این بغایت درد کند و بعضی آنست که ازو خون آید
و درد او کمتر باشد و ازان که خون آید بعضی نزدیکست بمجری بول و دیگری دور است علاج آنچه
کور است آنست که بسر نشتر بشکافند و خون ازو بیرون کنند تا درد ساکن گردد و آنکه خون ازو
می آید بعصاره بجوز مریم و عصاره پیاز سیر طلا کنند و هلیله پرورده دهند و اطریفل کوچک و مقعد را
ببیخ کبر و دانه کندنا و بیخ خنظل که در آب کندنا خیسانیده باشند و خشک کرده ضماد کنند و مقعد را
بزهره گاو و لعاب حزدل طلا کنند و بیمار را در آبی نشانند که در وی بنفشه و بابونه پخته باشند
و غذا نخود آب و آب لوبیا و گوشت برشته و درجمله علاج این و علاج زنانی که خون حیض زیاده آید
هر دو یکیست و اگر بدن ممتلی باشد فصد باسلیق است علاج او و مقعد را روغن گل چرب داشتن
و افیون و کافور با او یار کردن یا مرهم مرکب و اگر طبیعت دربند باشد و تن ممتلی بود از خلط سودا مطبوخ

افتیمون باید داد و اگر اسهال اسراف کند شراب به باید داد و اگر خونی که از بواسیر آید معتدل باشد
نباید بستن زیرا که صحت او در آنست و اگر اسراف کند بقرص کهربا باید بستن با رب آبی و غذا فروج
بود بسماق و بیمار را در آبی باید نشاند که در و مازوی زنگ زان بخته باشند با پوست انار و جفت بلوط
و بلوط و مورد و گزمازو و خار که دانه سیاه دارد که عام می خورند و آن را بعربی عوسج گویند و گلنار و زاج
سپید مجموع را بیزند و بیمار را در آن آب نشانند و اگر بواسیر بزرگ باشد و دایم خون آید باید
بریدن و بعضی از طبیبان داروی خشک بر آنجا می نهند تا سیاه شود و بیفتد بار دارند و بعضی
می برند با آهن و بعد از آن بروغن تازه می مالند و مرهمی که مرکب بود از سپیده تخم مرغ و روغن گل میمالند
المرض النواصیر نواسیر علتی است که حادث شود در مقعد و در لب مقعد شقاق حادث گردد یعنی
لب مقعد بطرقد و دایم خون آید و بعضی آماس گیرد و خارش کند و ریش گردد السبب سبب نواصیر
آن باشد که بیشتر جراحتی بوده باشد و دو انگرده باشند و نیز و با نیده چون از جبل روز بگذرد ناصور
گردد و شقاق در عقب اسهال تیز حاصل گردد یا در عقب خشکی طبیعت و آماس از زیادتی اخلاط
حادث گردد و خارش شاید که از گرم باشد و شاید که از سودا باشد العرض نشان نواصیر آن بود
که از مقعد ریم و چرک و خون آبه بیرون آید و باد و قراقر باشد و نشان آماس گرم درد و طاقت و التهاب
و بر ورسی رنگ آماس خاک رنگ باشد و نشان بلغم سپیدی لون آماس و نرم و نشان ریش صدید
یعنی زرداب باشد و نشان خارش لذع یعنی گزیدن آن موضع التدبیر علاج نواصیر که خونابه کم است
و آنچه ترشح میکند نیک کندیده نیست عاقبت با سلامت باشد پس علاج او اول اصلاح غذا است
و از غذاهای ردی پرهیز کردن و مرهم مرکب و مرهم زفت بکار داشتن و بیمار را در آب قابض
نشاندن زیرا که صحت تمام در و توقع نباید کرد الا با آهن داغ کردن و اگر از نواصیر خونابه بسیار آید
و گنده بود توقع صحت نباید داشتن اما طبیب سعی باید کردن اگر کهنه گشته باشد با آهن داغ کردن
هم بر خطر است زیرا که عضله مقعد چون سوخته باشد براز بی ارادت بیرون آید اما اگر نو باشد در علاج
شروع کنند بمرهمهای رویاننده چون مرهم رسل و مرهم کافوری و شقاق را بمرهم اسفیداج با سپیده

تخم مرغ و مغز ساق گاو و پیه مرغ خانگی و کثیرا و نشاسته و افیون و گل ارمنی و موم و روغن گل و غذا اندک
باید خورد و غذای بسیار و شراب و حلوا نباید خورد و لعاب بزرقطونا بجلاب دهند و غذا فرخ و شوربا
باید داد با مزوره اسفاناخ و علاج آماس بفصد باشد و خوردن شربتهای خنک و مقعد را بدانگور الکلیل
ملک بهم پخته ضماد کنند و برگ عنب الثعلب نیز و بنفشه خشک یار کنند و روغن بنفشه و زرده تخم مرغ
و آب لسان الثور سرشته و اگر آماس درشت باشد علاج او به پیه مرغ خانگی و پیه بط با زرده تخم مرغ و روغن
گل سرشته طلا کنند و بآب ریاحین شستن و اگر مقعد از موضع خود بیرون تر آید بیمار را در آبزن باید
نشاندن و جوز سرو و اقاقیا و گلنار و عصاره لحیة التیس و مازو و زاج سپید و اسفیداج قلعی این ادویه
را کوفته و بحریر بیخته بر مقعد ریزند بعد از آنکه بشراب قابض شسته باشند و چند کرت این دارو بار ریزند
و بشراب شویند اگر بازه استاد و نیامد در آب ریاحین باید نشاندن چون آماس حل شود باز با موضع رد کنند
و ریش را بمرهم مرداسنگ علاج کنند و باب ریاحین بشویند و آن ثولول را بنطرون یعنی بوره و آرد
گندم و عصاره قثاء الحمار با نمک جمع کرده بروی ریزند و خارش را علاج بآب انار ترش طلا کنند و مقعد
را بروغن گل مالند با سرکه خمری و موم روغن المرض تغیر امزجة الکلی یعنی تغییر مزاج گرده و انواع
آماسها که در گرده حادث می شود السبب سبب بدی مزاج گرده که از گرمی باشد بسیار خوردن طعامها
و شرابهای گرم باشد و مزاج سردی بضد این باشد و آماسها گرم زیادتی خون باشد و آماس سرد
از زیادتی سودا باشد یا غلبه بلغم العرض نشان مزاج گرم سرخی روی باشد و تلهب و سرخی قاروره
و بدی مزاج سردی بضد این باشد و نشان آماس گرم درد سخت باشد و تشنگی و بسختی بول کردن
و نشان بدی مزاج که از سردی باشد گرانی در میان شانه و بی دردی که درد باشد التدبیر علاج مزاج
گرده که میل بگرمی کرده باشد خوردن کشکاب و گلنگبین و بسیار خوردن مغز تخم خیار و شیره خرفه
بشراب بنفشه و حوالی گرده را بآب لسان الثور و گلاب و صندل سرد کردن و غذا مزوره اسفاناخ
و آب کاسنی و کاهو بآب غوره خوردن و اگر گرده میل بسردی کرده باشد علاج او گلنگبین و آش میدن
آب نیم گرم و خوردن مغزهای گرم جوز هندی و فندق و فستق و حبة الخضرا یعنی ونه مشک و غذا گوشت

برشته یا مزوره زیرباج اگر تب شد والا دواء المسک باید خورد اندکی یا معجون مفرح و اگر در گرده آماس
حادث شود گرم پس مبض دستی باید کردن و فصد باسلیق کردن و بحسب قوة بجار خون بیرون کردن
و بعد از فصد مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و خیار بادرنگ و مغز تخم کاسنی و مغز تخم خرفه و مغز تخم خربزه
هر یکی یکدرم خشخاش سپید شش درم خشخاش سیاه یکدرم مجموع را کوفته با او اضافت کنند مثل همه
شکر سپید و در سحرگاه سه درم شربتی خورند و در عقب آن آب سرد خورند و جلاب و بامداد کشکاب
باید داد بروغن بادام و آب برفر و شراب بنفشه در باقی روز خورد و پشت را بالصندل و گلاب سرد
گردانند و شیاف مامیثا و آب کاسنی و آب بستان افروز هم بر آنجا مالیدن و اگر طبع در بند باشد
نرم گردانند بغلوس خیار چنبر و جلاب با شراب بنفشه و لعاب تخم مرو و شکم بسیار نباید راند و چون
آماس توقف کرده باشد غذا مزوره ماش و اسفاناخ باید داد و بر پشت او آب ریاحین باید ریخت
و **علاج** آماس سرد بلغمی باستعمال گلنگبین باشد و مویز آب خوردن و طبع را به تخیین معتدل باید
داشتن و ضماد باید کرد پشت را بابابونه و سیسنبر و برگ غار و مرزنجوش و غذا مزوره زیرباج باشد
چون باصلاح آید دراج و جوزه باید داد برشته و از تره نعنع و کرفس باید خورد و **علاج** آماس سوداوی
اگر مزاج گرده گرم باشد خیار شنبر بجلاب باید داد و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و خرفه بشراب خشخاش
و شراب بنفشه باید داد و اگر تب ندارد طبیخ اصل سوس باید داد بجلاب و گلنگبین باید خورد و آب نیم
گرم و غذا زیرباج باید داد و بر پشت تخم کتان ضماد باید کرد و حلبه و تخم خطمی و شبث و بابونه کوفته
و بیخته با آب گرم و موم روغن از پیه بط و پیه مرغ خانگی و موم باید ساخت و مالیدن و مغز ساق گاو
با مقل حل کرده **المرض القروح الحادثة فی الکلی و بول الدم** یعنی ریشی که حادث شود در گرده
و خون آمدن ببول **السبب** سبب تولد ریش در گرده یا از تیزی صفرا بود یا آماس گرده که بیشتر بوده
باشد و خون ببول آمدن را سبب یا از جای بلند افتادن باشد یا ضربتی که کسی زده باشد یا از
تیزی خون بود یا از گسستن رگ یا شکافتن آن **العرض** نشان ریش گرده درد عظیم باشد در گرده
یا در زیر کمرگاه و بیرون آمدن ریم و خون و وقت باشد که گوشت پارها نیز باشد و بر شکافته شدن

اگر بسیار

رگ بسیار خوردن چیزی تیز و ترش ن امتلاء آن باشد که خون بار ها آید و دیگر بار نیاید التدبیر باید
دانست که ریش کرده را داروی می باید که اولا اورا پاک گرداند و جلا بدهد و در وی هیچ گزندگی نباشد
و این شراب بنفشه است با آب حل کرده و بنادق البزور و شراب خشخاش و آب انار شیرین یا بر سپستان
و مغز تخم خیار و خیار با درنگ بجلاب اگر ریش بدین پاک نشود قرص کاکنج باید داد و با شیر خر شراب خشخاش
و اگر درد سخت باشد و بدینها خوش نشود درین قرص بزر بنج سپید و افیون باید کرد بسیار رو بشت را
بصندل و گلاب و ماز و و آب بستان افروز و سرکه طلا باید کرد و غذا ارزده تخم مرغ نیمبرشت دادن
و کاهو و کاسنی باید خورد و شیره خرفه و چون پاک شود رویاننده استعمال باید کرد و مثل گل ارمنی
و صمغ عربی و کثیرا و دانه مورد بشراب خشخاش و غذا مزوره اسفاناخ باید داد و اگر با او تب نباشد
فروج با اسفیداج توان دادن وعلاج بول خون که از جای افتاده باشد بفصد اکحل باشد و قرص
کهربا با آب سماق دادن و موضع صدمه را بگل ارمنی و اقاقیا و حضض و صبر و گلاب بسرکه ممزوج کرده
باید نهاد و غذا مزوره سماق خورد و اگر خون از حد به کرده آید علاج فصد و گشکاب خوردن باشد
بصمغ عربی و شاونج و شیره خرفه و طباشیر و گل ارمنی و غذا ارزده تخم مرغ نیمبرشت و اگر خون از امتلاء
رگ باشد و بسیاری خون علاج فصد باسلیق است و رب ریباس با طباشیر و گل ارمنی و خون سیاوشان
و خوردن آب لسان الحمل با شیره تخم خیار و کدو و لبد بربر آبی خوردن و ضماد کردن بر گرده بصندل
و گلاب و غذا مزوره سماق یا فروج با آب سماق و از غذاهای غلیظ و باد انگیز پرهیز کردن المرض تولد
الرمل فی الکلی وخروج الحصاة یعنی تولد کردن ریگ در گرده و بیرون آمدن سنگ ریزه از سر ذکر
السبب سبب تولد ریگ در گرده از ماده غلیظ لزج باشد که حرارت تری او را برده باشد و سخت گردانیده
چون ریگ و سنگ ریزه از ماده غلیظتر و بیشتر بمقدار حاصل شود و بمرور روزگار مانند سنگ گردد العرض
نشان تولد الحصاة بالوجع الشدید یعنی دردی سخت و بیرون آمدن ریگ با بول ریگ سرخ یا زرد
و اندک اندک بیرون آید و سوزش بول با او یار باشد و در زیر کمرگاه دردی عظیم بود و در خصیه
و پای آماس بود التدبیر باید دانست که بر اهل طبیبان مشتبه و پوشیده می شود که درد کرده است

با قولنج است بواسطه آنکه درد هر دو نزدیکند بیکدیکر وعرضی که نشان هر دو را جامعست مغص است
یعنی پیچش روده ودر اول حالت درد سخت وباطل شدن اشتهای طعام واکر چیزی خورد نکوارد اما این
اعراض در قولنج بدتر باشد ودرد کرده ضعیفتر وفرق آنست که درد کرده بموضع کرده استوار ایستاده
باشد وبالا وفرو نرود باشد بنزدیکی پشت ودرد در مقابل کرده باشد ودر علت کرده وقت باشد که
در بول ریک وسنک ریزه باشد چون ریک در بول ظاهر شود معلوم کردد که درد کرده است
نه قولنج پس واجب باشد که بیمار را در حمام برند روزی دو سه کرت وکرده وناحیت کرده را
بروغن نرکس بمالند یا روغن خیری یا بروغن شبت ودر آبزن نشانند یعنی در آبی که در وی
بابونه وحسک واکلیل الملک ومرزنکوش پخته باشند وکرنب وکرفس نیز وورق خطمی وبرسیاوشان
با او باشد وداروی لغزاننده باید داد چون فلوس خیارچنبر بروغن بادام وشراب بنفشه ولعاب
بزرقطونا وپشت او را مالیدن حرکتی باید داد وبیمار را بر جای بلند باید نشاند چون تخت ومانند
آن وکفتن تا بتدریج از آنجا فرود آید اکر سنک ریزه از آنجا نقل کرده باشد بجای دیکر ودرد سخت
آغاز کرده باشد افیون وبیخ لفاح الخاطلا باید کرد تا درد بنشاند وایشان را ببعضی داروی ادرار
بول کننده ممزوج باید کرد چون بادیان ومغز تخم خیار وخربزه واکر سنک ریزه نقل نکند آنجا که سخت
درد کند در زیر آن محجمه باید نهاد وحجام آن را بمکد که سنک ریزه از آنجا نقل کند واکر از جای نقل نکند
بیمار را حقنه باید کرد به بستان وبابونه وخطمی وبنفشه وتخم کتان وحلبه وروغن بابونه وروغن شبت
وبیمار را در آب ریاحین باید نشاند وپشت او را به پیه مرغ خانکی باید مالید وبه بط واکر نقل نکند داروی
باید داد که سنک را ریزه ریزه کند وبیرون آرد بدین صفت بکیرند مغز تخم خیار ومغز تخم خیار بادرنک
ومغز تخم خربزه از هر یکی پنج درم ماش پوست کنده وحسک وبادیان وصمغ الوی سیاه وبرسیاوشان
از هر یکی یکدرم بوبت بیخ کبر وتخم کرفس وتخم ترب وزیره کرمانی وسعد از هر یکی نیم درم شربتی
دو درم بسکنجبین یا بآبی که در وی برسیاوشان جوشانیده باشند وغذا زیرباج وفروج ودراج مطجنج
باید داد یا شوربا واز غذای غلیظ منع کردن چون نان فطیر وپنیر تازه وشیر کاو وکوشت کاو

المرض

المرض ذیابیطوس یعنی سلس البول یعنی دایم بول آید وخود را باز نتواند داشتن واین لفظ یونانیست یعنی دولاب چون بپای گردد این بول نیز بپای آید السبب سبب سلس البول گرمی وخشکی مزاج است که بسبب افراط حرارت رطوبات را می کشد ودفع می کند چون از همه تن بحرارت مزاج خود رطوبتها می کشد دایم وخرج می کند دایم العرض نشان این بیماری تشنگی دایم بود بی تب وخروج بول دایم ونشان دیگر انکه بول سپید بود وتنک همچنانکه خورده باشد التدبیر این علت چون مردم دوموی حادث شود برخطر باشد وعلاج دشخوار است چنانکه بقراط حکیم گفته است که چون این علت از گرمی وخشکی باشد بر طبیب واجب بود که بضد این چیزی دهد وضد گرم وخشک سرد وتر باشد وبا سردی وتری چنانکه باید گر مقوی کرده باشد مثل کشکاب وآب انار وآب غوره بآب سرد وپوسته آب کدوی شیرین سکنجبین وشیره خرفه بشراب خشخاش ولعاب تخم مرو بآب انار وآب آلوی سیاه ورب آبی ورب ریباس ورب سیب ورب غوره خوردن واگر بدن ممتلی باشد از خون در اول علت فصد باید کرد ومزاج بیمار را سرد داشتن پس اگر بول بسیار آید قرص کافور باید داد وقرص طباشیر بآب کدوی شیرین وموضع کرده سرد داشتن بخرقها تر کرده بآب صندل وگلاب وآب بستان افروز وآب کاهو وگل ارمنی وگلنار وگل واقاقیا وحقنه باید کردن بشیره خرفه وآب لسان الحمل وروغن نیلوفر وشیر گاو ترش شده وسپیده تخم مرغ خانگی وغذا از چیزی باید داد که دیر گوار باشد چون گوشت گوساله وزرده تخم مرغ نیمبرشت وپنیر تر وماهی تازه وبا بچه بزغاله وبا بچه بره فربهی آفت بسر که پخته وترشها سرد باید داد چون کاسنی وکاهو وشیره خرفه ومغز تخم خیار وخیار وبادرنگ ومغز تخم خربزه ترش وسیب وشفتالو وامرود وآبی وانار وعناب تر ودر جمله علاج این وعلاج کسانی که ایشانرا تب محرقه گیرد هر دو یکسانست وچیزهای گرم وخشک قطعا نباید خورد مثل جوز مغز وماهی شور وفستق وفندق ونان گندم خشکار وبیح گوشت شکاری وگوشت قدید وحلوا وقطایف وپالوده ولوزینه وگوشت کباب وحلبه وسیر وانشعر ونمک ناطف ومانند اینها المرض سوء امزجة المثانة الحارة والباردة والاورام الحادثة فیها یعنی بدی مزاج مثانه با گرمی یا با سردی وآماسی که در وحادث شود السبب سبب این بیماری بسیار خوردن گرمی یا سردی بود

از غذاها و داروها و آماس که حادث شود از زیادتی اخلاط اربعه باشد العرض نشان حرارت این
علت زردی بول بود و سوزش بوقت بول کردن و نشان سردی سپیدی بول باشد و بسیار
رفتن بی سوزش و نشان آماس گرم تب باشد و سوزش بول و درد سخت و نشان سردی آماس
بی درد بول گرانی کند التدبیر نشان اسر البول یعنی بستگی بول که بسبب بدی مزاج گرم باشد درد مثانه
بافراط بود علاج او لعاب بزرقطونا باشد بجلاب و کشکاب بروغن بادام و شیره خرفه با مغز خیار و مغز
تخم خربزه بشراب انار و لعابات بشراب خشخاش و آب کدو بسکنگبین و قرص خشخاش و بنادق البزور
بجلاب یا بشراب بنفشه و واجب باشد که مثانه را سرد گردانند بآب کاسنی و آب سگ انگور و بستان
افروز و غذا مزوره اسفاناخ یا زرده تخم مرغ نیمبرشت یا فروج بآب انار یا ماهی تازه کوچک و بیمار را
از غذای گرم باز داشتن و از شربت گرم نیز و اگر اسر بول از سردی باشد علاج او گلنگبین عسلی خوردن
است و اطریفل کوچک و انجیر و مویز خوردن نقلی و مثانه را بروغن نرگس و روغن بان مالیدن
و آب نیم گرم بر مثانه ریختن و غذا نخود آب یا کبوتر بچه مطنجن یا مرغ خانگی با بازیر گرم مثل زیره و دارچینی
و کرویا و نانخواه پخته و علاج آماس گرم فصد باسلیق و اکحل است و کشکاب بروغن بادام و اگر مزاج دربند
باشد بفلوس خیار چنبر و جلاب باید باعتدال باز آوردن و آب خرفه و آب مغز تخم خیار و لعاب تخم
مرو بشراب بنفشه و مثانه را ضماد کنند بتراشه کدوی شیرین و صندل و آب سگ انگور و آب بستان
افروز و چون آماس روی بنقصان آورده بر مثانه آب رباحین باید ریخت و بروغن بنفشه و موم ممزوج
و اگر آماس گشوده شد بیمار را قرص کاکنج می باید دادن و اگر حرارت قوی باشد قرص خشخاش بشراب
بنفشه می باید دادن و غذا مزوره اسفاناخ و چون باصلاح آید فروج برشته باید داد و اگر آماس
سرد باشد در آبی باید نشست که برگ غار و سیسنبر و مرزنجوش در آن آب پخته باشند و خربزه با شکر
باید خورد و گلنگبین شکری باید خورد و آب گرم و غذا نخود آب باید خورد و اگر باصلاح آمد والا معجون
سجزنیا باید داد و بشراب انجیر و اگر بول بدشواری می آید تخم کرفس و تخم خربزه و رب السوس و انیسون
بهم کوفته سفوف باید ساخت و خوردن و غذا فروج برشته یا گوشت برشته باید داد المرض السدد

الحادثة

الحادثة فی المثانة والجرب موجود فیها یعنی سنگی که حادث شود در مثانه و خارش که در مثانه حادث
شود و تفرق الاتصال یعنی اجزای مثانه که بهم پیوسته است از یکدیگر بگشایند السبب سبب سده یا خلطی
غلیظ سرشناک باشد یا ریگی و یا گوشت فزونی که در مجری بول حادث گردد و سبب جرب خلط تیز و یا
بلغم شور باشد که مثانه بتراشد و جرب حاصل آید و سبب تفرق اتصال یا ضربتی و سقطتی باشد یا بسیاری
خلط العرض نشان خلط غلیظ سردی مزاج باشد و خوردن تریها بسیار و نشان ریگ مثانه احتباس
بول باشد و درد و خارش قضیب و برخاستن او بغیر سبب و نشان آنکه چیزی در مجری رسته باشد
بقاثاطیر اشناسند و آن میلی باشد باریک که بروغن بادام چرب کنند و بسوراخ قضیب فرو برند
تا آن شناسند و نشان جرب خارش بسیار بود التدبیر علاج خلط غلیظ خوردن گلنگبین است و آب
نیم گرم با سکنجبین بزوری و شراب عسل و شراب کهنه و شانه را مالیدن بروغن ناردین و بروغن بان
و غذا کبوتر بچه برشته یا گوشت برشته و علاج سنگ مثانه غذا کم خوردن و غذای لطیف خوردن چون
فروج بریان باج و بر پشت زهار روغن شبث بمالند و بروغن بان و آبی که در وی بابونه و اکلیل الملک
و حلبه پخته باشند بروی ریزند و نیم درم حجر الیهود که سائیده باشند نرم دهند و تخم خیار و خربزه
بجلاب و زیتون و راسن و سرکه بکبر و کامه بخربزه و بهترین از جمله کنجشک باشد که رنگ او زردی و
خاکی رنگی گراید و بر زیر پر او موی نرم باشد زرد رنگ و در دنبال او نقطهای سپید باشد و او پیوسته
دنبال جنباند و آواز نرم کند که در و خاصیت عجیب است در ریزانیدن سنگ مثانه چون او را شوربا
پخته خورند یا برشته نمک و بگذارند تا خشک شود و بخورند و روغن گژدم در مثانه چکانند یا شانه
را بدان بمالند بغایت سودمند باشد و اگر سنگ مثانه کوچک باشد و بقضیب فرود آمده باشد
او را بزراقه بکشند و در قضیب شاف سپید با شیر دختران ریزند و سپیده تخم مرغ نیز و اگر سنگ مثانه
بزرگ باشد بقاثاطیرا باید بیرون آوردن و اگر سخت بزرگ باشد قضیب را باید شکافت و بیرون
گرفتن و علاج علق دم یعنی خون بسته همچو دیوجه بخوردن سکنجبین باشد با آب گرم و در حمام درنگ کردن
بسیار و چوب انجیر را بسوزانند و خاکستر او را بسوراخ قضیب در دمند و بآبی طلا کنند که در وی

سداب پخته باشند و بر مثانه ریزند و اگر در مثانه ثابت شود و بدینها بیرون نتوان آورد او را علاج
نیست و جرب مثانه را علاج فصد است و بنادق البزور و لعابات خوردن و شراب بنفشه و استعمال
شیره خرفه و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و شراب خشخاش و شرب شیر خر و شیر بز با گل مختوم و شیر زنان
حقنه باید کردن و لعاب دانه آبی و روغن نیلوفر و شیاف سفید و غذا گوشت آبه جرب و زرده تخم مرغ
نیمبرشت و علاج تفرق الاتصال اگر سبب ضربه یا سقطه باشد ضماد کردن بگل ارمنی و اقاقیا و صندل
و گلاب و آب بستان افروز و آب سرد بروی ریختن و اگر سبب دیرینه باشد که سبب زیادتی فضول
باشد علاج او بکم کردن آن فضول باشد و اگر سبب ردائت خلط باشد در کیفیات علاج او تعدیل مزاج
باشد و ذکر رفته است المرض خروج البول بغیر اراده یعنی بیرون بول بغیر ارادت و این بیماری بیشتر
کودکان را باشد برای ضعیفی مزاج ایشان و تنگی مثانه ایشان السبب سبب یا استرخاء عضله باشد
که گرد برگرد مثانه محیطست یا برای ضعیفی قوت ماسکه العرض نشان آنکه این بیماری از ضعیفی عضله است
که محیطست بگردن مثانه نرم بودن پوست مثانه باشد و بسیاری پیه و نشان ضعف ماسکه رطوبت مزاج
بیمار التدبیر علاج بیرون آمدن بول بغیر ارادت و بغیر سوزش خوردن کلکلانج و آب کرفس
و اطریفل کوچک و خوردن شراب صرف و مویز باید خورد و آب کم باید خورد و مالیدن مثانه را
بروغنی که در وی مشک حل کرده باشند و اگر مزاج میل بسردی دارد و بول بسیار می رود واجب باشد
این دارو استعمال کردن بدین صفت بگیرند مازو و بلوط پنج درم کندر یکدرم راسن یکدرم
هلیله سیاه و بلیله از هر یکی یکدرم بروغن شرحه گاو برشته سعد یکمثقال کهربا نیم درم همه کوفته و بیخته
بعسل مصفی سرشته شربتی یک مثقال و بعد از وی دوشاب خورد و اگر مزاج میل بگرمی دارد واجب
باشد این دارو خوردن در سرکه خیسانیده یکشبانروز و خشک کرده و کوفته و برشته بگیرند بلوط
چهار درم گل ارمنی یکدرم کهربا یکدرم دانگوی پوست کنده ده درم همه کوفته با آب سرد شربت
کرده هر بامداد یک درم بخورد و علاج کسی که در بستر بول کند اگر سبب نرم افتادن عضله مثانه
باشد بروغن بان مثانه را بمالند و بیمار را شراب کهنه باید داد و اگر کوچکی مثانه بود علاج وی
آنست

آنست که بر زهار او خمر و روغن زیت بمالند و بر پشت زهار او و آب ریاحین طلا کنند و آب کم خورد
وخاصه نماز دیگر و بیمار را ملوط برشته و نعنع و سعد و بهمن سفید و زیره کرمانی و دانه مورد بشکر و غذا گوشت
برشته یا بجنه بداروی گرم چون زیره و دارچینی و قرنفل و نانخواه و مانند آن و اگر بول از بسیاری باشد
گلنگبین باید خورد و بعد از آن آبی باید خورد که در وی عود و مصطکی بخته باشند و از غذاهای تری
فزای پرهیز کردن در یاد کردن بیماریها که عارض شود در قضیب و علاج او الغرض اللانعاظ یعنی برخاستن
و دراز شدن قضیب و آماسیده شدن و همچنان بماندن بغیر شهوت جماع السبب سبب این علت
یا بادی غلیظ باشد که در رگهای ذکر رفته باشد و آنجا بمانده یا از خلط غلیظ یا جمع شدن منی در اوعیه منی
العرض نشان باد غلیظ برخاستن ذکر باشد بغیر اختلاط و نشان بر شدن منی ترک جماع باشد مدت مدید
التدبیر علاج این علت در اول حالت چون سبب باد غلیظ باشد قی و پرهیز کردن از غذاهای باد انگیز
و علاج او بدارو بر دو وجه است یکی تحلیل کردن بادها است بداروهای گرم و دوم منع کردن بادها است
بداروهای سرد کننده اما داروی گرم مثل تخم سداب و اوشن و زیره کرمانی و کرفس و تخم حب الرشاد
یعنی تره تیزک اینها مفرد و مرکب مفید از دو درم تا سه درم بشراب کهنه یا با آب سداب که بادها را
بیرون برد و قضیب را بروغن یاسمین بمالند و این داروها در اول علت بکار باید داشت و حال آنکه
بدن ممتلی باشد پیش از استفراغ که چون این ادویه در آخر بکار دارند علت را برانگیزانند و ادویه سرد
مثل کشنیز خشک و گل و بزر البنج و گلنار و نار دانک و دانکو و تخم لسان الحمل و تخم خرفه و تخم کاهو
و تخم کاسنی و بر قضیب روغن گل با آب کاهو و آب کشنیز تر و صندل و کافور و افیون طلا کنند و این
ادویه را بسیار بکار دارند که حس ذکر کم شود از چیزی زیان کار و غذا فروج زیرباج یا با آب سماق
و علاج این علت چون حادث شده باشد از خلط که استوار شده باشد [illegible] در عصب قضیب
مسهل و قی بکار باید داشتن و غذای غلیظ نخوردن و آن عضو را بروغن خیری باید مالیدن و شستن
باب ریاحین گرم و غذا گوشت برشته و اگر این علت از بسیاری منی باشد فصد باسلیق است
و چیزهای سرد خوردنست مثل گشکاب و آب انار و شیره خرفه و مغز تخم خیار و شراب بنفشه خوردن

وتر بار سرد خوردن مثل کاسنی و کاهو و خرفه و شیر ترش خوردن و خوردن و انگور مقشر که پخته
وحقنه کنند بگلاب و روغن بنفشه و کافور در وی حل کرده و پشت را ضماد کنند ببرگ بنفشه و لعاب
بزر قطونا و بر پشت قطعه سرب پهن کرده بر بندند و نگذارند که بر پشت خسبد و بر پشت آب سرد بزنند
المرض استرخاء الذکر یعنی فرو خسبیدن قضیب و هیچ حرکت نکردن و سیلان کردن منی بغیر لذت
و بغیر ارادت السبب سبب این علت از سردی مزاج قضیب است و سیلان منی یا از بسیاری منی
باشد که غذاهای خوب خورده باشد چرب و شیره و گرم و تر یا اندیشه بسیار در کردن جماع یا مدت
بسیار جماع ترک کرده باشد طبیعت از جماع غافل شده باشد العرض نشان استرخاء ذکر آن
باشد که آب سرد بروی ریزند از آن قدر باشد که حرکت نشود و نشان بسیاری منی بغلیظی و سپیدی
منی باشد و بسیار بیرون آمدن در یک جماع و نشان نوع دوم زردی منی باشد و تنگی و نشان
ترک جماع سوال کردن آن شخص تواند بود التدبیر استرخاء قضیب نوعیست از فالج بر طبیب واجب
باشد که بیمار را در آب سرد نشاند اگر قضیب از آنکه بود کوتهتر شود و خود را در هم کشید علاج پذیر
باشد اگر همان مقدار است علاج نپذیرد و پس علاج او آنست که کلنکبین دهند عسل و دواء المسک
و معجون سجزنیا و قضیب را روغنهای گرم مالیدن چون روغن ناردین و او سنبل رومی است
و روغن خیری و غذا گرم باید خورد چون گنجشک و دراج و گوشت پخته بزیره و دارچینی و سپندان
و مویز خوردن و شراب کهنه خوردن و اگر این علت بدراز کشد و قضیب لاغر شود طمع از و باید
بریدن که نیک نشود و علاج سیلان المنی که از بسیاری منی باشد منع باید کرد تا گوشت و شراب
و شیرینی و استفراغ بدن باید کرد بفصد و کار کردن و سیر و سداب خوردن و بی خوابی باید بردن
و غذا مزوره آب غوره باید خورد و علاج نوع دوم غذاهای گرم باید خورد و شربتهای گرم و چیزهای
سرد باید خورد چون شیره خرفه و سکنجبین ساده و بزر قطونا بشکر و کاهو و گشنیز باید خورد و آب سرد
با شراب نیلوفر و غذا فروج سماق و علاج نوع سوم آن چیزی که او را از آن فکر کردن در باب جماع
باز دارد و بچیزی دیگر مشغول گردانند و علاج نوع چهارم دایم جماع باید کرد و آن چیزها که منع خاستن

آلت کند

آلت کند بر بستر سرد خفتن چون طبرزی و کتان و بر پشت طلا کردن آب کاهو و آب سگ انگور و تخم
کاهو و طحلب و لوحی از سرب بر پشت بستن و علاج سیلان منی که از ضعف قوت ماسکه باشد خوردن
انار و آبی است و گل ارمنی و تخم کاسنی و کاهو و طباشیر با آب سیب و پشت را ضماد کنند سماق و اقاقیا
و آب مورد و غذا فروج خورد و با آب انار یا سرکه المرض الورم الحار الحادث للذکر آماس گرم که ذکر
و کج شدن ذکر و سده عارض شدن در مجری ذکر و چیزی ثابت شدن در مجری ذکر والله اعلم
السبب سبب آماس گرم که در ذکر حادث شود و آماس سخت از زیادتی خلط سرد بود و کج شدن ذکر
از ماده غلیظ باشد که در رگها نزول کرده باشد یا تشنج عضله یا عصب و سده از خلط غلیظ باشد
و چیزی ثابت در مجری از زیادتی گوشت باشد یا ثؤلول العرض نشان حرارت آماس درد سخت
باشد و نشان آماس صلب درشتی و بی دردی و نشان کجی تشنج عضلات و میل کردن بجانبی
که ماده در و باشد و اگر از زخمی که بعصب رسیده باشد گره که در ذکر واقع شود و اگر از سده
بود بول کردن دشخوار بود و اگر در مجری چیزی رسته باشد بمیل توان شناخت التدبیر علاج
آماس گرم بفصد باسلیق و خوردن کشکاب بود و شیره خرفه سکنجبین و بر ذکر طلا کردن صندل
و گلاب و آب کاهو با گل ارمنی و سرکه و اسفیداج قلعی اگر آماس صلب و درشت باشد علاج او بمالیدن
روغن بادام و روغن بیدانجیر باشد با پیه مرغ آبی و موم سپید و آن آماس را ضماد باید کرد با بابونه
و اکلیل الملک و آب نیم گرم و علاج کج شدن ذکر گلنگبین خوردن است و آشامیدن آب گرم که
در وی بابونه پخته باشند و منع کردن از غذای غلیظ خوردن و ذکر به پیه مرغ خانگی مالیدن و آب گرم
شستن که در وی بابونه و اکلیل الملک پخته باشند و غذا گوشت برشته و مزوره زیرباج و علاج
سده که از خلط غلیظ حادث شده باشد خوردن گلنگبین عسل و معجون سجزنیا باشد و در سوراخ
قضیب آبی باید ریخت که در وی تخم کرفس و نانخواه و نعنع پخته باشند با اندکی عسل و روغن یاسمین
و پیوسته بر ذکر نطول باید کرد یعنی آبی بر وی ریختن که سعتر و مرزنگوش و نعنع پخته باشند و غذا نخود
باید داد و اگر این سده از بثره حادث شده باشد علاج او فصد باشد و خوردن لعابها بجلاب

ومغز تخم خیار و مغز تخم خربزه بشراب خشخاش و ذکر را ضماد کردن ببزر قطونا روغن گل اگر گشوده شود
در سوراخ ذکر شیر زنان و روغن گل ممزوج باید ریختن و اگر تیزی خلط مجری بول ریش کرده باشد
فصد باید کرد و چیزها سرد خوردن و در سوراخ ذکر شیر زنان و سپیده تخم مرغ ریختن و شیاف سپید
و روغن گل علاج چیزی که در مجری مانده باشد اگر نزدیک باشد میل درو کنند و بیرون آورند
و بعد از آن روغن گل و سپیده تخم مرغ و اسفیداج قلعی در اندازند و اگر درد زیاده باشد رگ صافن
باید زد و صافن رگ پایست و اگر دور افتاده باشد علاج او دشخوار است المرض القب الحادثة
علی الذکر قب آنست که چیزی بر سر ذکر حادث گردد چون توبته یا گوشتی و سوراخ ذکر را بپوشد
و بول و منی از سر ذکر بیرون نتواند آمدن و او دو نوعست یکی بزرگ شدن سر ذکر باشد چنانکه تا کمره
بپوشد و یکی با پس جستن ذکر باشد چنانکه از حالت طبیعت بگردد و مردم او را قب گویند السبب نوع
اول یا روئیدن جراحتی باشد که در کمره ذکر حادث شده باشد و کمره آن حلقه را گویند که چون ختنه
کنند بر گردن ذکر حادث شود یا گوشت فزونی باشد که در سوراخ ذکر بروید و نوع دوم از کوتاهی پوست
ذکر باشد یا آماسی در کمره العرض نشان نوع اول آن باشد که کمره را بپوشد و بول بیرون نتواند آمدن
و نشان نوع دوم آنست که ذکر باز پس کشیده شود و آماس کند و مقدار ذکر بسبب آماس زیاده شود
و بقانون طبیعی نتواند آمدن التدبیر علاج نوع اول آنست که معالج یعنی آنکس که علاج خواهد کرد آن
اما سپیده سر ذکر را با پیش کشد و از چهار جانب چهار صناره در کند و چندانکه ممکن گردد آن چهار جانب
بکشد و خادمان را بگوید تا همچنان کشیده دارند تا سوراخ ذکر پیدا شود و اگر از روئیدن جراحتی این
علت پیدا شده باشد آن آماس را بمبضع یعنی نشتر از چهار جانب بشکافند و با استقامت آرند
یعنی راست بدارند تا بعضی بر بعضی دو سپیده نشود و اگر آن آماس سر ذکر تا کمره کشیده باشد و بر آنجا
چسبیده آن ناحیت را باید شکافت که چون چنین کنند آن بسلکی گشوده شود که رسته باشد و اگر این
علت قب از گوشت فزونی که رسته باشد حادث شده باشد پس باید شکافت و آن گوشت
فزونی را جدا کردن بعد از آن انبوبی از مس بسازند مجوف و راست و در حوالی کمره بدارند تا دیگر

نگذارد

بگذارد که چیزی فرو نی در مجری ذکر در آید و تا نگاه دارد سر ذکر را از آماس و او میانجی باشد
میان قلفه یعنی سر ذکر و میان کمره و اگر تب حادث شده باشد از نقصان قلفه پس علاج او در طب
کم فایده است برای آنکه چون در اصل خلقت نقصان آمده است علاج پذیر نباشد و بعضی تا بسن
علاج کرده اند و بیمار عذاب سخت کشیده و هیچ فایده ندیده و علاج آماس که در کمره حادث شود فصد
و تنقیه بدن با سهال و موم روغن طلا کردن و آب نیم گرم بر وی ریختن و شیر زنان بر آنجا دوشیدن
و غذا اندک خوردن در یاد کردن بیماریها که حادث در انثیین و علاج او المرض ذهاب شهوة الجماع
یعنی علتی پیدا شود که بجماع رغبت ندارد و آنرا اسباب بسیار است السبب سبب رغبت نبودن
بجماع یا کمی منی باشد یا غلبه سردی یا میل کردن مزاج بگرمی بافراط یا غالب شدن خشکی بر مزاج
یا غالب شدن تری بر مزاج العرض نشان کمی منی استفراغ بافراط باشد و نشان سردی تغلیظ منی
و سپیدی او و نشان غلبه گرمی تنگی منی باشد و زردی و نشان خشکی کمی منی و نشان تری بسیاری
منی التدبیر علاج نابودن شهوت جماع که از کمی منی باشد خوردن غذا که مولد منی باشد چون گوشت
گوسفند یکساله و نان پاک و شراب صرف و حمام معتدل رفتن و آسایش جستن و بوی خوش بکار
داشتن و اگر سبب سردی باشد علاج گلنگبین و آب گرم است و کبوتر بچه بریشته اگر کافی بود و الا
اندکی از گوارش مشک خوردن و انثیین را بروغن سوسن مالیدن و اگر سبب غلبه حرارت بود
علاج او کشکاب است و لعاب بزرقطونا بجلاب و ماهی تازه بریشته و شیر گاو و پیاز و پنیر تازه و خیار
و هیچ کار سخت نباید کرد و خصیه و رگها را و را روغن بنفشه باید مالیدن و اگر سبب غلبه رطوبت باشد
علاج او سکنجبین است بزوری و خوردن آبی که در وی عود جوشانیده باشند و گنجشک بریشته باید
خوردن و اگر از غلبه خشکی باشد علاج وی خوردن شوربا گوشت گوسفند یکساله باشد یا گوشت
بره فربه بی آفت نخود و زرده تخم مرغ نیمبرشت و حمام معتدل با آب شیرین و آن عضو را موم روغن
مالیدن و حرکت قوی نباید کردن و فکر بسیار کردن نیز زیان دارد و لهو و طرب باید جستن و بوی
خوش باید بوئیدن و شراب ممزوج خوردن و گوشت حولی تقلیه کرده که در وی پیاز بود و گزر خوردن

ومغز کنجشک خوردن وانگور شیرین وبباید دانست حکما خلاف کرده اند در منفعت جماع بعضی که در جماع
هیچ فایده نیست البته وبعضی گفته اند که اگر بوجه اعتدال تصرف کنند فایده باشد یعنی فضول از تن مستفرغ
شود ونشاط بیفزاید وفکر سودائی از وجود بیرون برد زیرا که چون منی بسیار گردد وسوخته شود بخار
او دماغ را زیان دارد واگر زیاده تر شود در تن گرانی احساس کنند وجالینوس میگوید ترک جماع کردن
با آنکه طبیعت طلبد تنگی نفس تولد کند ودر حالت جماع حرارت غریزی را برافروزاند وبخار از دماغ باز دارد
ونفس را بشاشت افزاید واز مالیخولیا شفا دهد وحالت جماع می باید که سیر سیر وگرسنه گرسنه وگرم
وسرد سرد نباشد تا مفید بود المرض الاورام الحادثة فی الانثیین یعنی آماسی که حادث شود در کما
خصیه که آنرا انثیین گویند بعضی آماس گرم وبعضی آماس سرد والله اعلم السبب سبب آماس انثیین
زیادتی خلط دموی باشد یا غلبه خلط بلغمی یا خلط سوداوی العرض نشان حرارت درد وسخت بود
وسرخی آن موضع ونشان بلغمی نرمی موضع وسبکی درد وسپیدی آن موضع ونشان سوداوی
بر درستی آن موضع ورنگ سیاه فام ویا خاک رنگ التدبیر علاج آماس گرم که در انثیین واقع
آید فصد باسلیق است از آن جانب که آماس دارد واگر هر دو جانب آماس دارد اول از جانب
چپ فصد کند آنکه از جانب راست وچند آنکه طاقت دارد خون بیرون کنند وموضع آماس را ضماد
باید کرد بطحلب وآب سگ انگور وآب بستان افروز وصندل وگلاب وکشکاب باید خورد وبعد از
سکنجبین انار میخوش باید مکید وشیره خرفه ولعاب تخم مرو بسکنجبین وجلاب خورد وچون آماس
کم شود وتب رها کند مزوره آب غوره باید خورد وچون پاک شود آن موضع را موم روغن باید مالید
ودر حمام برند وبر آن موضع آب گرم ریزند واگر آماس بلغمی باشد چیزی باید داد که بلغم را از وجود
بیرون برد چون کلکلیس وآب گرم وآن موضع را روغن یاسمین باید مالید یا روغن بان وبا آب
ریاحین سرد همه تن شستن وغذا نخود آب دادن اگر آماس دفع شد والا آن موضع را کندر
وآرد باقلی وزیره کرمانی وپه کرده در پیه گداخته وموم سپید نیز با اینها یار کرده واگر آماس صلب
وسخت باشد استفراغ باید کردن وخلط سودا بیرون کردن بمثل مطبوخ افتیمون وآن موضع را

ضماد باید

ضماد باید کردن بآرد نخود و بآرد باقلی و بزر کتان و خاکستر کلم و بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و بیه بط
و بیه بز و روغن سوسن و اگر آماس بدینها حل نشود آن موضع را بمقل و اشق و میعه سایله ادویه را حل
کنند و بدوشاب بسرشند و آرد باقلی چندانکه همه جمع کنند و روغن سوسن با وی معجون کنند و بر آن
موضع طلا کنند و بعد از پنج ساعت بآب گرم بشویند و غذا مزوره زیرباج باشد بگوشت فروج یا بره
فربه و از چیزهای که سودا انگیزد بود چیزی پرهیز باید کردن مثل گوشت گاو و گوشت شکاری و البته الستیحان

در یاد کردن بیماریها که میان پرده صفاق انثیین حادث گردد و معالجات او المرض
القرء المائی و القرء اللحمی و القرء المعائی یعنی قرء فرود آمدن آبست بخریطه خصیه یا فرود آمدن بعضی
از گوشت نرم بخصیه یا فرود آمدن رگوده بخریطه خصیه چون پرده دریده شود السبب حدوث
قرء مائی از اجتماع آب باشد بروده که هر دو خصیه پوشیده باشد و قرء لحمی از زیادتی فضله سودا
بود و قرء روده از فراخ شدن سوراخی باشد که در سر ذکر باشد یا از بسیاری رطوبت یا از جا بجای
بجستن یا بانگ عظیم کردن العرض نشان قرء آب آن باشد که آب موج زند در وی چون دست
بر وی نهند و نشان قرء لحمی تمدد یعنی کشاکش و درشتی در وی بود و نشان قرء روده آن باشد
که چون بپشت باز خسپد و بمالند روده باپس رود و چون برخیزد باز فرود آید التدبیر علاج قرء
آبی در ابتدا پرهیز کردن زشت و غذا اصلاح کردن و خوردن و انثیین را ضماد کردن بدین صفت
بگیرند حب الغار فلفل و بوره از هر یکی سه درم سرگین کبوتر ده درم زیره کرمانی یک درم اشق
بآب گرم حل کرده دو درم زفت بروغن قسط حل کرده زاج سپید سه درم موم چهار درم روغن
زیت بیست درم کوفته و بیخته و زفت و اشق را حل کرده بسرکه و همه را با هم بیامیزند و موم بروغن
زیت حل کنند و در هاون بمالند تا جمله یکسان شوند و بر انثیین ضماد کنند اگر آب حل نشود میل باید
زدن و آب بیرون کردن و سخت بفشارند و بعد از آن داروی خشک بر آنجا ریزند و ببندند ولکن
ازین علاج ایمن نباید بودن که دیگر عود کند و بهر وقتی چند میل باید زد و بدین سبب بعضی طبیبان
داغ می کنند بعد از آنکه آب بیرون کرده باشند و چون میل زده باشند و آب بیرون کرده

بعضی از برده صفاق بیاید بر بیدن که بر خصیه پوشیده است تا دیگر عود نکند اما قرحه‌ی علاج چون علاج آماس
صلب است بداروهای محلل و علاج او بداغ است ولیکن با خطر است و علاج قرورده باستفراغ بدن است
و اصلاح غذا و تعدیل مزاج و منع از خوردن غذای سودا انگیز و رگهای سپردن خصیه است بنشتر آزدن
تا ماده بدارو بطراید و علاج این مرض بداغ کردن با خطر است لاجرم بداروی محلل می فرمایند و علاج
فتق که از رطوبت باشد بضماد قابض است چون سرو و سعد و مازو و کندر و اقاقیا و مرزنجوش کوفته
و بیخته بشراب بر سرشند و بدان موضع چسبانند بعد از انکه او را با موضع رد کرده باشند و ببندند و صاحب
این علت حرکت نباید کرد و از طعام ممتلی نشاید شد خاصه از ترها و دایم طبیعت باید که نرم باشد و غذای
دیر گوار نباید خورد و زیره با و شوربای جوزه باید خورد و در یاد کردن بیماریها که عارض شود در
رحم و معالجات او المرض اختناق الرحم این علت را اختناق الرحم می گویند یعنی
گلو گرفتن رحم و این علت زنان را باشد بنوبت و این علت مانند است بصرع برای انکه او را نوبت
این علت همچو صرع را که بنوبت می شود السبب سبب این علت که پیدا می شود از بسیاری جمع شدن منی
باشد در اوعیه منی و عفن و آمدن و از انجا بخار ربد بدماغ رسیدن و مضرت بدل و دماغ دادن یا
در بند آمدن حیض مدت بسیار العرض نشان نوع اول بسیاری وقت جماع که واقع نشده باشد و قوت
شهوت جماع و نشان نوع دوم بسیار مدت حیض در بند آمدن التدبیر این علت خطرناکست زیرا که
عورت احساس میکند که بخاری از ناحیت ناف بر می آید تا دماغ و بعد از ان غشی می شود و چون
قویتر شود عورت مبینند همچو مرده نه چیزی ببیند و نه گوید و نه شنود و ممکن که نفس نیز بگیرد و فی الحال
بمیرد و چون این علت بسبب در بند آمدن حیض باشد رنگ انکس بتوان شناخت یعنی رنگ سیاه
گردد و بول نیز میل بسیاهی دارد و وقت باشد برنگ انکه گوشت خام را بشویند آن آب چه رنگ دارد
رنگ این کس نیز همان رنگ دارد و چون نوبت غشی خواهد شد عورت را کاهلی و کسلانی حادث
شود و هر دو رخساره گرم شود و تاسه بر دس در روی پدید آید و هر دو ساق را سستی آید و چون
قوت بگیرد غشی حادث شود و قوت ساقط شود و نشان انکه از اجتماع منی باشد آنست که وقت

وقت حیض

وقت حیض بگشاید و وقت وقت ببندد علاج این چون در بند آمدن حیض باشد رگ صافن
بباید زد و باسلیق نیز هم بباید زد و بر هر دو ساق حجامت باید کرد و بعد از فصد مطبوخ افتیمون
باید خورد و بعد از تنقیه ماء الاصول بروغن بادام باید داد و اگر بدین صحت یافت و الا معجون دواء الکرکم
بماء البزور باید داد و شیاف گرم کنند و عورت بخور برگیرد و با آب کوگرد و آب قیر خود را شستن
و بحمام رفتن و غذای او گوشت ماکیان باشد بزیره و دارچینی پخته و از غذای غلیظ منع کنند و اگر از
اجتماع منی باشد علاج علاج او بمفرحات باشد و الا قابله را بگویند تا دست را بروغن یاسمین یا روغن
بان آلوده کنند و در فرج برد و روغن خلوق نیز همچنین برد و آورد تا بسیاری از رطوبت بیرون آید
و خوش شود و چیزی باید دادن که منی کم شود و غذا کم باید خورد و اگر عورت دریابد که بخار بر بالا می
آید هر دو پای او را سخت بباید بستن و هر دو کف پای او را مالیدن و گندش در بینی کشند تا عطسه
بیارد و بانگ سخت در گوش او باید کرد و قابله را گویند تا روغن یاسمین بدست بفرج او فرو برد
و دهان رحم را بسر انگشت بمالد و مشک و عود بخار بر فرج او بدارند و عنبر ببویانند تا رحم متوجه بوی
خوش شود و آنچه در رو باشد بگدازد و حل شود و چون باهوش آید شراب ممزوج دهند و چون ساکن
شود کلنگبین دهند و اندکی از نان خشکار بگوشت آبه تیهو یا دراج با زیره و دارچینی پخته و اگر این زحمت
بزن آبستن حادث شود نه فصد باید کرد و نه مسهل توان داد و لیکن غذای لطیف باید داد و سبب
المرض الرحا یعنی اومید داشتن بچیزی و این علت زنان را عارض شود یعنی شکم بزرگ گردد
همچنانکه صاحب استسقا را عارض شود و زنان آبستنی اومید دارند و نباشد السبب سبب این
علت یا آماسی بود که میان پردهای رحم حادث شود یا بادی غلیظ که هم در پردهای رحم حادث شود
العرض نشان این علت آن باشد که حیض باز ایستد بواسطه بسته شدن رگها و دیگر رنگهاء ایشان
میل بسیاهی دارد و اشتهاء طعام نباشد و شکم آماسیده شود و هر دو پستان بزرگ شود و دست
و پای سست گردد التدبیر اگر این علت را زود علاج نکنند ادا باستسقا کند و این علت همه نشان
آبستنی نماید و لیکن نباشد و چون بدست شکم را بمالند باد از جای بجای نقل کند و فرق میان او و استسقا

آنست که این علت صلب و درشت باشد و استسقا لازم و این علت ممکن بود که بعد از درد بسیار
قطعه گوشت پاره بزاید که او را هیچ صورت نباشد و باشد که بادی بسیار و رطوبتی بی شمار بیرون
آید و شکم باریک شود علاج این علت چون از وقت آبستنی بگذرد استفراغ بدنست با ایارج
یا حب منتن و بعد از استفراغ دارویی که اخلاط غلیظه را تحلیل کند باید داد چون کوارش
مصطکی با سکنجبین بزوری حل کرده یا قرص کل با آب اصول یعنی بیخ کاسنی و بیخ بادیان و بیخ کرفس
و بیخ کبر اگر بدین کار بر آید و الا معجون دحمر تا با آب گرم باید داد و شکم را بخرقه گرم پیوسته بر نهادن
تا باد و رطوبت را حل کند و بکدازد و دایما روغن قسط باید مالیدن اگر بدین زایل شد و الا قرص
مر باید داد بطبیخ ابهل یا چیزی از دوا الکرکم یا از تریاق اربعه و روغن بید انجیر با آب طبیخ البزور
یعنی تخم کاسنی و تخم بادیان و تخم کرفس و تخم کشوث و سداب و نعنع دسته دسته گرم کرده
بفرج خود برگیرد تا آن باد و رطوبت را بکشد و تحلیل کند و غذا شوربا باید داد و بدارو های گرم پخته
مثل دارچینی و کبابه و قرنفل و زیره کرمانی و گوشت برشته دهند و مطبخن کرده که بدین تدبیر زنان
ازین علت خلاص یابند و هیچ غذاء غلیظ نشاید خورد چون هریسه و پاچه المرض النزف نزف خون
بسیار آمدن باشد از رحم و این معنی ضعیف کرداند السبب سبب این علت یا رقیقی خون باشد
یا بسیاری خون یا امتلاء رگها در رحم یا شکافته شدن بعضی رگها او یا بسیاری زائیدن یا بسیار
فرزند ناتمام زائیدن العرض آنکه از تنکی و تیزی باشد نشان آنست که خون زرد رنگ باشد
و این شخص لاکر و نشان بسیاری خون امتلاء رگها باشد و خون رنگ سرخ بود و نشان شکافته
شدن رگها آن باشد که درد بی حد و بی قیاس باشد التدبیر اول وقت حیض دهم سالست و بلاغت
زنان و اول وقت باز استادن حیض سی و پنج سالست و آخر باز استادن شصت و حیض را
اقل دو روز است و اکثر هفت روز و هرچه برین زاید باشد حیض نباشد و چون بسیار آید
او را نزف گویند اگر رنگ بنگردد و ضعیف نشود نباید بست و اگر اسراف کند و رنگ متغیر شود
واجب باشد باز بستن تا مزاج فاسد نشود اگر سبب تیزی و لطافت خون باشد علاج

ادویه حرد

او شیره خرفه باشد و آب زرشک و آب لسان الحمل و رب سیب و طباشیر و گل ارمنی و کمیدن انار میخوش
و آبی میخوش اگر خون باز استاده و الا قرص کهربا باید داد و رب ریباس و آبی باید نشاند که در وی
مورد و گل و گلنار و مازو و پوست انار پخته باشند و بر پشت زنان اقاقیا و صندل و گل و کافور و پوست
انار و سماق و گلنار با آب مورد سرشته باید نهاد و باید که حقنه کنند با آب لسان الحمل و گل مختوم و حضض
کی و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و خون سیاوشان و شادنج و غذا فروج بود با آب سماق پخته و زرده
تخم مرغ با سرکه و اگر از بسیاری خون باشد فصد باسلیق باید کرد و اگر شکافته شدن رگ باشد
یا از بلندی افتاده باشد و یا در زائیدن قوت زیاده کرده باشد علاج او حقنه باشد که رطوبت
را کشد و مرهمها بر وی بنهند چون مرهم داخلیون یا مرهم باسلیقون و علاج سیلان بحسب هر خلطی
باشد اگر سیلان خون باشد فصد باید کرد و مزاج را با اعتدال باز آوردن و بسردی میل دادن
و غذای قابض خوردن که بیشتر گفته آمد و اگر خلط دیگر باشد بحسب آن خلط علاج باید کرد و مسهل موافق
هر خلط دادن و بعد از مسهل شافی که خون را در بند آرد بکار داشتن برای آنکه مداوات سیلان
نزدیکست بمداوات نزف دم المرض احتباس الطمث یعنی حیض در بند آید و بر عادت معهود
نرود و منقطع شدن حیض یا از پیری یا از علتی باشد السبب سبب این یا علتی باشد که در همه تن
پراکنده باشد یا از بعضی اعضا یا از سردی مزاج رحم یا از آماسی که در رحم پدید آید یا از رستن
جراحت بغیر قانون العرض نشان آنکه علت در همه تن پراکنده شده است فاسد شدن مزاج
باشد یا فربهی بافراط و نشان آنکه در بعضی اعضا باشد چون مقعد و سینه آید و نشان سردی رحم
کمی موی باشد و تنگی خون و نشان آماس تب باشد و نشان سردی صلابت التدبیر باید دانست
که زمانی که میان دو دور حیض باشد بیست روز تا دو ماه و هر گاه که زیاده برین باشد احتباس
حیض باشد و نشانش آن باشد که اشتهای طعام باطل گردد و ذهن بد شود و یعنی تکرگی که کند
بر اصل نباشد و غشی آید و پشت درد کند و در تن خراجات و دمل حاصل شود و از ناف بزیر گران
گردد و اگر علت در همه تن پراکنده شود و مزاج فاسد شود اگر سبب گرمی باشد علاج او بسردی باشد

واکر سردی علاجش کرمی واکر از فربهی باشد علاج او بحرکت کردن باشد بیش از طعام وناشتا
بحمام رفتن وخوردن کلنکبین بآب انیسون وشراب حرف خوردن وغذا نخود آب وبر پشت زهار
کماد کردن یعنی بکیرند سنبل ودارچینی ومشک کوفته وبیخته بروغن بان بسرشند ونیم کرم بر پشت زهار
نهند این را کماد کویند واکر احتباس حیض برای سردی مزاج رحم باشد که دردی حادث شده
باشد از خلط غلیظ علاج او استفراغ است بداروهای ملطف مثل ایارج وقرص مرکی بآب طبیخ
ابهل واکر ابهل حاضر نباشد یکمثقال از سداب یا طبیخ افسنتین یا شراب افسنتین یا آب لوبیا
سکنجبین یا شراب البزور ومرکی را کوفته وبیخته بآب افسنتین بسرشند یا بشراب افسنتین ومانند
این وبخود برکیرد عورت ودر طبیخ کرفس باید نشستن وطبیخ سداب ورازیانه ونعنع وبر پشت
زهار کماد باید کرد بسنبل طیب وجوزبوا وسلیخه ومقل کوفته وبیخته بآب بپزند در کیسه کرده ونیم
کرم ودر رحم چیزی از روغن بان باید ریختن وقطران نیز وسداب کرم بخود باید کرفتن واکر
احتباس بسبب ریشی بوده باشد که نیک نزدیک شده باشند شیاف بر خود باید کرفتن که از سپیده
لعاب وبه باکیان ومغز ساق کاو ساخته باشند وروغن بنفشه ودر آب ریاحین نشاندن والله اعلم
المرض الورم الحاد الحادث فی الرحم یعنی آماس تیز که در رحم حادث شود وخراجی که در رحم حادث
شود وبثره که در رحم حادث شود السبب سبب این آماس بسیار است چون از جای بلند در افتادن
یا زدن یا در بند آمدن حیض یا بسیاری جماع یا سردی بسیار که بکذارد که ماده تحلیل یابد العرض نشان
کرمی آماس تب باشد ودرد سر ودرد فرج ودرد کمرگاه ودرد تهی گاه وسختی بول کردن وسختی
ثقل وغشی وهو اعلم التدبیر اکر ماده آماس در همه تن باشد نشان آن بود که درد در همه تن باشد
واکر در مقدم رحم باشد پشت زهار درد کند وتقطیر البول باشد وبول بدشخواری باشد واکر
در مؤخر رحم باشد میل بود بر درد پشت وطبیعت در بند باشد واکر آماس در دهنه رحم باشد
ناف درد کند وممکن که مقعد بیرون آید واکر در جوانب رحم باشد درد نیز در جوانب باشد وعلاج
این آماس بفصد ابطی وخوردن کشکاب وآب انار وآب خرفه بشراب بنفشه ولعاب بزرقطونا

بجلاب

بجلاب و در رحم لعاب بزر قطونا حقنه باید کرد و آب بستان افروز و روغن بنفشه و آب لسان الحمل
و آب سک انگور و کافور و ناف را و زیر کمرگاه را و تهیگاه و مثانه را بصندل و گلاب و طحلب سرد گردانیدن
داشتن و در آب ریاحین نشاندن و اگر طبع در بند باشد بفلوس خیار چنبر و شراب بنفشه تر باید
و اگر سوزش بول زحمت دهد سپیده تخم مرغ در رحم باید ریختن با شیر دختران و شیاف سپید و روغن
گل و اندکی از افیون چون علت کمتر شود پیه کاو و موم و مغز ساق کاو و روغن گل و روغن بنفشه
استعمال باید کرد و در آبی باید نشاندن که در وی اکلیل الملک و حلبه و بابونه و شبث جوشانیده
باشند و بر زهار روغن شبث بمالند با موم سپید و غذا از زیرباج خورد و اگر آماس بدینها تحلیل نپذیرد
و ریش شود و اگر بیمار بخود احساس کند که چیزی چون سر سوزن در اندرون می زنند دلیل باشد
که ریش شده است و پیوسته قشعریره و تب سخت باشد و علاج این با دویه باشد که ماده را نضج
بدهد چون حلبه و تخم کتان و آرد جو و تخم مرو و بنفشه و آرد باقلی و سرگین کبوتر کوفته و بیخته بعصیر الخبیر
که بخته باشند و روغن کنجد بهم بسرشند و ضماد کنند از ناف تا زهار و پیه بط و تخم کتان و تخم مرو جمع کرده
عورت بخود برگیرد و اگر بدینها شکافته نشود و آهن باید شکافت اگر آماس نزدیک باشد و اگر دور
باشد آهن نباید شکافت زیرا که رحم را با اعضا رئیسه شرکت است و چون شکافته شود روغن گل و شیر
دختران در آنجا باید ریخت و چون ریش پاک شود مرهم شادنج بروغن گل گداخته بدانجا باید ریخت
و گرداگرد آن عضو را سرد باید داشت و داروی که ادرار بول کند باید داد و اگر بروده ریخته شود
حقنه باید کرد المرض الورم الصلب الحادث فی الرحم یعنی آماس درشت که در رحم حادث شود و سرطان
و ریش که در رحم حادث شود السبب سبب آماس درشت زیادتی خلط باشد سوداوی و آماس
درشت را اگر علاج نکنند او سرطان کند و ریش از خلط تیز یا از ماده که منفجر شده باشد یعنی شکافته
شده باشد یا شیمه جذب کرده باشد و شیمه آن پوست سپید است که فرزند در وی پیچیده باشد
و در شکم یا سختی زائیدن بدو رسیده باشد العرض نشان آماس درشت گرانی باشد و نیک درشت
باشد و بول در بند باشد و کشاکش دردی باشد و نشان سرطان که ریش نشده باشد با آماس

که شکل آماس یکسان نباشد و میل بسبزی دارد و به سرطان ریش شده زرد آب نشان باشد
و عفونت کند بدی و نشان ریش آن بود که غایت در حال بیرون آمدن آن موضع را بگزد التدبیر
علاج آماس درشت در اول حدوث فصد باسلیق است و استعمال گلنگبین و خوردن سکنجبین و پاک
کردن تن بایارج یا بمطبوخ افتیمون و بخور بر کیرند به بط و به ماکیان و روغن شبث و آبی گرم نشین در وی
بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و لعاب حلبه و تخم کتان و روغن کنجد بر زهار بمالند و غذا مزوره زیرباج
باید خورد و اگر قوت ضعیف باشد شوربا باید خورد و اگر حال بسرطان انجامید چیزی باید که درد
بنشاند و نگذارد که زیاده شود زیرا که این علت را علاج نیست چنانکه بقراط گفت که تدبیر این علت
آنست که بیمار را در آبی نشانند که در وی حلبه و خطمی و خبازی پخته باشند و زهار را موم روغن
باید مالید و بشیر زنان حقنه باید کرد و باب لسان الحمل و آب سگ انگور و آب خرفه و آب عصی الراعی
با روغن گل نیم گرم و اگر از ایشان خون بسیار آید بیامیز با این ادویه اسفیداج قلعی و گل ارمنی
و عصاره لحیة التیس و افیون و چیزی که سودا انگیز باشد نباید خورد و غذا مزوره اسفاناخ باید خورد
و چون علت ساکن شود فروج با آب سماق پخته دهند علاج ریش اگر با آماس بود پس علاج او بداروهای
سرد کننده باید کرد و آن که ذکر رفت است در علاج آماس گرم و اگر آنچه سیل میکند زرد آبست علاج
او چون علاج سرطان ریش شده باشد پس اگر خون باشد پس پنبه پاره را با آب لسان الحمل تر کرده
و خون سیاوشان بر آنجا باشند و گل ارمنی و شادنج و صبر و کندر و اسفیداج از ریز همه با هم جمع کرده
بخور برگیرد و اگر خون بسیار رود حقنه بدین ادویه باید کرد که ذکر رفت و قرص کهربا دادن و اگر آنچه
سیل کند مدّه و ریم و چرک باشد مرهم اسفیداج حقنه باید کرد با روغن گل و مزاج را باصلاح آوردن
و غذا کم دادن و از غذاهای غلیظ پرهیز کردن و غذا مزورات باید داد و چون باصلاح آید فروجه
باید داد و از شراب و گوشت اسب و گوشتی که بغایت گرم باشد پرهیز کردن و شیرینی و حلوا
و قطایف و پالوده و لوزینه هم نباید خورد والله اعلم البثور العارضة فی الرحم بثره دانه
کوچک را و دمل بزرگ را گویند که در رحم پدید آید و شقاق نیز و بواسیر نیز هم در رحم حادث شود

البید

السبب سبب تولد بثره یا از خون بود یا از صفرا که بخون آمیخته گردد و ثولول البته از سودا باشد و آن
دانه دانه سخت سیاه رنگ باشد که برآید بر رحم و شقاق یعنی طرقیدگی بر رحم بدید آید اکثر از کثرت
جماع باشد و یا زخمی که از زائیدن رسیده باشد و بواسیر هم از سودا باشد بسبب گشودن سر رگ
العرض نشان بثره و ثولول دانه بانگشت در فرج کند و بشناسد و چون فرج را نیک بگشایند بچشم توان
دید و نشان شقاق آن باشد که بوقت جماع خون آبه بیرون آید و چون دست بر آنجا نهند درد کند
و چون این علت برانگیزد روی سرخ گردد و چون نشیند خون و رطوبت از و سیلان کند و چون
سیلان کند سبک شود و رنگ با قانون آید التدبیر علاج شور بفصد باشد اگر قوت یاری کند و زمان
موافق بود و بعد از فصد کشکاب باید داد و بعد از آن سکنجبین با آب سرد دادن و غذا مزوره غوره
خورد و اگر ظاهر باشد مرداسنگ طلا باید کرد و بسنگ رخام گل و قلیمیا نقره و کافور در روغن گل
و موم همه را مرهم سازند و بر آن موضع نهند و اگر بثره در باطن باشد واجب باشد این ادویه را
با آب لسان الحمل حل کرده و روغن گل با شیر دختران و استعمال کنند و علاج ثالیل باستفراغ
بدن باشد یا بمطبوخ یا بحب ایارج و از غذای غلیظ پرهیز کند که مولد خلط غلیظ باشد و غذای محمود
باید داد و چون مزورات بگوشت بزغاله و بره و فروج ها و بر ثالیل طلا کنند روغن سوسن با تخم کتان
کهنه با موم و بشویند او را با آبی که در وی پخته باشند حلبه و تخم کتان و بابونه و اکلیل الملک و علاج
شقاق بمرهم مرکب باشد بدین صورت بگیرند پیه بط و پیه ماکیان و مغز ساق گاو و موم و روغن گل آمیخته
و علاج البواسیر که در رحم حادث باشد مثل علاج بواسیر است که در مقعد حاصل می شود و بواسیر را
علاج ببریدن هم میکنند تا هم با ببرند با ابریشم همچنانکه علاج بواسیر مقعد کنند و همچنین علاج ثولول
و بثره کنند بگیرند بمیلاق و بکشند و ببرند و داروهای خشک بر آنجا ریزند چون انزروت و خون
سیاوشان و کندر و مانند اینها و بعد از آن بمراهم علاج کنند مراهمی که گوشت برویاند چون مرهم
دیاخلیون و مرهم رسل و اعتماد العلاج کنند و دست باز نگیرد تا وقتی که نیک شود و احتیاط کنند تا از
جراحت چیزی نماند تا گوشت فزونی نروید و درشت نگردد تا دیگر باره علاج نباید کرد المرض الرتق

رتق علتیست زنانرا که راه فرج فرو بسته شود چنانکه از مجامعت منع کند و اندک راه بول گشوده
باشد و آن زنان که چنین باشند رتقا گویند مثل استخوان نرم در انجا رسته باشد السبب
تولد رتق یا مادرزاد باشد یا اندک بوده باشد چون بر رویانند آن راه بسته گردد یا بعفو فرو
رفته یا نزدیک بیرون و قب یعنی سوراخ فرج را گوشت مدر رسته باشد یا آماس سخت و این
نیز مادرزاد باشد یا غیر آن العرض نشان رتق آن باشد که سوراخ فرج چنان در هم رسته باشد
که از جماع مانع آید و رتت باشد که از حیض آمدن نیز منع کند و قب را بچشم بتوان دید و خنثی
علتی است که شخصی هم آلت زن دارد و هم الت مرد و هم بچشم بتوان دید علاج رتق آنست
که معالج بانگشت احتیاط کند اگر چیزی در انجا چسپیده باشد بدان آلتی که نواصیر را علاج میکنند
در برد و بنیشتر بهن بشکافد و فراخ گرداند و اگر گوشت فزونی در میان چسپیده باشد بمقراض ببرند
و بیرون گیرند و اگر برده باشد بضنباره بگیرند و بیرون کشند و ببرند بنیشتر بهن و بعد از قطع داروی
خشک در یزند چنانکه قاطع خون باشد و بعد از ان گرد اگرد وی که ریش شده باشد برویانند
بر هم برویانند و علاج قب باهن بریدن است همچنانکه از ان مردان گفته آمد و خنثی چهار قسمت است
یکی در زنان باشد و سه نوع در مردان دو نوع که در مردان یابند آنست که میان زهار یا میان پوست
خصیه و میان انثیین جسمی پیدا بینند که شکل او چون شکل رحم زنان باشد موی در وی رسته
و نوع سوم هم برین سان باشد که گفته شد الا آنکه ازین نوع سیمین بول آید و نوع چهارم که در زنان
حادث شود آنست که بالاء رحم جسمی میبند بزرگ بر زهار خاک رنگ بیرون آمده سه شکل دارد یکی
شکل قضیب دارد و دو شکل انثیین علاج دو نوع اول که در مردان پیدا شود و نوع چهارم که در
زنان حادث می شود دست کاری است یعنی بریدن و آنکه رویانیدن بعلاج جراحات تا وقتی که بر وید
رستن طبیعی و نوع سوم که در مردان حادث می شود چون بول بیرون آید بهیچ نوع علاج پذیر نباشد
و در ان باب شروع نا کردن اولیتر باشد و این حالها نادر اتفاق افتد و آنچه افتد بدین چهار نوع
باشد که ذکر رفته است المرض انقلاب الرحم یعنی رحم زنان بازگونه گردد یا میل بیک طرف کند

۱۰ علاج

یا اعوجاج حاصل آید یعنی کج کردد از همه طرف السبب سبب یا داخل بود چون رطوبت بلغمی یا از
خارج چون ترشی و هول سخت یا کشیدن مشیمه باشد یا فرزند مرده زائیدن یا از جای بلند در افتادن
و میل کردن رحم از خلط غلیظ سرشناک باشد که یکی از دو جانب رحم حادث شود العرض نشان انقلاب
رحم بحس لمس شناسند و بسیار که بر طبیب جاهل پوشیده کردد که فرق میان مشیمه و رحم نتوانند کرد
اما فرق میان هر دو آنست که مشیمه رقیق و تنک باشد و رکها او باریک و رحم برخلاف این باشد
و نشان میل رحم بیک جانب آنست که آن جانب کرانی کند و زن آبستن نکردد والسلم التدبیر
علاج بیرون خیزیدن رحم از موضع خود بتنقیه رود و باشد از ثفل بحقنه و ادرار بول از مثانه تا تمام
فضول از و بیرون آید تا از رجوع رحم مانع نشوند و چون تنقیه کرده شود بیمار را در خواب کنند و در حالت
خواب سر زیر بدارند چنان سر او از سرین زیرتر باشد و چنان سازند که هر دو کف پای خود را
با خود کیرد و هر دو پای دور کرداند یکی بطرف راست و یکی بطرف چپ و در زیر الیه او بالشی نهند
و بر آن جزوی که بیرون آمده باشد بروغن کل نیم کرم بمالند چنانکه پشم پاره را بدان روغن آلوده
کنند و بر آن موضع نهند و شیافی سازند از آب قرظ و طراثیث و مازوی سبز و خرنوب یا شرابی
که در و اقاقیا و سک و رامک حل کرده باشند برشند و شیاف سازند و بخود برکیرد تا وقتی که
با موضع خود رود و بفرمایند تا این شیاف را بخود بر دارد و بخسبد و یک پای خود را بر پای دیگر نهند
و تا سه روز دارد و آنکه بیرون کیرد و بیمار را در آب ریاحین نهند و چون از آب بیرون آید دیگر پاره
شیاف بر دارد و سه روز چنین کند و اگر بیمار را خارشی پیدا شود آن موضع را با آب نعنع و پوست انار
مالیدن و اگر این خارش از بسیاری رطوبت باشد استفراغ بدن باید کرد و حب صبر یا ایارج و در منش
او حقنه کنند بروغن یاسمین یا چیزی از غالیه و اگر علاج مفید نیاید و آن جزو که بیرون آمده باشد سیاه
کردد او را بکلبتین باید کشید که کسسته کردد و بیفتد علاج میل رحم اگر بدن ممتلی باشد و عرق کند
فصد باید کرد از آن جانب که میل کرده است و اگر خون غالب نباشد آن خلط که زیاده باشد باید
راند اگر صفرا غالب بود مطبوخ هلیله و اگر سودا غالب بود مطبوخ افتیمون و در حمام برند و استعمال نمایند

و در رحم روغن یاسمین ریزند و غالیه و غذای صالح باید داد المرض الریاح والنفخ یعنی باد غلیظ
و باد رقیق که عارض میگردند در رحم و بچه انداختن السبب سبب تولد باد یا بدی مزاج سرد بود یا چیزی
باد انگیز پیوسته خوردن و اسقاط فرزند ناتمام ازین دو سبب بود یا از خارج یا از جای بلند در افتادن
یا از بلند جستن یا استفراغ بافراط کردن یا رطوبت لزج که فرزند را از آن موضع بلغزاند المرض نشان
باد آن باشد که از جایی بجایی نقل کند و نشان دیگر آنکه چون دست بر زیر ناف زنند آواز طبل دهد
و بدین سبب فرزند ناتمام بیفتد و نشان دوم آنکه فرزند چون بزرگ شود بیفتد یا در ماه چهارم یا پنجم
یا ششم و خارقی خود نشان خود بود التدبیر علاج زنانی که از بسیاری باد در رحم زحمت کشند
یا از باد سرد باشد در ماه اول و دوم و سوم انجیری دهند که بادها را تحلیل کند چون گوارش زیره
اگر حاضر نباشد چیزی از تخم کرفس و انیسون و بادیان بشراب کهنه و زهار را روغن سداب بمالند
و روغن یاسمین بخور بر دارند بمشک گداخته و رحم را حقنه کنند بطبیخ مرزنگوش و افسنتین و مرماحوز
و گیاه ترکی و سیسنبر یا روغن یاسمن یا روغن ناردین و او سنبل رومی است و بیمار را در پخته
این ریاحین نشانند که ذکر رفت و حب ایارج بدهند و غذا شوربا باشد یا گوشت بریان و اگر سبب
باد و گوشت جامد باشد که در فم رحم حادث شده باشد عورتی که قابله باشد دست خود را با خطمی
و روغن کنجد آلوده گرداند و آن خون جامد را بیرون آرد و رحم را حقنه کند با آب بابونه و اکلیل الملک
و شبث و سیسنبر و گیاه ترکی و اصل السوس و بنفشه و تخم کتان پخته از آب اینها سی درم حقنه کنند
با پنج درم روغن یاسمین و این حقنه در فرج کنند و علاج فرزند انداختن که سبب سردی بود و نشان
او آنست که چون فرزند ناتمام بیفتد رطوبت بسیار از وی جدا شود پس علاج آفت که باز نگرفته [illegible] تنقیه
بلغم کنند مثل حب ایارج و بیمار را قی فرمایند بپخته شبث با عسل و خوردن گلنگبین کهنه و گوارش خشک
و گوارش عنبر و شیاف بکار داشتن بگیرند شحم حنظل و مصطکی و زعفران و میعه خشک و سنبل الطیب
و مشک و همه کوفته و بیخته بشراب بسرشند و بخور بر دارد و غذا قلیه‌ها خشک بگوشت دراج و تیهو
و ماکیان و ازین گوشتها مطنجن خوردن و شاید که فرزند ناتمام افتادن از ضعیفی رحم باشد و نشان
آن باشد

آن باشد که در حالت حمل حیض آید علاج او گل ارمنی باشد و کهربا با آب سماق حل کرده دهند و بعد از آن
شراب قابض دهند المرض عدم الحبل والاشتمال یعنی آبستن ناشدن زن و از آبستنی مانع بودن
السبب سبب این بعضی از زن باشد و بعضی از مرد آنچه از قبل زن باشد بدی مزاج رحم باشد
یا گرم یا سرد یا خشک یا تر یا سده و آماس و آنچه از قبل مرد باشد بدی مزاج انثیین باشد یا آفت
در قضیب العرض نشان بدی مزاج گرم بسیاری حیض باشد و لاغری و موی بسیار بر روی و نشان
سردی بزرگی حیض و رنگ سرخی هیچ ندارد و بر تری بسیاری رطوبت که از فرج همی آید و نشان خشکی
لاغری فرج باشد و نشان آماس تب است و بر آفت قضیب آنکه بیشتر گفته آمد التدبیر چون طبیب
خواهد که بداند که زن حامله ناشدن از مرد است یا از زن پاره از منی مرد فرا گیرد و در کوزه آب اندازد
اگر بر سر آب افتاد و بگداخت از فساد منی مرد باشد و اگر به بن افتادی و آنگ منی تن درست است
و عورت را بجامه بپوشد و در زیر عود یا مشک بسوزاند اگر آن بوی از دهان عورت بیرون آید
از وی نیست اما علاج فساد مزاج بعضی بدارو باید کرد و بعضی بغذا و بروغنها و شیافها و حقنها
و اگر ممتلی باشد استفراغ باید کرد و تنقیه بدن باید کرد بعد از آن و تنقیه علاج رحم باید کرد بدانچه ذکر رفت
و مزاج رحم را باز آوردن چون مزاج باصلاح آمد و سده گشوده شد و آماس نیک شد بس داروی
که در آبستنی مدد کند بباید داد صفت فرزجه یعنی شیاف که مدد کند در آبستنی بگیرند زعفران
و حماما و سنبل الطیب و اکلیل الملک از هر یکی سه درم ساذج هندی و قردمانا از هر یکی ده درم
پیه بط و پیه ماکیان و پیه بز و زرده تخم مرغ نیمبرشت از هر یکی دو وقیه بیست درم روغن ناردین
یک درم خشک را بکوبند و تر را بگدازند و مجموع را بهم بسرشند و شیاف سازند و بجود بر دارند عورت
بعد از طهر حیض که یقین که آبستن شود و نشان آبستنی خشک شدن فرج باشد و حیض باز استادن
و شهوت جماع کم شدن و سر پستان سیاه رنگ شدن و سپیده چشم خاک رنگ شدن و اگر جماع
واقع شود فراشای بعورت در آید و غثیان و شهوت غذاهای ردی چون گل و انگشت و ترشیهای
گوناگون و نشان آنکه فرزند نرینه است رنگ روی زن نیک بود و از حالت طبیعی نکو دیده باشد

وحرکات او سبک باشد و سرپستان میل بسرخی دارد و فرزند حرکت که کند از جانب راست
کند وعلامات ماده بودن فرزند همه صفتها که گفته شد بعکس باشد المرض نفث الدم یعنی از دهن
خون آمدن وبعد از قی خون آمدن وچون خیو اندازد خون آمدن السبب سبب این علت یا از
خارج بود چون زدن یا از جای بلند افتادن یا بانگ قوی کردن یا از جایی بجایی جستن یا بار گران
برداشتن یا داخل چون ماده صفراوی تیز یا بلغم شور یا رقت خون یعنی تنک باشد یا بسیار باشد
العرض نشان نوع اول آمدن خون باشد بیکبار و نشان نوع دوم خون اندک اندک آمدن
وبتدریج زیادت شدن و باشد که با اینها تب باشد التدبیر بر طبیب واجب باشد که تفحص کند
تا خون از کدام عضو می آید اگر از سر می آید نشانش درد سر باشد و اگر از مری آید نشانش آن
بود که میان هر دو شانه درد کند و اگر از معده آید نشانش آن بود که خون را قذف کند یعنی همچو قی
خون اندازد و اگر از سینه و شش آید خون تنک بود و کف ناک باشد و اگر از طرقیدن رگی باشد
بسبب امتلا نشان آن باشد که خون که رفته اعادت داشته باشد بسته کرده چون خون بواسیر
یا خون حیض و خونی که از رقت یعنی از تنکی خون باشد تدبیر گذشته نشان او باشد که گرم و تیز
بسیار خورده باشد و خونی که از سردی بسیار بود که در هوای سرد رفته باشد و خونی که از مری
آید و از معده وعلاج وی فصد است و قرص کلنار با آب لسان الحمل و آب آبی و آب سیب و میان هر دو
شانه بصندل و گلاب طلا باید کرد و غذا مزوره سماق وعلاج خونی که از حلق وحنجره آید فصد و غرغره
با آب تخم خرفه و آب لسان الحمل و گل ارمنی و آب سماق و بیمار سخن بسیار و بانگ نباید کردن و غذا
زرده تخم مرغ نیمبرشت و اسفیدباج وعلاج خونی که از سینه و شش آید فصد باشد و آرام گرفتن
در خانه و آشامیدن شیره خرفه و گل مختوم و گشکاب بصمغ عربی و قرص کهربا با آب لسان الحمل
و شراب خشخاش و اگر با او خفه باشد لعاب تخم مرو با او اضافت کن و سینه را بصندل و گلاب سرد
دار و سینه را با اقاقیا و گل ارمنی و صندل و شیاف مامیثا با آب مورد سرشته طلا کن و اگر سبب
خون آمدن امتلا است فصد باید کرد از ران با سلیق و شراب بنفشه خوردن و قرص کهربا با آب تخم خرفه

دهن

وبعوض خشخاش خوردن وغذا اندک خوردن وچون خون آمدن ساکن کردد فروج خورد وآب
سماق وآب کشنیز تر وغذا ترش وشور نباید خوردن ودر حمام معتدل وآرام کرفتن در جای معتدل
واکر آمدن خون از خلط تیز باشد فصد باید کرد وکشکاب که در وی خرجنک پخته باشند ولعاب بکل
مختوم خوردن وعلاج خون بکم کردن خون باشد ومزاج را باعتدال باز آوردن المرض اجتماع المدة
فی الصدر یعنی جمع شدن ریم وچرک در سینه وبخفه خون انداختن که او را سل کویند السبب سبب جمع
شدن ماده که در شش سکون وقرار کرفته باشد یا در فضاء سینه یعنی در جرم سینه العرض نشان
جمع شدن ریم وچرک در سینه کرانی که در سینه یابند وخفه وبخفه رطوبات بسیار بر آمدن وملازم تب
داشتن وچون غذا خورد واین همه علامتها زیاده شود التدبیر سل بر دو معنی اطلاق می کنند حکما یکی
انکه شش ریش کردد دو معنی دیکر انکه تب دق دارد واقسام سل بر دو قسم است یکی از ماده
تیز باشد که از سر فرود آید بسینه اول ریش کردد وبر مرور زمان سل کردد وپیوسته خون آید
وقسمی دیکر از زحمت سینه وشش حادث کردد وعلاج این نوع دشخوار است برای انکه دارو
بریش شش کارکر نیست برای انکه از معده دور افتاده است ودایم الحرکة است یعنی او باد
بیزن دست وچون دایم در حرکت دارد دروا اثر نمی تواند کرد وبدین سبب ریش او نمی روید
وعلاج آمدن خون بی تب اشامیدن شراب زوفا است یا شراب بنفشه وشیره خرفه با شراب خشخاش
یا خرجنک سوخته بشیر دختران وغذا مزوره ماش وچون باصلاح آید فروج برشته وزرده تخم مرغ نیمبرشت
ودر آبزن نشاندن وسینه را بروغن بنفشه چرب داشتن واکر سل با تب است علاج دشخوار است
وخاصه اکر شش ریش کشته باشد واکر ریش در سینه باشد با سلامت تر باشد برای انکه تب
احتیاج ببرودت دارد ورطوبت وریش احتیاج دارد بکرمی تا بروید وخشکی پس بدین سبب
بر طبیب واجبست که اول دوای آن کند که بر خطر تر باشد واکر تب سخت باشد کشکاب باید داد
خرجنک در وی پخته وروغن بادام وبعد از ان شراب خشخاش با آب باران وآب لسان الحمل باید
اشامیدن نا پخته چون تب ساکن شود بیمار را شوربا باید دادن واکر تب ساکن کردد شیر زنان

باید دادن با شیر بز سرخ نصف رطل یعنی هر روز نیم رطل دران حال که دوشیده باشند که اگر
درنگ کنند شیر لطیف است متغیر می شود و بعد ازان لایق خوردن نباشد و چون دوشیده باشند
بپنبه آن روغن را که بر سر شیر استاده باشد بر چینند و هر روز چیزی زیاده کنند تا وقتی که بیک رطل
رسانند اگر طبع در بند باشد شیر با شکر دهند و روغن بادام و اگر طبع نرم باشد با شیر چیزی بیامیزند
وگل ارمنی و صمغ عربی اضافت کنند چون اندکی باصلاح آید غذا تیهو و دراج و فروج دهند و چون بیماری
مستحکم گردد نشان استحکام او چشم در گو افتادن بود و سرخ شدن و رنگ روی خاک رنگ شود
و گوشت بگدازد و ناخنان انگشتان کج گردند و براز او زیاده گند کند و اسهال پدید آید و اشتها
باطل گردد و براز نیز اندک گردد برای ضعف قوت و اقعه انکه موت نزدیک باشد المرض عسر الولادة
یعنی دشخوار زادن زنان و بیرون آوردن فرزند مرده و بیرون آوردن شیمه السبب دشخوار
زادن بعضی از سختی از زن باشد که باد دارد و بعضی از فرزند که بزرگ باشد و بعضی از قبل شیمه
یا از بیرون ضرری برسد العرض نشان دشخوار زادن که از زن باشد آنست که رحم کوچک باشد
یا فربه باشد یا ضعیف باشد و انکه از جهت فرزند باشد یا بزرگ باشد و انکه از قبل شیمه باشد
آنست که زود شکافته نشود و از سطبری که باشد و اسباب بیرونی ترس و سرد و گرم و فزع التدبیر
چون ولادت نزدیک شود عورت می باید که در آبزن نشیند یا در حمام رود و اندک درنگ کند و
پشت و شکم را بموم روغن بمالد و چون درد و زور آید پشت خاف بزیره و تهی گاه را بروغن خیری بمالند
یا بروغن نرگس نیم گرم و عورت را بر کرسی نشانند و لخلخه بر پا دارند و لخلخه بنشانند و چون نزدیک
باشد و درد سخت گیرد بگویند حامله را تا بینی خود بگیرد و چندانکه تواند دم نکشد و عجوزه را پس پشت
بنشانند و تهیگاه و زیر ناف را بدست نرم نرم بمالند و چون معلوم شود که فرزند از شکم بزیر آمد اما
جدا نمی شود قابله را انگشت خود در فرج او برد بروغن بنفشه آلوده یا بموم روغن اگر دیر زائیدن از
فربهی بود زن را در روی خسپانند و هر دو پای او را بر بالا گیرند و فرج را بروغن آلوده کنند بموم
روغن و بدست فرج را گشوده دارند و او را در طبیخ حلبه و بابونه و اکلیل الملک نشانند و کاغذ

پاره درهم

باره درهم بپیچند و بر بینی او فرو برند و بر سیاوشان و شکر و روغن بادام شربت کرده بدهند
و اگر از ضعیفی هر لحظه گوشت آبه لطیف نیم گرم دهند تا قوت زیاده شود و جمجه جمجه شراب صرف دهند
و بویهای لطیف بدماغ او رسانند و اگر از سردی هوا دیر زاید در حمام باید برد یا در خانه گرم و آب
و زیر ینه او را روغن یاسمین مالند و بر آنجا آب نیم گرم ریزند و اگر حرارت بود در خیمه کتان تنگ نشانند
و در جایگاه سرد نشانند و صندل و گلاب و کافور مالند و آب انار و اگر از ترس و خوف باشد
سخنهای دلپذیر آزار از وی جدا باید کرد و اگر فرزند در شکم مرده باشد سعی تمام باید کرد و باید او را
باید انچه دست در اندرون برند و او را پاره پاره کرده بیرون آرند صفت شیافی که فرزند مرده
بیرون آرد بگیرند مرخ بت جا و شیر زهره گاو هم متساوی کوفته و بیخته شیاف بزرگ و ستبر سازند
و بر آنجا در برند و در زیر او مر انجوش بکنند و بکنندش عطسه آورند و گوشت آبه و شراب ممزوج باید
داد و حلبه و خرما بپزند و بآب سداب بدهند و اگر فم رحم تنگ باشد در آنجا روغنهای بسیار باید
ریخت و در آب نیم گرم نشاندن و اگر مشیمه که فرزند در و پیچیده می باشد دیر بیرون آید و خود را
گرد کرده باشد چون گره دست را بروغن بادام آلوده کرده در آنجا باید برد و بیرون کشیدن
و اگر خون نفاس کم آید بمر مکی و سنب ستور بخور باید کرد و آبی باید داد که بر سیاوشان و شکر بهم پخته
باشند و مرقی که در و کلم و شبث پخته باشند باید داد و اگر نفاس زیاده آید شراب و گوشت آبه
باید داد و بویهای خوش بویانیدن در یاد کردن بیماریها که در پستان عارض شود و
مداوات او المرض الورم الحارّ فی الثدی یعنی آماس که حادث شود در پستان از آن سبب که شیر در پستان
بسته گردد چون بپنیر السبب سبب ورم در پستان یا غلیظی شیر باشد یا سردی مزاج بدن یا طفل
ضعیف باشد و شیر را نیک نمکد و یا حرارت بافراط باشد که ابتدا شیر را بکشد و شیر را غلیظ گرداند
العرض نشان آماس گرم آن باشد که در وی ضربان و کشاکش بسیار باشد و آماس درشت بود و سرخ
باشد موضع و تب با او باشد التدبیر بباید دانست که آماس پستان که خاصه او ست که از ماده گرم باشد
و سبب ستبری شیر باشد اول علاج نگمید است با سفنج یا پنبه پاره بآب گرم و اندک سرکه تر کرده

بران پستان نهند اگر آماس ساکن شد و الا زرده تخم ماکیان و روغن گل ممزوج کرده بنهند و بآب نیم
گرم شستن اگر التهاب سخت باشد بگیرند آرد باقلی و آرد جو و زرده تخم ماکیان معجون کرده بآب
بستان افروز سرشته و آب کشنیز تر و آب خرفه بران موضع نهند اگر ساکن شود آن موضع را بموم روغن
بمالند اگر از درشتی آماس چیزی باقی باشد بر پستان آب ریاحین نیم گرم باید نهاد و اگر پخته شود و ریم
گرد آید حلبه و تخم کتان و انجیر و خطمی و آرد جو با موم روغن بسرشند و بر پستان طلا کنند اگر پخته گردد بباید
شکافت و چون شکافته شود روغن تازه بر آنجا باید نهاد چون پاک شود بباید رویانید بمرهم اسفیداج
و اگر آماس پستان از سردی و فسردگی بود بابی ضماد باید کرد که در و بابونه و سیسنبر و قیسوم پخته باشند
و بروغن نرگس بباید مالیدن و اگر خون در و فسرده باشد حل باید کرد بآرد باقلی بآب عسل معجون کرده
و پستان نگاه باید کرد و بآب گرم و شستن بآبی که در و تخم کتان پخته باشند و نگذارند که طفل پستان را
شیر خورد تا از فضلات چیزی بخورد نکشد اگر شیر کم شود و احتیاج دارند بزیادتی شیر عورت را گلاب
باید داد و روغن بادام و جلاب باید داد و آرد پاکیزه بشیر پخته باید داد و شیر گاو و شیر بز باید داد
با تخم بادیان و شیره خرفه و شوربا باید خورد و اگر مزاج گرم باشد مغز تخم خیار و خربزه و شیره خرفه و شیره
تخم خشخاش سپید باید داد و در عقب آن سکنجبین دادن و ماهی سپید کوچک دادن و گوشت ماکیان
و اندکی از شراب ممزوج باید داد اگر کمی شیر از کمی غذا باشد شوربا باید داد و اگر از حرکت بسیار شیر
کم شده باشد آرام و آسایش باید جستن و اگر شیر بسیار باشد و خواهی که کم کنی بر پستان آرد باقلی
و حلبه و بادیان بگلاب و روغن گل و آب امیره تره ضماد باید کرد و غذا کم دادن و دانگور سرکه پخته
باید داد یا جوزه بسماق پخته و اگر پستان درشت گردد موم روغن و زرده تخم مرغ و کثیرا اطلا باید کرد
و بدردی سرکه ضماد باید کرد و آنچه سینه را از آماس نگاه دارد این ضماد بر پستان باید کرد بگیرند
اسفیداج و گل قیمولیا از هر یکی دو درم شوکران یک درم افیون نیم درم اقاقیا سه درم پوست
انار پنج درم دانگوری سوخته دو درم زاج سپید یک درم مجموع بآب تنک یا بآب لسان الحمل بسرشند
و ضماد کنند تا نگذارد که بزرگ شود و آماس گیرد در پیدا کردن علتهای پشت و هر دو پای و هر دو ساق

و در علاج

و در علاج اینها المرض وجع الظهر یعنی درد پشت و او از جنس اوجاع مفاصل می باشد
و درد پشت را اگر سبب از جای برفتن مهره پشت باشد یا در پیش و آنرا علاج نیست یا در پس و این را
حدب گویند و اگر از هر دو طرف میل کرده است آنرا التوا گویند السبب سبب تولد این علت
بیشتر از خلط خام باشد و باشد که از زیادتی خلط گرم بحاصل آید و حدب یا از خلط غلیظ لزج یعنی
سرگیناک حادث شود یا از بادی غلیظ که مهره پشت را از جای ببرد العرض نشان درد پشت
که از حرارت بود ضربان باشد در پشت و سختی درد چون حرکت خواهد کرد و بگرمی بموضع و اگر سردی
باشد درد آهسته باشد نزدیک و نشان حدبه که از تری بود درد سخت پیوسته باشد و هیچ تلهب
باوی نباشد و نشان حدبه که از باد حادث شده باشد گاه درد سخت باشد و گاه نرم التدبیر
علاج درد پشت که از سردی بود خوردن کلنگبین است و آشامیدن آبی که در وی عود جوشانیده
باشند و اسهال طبیعت بالخیزی که بلغم را بیرون برد مثل حب السورنجان و پشت را بروغن زیت
باید مالیدن و آب نیم گرم بر پشت وی ریختن و غذا نخود آب و پرهیز باید کرد از امتلا از غذا
و علاج درد پشت که از گرمی باشد فصد باسلیق باید کرد و در ابتدا خوردن آب خرفه و آب تخم خیار
سکنجبین و خوردن آب انار ترش و شیرین و شراب آلوی سیاه خوردن و آن موضع را بصندل
و گلاب سرد کردن و غذا مزوره سماق ماعوزه و بگوبند تا بخسبد بمواضع سرد و بر پشت او بریزند آب سرد
و علاج حدبه که حادث شده باشد از بادها غلیظ و رطوبت استفراغ بدن باید کرد و حب منتن یا حب
سکبینج و در ایام راحت کلنگبین باید خورد و آب گرم و پشت را بروغن بان و بروغن یاسمین
بمالند و پشت را بطبیخ مرزنگوش و سیسنبر و قیسوم بشویند و غذا قلیه گوشت گوسفند یکساله برشته
باید خورد و مجموع گفتار در باب درد پشت که از رطوبات و بادهای حادث شده باشد همان
علاج است که در باب تشنج امتلائی گفته شده است ضماد وی که حدبه که از رطوبت حادث شده باشد
سود دارد بگیرند سنبل رومی و قسط و صبر از هر یکی یکمثقال مر نیم درم لادن و قصب الذریره و اقاقیا
از هر یکی پنج درم گل ارمنی و گل از هر یکی ده درم جوز سرو شش درم کوفته و تر کردانند بآب مورد

و بر پشت ضماد کنند اگر اینها فایده نکند داغ باید کرد و داغ صلیبی که شکل او همچنین باشد ضمادی برای
جذب رطوبت بگیرند میعه خشک و عسل لبنی و قسط و قصب الذریره و اشق از هر یکی ده درم مجموع را بروغن
مورد بسرشند و استعمال کنند المرض عرق النسا بیماری باشد که از سرین ابتدا کند و تا ساق
و انگشت کوچک از جانب وحشی فرود آید و این را نسا نام است السبب سبب این یا از خلط غلیظ
دموی حاصل شود یا از خلط غلیظ بلغمی و باشد که عرق النسا از خلط مراری یعنی صفراء سوخته حاصل آید
العرض نشان دموی سرخی رنگ آن موضع بود و درد بغایت و نشان بلغم گرانی و درد نرم و هیچ
سوزش نباشد و نشان صفرا سوزش و کشاکش و گزیدن خلط آن موضع را التدبیر چون عرق النسا
از بسیاری خون باشد فصد باسلیق باید کرد از جانبی که درد در او باشد و بعد از فصد چیزی باید داد
که تیزی خون را بنشاند چون شراب آلوی سیاه با سکنگبین و لعاب تخم مرو بجلاب و آب انار میخوش
و طبیعت را بحب سورنجان نرم باید داشت اگر روزگار بیماری نو بود سرد یا گرم گرم باشد حقنه
نرم بباید کرد و آن عضو را ضماد باید کرد ببنج کوفته و برگ سرشته و با آب ریاحین بباید شستن
و چون بیماری بمیانه رسد آن عضو را بروغن نیلوفر طلا باید کرد و در حمام رفتن و غذا مزورات باید
داد اگر نیک نشد و الا رگ عرق النسا بباید زد و روز نهار که تا مسهل ندهند و روغن بر آن جایگاه
نمالند چون روی بصلاح آورد فروج برشته باید داد و یا شوربا و حلوا نشاید خوردن قطعا و اگر
این علت از خون صفراوی حادث شود مطبوخ هلیله باید داد و آب مغز تخم خیار و شراب نیلوفر
و آب خرمای هندی و سکنجبین و آب هفت میوه و شراب بنفشه و بعد از فصد بچند روز که قوت
زیاده کرد و رگ اکحل و باسلیق باید زد و مزاج را سرد باید داشت و چون روی باصلاح آورد
غذا فروج باید داد با آب سماق یا با آب غوره و اگر عرق النسا از بلغم حادث شده باشد معده را
بسکنجبین و آب ترب پاک باید کرد و حقنه قوی کردن و ایارج دادن و مزاج بدل باید کرد بمثل
کلنگبین و شراب عسل و غذا نخود آب با زیرباج باید داد و بغایت پرهیز باید کرد برای آنکه
دوا از خلط غلیظ به از گرسنگی چیزی دیگر نیست و آن موضع را با آرد ترمس بشراب سرشته ضماد کنند

و بعد از ان روغن ناردین بمالند اگر ساکن شود آن رگ که بالاء کعب است بزنند از ان جانب
که درد کند اگر نیک نشود رگ صافن بباید زد و اگر این علت دراز گردد و درگندی گرما بجا که گوگرد
و نفط باشد باید نشاند و بآب دریا شستن و اگر این باد مفصل را از جای بیرون برد وانع باید
کرد و اگر از سودا باشد مطبوخ افتیمون باید داد و کلکنکیس باید داد و شکری و آب عناب و آب گرم
باید داد بجلاب و آب هفت میوه بشراب نیلوفر و غذا زیرباج و آن موضع را ببرگ سداب تازه
کوفته طلا باید کرد و موم روغن مالیدن از پیه مرغ آبی و بط و آب ریاحین بر آنجا ریختن و آخر رگ
عرق النسا باید زد و آخر حقنه تیز کردن المرض وجع المفاصل والنقرس ایشان هر دو یک جنس اند
اما اگر درد در مفاصل باشد وجع مفاصل باشد و اگر در قدم و انگشتان باشد نقرس خوانند
السبب سبب این دو علت از بدی کیفیات اربعه باشد خونی یا صفراوی یا سوداوی یا بلغمی و شاید که
از کیفیات ساوج حاصل آید العرض نشان دموی آماس باشد و سرخ رنگ باشد و حرارت قوی
دارد و نشان بلغم آماس نرم باشد و سپیدی موضع و حرارت اندک بود و نشان صفرا سوزش
و حرارت تیز باشد و زردی موضع و نشان سودا سیاه رنگ باشد و آماس اندک و سوزش کم
التدبیر باید دانست که وجع المفاصل و نقرس از یک جنس اند و فرق آنست که درد اگر بند گشای
باشد آنرا مفاصل خوانند و اگر در قدم او را نقرس گویند و دیگر آنکه نقرس از مفصل کعب یا مفصل
انگشت ابتدا کند و درد او سخت تر از مفاصل بود زیرا که مفصل کعب و انگشت تنگ اند فضلات
بسختی آنجا بیرون تواند آمد و لیکن دیگر مفاصل فضا فراخ دارند فضله آسانتر تواند بیرون آمدن
اما اگر ماده از خون باشد علاج او فصد باسلیق است و بعد از فصد کشکاب خوردن و اگر لاغر است
و اگر فربه جلاب با او یا رکن و آب انار میخوش باید داد و تعدیل طبع باید کرد بآب آلوی سیاه
و خرمای هندی بشراب نیلوفر و آب عناب بسکنجبین و آب کاسنی بسکنجبین یا بشکر و لعابها بجلاب
و غذا امزوره زیرباج و آب انار و غذای گرم قطعا نباید خورد و آن موضع را الصندل و گلاب
سرد باید داشتن و آب بستان افروز و آب سگ انگور و آب کاهو و تراشه کدو بران موضع

ضماد کردن و آب خیار یار کنند و اندک سرکه و کافور و در ابتدای علت آب سرد باید ریختن و از
حمام منع باید کرد و چون مرض توقف کند سرد و بها کم بکار باید داشت و آب ریاحین بران موضع
باید ریخت و اصل سخن آنست که اگر ماده در سیلان است انجبزی باید داد که ماده را باز دارد
و اگر ماده ریخته است آنچه تحلیل کننده باشد باید داد و اگر از صفرا حادث شده باشد مسهل صفرا
باید داد و چون مطبوخ هلیله در اوایل و شراب گل با سکنگبین یا برف و کشکاب باید داد و با آب انار
و آب تخم خیار و آب خرفه و لعاب تخم مرو د بهند و قطعا فصد نکنند و سعی کنند که در بدن تری بیفزاید
و عصور الصندل و آب لسان الحمل و شیاف مامیثا و فوفل و اسفیداج و کافور و گل ارمنی و گلاب و آب
بستان افروز ضماد کنند و اگر درد قوی باشد برین ادویه افیون و یبروج و طحلب سرکه آلوده طلا کنند
و غذا مزوره ماش و اسفاناخ و کدو و کاهو باید داد و اگر تب دارد غذا نباید داد و تدبیر مناسب
باید کرد تا از چهارده بگذرد و سرد و بها کم باید داد بواسطه آنکه علاج آخر بیماری بخلاف اول باشد و اگر
ماده بلغمی باشد ماده را باید براند بماء الاصول و گلنگبین عسلی و شرب سکنگبین بزوری و غذا نخود آب
باید داد و چون ماده پخته شود ایارج و حب سورنجان باید داد بدراج اسفیدباج و قی باید کرد و شبث
و مسهل قوی نباید داد در ابتدای علت برای آنکه لطیف را ببرد و کثیف بماند و کار بدانجا رسد که علاج
نپذیرد و بخصوص ضماد باید کرد و اقاقیا و سرگین گاو و ابهل معجون کرده و عصور آب ریاحین باید شست
و برگه که در روی نعنع پخته باشند و اگر ماده سوداوی باشد مطبوخ افتیمون باید داد و عصور ابیه لط
و پیه ماکیان و لعاب حلبه و بزرکتان و روغن کنجد ضماد کنند **المرض الدوالی** دوالی بیماری است که رگهای
ساق سبز گردند چون دوالی و بر هم پیچند و داء الفیل یعنی رنج پیل یعنی بر ساق پای را ماده بریزد و سطبر
گردد چنانکه ساق پای پیل **السبب** سبب حدوث دوالی از ماده سودا باشد و سبب آن باشد که بار گران
بر دارند چون حالات خاصه که غذاء سوداوی خورند و داء الفیل نیز از ماده سودا بود و لیکن سوداء
سوخته زیرا که آماس او سرطانی باشد و دوالی را رگها بیرون توان دید و داء الفیل را نتوان دید
و الله اعلم **العرض** نشان دوالی رگها بسیار مثل از سودا بر هم پیچنده چنانکه از سیاهی بسبزی گراید

بجلی توان

بچشم بتوان دید و نشان دار الفیل آنست که پای بزرگ گردد همچو پای پیل الشکل چنان آماسیده
شود که چون پای پیل نماید التدبیر علاج دوای اول بفصد است ورکهای پای را یک یک راکه ممتلی
باشند بماده رگ بگشایند و بگذارند تا چندانکه سیاه و قوت برجای بود برود و درکها بفشارند وجهد
تمام کنند تا ماده که در انجا محبوس بوده اند بیرون آید و بعداز دو سه روز داروی که سودا براند
بدهند و غذا فروج باید داد بسماق و مزورات بگوشت بره و جوزه و غذا سودا انگیز قطعا نخورد و
راحت باید جست و در حمام باید برد و آب نیم گرم بروی ریختن و طلا باید کرد آن عضو را بگلاب
کلنار و آب مورد و علاج دار الفیل فصد باسلیق است و مطبوخ افتیمون خورد و پنیر آب باید داد
و از غذای سودا انگیز پرهیز باید کردن و غذا گوشت دراج و ماکیان باید داد و گوشت بره و زرده
تخم مرغ نیمبرشت و نگذارند که بسیار برپای ایستد و آمدن و شد بهم نباید کرد بغیر ضرورت و علاج
بتعجیل باید کرد که اگر مزمن شود و کهنه گردد علاج پذیر نباشد برای آنکه ماده او سرطانی است و عضو را
قوت باید داد با اقاقیا و صبر و عصاره لحیة التیس و زاج سپید بسرکه تر کرده و بعداز طلا از زیر باز
گرفته می باید بست و با بالا رفتن باز آرد علاج طرقیدن پاشنه استفراغ بدن باید کرد از خلط سودا
و پای را انجبار زنگ باید کرد و ببندد و طلا باید کرد پنبه برگداخته که آردماز و بروی ریخته باشند
یا بموم روغن بر هم زده و غذا گوشت بره فربه بی آفت و علاج ناخن که طرقد یا کج شود بروغن
گل و کافور باشد و موم اگر ناخن فاسد شود و احتیاج بکندن دارد مرهم و اخلیون طلا باید کرد
و چون بیفتد بر هم اسفیداج بباید رویانید علاج ریشی که موزه گرفته باشد ادیم طایفی را
برند و آن موزه را بر انجا فشانند سوخته بعدازانکه روغن گل طلا کرده باشند یا مازو بسوزانند
و بر آنجا ریزند و علاج ریش که از رکاب و سواری حاصل شود گل ارمنی است روغن گل سرشته
و بر آنجا ریزند و علاج حصر یعنی اعضا را افشرده باشند آب سوس با آب دریا بجنبه و بعدازان
بشراب بخته آنرا بمالند یا با آب شلغم بخته و ناخن کج شده را روغن بنفشه و موم بمالند و برص
ناخن را بحلبه و تخم کتان بسکنجبین سرشته و درد ناخن را بموم روغن و بزر قطونا با آب ممزوج کرده

بمالند اگر درد سخت باشد بافیون طلا باید کرد و سر کرده و اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند چون پخته
شود روغن تازه بمالند و بعد از ان مرهم سپید اگر شکافته نشود و بیشتر بشکافند در یادکردن بیماریها
که عارض می شود در ظاهر تن و مداوات آن المرض فساد اللون این علتیست
که رنگ روی تباه شود و کلف یعنی در روی قطعه سیاهی پیدا شود چنانکه بر روی ماه دیده میشود
و برش چیزیست دانه دانه بر پوست تن و روی حاصل می شود بعضی سرخ و بعضی زرد و نمش
نقطه نقطه است و خیلان هر لحظه برنگ دیگر نماید السبب سبب تباه شدن رنگ روی یا از
صفرا باشد چون یرقان زرد یا سیاه یا سردی سخت یا بیماری دراز کشیده باشد و کلف
از خون سوخته حادث می شود و برش و نمش از خلط سودا حاصل می شود العرض نشان تباهی
رنگ روی بحسب سبب مختلف شود و اگر صفرا سوخته باشد میل بزردی گراید و اگر سودا بسیاهی
گراید و اگر بلغم بسپیدی و اگر از تغییر خون بسرخی و کلف از خون فاسد حاصل می شود و نمش
و خیلان و برش از سودا سوخته حاصل شوند برش سیاه نمش سبز و خیلان میل بسرخی رنگ
رنگ التدبیر بباید دانست که تغییراتی که در روی یا در ظاهر بدن حادث می شود فاخلاطیست
که طبیعت آنرا از باطن بظاهر دفع می کند و شاید که از بدی مزاج هوا حادث شود گرم یا سرد
و شاید که اعراض نفسانی حاصل شود چون خشم و قهر و علاج اینچنین علتها که طبیعت فضول را
از خود دفع میکند مشکلست برای آنکه احتیاج بتنقیه بدن تعلق دارد و اصلاح اغذیه و این
همه کس را میسر نمی شود و آنچه از سردی هوا بود حمام رفتن و خود را پوشیده داشتن و آنچه
از بی خوابی بود خواب فرمایند و چیزهای تری افزای خوردن و خوردن شراب لطیف و گوشت
آبه گوشت صالح و آنچه در عقب بیماری حادث شده باشد غذای لطیف و آسایش جستن و
قوت اعضاء رئیسه دادن و علاج کلف فصد باشد و خون فاسد بیرون کردن اگر مانعی نباشد
چون کودکی یا پیری و استفراغ بدن از خلط سودا مطبوخ فاکهه و ماء الجبن خوردن و غذا سودا
انگیز نخوردن و غذای صالح خوردن چون جوزه بآب سماق بطلاهای لطیف طلا کردن و کلف را

در اول ادویه

دراول ادویه محلل بکار داشتن نباید و قابض نیز هم نباید صفت طلا که در ابتدای کلف بکار باید
داشتن بگیرند حضض مکی و شیاف مامیثا و آرد دانکو و آرد باقلی و مامیران و زراوند و زعفران و تخم
خربزه و تخم ... و بادام تلخ کوفته و بیخته بعسل بسرشند تا چون موم شود و بر کلف طلا کنند شب و بامداد به آب
سبوس بشویند صفت طلای که کلف کهنه را زایل کند بگیرند تخم کندر و تخم تره تیزک و سرگین گنجشک
و سپندان و بادام تلخ و بیخ نی و فضله زیبق و فلفل و بوره و ترمس و قسط کوفته و بیخته با آب برگ ترب
بسرشند و قرص کنند و بش[illegible]ده یا بکشیر احل کرده بران موضع طلا کنند و بعد ازان با آب سبوس بشویند
و احتیاط کنند تا روی ریش نگردد و اگر بدینها کار بر نیاید دیوجه باید انداخت تا آن خون فاسد
را بکشد علاج برش و نمش و خیلان نزدیکست بعلاج کلف الا درینها داروی که قوی استفراغ سودا کند
باید داد و بعد ازان ادویه که محلل باشد بباید داد بدین صفت بگیرند زرنیخ زرد و کندش و بوره
ارمنی و تخم کلم و تخم ترب کوفته بلعاب حلبه بسرشند و طلا کنند و پیوسته سر و روی را بر بخار آب گرم دارد
و روی چندان در دارند که روی سرخ گردد و بعد ازان طلا کنند و اشق را یا مقل را بسرکه حل کنند و بر نمش
و برش و خیلان طلا کنند بغایت مفید باشد المرض القوبا قوبا درشتی و خشکی باشد در ظاهر تن
حادث می شود و بپارسی اورا بریون گویند و عام تسکل گویند و ثوثه زیادتی باشد بر شکل دانه توت
گوشت ناک و شقاق یعنی طرقیدن روی و اثر آبله و ریش روی السبب سبب قوبا بسیاری سودا
بود و ثوثه از غلیظی خون و شقاق از غلبه خشکی بود و آثار جدری یعنی آبله از شدن رنگ روی طبیعی بود
و بی رونقی رنگ روی العرض نشان قوبا کمودة جلد باشد یعنی خاک رنگ و اندک بسرخی گراید
و نشان ثوثه گوشت فزونی باشد غلیظ بر ظاهر تن و نشان شقاق درشتی جلد باشد و طرقیدگی و نشان
اثار آبله حس گواهی دهد و ریش نیز همچنین التدبیر علاج قوبا اول فصد باشد دوم باستفراغ سودا
و در حمام رفتن و تعدیل خلط کردن بشراب آلوی سیاه یا با آب انار بجلاب و غذا مزوره زیرباج
باجوزه با آب غوره و بعد ازان اگر قوبا بگوشت فزونی باشد رفته باشد علاج بذیرد و دلیل بر آن
آن باشد که خارش کند و پوست ستبر از و افتد پس این طلا باید کرد صفت طلای که این نوع قوبا را

سوده و بگیرند شیاف مامیثا و مرو زعفران و آرد ترمس و کندش و کف دریا و بوره کوفته و بیخته
بسرکه بسرشند و طلا کنند و بترشی ترنج مالیدن یا ترب را بعسل آلوده کرده بمالند و آب چغندر شستن
یا بآرد جو و بآرد نخود و مغز تخم خربزه و سبوس گندم بآب گرم و اگر قوبا متمکن و بعمق فرو رفته باشد
موم روغن بکار باید داشت و کتیرا و پیه بط و پیه ماکیان و روغن تازه مالیدن و بآب گرم شستن
و اگر در تن کودکان حادث شود بآب دهان روزه دار بمالند یا بصمغ الوسیاه و سرکه بمالند و علاج
توثه بدارو های تیز باشد چون دیک برد یک بامرهم زنکار اگر بدین کار بر نیاید بآهن بباید خراشیدن
یا بشکر تا از وی خون سیاه بیرون آید و روز چهارم شرحه کاو بمالند چون پاک شود مرهم رویاننده بکار
باید داشت و علاج شقاق که در روی حادث می شود بموم و کتیرا و نشاسته و زوفا یا روغن بادام
و موم در هم سرشته و بهاون بساییده استعمال کنند و علاج آثار قروح و آبله مرداسنگ پرورده و
بیخ نی خشک و آرد نخود و آرد برنج و مغز تخم خربزه و قسط کوفته و بیخته بلعاب حلبه بسرشند و بر روی طلا
کنند و علاج نشان سبز بمالند بنعنع تر یا بآب گشنیز تر و علاج وشم یعنی نشان کبود بعسل بلادر بمالند
تا ریش گردد و بعد از آن ریش را برویانند غسول یعنی داروی که بشره را صافی کند و کلف را و آثار
آبله را ببرد و آرد گندم سپید آرد باقلی پوست کنده آرد ترمس و مغز تخم خربزه و پیاز نرگس و اشنان
کوفته و بیخته روی را بدان بشویند نافع بود المرض الحکة یعنی خارش که در وجود آدمی حادث می شود
چون جرب خشک و جرب تر که در همه وجود حادث می شود السبب سبب تولد خارش از خلط غلیظ بلغمی
باشد که در پوست مانده باشد و عفونت پذیرفته و قوت از دفع او عاجز آید بپوست حوالت کند
تا وجود بسلامت بماند تا بخون تیز آمیخته شود و در رگها بماند طبیعت دفع کند و جرب از خون غلیظ
حادث شود العرض نشان خلط غلیظ سرد بسردی مزاج شناسند یا بخوردن چیزهای سرد و نشان
خلط تیز گرم بخوردن چیزهای گرم و بمزاج گرم و گزیدگی خلط در وجود و نشان جرب بخاریدن میان
انگشتان و اگر علاج نکنند همه تن را بگیرد التدبیر علاج خارش بلغمی باستفراغ باشد بحب صبر و بجام
طلا کنند بدن را بآب کرفس و سرکه و روغن گل و طلا باید کردن تن را بآب گشنیز تر و بوره نان

و روغن گل

وروغن گل و دردی سرکه و میعه سایله وهمه تن را آب دریا شستن و یا آب گوکرد و اگر بدرازی
کشد تن را باین طلا باید کرد بدین صفت بگیرند شیاف مامیثا یک درم بوره نیم درم قسط تلخ یک دانه
کوفته و بیخته بسرکه حل کرده بمالند وعلاج خارش که از خلط تیز حادث شده باشد فصد اکحل و اسهال
بمطبوخ فواکه و بحمام بسیار رفتن و تن را پاک داشتن و جامه نرم پوشیدن کتانی و از غذای فاسد
پرهیز کردن و اگر چیزی مانده باشد بدین طلا باید کرد بدین صفت بگیرند آرد ترمس و آرد باقلی و
مغز تخم خربزه نرم کوفته مجموع کوفته و بیخته بگلاب ترکرده و بسرکه و همه تن را بمالند و همه تن را آب گرم همه
روزه ریختن که در وی بیخ کلم و چغندر و حلبه و سبوس گندم و تخم ملوکی بخته باشند و اگر خلط بغایت
تیز باشد پاره افیون بروغن گل و موم بهم بیامیزند و طلا کنند در شب و بامداد در حمام باید شست
و صاحب خارش را غذای شور و تیز نباید خورد و کاهو و کاسنی و سرکه بگیر و سرکه و شلغم توان خورد
و از گوشت جوزه و اندکی از شراب ممزوج خورد و در حمام موم روغن باید مالیدن و تا تواند نباید
خارید که اگر خارد و بریش ادا کند در علاج جرب خشک و جرب تر علاج خارش خشک دشخوارتر است
از خارش تر اول فصد باسلیق است و اسهال بعد از مدتی بمطبوخ فاکهه و خوردن آب شاهترهٔ تر
با هلیله و شکر آخر ماء الجبن و بعد از آن طلا باید کرد بدین صفت طلا برای جرب خشک بگیرند
زرده چوبه و بوره و نمک و زاج و قسط و کندش از هر یکی یک درم میعه سایله مثل همه کوفته بروغن گل
طلا کنند و بعد از آن بآب گرم بشویند و بعد از آن بروغن و کافور طلا کنند و جرب تر را این طلا کنند بگیرند
برگ خرزهره و کندش و زیبق مقتول و قلیا و مرداسنگ و خبث نقره و نمک خمیر و خاک تنور کهن و گو
راستار است کوفته بروغن گل و سرکه بسرشند و طلا کنند و بعد از آن باشنان بشویند و آب گرم بسیار
بریزند و بعد از آن بروغن گل و گلاب طلا کنند المرض القمل و القمقام و الصئبان یعنی شپش
و رشک و صئبان یعنی کوچک السبب سبب تولد اینها از فضول گرم و تر عفن غلیظ حاصل میشود
که طبیعت او را از ظاهر تن دفع میکند و در مسام می ماند و چرک با او یار می گردد و شپش تولد می کند
العرض نشان این شپش آن باشد که غذاها می ردی می خورند و بحمام کم روند و چرک بسیار جمع شود

شود در پوست و این حیوان در قعر تن حادث شود و بظاهر تن بیرون آید التدبیر اگر تن از خلط بد
ممتلی است فصد باید کرد اگر خون غالب باشد و مدبّر ادویهٔ مسهل اگر اخلاط غالب باشند یا بمطبوخ یا بحب ایارج
و بعد از تنقیه بیمار را در حمام برند هر روزه بآب گوگرد یا بآب زاج همه تن را شستن بعد از آن بآب
دریا یا نمک آب یا بآب بوره تا پوستهای ایشان پاک شود از فضلها و غذاء صالح جید الکیموس
باید داد چون گوسفند حولی یا دراج یا تیهو و لباس پاک کتانی پوشد و غذای عفونت انگیز نباید
خورد چون شیر و ماست و ماهی و چیزهای شور و انجیر قطعا نباید خورد زیرا که خاصیت او آنست که شپش
تولد کند و همه تن را بصبر و بوره و ابکامه در حمام مالیدن و یک ساعت بگذاشتن و بعد از آن آبی که در
وی مورد و گل و برگ صنوبر پخته باشند بر تن وی ریزند اگر دفع شد و الا اطلیه استعمال باید کرد طلاء
که منع کند تولد شپش را بگیرند زرنیخ زرد و میویزج و خردل از هر یکی یکدرم زیبق کشته و زراوند از هر یکی
یک درم صبر و گل و مرداسنگ و بوره و درمنه ترکی سوخته و شیاف مامیثا از هر یکی دو درم بیخ حماض
سه درم نشاسته بوزن همه کوفته و بیخته بسرکه تیز سرشته شود و بروغن گل و طلا کنند و بامداد بحمام روند
بشویند بآبی که در وی درمنه ترکی با آب چغندر پخته باشند و همه تن را بآرد باقلی و سبوس نرم بمالند
و اگر قمل همین در سر و محاسن می باشد قرص بنفشه باید داد و سر و ریش او را بطلاء که بیشتر گفته آمد
بشویند و سر او را ببرگ آزاد درخت بشویند و دران حالت چشم فرو گیرد تا این آب در روی نرود
که درد چشم آرد و همه تن را بروغن گل و کافور بمالند و اگر قمل در مژه چشم حادث شود بآبی باید شست
که در وی نمک و شبت پخته باشند سر بخار آب گرم دارد و اگر شپش بسیار باشد بن موی بیمار را بدان ادویه
که بیشتر گفته آمد بباید مالیدن در پیدا کردن ذریره که بوی همه تن را خوش گرداند صفت بگیرند سعد
و ساذج هندی و غنچه اذخر و گل خشک از هر یکی دو درم صندل سپید سه درم کوفته و بیخته بگلاب و کافور
بیامیزند و خشک کنند و دوم کرت بسایند و بهمه تن بمالند و بآبی که در وی گل و مورد و مرزنگوش پخته
باشند بشویند و اگر کسی را تن عرق گندیده کند علاجش خوردن شرابت و هلیون و حرشف یعنی کنگر
و آنچیزی که بوی عرق گندیده از آن ببغل و غیر بغل ببرد مرداسنگ است پرورده و توتیا پرورده

و صندل و برگ

وصندل وبرگ سوس وبرگ مورد وبرگ گز بمالند وبوی آهک را برگ شفتالوی خشک وصندل
وروغن گل وگلاب وکافور ببرد **المرض احتباس العرق** یعنی عرق نکردن وعرق بر کردن وبسیار آمدن
عرق در خواب **السبب** سبب ناکردن عرق یا بستگی مسام باشد خارج از هوای سرد داخل کمی رطوبت
در تن یا غلیظی اخلاط یا ضعیفی قوت دافعه وبسیار عرق سبب بعضی مذکور باشد **العرض** نشان بسته شدن
مسام مقام کردن بود در جای که بغایت سرد باشد یا غسل کردن بود بآب سرد قابض ونشان کمی
رطوبت لاغری تن بود ونشان غلیظی اخلاط بسیار خوردن غذای خوب بود وهیچ حرکت نکردن وسواری
نکردن ونشان ضعف قوت دافعه دیر بیرون آمدن فضول باشد **التدبیر** اگر در بند آمدن عرق از بستگی
مسام باشد علاج وی آنست که آبی که در وی شبت وبابونه پخته باشند همه سر وتن او را بدان آب نیم
گرم بشویند چون بیرون تن تر شده باشد همه تن او را بدست وکیسه درشت بمالند وبروغن بابونه وشبت
بمالند ونگذارند که در موضع سرد درنگ کند واگر احتباس عرق از کمی رطوبت باشد درین کشکاب باید
خورد بروغن بادام واماج بشکر وگوشت آبه باید خوردن از گوشت صالح فربه وپیوسته تن او را آب نیم گرم
ریختن وروغن بنفشه وروغن نیلوفر مالیدن واگر احتباس عرق بسبب غلیظی ماده باشد استفراغ بدن
باید کرد بحبهای که خلط غلیظ براند چون حب غاریقون وحب تربد وغذا کم باید خورد وتن او را ببوره
ارمنی بروغن حب الغار سائیده بمالند یا بآب قاقلی واگر بدینها عرق گشوده نشود تن او را بدار چینی
وشونیز وقصب الذریره باید مالیدن وبعد از آن روغن تخم ترب مالیدن پس اگر عرق آمدن اسراف کند
وقوت ضعیف کرده برای بسیاری عرق رفتن تن را بروغن مورد باید مالیدن یا بروغن آبی واسفیداج
ارزیز ومورد ومازو باگل ارمنی سائیده ومرداسنگ وزاج سپید مجموع را بگلاب حل کرده مالیدن
یا بآب مورد وبباید دانست رفتن عرق از لطافت اخلاط باشد همچنانکه خون از لطافت بیرون آید یا گشوده
شدن وفراخ شدن مسام باشد چون حال کسی که در هوای گرم حرکت کند یا داروی جذب کننده در خود
مالیده باشد یا جاذبه بقوت باشد رطوبت را بسیار کشد یا همه تن در اضطراب آید چون عرق کردن
در حالت تب خاصه در آن حالت آب سرد خوردن یا قوت ماسکه ضعیف شده باشد چنانکه در حالت غشی

استطلاق حاصل شود و بی ارادت شکم بگشاید و چون عرق در بند آید سبب ضد اینها باشد که ذکر کرده
آمد المرض البرص یعنی پیسی که در وجود پدید آید یا بهق یعنی نقطه نقطه سپید که پدید آید و بهق سیاه
نیز می باشد نقطه نقطه سیاهی متفرق پدید آید السبب سبب تولد برص خلط غلیظ بلغمی باشد که بر
مزاج خون غالب گردد برای ضعیفی قوت مغیره که غذا را خون نتواند کردن یا از غلبه سردی مزاج و بهق سپید
از رطوبت تنک حادث شود و بهق سیاه از خون سوخته حادث شود العرض نشان برص و بهق بچشم
بتوان دیدن و فرق میان برص و بهق آنست که برص بعمق بدن فرو رفته باشد یعنی در اندرون تن
و بهق بظاهر پوست باشد و نشان بهق سیاه هم بچشم توان دید نقطه نقطه سیاه را التدبیر باید دانست
که ماده برص چون ضعیف باشد بهق تولد کند و چون قوی باشد برص تولد کند علاج برص بتنقیه بدن
باشد بمثل حب صبر یا حب سکبینج یا حب ایارج و بیمار را ریاضت باید کشیدن چنانکه عرق بسیار کند
وقتی باید کرد بعد از آن که طعام خورده باشد و گلنگبین عسلی خوردن و اطریفل بزرگ خوردن و هلیله
پرورده خوردن و استفراغ بافراط نباید کرد تا حرارت غریزی ضعیف نشود و از غذاهای سرد و تر
پرهیز باید کرد چون ماهی و لبنیات و سبزیهای سرد و غذای او گرم و خشک باید که باشد چون کبک
و دراج و گوشت آهو و گوشت شکاری مطبخ کرده با بزارهای گرم پخته و شراب کهنه باید خورد و معجون
کلکلانج یا مثرودیطوس یا تریاق بزرگ باید داد و چون بدن پاک شود طلا باید کرد صفت طلاء قوی
بگیرند خربق و میعه و مازو و شیطره اجزا متساوی کوفته و بیخته بسرکه ممزوج کرده طلا کنند و تن را بوره
و سرکه و نفط سپید طلا باید کرد و اگر برص کهنه گردد علاج نپذیرد لاجرم رنگ میکنند تا پوشیده شود
صفت رنگ نیکو بگیرند شیطره و نیل و روناس و زاج سپید و مغزه و دردی خمر خشک شده مجموع
کوفته بسرکه خمیر کنند و طلا کنند با آب روناس که این رنگ ببت و اگر موضع حجامت سپید گردد شیطره
و روناس را بهم بسایند و با آب بقم طلا کنند علاج بهق سپید نزدیکست بعلاج برص الا آنکه از آن بهق
نرم ترک باید زیرا که تغیر در پوست است و علاج وی خوردن گلنگبین است شکری و نباشتا در حمام
عرق آمدن و هر ماه دو بار قی کردن و حب صبر خوردن و حب ایارج و از غذای بلغم انگیز پرهیز کردن

دبیرهن

و بدینها طلا کردن بگیرند حضض و میعه و کوکرد و مازو و خربق سیاه و کندش و روناس و تخم ترب
متساوی کوفته و بیخته بسرکه خمری سرشته طلا کنند وعلاج بهق سیاه بفصد و اسهال باشد که سودا
براند چون مطبوخ افتیمون و سودا انگیز نباید خورد چون انگور و بادنجان و کلم و گوشت گاو و گوشت
ماکیان و جوزه و گوشت گوسپند یکساله و زرده تخم مرغ و شراب رقیق و بدین نوع طلا بگیرند تخم ترب
و تخم جرجیر و کندش و قسط از هر یکی دو درم کوفته و بیخته بعسل و سرکه بسرشند و طلا کنند المرض الشری
و او دو نوع است سپید و سرخ یعنی نقطهای سپید و سرخ که در روی حادث شود و حصف بثره کوچک باشد
که در سطح تن حادث شود و ثولول جسمی باشد گرد و سخت که از سطح تن برخاسته باشد السبب
تولد شری سپید از بلغم و رطوبت او حادث شود با خون آمیخته و سرخ از مخالطت خون باشد با صفرا آمیخته
و حصف از رطوبت رقیق باشد بلغمی با خون آمیخته و او در تابستان پدید آید و ثولول از خلط سودائی
باشد یا از بلغم غلیظ که با سودا آمیخته شده باشد العرض نشان نوع اول سپیدی نقطها باشد و درد
سر و ماز یاده شدن و نشان نوع دوم سرخی نقطها و خارش و اندکی [illegible] و نشان حصف آنست
که دانه او بدانه گاورس ماند و اورا عام گاورسه میخوانند و نشان تولد ثولول اگر بلغمی باشد سپید باشد
و اگر ماده سودا بود سیاه بود التدبیر اگر شری از خون سوداوی حادث شده باشد فصد باسلیق
باید کرد و آب انار و آب آلوی سیاه دادن و آب خرما هندی و سکنجبین خوردن و اگر طبیعت نرم
باشد رب آبی باید داد و آب سیب و آب آبی و اگر نشانهای صفراوی ظاهر باشد آب انار ترش
و شیرین بشکر باید داد و اگر اورا تاسه و اسی پیدا شود آب تخم خرفه بسکنجبین باید داد و غذا آش
سماق و آش غوره و طلا کنند با آب سک انگور و آب گشنیز و آب کاکنج و اندکی از آرد جو و در آبی
نشستن که در وی بنفشه و نیلوفر جوشانیده باشند و اگر شری سپید باشد علاج او خوردن سکنگبین
عسلی باشد با گلنگبین شکری و ایارج خوردن و نیم مثقال کبابه با گلنگبین شکری باید خوردن و غذا
گرم باید خوردن چون قلیه خشک و مطنجن و در حمام ناشتا عرق آوردن وعلاج حصف بصندل و مازو
و زرده جو به سرکه و گلاب حل کرده یا کثیرا البلاب و روغن کنجد حل کرده یا گوشت خربزه و آرد جو معجون

کرده و بشویند آن را بآبی که در وی سیر و گل جوشانیده باشند علاج الثآلیل بیرون کردن خلط سودا
باشد و بورق کبر مالیدن و غذاهای صالح خوردن چون گوشت بره و مرغ خانگی جوان و بیخ توب
مالیدن و برگ مورد تر و سرکه و آب بهم ممزوج و کزمازک بسرکه حل کرده و اگر ثولول بزرگ باشد
بباید بریدن بعد از آن بشرحه کاو چرب داشتن و بعد از آن بمرهم اسفیداج رویانیدن و اگر ثولول
پهنا دارد بباید بیشتر آزدن و داروی تیز بر آنجا ریختن و پیوسته بشرحه کاو چرب داشتن تا بریده
شود و چون بیفتد آن موضع را بر رویانیدن و از چیزهای سودا انگیز پرهیز کردن المرض النار الفارسی
یعنی آتش معنی آنست که بثره برآید و متصل سوزش کند و زیاده شود همچنانکه آتش لاجرم آتش نام
کرده اند و بثره کوچک و پوست از عضو جدا شدن و بثره سیاه شدن السبب سبب تولد بثرها
از رده خلط و غلیظی و سوختگی حادث شود و نار پارسی از زرد آب خون حادث شود یا از سوختگی
اخلاط و پوست گداختن عضو از بلغم شور باشد و تنفط یعنی بثره سیاه از خون سودائی حادث شود
العرض نشان بثره که از صفرا و خون باشد آنست که سر بثره تیز باشد و هر بثره که از بلغم باشد
سر او پهن باشد و نشان نار پارسی آنست که بثره آماس گرفته باشد و در درون خونابه باشد
بر شکل نفط و بدان سبب گویند سوخته آتش است التدبیر اگر بثره از غلبه صفرا باشد علاج او
فصد اکحل و حجامت کردن و اگر از خلط غلیظ یا از اخلاط دیگر حادث شود علاج او تنقیه بدن است
بمطبوخ فاکهه و حب ایارج و از چیزهای گرم پرهیز باید کرد و بحمام باید رفت و آن موضع بگشنیز تر
و سرکه و روغن گل ممزوج کرده طلا باید کرد و غذا زیرباج فروج و علاج نار پارسی فصد باشد و اگر ضعیف
باشد حجامت باید کرد و غذای صالح باید خوردن و بعد از آن نفاخات را باسفیداج و مرداسنگ و صندل
سپید و کافور بروغن بادام سوده طلا باید کرد و اگر بعضی ممتلو باشد بزرد آب پر سوزن بباید شکافت
تا زرد آب برود و بعد از آن بمرهم سپید و کافور طلا کنند و بر حوالی او بپیمایند اگر ترنج بسیار کند
بحضض و زرده جو به و کافور و آب کاسنی و آب لسبان افروز طلا باید کرد و غذا فروج با آب غوره
علاج تقشر جلد و تنفط او باصلاح غذا باشد زیرا که این علت بیشتر از خوردن غذاهای ردی باشد

دیگر را

۲۶۴

وکسی را که جرک در بدن بسیار جمع شود وکسی را که بحمام کم رود وچیزهای تر نباید خورد وبلکه چیزهای خشک باید خورد واگر خونهار روی حادث شده باشد فصد باید کرد واگر غالب غیر خون باشد مسهل باید داد ودر حمام رفتن وغذای صالح خوردن چون فروج باسفیداج وبعد ازان طلا باید کرد

صفت طلائی که نقش جلد را سفید بود بگیرند ترمس ومرداسنک وسوسن آسمانجونی وبیخ نرگس که انکورش سپید باشد که معروف است بالفاش اکونته وبپخته بروغن کل بسرشند وبران موضع طلا کنند وبعد از طلا بیمار را در حمام برند اگر نفاخات مملو باشد بتنفط بسوزن بباید شکافت تا آنچه درو باشد بیرون رود وبعد ازان بران موضع مرداسنک وگل رخام وقلیمیا ونقره با روغن کل تا وقتی که با حالت طبیعی خود آید المرض الجدری یعنی آبله بثور چند باشد بر سطح تن حاصل آمده وحصبه بثور کوچک باشد که او را سرخجه گویند السبب سبب تولد آبله از جوشش خون باشد وسرخجه نیز همچنین از حرارت وسوزش خون باشد وفضلات مختلف می شوند بحسب مزاج بدن اگر گرم وتر است آبله حادث شود واگر گرم وخشک است سرخجه حاصل شود العرض نشان آبله تب مطبقه باشد وسرخی هر دو چشم وآمدن اشک وروی اماه گیرد وخشکی حلق ودر خواب بلرزد وچیزهای نامناسب گوید ونشان سرخجه خوشیدن باشد وتاس واس وتهوع ودل آشوبی وتی وسرخی چشم وتب سخت التدبیر واجب باشد که طبیب پیش دستی کند وپیش از ظاهر شدن آبله فصد باسلیق فرماید کرد واگر قوت یاری دهد ورگ اکحل نیز بزنند واگر طفل باشد وپنج ماه گذشته باشد حجامت کنند خاصه گرتله باشد وبرنگ سپید وخون بحسب قوت بیرون کردن وبحسب مزاج وبحسب زمان وچیزی باید خورد که جوشش خون بنشاند چون کشکاب که درو عناب وسپستان ودانکوی مقشر پخته باشند وسکنجبین باید داد که تخم کاسنی جوشانیده باشند وشیره خرفه ومغز تخم خیار وخیار بادرنگ وشراب عناب باید داد واگر با او خفه باشد شراب خشخاش باید داد وانار میخوش باید مکیدن واگر طبیعت در بند باشد شراب الوی سیاه باید داد واگر طبیعت معتدل باشد نباید جنبانیدن واگر آبله دیر بیرون آید وتاس واس عارض شود وتب قوت گیرد

در او ویه سرد اسراف نباید کرد تا بدین سبب بیرون آبله دیر درنگ شد بل چیزی باید داد که زود
بیرون آید مثل دانکوی مقشر که با دی اندکی با دیان جوشانیده باشند و اندکی طباشیر و اندکی
از آب سک انگور و آب انار و وقت وقت آب سرد باید داد و اگر حرارت قوی باشد و بر بالین
او قدحی پر از آب گرم باید نهاد تا آن بخار بدو رسد و حلق او را نگاه باید داشتن بغرغره
کردن با آب سماق و بینی او را نگاه باید داشت بگلاب و سرکه و در گوش او روغن مورد باید انداخت
و نگاه داشتن چشم را که آب گشنیز تر در آنجا باید انداخت تا آب سماق و سرمه اصفهانی در چشم او باید
کشید و آب باران و کافور هم در وی ریزند و پلک چشم را بحضض و شیاف مامیثا مالیدن و اگر
سرخی چشم زیاده باشد آبگامه در چشم باید کشیدن و چون از چهار روز بگذرد شیر تبهاء خشک باید داد
و اگر در حلق و سینه درشتی پدید آید لعاب بزر قطونا باید داد و اگر طبیعت نرم باشد رب آبی
باید داد و چون آبله پخته شده باشد اینها در جای سرد باید نشاند و چون از هفت روز بگذرد
مزوره باید داد و از ترشی و شوری پرهیز باید کرد و اگر دیر خشک شود برگ مورد بخور باید کرد
در زیر او و گل و اگر خشک نشود نمک آب طلا باید کرد و بعد از آن بروغن گل و کافور و چون
خوش شود جوزه باید داد با آب انار یا با آب سماق و علاج حصبه نزدیک است بعلاج آبله و لیکن
در سرچه کشکاب بیشتر باید داد و آب کدو و از اسهال نگاه باید داشت در آخر حصبه و چون
تب مفارقت کند مزوره سماق توان داد و چون خشکریشات بیفتد فروجه توان داد و اگر اسهال
حادث شود رب آبی و طباشیر و گل ارمنی و صمغ عربی با آب زرشک باید داد و با سلامت ترین
انواع آبله آن باشد که سپید و بزرگ مانند مروارید باشد و با سلامت ترین سرخچه آنست
که تنک سرخ نباشد و متفرق باشد والله اعلم المرض الحمره یعنی گفته اند که او را ابتدای آن
حمره نام کرده اند که همچو حمره است که آب برو زده باشند و اکله یعنی خوره و او ریشی باشد که
سخت بعمق فرو رفته باشد و بسیار عفونت پذیرفته السبب سبب تولد حمره از خون باشد با صفرا
آمیخته و اکله از خون بلغمی فاسد عفونت پذیرفته و مستحیل گشته با سودا العرض نشان حمره آماس

قوی باشد

قوی باشد و رنگ عضو سرخ باشد و نشان آکله آن باشد که حرکت بسیار کند و طراوت جوهر
عضو باطل شده باشد التدبیر باید دانست که اورا اجره برای آن نام کرده اند که آن
عضو را که او حادث شود چنان سوزش کند که بوقت داغ سوزد یا کسی را که بآتش سوزانند
وعلاج او اگر خون غالب باشد فصد باید کرد و مزاج را بکشکاب و سکنجبین و آب خرفه و جلاب
باصلاح آوردن و عضو را بآب بستان افروز و آب سگ انگور و شیاف مامیثا طلا کردن و اگر صفرا
غالب باشد پس علاج باستفراغ بدن باشد بمطبوخ فاکهه و دادن کشکاب و بعد از آن بدو
ساعت سکنجبین و آب انار و اگر طبیعت در بند باشد خرمای هندی باید دادن و آن عضو را
بگل ارمنی طلا کردن و با آب لسان الحمل و گلاب و آب کشنیز تر وعلاج آنکه در اول استفراغ
خلط سودا باشد و عضو را بآب سبوس جوشانیده یا با آب شونیز و سرکه طلا کردن و بیمار را
در آب گوگرد و آب زاک نشاندن که فایده کند اگر دراز باز کشد علاج او مشکل باشد
و در همه تن برود اگر در عضوی حادث شود که ممکن بود بریدن او و داغ کردن واجب باشد
کردن آن تا دیگر بدن بسلامت بماند اگر تن پاک باشد از ماده که موجب آکله باشد و اگر
تن پاک نباشد علاج متصور نشود و بدین سبب واجبست بر طبیب که حریص باشد بپاک کردن
تن یا بچیزی که خلط سودا براند و نگاه دارند که غذا سودا انگیز خورد چون گوشت گاو و دانگو و کلم
و گوشت جمله شکاری بیابانی و دریائی و حلوا نیز پرشاید خورد و که از دوشاب ساخته باشند
و غذای صالح و پسندیده باید داد مثل فروج و دراج بزیرباج یا با آب سرد قابض که مانع
عفونت باشد پخته چون آب غوره و آب سماق و آب نار دانگ و حریص باید بود بر ریش مرهم
مرکب و مرهم رصاص تا نگذارد که گسترده شود تا اعضاء دیگر را زیان نیاورد و می باید که اگر
دیر علاج پذیرد ملول نشوند زیرا که ماده او سخت غلیظست المرض داء السبع یعنی رنج دد
و دام و جذام را نیز خوانند و او دو نوع است یکی آنست که از خلط سودا حاصل می شود و دیگری
آنکه از صفرای سوخته حاصل شود والله اعلم السبب سبب تولد این بیماری از خلط سوخته باشد

یعنی هرگاه که در تن اخلاط بسیار حادث شود و او را نه باسهال و نه بقی و نه بعرق از تن بیرون
نبرند طبیعت آن را از خود دفع کند و بظاهر تن ریزد این بیماری حادث شود العرض نشان این علت
آنست که سپیدهٔ چشم بگرداند و رنگ خود را و خاک رنگ شود و چشم گرد شود و اشک ریزد و
بدین سبب این علت را داء الاسد گویند که شیر را این علت بسیار واقع می شود و این علت
هولناک است و داء السبع نام کرده اند و بثره بثره پیدا می شود و پوشیده می گردد التدبیر بعضی
اطبا میگویند که اجزائی که از صفرای سوخته حاصل شود علاج زودتر پذیرد و برای لطافت صفرا الا
انکه از تیزی که در وی است اعضا را زود بخورد و تباه کند و بسوزاند و چون از ماده سودا حادث
شود علاج دیر پذیرد زیرا که عنصر او بغایت کثیف و چون اندک کهنه گردد علاج نپذیرد و علاج
این علت در ابتدا فصد باید کرد از دست راست قیفال و استفراغ بدن بحبها و شربتها موافق
و روزی چند راحت دادن و غذا گوشت گوسفند یکساله دادن و شراب ممزوج باب بسیار
چنانکه یک جرعه شراب باشد و دو جرعه آب و هر روز در حمام رود و بعد از آن از دست چپ
رگ اکحل بزنند و روز چند دیگر راحت دهند و غذا آنچه گفته شد دهند بعد از آن مطبوخ دهند
افتیمونی اگر وقت موافق بود و الا قی فرمایند اگر تابستان باشد بعد از انکه چیزی تیز و شور خورده
باشند چون ترب و ماهی شور و خردل و اگر ازین قی در حلق بحبوحتی حادث شود یعنی هر لخطیج
بج کند از هر دو جانب حلق رگ وداجین باید گشاد در بهار و خون بسیار بیرون کنند چنانکه
نزدیک باشد که غشی افتد و غذا تر باید داد چون گوشت بزغاله که شیر خورده و ماکیان و بط و زرده
تخم مرغ نیمبرشت و ماهی سپید کوچک رضراضی یعنی آب بر سر سنگ ریزه رود و در حمام رود
و تن او را بآرد نخود و باقلی و اشنان نیک بمالند و بعد از آن موم روغن از موم سپید و روغن
بنفشه و آب کدو و پیه ماکیان و بر تن او از آب ریاحین بمالند و از بیخوابی و از غذا که سوداوی
بود بغایت پرهیز کنند چون گوشت گاو و گوشت شکاری و گوشت نمک سود و مانند این شل و انگور
و بنیر آب باید داد و سفوف مسهل و خفتن گاه او موضعی گرم و تر باید و از هوای سرد و خشک

پرهیز کند

پرهیز کند و ناشتا ریاضت کشد و بعد از هضم غذا نیز و استفراغ فضلات ببراز و بول کند و اگر
علت متمکن گردد تریاق باید دادن هر روز یک درم با آبی که در وی افیتمون پخته باشند و
لسان الثور و گوشت مار افعی باید داد و شوربا پخته چنانکه افعی بگیرند و سر و دنبال او را ابهام بندند
و بمقدار چهار انگشت سر و دنبال او را به یک ضرب جدا کنند و او را بشکافند و درون او را
و نمک پر کنند و یک شبانروز بگذارند آنگه با آب گرم بشویند و بخورند و بعضی کسان بدان علاج میکنند
و اگر در آواز بحوحه حادث و بینی باریک گردد و موی ریزیدن گیرد و سرخی همه تن زیاده
شود و ناخنان کج روند در صحبت او طمع نباید داشت در یاد کردن بیماریهایی که عارض شود
در ظاهر تن و علاج او المرض الفلغمونی طبیبان قدیم فلغمونی گفتندی هر آماسی که با سوزش
بودی و متاخران فلغمونی می گویند هر آماسی که دموی باشد یعنی ماده او خون باشد السبب
سبب ماده این بیماری دو نوعست یا خارج یا داخل خارج چون از جایی در افتادن یا چیزی
زدن یا ناگاه از جای بجهد رنجی بدان عضو رسد و آماه کند و مانند این و داخل از بسیاری
و امتلاء خون العرض نشان این بیماری سرخی بود و سوزش و صلابت و آماسیدگی و
درد سخت و التهاب یعنی پندارد که آتش زبانه می زند و مانند اینها التدبیر علاج فلغمونی اگر
سبب از خارج بود و تن ممتلی نبود و خلطها بد ادویه محلل بکار باید داشت مثل موم روغن
و آب گرم و ضماد باید کرد با آرد جو و آرد حلبه و خطمی و آب ریاحین شستن و اگر درد و خون
فاسد جمع شود جا باید از دن نیشتر و آنچه در آنجا جمع شده باشد بیرون کردن و بعد از آن
داروی که آن موضع را پاک گرداند و برویاند بکار داشتن و اگر سبب از داخل تن بود
مثل امتلائی خون در ابتدا فصد قیفال باید کرد و اگر در بالای تن بود و اگر در زیر نیمه بود اکحل
باید زد و قانون رگ زدن آنست که در اول از جانب مخالف رگ زنند یعنی اگر در جانب
چپ بود رگ از جانب راست زنند و بر عکس و اگر ماده ریخته باشد و قرار گرفته از همان
جانب باید زد یعنی اگر در جانب راست ماده ریخته باشد از جانب راست رگ زنند و اگر

قانون رگ زد[ن]

در جانب چپ ریخته باشد از جانب چپ رگ زنند و بعد از فصد چیزی طلا باید کرد که ماده را بگذارد
که دیگر ریزد و بمثل صندل سرخ و سپید و گل ارمنی و اسفیداج قلعی و شیاف مامیثا و آب کاسنی
و افیون و پنیر آب باید داد و آب کاهو و آب بستان افروز اگر یار کنند بهتر بود و طحلب و مانند آن
و اگر آماس بزرگ باشد و خوف باشد که شریان بفشرد و حرارت غریزی را زحمت رسد
و عضو را تباه کند آنرا باید آزدن و بگذاشتن تا خون بسیار برود و اگر با آماس تب باشد
بیمار را غذا نباید داد تا چون نیک گرسنه شود کشکاب دهند و بعد از ان سکنجبین و آب تخم
خرفه با آب تمر هندی بجلاب کرده چون چهار روز بگذرد ادویه سرد کمتر باید کرد و با او اندکی
آب شبث یار باید کرد و آب کاکنج و چون سوزش و حرارت کمتر شود آن عضو را بابونج و اکلیل
الملک و خطمی و شبث و برسیاوشان بلعاب بزرقطونا و لعاب تخم کتان تر کرده طلا باید کرد
و اگر پخته خواهد شد بموم روغن بباید بزانید اگر دیر پخته گردد بحفندر و روغن کنجد ضماد باید کرد
نیم گرم اگر شکافته شود و الا بباید شکافت بشرحه کاو با روغن تازه طلا کردن و چون پاک شود
مرهم رویاننده بکار باید داشت و هر آماسی که ماده او گرم باشد علاج او فصد است و شربتهای
خنک خوردن و غذا کم خوردن و شراب و شیرینی قطعا نباید خورد المرض الورم الصفراوی یعنی اماس
صفراوی که اینجا که بر آید سعی کند و بزیاده شود و بدین سبب او را نمله خوانند و نمله نام مورچه است
زیرا که همچو مورچه روز بروز زیاده شود زیرا که ماده او صفرا است و ما شرا بد و مانده باشد السبب
سبب فاعل این آماس نزدیک است بسبب فاعل فلغمونی چون بر خون صفرا غالب شود العرض نشان
ورم صفراوی حرارت قوی است و رنگ بسرخی گراید ممزوج بزردی و درد کم کند و آماس روز
بروز زیاده شود و آماس کم باشد و تمدد کمتر باشد التدبیر با این آماس بثره کوچک باشد و خارش
و سوزش و ریش گردد اگر ماده صفرا است نمله حادث گردد ساذج یعنی تنها ماده در زیر پوست
باشد و اگر با این ماده خون آمیخته باشد از و حمره حاصل شود و نشان حمره حرارت و تلهب و سختی
ضربان باشد و اعراض او نزدیک باشد باعراض فلغمونی خالص و اگر ماده غلیظ باشد در قوام

از و نمله

از نمله متاکله حادث شود یعنی نمله که با او حوزه داخل باشد و این نوع بگوشت رسد و نشان
او آن باشد که زود ریش گردد و حوزه با او باشد و اگر ماده معتدل باشد در رقت و غلظ از نمله
کاورسیه حادث گردد و نشان او آن باشد که در پوست نفاخات حادث شود مانند کاورس علاج
این نوع باستفراغ بدن باشد و اگر نمله ساده باشد فلوس خیار چنبر و آب خرما هندی و آب میوها
باید داد و بعد از استعمال آن عضو را مدار و های سرد و خشک کننده طلا باید کرد مثل شیاف مامیثا
و اقاقیا و گل ارمنی و گل رخام و حضض مکی و آب کاسنی و آب لسان الحمل و آب عصی الراعی و گلاب
و غذا مزوره غوره و دانگوری مقشر بسرکه بخته یا حوزه هم بسرکه بخته و اگر نمله بخون آمیخته باشد خون تنگ
علاج او فصد باشد اول بعد از آن مسهل دادن بد انچیزی که صفرا براند و شربتهای خنک باید حوزه و
و طلا کردن بدانچ ذکر رفت از ادویه سرد قابض اول و آخر ادویه محلل و بدین علاج ماشرا را نیز
علاج کنند مگر که از خون صفراوی حادث شده باشد و اگر با نمله اکله داخل باشد پس علاج او با ادویه
باید کرد که خشکی با او باشد تا زرد آب را بکشد صفت مرهمی که نمله متاکله را فایده دهد بگیرند
مازوی سبز و مرداسنگ و عروق یعنی زردچوبه از هریکی یکدرم گلنار و مورد و آب لسان الحمل
از هریکی دو درم ازین همه ادویه مرهمی سازند و بر نمله طلا کنند المرض الورم البلغمی یعنی آماس
بلغمی و او مشهور است با ماس رخو یعنی نرم و هو اعلم السبب سبب تولد این بیماری یا از خلط بلغمی باشد
که در بعضی اعضا ریخته شود از سبب نقصان خون و غالب شدن سردی یا از بادی غلیظ باشد
چنانکه در استسقا و سل که از سردی مزاج باشد اکثر العرض نشان این آماس سپیدی موضع بود
و نرمی و چون انگشت بر آن آماس نهند انگشت فرو رود و دیر بماند بعد از آن هموار شود التدبیر علاج
این آماس آنست که ببینند اگر از فساد مزاج حادث شده باشد اصلاح مزاج باید کرد زیرا که او
اصل است در حادث شدن این آماس و زایل شدن او پس علاج او آنست که آن عضو را بنمک و روغن
گل و سرکه بمالند و آنچه از ماده بلغمی که ریخته شود در بعضی اعضا علاج او در ابتدا مسهل بلغمی باشد
بحب ایارج و خوردن گلنگبین و در عقب سکنگبین خوردن و غذا نخود آب بود و تقویت عضو باید کرد

بدانچ تحلیل و تقویت کند چون آب ریاحین بوره آمیخته با اسفنج نو و اگر نو نباشد کهنه بشویند
بوره و آب خاکستر تا او را قوت اسفنج برسد یا پشم پاره حرکن و بران عضو بندند بستن میانه
و چون بندند از زیر ببالا بندند و اگر بر بدن تری غالب باشد باید که آب در وی کمتر از سرکه باشد
و کمتر از بوره و اگر آماس درشت باشد بضد این باید کرد و اگر بدن معتدل باشد آب و سرکه
باید که متساوی باشد و اگر علت دراز گردد و بدن درشت باشد بر عضو طلا کنند برین موجب
بگیرند سرگین کبوتر و خردل و نمک و تخم مرو متساوی بکوبند و با آب مورد بسرشند و ضماد سازند
و آب دریا یا آب خاکستر بشویند صفت طلاء برای ترهل یعنی نرم و شل شدن عضو بگیرند حضض
و اقاقیا و شیاف مامیثا و میعه و سعد و زعفران و برگ گز و گل ارمنی و برگ مورد و برگ حنا
کوفته و بیخته با آب مورد بسرشند و قرص سازند و نزدیک حاجت استعمال نمایند بسرکه آغشته
و با آب کلم و اگر اماسیدگی در پلک چشم باشد طلا با آب کاسنی و بگلاب بسرشند المرض الثالث السوداوی
یعنی آماس سوداوی و او معروفست بسقیروس و او دو نوع است حقیقی و غیر حقیقی السبب سبب
سقیروس حقیقی از ماده سوداوی حادث شود و غیر حقیقی از ماده بلغمی حادث می شود بلغم غلیظ بغایت
خشک العرض نشان حقیقی آنست که او را حس نباشد برای آنکه سرد و خشک عضو را بمیراند
و نشان دیگر درشتی باشد و برنگ خاک رنگ و غیر حقیقی برنگ سپید باشد و بکمی حس التدبیر
چون این بیماری دو نوعست یکی خالص از ماده سودا و نوع دوم از ماده بلغمی غلیظ پس علاج
نوع اول که حس ندارد ماده را از ان عضو باید گردانیدن بفصد و دارویی که مسهل سودا
بود خوردن بمثل مطبوخ افتیمون و پنیر آب باید خورد و از غذاء که سودا انگیز بود پرهیز کردن
چون گوشت گاو و گوشت بز و دانگو و گوشت نمکسود و کلم و مانند اینها و غذای صالح پسندیده کیموس
باید خورد مثل فراریج و مزورات تا آماس بزرگ نشود و علاج نوع دوم داروی گرم کننده باشد
که حرارت او در درجه دوم باشد و رطوبت در درجه اول زیرا که اگر درجه زیاده تر گرمی دهند لطیف
بگدازد و کثیف بماند و اگر ادویه بغایت خشک باشد ماده را بسوزاند و از تحلیل باز دارد و اگر زیاده

نباشد

۲۶۸

تر باشد ماده را تحلیل نتواند کرد و این ادویه دو جنس است جنس اول تر و نرم است چون مغزها مثل مغز ساق گاو و گوهی و مغز ساق گاو اهلی با موم روغن بنفشه و بعد از ین به بهار تر چون پیه مرغابی و پیه ماکیان و جنس دوم قوة او قوی تر است مثل اشق و مقل ازرق و میعه سایله و روغن اذخر و چون اعضا مختلف اند لاجرم علاج نیز مختلف است پس علاج آماسی که در عضو گوشتناک افتد بخلاف علاج عضو رباطی باشد و عصبی همچنین رباطی رباطی و عصبی سنگ آسیا را گرم باید کرد و بعد از ان سرکه بروی ریختن و آن عضو را ببخار او در داشتن تا بدین سبب ماده را تحلیل تواند کرد و بعد از ان مرهم داخلیون باید نهاد یا اشق و عسل با آب گرم المرض السرطان یعنی خرچنگ او را بدین نام بر آن می خوانند که ماده او سودا است پس سودا در عضوی که حاصل می شود آماس دارد و بعضی رگها را بر اماسیدن دارد و بشکل چنگ و پای خرچنگ بسبب این سرطان نام نهادند السبب سبب این سرطان سوختگی اخلاط بود یا در عقب آماس گرم حاصل شده باشد که لطیف بخرج شده باشد و کثیف سرطان گشته یا از صفرای سوخته حادث شده باشد از و سرطان قروحی حادث شود و عضو را بجوشد العرض نشان ورم سرطانی درشتی آماس بود و خاک رنگ بودن و بر کهای سبز حاصل شدن و آماس غایر باشد و نشان سرطان قروحی ریش شدن و لبهای ریش درشت و غلیظ بودن و لب بالبس گردانیده و برنگ سرخ یا سبز یا سیاه التدبیر چون طبیب این علت را در ابتدا بیند واجب باشد فصد باسلیق فرمودن و تن را بمطبوخ افتیمون پاک کردن و بیکبار قناعت نکند بلکه بکرات باید کردن تا وقتی که تن از خلط سودا پاک شود و غذا کشکاب باید داد و شیره خرفه و شیره تخم خیار و غذا که مولد سودا بود پرهیز کردن پس اگر قوت ضعیف شود گوشت ماکیان و گوشت دراج و زغاله و ماهی کوچک سپید رضراضی خوردن و آماس را در ابتدا چیزی باید داد که ماده را از ریختن باز دارد مثل آب سگ انگور و آب کاشنی و آب کاهو و هیچ دارویی که در وی تیزی بود نباید داد و برای آنکه آماس را زیاده کند و در آخر ادویه محلل باید داد باعتدال چون موم و روغن

وصبر و اگر آماس ریش گردد علاج بمرهم مرکب باید کرد وصفته سکبینه و اسفیداج قلعی و توتیای شسته
و عصاره لسان الحمل از هر یکی دو درم نشاسته و صمغ عربی از هر یکی سه درم کوفته و بیخته بروغن
کنجد و موم سپید سرشند و بدانجا طلا کنند و حوالی آماس را بگل ارمنی بیندایند بهاون سوده
با آب سگ انگور و آب گشنیز تر و اگر طبیب علاج او بآهن کند و در حوالی او شریان نباشد نه بزرگ
و نه کوچک و عصب نیز نباشد واجب باشد که بغور برساند و نیکو علاج کند تا اصل او چیزی
نماند و بگذارد تا خون سیلان کند و از خونریزی نباید ترسید بلکه نیک بگذارند که اگر در حوالی
او می باشد تا خون غلیظ از وی بیرون آید بعد از آن علاج او چون علاج جمله جراحات کنند بداروهای
پاک کننده و رویاننده و بقراط می گوید علاج سرطان بآهن علت را بر انگیزاند و سبب هلاکت
گردد بزودی و چون بدارو [illegible] دوا کنند بسیار بماند و هو اعلم المرض الخنازیر یعنی آماس صلب و گرد
بیشتر بر گردن یا در بغل یا در پیغوله ران حادث شود و خنازیر جمع خنزیر است و خنزیر نام خوک است
یعنی این آماس شکل خوک دارد و خراج و دبیله در جای برآید که گوشت نرم باشد و چون آماس
شکافته شود خراج خوانند و فرق میان دبیله و خراج آنست که ماده دبیله بسیار بود و ماده خراج
اندک بود و بلخیه ریشی باشد که بر ساق پای پدید آید بثره بثره و خشکریشه گردد و نیز چون
شکل وزر و آب از وی سیلان کند السبب سبب حدوث خنازیر یا از سودا و یا سوخته باشد یا از
بلغم غلیظ و خراج از رطوبات تیز ردی حادث شود و بلخیه از ماده سوخته حاصل شود در دی عفونت
ناک العرض نشان خنازیر اگر ماده بلغم باشد سپید بود و اگر سودا سیاه و داخل بوده باشد
یعنی چون او را بجنبانی بجنبد چنانکه چیزی در کیسه چون سلع و نشان خراج درشتی و صلابت او
و نشان دبیله بزرگی مقدار آماس و نشان بلخیه چون سعفه باشد ردی و بغور عضو فرو رفته
و گرد باشد و حوالی او خورده شود التدبیر بر طبیب واجب باشد که در علاج خنازیر اول تنقیه
بدن کند از فضول بلغمی و سوداوی بداروی که بلغم ببرد چون مطبوخ تربدی و معجون سورنجان
و بداروی که خلط سودا بیرون برد چون مطبوخ افتیمون و بعد آب و غذا کم خورد و صالح خورد

دمامل را

و بیمار را بریاضت فرمایند ناشتا و بحمام معتدل رفتن و آماس را بمرهم داخلیون بپزانند و چون نضج
یابد و شکافته شود علاج بداروی تیز باید کرد چون دیگ بردیک یا زنج اور السوزانند و بعد از آن
بشرحه کاو و مرهم زنجار تیمار او کنند و در آخر مرهم رویاننده بکار باید داشت و اگر شکافته نشود
و صلب گردد چنانکه دارو اثر نکند بشکافند بآهن و او را بیرون آورند چون سلع و چون خنازیر
را بیرون آورده باشند آن موضع را بنشتر احتیاط کنند تا خنازیر کوچک نمانده باشد چون
عمل تمام کرده شود هر دو لب جراحت را فراهم آرد و بدوزد و داروی خشک کننده برافشانند
و بعد از آن مرهم رویاننده بکار دارد و علاج خراج اول بعضد است از باسلیق و بعد از آن طلاء
سرد بنهند اگر حرارت غلبه است والا مرهم روغن بکار باید داشت و چون پخته گردد بباید شکافت
و پاک کردن و بعد از آن برویانیدن و علاج دمامیل نزدیکست بعلاج خراج بغیر از آنکه دمل چون
پخته شود و بشکافند هر چه در درون اوست بیکبار بیرون نیاید آورد بلکه بتدریج زیرا که روح
با او مخالطتی دارد و چون آنچه در درون اوست بیکبار بیرون آرند روح نیز بمجاورت بیرون آید
و بیم هلاکت باشد یا غشی قوی و علاج لمجیه اول بعضد باشد و اصلاح مزاج و کم خوردن غذا اگر
بدین نیک شود والا واجب باشد که آن را بمیل بخارند تا گوشت فاسد بیرون آید و گوشت
درست بپیوندد و بعد از آن پنبه کهنه و مرهم رویاننده تدبیر کنند البته نیک شود المرض السلع الصغار
یعنی آماس غددی کوچک و آماس غددی بزرگ و آماس عصایدی یعنی آماس چون حلوا بود
برنگ و آماس عسلیه یعنی آماس که چون عسل بود بقوام و آماس شهدیه یعنی آماس که بشهد ماند
یعنی قطعه قطعه سپید که اول عسل را باشد و تعقد السبب سبب حدوث غدد سلع کوچک از ماده غلیظ
درشت حادث شود و سلع بزرگ از جنس دمامیل است یعنی دمل و تولد آماس تعقد یعنی چون
گره گره یا از زدن چیزی بود یا از بسیاری کار و رنج و تعب العرض نشان سلع کوچک آنست
که در زیر پوست چون بجنبانی بجنبد و سلع بزرگ را نشان صلابت و درشتی باشد و بن او تنگ
باشد و عصایدی بن فراخ بود و تشکل بزرگ و شهدیه چون انگشت بر وی نهند از جای خود

بجنبد و جسم او چون گوشت جرب باشد و تعقد درشت باشد و صلب التدبیر علاج سلع کوچک
تحلیل باشد بکبیر بدانش سرکه تیز حل کنند و بر انجا نهند یا مرهم داخلیون نهند و اگر سلع بزرگ باشد
و دارو در وی اثر نکند با آهن بباید شکافت و او را با غلاف بیرون کردن که اگر غلاف بماند دیگر باره
عود کند و علاج سلع غددیه و عصابیه و شهدیه مختلف باشند بعضی از رطوبات غلیظ شوند و بعضی
از بلغمی که در او رطوبت کم باشد و سخت گشته باشد چون شفتالو و انگشت و کچ آهک و ناخن علاج
این مجموع با ستفراغ بدن باشد اولا از فضل بلغمی بعد از آن دارو محلل بکار داشتن چون تخم
کتان و تخم مرو و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و چغندر و انجیر و آرد جو و روغن گل و موم و مرهم داخلیون
ضماد کردن و چون پخته شود با آهن بشکافند و بعد از شکافتن اگر دیر در گشد مزاج بیمار را نگاه باید
داشت برب آبی دادن یا آب آبی و گل ارمنی و صمغ عربی و غذا مزوره سماق یا انار دانک و اگر ضعیف
شود فروج با آب زرشک یا با آب سماق پخته دهند چون زرداب و ترشح کمتر شود علاج بمرهم رویاننده
باید کرد چون مرهم داخلیون یا مرهم رسل و لب جراحت را نگاه باید داشت تا بر هم نچسبد
تا وقتی که درون تمام بروید تا وقتی که جراحت ترشح نکند انکه لب بر لب باید نهاد تا بروید و علاج
تعقد اگر بر ارسنه برآید یا بر اطراف با آهن تعرض نباید رسانید ملک بضماد محلل علاج باید کرد
اگر بدین نیک نشود قطعه از سرب یا مس بر آنجا باید بستن تا تحلیل یابد و چون این قطعه بر انجا
بسته باشند بچکوش بسیار بر سر آن قطعه سرب باید زدن تا محو شود و اگر در بشان حادث شود
بباید شکافتن چون سلع شکافته شود بعد از آن برویانند والله اعلم بالصواب المرض العرق المدینی
یعنی رگ مدینی بنامی آن این نام نهاده اند که صورت رگ می ماند و در مدینه بسیار می شود
و مصر و حبشه و طواعین اماسی است که در گوشت نرم حادث می شود چون بغل یا سبغوله ران
یا در زنخدان والله اعلم السبب سبب عرق مدینی از بسیار کردن کار و تعب و رنج کشیدن حاصل
می شود و از بسیار خوردن شیرینی و از خوردن غذای ردی و طواعین یا از دفع طبیعت است
که خلط بد را از وجود بیرون می کند و از اعضا شریفه دور می کند و با عضا خسیسه می ریزد و چون دست

دیابی

و پای العرض نشان عرق مدینی سوزش باشد و درد و بی طاقتی بعد از آن چون سوزن
بیرون آید دراز می او یک ارش یا بیشتر یا کمتر و طواعین با تلهب و سوزش عظیم باشد و گرد اگرد
آماس یا سیاه یا سبز باشد و از غایت درد غشی حادث شود و قی و طپیدن دل و خفقان التدبیر
علاج عرق مدینی باصلاح غذا است و ناشامیدن چیزها تر و خرما و انجیر قطعا نخوردن و چیزهای تیز
چون سیر سرکه و بادنجان سرکه و ماهی تازه و شور و گوشت تنک سود و اگر با او تب باشد فصد باسلیق
باید زدن و طبیعت او را بمطبوخ فواکه نرم داشتن و گشنکاب خوردن و آن موضع را بصندل و کافور
و گلاب و آب کاسنی سرد داشتن و اگر تب نباشد آن عضو را روغن گل باید مالیدن و استفراغ
بدن بحب صبر کردن و نیم درم صبر با شکر باید داد و بصبر طلا کردن و غذا فروج دادن و بحمام رفتن
و بر آن موضع آب گرم بروی ریختن تا چون سر پیدا شود بریسمان بباید بست و نیم درم سرب یا مس
بر سر آن رشته بستن تا گسسته نشود که اگر گسسته شود آماس زیاده شود و عفونت و ریش زیاده شود
و اگر طول او زیاده شود از سر او باید بریدن و باقی برنی پاره پیچیدن تا وقتی که تمام بیرون آید
اگر بخود گسسته شود آن موضع را بدرازا باید شکافت تا وقتی که رگ را یابند و او را بیرون گرفتن
و علاج کردن بشرحه گاو و پنبه کهنه اگر آن موضع پاک شد علاج باید کردن بداخجیزی که برویاند علاج
طواعین بداخجیزی باید کردن که دل را قوت دهد و غشی را بنشاند مثل آب انار ترش و شراب
ترنج و شراب حماض خوردن و بوی خوش سرد بوئیدن مثل صندل سپید و کافور و در خیمه باید
نشاندن که از کتان تنک ساخته باشند و غذا سرد باید خوردن چون قریص آن ترشیست که از بطون
گاو ترشی سماق و گشنیز سازند و انگور پوست کنده و اگر تب با او باشد گشنکاب باید خورد و حوالی
آماس را ببرف سرد باید کرد تا آماس زیاده نشود و چون زحمت در توقف افتد ادویه محلل بروی
باید ریخت و اگر آن موضع سیاه گردد بباید آزد و در جمله علاج او علاج فلغمونی و حمره هر دو یکیست

در یاد کردن تبها و سببهای تبها و نشانهای تبها و علاجات او المرض حمی یوم یعنی تب یک روزه
برای آنکه درنگ او یکشبانروز است و آن بیست و چهار ساعت است و نام او شکافته انداز نام

حیوان بجری که بقاء او بیست و چهار ساعت است السبب سبب حمی یوم جنسیه چهار نوعست اول
از خارج چون گرما و سرما و دوم از داخل چون اکل و شرب و سوم حرکت بدنی چون کار سخت و حرکات نفسانی
چون خشم و قهر و چهارم تعقد الاربیین العرض نشان حمی یوم مطلقا بر اسباب خارجی گویند و صاحب
تب الم بسیار احساس نکند و در وی فراش نبود و حرارت قوی نباشد و نبض متساوی باشد و در
بول ثفل راست بینند املس یعنی نرم در همه اوقات التدبیر الحمی یعنی تب حرارت است غریب که
در دل برانگیخته شود و بواسطه شریان بهمه تن پراکنده شود و مضرت بافعال طبیعی درارد مضرت اول
و جنس تب سه است یکی تب یکروزه است و یکی تب عفونی یعنی خلطی و دیگری تب دق و دلیل برین
که تب سه است آنست که بدن مرکبست از سه چیز اعضا و اخلاط و ارواح پس اگر حرارت بروح اثر
کرد تب یکروزه تولد کند و اگر در اخلاط اثر کرد تب عفونی تولد کند و اگر در اعضا اثر کرد تب دق
تولد کند و ما ابتدا بتب یکروزه کنیم که از حرارت آفتاب حادث شده باشد و نشان او گرمی
ملمس سر است و هر دو چشم از حرارت سرخ گردد و روی سرخ گردد و نبض سریع گردد و متواتر شود
و بول ناری شود و علاج او آنست که بر سر او آبی ریزند که بنفشه و بابونه و نیلوفر پخته باشند و سر او را
بروغن بنفشه غرق گردانند و بروغن گل و گلاب و سرکه و سر او را الخرقه صندل سرد دارند و کافور
و گلاب و نیلوفر و گل و چون خشک براید بدل دیگر بنهند و بیمار را در خانه خسپانند که باد شمال
درآید و لسماق صندل و گلاب و کافور باید کرد و کشکاب سرد کرده دهند و شیره خرفه بسکنجبین
دهند و آب کدو و مغز خیار و خیار باذرنگ باید خورد و چون تب ساکن شود بحمام باید برد و بر سر
او آب خوش نیم گرم ریختن و چون با صحت آید مزوره باید داد و بعد از ان فروج دهند و غذا گرم نخورد
و هیچ حرکت نباید کرد بلکه سکون و قرار و آرام باید گزید و علاج حمی یوم که از سردی حادث شده باشد
و نشان آنست که چون دست بر سر او نهند حرارت آهسته باشد و چون بسیار مدت دست بدارد
حرارت احساس کنی و نبض سریع باشد و در وی اختلاف بسیار پیدا بود و بول سپید باشد علاج آنست
که او را در خانه گرم خسپانند و جامه نرم پوشانند و بدن او را نیک بمالند بدست و چون تب بگذارد

در حمام برند

در حمام برند و بسیار بنشانند و بآبی بشویند که در وی مرزنگوش و سیسنبر جوشانیده باشند و چون
عرق کنند تن او را بروغن خیری یا روغن شبت بمالند و بیش از عرق روغن نمالند و چون بیرون آرند
از حمام بلباس بسیار بپوشند و چون قراری بگیرد مزوره زیرباج دهند و چون باصلاح آید فروج و دراج
زیرباج دهند یا شورباج و اندکی از شراب دهند و مرزنگوش بوی دارند و ترنج بعوض [illegible] بخار کنند المرض
حمی یوم یعنی تب یکروزه که از تکاثف مسام که بسبب استعمال چیزهای قابض حادث شده باشد
و حمی یوم که از استعمال چیزهای گرم حادث شده باشد یعنی تب یک روزه که از استعمال غذای گرم و شربت
گرم حادث شده باشد والله اعلم السبب سبب نوع اول از اغتسال با آب قابض حادث شده
باشد چون آب زاک و حدوث نوع دوم از بسیاری مداومت کردن غذای گرم و داروی گرم باشد
العرض نشان این تب و نشان تبی که از غذای گرم و شربت گرم حادث شده باشد هر دو آنست
که رنگ روی و رنگ هر دو چشم سرخ باشد و تلهب و گرمی معده و جگر و خشکی دهان و تلخی مزه
دهان و بول ناری بودن التدبیر علاج تب یک روزه که از اغتسال آب قابض حادث شده باشد
نزدیک است بعلاج تب یک روزه که از هوای سرد حاصل شده باشد بغیر از آنکه اینها را جای گرم
مقام باید کرد مثل حمام که پوست ایشان درشت شده باشد زیاده و واجب باشد که تن اینها را
دلاکی قوی کنند تا پوست ایشان نرم شود و سرخ برآید و در حمام باید بردن بسیار بارها تا پوست
ایشان تر شود و نرم شود و اول روغن بکار ندارند بعد از آن آب گرم و روغن بکار دارند و غذا
اندک خورند و غذا سریع الهضم دهند و اگر تب یک روزه دراز درکشد و ترسند که با تب خلطی کند
اعتبار بقوت و سال عمر و زمان حاضر باید کرد و اگر قوت قوی و جوانی بود و زمان حاضر معتدل بود
فصد باید کرد و اگر نشانهای امتلا حاضر باشد خون بسیار باید گرفت و غذا کشکاب باید داد کم و بعد از
ساعت سکنجبین و آب تمر هندی و سکنجبین و آب انار چون باصلاح آید مزوره زیرباج باید داد
و چون نشان پاکی بدن ظاهر گردد در حمام بردن و بدن او را دلاکی کردن و مالیدن بآرد باقلی و چون
از حمام بیرون آید سکنجبین باید داد و بعد از ساعت فروج یا دراج باید داد علاج تب یک روزه

که از خوردن غذای گرم و داروی گرم حادث شده باشد چیزهای سرد باید خورد چون کشکاب
و شیره خرفه و آب انار و لعابات و در مواضع سرد خوابانیدن و اگر زمان تابستان باشد سکون
و آرام باید جست و مزورات بکدو باید داد و مغز تخم خیار و خربزه باید داد و جگر او را بگلاب و کافور
سرد باید داشت و بآب کاسنی و کاهو و از غذای گرم پرهیز باید کرد و از شربت گرم نیز و در حمام
باید بردن و آب نیم گرم بر سر او ریختن و چون بیرون آید بگوید تا یک زمان صبر کند بعد از آن
غذا خورد و غذا مزورات باید خورد و چون تن او پاک شود فروج بسیار دهند بآب غوره
یا آب انار و باید گفتن تا بسیار بخسبد المرض الحمی الحادثة فی الروح یعنی تبی که در روح
حادث شود بسبب تخمه که حادث شده باشد و از بسیار کردن کار و رنج کشیدن السبب
تولد نوع اول از بسیار خوردن غذا باشد و تباه شدن هضم از ضعیفی قوت هاضمه و تولد نوع دوم
از تعب و رنج کشیدن و کارها قوی کردن تا حرارت غریبه بر انگیخته شود العرض نشان نوع اول
گوارش دود ناک از معده بر آمدن باشد و تشنگی و نرمی طبیعت و وقت باشد که طبیعت دربند
باشد از بسیاری حرارت و نشان نوع دوم بخشکی نوبت و لاغری از بسیاری تحلیل که واقع
شده باشد التدبیر علاج تبی که از افراط طعام خوردن و در معده فاسد شدن بقی باشد بسکنجبین
و بآب گرم و بعد از قی اگر طبیعت دربند باشد بسکنجبین و آب خرما هندی یا بآب الوی سیاه نرم
گردانیدن و اگر تشنگی قوی باشد آب انار ترش و شیرین باید دادن و اگر طبیعت نرم باشد
وقتی بافراط کند معده را قوت باید دادن بآب انار دانگ و رب آبی و آب آبی جوش داده
و سرد کرده بطباشیر اگر سرخی لون زیاده باشد و اعراض تب قوی گردد و قی و اسهال نباشد
و قوت قوی باشد فصد باید کرد و اگر تشنگی غالب باشد بر دست و پای او بسیار آب سرد باید ریختن
و رب انار دادن بآب سرد و معده و ناف او را بگلاب سرد کرده باید مالیدن و چون تب ساکن
شود بحمام باید برد و آب نیم گرم بر سر او ریختن و بخواب فرمودن تا همه اعضا راحت یابد و مزورات
باید دادن و چون تب زایل شود و اشتهای صادق باشد فروج بآب سماق یا بآب انار باید داد

و علاج

وعلاج تبی که از رنج و تعب حادث شده باشد آسایش و خواب باشد و کشکاب خوردن و در عقب
سکنکبین و انار مکیدن تا وقتی که تب زایل شود و چون تب ترک کرده باشد بحمام باید بردن و در
آب نیم گرم نشاندن و بر مفاصل او آب گرم بپای ریختن و همه تن او را روغن بنفشه مالیدن
و نگه دارند که در هوای گرم مقام کند و تن او را بمالند و دلاکی کنند معتدل و مفاصل رافصد کنند
و دیگر باره در آب نیم گرم نشانند اگر زمستان باشد روغن خیری مالند یا روغن بابونه و چون
از حمام بیرون آورند غذا مزورات باید دادن و اطراف بزغاله شیرخواره و از چیزهای خشک
بغایت پرهیز کردن و خاصه جماع نباید کردن و شراب ممزوج باید دادن و بخواب فرمودن و غذای
سریع الهضم بسیار دادن اگر در مفاصل اندکی ماندگی مانده باشد دیگر باره بحمام باید بردن و همچنانکه
گفته آمد تدبیر کردن تا وقتی تمام خوش شود المرض حمّی یوم یعنی تب یک روزه که از حرکات
نفسانی حادث شده باشد مثل خشم و غم و هم یعنی دل بستگی دارد و لکاری انرا هم گویند و تب
یک روزه که از بی خوابی حادث شده باشد السبب سبب تولد نوع اول از جمع شدن حرارت
باشد یکبار و یکبار پراکنده شدن پس روح را گرم گرداند و تب حادث شود و بی خوابی تن
را گرم گرداند از بسیاری حرکت و بیداری العرض نشان تبی که از خشم حادث شود چشم در گو افتادن
باشد و رخساره شدن و نبض عظیم بودن و سریع و متواتر بودن و قاروره سرخ بودن و نشان
غم و هم چشم بغور فرو شدن و نبض دقیق بودن و بول سرخ بودن و نشان بی خوابی پلک چشم
آماسیده باشد التدبیر علاج تبی که از خشم و غم حادث شده باشد بضد آن چیزها بود اما خشم
را تسکین باید کرد و بسخنهای شیرین نفس او را باعتدال آوردن و راحت جستن و غذا و شربت
سرد دادن چون تب ساکن شود غذا سرد و تر باید داد و چون مزوراتی که بکدو و آب غوره یا آب
انار ساخته باشند و چون باصلاح آید و تب بگذارد فروج باید داد و بزغاله شیرخواره و شراب
قطعا نباید خورد و بحمام نباید رفت و چون باصلاح آید بحمام توان برد و آب عذب نیم گرم بروی
ریختن و اگر زمان تابستان باشد او را از آبزن بیرون آرند و آب سرد بروی ریزند و بغمایند

تا صندل و کافور ببینی بر کشد و سینه او را بصندل و کلاب تر دارد و کافور نیز وقت وقت اضافت
کند و جلاب دهند از آب انار میخوش و برف و کلاب و اگر از غم حادث شده باشد و از غم علاج
او بشاد کردانیدن و مهم او بر آوردن باشد و بنوع ملاهی او را مشغول کردانیدن و طرب و خوش
دلی جستن و او را از فکر کردن باز دارند بمطرب و ملاهی بعد از آن در آبزن نشاندن در آب عذب
نیم کرم تن او را بمالند مالیدن نرم و روغن بنفشه و نیلوفر مالیدن و فراریج و دراریج دادن و کوشت
بزغاله شیرخواره دادن بشوربا و شراب کهنه ممزوج دادن و بخواب فرمودن و تبی که از شادی و
حزن می حادث شده باشد زود زایل شود برای انکه در شادی روح اندک اندک رو به بیرون آورد
ولیکن در غضب بیکبار پس بتدریج بکاری مهمی مشغول کردانند تب زایل شود و علاج تبی که از
بیخوابی حاصل شده باشد بخواب بسیار کردن باید فرمود و بآبی که در وی بابونه و اکلیل الملک
و بنفشه و نیلوفر و خشخاش بخته نیم کرم بر سر او ریختن و نرم نرم مالیدن و شراب اندک باید دادن
ممزوج و جماع قطعا نباید کرد و در روز نباید خفت زیرا راحت در خواب شبست که خواب بر عادة
است و خواب روز خلاف عادتست **الحمی الحادث** یعنی تبی که از اماس بیغوله ران
حادث شود بسبب لغزیدن **السبب** سبب این تب ورمی و اماسی باشد بر سر ستان بسبب مشارکتی
که ایشانرا با همدیگر ست یا خونی که در وی جمع شده باشد و آنجا عفونت پذیرفته **العرض** نشان
این تب بسرخی روی باشد و بسپیدی بول و نبض عظیم و سریع و متواتر و نبض عظیم آنرا کویند که در طول
و عرض و عمق حرکت یکسان کند یعنی در درازی و پهنی و جولی **التدبیر** علاج این تب اول بفصد باشد
از رک باسلیق از جانب مخالف یعنی اگر آماس در بیغوله ران راست بود فصد از جانب چپ باید کرد
و بعکس خون بدفعات بیرون باید کرد بحسب حاجت و قوة بیمار و بعد از فصد کشکاب باید خورد
و در عقب وی سکنجبین و آب انار میخوش و آب خرفه هم بسکنجبین و اگر فراخ در بند باشد تا آب
هفت میوه یا شراب نیلوفر باید کشودن و علاج لغزیدن تاکید باید کرد و آماس را بصندل و شیاف
مامیثا و آب بستان افروز و کلاب و بباید اندامیدن و بحمام نباید رفتن تا دیگر باره فضله بر آنجا نریزد

دستر ابر نشاید

وشراب نشاید خورد تا امتلا زیاده نشود وچون آماس ساکن شود وماده تحلیل یابد در حمام باید برون
ودر هوای او بداشتن تا ماده تحلیل یابد وتن او را بمالند مالیدن نرم وهیچ روغن گرد او نباید گردانیدن ۱۵
تا پوست راش نکر واند ومسام را نبندد واز تحلیل باز ندارد وچون باصلاح آید غذای لطیف
باید داد سرد کننده چون مزوره کدو وماش واسفاناخ وملوکی با آب غوره وآب انار واز امتلاء
طعام پرهیز باید کردن واگر ضعیف باشد جوزه با آب غوره وآب انار وآب سماق پخته باید دادن
ونیک تفحص باید کردن تا در بیغوله ران از صلابت ودرشتی چیزی نماند واگر مانده باشد آب
گرم بسیار بر وی بباید ریخت وغذا کم باید خورد چندانکه عضو با حال طبیعی خود باز آید وغذا بتدریج
باید داد وشربتها نیز هم بتدریج اندک اندک تا ایمن باشد از ماده دیگر باره ریختن واز شراب
وداروهای گرم واز مثل ماهی وجوزات وباچه پرهیز. **در ذکر شمردن انواع تبهاء عفونی که بدورها**
گیرد و یاد کردن مداوات خاصه هر نوعی المرض الحمی المعروف بالحمی الغب یعنی تبی که یک روز آید ویک
روز نیاید واین را تب غب می گویند **السبب** سبب تولد این تب از صفرای خالص بود که خارج
رگها عفونت پذیرفته باشد **العرض** نشان این تب قی صفرایی باشد ولرزه قوی چنانکه
پندارد که سر سوزن در تن او می زنند وبول ناری باشد وعرق بسیار کند **التدبیر** علت در اختلاف
زمان تبها سه چیز است یکی زود جمع شدن ودیر جمع شدن ویکی زود عفونت پذیرفتن ودیر عفونت
پذیرفتن ویکی زود استفراغ قبول کردن ودیر استفراغ قبول کردن پس بلغم هر روزی گیرد برای
آنکه زود جمع می شود بسبب بسیاری مقدار او وزود عفونت قبول می کند بسبب رطوبت که در وست
ودیر مستفرغ می شود برای لزوجت وسودا دو روز رها کند ویک روز می گیرد برای آنکه دیر جمع می شود
بسبب کمی او ودیر عفونت می پذیرد بسبب سردی او وخشکی وزود مستفرغ می شود برای لزوجت ندارد
واما صفرا یک روز می گیرد ویک روز نه برای آنکه خلطی که فاعل اوست متوسط است در کثرت وقلت
برای آنکه او کمتر است از بلغم وبیشتر است از سودا وخشکتر است از بلغم وترتر است از سودا وجوهر
او لطیف تر است از بلغم واز سودا وتب غب دوازده ساعت بدارد وبرای لطف ماده او وکمی

لرزجت او پس او زود عفونت پذیرد و زود مستفرغ شود و علاج این تب تلیین طبیعت است بآب
آلوی سیاه و آب خرما هندی و آب انار ترش و شیرین با شحم انار بشکر یا بترنکبین یا بشراب گل مکرر
بسکنجبین و برف و گلاب و اکر حرارت زیاده باشد و قوت قوی باشد و امتلاء خلط بسیار باشد
فصد باید کرد و در روز راحت و روز دیگر که دور تب نباشد کشکاب خورد و پیش از آمدن تب
بچهار ساعت و بعد از آن سکنگبین دهند رمانی با آب سرد و در زمان لرزه آب انار میخوش دهند
و آب خرما هندی و اکر تشنکی سخت غالب باشد آب خرفه و آب کدو سکنجبین شکری دهند و لعاب
بآب انار بجلاب و در آخر روز کشکاب دهند و در شب شربت سرد دهند و در سحر قرص کافور بسکنجبین
ساده و اکر قوت ضعیف باشد مزوره در روز راحت باید داد و اکر نیک ضعیف باشد و از غشی بیم باشد
پیش از نوبت دو سه لقمه نان بآب انار ترش باید داد و اکر قی رنجه دارد رب آبی یا رب غوره باید
داد و اکر قی زیاده زحمت دهد رب آبی و رب غوره باید داد و اکر عرق بسیار کند روغن مورد باید مالید
و اکر شکم بکوناکون خلطها زحمت دهد قرص طباشیر باید داد بآب سیب و آب انار دانک برب آبی
و معده او را سرد باید کرد بآب سماق و گلاب چون علامات نضج ظاهر کردد در حمام باید برد و بر سر او
آب نیم کرم باید ریخت چون تب مفارقت کند غذا فروج باید داد بآب غوره یا بآب انار میخوش یا بآب
زرشک و آسایش و آرام باید جست الحمی المعروفة بحمی الربع یعنی تب که دو روز بگذارد و یک
روز بگیرد و ماده او سودا بود السبب سبب تولد این تب از خلط سودا بود خارج عروق العرض نشان این
تب سرما سخت و فراشا و شکستن استخوانها و بول خام بود و تشنکی اندک بود و حرارت سخت تیز
نبود التدبیر باید دانست که این تب بیست و چهار ساعت مدار و سبب غلیظی خلط سودا و خشکی او که
بزودی منحل نمی شود زیرا که منزلت او بنسبت با خلط دیگر بمنزلت جسم صلب است چون سنگ که آتش
بگزاف در و کارگر نباشد علاج این تب اگر از سوختن خون حاصل شده باشد و تن گوشت آلود بود
و نبض عظیم و روی سرخ بود فصد باسلیق است یا اکحل اگر خون سوخته بیرون می آید خون بسیار
باید گرفت و اگر سرخ است کم باید گرفت تا قوت ساقط نشود و روز نوبت کشکاب باید دادن بسکنجبین

اوزی

بزوری و بعد از ان سکنجبین ساده دهید و اگر طبع در بند باشد آب انار ترش و شیرین و آب آلوی سیاه
و آب عناب بشکر باید خورد و آب کاسنی بسکنجبین و آب انار میخوش بجلاب باید داد و وقت نوبت
سکنجبین و آب گرم باید داد و در ابتدا شربت ترش باید داد و اگر حرارت قوی بود شربتهای سرد باید
داد و اگر ضعیف باشد روز راحت فروج باید داد بزیرباج زیرا که پرهیز بغایت قوت را ضعیف
گرداند و در آخر تدبیر لطیف باید کرد و روز نوبت هیچ غذا نباید داد و چون علامات نضج پدید آید مطبوخ
افتیمون باید داد و چون تب آغاز کند قی باید کرد بطبیخ شبت و بعد از ان ده درم گلنجبین سکری با آب
گرم باید داد و طبیعت را نرم باید کرد بحقنه نرم و اگر از چهل روز درگذرد قرص غافث بسکنجبین سکری
باید داد و اگر تشنگی باشد آماس کرد قرص افسنتین باید داد بسکنجبین بزوری و تا نشانهای تمام
حاصل نشود بحمام نشاید رفت چون نضج پیدا شود حرکت اندک توان کرد و بحمام توان رفت و بدین تدبیر
باید کرد تا وقتی که تب مفارقت کند و اگر ماده تب احتراق صفرا بود گشکاب باید داد و بعد از ان
سکنگبین و مزاج را سرد و تر باید داشت و مسهل آب هفت میوه باید خورد و فصد نباید کرد و روز
نوبت قی باید کرد بسکنجبین و آب گرم و روز راحت مزورات باید داد و چون باصلاح آید فروج
باید داد و بحمام باید برد و کار نکردن و روزه نباید داشتن و بیخوابی نشاید بردن و اگر از احتراق
بلغم بود گلنگبین و آب بادیان بسکنجبین باید خورد و چون نضج حاصل شود با آب عناب و هلیله نرم
باید کرد و غذای غلیظ نباید خورد و اندکی شراب بعد از طعام توان خورد و فروج بزیرباج توان
داد و اگر معده ضعیف باشد قرص زرشک باید داد بسکنجبین و غذا بسیار نباید خورد المرض
الحمی المعروفة بالنائبة یعنی تبی که چهار روز گیرد و این تب بلغمی باشد والله اعلم السبب سبب تولد
این تب از خلط بلغم است خارج عروق یعنی بیرون رگها العرض نشان این تب آنست که اول فراش
پدید آید و دست و پای سرد شود و روی اندکی برآماسیده شود و تشنگی کم باشد و قی بلغمی باشد
و حرارت کم بود و بول تنک و مائی باشد التدبیر باید دانست که اختلاف دورهای تب تعلق بکیفیات
اخلاط دارد چون صفرا گرم و خشک است و حرارت قویترین کیفیات فاعله است و خشکی قویترین کیفیات

منفعله است چون حرارت ماده را پراکنده کند خشکی روز دوم دست بر آرد و تب آرد و بلغم چون
سرد و تر است و برودت ضعیفترین فاعله است در رطوبت ضعیفترین منفعل شش ساعت بیش
منع تب نمی تواند کردن و هجده ساعت گرفته دارد و چون سودا سرد و خشک است و در وی زبون
ترین فاعل و منفعل جمع است یعنی سردی و خشکی لاجرم سکون او بسیار است و آن چهل و هشت
ساعت است و تب او بیست و چهار ساعت پس علاج حمی نایبه با چیزی باید کرد که خلط را لطیف
کند و ببرد و بدین سبب وقت سحر سکنگبین با آب ممزوج باید داد و بعد از و گلنگبین شکری و چون
چاشت شود گلاب اندک باید داد و پیش از زمان نوبت بچهار ساعت و اگر حرارت قوی باشد
و بول رنگین و تشنگی کم بعد از آن سکنگبین باید داد و طبیعت را باعتدال باید آورد سکنگبین و خرمای
هندی و فم معده را قوت باید داد بگلاب و آب مورد و رامک و اگر حرارت کم باشد آش جو
نباید داد و گلنگبین باید داد و آبی باید داد که درو مصطکی پخته باشند و چون نفخ حاصل شود حب
دا ایارج باید داد و اگر قوت ضعیف باشد قرص بنفشه باید داد بشکر و اگر قوت این نیز بر نتابد
حقنه باید کرد بدین صفت بگیرند تخم کشوث و سکنگبین و آبی که درو شبت جوشانیده باشند
و حقنه کنند و اگر ضعیف باشد و قوت غذای دیگر بدارد و گلاب باید داد که درو نعنع باشد
و بعد از آن سکنگبین باید خورد و اگر در معده ترش شود مزوره زیرباج بسرکه و آنجا مویز و شکر باید
داد و اگر بدرازی کشد و بیم آن باشد که قوت ساقط گردد دراج و تیهو مطجن باید داد و مصطکی
باید خائیدن و اگر قی بدید آید و بدن ممتلی باشد قی را باز نباید داشت تا طبیعت خلط بد را دفع کند
و اگر قی از حد بگذرد رب انار منعنع دهند اگر قشعریره و سرما در ابتدای نوبت قوی باشد که درو
انیسون جوشانیده باشند باید داد و مرزنگوش را بپزند و در زیر او دارند تا بخار آن بهمه تن
برسد و عرق کند و شراب عسل باید داد و آب نباید خورد و آب خرمای هندی و آب آلوی سیاه
و آب غوره نباید داد و آب انار که در وی نعنع جوشانیده باشند باید داد و اگر بدرازی کشد
و روی آماس کند قرص گل السکنجبین باید داد و اگر مزاج سرد باشد قرص لک باید داد و هیچ میوه

نباید داد

نباید داد و بتدریج غذاهای صالح باید دادن و ریاضت کشیدن تا صحت یابد در یاد کردن
۲۷ تبهایی که دایم دارد و یاد کردن علاج خاصه او از همه انواع المرض الحمی المطبقه یعنی تب خونی که او را بزبان
یونانی سونوخس گویند السبب سبب تولد این تب از زیادتی خون بود در تن او و التهاب و عفونت
پذیرفتن او العرض نشان تب دموی تابس اضطراب بود و گرانی تن و سرخی چشمها و عرق بسیار
و بول سرخ باشد و نبض عظیم التدبیر باید دانست که تب مطبقه به سه قسمت است یا از ابتدا تا انتها
بزیاده می شود یا توقف می کند یا بنقصان می آید و علت آنست که خونی که عفونت می پذیرد و بیشتر است
از آنکه تحلیل پذیرد یا از و ناقص تر است یا متساوی است و این حالت خون را به سه سبب حاصل
می شود یکی مقدار خون و دوم قوت مدبره تن و سوم تجاویف رگها که خون در وی محصور است
پس اگر خون بسیار باشد و قوت مدبره ضعیف و اوعیه خون کثیف عفونت بیشتر پذیرد و تحلیل
کم باشد و اگر بر عکس این باشد عفونت کم پذیرد و تحلیل آسان و اگر حال متوسط باشد آن
حالت نیز متوسط بود پس علاج این تب اول فصد است و خون بسیار گرفتن و اعتماد بر قوة باید
کرد و اگر قوت دارد بهر چند روز درنگ باید کرد و فصد کردن و در روز بحران فصد هیچ علاج دیگر نباید
کرد و بتفاریق خون باید گرفتن تا وقتی که نشان غشی پیدا شود و متاخران از روز اول و دوم و سوم
فصد میکنند و چهارم توقف می کنند زیرا که روز بحران است که توقع عرق یا رعاف می کنند هر سه نوع
ازین تب احتیاج بفصد دارند و کشکاب و سکنکبین بعد از فصد باید دادن و آب خرمای هندی
و آب انار ترش و شیرین باید داد و آب آلوی سیاه بجلاب و شیره خرفه و شیره تخم خیار و خربزه
بسکنکبین دادن و لعابات بجلاب باید داد و اگر حرارت زیاده بود آب کدو بسکنکبین باید داد
و اگر ضعیف باشد کشکاب سه کرت باید داد و دهان و زبان او را بلعاب [illegible] بشویند بخرقه کتان و اگر رعاف
حادث شود نباید بستن مگر که افراط کند و اگر سبات حادث شود سر را قوت باید دادن بصندل و گلاب
و آب بستان افروز و سینه او را سرد باید کرد بصندل و گلاب و کافور و آنجا که خوابگاه بیمار بود
برگ بید و نیلوفر بسیار باید ریخت و صحنها را آب سرد پر باید کرد و گرد اگرد او نهادن و در گوشهایی

خانه همچنین بسیار بهند اگر خفقه پیدا شود شراب خشخاش باید داد و لعاب دانه آبی چون تب
ساکن شود مزوره از کدو و اسفاناخ باید داد و بیخ کاهو در وی پخته و شاهتره خرفه و چون نیک
شود در حمام باید برد و غذا فروج باید داد با آب سماق پخته و گوشت و حلوا و شراب قطعا نباید خورد
المرض الحمی الدایمة المسماة المحرقة :. یعنی تبی که او را محرقه گویند زیرا که حرارت این تب چنانست
که گویی همه اعضا را می سوزاند السبب سبب تولد این تب از عفونت خلط صفرا است داخل عروق
العرض نشان این تب افروختن حرارت باشد و تشنگی سخت و زبان سیاه شود و ذهن مشوش
شود و سخن بیهشانه بسیار گوید التدبیر باید دانست که تبهاء عفونی خواه صفرا یا سودا یا بلغم
یکدیگر نزدیکند چون خارج یا داخل عرق باشند بغیر آنچه درون عروق باشند بتبرید و تطفیه
بیشتر احتیاج دارد اگرچه سردی از نضج مانع است اما قوت حرارت را بشکند در اول مسهل قوی
نباید داد بلکه آب تمر هندی و آب آلوی سیاه و سکنجبین باید داد با آب کاسنی و غذا کشکاب
باید داد بعد از دو ساعت آب انار ترش و شیرین باید داد و در آخر روز آب کدوی برشته
بطباشیر جلاب کرده باید داد و شیره خرفه با سکنجبین و لعاب بزر قطونا و آخر روز کشکاب باید داد
و در شب مبردات دهند و جگر او را الصندل و گلاب خرقه کتان را تر کرده بنهند و چون نشان نضج
پیدا شود و تیزی علت نشیند سحرگاه قرص کافور باید داد و بامداد کشکاب و آب انار میخوش
و اگر تشنگی زیاده باشد و خلط نضج یافته آب سرد کرده ببرف که حرارت قوی گردد و زیاده سردی
نباید داد تا سده واقع نشود بلکه شیره خرفه و لعابات باید داد و اگر طبیعت دربند باشد شراب
بنفشه باید داد و اگر شکم زیاده زحمت دهد قرص طباشیر باید داد ممسک و رب آبی باید داد
و نیلوفر و صندل باید بویانیدن و کافور و در خیمه که از کتان تنک زده باشند خواباننده و اگر موضع
سخت سرد باشد جامه بردی باید پوشانیدن و هوای معتدل بنفس باید کشیدن برای اعتدال
مزاج دل و چیزی که ناخوش باشد پیش او نباید گفتن اگر بحرارت عرق کند از آن خیمه کتان
بیرون باید آوردن و با موضع معتدل آوردن اگر بحرارت بغیر عرق کند همانجا باید گذاشت و چون

او

مرض رو بنقصان نهد مزورات باید داد باب سماق و آب غوره جون تب ترک کرده باشد
در حمام باید برد و غذا فروج باید داد با آب سماق اگر ترسند که تب عود کند آب هند با یعنی کاسنی
سکنجبین باید داد و آب هفت میوه بشراب بنفشه که اخلاط تیز را بیرون آرد با آهستگی در یاد کردن تبهای
مرکب یاد کردن علامات غلبه المرض الحمی المرکبة یعنی تبی که مرکب باشد از دو خلط یکی صفرا و یکی بلغم و آنرا شطر الغب میگویند
السبب سبب تولد این تب از ترکیب بلغم و صفرا باشد لاجرم شطر الغب نام نهاده اند العرض
اگر هر دو خلط بمقدار یکسان باشند نشانهای ایشان یکسان باشد و اگر تفاوت دارد نشانها
نیز متفاوت باشند یعنی آن روز که نوبت بلغم باشد تب آهسته تر باشد و آن روز که نوبت
صفرا بود تیزتر باشد التدبیر بباید دانست که ترکیب تبها بسه قسمت است ترکیب ممازجه و ترکیب
مشارکه و ترکیب مقارنه اما ممازجه آنست که دو خلط بیکدیگر آمیخته شوند داخل عروق یا خارج ابتدای
تب و انقضای تب در یک زمان باشد و ترکیب مشارکه آنست که ازین دو خلط یا خارج عروق
یا داخل عروق باشد و هر یک جداگانه گیرند اما در ابتدای تب بیک زمان باشد و ترکیب مقارنه
آنست که تبی بگیرد و جون رها کند دیگری ابتدا کند بهم مقرون داخل عروق یا خارج پس ترکیب
امتزاجی مشکلست خاصه جون اخلاط متساوی باشد اما تبی که معروفست بشطر الغب بباید دانست
که این تب بسه قسمت است پس علاج نیز برحسب او بود جون گلنگبین و آب گرم و شکر و سکنجبین و غذا
مزورهٔ زیرباج و اگر صفرا غالب بود نشان آنست که نوبت کوتاه تر بود و لرزه با او بود و عرق
وقی بود و علاج او سکنجبین با آب حل کرده و گشکاب بجلاب و استعمال سکنجبین با آب سرد بعد از
کشکاب و استفراغ بدن بمطبوخ و تعدیل مزاج با آب آلوی سیاه و آب تمر هندی با شیره خرفه
و سکنجبین و اگر از ضعیف خوف باشد مزورات باید داد و اگر ضعیف گردد فروج باید داد بزیرباج
با آب انار و اگر قوت نیکو بود در غذا اسراف نکند تا امتلا حاصل نگردد و اگر بلغم غالب باشد گلنگبین
باید داد و آبی که دروی مصطکی جوشانیده باشند و عود و سکنجبین بزوری استعمال کنند و بحب
استفراغ باید کرد و اگر دراز در کشد قرص غافث باید داد با سکنجبین و غذا مزوره زیرباج و تبهار که

بنوبت پنج روز و شش روز می گیرد و زیاده یا بافراط احتراق باشد که خلط را سوزانیده باشد
و علاج این تبها نیز چون علاج تب بلغمی است یا سوداوی الحمی اگر تن لاغر است سودا بباید راند و تدبیر تب
ربع باید کرد و اگر فربه بود تدبیر تب نایبه باید کرد و پرهیز کردن از طعامهای غلیظ و گوشت شکاری
در یاد کردن تب وبائی و دلیل جستن بر تبها که از عرضها غریبه حاصل شود المرض الحمی الوبائیة یعنی
تب وبائی و تبی که از وثنهای غریب حادث شود السبب سبب حدوث تب وبائی از فساد هوا
حادث می شود و حدوث تبی که با وثنها غریبه باشد از مضرت اعضاء رئیسه باشد العرض نشان
تب وبائی تشنگی بافراط است و اضطراب و بی طاقتی عظیم و تواتر نفس و قی ردی و براز و سحج و نشان
تبها غریبه غشی عظیم و قی بیا بی و خفقه و عرق مفرط و بی خوابی قوی التدبیر تب وبائی را علاج باستفراغ
بدن باشد و اگر خون غالب بود فصد و اگر علامت اخلاط دیگر ظاهر بود تنقیه بدن باید کردن و مزاج را
باصلاح آوردن باستعمال مشروبات سرد یعنی الخبزی که در تبها تیز گفته آمد و بسیاری از ربوب قابضه
استعمال کردن چون رب سیب و رب انار و میوهای سرد توان داد امرود و سیب و انار و آبی و آب
تمر هندی و سکنگبین رمانی و شیره خرفه و آب انار میخوش و سکنگبین ساده و سحرگاه قرص طباشیر
برب اترج یعنی ترنج و سینه او را صندل و کافور مالیدن و گلاب و در خانه سرد نشنند و در آن خانه
برگ رز بسیار بگسترانند و برگ بید و بصندل و کافور بخور باید کرد و در گوشهای خانه گلاب و سرکه
بیفشارند و غذاء قابض باید داد چون سماقیه و زرشکیه و رمانیه و در حمام نباید رفت و آب سرد
خو در اشستن و غذا اکرم و حلوا نا خوردن و علاج حمی که با او اعراض غریبه باشد مثل خفقه قوی کشکاب
باشد روغن بادام و اماجی که از آب سبوس و باقلی خشک در روغن بادام خیسانیده و چون
تب ساکن شود مزوره ماش و اسفاناخ باید داد و اگر با تب تشنگی سخت باشد سر را بمبردات قوت
باید داد و اگر تشنگی بنشیند و سر از بخار ممتلی شود یک بلیة ببینی او فرو باید کرد از گشنیز و صندل
و اگر با این تب بیخوابی بود کشکاب باید داد و شراب خشخاش و شکر و شراب بنفشه و افیون ببینی
برکشد و هر دو شقیقه را بافیون بیالایند و اگر سبات عارض شود ریاحین گرم استنشاق باید کرد

چون زکی

جون نرکس و مرزنکوش اکر با این تب قی عارض شود رب آبی باید داد و معده را بکلاب و آب مورد
و آب سماق قوت دادن و اکر با این تب غشی درآید تامل باید کرد اکر سبب صفرا بود قی باید ۲۶۴
فرمود بسکنکبین و آب کرم و هر دو دست و هر دو پای را بباید بست و اکر غشی بسبب اسهال باشد
بباید بستن و اکر بسبب ردی و زبون بودن خلط باشد دست و پای را بباید بستن و نکذاشتن که بخواب
در زمان نوبت و اکر برای خشکی باشد کشکاب باید داد و اکر برای افراط عرق باشد همه تن را
بروغن مورد و آب مورد باید مالید و آب سماق دادن و آب ترنج ناشتا دادن و اکر بدین منقطع
نشود کندر و کل ارمنی و مرمکی و مازو و برک سوسن و برک کز کوفته و بیخته همه تن را بمالند بروغن بید
بمالند و روغن کل و خوابکاه او جهت شمال کرداند و غذا فروج با آب سماق دهند المرض الحمی الحادثة
فی الاعضاء الاصلیة یعنی تبی که در اعضاء اصلی تعلق کیرد و متمکن کردد و استوار شود و او بد و نوع است
هر دو نوع را دق کویند السبب سبب تولد یکی از دو نوع از شدت احتراق خلط باشد چنانکه بحرارت
تمام رطوبت را بسوزاند و دق تولد کند و نوع دوم از تحلیل حرارت غریزی و فرو مردن او باشد
یا انکه رنجوری بسیار کشیده باشد و رطوبت اصلی خرج شده تا دق تولد کرده باشد العرض نشان
تب دق آن باشد تن لاغر شود و پوست در بدن دوسیده باشد و خشک شده و رخساره خورد
و هر دو چشم بغور فرو رفته و هر دو شقیقه در کو افتد و زمه شکم خشک شود و بپشت باز چسبد
التدبیر باید دانست که نوع اول بسه قسمت می شود اول انکه جرم دل تغیر کرده باشد و از مزاج
خود بکردیده بسبب حرارت غریزی ولیکن در نقصان نشده باشد و رطوبت باقی باشد و نشان
او آنست که سه روز یا بیشتر تب رها نکند و چهره زرد شود و عرق کند پیوسته تدبیر این نوع کشکاب است
و بعد از آن شراب خشخاش با آب سرد و اکر تن از عفونت خالی باشد شیر خر باید داد بعد از انکه
حزرا کاسنی و کاهو و لعاب دهند و کشنیز و جو همه را کوزه دهند و بعد از آن شیر خر داده باشند
در عقب کلاب دهند با آب انار و بغذا تره‌ها سرد دهند چون کاهو و خرفه و خیار و غذا جوزه و اطراف
بزغاله شیر خواره بشوربا و حساء دهند از آرد جو پاکیزه و شکر و روغن بادام و ماهی خورد

سپید دهند برشته و پیش از طعام و بعد از طعام در آبزن نشانند که در آب او کاهو و نیلوفر پخته
باشند و در حمام برند و روغن گل بمالند با موم حل کرده و روغن بنفشه و روغن کدو و چون از حمام
بیرون آرند در موضع خنک بنشانند و کافور ببینی برکشد و صندل بهم سائیده و بر بستر نرم و بلند
بخوابانند و اگر زمستان بود در خانه معتدل بدارند و از گرسنگی نگاه دارند و از تشنگی و جماع و خشم
و فکر قطعا نباید کرد و اگر شیرینی طلبد فالودج شکر و خشخاش و روغن بادام توان داد و از همه
غذا و شربت گرم باز دارند و بر سینه او گلاب مالند و جامه نرم و کتانی باید پوشید و اگر حرارت
قوی باشد قرص کافور سحرگاه باید داد و بامداد کشکاب و بعد از آن آب انار و سفوف حب انار
باید داد تا اسهال واقع نشود که اگر شود مجموع قوت حل شود و بیم هلاکت باشد و علاج و نشان او
آن باشد که هر بامداد تشنه شود کشکاب باید داد که در وی پخته باشند سپاه و شیره خرفه و طباشیر
و کافور و در حمام روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام مالیدن و در جای معتدل باید داشت
و غذا جوزه و بره کوچک باید داد و بر بستر نرم و بلند باید خوابانیدن که معطر باشد بگلاب و تیزی
حرارت و را انجنین چیزها باید شکست تدبیر نوع سوم و نشان او آن باشد که هر دو شقیقه در گو افتد
و پوست پیشانی خشک شود و در چشم زنگ باشد و نبض صلب و درشت باشد و بول او مانند روغن
کنجد باشد و شکم لاکر و خشک شود و استخوان پهلو ظاهر گردد و ناخنها کج شود و موی ریزیدن
گیرد و رونق رنگ روی برود و دایم چشم بر هم نهاده باشد بغیر خواب چون حال بدینجا رسد در صحت
او طمع نباید کرد و اگر شکم نرم شود موت نزدیک باشد و لیکن تدبیر سرد و تر باید کرد و قوت او را
نگاه باید داشت بمثل مفرح سرد و هر چیزی که طلبد منع نشاید کرد تا شاید که مردن او باز پستر افتد
ان شاء الله تعالی در یاد کردن علاج بیماریهایی که سبب آن جراحت و ریش و تفرق اتصال باشد و مداوات او
المرض الشجاج الحادثة فی الراس یعنی زخمی که بر سر حادث شود آنرا شجاج گویند و هر چه در تن باشد آنرا
جراحت و ریش گویند السبب سبب شجاج تفرق اتصال را گویند یعنی چیزی که بهم پیوسته است
زخم جدا کند و جرح تفرق اتصال را گویند که در تن واقع شود و شجاج در سر و شاید که سبب اینها

اسباب

استخوان شکسته نشود تا بلا زیاده نشود و اگر استخوان شکسته بزرگ بود چون ران و بازو و واجب
باشد که رباطات او راست بدارند بعد از ان ببندند و اگر کوچک باشد راست بدارند و ببندند
و بعد از ان فصد باید کرد از ان جانب که استخوان شکسته باشد اگر جوان باشد و بدن ممتلی باشد
تا از آماس ایمن باشد و مزاج رالبلاح باید آورد و طبیعت را باعتدال باید داشت و غذا امزورات
باید داد و چون روزی چند بگذرد و از آماس ایمن شود طعام اندک غلیظتر دهند تا زودتر استخوان
بروید و در اول حال هر چند روز بباید گشود و آب سرد بدان عضو بباید ریخت و دیگر باره ببستن
تا وقتی که استخوان بروید و در آخر روغن نگشاید و نبندد و اگر استخوان ریزه باشد بباید گرفت
و اگر نه بگدازد و اگر ریش بزرگ بود داروی خشک بباید ریخت و ببستن و موضع جراحت را خالی
باید گذاشت و بهر دو روز بباید گشود و دیگر باره ببستن تا آماس نکند و مرهم رویاننده بباید نهاد
و چون جراحت بروید سخت بباید بست تا وقتی که تمام بصلاح باز آید اما عضوی که از جای رفته
باشد رد باید کردن پیش از انکه آماس کند که بعد از آماس رد کردن بسختی انجامد و سخت نباید کشید
و سخت کشیدن سبب آماس کرد و پس بنرمی و چربی بباید کشیدن و بجای باز بردن و ببستن
و اگر بعد از انکه بسته باشد آماس کند واجب باشد بچیزها سرد ضماد کردن و غذا کم دادن و چون عضو
باحالت طبیعی خود آید پس زرقایی بر انجا باید نهاد و ضماد بر سر او نهادن و ببستن و غذا کم خوردن
و فصد کردن و نگذاشتن که هیچ حرکت کند و اگر حرکت کند و دیگر بار از جای برود همین علاج که ذکر
رفت باید کرد و چون باز جای انداخته باشند سخت بباید بست تا دیگر باره نلغزد و غذا صالح باید
دادن و الله المستعان در یاد کردن زهرها و انچیزی که او را باصلاح آورد از داروها و
مداوات او المرض المسمومات یعنی زهرها که تن را فاسد کند السبب سبب زهر فضله ایست زیان
رساننده بدن بجمله جوهر خود و فرق میان زهر و داروی قتال آنست که زهر از حیوان باشد و داروی
قتال از نبات العرض نشان زهرها مختلف است بحسب مزاج حیوانات برای انکه بعضی زهرها از
حیوانات گرمست همچون اژدها و بعضی زهر از حیوانات سرد است چون کژدم التدبیر بباید دانست

فرق میان زهر و دارو

که بعضی حیوان زهردار آنست که بگزیدن تن را خراب کند چون سگ دیوانه و بعضی آنست که
بگزیدن تن را خراب کند چون افعی و دیگر ماران و بعضی آنست که بلدغ یعنی گزیدن تن را خراب
گزیدن سگ دیوانه
کند چون کژدم و زنبور علاج گزیدن سگ دیوانه آنست که پیش دستی کنند و آن موضع را محجمه
بر نهند و خون بسیار بگیرند و بعد از ان پیاز و سیر و سپند کوفته و بروغن زیت آلوده کرده
بر ان موضع نهند و پیوسته مرهم زنجار بکار دارند و داروی تیز بر نهند و دو درم تریاق بدهند
چون سه روز بگذرد موضع جراحت را نگاه دارند تا فراهم نگیرد تا زهر همه تن را نگذرد
و مطبوخ افیتمون بدهند و بنیز آب بدهند و غذا جوزه و گوشت بره کوچک شوربا پخته و غذای
تر بدهند سیر و بحمام برند و شیر و شراب ممزوج بدهند چنانکه آب بیشتر از شراب باشد و بخواب
فرمایند و بلهو و بی کاری مشغول کنند و تدبیر اصحاب مالیخولیا فرمایند چون چهل روز بگذرد و از
آب بگریزد آزمایش کرد بگیرند مغز گردکان و بکوبند و یکشبانروز بر ان موضع نهند و بعد از ان
حب کنند و پیش خروس اندازند اگر بخورد و بمیرد بعد از ان جراحت را بر و بانند و اگر خروس
بمیرد نباید رو بانید بلکه همان تدبیر اول بجای باید آورد و علاج وسواس باید کرد و سواس
گزیدن افعی
سوداوی و علاج گزیدن افعی اگر آن عضو بتوانند بریدن بباید برید و اگر نتوانند بریدن آن
عضو را بالا زخم سخت بباید بستن و نگذاشتن که بجنبد و محجمه بر ان موضع باید نهاد و خون بسیار
بیرون کردن و دیوجه بر آنجا گزانیدن و اگر بدن ممتلی باشد فصد باید کردن و تریاق باید دادن
و اگر حاضر نباشد پیاز و سیر و گندنا باید داد و عسل و شرحه باید داد و پیاز و بنیر کوفته بر ان
موضع باید نهاد و فروج را شکم شکافته گرم گرم بر آن موضع باید نهاد و اگر [illegible] در ان کس اثر کرده
باشد خرچنگ جویباری بگشکاب پخته باید داد و دوغ تازه و حوالی عضو را بگل و سرکه بمالند
و اگر عرق سرد کند و غشی آید تریاق باید داد و اگر تن آهسته است و آن عضو عفونت بپذیرفته
باشد قطعا تریاق و هیچ داروی گرم نباید داد و لیکن عضو را سرد باید کردانید و علاج ریش بباید
گزیدن کرباسو
کردن و گزیدن کرباسو را آن موضع را بروغن و خاکستر باید مالیدن و محجمه باید نهادن و تریاق
دادن

بکار باید داشت وچون جراحت پاک شود بباید رویانید واگر تیر بعضو شریف رسیده باشد
یا بعضوی که شدید الخطر باشد ونشان مرگ ازو درخشان باشد آن جراحت را هیچ شروع نباید کرد
واگر ازین نشانها هیچ نباشد سعی باید کرد در اخراج او تا از بلاهای او ایمن شده باشی وعفونت
نپذیرد وغذا اما صالح وکم باید خورد وآب کم باید خورد المرض القروح الحادثة یعنی ریشها که در تن پیدا
شود وریش دو نوع است بسیط ومرکب السبب سبب تفرق اتصال که تازه باشد قرحه گویند وچون
کهنه گردد ریش گویند العرض نشان ریش بسیط آنست که ازوی فضول وزرد آب کم شود وآنچه
مرکب باشد پیوسته فضول وزرداب ازو طراید التدبیر ریش مرکب بعضی ترکیب با سبب افتد
وبعضی ترکیب با مرض افتد وبعضی ترکیب با عرض افتد وریش مرکب با سبب ریش باشد با سیلان
فضول بسیار وریش ترکیب با مرض از دو وجه خالی نباشد یا متشابه چون انواع سوء المزاج یا آلی باشد
چون رفتن جزوی از اعضا یا زیاده باشد چون ورم یعنی آماس پس علاج مرکب با سبب چون بسیاری
ترشح وزرد آب پس علاج پیپنه کهنه باشد بشراب تر کرده وداروی خشک واگر دروی غور باشد
بمرهم رویاننده بباید رویانید واول بگلاب بباید شست که دروی چوب زرخیسانیده باشند
سوخته واگر ریش با سوء المزاج گرم مرکب شده باشد نشان او آنست که تنگ سرخ باشد وسوزان
وبا درد واگر بدن ممتلی باشد فصد باید کردن وحوالی او را سرد داشتن وچیزهای سرد خوردن
واگر تب نباشد غذا مزورات باید داد ودر ابتدا علاج بروغن تازه باید کرد وبعد از آن که پاک شود
مرهم اسفیداج بکار داشتن واگر گوشت زیادتی بروید مرهم زنجار بکار باید داشت وبعد از آن
مرهم رویاننده وعلاج ریش که مرکب باشد با سوء المزاج سرد ونشان تیرگی رنگ او باشد
ودرد آهسته عضو را بآب گرم کماد باید کرد وغذا نخوداب وشراب واگر از سوء المزاج تر مرکب باشد
نشان او بسیاری زرد آب بود ونرمی گوشت وعلاج او بمرهم زنگار باشد یا بداروی تیز باشد
یا پیپنه کهنه بمرهم مرداسنگ وغذا کم باید داد واگر ریش با سوء مزاج خشک ترکیب یافته باشد
ونشان او آن بود که ریش خشک بر آمده باشد ولاغر شده علاج او نکمید عضو است بآب گرم

با روغن بنفشه و ریش را بشرطه گاو و روغن تازه چرب باید داشت و مرهم که از بیهها گرفته باشند
بکار داشتن و غذا گوشت آبه چرب باشد و علاج ریشی که با مرض الی ترکیب یافته باشد چون زیادتی
گوشت و داروی تیز و اگر بیماری اماس بود علاج او فصد باشد و چیزهای سرد خوردن و اگر ریش با
عرض مرکب شده باشد و درد بی طاقت بود مخدرات بکار باید داشت چون افیون و بنبرنج و چون درد
کمتر شود سردیها بکار نباید داشت مرهم رویاننده بکار باید داشت و اگر ریش سیاه گردد فصد
باید کرد و مزاج را سرد کردن و بشرطه علاج کردن چون پاک شود باید رویانید و علاج سوختن
آتش سپیده تخم مرغ و کافور و روغن گل باید کرد و اگر نقطه نقطه سیاه بر آرد و انزا بباید شکافت
و بمرهم اسفیداج طلا کردن و روغن گل و کافور و بمرهم نوره علاج کردن و اگر کهنه گردد علاج بعلاج
ریش باید کرد و کسی را که تازیانه زده باشند و لا بدست جا باید فرو خسبانیدن و اگر درد قوی باشد
خرقه کتان بگلاب تر کرده باید نهاد و بشرطه و روغن تازه مالیدن چون پاک شود بمرهم اسپیداج
برویانیدن و اگر خون در زیر پوست مانده باشد و سبز شده با آب گشنیز و زرنیخ طلا باید کرد و برگ کلم
باید نهاد و در علاج علتهایی که حادث شود در استخوان المرض الکسر والخلع والوهن یعنی شکستن استخوان یا از
جای برفتن بندگشادها و سست گردانیدن عضو والوثی یعنی عضوی از مقام خود بجای دیگر گجنبش
السبب سبب کسر تفرق اتصال استخوانرا گویند یا از جمله قوی و بیرون شدن مفاصل از جای یا خارش
یا برای رطوبت که او را لغزانیده باشد و وهن اثری باشد در استخوان و وثی زحمتی باشد که در
مفاصل حاصل شود بمفصل بغیر از آنکه از جای برود العوض نشان شکستن استخوان خشخشه باشد که
چون بجنبانند از وی این آواز آید و نشان خلع آنست که از جای خود رفته باشد و وهن اثری باشد
در استخوان یا درد و وثی خستگی باشد در اعضا با درد و حرکت نتواند کرد والتدبیر باید دانست
که چون استخوان شکسته ظاهر شده باشد بالبس باید با موضع او بجال استقامت خود باز آید و
بباید [illegible] بست و ضماد بر سر او نهادن تا ببندد و اگر عضو شکسته بالبس میل کرده باشد با پیش آورند
و ببندند و اگر با پیش آمده باشد بالبس برند و درین دو حالت احتیاط باید کرد تا چیزی از زخم

استخوان

داون و گزیدن رتیلا را و عنکبوت را در آب گرم باید نهاد و آن موضع را مرهم [illegible] و نمک
بسایند و به آب گرم بسرشند و بر آنجا نهند یا سعد و سداب بشراب حل کرده بنهند و چیزی از تریاق
دهند و گزیدن عروسک را پیاز و سیر بنهند و این هر دو بدهند تا بخورد و گزیدن آدمی را خاکستر
رز را بسرکه بسرشند و بر ان موضع نهند و آن موضع را سرد باید داشتن و فصد کنند و آخر طلا کنند
مرداسنگ و کافور و روغن گل و گزیدن سگ غیر دیوانه و یوزنه و نهنگ و گرگ روغن زیت
بسرکه بپشم پاره جرکن بر آنجا نهند و اگر جراحت بزرگ باشد مرهم بنهند و بر و بایند بر هم مرکب و گزیدن
شیر و پلنگ و یوز اول بپیاز نرگس بسرکه بنهند و اگر موضع عفونت پذیرد روغن تازه بنهند و بعد
از ان مرهم رویاننده و علاج گزیدن هزارپا به شیر تازه باید داد و بعد از ان سکنگبین و آن
موضع را با ریحه و سرکه بنهند و اگر آماه کند پوست انار ترش بخته بنهند و گزیدن کژدم بالای زخم
بباید بستن و کاورس و نمک و سبوس بخته با سرگین کبوتر نیم گرم بنهند و شراب کهنه باید داد
و بروغن زیت طلا باید کرد و موضع را بسیر مالیدن و امیره تره باید خوردن و اگر تب بگیرد فصد
باید کردن و گلنگاب دادن و مغز تخم خیار و خربزه و علاج کژدم جرارات بجمه باید نهاد و بباید مکیدن
و گشکاب و کدو دادن و سکنگبین و انار ترش و آن موضع را گل ارمنی طلا باید کرد و با سرکه و قرص
کافور دادن با آب سیب اگر خوره عارض شود بشرحه کلو باید مالیدن بعد از انکه پاک شده باشد
و شبش گرکس اگر بگزد علاج او چون علاج کژدم باشد و اگر مگس عسل و یا مورچه و یا زنبور بگزد
با میره تره طلا باید کرد و گل ارمنی و سرکه و کافور و طحلب و گلاب و شراب غوره و انار باید خورد
و غذا فروج با آب سماق باید خورد و الله اعلم در یاد کردن داروهای کشنده و شمردن انواع او
و یاد کردن علاج خاصه هر یک حد الکانه المرض الادویة القتاله یعنی داروها که کشنده است و رنج رساننده
از حیوانی و نباتی السبب داروی کشنده ضد مزاج بدن افتست زیرا که از کیفیات اربعه
بسیاری تجاوز کرده است العرض نشان ادویه قتاله بتجربه معلوم شد که چون بخوردندش را فاسد
می کند یا بتیزی و گزندگی یا با فراط خروج در حرارت و یا برودت یا رطوبت یا یبوست التدبیر

علاج آنکس که بیش داده باشند بقی است بشربه کاو و روغن کنجد و آب گرم و نیم درم تریاق افاعی
بشراب یا دواء المسک و بوست کبر کوفته با سداب وعلاج کسی که قرون سنبل داده باشند قی است
و بعد از قی بگیرند کافور پنج قیراط بیست درم گلاب برف سرد کرده و مزاج بگلاب سرد کردانند
و بشیره خرفه و آب ازبرو قرص کافور و جگر را بجز کتان ها آب بستان افروز و صندل و کافور و گلاب
سرد کردانند وعلاج کسی که زهره پلنگ داده باشند بقی است با آب گرم و روغن کنجد و گل مختوم
و حب الغار و تخم سداب بعسل معجون کرده و رب ابی و رب سیب و آب انار وعلاج کسی که زهره
افعی داده باشند و کم باشد که از و خلاص یابند فاما قی باید کردن بشربه کاو و روغن کنجد و روغن
تازه و آب گرم بسیار بارها و گوشت آبه باید داد و تریاق باید خورد و یا بادزهر محلول یعنی حل کرده
و سائیده و اگر حرارت بافراط عارض شود شیره خرفه و آب انار و سکنگبین و گل مختوم دهند وعلاج
کسی که او را عرق اسب داده باشند قی است و بعد از قی تریاق اربعه یا تریاق بزرگ دادن وعلاج
کسی که او را ذراریح داده باشند قی است و گشکاب خوردن و روغن بادام و لعابات بشراب خشخاش
و گوشت آبه دادن و فصد کنند و مزاج را سرد کردانند وعلاج کسی که او را افیون داده باشند قی است
با آب گرم و شبث و ترب و نمک و عسل و بحقنه تیز و بشراب کهنه خوردن و تریاق بدهند و گوشت
آبه بدهند که در وی سیر و جوز و روغن زیت باشد و در آبی نشانند که در وی سداب پخته باشند
وعلاج کسی که او را شوکران داده باشند شراب خوردن است و تریاق هم بشراب وعلاج کسی که
او را بیخ لفاح داده باشند جرعه جرعه روغن کنجد که در وی سعتر جوشانیده باشند یا روغن گل باید داد
وعلاج کسی که او را جوز ماثل داده باشند همان علاج افیون خورده وعلاج کسی که او را کشنیز داده
باشند قی است و شرب شراب و مرق ماکیان فربه وعلاج کسی که او را بزر قطونا کوفته داده باشند
قی است با آب گرم و شبث و نمک و اندکی از فلفل با گوشت آبه اسفیداج یعنی شوربا و خوردن شراب
کهن صرف وعلاج کسی که او را فطر داده باشند ابکامه اشامیدن است و معجون کمونی که او را گوارش
زیره گویند و معجون فلافلی و حقنه تیز کردن وعلاج کسی که در معده او شیر بسته باشد بقی است

وخوردن

کوشت
۲۸۱

وخوردن تره تیزک باآب گرم یا معجون که او را دواء الکرکم نامست و یا دواء المسک وعلاج
کسی که بربان بوشیده خورده باشد قی است وچون معده پاک شود شراب باید خورد و در حمام
بردن و در شکم او بسیار آب باید ریخت و اگر او را غثیان یعنی معده قی خواهد کردن میبختج الکل مختوم
باید داد و اگر او را امیصنه حادث شود علاج او جز علاج هیضه باید کرد وعلاج کسی که ماهی برشته
را چون بوشیده باشند خورده باشد چون علاج آنکس است که فطر خورده باشد وعلاج کسی که
خرگوش دریائی خورده باشد قی است باآب گرم و روغن کنجد و آشامیدن شیری که همان لحظه
دوشیده باشند و کشکاب روغن بادام و فصد باید کرد و مزاج را سرد باید کرد و اگر خفقه یا دما
عارض شود پس علاج او از آن باب باید کرد که پیشتر ذکر کرده آمده است وعلاج کسی که او را
بنج داده باشند قی باشد و شکم مالیدن در حمام و طلا کردن هم در حمام و سکنگبین خوردن و گوشت
آبه دادن و خوردن دواء المسک وعلاج کسی که مرداسنگ و زرنیک داده باشند قی باشد
بدفعات بسیار در حمام عرق آوردن و شکم نرم کردن بمحموده و ادرار بول کردن بتخم کرفس
و سنتیس بشراب و غذا فروج باید دادن وعلاج کسی که او را افیون داده باشند قی است
باآب گرم و عسل و لعابات آشامیدن بجلاب و شراب صرف و چون آن وجود بیرون شده باشد
چیزی از کوارشن فلافلی و زنجبیل بر هده و اگر از این ریش روده حاصل شود علاج سحج باید کردن
وعلاج کسی که او را زیبق مقتول داده باشند خوردن شراب صرف است و گوشت آبه دادن و شکم
را نرم کردن بحقنه و اگر سحج عارض شود شیری بدهند که در وی سنگ گرم کرده انداخته باشند
وعلاج کسی که او را آهک داده باشند و زرنیخ داده باشند و آب صابون و روغن کنجد خوردن
باآب گرم و جلاب خوردن و گوشت آبه خوردن و کشکاب خوردن و روغن بادام و اگر خفه حادث
شود روغن تازه و شیر تازه و زرده تخم مرغ نیم برشت باید دادن وعلاج کسی که پیاز عنصل خورده
باشد شرب شیر است که در وی سنگ گرم کرده انداخته باشند و خوردن سفوف طین و زرده
تخم مرغ نیم برشت وعلاج او چون علاج سحج باشد وعلاج کسی که بلادر داده باشند قی باشد

بشرحه گاو یا بروغن تازه و روغن کنجد بسیار بارها و چون معده پاک شده باشد گلاب باید داد
بروغن بادام و آب تخم خرفه بشراب نیلوفر و سکنجبین و آب سیب و آب انار میخوش و شیر روغن بادام
و جلاب باید داد و غذا گوشت بره باشد بشور باجه و علاج این کس چون علاج صاحب برسام
باشد و بهمین علاج علاج کنند آن کس را که چند بار نشتر داده باشند و علاج آنکه که او را بذر البنج
داده باشند قی است و شرب طبیخ الجبیر والله اعلم بالصواب

تمام شد کتاب تقویم الابدان بعون الله المستعان والحمد لله
اولا و آخرا و الظاهرا و باطنا و صلی الله
علی خیر خلقه نبینا محمد و آله الطیبین
الطاهرین تم
تم تم
تم

۷ ربیع ... بر دست نور محمد معروف نور الدین